

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
جمهوری اسلامی ایران

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir

Acc. No. 227701

Author

Title

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. [REDACTED] Book No. [REDACTED]

Vol. _____ Copy _____

Accession No. [REDACTED]

9

127

12

13

4

90



IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir

Acc. No. 227701.....

Author.....

Title.....

.....

.....

ہر سون

شامل سخنان جاودان
بزرگان مشاہیر و نوابغ جہان

گرد آورنده

غلام حسین ذوالفقار

شاهنشاہ

نالیان شاہ

نالیان شاہ

KASHMIR UNIVERSITY

Acc. No. 312761

Dated... 30.3.94

Story
90

نالیان شاہ



نام کتاب : رسنمون
کردآورنده : غلامحسین ذوالفقاری
خط : حسین خسروی
تصحیح : شاهرودی
تیراژ : ۳۰۰۰ جلد
قطع : وزیری
چاپ : بهمن
نوبت چاپ : سوم پائیز ۱۳۲۰
تعداد صفحات : ۸۶۴ صفحه
ناشر : انتشارات سخن

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir

Acc. No. **227701**

Author.....

Title.....

.....

.....

بِسْمِ اللَّهِ

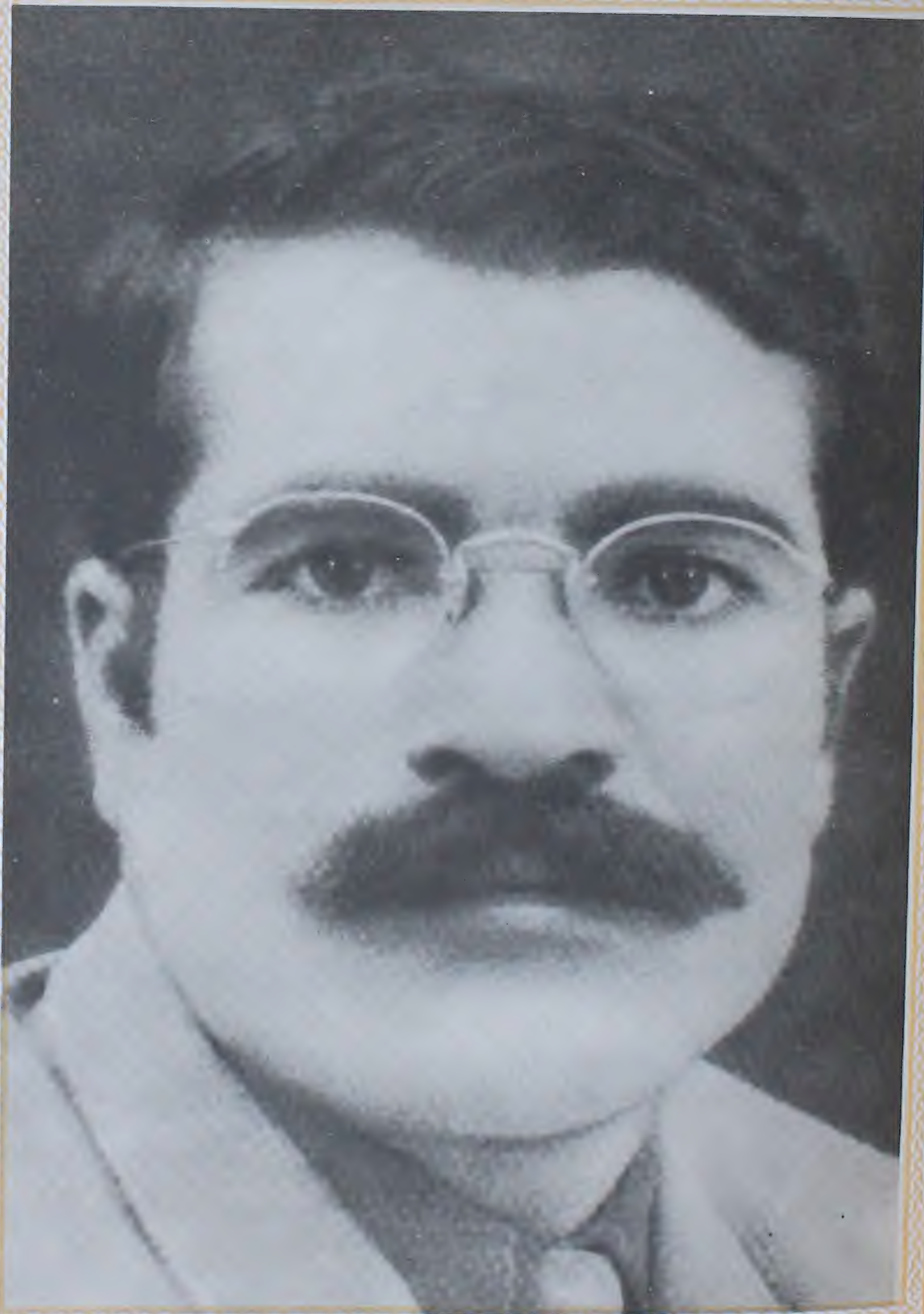
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چون مطالعہ میکنی عزیزی
رحمت جمع آوری این کتاب ابو نعیم میکنم
علا حسین دلفقار

آنکہ جنر داشت بر جگر گیر
ولا کسر جانہ او فرشتہ

با کار خوشی کہ در وزیر
آنکہ غفر بر خود واقف نشد

مولو



IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir

Acc. No. [REDACTED]

Author [REDACTED]

Title [REDACTED]

[REDACTED]

[REDACTED]

مقدمه

درود توای خواننده، درود تمام انس و کیه قلم، قدماً، مالاً، جاناً وقت ارزشی خود را هر آنچه توانی
داشته اند در خدمت و گهران گذاشته و میگذارند.

بمختصر که ما از تمام امکانات انسانی برای استفاده میگیریم برای جبران آن نسیب باید بوی خود خدای
پس ضمن مطالعه گفتار بزرگان امثال مل و ایات و اشعار می چند که مطالب گم کند و باره نو و نه موضوع
کلیچین و ترقیب حروف الفبا تقدیم حضورتان میکنم.

خواهشمندم در صورتیکه گفته ام از خود و یا دیگران که مفید باشد و یا ایراد و پیشنهاد اصلاحی درباره این کتاب
دارید با درس ذیل ارسال فرمایید.

محمّد حسین و الفکار

مشکلات

نوشتن شرح حال مردی که فرزند کار و مزارت فعالیت‌های مستمر بود برای ماکه از نزدیک عمیق
اندیشه و فکارش آگاهی داشتیم سهل و مشکل است.

آسان از این جهت که پدرمان بود و میداشتیم زبان زندگی را چگونه از هیچ تابه حیرت نمود و نوشتن
از و هاشم نایل شده است و مشکل بخاطر آنکه میخواست شمع باشد تا برای دیگران بوزد.

امید است بتوانیم این مرد زنده دل شوخ طبع یعنی مرحوم خلافتی و الفقاری از طریق چاپ کتاب
و برگزیده هاشم معرفی کنیم.

پدرمان در خاطر اش با شوق ایمان عجیب تسلیم بدست گرفت و از آنجا شروع کرد که در محطی غنم آور
سر و بسیر و نثونا کرد و راه خود را انتخاب نمود.

کتاب برگزیده هاشم عصاره و چکیده متجاوز از هزار کتابی است که در طول عمر مطالعه نمود. اگر میگویم
او مردی بود بخاطر حقایق است که در نوشته‌های و نشین و عبرت آموزش دیده میشود.

او برای نسل مقصود اندیشید پس کار کرد و به کمک کار شبانه روزی موانع را یکی پس از دیگری از برابرش برداشت
تکرات زیاد و تجربه‌های فراوان او موجب گردید که بومی محکم از لذت‌های رومی نیار و حتی از خوردن و خواب
زیاد و مساک میوزید، مطالعه اش از نوجوانی شروع تا قبل از مرگش ادامه داشت.

او در روزیت و هفتم اردیبهشت ماه یک هزار و سیصد و یک شمس در اصفهان بنیاد و شصت و دو سال بعد کمر
سر درستانی در تهران دیده از جهان فرو بست .

پدرش مرحوم غلامرضا ذوالفقاری حسن سلوک و مردمداری مشهور بود و مرحوم پدرمان تا واپسین دم حیات
از او بیدار نگه میداشت و میکرد. فرزندش تا خود را شناخت وی پامی خودش ایستاد، زحمت کشید و زندگی
خود را تأمین نمود. بموارد کار در اصفهان بگرویی از بزرگان علم و ادب سیاست آشنا شد و در نتیجه توانست در
مجامع مختلف سخنرانی کند .

در شبانه روز بوشه از چهل سالگی به جمع اوقات عزیز خود را با استقامتی عجیب که از خصایص وی بود صرف
مطالعه کتابهای مختلف میکرد و آنچه که برای زندگی مردم آهنگامی موثر و عبرت انگیز بود یادداشت مینمود .
خوانندگان کرامی میدانند و جهانی که ما زندگی میکنیم بسیاری از بزرگان دین و علم و ادب سیاست و قصص
و صفت سخنان اندیشمندان امی گفته و یا نوشته اند بطوریکه تعداد زیادی از کتابها و رساله ها مملو از سخنان نغز
و تغذیه آنهاست . بزرگان و بزرگان سعادت بشری انسانها را بسوی حقیقتی که در زندگی موجود است دعوت
کردند و معتقدند که باید انسانها را به رنجها و مشا و دانیهای معنوی عمر کوتاها شناخت تا ایام زندگی ابر بطلان
پوچی بشر نباشد .

نویندگان و شعرا با قلم قدتمند و دیدگان ژرف بین و بیان نواز و جان بخش عفت و سکوهِ کائنات و مریز

زندگی واقعی ایسان تجسّیه تحلیل کرده اند. مرحوم وفاتقاری ست علاقمندان را یکسر و پیرانه و دوستانه
آنها را بسوی این یاسانهای معنوی رهنمون میازد.

شعار پدران این بود که نباید فضیلت افدای هوسها و مادیات نمود. فکری که برای تهیه این کتاب و
مخیده اش خطور کرد بجای این اندیشه است که باید در عصر تسلط بر فضا و صنایع گنج گسندیدار و یاوران آنها بوش و جوانها
و خانواده ها باشیم.

کتاب رهنمون سیری معکوسه و گراشی است برای اصلاح اخلاق اجتماعی که مولود چهل سال مطالع
اوست بنابه علاقه خاص آن دانشا و با خط نستعلیق توسط هنرمند گرامی آقای حسین خسروی عینود مدرس انجمن خوشنویسان
که لازمت احسن اخلاق و پیکار ایشان که متجاوز از یکمال صرف تحریر این کتاب نموده اند شکرد و سپاسگزاری نمائیم
در قطع وزیر میباشند و ندی صفحه تقدیم خوانندگان را جبهه میگرد. امیدواریم هر گونه لغزشی از ضمن تذکره بدیهه میگرد
در اینجا اضافی نکنیم که در بخش های مختلف کتاب گاهی جملاتی که در انتهای آن حروف غ- و، ذکر شده
بختم منخورد که این جملات از آن شادروان میباشد.

سخنی با خوانندگان

توای خواننده گرامی :

بر که هستی، با هر غل و مقام و هر تنی بار و بار و در مبارزه با احساسات سخت خورده ای و قطره اشک
از شادی یا غم چنانست پرورانده ای. شاید حال بنال آموختن مطالبی بشیر و یارای تفریح و سرگرمی یا شاید
برای گریز از مسائل و مشکلات بمطالب این کتاب آورده ای .

بگذار بگویم که غم اندوه را کنار بگذار پس که پروردگار ترا از باران نعمات الطافش سیراب کرده است .
تو نیز غنچه محبت ابدست نیم بسیار تا آشنایان و همنوعان از پایی و لطافت خود سرت سازد و بیا و دیگران
را دوست و از خصوصاً کسی که پدر بزرگش می نهند .

مگر زندگی چیست که از برایش جانهارا با خار غم میخراشیم و دلهارا از برایش بناله و فغان در میا و دریم؟ مقصود
از این همه تلاش و رفت و آمد و غوطه ور شدن در عالم بدست آوردن مرعش و ایمان است و چنین است هدف
و آرزوی تمامی شاعران عاشقان آری بزرگان آنانند که گرفتاریهای جامعه بشریت ادرک کرده و برای
یافتن راه چاره و پادشاه اند و تمدن موجود و مولود و رنجهای آنان است .

همچنانکه نویسنده در زندگانی چنین مسکوت و مرامی داشت. بوختن بدگران و شناسایی بخشدن آسمان و
فراق او و گشت و طول است چرا که دیگر از او سخن میگویند و او دیگر در میان نیست .

زیبائی متاب گاه با پوشش ابری ازل سگردد و حال آنکه نام او چون ستاره ای در خان بر صحنه کشتی بر تپان
جاوید خواهد بود. خوشحال آسمان علم و دانش ایمان که چنین بختی در بر دارد.

گزیده ای از عمل کدوان و ترنم نغمه بلبلان، گوهری که نوشته هایش زیبا نهان میدهند و حقایق
را تا اعماق وجود سیر میدهند، چه بسیار زندگیا که در پناه یک جمله حکمت امیر پادشاه میمانند و دوستیهائی که از یک
سخن حکیمان به بار شکم میگردند.

هر گهر کن کلمات نهفته در این کتاب با بومی خوش که درت نیامی آلوده از گرد و غبار از روح انسان میروند
اورا بر آفرینش خدای مهربان نزدیکتر میازد.

و این شهید چلید و رنجهای مردمی است که از آغاز زندگی یکدم از وقت خود را بخلعت و بهودگی گذرانند و قلب
پر عطف و شادمانی از شاخه ای کلی بچند و امر و حسن سنی از گل را با انسانها تقدیم کنند تا در راه پرچم
زندگی سوار و پیرو پاکی و انسانیت باشیم و او که برای نیل مقصود چون در می شکم طوفان حوادث با هیچ گرفت
تا مرهمی برای رستم خوردگان آبی برای سیراب کردن تشنگان بدست آورد.

بزرگمردی که رفتارش با یکی و شایستگی بلندای آسمانهاست آنچنانکه نه من و نه احساسات من هیچیک
قادر به وصف صفاتش نیستیم.

خست
اما زهی سعادت که حاصل عمرش را با اوراق زرین این کتاب عرضه کرد و دانش ابرامی همیشه جاودا.

پس ای عزیز:

بیاتاً خاطرات حوادث تاملات ابدست فراموشی بسیاریم .

بوفی رویم که نغمه بلبان بوی خوش گلها، معانی نگاهها در مراکتها و کلید اسرار همه امیر جم است

و تنها ترا اجازه میدهم تا دمی در این بوستان بوحیدانی .

بیا که آمدنت شادی امید و موفقت بهمراه دارد چرا که رمز زندگی در اینجا گرد آمده است و در دما

ششم گیاهان، رسم مروت ایمان و انصاف، داستان پروانه و شمع همه اینجا نهفته است .

در دانه گنجینه محبت کنون باز است و ترا می طلبد پس باز آ که بچل گل و شمع دوستی خوش آمدی .

بیا و پدر بزرگ مهربانی که مرا با علم و تسلیم آشنا کرد .

کهرتوم دبیر تنس - نواد شرفین ذوالکفاری

فهرست

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۷۲	حقیقت	۱۴۱	پشیمانی	۱	آرزو-امید
۲۸۴	حیات	۱۴۵	پول-مال-ثروت	۱۵	آزادی
۲۹۰	خشم	۱۶۲	پیروزی-موفقیت	۲۷	اجتماع
۲۹۵	خودپسندی	۱۶۸	پیمان-وفا	۳۳	اخلاق
۳۰۴	خوشبختی-بدبختی	۱۷۲	تاریخ	۴۷	ازدواج
۳۲۱	خیانت	۱۷۹	تجربه	۵۸	استاد
۳۲۵	دافائی و نادائی	۱۸۶	تصمیم	۶۴	استقامت-شکیبائی
۳۳۵	دانش آموز	۱۹۸	تفکر-اندیشه	۷۵	اعتدال
۳۴۲	دروغ	۲۱۴	تکبر-غرور	۸۰	اعتقاد
۳۵۱	دشمن	۲۱۹	تملق-چاپلوسی	۸۸	اعتماد بنفس
۳۵۹	دوستی	۲۲۳	تندرستی	۹۳	النسان
۳۷۶	رازداری	۲۳۴	تنهایی	۱۰۱	انصاف-اخلاص
۳۸۲	راستکاری-درستکاری	۲۳۷	جنگ و صلح	۱۰۳	بخت و اقبال
۳۸۷	روزنامه	۲۴۸	جوانی	۱۰۷	بدبینی و خوشبینی
۳۸۹	زن	۲۵۹	حافظه	۱۱۵	پاداش
۳۹۸	زندگی	۲۶۲	حرص-طمع	۱۲۶	پایان نگر
۴۲۰	زیبائی	۲۶۵	حسادت	۱۳۰	پدر و مادر

فہرست

صفحہ	عنوان	صفحہ	عنوان	صفحہ	عنوان
۷۱۱	مضراتِ مُسکرات	۵۶۱	فداکاری	۴۲۳	سخنوری
۷۱۷	معاشرت	۵۶۴	فروتنی	۴۴۰	سمادت
۷۲۴	ملت - میمن	۵۷۳	فضیلت	۴۴۷	سُکوت
۷۴۳	موسیقی	۵۷۹	فقر - تہیدستی	۴۵۶	سیاست
۷۴۸	میہمائی	۵۸۴	فتانون	۴۶۱	شادی
۷۵۲	نبوغ - مردانِ بزرگ	۵۹۵	قدرت	۴۷۲	شجاعت
۷۶۳	نویسنده	۶۰۱	قضاوت	۴۷۹	شعر - شاعری
۷۷۱	نیکی	۶۱۱	قمار	۴۸۵	شکست - ناامیدی
۷۸۳	وجدان	۶۱۶	قناعت	۴۹۰	شہرت
۷۹۱	وظیفہ	۶۲۳	کار - کاهلی	۴۹۴	ظلم - ستم - اندوہ
۷۹۹	وقت فرصت	۶۴۴	کتاب - مطالعہ	۵۰۲	عدل
۸۱۳	هدف	۶۵۹	کودک	۵۱۱	عشق
۸۱۵	ہنر - ہنرمند	۶۶۳	لذت	۵۲۱	عفو - بخشایش
۸۲۶	ہوس	۶۷۰	محبت	۵۲۹	عقل
		۶۸۳	مرد	۵۳۷	علم - حکمت
		۶۸۵	مرگ	۵۵۱	علوہمت
		۷۰۶	مشورت	۵۵۵	غیبت - عیجولی

از سخنان حضرت محمد

عادلترین مردم کسی است که آنچه را بر خود نمی‌پسند و بر دیگران پسندد .

بی‌سج ثروتی نیست و مندر تر از عقل نیست .

از اخلاق من مطلق نیست مگر در بستن دانش .

بجوید دانش را هر چند در صحن باشد .

من دانشمند و عابد سرق بسیار است دانشمند صد پایه از عابد ندون دارد .

دانش اندک بهتر است از عبادت بسیار .

دانا ترین مردم کسی است که دانش مردم ابدانش خود جمع کند .

علم گنج و کلید آن سوال است پس سوال کنید .

مؤمن هموار و در جستجوی حکمت است .

امید و آرزو رحمتی است برای پیران من . اگر امید نبود هیچ مادری فرزند خود

را شیر نمیداد و باغبانی درختی نمی‌نشاند .

از سخنان حضرت علی

اگر نه توانا تر است آسانتر میخشد .

اگر نه انتقام میکشد مگر در خوشحال است اگر نه میخشد یک عمر .

بالا ترین نجشها رسانیدن حق است به صاحبش

بیدادی که بر تو وارد میشود در عنوان مختاری اما بیدادی که دیگران وارد میشود

اگر نه توانایی از بخشی و ناشرف آدمیت در وجود تو باقی است باید در رفع ظلم

با تمام توانایی خود بکوشی .

پوشش و عذرخواهی دلیل خردمندی است .

علم نعمت برزنی است که در زندگی تاج افتخار و پس از مرگ یادگار

در خشان خواهد بود .

هر کس گفتارش است باشد برش افزونی یابد .

حکوت باشید و با صبر تحریک آنچه حقیقت است بیان کنید .

من کج بیند حافظه ام که پراز خاطر هانی تلخ و نوح آور

و دیر پامی زندگی است بدینا و آخرت نمیدهم

در خطانی که تنهانشته ام با آنها سرگرمم اینها بود

که مرا از خستیهام و مذلت مانجات دادند هر خاطره ای ^{چون}

مروارید و ستاره ای در حشان و رافق زندگیم در حسد کی

خاص دارد . آه خاطر اتمم ، آه خاطر اتمم .

زندگی آنقدر طولانی نیست که تمام تجربه های آنرا عملاً
بشود بیایم را بی پیشرفت و اساسی تر بیاوریم
باید از تجربه های دیگران استفاده کنیم.

غلامحسین فولادپور

یکبار سخت خوردم، دوبار موفق نشدم چیزی که مرا
وادار کرد که بگویش ادامه دهم تسلیم ناملایمات
و مشکلات و موانع زندگی نشوم اراده بود.

غده حسینه فولادخواست

غرور و خودخواهی نماینده شکست و ذلت است
هر وقت غرور قیام کرد و قطر شکست فوری بایم

غلام حسین زولفقار

همیشه در زندگی متعلق گفته ام و متعلق را بعنوان دوست

انتخاب کرده ام.

غلام حسین ذوالفقار

بیشتر سختی های زندگی در اینست که میگوئیم از حقیقت

آن بگریزیم .

محمد حسین ذوالقدر

تمام درد های جسمانی از خواش های بی جای

نفسانی بوجد می آید

فخر حسین زولکهار

وامی کہ چہ دشوار است انسان درختانی پر

شدہ و در بی کسی میسر.

محمد حسین ذوق

IQBAL LIBRARY

The University of Kashmir

Acc. No. [REDACTED]

Author [REDACTED]

Title [REDACTED]

[REDACTED]

[REDACTED]

آرزو - امید

آرزو ریشه حیات ماست. اگرچه این ریشه حیات را باید ریح میوزاند. ولی همین ریشه مایه زندگیست. نینی
آرزو کردن چقدر شغف انگیز است! اما وقتی با آرزو رسیدیم شغف از درون ما رخت برمی بندد. نیچه

آماده شدن برای دشمنی از پیران، وفاداری در باره دوستان و مهرورزی در مردم آرزوی

من است. کنفوسیوس

آن توقع و آرزو عاقلانه است که از دست خودمان برآید. حجازی

آینده متعلق به با نیست که در آرزوی آن هستند و بدان ایمان دارند. ؟

آینده با نظر بزرگ جلوه میکنند اما وقتی که گذشتند می فهمیم که ناخبر بوده اند. مترلینگ

آمله امید را از دست میدهد، خیلی چیزها را از دست میدهد. مثل اسپانیولی

از آرزوهای دور و دراز دوری نمائید چه جنگی روح و طالع خاطر باروری ندارد. ولتر

از دست دادن امیدی بوج و آرزوی محال خود مفقیت و شرف بزرگی است. شکسپیو

اطراف و جوانب هر کجی را بدقت ملاحظه کنید و از خود بپرسید، طبق قانون بطور متوسط چند درصد این چیز که شما را

نگران کرده ممکن است اتفاق افتد. دیل کارنگی

افسوس که پیش بینی های بشر در کار آینده قطعی الوقوع نیست و حتی در باره یکی از آنها هم نمیتوان بطور صریح

و ثابت حکم نمود. و بسا که یک عمر آرزو در یک لحظه نابود گردیده است

نظام وفا کاشانی

افکار خوب معمار آفرینند و همتند آرزو و قلابی است که هر چیز را بجانب ما میتواند بکشد. دلیل کارنگی
اگر آرزو مندید که سعادت برسید پیش از آنکه خود عبرت دیگران شوید از دیگران پند و عبرت گیرید. حضرت امیر
اگر میخواهید پیروز شوید امیدوار باشید.

اگر روزگاری شان و مقامت پائین آید نا امید شو زیرا آفتاب هر روز هنگام غروب پائین میرود تا بامداد
روز دیگر بالا بیاید.

افلاطون

اگر از انسان امید و خواب گرفته شود بد بخت ترین موجود روی زمین میشود.

کانت

اگر کسی در راه رسیدن آرزو قدم بردارد. و انما از لذت وصال برخوردار است.

؟

اگر میخواهی خوشبخت باشی جز آنکه برایت مهیاست آرزو مکن.

لارشفوگوله

اگر فقط. را باعث امیدواری استقلال خود میدانید مرکز آرزوی خود نخواهید رسید. هنری فورد

اگر بایوس باشید فقط بدف اباخته اید. ولی آدم مرد و هم بدف و هم مان ایمازو.

؟

اگر تاکنون نصف آرزوهایتان رسیده اید. بدون تردید نعمت شما دو برابر شده است. ایبسن

امید و آرزو جنتی است برای پدران من اگر امید نبوید هیچ مادری فرزند خود را شیر نمی داد و باغبانان

درختی نمی نشانیید.

حضرت محمد

امیدوارترین مردم کسی است که اگر نقصی در کارش پدید بیفتد، راه اصلاحش بگوشد. حضرت امیر

امید سربانی است که اگر ناپدید شود همه رشتگی خواهیم سوخت. حجازی

امیدوارزو آخرین چیز است که دست از گریبان بشر بر میدارد. روسو

امید عافیت و نیکوئی. آخرین و بهترین کارانی های آدمی است. ؟

امید غذای روزانه بیچارگان است. هرشل

امید دارونی است که شفا نمیدهد تا در قابل تحمل میکند. مارسل آشاد

امید مادر ایمان است. لاندور

امیدمان روزانه آدمی است. تاگور

امید رفیق تیره بختانی است که از دست ساقی دهر جرعه می بی مری نوشیده آ. اعتصام الملک

امید در زندگانی بشر آنقدر اهمیت دارد که بال برای پرندگان. هوگو

امروز مردم با امیدهای موهوم و استفاده های آنی بهم نزدیک بواسطه توقعات بیجا و گمانهای باطل

از هم دور میشوند. نظام وفا

امیال شکست آمیز مانند رنگ روح را میخورد. دیوژنش

امید نصف خوشبختی است. مثل ترکی

انسان در عین نومیدی امیدوار است .

اعتصام الملك

انسان بوسیله برآوردن تمایلات خود نمیتواند لذت و شادکامی برسد بلکه در صورتی میتواند بان بهره

راه یابد که پابر سرین تمایلات بگذارد .

آندره ژید

امی امیدهای دوره زندگی اگر شما نبودی و بروی این حیات پراز مصیبت بستم نمیکردید بشر چگونه زنده میماند ؟

این جمله کوتاه حاوی حسیع نصیاح است : امیدوار باش امید بشر مثل بال برای پرندگان است . هوگو

ایده آل اندیشه هایست که تحقق آنها مربوط بمبارزه است .

ادی زیورژیل

ایده آل پیشامبت بهوش است .

مان

ایده آلهای پاکتر از ما هستند .

آلکوب

ایده آل انسان انسانیت است .

؟

ایده آل نیروی شگرفیست که دنیا را زنده نگاه میدارد .

؟

باید اعتراف کنیم که منبع بدبختی ما دنیائی است که در سینه داریم نه دنیائی که ما را احاطه کرده است . غالباً از

میکنیم که از بدبختی و فلاکت در امان باشیم و در عین حال بیای خود بطرف و رطه بدبختی میرویم . لودا ویسبوری

باید هوش و مهارت خود را بکار ببریم چیزی که دیروز غیر ممکن بود امروز دشوار است . من در ابا خوشی و رضایت

قبول خوابد شد .

؟

بامید فکر و کوشش خود باشیم نه با تظار بخت و اتفاق .

حجازی

بدبختی عبارت است از اینکه ندانیم چه آرزوئی داریم و برای رسیدن بان هزار جور مشقت تحمل کنیم .

برای همه کس خوشبختی یک معنی بیشتر ندارد رسیدن آرزوی موهوم .

سعید نفیسی

برای تحقق آرزوی تو خواه امیر باشی خواه کدوا در برابر طبیعت فرق نمیکند و برای همه یک بهایه معتن شده است

آن فداکاری از خودگذشتگی است .

دکتر ماردن

برای رسیدن آرزوئی باید دهمها آرزوی دیگر را سربرید .

؟

بزرگترین امید آنست که امید را به قصد گشت گشت برنیم .

جان اشتنبک

بنا اتفاق می افتد که در جستجوی یک سعادت خیالی بر میایم و خود را گرفتار هزاران مصیبت

واقعی مینماییم .

ابوالعلا

بشر وقتی در خانه آسوده نشسته است خواهان حادثه ای در زندگی و هنگامیکه دچار حادثه ای میشود طالب زندگی

آرام در خانه است .

وایلر

بهترین وسیله برای فتح پیروزی انسانی امیدوار است اگر میخواهید پیروز شوید امیدوار باشید .

؟

بیم امیداریم جداشدنی نیستند؛ امید بدون بیم و بیم بدون امید وجود ندارد .

لارشفوکوله

تصور همیشه بر پایه امید است تا وقتی که احساس میکنیم امید داریم .

؟

تنهایک امید و یک هدف همگی ما را تحت تسلط خود در آورد است آن ایست که هر طویش و خود را به بهشت تحتی
و یهود کی لذت برسانیم و بخاطر آن روح را بکشیم و جسم را خوار کنیم .

بالزاک

تاریقی از جان باقیست! میدی هست .

مثل انگلیسی

چرخهای سنگین زندگی زده زندگی با دستهای نامرئی امید میچرخد .

دکتر ناصرالدین صلیب الزمانی

چه باید کرد: ای انسانها! باید رنج ببریم لب فرو بندیم. شایش کنیم! امیدوار باشیم. و میبریم. پاسکال
چنان زندگی کن که وقت مردن آرزو خواهی کرد و با هر حس چنان رفتار کن که از او توقع داری. کنفوسیوس
چون زندگی ما دریاست! امید به لنگر گاهی شبیه شده است که در مواقع طوفانی بدان پناه میبریم تا بتوانیم
بر روی پای خود بایستیم .

پول بیل

حتی با پیران نیست امید بگور نمی رود. زیرا هر چند میران با مرگ طبعاً متوقف میگردد لیکن اینجا هم امید تخم میگذارد با
امید میروید .

شیلر

حیات بی امید بهموش و بهمفرمات است .

اعتصام الملک

خداوند وقتی میخواهد کسی افسد سازد او را به عمده آرزوهایش میسر سازد .

اسکار وایلد

خدا امید و خواب برای جبران غمهای زندگی بجا ارزانی داشته است .

ولتر

خردمند بکار خویش تکیه کند و نادان به آرزوی خویش .

حضرت امیر

خوشبختی در این است که شخص بداند چه میخواهد و آنچه را آرزو دارد مشتاقانه بخواهد .
فیلین ماریس

خوشبختی این است که انسان دنیا را همانطور که آرزو میکند ببیند .
؟

خوشبختی وجود ندارد و ما خوشبخت هستیم ! ما میتوانیم این حق را به خود دهیم که در آرزوی

آن باشیم .
آنتوان چخوف

و امنه آمال و آرزوی انسان انتهائی ندارد . سعادت مند کسی که با فکر بی اساس و آیدلهای بی معادل غرق شود ؟

در صد و مباحث کاری کنی که چیزهایی که برایت پیش میاید آنگونه پیشامد کند که تو آرزو داری . بلکه چیزهایی که پیش

میاید آنگونه که هستند آرزو کن در این صورت آرامش خاطر خواهی یافت .
اپیکته . توس

دست طبیعت امید می آید انسان را از هیچ حدود و ثغوری محصور نساخته است و آرزوهای بشری

هرگز حدی نمیشناسد .
کندورسه

دنیا با امید برپاست و آدمی با امید زندگی میکند .
امثال و حکم دهخدا

راه زندگی پر از موانع و مشکلات است . تنها کسی میتواند از این راه بگذرد که روحش از امید بزرگ

باشد و نمیداند که در وی نفوذ نکند .
لرد آویسبوری

راستی اگر احلام رویاهای ما را از ما میگردانند چگونه میتوانیم حقایق ملال انگیز این زندگی را میسر و

پست تحمل کنیم .
؟

زیادترین تقریباً آرزوی همه میباشد. ولی خوب رستن آردمان یکجده محدود .

ج . هیوز

سراب امید هر چند ما را میفریبد. اقلاد و روزه زندگی ما را بخوشی باخر میرساند .

هامرلینگ

سودمندترین دارو ها را کردن آرزو هست .

حضرت امیر

شهوات امیال چون نسیمی هستند که در بادبان کشتی افتاده بحر کشتش میاورند. صحیح است که افراط آن

غرق شود لیکن بی وجود آن کشتی ایارامی حرکت نمیت. هر چند درین جهان خطرناک و در عین

حال لازم است .

ولتر

حالی که این گونه زندگی ابرعنا هم نیکو ساخته پیری پایان لذتها نیست بلکه قطع امید است . شکسپیر

عده ای از مردم در زندگی بر حله می میرند که ظاهراً تمام منابع قدرتشان بپایان میرسد و نقطه امید

در زندگیشان باقی نمیمانند. در حالیکه در وجود آدمی منابع قدرت عظیمی پنهان است که برگزمو و استفاده

قرار گرفته است .

دیل گاردنگی

قدرت شگرف نیروهای خلاقه و استعداد های نهفته آدمی هنگامی نمایان میشود که احتیاج مبرمی

اورا بفعالیست و ادرد و کشتش آرزوی سرپای وجودش ا به تعلق او دارد .

ابراهام لینکلن

کیکه امیدواری اوسيله معاشخ و قرار بدید. احتمال دارد اگر گنگی میرو .

فرانکلین

کیکه برگزمو توقع و امیدوار نیست. برگزمو نو میدی خلاف انتظار نمی بیند .

برنارد شاو

کسیکه بامید حاصل شهرت و پر فضیلت و تقوا میگردد خیلی نزدیک لطف و مساعدت دارد. ناپلئون

کسیکه به طرف جلو نگاه میکند عقب میماند. ؟

گذشته مکان یادگارها، آینده مقام امیدها و حال جایگاه تکلیفها است. رشید یاسمی

گریه چه؟ فتح را آرزو کنید. استفن گدین

مانباید امیدوار باشیم که دنیا قوانین و نظامات و مناظر و آثار خود را برای خوشنودی تغییر بدد زیرا او هرگز تغییر نمناید

بلکه این ما هستیم که تغییر میکنیم و اگر روزی از محیط کنونی خارج شدیم احتمالاً آنرا طور دیگر خواهیم دید. مترلینگ

ما همه کودکانی هستیم که چون در خواب میرویم رویای سعادت می بینیم و چون بیدار شویم بحر تیره و روزی

تغیری نمی یابیم. ولتر

مانند سایه ها، هر چه خورشید زندگی و عمر بیشتر و بغروب می نهد آرزوهای ما دورتر و دورتر میگردد. دکتویانگ

منازلت ریشه امید است و امید کلید کامیابی. ایران شهر

مردم بینوا و تیره بخت در مافی جزا امید ندارند. شکسپیر

مقصرترین مردم کسانی هستند که روح مایوس دارند. ناپلئون

گویی میگفت کیست من را غسل برساند و در بسم مزد بگیرد چون غسل میرسد در آن فرو میرود. انگاه میگوید کیست

که مرا از این مهلکه نجات دهد و من با چهار در بسم مزد بگیرم. ؟

من تمام توفیق های خود را بر من امیدانی هستم که در دوران جوانی در قلب خجسته پرورش میدادم. ناپلئون
موقعیت از آن کسانی نیست که هرگز دچار ناگامی نمیشوند بلکه متعلق با نهانی است که هرگز از تجدید مبارز
بیم و هراسی ندارند.

هانری فاکپ

مایوس مباش زیرا ممکن است آخرین کلیدی که در جیب داری قفل را بگشاید.

؟

میتوانم با لفظ و اندیشیدن خود را فریب دهم و تقریباً باور کنم که امید می ارم و همین خود در راه زندگی توشه است؟
ناامیدی نخستین گامی است که شخص بسوی گور بر میدارد.

ناپلئون

وقتی اسکندر بکبر تخت سلطنت متقدم نشست هر چه اطااک و راضی از پدرش بارت برده بود بدین دستاش
تقسیم کرد. پیر و مکاس از او پرسید پس ای خودت چه نگاه خواهی داشت؟ در جواب گفت. امید که
بزرگترین ارانی و مملکت انسان است.

اسمایلز

وقتی بادوستان بهر میمیرم دیگر از روی نمی دارم.

لابرویر

وقتی میمیرم. دلم میخواهد که مشتی از خاکستر مرا برود گشت بیفتانید... بقیه خاکستر مرا با هوا پیمانی با آسمان برده و
مزارعی در خاک بنه پاشید که در آن بهتانان بکار مشغولند. باشد که خاکسترم چنان با خاک و طعمم در بسم آمیزد که
جز غیر قابل تشخیصی از آن باشد.

از وصیت نامه نمرود که بعد از مرگش عملی شد

و یکتور بوکو در پانزده سالگی روی دفتر یادداشت خود نوشته بود که من میخواهم شاتوبریان باشم. یا هیچ نباشم

سرانجام برتر از آن نویسنده نادر شد .

آرزوی ویکتور هوگو

هر چه کمتر آرزو داشته باشید محرومیت‌های شما کمتر است .

پلوتارک

هر کس مال است در میدان زندگی دارای برتری بیشتری باشد و برتری خود را بدین‌گونه نشان دهد و اگر

باین آرزوی خود نرسید دنبال راه‌های کج و غیر طبیعی برای برتری خودش نخواهد رفت . ؟

هر کس در جهان آرزونی دارد یکی مال می‌خواهد یکی افتخاری یکی جمال لیکن بعبیده من یک دوست حقیقی از تمام اینها

بهتر است . ؟

هر وقت در آسمان حیات خود قطعه‌ای مشاهده کردیم نباید همه چیز را سیاه و ظلمانی پنداریم و بایستی متوجه آفتاب

و روشنائی کامل هم که در پس آن ابرهای موقت موجود است بشویم .

اسمایلز

همیشه باید با واقعیت زیست نه با وهم و خیال .

موری استوارت

همواره غم‌زنم . مرا از خانه مذلت و در دارد . از شهری کوچم دید و شهر دیگر افکند . اگر پای رسیدن رز و در میان

نباشد و رود مرگ را نخواستم .

سید رضی

همین قدر که برای بدست آوردن آرزوی اراده کنیم یک گام بلند در اوایل بدان برداشتیم . سی فوستو

هنگامیکه امید در کسی بپرورده و انتقام در او زنده می‌گردد . هر قدر امید کمتر باشد عشق بزرگتر است . تونس

هر روز بلند می‌آید . پایانی است .

مثل آمریکائی

یاس در کارهایک نوع خودکشی است. بواقع وقتی قطع امید میکنی. کوئی از زندگی رشته پیوند بریده‌ای.؟

یگانه‌نگین دهنده آرزوهای طلانی دو چیز است: صبر و امید.

الکساندر دوما

یا آرزو امید پیروزی. یا مرگ نیستی. برای انسان آرزو و امید همچون آب برای ماهی است. غ. ذ.

از آنکه که در من لاله کار و سنگینی ده
بجام آرزو ما به و نابهم شد دل ده

کف خاک ملاق فریب و نبرد
شبهم که کبر از آرزو و دل نشینی ده

آه ای لاجورد

بسیه جرم امید با همه خوف رجاست
چیز عصه سنگت ندید رجاست پولاد
خلایک از درم باز که از جانم از منم
در باغ امر شاخ عبادت نشاید

کردم ماسر لست لطف شما کیست
رو آرزو نعمت به باب و پر کن
بریر از خوشنوم به گفتار تو خرسندم
و بحر عمر در مصافقت به گیر

ص

صد و عده امید بیل و لجام دروغ

چشم من مبدی چکشی شد ماز خویر

صنایع

غره مشو که ملک محاسن ده
نمیدهم مبشر که در زلف جود بشر
فریب در نماهار آرزو خودم

تو سنگت سر باریه پی ما بریده اند
کامربیکت تملایه بمنزل رسیده اند
ره سرب کز قلم ز آرزو محم

صنایع

کیم منہ؟ آرزو کم کہ ار تنہا و سہ کھانہ

نہ آرزو منہ آید نہ ہمدرد نہ ہمسایہ

بہر منہ

منہ و صبر یارم آرزو، اور ابوسریہ

نہ منہ کہہ کارم نہ لو کار دست اینہ کار

آرزو بیکہ

منہ اینہ دل پر آرزو منہ کہ مدام
سہریک آرزو خوشتر نہاںم تپاں
آرزو ہمہ چیز خرم منہ انباشتہ شد

سوخت و آتش بیدار سپاہ بدغم
آرزو در کار ز دل بدر آمدہ منم
کو؟ چونکہ در این فرغہ آتش فکھنم

غیر خطیب

منہ ہم کہ بنورست داغ او دارم
ز نقیض منہ میندہ جان خیر

بیدار و شب گریہ در گلو دارم
چار اوست لک نقش آرزو دارم

عبد الوہاب

بہر منہ شوق در آرزویت مدام گیر و سراج کویت

تمام عالم بحتجویت معینہ مؤمن یا بدتر است

مشتاق صفا

آزادی

آنگه ترک شهوات کرد آزاد شد . حضرت امیر

آنگه خوشی خود را در نوح دیگران بگوید مگر روی خوشی انمی بیند . بودا

آزادی شخص جابل و کودک نادان سبب هلاکت و نابودی آنها می شود ... محمد مسعود

آزادی حقیقی آن نیست که هر چه میل داریم انجام بدهیم بلکه آنکه آنچه را که حق داریم بکنیم . ویکتور کوزن

آزادی متعلق به یک نفر نیست مال همه است . هربوت اسپنر

آزادی فقط در عالم خیال وجود دارد . شیلر

آزادی تلاش خردمندانه آدمی در جستجوی علت حادثه است . هربوت مارکوزه

آزادی محدود کردن قدرت دستگاههاست نه اضافه کردن آن . ویلس

آزادی عبارت است از امکان انسانی برای هر نوع ترقی و تکامل . دکتر شفق

آزادی حقیقی آن نیست که قانون بردار نباشد بلکه فقط مطیع قوانین درونی خویش بودن است . تن

آزادی عبارت از اینست که شخص مجبور نباشد برخلاف مقررات قانون کاری انجام دهد . منتسکیو

آزادی ما از نقطه ای شروع می شود که آزادی دیگران خاتمه یابد .

هوگو

آزادی برای بسیاری از مردم سرمایه دکان است برای یک تن از هزاران سرمایه جان . سید نفیسی

لاکو

آزادی در شورائی ممکن تواند شد که حس ادای وظیفه بر هوا پرستی غالب باشد

آزادی مطلق در هیچ اجتماعی وجود ندارد و اساساً وجود اجتماع با آزادی مطلق قابل جمع نیست بنا بر این هر جا صحبت

آزادی و حریت می شود منظور آزادی نسبی است تفاوتیکه در میان اقوام مختلف بوده و هست در حد و دین آزادی

نسبی است .

علامه سید محمد طباطبائی

آزادی این نیست که هر کس هر چه دلش خواست بکند . بلکه آزادی حقیقی قدرتی است که شخص را مجبور با انجام وظایف

خود میکند .

ماکد و ناله

آزادی بزرگترین عطیه و همبستگی است که بانسان عطا شده و در قبال آن تمام نعمات و عطایای دیگر پوچ و ناقابل

و بمصرف است .

اپیکتوس

آزادی عبارت است از اینکه یک فرد یا جامعه در پیروی گرفتن و نوشتن حق و بکار بستن بحق اختیار کامل

داشته باشد

دکتر شفق

آزادی تنها ارزشی است که با دانه یارخ است .

البرکامو

آزادی چیزی است شبیه سلامت این هر دو را تا از دست نداده ایم قدرشان نمی شناسیم . والتور

آزادی، بی‌چوخت انتظار مار ندارد. ما باید در پیش از دل و جان در نفع نکنیم. چه در پیش جانی از زوایای تیارخ سران
نداریم آزادی و دموکراسی سهل و ساد و تحصیل شده باشد.

امرسون

آزادی اندیشه و قلم و زبان و مجامع و خل و منزل و غیره موجب آبادی و عمران ممالک است.

دهخدا

آزادی، دریای متلاطم و طوفانی است، مردان ترسو از آتش اشتداد و روبرو این طوفان ترجیح میدهند، توماس جفerson
آزادی را نقطه در محبت آن یافتیم.

روسو

آزادی باده ایست که هزار تن از برای بدستی میوشند و یک تن برای سستی.

سعید نفیسی

آزادی رفتار، برای کسی میسر است که تنها در بیابانی زندگی کند.

حجازی

آنکس که مالک نفس خویش نیست آزاد نیست.

اپیکتوس

نبودن آزادی از زیاده اش بهتر.

مثل روسی

آزادی که باشد پیر مرد هم پهلوان شود.

مثل مجارستانی

آزادی یا دبی بند و باری ن خوب را هم فاسد میکند.

مثل روسی

اسکندر مقدونی دیوژن حکیم را دید بدقت به تقیایمی شکست یک انسان نگاه میکند از او سوال کرد و دنبال

چه میکردی؟ دیوژن گفت: دنبال چیزی میگردم که پیش منسکینم و آن عبارت است از فرق موجود بین استخوانها

پلوتارک

پدرت و اتخوانهای بردگان پدرت.

افراط در آزادی در بین انسانها و یاد کشور به بردگی میساخته... و شدیدترین نوع استبداد از افراطی ترین نوع

آزادی پدید می آید، وقتی آزادی افراط گریخته شود استبداد نزدیک می شود.

سقراط

افراط گریختگی به سر زده کوئی و یا عجزی با مفهوم مقدس آزادی که برای حقوق هر استبداد و ظلم باید فرشته

رحمتش نماید هزاره فرسنگ فاصله دارد.

ویلیام دو کلام

اگر دین نداری لا اقل در دنیای خویش آزاد باشی.

حضرت امام حسین

اگر در روح کسی حس استقلال نباشد آزاد نمی تواند باشد.

حلمی ضیاء

اگر ملتی چیزی را بر آزادی ترجیح دهد همه چیز از دست خواهد داد.

ساموست موام

انسان آزاد خلق شده است ولی در میان می شود بد نیامیاید.

فیلر

انسان تا زمانی که در اطراف خود ظلم و جور می بیند، سعادت حقیقی نخواهد داشت.

صادق هدایت

انسان در جهان بخله که تصمیم بگیرد آزاد باشد آزاد است.

ولتر

ای آزادی چه جایتها که بنام تو مرتکب میشوند.

مادام رولانه

ای آزادی با کمال تاثیر میگویم، بشر سرور تو نیست.

تورگدر

باید آزادی را موقتاً از دست داد تا بتوان برای همیشه از حفظ نمود.

مونتیکیو

با دادن آزادی به بردگان آزادی مردم آزاد را تأمین میکنیم.

لینکلن

بمان جنگ ندگی کردن و باراش خاطر بر بدن بهتر از تکیه بر اینکه سلطنت باد غده خاطر است ؟

برای اینکه ما از بندگی هسه آزاد کردیم باید همه بنده قانون باشیم .

سیون

بزرگترین افتخار قومیکه آزاد دنیا آمد و اندانستگه این آزادی ایه کو دکان خود انتقال دهند .

هاوارد

بسیاری از سیاستمداران این مطلب را سخت آشکار میدانند که نباید ملتی آزاد باشد مگر آنگاه که شایستگی استحقاق و

اجرای این آزادی داشته باشد این اندرز بکار دیوانه امی از یک استان کهن میماند که تصمیم گرفته بود در آب

زرد مگر آنگاه که شنا کردن آموخته باشد .

مکولی

بشریکه حق اظهار عقیده و بیان فکر خود را نداشته باشد موجودی زنده محسوب نمی شود .

مونتهسکیو

ممن آزادی بیدار میگردد .

پله هانوی

بیچاره آدمی زاده شکی دارد که میگوید : مرا پر کن و گرنه روایت کنم . چون پر شد میگوید خالی کن و گرنه آبرویت ابر باد

و هم بپوشانم میان و خطر روانی بر سر برد .

حضرت امیر

تا بشر روحاً و معنأً آزاد نشود یعنی فاه فکر و علوم و هنر و قوه گذشته از علایق جزئی در وی پیدا نشود نمیتواند آزادی

اجتماعی و سیاسی بدست آورد و هر ملت بهر اندازه اخلاص عالی تراست بهره اش از آزادی بیشتر و هر قدر اخلاص

پست تراست بدون شک از آزادی محروم تر است .

حسینعلی داشت

تمام مردم آزادی دوست میدارند ولی مهارت عجیبی در معدوم کردن آن بکار میبرند .

ولتر

تنها آزاد شدن از چنگ حکومتی که به قهر و غلبه تسلط یافته کافی نیست باید روح و فکر هم آزاد بود و اگر نه مادامیکه مردم
از آزادی معسومی بهر مند نباشند هرگز آنگونه که رقاری و سارت قید و شکنجه برای خود خواهند ساخت که بدتر از قضا
یک حکومت مستبد باشد.

حسینعلی راشد

جای شک و شبهه نیست که فضائل انسانی همه بسته به آزادی است در خاک صلیخه آزادی است که ملکات
فاصله انسانی ریشه میگیرد و پرورش میکند.

چارلز فوکس

جسم تو تنها برای آزادی توانست.

حکمت مندو

چگونه میتوان بدون تقویت روح از آزادی خست.

کاسپارن

چون در انجام کاری مردد باشی آنطرف را اختیار کن که بی آزادتر باشد.

سعدی

حق طرف است و نیرو در طرف چپ و نور در پیشانی و خون در زیر پای ماست. مرگ بر آنها یکدیگر میخواهند زنده بمانند
و آزادی را در حال مرگ ببینند.

ماکسیم گودکی

خاطره بشر از لغت شیرین تمدن و لفظ آزادی جز تطاول و فارت و مرگ نیستی یادگاری ندارد. افوس که چشم و دلهای
اینگزده بودند آن کو راست و هر خطه بانی رنگ تازه تری اغفال میشوند.

؟

خواهیدیم و در خواب هم از آزاد در امان نبودیم.

ابوالعلا

درخت آزادی با خون شهیدانش آبیاری میشود.

برتراند رابار

در یادداشت‌های لیکن که در موزه بوستون محفوظ است چنین آمده، به‌این‌طور که مایل نیستم بنده کسی باشم، حاضر
نیستم اقامی کسی باشم.

زندگانی وقتی مقرون بعبادت است که توأم با آزادی فکر باشد.

ویکتی بوم

زنان نجیب نباید بی‌جهت در خانه محبوس ساخت.

مثلا ایرلندی

شخص مقروض یک غلام حقیقی است.

ولینگتن

شومر و کچ را هر چه در بازارهای خود آزاد بگذارید بیشتر به شما محبت پیدا میکنند.

مثلا فرانسوی

صرفه‌جویی را میتوان دختر و اندیش‌خواهر میانه رو و پسر آزادی‌شمر دانند و نخرج است بزودی فقیر شود و نوادگی

محروریت آزادی و فساد را در بر دارد.

جانسون

طالب لطف بیکس نباش چه گوهر آزادی اعوض خواهی داد.

نامق کمال

طبیعت حتی به حیوانات زبان بسته نیز آزادی بخشیده است.

تاس توس

طلا و آزادی در هر جا که قدرشان را ندانستند فرامی‌کنند.

مثلا آلمانی

عشق درس و رسم بوجود می‌آید و در آزادی گشقه می‌گردد.

ژاناد بوان

علل و اسباب خارجی را بر راه‌های مختلف پرتاب میکنند، تا همچون امواج متشیم که بادهای مخالف از هر طرف آرا

اسپی نوزا

با سانی میرد.

غوغالی است که هنگام جوش آمدن یک ملت بالا میاید .

درآیدن

فکر آزادی بمسال و معاصر نظم و تعدی است نهضت آزادیخواهی همیشه در اثر مظالم استبداد و شکنجه و آزار سمران

بوجود آمده است .

ویلیام دوکلاس

قامت مردانگی را در برابر اغیار بطمع در هم و دنیا خرم کن و طوق بندگی دیگران بگردن نینداز . ارزش آزادی و

آزادگی را بدان و این گوهر شریف را در میان قلب گرم و خون موج خویش معرزه و محترم بدار . حضرت امیر

قبل از هر آزادی بمن نعمت آزادی دانستن فکر کردن . باور کردن از روی حق و وجدان سخن گفتن را عطا کنید .

قول دهید که دو سال با من متحد باشید من قول میدهم که در دو ماه برای شما استقلال بدست آورم . گاندی

کسیکه برای حفظ جان خود از آزادی صرف نظر کند استحقاق آزادی و سلامتی ندارد .

فدائکلین

کسانی نو میدانند و قید بندگی هستند و به غلط چنان می پندارند که آزادند .

گوته

کسانی که مخالف آزادی دیگرانند ، خود لیاقت آزادی ندارند .

لینکلن

کسی شایسته آزادی است که هر روز بتواند به بوسه های خود چیره شود .

گوته

کشور و صورتی دارای آزادی و استقلال است که افرادش آزاد و مستقل باشند

منتکیو

کشتی مانند زندان است تنها فرش آنست که شما در کشتی شناس غرق شدن بهم دارید .

دکتر جانسون

کسیکه زن شرمند بگیرد در حقیقت آزادی خود را فروخته است .

مثل آلمانی

ما ترجیح می‌دهیم که آزادانه بمریم آیا نوع اسارت بگردن بگیریم .

فرانکلن

ما که آزادی دوست داریم نمیتوانیم مان آزادی بخوریم و اگر هم بخوریم از اضمحلال خواهیم کرد .

گاندی

معنی حقیقی آزادی سئولیت است و همین جهت است که اغلب از آن می‌ترسند .

شاو

مقدس‌ترین چیز برای انسان سلامت روح ، هوش ، عشق و آزادی مطلق است .

چخوف

ملت که حقوق یک ملت دیگر را غصب میکند هرگز خود را نعمت آزادی بهره‌مند نیست .

چونیشفسکی

ملت از راه آزادی تعلیم و تربیت دست می‌یابد نه برعکس .

شاو

ملت که آزادیش غصب شده هر قدر ثروت و رفاه غوطه ور باشد از نظر بشریت باز دزد پا و مغازه‌ارزش ندارد .

چ

من دشمن تو و عقاید تو هستم اما آماده‌ام در راه آزادی عقیده‌ات جان خود را فدا کنم .

ولتر

من اگر در بهشت باشم ولی من بگویند تو حق نداری جهنم را این بهشت ترجیح بدهی از آن بهشت بیرون می‌روم .

ژان دوستان

مؤسسات آزادی خواهی برای من نه زوایانی که دوستدار قانون باشند نه نه پناهمگاهی است نه مانع .

تالیان

وقتی نهال آزادی ریشه گرفت سرعت رشد و نمو میکند .

ژردو واشنگتن

وقتی آدم ندانی است بدترین خاطرات برایش شیرین است چرا برای اینکه آن اتفاقات بیرون از زندان اتفاق

چ

افتاده است .

برامی که آزادی را به خاطر دزدان و شیایان قبول نیست هر چند از مقامات عالی و اشخاص مقتدر صادر گردد .

سند زولپاش

هرس در میان بنجره و بندهای سرآوانی بدنیاماید .

ویل دورانت

هر مرد باید در خانه اطاعتی باندازه یک قبر برای خود اختصاص دهد و هر روز چند دقیقه ای او را بگذراند، فقط در آن وقت
است که احساس آزادی مطلق خواهد نمود .

ایومونشان

هرس باید سعی کند در حیات خود خشتی محکم بر اساس کاخ آزادی بگذارد .

اسپریت سیمیل

هر جادو نفر باشد کی حاکم است دیگری محکوم .

حجازی

هرس قادر به ملک و اداره نفس خود باشد آزادی حقیقی ابدست آورده است

پرسلیس

همه باید بدانند یقین کنند و تسلیم شوند که بنی آدم از بنی آدم آفریده شده و آدم از خاک بوجود آمده است، و همه با هم گیاه

و برابریم یعنی سیاه و سفید و تو انگریز هستی و شاه با که او چکترین تفاوتی در برابر آزادی مساوات نخواهند داشت

همه گمشدگان و تحمل آلام و مشقات انسان در عرصه کثی، خواه این گمشدگان موافق یا مخالف عقل باشد برای آزادی است .

همه آزادیهای ما حکم یک بسته دارد و اگر بناست یکی از آنها محفوظ بماند همه آنها باید محفوظ بمانند .

عباد شهریار

پس هیچ آزمندی نیست که آزاد باشد .

پس هر کس نمیتواند آزاد باشد مگر وقتی که همه از آزادی کا ملا بر خوردار گردند و هیچکس نمیتواند کا ملا از اصول اخلاقی

پیروی کند مگر اینکه همه اخلاقی گردند و بالاخر هیچکس نمیتواند کا ملا سعادت مند شود مگر اینکه همه سعادت مند باشند .

اسپندر

هر چه قفس سنگین آزادی شیرین تر .

مثل آلمان

بیچ نیروی انسانی بازاد بودن قوت نیست .

؟

سیردوئس بعد از آنکه قیصر بد خوانده خود را در راه آزادی رم گشت گفت قیصر بن خوبی کرده بود، اورا دوست میداشتم ولی چون مرام بیشتر دوست میداشتم اورا گشتم .

پل دوم

یکی از مختصات اصلی آزادی این است که آن اکاملاً از نظر سده می نمیتوان تصور و دراک کرد آزادی هر فرد - بسگی خیلی نزدیک با آزادی دیگران دارد .

پول لانژون

منم ازاد و به که هیچ ازاد
نباشد هیچ بیکه ازاد

چونده بکنیم و جور وید که
نباشد هیچ ازاد و ستم بر

بسرور

پادشاه از معرفت ازاد گشت
که خاک است سر کعبه ازاد که
رهنم بر که در صورت بهم ماند و نه
که صف خمره و صحت سر ز یاد
میرسد خرد ز آینه شش مرغ خاک
گنج عزت گیرد و بقا ز کفر آینه
جست که گو که اهرم ضعیف گشت

هر که بند ازاد و جبهه ازاد گشت
که خود دار و کبر چشم خود و قوت
از کبر خیزد شود و کبر بجز بویست
ز آینه راج خاک شد که کبر بصف
عزت که گشت غمزه زهر ازاد
تا به از آینه می کشد شیر و نشو و نه
رو در خاک سیه که در کبر گشت

ازین بجه

اجتماع

آنچه بر خود نمی پسندی بر دیگران پسند .
حضرت امیر

آیا همه برادر هستیم ؟ نوع بشر باید خود را برادر همه بگیرد
شکسپیر

اسباب یاست تحمل است و بلند نظری .
حضرت امیر

اگر مردم مرا شناسند غصه نخواهم خورد، ولی من اگر مردم را شناسم افسرده خواهم شد . کنفوسیوس

اگر بخیری بگردن دیگری بنیازید، دیگر آن برگردن خودتان گره میخورد .
امرسون

اگر نسل حاضر نمیداند یکجا میسرود، دلیل آن اینست که رویای جادو خود را تعقیب مینماید .
؟

انسان حیوانیت اجتماعی .
سرنک

انسانی که معنی بد زندگی را بداند خود را نه تنها با افراد ملت خویش برآورداند نیست، بلکه با تمام اقوام

دیگر نیز مساوی خواهد شمرد .
تولستوی

افعی میباید استه می مورچه ز پامی در میاورند .
مثل ژاپونی

اگر مدت چهل روز با مردم سبزی یا نانهای میثوی یا انهار ترک میکنی .
مثل عربی

بهترین کار برای جذب قلوب مردم خیرخواهی و نیکوکاری نسبت با آنهاست . ناپلئون
بنویان سواره در خدمت بازرگ و عزیزند و حکومت با تمام وسایل که در دست دارد .

طرفدار و پشتیبان ایشان است . حضرت امیر

تنها ، انقلاب خطرناک ! انقلاب کمرنگان است . من از شورشها ای که بر بنای بی نانی استوار باشد
از نبرد با یک ارش نفر می بیم ارم . ناپلئون

تو بر روی زمین یک فرد واحد هستی بلکه جزئی از کل و اندکی از بسیار باشی . ترا بر زمین از آن نهاد و اندک با دیگر -
آفریدگان هماهنگ شوی در بساط نمائش آفریش به نوبت خویش بازی برداری . پوشه
تو که از دیگران پیروی نمی کنی چرا دیگران از تو پیروی کنند؟ سعید نفیسی

جمعیت شبیه بیل است . جره مانی کو را و جانخش وقتی بهم جمع شد یواشکیها و خرابیها میکند . حجازی
خوبها و بدیهای اجتماع بدست ساخته شده است و بجای ناله جای آنرا دارد که در صد رفع آن برانیم . هوگو
در هر اجتماعی بیشتر قسم خورد و شود آن اجتماع خرابتر و مردش در و غلوت ترند . حضرت امیر

در دنیا هکسانی هستند که بیداریشان بچوبیداری اردها و حشاک است . ناپلئون

در موانعی بچنان که در سرمانیز دیده میشود آحاد به یکدیگر فشرده تر میشوند . هوگو

دشمنان من سه قسمند . گروهی قویتر جماعتی بهم وزن . دسته ای ضعیفتر . طرفیت با گروه اول موجب نابودیت

با جماعت دوم تا جان دارم میگویم. اما گروه سوم اگر چه با التماس باشد رام خواهم ساخت چه ظرفیت بام

ضعیف از مقام انسان در جامعه میگوید شخص اناخیر میازد .

افلاطون

دیگران اناطور که هستند بپذیرید .

دیل کارنگی

رودخانه های عظیم نیروی خود را بجویبارهای کوچک میزنند .

مثل یوگسلاوی

سعادت جامعه براتب مهمتر از سعادت فرد است .

افلاطون

سگهای درشت اسگهای زیر پا بر جای نگاه میدارند .

؟

طبیعت بشر را خوب و فستک میازد و اجتماع در فاسد بار میآورد .

؟

کسیکه مایل است خیر دیگران انامین کند خیر خودش اناهم تا این کرده است .

کنفوسیوس

لذات حیات و حقیقت زندگی را در خدمت به مهنوع و محبت مردم جستجو نماید .

میرابو

ما بوسیله چهار چیز با مردم در تماس هستیم ارزش موقعیت ما از روی این چهار چیز معلوم میشود . آنچه میکنیم ، آنچه

جلوه میکنیم ، آنچه میگوئیم اناطور که میگوئیم .

دیل کارنگی

محیط وجود خارجی ندارد . انسان را آزاد است میکنند .

سعید نفیسی

مردم اناچگونه یا شتم؟ شایدانی در قهای شایدانی دیگر ، با گرک میگویند و میخندند و بچوپان میگویند . بیع زمان بعد

مردم عادی ناند شهری صد دروازه اند که سر نوشت از بر دروازه ای که بخواهد وارد میشود انا وجود مردم حکیم شهری است

که یک مدل بسته ارد. بهنگامیکه سرنوشت خواست و ارد شود ناچار دق الباب میکند. متولینک

میان آدمیان چیزی نیست جز دیوارهایی که خود ساخته اند. تولستوی

دانش یکی از مهمترین ارکانی است که نیروی اجتماعی کشور بر آن بنیاد و استوار میگردد. ؟

وقتی خودخواهی یک فرد برای جامعه بصورت قانون درآمد فائوس بردارید و روز روشن بدنبال

عدالت و انصافت بگردید. ؟

و قیله اشفتگی جمعیتی بسرحد جنون میرسد. همچون آتش زبانه کشیده ای به پیش میخیزد و همه چیز را میسوزاند. ولی چون

حدت آن فروشنید. خود را میخورد و نیرویش از دست میدهد و میدانند که باید اطاعت کنند و در برابر منطق و

و قانون باراد و تسلیم شود. ؟

هر که دیگران را، همچون خود دوست میدارد شایسته فرمانروائی است. آئین تااو

برگزین سعادتمندی قلب مراد خود مکرر است. من خوشبختی خود را جز در جامعه نمی بینم روسو

بر کس در طلب خیر و سعادت دیگران باشد. بالاخره سعادت خودش ابرم بدست خواهد آورد. اسمایلز

هر قتل که بدون کیفر نباشد. مقداری از امنیت اجتماعی زندگی اشخاص میگذرد. دانیل دیستر

بیج حالی از تنهایی و بی پناهی برای بشر دشوارتر و سهمناک تر نیست. حجازی

حُسنِ بافتنِ ملاحیتِ جهانِ گرفت

آرستنی بافتنِ جهانِ متولدینِ گرفت

حفظ بسیار

پس اجتماعِ بی‌بند و بندش علم
غرضِ علم چه و لافِ کجاست
غرضِ علم چه و پر حقوتِ خود

که علم لایحه اجتماعِ بر معنیت
که از چه و گرفتارِ رنج و درد و بهریت
که از چه و خوش و پیمانِ حمد و بهریت

ایوب کمالی

جهانِ شایبِ خرد و اندکِ موم

کنند دستِ یکره و گشتِ نهم

منبر

غرضِ انجمن و اجتماعِ جمیع قیامت
نقطه و بیچ نیاید و دوری گشت
نقطه و دیده کرد و بیچ شرم موج
نقطه و هر پدیدانِ شوم و گشت

چرا که قطره و چو شد متصنعم و دریت
بر آنچه نفع تصور کن در آنچه بهت
که موج و حشرِ مخصوصِ بحر طوفانیت
محیطِ بهشت کرد و زنده گشت و خیریت

ایوب کمالی

که بار یک بینند ابر نطفه

چو پر شد ز زنجیر محکمت

س

نطفه که گشود بهین مور بار یک

چو تنه است از رشته ار کمر است

اخلاق

آداب عادات باسانی و سرعت بصورت اخلاق درمیآید . ه . سان

آداب خوب اخلاق و دستان قسم خورده اند و بزودی با یکدیگر متحد میشوند . بارتول

آنکس که از لباس تقوی برهنه شد به هیچ لباسی پوشیده نمیشود . حضرت امیر

آیا بنوربان و زریده ایم که خود بیک تحول عظیم اخلاقی و اجتماعی پردازیم و بخاطر سیادت سعادت خود قیام کنیم یا دیر نیست . ؟

اخلاق سرمایه است اخلاق بهترین و عالیترین دارائی است . اسمایلز

اخلاق اگر باندکی بهوش توأم باشد هزار مرتبه تحصیل زیاده بدون بهوش بدون اخلاق ترجیح دارد . فاپلثون

اخلاق یکی از بزرگترین قوای محرکه جهان است و در کمال ظاهرات خود طبیعت انسانی را

در عالیترین شکل آن محبوس میآورد . اسمایلز

اخلاق یک اراده کامل العیار و پسندیده است . نووالیس

اخلاق خوب اختصاص به طبقه ای ندارد . در هر طبقه و صنفی پیدا شود مورد احترام واقع میگردد . سمونل اسمایلز

اخلاق چیز ساخته شده و حاضر و مادی نیست. بلکه ذره ذره، روز بروز خلق و ایجاد میگردد. اردنالیال
اخلاق در همان میزان ثابتی نیست. بلکه موازین اخلاقی تابع تکامل رژیم اقتصادی و اجتماعی بشر است
چه بسا چیزی مانیکه دیروز برای آنها کف میزدیم ولی امروز اظهار نفرت میکنیم.
اخلاق خوب مانند آب جاری است که موجب حاصل خیزی کشتزارها میشود. لانوئسه فیلسوف چینی

اخلاق میتواند جانشین علم و مال و مقام و زیبایی و سایر مزایا باشد. اما هیچ نعمتی جای آنرا نمیکرد. حجازی
اخلاق بالاتر از قوانین است زیرا قوانین همیشه همراه انسان نیست. ولی اخلاق شخص همیشه با او است. اسمایلز
اخلاق نیروی تفکر را میافزاید و مابین آدمیان تخم صلح میپاشد و بیشتر از علم و هنر پایه تمدن حقیقی است. دکتر کیرکارد
اخلاق اطفافانهای دژ کار تقویت میکند. گوت

از خوشبختی ها، اخلاق نیکوست. حضرت محمد

از افکار جنایت آمیز دوری کنید. عیفت باشید. مهاویرا

اساس تمدن، تقوی و ریاضت است. ؟

اشخاص عاقل و با اخلاق بزرگ کلامی بر زبان نمیاورند که احساسات دیگران ابر حیرت دار سازد. اسمایلز

اصیل بودن سعادتمندی است. ولی بهتر آنست که رفقا را نوعی باشد که احتیاج به پستی از اصل ما نباشد. لابردیر

اگر انسان خود را از آنچه که هست نتواند بمقامی بالاتر برساند، موجودی ضعیف و ناچیز است. دانیل

اگر انسان از گناه کوچک برنیز نکند کم کم گناهان بزرگتری امر تکب خواهد شد

عیسی مسیح

انسان باید از هر حیث چه ظاهراً و چه باطناً زیبا و آراسته باشد .

چخوف

انحطاط اخلاقی همیشه شایمگ انقراض تمدنهاست .

کاظم زاده ایوانشوی

ای آدمی فایز گیر که در پی من میانی تقوی را دوست دارد که آن تنها تومیاموزد که چگونه از این طاق نبرد .

میلتون

فراتر بر می بلکه آسمان ادر برابر تو و اواره تعظیم خواهد کرد .

ای پسر خد صفت از چند کس بسیار زشت است ۱- بی رحمی از حکومت ۲- حرص از علم ۳- کاپی از جوانان

۴- رعنائی از پسران ۵- بیشرمی از زنان .

اشخاص بد خلق مثل ظروف نحالین هستند که زود می شکنند و به سختی دوباره بهم متصل شوند . مثل ساسکویت

باید بلا انقطاع مبارزه کرد . وقتی شما اشتباهی ازین بردید همیشه افرادی پیدا میشوند که میگویند

آنها احیا کنند .

ولتر

با تقوی و خوبی میتوان سعادت اخرویید .

زنون

بد اخلاق در دست دشمنی گرفتار است که هر جانی برود از چنگ عقوبت او رهایی نیابد .

سعدی

بدترین و خطرناکترین کلمات اینست : همه این جورند .

تولستوی

بدون اخلاق و ملکات فاضله هیچ فنون و صنایعی در دنیا نمیتواند ملتی را از انحطاط و فساد بیرون کشیده

و به ارجح عالم برساند .

اسمایلدز

برای تحصیل سعادت باید اخلاق خوب و پرورش ساخت و بر ضد اخلاق بد باید جنگید . حکومت مانند یک فرد است و وظیفه

او تربیت کردن افراد است در دایره فضایل اخلاقی .

افلاطون

برای اینکه جهان فرمانبردار خویش سازید ، باید بر آدمیان تسلط یابید و آنگاه بر مردم مسلط آید که بر نفس خویش

حکومت کنید و زمانی حاکم نفس خویش شوید که اخلاق نیک و در خود پرورید .

پوشه

بزرگترین عمل غیر اخلاقی امنیت است که انسان انجام شغلی را که از عهده آن بر نیاید بعهده بگیرد .

ناپلئون

بزرگی و عظمت یک مملکت منوط به وسعت خاک آن نیست بلکه مربوط به اخلاق و روحیات

اهالی آن است .

کلبه

به من بگو چه اشخاصی امی پسندی تا بگویم تو خودت کیستی و از هوش و ذوق و اخلاق چه پایه داری؟ سنت بو

بهترین میراثی که پدران برای فرزندان خود میگذارند تربیت خوب است .

سیسرون

هر کس که میخواهد موفق شود بگویم : اخلاق نیک و در خود پرورش بده .

ابرهو برت

بیابکاری سخن که نه من از تو بنالم و نه تو از من .

سعید نفیسی

برای اینکه انسان کمال یابد صد سال کافی نیست ولی برای نامی او یک روز کافی است . مثل چینی

پاکدامنی ریشه اصالت و درست نهادی نیک اندیشی و بزرگ منشی است . بوالهوی میل تحمل بست عصری و شورانی

دشمنان خانه بر انداز پاکدامنی هستند و قتی بر آن چیره شده شرافت نابود خواهد شد .
نظام وفاکاشانی

پاکدامنی کالانی است که جهانی را رنشد دارد .
کاظم زاده ایرانشهر

تا روزیکه پایه تمام تعمیرات و اصلاحات بر اساس فضیلت اخلاقی گذاشته نشود همه اقدامات و رحمت ماجر

باریچه و سوسه فی و تقلید بکانه خرد گزین خواهد شد .
کاظم زاده ایرانشهر

ترقی و سعادت یک مملکت مربوط به ازدیاد و عواید و استحکام قلاع آن است نه مربوط به فنی و عمارات آن
بلکه عبارت است از تربیت عده مردمان تربیت شده فاضل و با اخلاق آن که قوه و قدرت حقیقی و عظمت واقع

آرا شکل میدهد .
مارتین لوتر

تصفیه تهذیب اخلاق یک ملت که سال به سال اندازده دشوار است که سفید کردن چوب آهوس . پتیارگود

تقوینی به کام جلب منفعت معدوم میشود مانند رودخانه ای که وارد دریا گردد .
لارشفوکو

تقوینی دانست که عمل نیک از نتیجه آن اثر شماریم .
حکمت هندو

تقوینی هر یک را یک نقطه خطی امتحان و ثابت میکند .
شیر

تمول و تقوینی چون دوزنه هستند که در کفه های یک ترازو قرار گرفته باشند یکی نمیتواند بالا برود و دیگری

دیگری پایین نرود .
افلاطون

تمام مل دنیا بدون استثنا در حال انحطاط اخلاقی و با تقراض رفتند .
؟

تمام سرمایه فخری و دانش اخلاقی باید تسلیم یک عظمت اخلاقی و روحی گردد و گرنه دانش مانند رودی خواهد بود که نتوانسته است خطیر خود را به پیاید و بدریا بریزد و با وضعی اسف آورده و صحرای یگانه فرو رفته باشد. مترلینگ

تنبلی کلیه تقوی را معدوم میسازد. لادوشنوگوله

تنها در ایام شباب است که انسان بنیاد اخلاق و عادات خود را استوار میسازد و هیچ ساعتی از آن خالی از فرصت نیست. اما یکدقیقه آنهم ممکنه گذشت دیگر بر نمیگردد. روسکن

چنان باش که توانی بهر سگ بگویی. مثل من رفتار کن. کانت

چهار چیز است که موجب بلاء روح شود: اول حرص. دوم ترس. سوم عار. چهارم قرض. چشم بجا نیکه نخواهد میرو. اما اختیار و درست دوست. مثل افریقائی

حسن سلوک جزئی از حسن اخلاق است و لطیفه ما بلکه منفع ماست که بهم داری حسن سلوک باشیم و بهم حسن اخلاق. هاستر

خطاست تقیم نه تنها در بند سب بلکه در اخلاقیات بهم کوتا بهترین راه است. راحل

خلق آنست که با یکچکس خصومت نکند کسی با او خصم نباشد. ابوبکر واسطی

خوش خونی و گشاده رونی دامن دوستی است و بردباری کو عیب است. حضرت امیر

خوشحال کسی که روح کو دکانه خود را برای همه وقت اگر گناه مضمون دارد. شیلر

خومی بدبختی است که باومی هیچ طاعت سودی ندارد و خومی نیکو طاعتی است که به هیچ

معصیت ضرر رساند .

؟

خلق نیک بال و پر انسان است .

؟

دارندگان قلب نامی پاک هیچگاه احت و خوشی بجود نخواهند دید و خوشی و راحت خود را فدای اعتدای

ترقی دیگران نموده اند .

لابرویر

در دنیا مادیان فساد و دعوت کنندگان به فسق و فجور و خیانت و ستم همیشه هستند . ما نمیتوانیم همه آنها را بزرگ

و دنبال آنها نرویم . در دنیا همیشه باد و باران هست و دریا همیشه موج و طوفان وجود خواهد داشت ما باید سحره و

اطاق بدنه و سگان شتی خود را محکم بسازیم .

حسینعلی راشد

در طبیعت و اخلاق انسانی هیچ ضعف و نحرافی نیست که با تعلیم مناسب اصلاح نشود .

بیکن

دشمنان خود را با اخلاق نیکو رام سازید و پسندید که در ساعات ذلت تنی چند از خفت و خواری

شما خوشحال گردند .

سمراط

دلها نیک رومی آن کلمه تقوی و محبت نوشته شد بهر جائیکه خواهند پرور میکنند و کائنات در مقابل آنها

تعظیم فرود میآورد .

نظام وفا کاشانی

دنیا در خود ماست . هر که بر خود مسلط باشد . دنیا را با طاعت در آورده است .

حجازی

دیوژن در روز روشن فانوس روشن کرده و در شهر گشت و قیقه از او علت پرسید گفت بنیال انسان میگردم

و اورامی جویم .

؟

رسیدن بخدا کمال بقدری دشوار است که طی سراسر زندگی کافی نیست برای نزدیک شدن
بان کفایت میکند .

بیزه

رفتار خوب از شکل و اندام خوب بهتر است و از مجسمه و تصاویر عالی بیشتر موجب حظ و بخت نفس میگرد . بدنی است
ریاکاری بدیه است که فتن و فحش و پشه تقوی تقدیم میکند .

نملون

زشتیهای اخلاقی اگر ترک هم شوند ، مانند زخم پس از شفا یافتن جای آن باقی خواهد ماند . دلیل کارنگی
زندگی انسان خیلی کوتاه است بنابراین بهتر است که با پستی توأم نباشد .

دیزدانیلی

سلام بر تو ای پاکدامنی که پاک ماندن خونها و شیرها ، پدیدار ماندن خانواده و پیوستگیها بمعصوم ماندن علاقه ها و
وابستگی ها است . تو آفتاب شرف و نجابتی ، سادگی و ذوق اخلاق ، عشق و تابناکی روح ، مناعت و مقهور
ساختن نفس همه ذرات تو هستند .

نظام وفا

شرافت و نفع پرستی در یکجا جمع میشوند .

هربرت

شرافت مانند تیری است که چون از گمان جبهت بازگشت آن ممتنع است .

؟

شرافتمند هر چه را میخواهد در خود میجوید و مردود و ناله در دیگران جستجو نمیکند .

کنفوسیوس

امرسون

صاحبان اخلاق، روح جامعه خود هستند.

وابرت برنر

عدم انانیت انسانها، با انسانها، برادران نفر را سگوار میکند.

جان کایزل

عقیده خود را باز و بر دیگران تحمیل کردن هم سهو و است و هم گناه.

عقیده عمومی شبیغ بر نه است، ضعیف از آن قیرسد، نادان با آن تیغ بر آن در می افتد و زخم می خورد. ^{قل} عا

حجازی

دستیغ را میگیرد و بکار میزند.

حکمت بند و از کتاب عقاید

فرزانه کسی است که همواره بر خویش حکم فرماست.

لاندور

کج خلقی شامگاه شفتگی است.

شانفور

کسیکه اخلاق ندارد، انسان نیست جز اشیاء است.

از، ریگ ودا

کسیکه نفس خود را ضبط کرد، دنیا را هم میتواند ضبط بکند.

کیمیائی که بتواند از احساسات بد طلا درست کند و جوهر ندارد! تا تبدیل احساسات بد به خوب ممکن است. ^{هربرت اسپنر}

ولتر

ما همه از روز ولادت مساوی خلق شده ایم، تقوی و فضیلت مایه امتیاز اشخاص است.

مردم جز بر طبقه امی، خواه عالی، خواه متوسط و خواه پائین باشند باز افراد یک جامعه هستند و دارای یک نوع

هربرت اسپنر

اخلاق میباشند و در تحت نفوذ و تأثیرات همان عصر و محیطند.

گونه و دسیه

مردان قانون وضع میکنند و زنان اخلاق بوجود میآورند.

مردیکه خصلت نیک دارد، هرگز تنها نمی ماند، زیرا همیشه دوستانی برای خود پیدا میکند.

کنفوسیوس

مردیکه دارای عزم نیک و مند اخلاقی متین است، هرگز فضیلت اخلاقی خود را فدای هوسهای زندگی نمی کند.

مردانی در این جهان زندگی کرده اند که برای تحیل و حفظ فضائل اخلاقی جسم جان خود را فدا ساخته اند.

کنفوسیوس

مکارم اخلاق محکمه ای بنا کرده که براتب از محاکم قانونی معتبرتر است. بر سر از قانون ما را با احترام از دامن عادات

و اداریسازد و لی محکمه اخلاقی از مابعد مطالبه می نماید که مرتکب عمل خیر باشیم.

پاسکال

ملت بدون اخلاق! اخلاق بدون عقیده، و عقیده بدون فهم ممکن نیست.

سید جمال الدین اسفزاری

من همیشه میل دارم از اشخاص نجیب پیروی کرده و از آنان چیزهای نوآموزم.

شکسپیر

منظور من از اخلاق کامل و عالی آن چیز است که از دانش تمام عالم حاصل میشود. این در حقیقت آخرین درجه

خرد انسانی است.

دکارت

میدانید چرا اروپا بعضی از آثار مرا خلاف اخلاق گویند؟ بعلمت آنکه من اخلاق اروپاییان را آنطور که هستند بوصف

اسکار وایلد

نجیب ادبی بدون تقوی بسچون قاب انگشتری زیباست که یلین جواهر نداشته باشد.

جین پورترو

نخستین و مهمترین عوامل نیکبختی انسان عبارتست از خلق و خوی خود او.

شوپنهاور

نمی توان بسمه اجمال ارضی کرد، اما بحسن خلق میتوان.

حضرت محمد

نتیجه تهذیب اخلاقی آنست که بدی مغلوب و منکوب خوبی گردد . ؟

وظیفه زن تهذیب اخلاق مردانست . ولتر

و قیسه مرد در معنوی اخلاقی خود را درک کرد باید روح خود را پرستاری کند . ناپلئون

وقتی که پرکاری چندان میسر و آنرا بیرون میآورید ، وقتی حادثی بد وارد روح شما میشود ، میگویند : سال دیگر معاوضه اش میکنیم . هوداس

و قیسه ثروت از دست برو و چیزی از دست نرفته است . وقتی که سلامتی از دست برو و چیزی از دست نرفته است ؟

ولی وقتی که اخلاق از دست برو و همه چیز از دست رفته است . ؟

وقتی از اخلاق یک فرد در دنیاوری بد و شائش نگاه کن . مثل ژاپونی

وقتی تقوی و پرهیزکاری به قلب او پیدا کند و سرشت بهم زیبایی بوجود میآید . مثل چینی

بر دردی اورمانی است ، جز بد اخلاقی که درمان پذیر نیست . حضرت امیر

بر وقت اخلاق قومی از دست رفت آن قوم منقرض شده باید دانست . اسمایلز

هر فرد انسانی همیشه عقاید خود را درست و شرافتمندانه میداند . جان کایزل

هرزگی در سلوک و رفتار موجب هرزگی در اصول اخلاق میگردد . یونان و روم علت انحطاط اخلاقی فرمانروایان

سقوط کردند . اسمایلز

بر انداز که علل طبیعی انسان با تسراحت سوق و بهر همان اندازه هم عوامل اخلاقی باید و از تسراحت دور کند

منتسکیو

هر مردی و اخلاق دارد یکی اخلاق واقعی که در او آفریده شده است و دیگری اخلاقی که بعقید و تشدد دارد. چلکات
هر کس در حدود ممکنات و توانائی خویش مأموریتیزه و مقابله در برابر ناپاکی است. دکتر هشتروودی
هر وقت ملتی از جاده تقوئی و فضیلت منحرف گردید و اعتنائی بر راستی حق و عدالت نکرده آن ملت
دیگر قابل بقا و زیست نخواهد بود.

اسمایند

هر یک از ثمرات فضیلتها می شما مانند ستاره ایست که خاموش میشود ولی پرتو آن بسود در جاده نجومی خود طی مراحل میکند
پسین پرتو اعمال حسنه شما راه می پیماید حتی در صورتیکه خود عمل مدتهاست با انجام رسیده باشد پس هر قدر اعمال شما فراوان
و دفن شود اشعه آنها همیشه فروزان خواهد ماند.

نیچه

همانطوریکه بدن ما از غذائی که میخوریم تغذیه و کسب قوت میکند. همانطور هم و همان از صحبت و معاشرت قوامی خوب و
کسب فضیلت و تقوئی یا خجاست و شرارت میباید.

ژرژ هربرت

همینکه مرد در خود تجا و رکند یعنی با بنجار رسد که محل او نبوده اخلاق او زشت و خشن میگردد. افلاطون
همه جاعده زیادی اش با بهر نیم که در کارها شگفت خورده و در هیئت اجتماع پست و حقیر شده اند. در میان زندگی سرگشته
و ندوین و پریشان قدم بر میدارند. علتی جز این ندارد که قدر قیمت اخلاق نیک اندانستند. دکتر هاردن

همواره تقویٰ بکودکان خود توصیه کنید. تنها تقویٰ عامل خوشبختی است نه پول. بسموون

پیچ اخلاقی برای جلب دستان صمیمی بهتر از این نیست که انسان صفات و مزایای دیگران را مورد تحقیر قرار دهد.
کیسه صاحب این خصلت باشد جو انردی و شجاعت و ادب از ملکات حتمیه اوست. دکتر جانسون

بر سر و محافظ شرافت خود میباشد. مثل هندی

یک کمی عقل سلیم! ندکی اغراض و قدری خوش خلقی داشته باشید آنوقت خواهیم دید خودتان را در این دنیا چقدر
آسوده و خوشبخت ساخته اید. سامرست موام

که میت بحسن اخلاق است
که نیک خرد و نیک اخلاق است

حیف اینم شیوه درجه طاق است
بهر از مونس بد اخلاق است

و فرزند

لقلام روزگار به خلق نره اند
با همه خلق روز نیکو دار
خونیکوتله چو شیر کند

تو می که گشت فاقد اخلاق و محبت
خونکودار و در چرخ خو دار
خون بد عالم از تو سیر کند

چون

چونیکو منش بر لب و بهار
از کس با کینه تر کس را محو

کنم بحشیم غم مند خلد
که خلد من خفتن پندیده خو

فردی

ز خونیک و خلق کریم و خوش خلق
و لا شوخ و ز راه بر محو

عجب دارد که بیکه نشنا که
بهر لب که پر از پیر حیدر که

چون بر لفظ

طبع و بخوشت از کنج زر و کاشم لک

خونیکو بهتر از هر ملک بیکه
چون

ازدواج

ازدواج مثل اجماعی نقشه‌چینی است که انسان یک مرتبه اشتباه نماید کارش تمام شده دیگر جبران آن به هیچ

صورت نمی‌شود . بودند

از تقراط دانشند نامی پرسیدند ازدواج خوب است یا بد جواب داد و هر دو حال موجب شگفتی است . سقراط

ازدواجی که به خاطر پول بوجود آید برای پول بسم زمین می‌رود . دولاند

ازدواج مثل مغربا دایم است تا نخورده‌ای نمیدانی تنوع است یا شیرین ؟

ازدواج کتابیست که فصل اول آن نظم است و بقیه فصول به شر . پودلی و نیکولاس

ازدواج آنقدر که محتاج تدبیر است . نیازمند صراحت قول و بی‌پردگی گفتار نیست . دیل کارنگی

ازدواج همیشه به عشق پایان داده است . ناپلئون

ازدواج کنید به وسیله که می‌توانید اگر زن خوبی گیرتان آمد بسیار خوشبخت خواهید شد . و اگر گرفتار یک بمب بمبشوید

فیلوف از آب درخواهید آمد و این برای هر مردی خوب است . سقراط

ازدواج مثل شهر محاصره شده است کسانی که داخل شهرند سعی میکنند از آن خارج . و آنها که خارج هستند کوشش دارند

که داخل شوند .

فرانکلین

اگر میخواهید خانواده‌ای شاد و نیکبخت داشته باشید نسبت بزن خود سرپا عنایت و توجه

شوید و دلب گها دارید .

دیل کاردنگی

اگر از طبقه بالا زن بگیری بجای خوشاوندز باب خواهی داشت .

کلنویول

اگر کسی همسر خود را بصورتیکه آرزو دار انتخاب کند، دوشهر ابد بخت کرده .

حجازی

اگر یک نفر روانپرست و عالیه بیشتر اختلافات ناشوئی مولود ناکامیهای جنسی نیست چنانچه دان است بطور کلی اگر زن و مرد در زندگی جنسی از یکدیگر کامیاب و خوشنود شوند اختلافات و ناراحتیهای دیگر زندگی را -

ناوید خواهند گرفت .

دکتر هامیلتون

اگر میخواهید توافق نظر در خانه شما باقی بماند از ملامت و تیر و بر میزید .

دیل کاردنگی

اگر زنی به شما گفت ای بابا دیگر از من گذشته اند که قطراست شما فوراً در صد و اعتراض بر آید ؟

انسان بر اثر نداشتن حوصله کارش بطلاق میکشد و بر اثر نداشتن حافظه دوباره ازدواج میکند . پس گرانش

انتخاب پدر و مادر دست خود انسان نیست ولی انتخاب مادر و پدر زن دست خود انسان است . خانم پرل پاک

مثل اسپانیولی

از دواج بجا به بند وانه است که گاهی خوب و چه بسا که بسیار بد است .

مثل فرانسوی

از دواج زودش اشتباه بزرگی و دیرش اشتباه بزرگتری است .

ازدواج پدید آمده است برای تکامل مرد .

مثل سانسکریت

اشتهای زن و برابر اشتهای مرد است . بهوش او چهار برابر و هوسهای او هشت برابر .

مثل اسپانیایی

اگر خواستی اختیار شوهرت را در دست بگیر .

مثل ترکی

اگر زنی خواست که تو بخاطر پولت اماند شوی . عروسی کن و پولت را از او دور نگاه دار .

مثل انگلیسی

اول زناشویی کن . عشق خودش بوجود میآید .

بردون

بازنی ازدواج کند که اگر مرد می بود بهترین دوست شما میشد .

شوپنهاور

با مصلحت دیگران ازدواج کردن در جهنم زیستن است .

سونی اسمارت

باشوهر خود نیز مثل یک کتاب رفتار کنید . فصل ها می خسته کنند و اصلاً نخوانید .

؟

برای اینکه همسر خود را بشیر دوست بدارید . گاهی با او قهر کنید و سالی چند روز تنها بفرمایید .

سروانتس

برای یک زندگی آرام و بدون مجامعه شوهر باید که وزن بیدلال باشد .

گریستین

برای ازدواج بیش از جنس رفتن شجاعت لازم است .

ژرژ هوبوت

برای شوهر دانش لازم است . برای زن نجابت .

بعد از خیال که از مزاج و جتن زن و مرد گذشت بچکدام در فکر زیبایی صورت هم نمی افتد . و بر عکس هر دو متوجه

اسمایلز

خلق و رفتاری یکدیگر میشوند .

بموقع از جابر خاستن در دوره جوانی تا بل اختیار کردن کاریست که هرگز کسی از انجام آن پشیمان
نخواهد شد.

بوستر

بهترین گنجان سعادت در یک خانواده عشق زن و شوهر نسبت بیکدیگر است.

دومون لوزید

با تضرع اگر داماد شدی با خنده خدا حافظی کن.

مثل آلمانی

برای اینکه در ازدواج تجربه بدست بیاوری باید یکبار عروسی نمائی.

مثل فرانسوی

برای یافتن زن خوب میارزد که یک کفش بشیر پارو کنی.

مثل آفریقائی

پیش از ازدواج چشمه را خوب ببارکنید و بعد از آن کمی آنها را روی هم بگذارید.

فرانکلین

تا وقتی که مرد عروسی نخورده او را غیر کامل میخوانند بنابراین معلوم میشود پس از ازدواج کار مرد تمام است.

بوب هوپ

تنها علاج عشق ازدواج است.

آرت بوخنوالد

تا که را از خاک خوب و دختر را از مادر خوب و اخیل انتخاب کن.

مثل چینی

حسب نسبت زن مرد از رفتار یکدیگر موقع پر خاش و جدال با هم میفهمند معلوم میشود.

شاو

خانه بدون زن عقیقت گورستان است.

بالزاک

خانواده انور نگاه رفتار و کردار است. بخند و ترش روی، مهربانی و بی مهربی، وفا و بیوفانی، درستی و نادستی

زیاده روی و صرفه جویی، همه را در این مکتب میآموزیم و عجب آنکه پس از سالها عمر و تجربه باز بسیاری از ملکات

و عادات مزاحم یا تنجیه پرورش در خانواده است که نتوانسته ایم از خود دور کنیم . جان کایزل

دختر عاقل جوان فقیر را به پسر مرد ثروتمند ترجیح میدهد . مثل ایتالیایی

داماد زشت و با شخصیت به زود داماد خوش صورت و بی لیاقت است . مثل لهستانی

داماد که نشدی از یک شب شادمانی و عمری بدخلاتی محروم شته ای . مثل فرانسوی

در موقع خرید پارچه حاشیه آنرا خوب نگاه کن و در موقع ازدواج دوباره مادر عروس تحقیق کن . مثل آذربایجانی

دوام زناشویی یک قسمت روی محبت است و نیمه قسمتش روی گذشت از خطا . مثل اسکاتلندی

دو نوع زن وجود دارد . باکی شرمند میشود و با دیگری فقیر . مثل آفریقایی

زمانیکه زوجه من بامن است حاضر غیتم فقر و سنگدستی خود را بامتل کراسوس معاوضه نمایم و .

اورا از دست بدهم . بولتر

زناشویی در حقیقت پیوندیست که از درختی دیگر بریزند اگر خوب گرفت هر دو بارور میشوند و

اگر بد شد هر دو خشک میشوند . سعید نفیسی

زندگی خانوادگی شرکتی است که هر چه سهم و شریک در آن بیشتر باشد قدرت آن شرکت و پایداری آن

بیشتر خواهد بود . سعید نفیسی

زندگی شیرین است اما برای دختری که به سنوز عروس نشده باشد برای پسر که زن گرفته باشد ؟

زندگی زناشویی یک کوشش متقابل و یک فعالیت متقابل است .

؟

زناشویی عبارتست از سه هفته آشنائی سه ماه عاشقی سه سال جنگ و سی سال تحمل .

تن

زن و مرد مانند جزیره‌ای هستند که میانشان دریای سوختناهنم است اگر گرفته باشد بهر یک رانمی فهمند و احساس یکدیگر را درک نمی‌کنند .

؟

زن گلی است که خارهای گزنده دارد .

؟

زوجه خوب بمنزله عصای محکمی است که مرد در سنگلاخ حیات میتواند بدان تکیه نماید و هنگام بدبختی و فقر از شفقت و غمخواری وی تسلی و دل‌داری یابد .

اسمایلز

زورقی را تصور نمایید که دو نفر پارو زن داشته باشد اگر پارو را متفقا حرکت بدهند زورق به سرعت در روی امواج براه می‌افتد اگر با هم متفق نباشند تلاطم آب زورق را ریزان و بلکه غرق میکند دختر عزیزم این زورق را از دواج پارو زن آن زن شوهرند که در سطح دریای زندگی سیاحت می‌نمایند اگر با یکدیگر موافق نشوند موازنه را گم کرده و به انواع بدبختی تصادف میکند .

له وی

زن و شوهر اگر یکدیگر را بخوابانند و کلبه خرابه هم زندگی می‌کنند .

مثل آلمانی

زن مطیع فرمانروای قلب شوهر است .

مثل انگلیسی

زن عاقل با داما دبی پول خوب می‌سازد .

مثل ایتالیائی

زناشویی غصه های خیالی و موهوم این غصه نقد و موجود تبدیل میکند .
مثال آلمانی

زنان مانند کوههای خوش منظره ای هستند که باید آنها را از دور دید و از مناظرشان لذت برد . مثل ژاپونی

زنی سعادتمند است که مطیع شوهر باشد .
مثال یونانی

سختیها و ناراحتی بهترین وسیله آزمایش زندگی زناشویی است یرانج و محنت اخلاق حقیقی زن و مرد را

آشکارا میسازد .
اسمایلز

زیبایی زن مانند آلت برنده ایست که در دست کودک باشد هم برای خودش و هم برای دیگران

خطر دارد .
مثال عربی

شوهر باید مغر خانه و زن قلب آن باشد .
سیروس

عروسی های غیر متناسب مانند پارچه های بریشی و شمی است که بالاخره بریشم شیم و قطع خواهد کرد . بالزاک

عشق سپیده دم ازدواج است و ازدواج شامگاه عشق .
بالزاک

غالب هنرمندان در ازدواج شکست میخورند ، برای اینکه اول با هنر خود ازدواج کرده اند نه با شخصیت یکدیگر . غ - ذ

قبل از آنکه بجنب بروی یک بار پیش از رفتن بدو بار و قبل از زن گرفتن سه بار دعا کن . دانشمندستانی

قبل از ازدواج درباره تربیت اطفال شش نظریه داشتیم حالشش فرزند دارم ولی دارای -

هیچ کوزه نظریه نمی یستم .
لورد و چستر

قبل از ازدواج مرد یاد بگیرد که چگونه بی صبرش فائق آید. بعد از ازدواج می آموزد چگونه

بر صبرش فائق آید.

ژرژ سان

کسانی که ازدواج کرده اند خود را ناراضی نشان میدهند و میگویند زن بی است. زیرا میخواهند فقط و فقط خودشان از

این موهبت تمتع گیرند.

دیوید ایل

لطف از ازدواج در این است که یک عمر زندگی توأم با فریب ابرامی هر طرف لازم جلوه میدهد. اسکار وایلد

لیاقت و امانت قدرت بازوی اوست.

مثل جینی

مردانی که میگویند زنهارا درک کنند فقط موفق میشوند با آنها ازدواج کنند.

بن بیکر

مرد با ازدواج خط روی گذشته میکشد ولی زن با ازدواج باید خط روی آینده خود بکشد.

سینکاد لوئیس

مسرات حقیقی در اثر ازدواج بدست میآید.

پاستور

میطعم مرد باشید تا او شمار را پرستد.

کارول بیکر

منظره پسر جوان و دختر جوانی که برای نخستین بار یکدیگر را ملاقات میکنند، تماشایی و جالب توجه است. شوپنهاور

من تنها با مردی ازدواج میکنم که عتیقه شناس باشد زیرا فقط در این صورت است که هر چه پیرتر شوم در نظر

شوهرم عزیزتر خواهم بود.

آگاتا کریستن

مردی که بخاطر پول زن را داد شود به نوکر میسرود.

مثل فرانسیس

نادان ترین انسان کسی است که بمصلحت دیگران ازدواج میکند

شوینهاود

ناپلئون در آخرین ملاقاتش با زن خود روز فین گفت: روز فین من در روی زمین آن مقدار که آدمی میسر

تواند شد و ارامی شوکت قدرت بودم، با وجود این در این ساعت تو تنها کسی هستی که با تو میگویم تو انم کردی ناپلئون

و قتی که زمان دوستان میدارند ما را از هر لحاظ بیدار عقل میکنند حتی جنایات ما را، ولی قتی که علاقه ای

بماند داشته باشند از شی حتی بعضا ملان قائل میشوند .

بالزاک

وقتی که با خرج زیاد اماند شدی همه خوشحال میشوند و خودت تا آخر عمر بد حال میمانی .

مثلیونانی

هر اجتماعی نیازمند بهبری است، در خانواده رئیس شوهر است .

ناپلئون

هر چه عده متاثرین زیادتر کرد و حیایت کمتر خواهد شد .

ولتر

هر کس طالب بهشت در دنیا باشد باید سریع خانه خودش را بگیرد .

؟

همه میدانیم ارتباط در موقعی لذت بخش است که تامل متقابل برقرار باشد و گرنه نتیجه آن جز پلیدی روح و جسم

چیز دیگر نیست .

متولینگ

بیچ هر غرور مرد و اشل شاد می ریش رضا نمیکند چون همیشه از امر بوط بخود میداند .

جونسون

بیچ هر زیاده تر و بهتر از زندگی مرد و زنی نیست که در کمال توافق فکری خانه خود را اداره میکنند .

؟

بگام ازدواج بیشتر با گوشه ایست مشورت کن با چشمهایت .

مثال آلمانی

بیچ زنی در راه رضای خدا با مرد ازدواج نمیکند .

مثل اسکاتلندی

یک زن در هر زمان بیشتر ترجیح میدهد همسر مردی شود که زندگی خوبی نداشته باشد تا مردی که

شونده خوبی نباشد .

کین هابارد

یک زن خوب بانچه که شوهرش علاقه‌مند است علاقه‌شان میدهد .

دورنی کارنگی

دگر نیمه اش سر سایه شور اوست	چونیمه گشت تنها ز رخسار چه گشت
بر شور ز رخسار به گفت پدر	ز نام به شور کف ز من به
و یکینم سی در به بهر شیر	به سبب خمش بر به به شاخ خویش
کنیر و دشر خور و حبه به	ز رخسار چپند با چیز و با ابرو
کنور چه خفتشیر ممت به	یک نه کهر کر چه و لا به

در

استاد

آموزگاری که کودکی را برای نقص در طبیعت او گتک میزند، باید خودش را بزند مکن نیست که همه بازیانه ها
عالم بتوانند هنری را که باید در وجودی بیدار کنند، یک دقیقه پیش از وقت مقرر آن بیدار کند. **فوکس**
آموزگار در صف مقدم است و من با اعتماد دارم و میدانم که با سلاح خود یعنی کتاب ابتدائی خود بر صف
دشمن پیروز خواهد شد. **بودگهم**

از دانش آموزی که فکر روشن دارد، ناامید نشو. **امونز**
از بزرگی پرسیدند که چرا احترام آموزگار را از پدرش میداری؟ جواب گفت پدر فرام سازنده زندگی کافی فایده
من است و آموزگار سبب حیات جاودانی من. **لوامع الاشراق**

استاد پرورنده روان است، و پدر و مادر پرورش دهنده جان. **قالبوس**
اطفال بیشتر بدستور و مشق محتاجند تا انتقاد و عیب جویی. **ژوبد**

افرادیکه بزرگترین خدمت را بعلم و فرهنگ نموده اند، نویسندگان و محققانی بوده اند که در آنروا میریسته اند و هرگز در
مباحثات دانشگاهی شرکت نکرده حقایق نیمه است ادراک آدمی را برانداخته اند. **ولتر**

اگر از جغد متابعت کنی به ویرانه ات خواهد برد .
مثل عربی

من از یاد دادن آنچه یاد گرفته ام هرگز خسته نشده ام این یگانه خدمت ناچیزی است که من

از آن نسبت بخود میتوانم داد .
کنفوسیوس

بدف بزرگ آموزش و پرورش باید تربیت قوامی مانعی باشد نه انباشتن مغز با معلومات و

اندوخته های دیگران .
تیون ادواردز

هر جا که بشر را دوست دارند فرنگ احم دوست خواهند داشت .
سقراط

بر آموزش گاهی راکه باز کنی در زندانی رابسته یی .
ویکتور هوگو

هر کس را می بینم از یک حیث بر من برتری اردار این جهت است که من از هر کس پندی میگیرم چیزی می آموزم ؟

همایه تو معلم تو است .
مثل آلمانی

هنوز هیچ تسادی از آسمان نیفتاده است .
مثل آلمانی

حقیقت از عیوب دیگران اجزات نداریم شکار سازیم و آنها را بصورت مدحهای سم آرمیایم . لادشفوگو

یک مادر خوب به صد استاد و آموزگار میارزد .
ژرژ هوبرت

کسیکه در خود آتش ندارد نمی تواند دیگران را گرم کند .
مثل آلمانی

کسیکه پارو زنی بداند همیشه جانی در قایق پیدا میکند .
مثل فریقائی

لازم است به عیوب یکله با و می آموزیم کمالاً واقف باشیم .

نیکول

مردی را که میبای آموزش است تعلیم ندادن انسانی را بهر داندست . مردی را که آماده آموزش نیست تعلیم داد

سخن بهر داندست . خردمند از انسان بهر ، میدد و نه سخن را .

کنفوسیوس

معلم میتواند جهان را تغییر دهد .

لایب نیتز

معلومات گفته را بکار بردن از روی آن معلومات تازه ای بدست آوردن از اصول عمده و آموزش است هر

که این کار را بجای آورد و راستی توان آموزگار نماید .

کنفوسیوس

معلم را بر پدر شرف باشد بقدر آنکه روح ابر جسم شرف است زیرا معلم سبب کمال و تربیت روحانی است پدر
سبب تربیت جسمانی .

جلال الدین دوانی

رشد یا عدم رشد اندر باور چه دیر باور می یا زود باور می آنهاست توان تحصیل داد .

گراسیان

زن و نه زن دان خود را از تحصیل دانش و کسب پرورش بازدار ، تا غم داند و بهر تورا دنیا بدور .

آیند و پیمان بخردی .

پند نامه آذر آباد

سخنی و شفقت استاد می است که بزرگترین جلال عالم کمر شاگرد می خدمت وابسته اند .

جرجی تایلور

سوزن ابدست کسانی بدو که دوخت و دوز ببلند .

مشک کردی

طبیعت هیچ چیز را چندان ناچیز نساخته است که دانا ترین مردمان نتواند از آن درس بیاموزد . س . آ لین

طبیعت آموزگار آدمی است. بکینه های خود را در مقابل او می کشاید چشم او را باز میکند. ذهن او را روشن می سازد
قلب او را پاکیزه میکند. ستریت

عالم باید سپید گوید. مگر برای آنکه پذیرد و خود پسند و مغرور نباشد. حضرت امیر^ع

فرهنگ ما آن چیزی است که خود هستیم. تمدن ما آن چیزی است که داریم. مک آید

کار. استاد را تجید میکند. مثل آلمانی

کیکه مردم را از آموختن و تعلیم منع کند انسانیت از او مفارقت کرده. ؟

چه بسیار صاحبان مال و مقام که باید تشخیص و نجابت از تهی دستان و خردان بیاموزند. محمد حجازی
دانشمند بر قدر دانش خویش بخشد معلومات خود میافزاید. حضرت امیر^ع

دانش خود را بدیگران آموزش ده دانش دیگران را بیاموز چه علم خود را انفاق کرده ای و آنچه

را نمیدانی آموختی ای. امام حسن^ع

دانشگاه تمام استعداد های افراد را در جمله بی استعدادی آنها را آشکار میکند. چخوف

در هر ملت چراغی است که بجموع انسانها نور میدهد و آن معلم است. هوگو

در سیکه از سنجاب می آموزیم مفید است که در موقع پرش شاخه بالا را هدف بگیرد تا براحتی روی شاخه

پایین بنشیند. ؟

در یک فن استاد بودن بهتر از آن است که شخص در صد کار و حالت کند و میچکد، اخوت نم اند، مثل فارسی

اگر ساخورده، هستی پسند و اندر زبده اگر جوان هستی نصیحت دیگران گوش فراده، مثل چینی

اگر کسی بشاگردی نزد من آید و من بجهت مسأله ای ابرامی و بیان کنم او خود سه جهت دیگر آن ابا تو و فکر خوش

حل کند من نمیتوانم باو چیزی یاد بدم، کنفوسیوس

اولین قوامی عاقله ترقی و تعالی مملکت مرسته است، بیژمارک

بزرگترین درس زندگی اینست که گاهی احمق با دست میگویند، چرچیل

بهترین باغبان کسی است که بداند چگونه علفهای هرزه را از بین برد، مثل آمریکائی

پرورش شته با استعداد شاگرد و استاد می پرورنده است، محمد حجازی

پسندیده ترین چیزی که پدران برای فرزندان باز گذارند فرسنگ است، حضرت امیر

پند حکیم محمود قطره آب که بر جای سوخته بیفتد، لا اقل یک سحله آرایش میخشد، حجازی

تعلیم بزرگترین بدیهه است که مردم نیکوکار میتوانند بگدایان و بیسویایان بدهند، دالر

معلم چو بتعلیم خط از دستش قلم گیرد

خط او بتعلیم از کس بشکست قلم گیرد

بافصه

با چو طفیم و جهل کتب و عشق تو کلاه

بحر و دوسل تو بوشنبه و کلاهینه ما

بهر

معیت همه شوخ و دلجو کسخت

جفا و ناز و عقاب و کمر آموخت

بمقام بیدار عالم و زنجیر

ملا معلم عشق تو شمع آموخت

معلم کولاب گم کنده منجنیق شام

پدر کوپند کنده که غمنا بر سر شام

بسم

از روز که بتعلیم تو یک معلم

بر لوح تو نوشت که حرف و قلم

بهر صفت

خوشی پست کنز در کتب عشق

که درس عاشقی برت بر قلم است

بهر صفت

روح پدرم شد که میگفت پسر

فرزند مرا بپس نیا مور بحر عشق

لا اله الا الله

استقامت شکیبائی

آنکه از دست روزگار بشم میاید هر چه آموخته بهبود بوده است .

گردستن

آنکه آشفته و از جا رفته اختیار وجود خود را بدوانه ای سپرده که بجای او حرف نهد و حیانا عمل کند . حجازی

آنکس که اراده او استقامت دارد . روی گشت نمی بیند .

مترلینگ

آدم عجول دشمن خویش است .

مثالیتالیائی

از دو صفت پیرمیز جو صدگی و تسلی . زیرا اگر جو صله باشی بر هیچ حقی صبر نتوانی کرد و اگر قفل باشی بر ادای

بیج حقی قادر نخواهی بود .

امام صادق

از دست دادن ثروت مهم نیست . صبر را نباید از دست داد .

؟

از مرد آزاده استقامت و پایداری انتظار می رود نه اطاعت کوکورا نه او همیشه استوار است اما مرد متوسط همیشه

جوشان و خروشان است .

کنفوسیوس

استقامت . مادر موفقیت است . موفقیت مادر سعادت .

کاظم زاده شیرانشهر

استقامت . مادر موفقیت و خوشبختی است . کیست استقامت داشته باشد روی موفقیت نخواهد دید . سید رضا صدر

وینکه نه مانفرمانی زیاده داشتن حوصله است .

حضرت محمد

اگر کوه با بلرزه درآید تو پاهای خود را استوار باش .

حضرت امیر

اگر بر خود مسلط باشی هم فرمانروای سر نوشت خود هستیم .

کلینگر

اگر بکس با فکر خود و بدون نفوذ خارجی برای رسیدن به هدفش کوشش کند سرانجام بیعت تسلیم او شده و دنیا

امرسون

با استقبال میکند .

انتظار نداشته باشید که چیزها موافق دلخواه شما باشد بلکه همانطور که هست اضی شوید تا زندگی شما

ایکتاتوس

با سایش بگذرد .

انسان با استقامت قدرت و نفوذ و عقل و استدلال میتواند حتی برو با و طاعون غلبه کند . ناپسون

اندر کارها شتاب دگی نباید کرد و چون خبر شود آب گهی کار باید نمود تا حقیقت آن پدید و دروغ از راست

سیاست نامه

پیدا کرد که شتاب دگی کار ضعیفان است نه کار قادران

انسان در دوره جوانی در مسائل صبر و حوصله رسیدگی و قضاوت ندارد بدو خوب و زشت زیبا را بصورتی که دست

تصادف بلوح خاطرش نقش بسته بی چون و چرا می پذیرد و یکی را بنحیه معبود خود قرار داده با دیگری نشاخته

حجازی

دشمن خوین میشود .

انسان باید مثل کوه در ساحل دریاست ص و پابرجا باشد به موج آب دریا بگوید توانی برو و توفانها بگوید تو با و

رو شو .

غ . ذ

اگر بهنگام جزئیاتنی مایه گیری بهنگام آزمونش کن .

مثل آمریکا

افتخار را با تواضع و فقر را با صبر بر گزار کن .

مثل آمریکا

با دنیا مدارا کن و حوادث و زنگار را بخونسردی و سنگینی بپذیر تا بر مراد خود پیرو شوی .

حضرت امیر

باید با صبر و خشبانی عیبانی را که نمیتوانیم در خود و نه در دیگران تغییر دهیم تحمل کنیم .

عیسی مسیح

با همین غصه که دارید بسازید و هر قسم آن غصه بعدی که برای خود خواهید آشفید از این بدتر باشد .

حجازی

با استقامت همه چیز توان رسید .

لافونتن

بدبختی نشانی از کم صبری است .

هل بن شری

بر از ندگی به پایداری نیکوست و نیکوئی قد و قامت .

؟

برای کسیکه آهسته پیوسته او میرود هیچ ابی و نیست .

لابرویر

بر انسان نعمتی از این بهتر نیست که بمقدرات خود تسلیم فرود آید و در دوزخ عظمت آید .

داستایونسکی

بر دباری برای مردم مانند تو راست برای دشمن کردن لایق .

آل فرد و موسه

بگذارید در مورد زیر و ستان خود صبر و حوصله بخرج دهید و بر آید و روزمان اینجا طر میاورند . گود بگ

بهترین دستور زندگی اینست که انسان اعتماد بنفس داشته باشد و در پرتو سعی جدیدیت بمقام منزلتی برسد . میکلائو

میکلائو

سلیکا

بهترین چاره غصب تاخیر انداختن آن است

بهتر آن است که پیش از وقوع حادثه بمیناک باشیم و پس از وقوع آن اسوده دل زیرا که پیش از حادثه اسوده دل

پس از آن بمیناک .
چرچیل

بی صبری شخص را از هیچ رنجی نمیرساند بلکه درد جدیدی برای او پدید آوردن شخص موجود میاورد. افلاطون

بی صبری در راه موفقیت مانع بزرگی است .
ناپلئون

بی صبری آدمی را از هیچ صدمه ای مانعی نمی بخشد بلکه آن یک درد بسیار شدید است که بر سایر صدمات برای ^{ضمحل} ^ل ^{ضمحل} ^ل

انسان آسانتر و دود می شود .
فلون

بارد باری علف تبدیل به شیر می شود .
مثل چینی

با صبر و برد باری بر کن توت تبدیل به پیراهن ابرشی می شود .
مثل چینی

بارد باری میتوان بیش از خشم نتیجه گرفت .
مثل افریقا

برد باری کلید شادمانی است و شتاب کلید اندوه .
مثل تازی

برد باری در آسایش آواز میکند .
مثل شرق

پاکدامنی و استقامت از تمام پمانها و سگند ها محکمتر است .
مادام نکر

پیروزی و شرف ملک بلا منازع کافی است که دارای استقامت و ثبات قدم باشند .
گوت

اگر بهنگام جزوتوانی مایه گیری بهنگام مد آرایش کن .

مثل آمریکا

افتخار را با تواضع و فقر را با صبر بر گزار کن .

مثل آمریکا

با دنیا مدارا کن و حوادث و زنگار را بخونسردی و سیکنی بپذیر تا بر مراد خود پیرو شوی .

حضرت امیر

باید با صبر و خشبانی صیباتی را که نمیتوانیم نه در خود و نه در دیگران تغییر و تباه کنیم .

عیسی مسیح

با همین غصه که دارید بسازید هر قسم آن غصه بعدی که برای خود خواهید آشفید از این بهتر باشد .

حجازی

با استقامت همه چیز میتوان رسید .

لافونتین

بدبختی نشانی از کم صبری است .

سهراب شیری

برازندگی به پایداری نیکوست و نیکوئی قد و قامت .

؟

برای کسیکه آهسته پویسته او میرود هیچ ابی و نیست .

لابرویر

بر انسان نعمتی از این بهتر نیست که بمقدرات خود تسلیم فرود آید و در مزه عظمت آرا بخشد .

داستایوسکی

بر دباری برای مردم مانند تو راست برای دشمن کردن لایق .

آل فرد و موسه

بگذارد در مورد زیر دستان خود صبر و حوصله بخرج دسیم زیرا آنها در روزمان باخاطر میاورند . گود بگو

بهترین دستور زندگی اینست که انسان اعتماد بنفس داشته باشد و در پرتوسعی جدیت بمقام و منزلتی برسد . میکلائو

بهترین چاره غضب تاخیر انداختن آن است
سلیکا

بهتر آن است که پیش از وقوع حادثه بیمناک باشیم و پس از وقوع آن سود ده ل. زیرا که پیش از حادثه سود ده ل
پس از آن بیمناک .
چرچیل

بی صبری شخص از هیچ رنجی نمیرماید، بلکه درد جدیدی برای زیاده آوردن شخص بوجود میآورد. افلاطون

بی صبری در راه موفقیت مانع بزرگی است .
ناپلئون

بی صبری آدمی از هیچ صدمه ای مانعی نمی بخشد بلکه آن یک درد بسیار شدید است که بر سایر صدمات برای ضحاک

انسان است و دود میشود .
فنون

ببرد باری صلف تبدیل بشیر میشود .
مثل چینی

باصبر و برد باری برکت توت تبدیل به پیرامین ابرشی میشود .
مثل چینی

ببرد باری میتوان بیش از خشم نتیجه گرفت .
مثل افریقا

برد باری کلید شادمانی است و شتاب کلید مذوه .
مثل تازی

برد باری در آسایش ابازمیکند .
مثل شرق

پاکدامنی و استقامت از تمام پمانها و گوشتها محکمه است .
مادام نکر

پیروزی و پیروفت ملک بلا منازع کافی است که دارایی استقامت و ثبات قدم باشند .
گوت

پیرا من صبر پوشیدم که علاج محنت است، هیچ چیز خون صبر نیست .

بودر جمهر

تخل و بردباری بالاترین جرات و جرات است .

پاستور

تسلیم و رضا در برابر حوادث علاج ناپذیر، مهمترین توشه نبرد نیست .

شوپنهاور

تو بمن همانست که تقبلی اندمانا که زیریم آنها را بشنوم ولی مجبورستم قبولت کنم .

رسورجن

تواضع صفت بزرگانی است که به کمال دست یافته اند .

؟

تواضع دلیل رضع و ترس نیست بلکه از بزرگ منشی حکایت میکند .

؟

جهان متعلق بمانند و صورت است .

مثالیتالیائی

چقدر بخت کسانیکه کثیسانی ندارند، هرگز با این خصلت در زندگی وی آسایش نخواهند دید . شکسپیر

شکسپیر

چندیش مگر هرگز اسب چاک از تاختن باز نمیدارد .

ولتر

چون بیدخم شو، چون بلوط مقاومت کن .

؟

حوادث چون وزها پری میشوند .

مثال آفریقا

خشم را چون شربتی گوارا بسوش که من در مدت عمر شربتی باین شیرینی از گلو فرو نبرده ام . حضرت امیر

حضرت امیر

خطاهای دیگران را چون خطاهای خویش تحمل کن .

فنون

خلق از آن در نجات که کارها را پیش از وقت طلب میکنند .

شیخ ابی سعید

خونسرو بماند تا بر همه تسلط داشته باشد . سن دوست

خونسرو می بزرگترین صفت یک فرمانده است . ناپلئون

در سختی ها دل داشته باش و در شادی زندگی بحصار شکیبائی پناه برو مردانه پایداری کن . سرانجام

پیروز و غالب خواهی شد . ؟

در روز مصیبت عظمت روح توانائی اشخاص معلوم میگردد . حضرت محمد

دست لرزان ، گره باز میکند و در خاطر پریشان فخر دست برنماید . حجازی

دیروز رفت ، فردا نیامده . فریاد عبت است آرام باش ! ؟

در برای انسان صبور مضمونی ندارد . مثل انگلیسی

راز بزرگ زندگی در شکیبائی است نباید بخاطر یک آینده مبهم زمان حال را بر خود تلخ نمود . ژان داوید

راز موفقیت و ثبات قدم نهفته است . دیسرائیلی

رنجی که واقعا شجاعانه تحمل شود حتی دل سنگ از نرم میازد . گاندی

روزی که صبر در باغ زندگی بر وید بچیدن میوه پیروزی امیدوار باش . مثل آلمانی

روزگار همه می در هزار بروی برد باران میگشاید . مثل چینی

زمان برای کسی که میتواند صبر کند هر روزی میگشاید . مثل چینی

زمان استاد بزرگی است بسیاری از مشکلات حل میکند .

کونی

سازگار بودن معنیش آنست که با ناسازگاری دیگران سازگار باشیم .

ژول دومن

سرعت و تندمی کار را محوی بلکه خوبی و برگزیدگی آن اسعی کن زیرا که مردم از تو پرسند در چه مدت کار را انجام دادی بلکه خوبی و بی نقصی آن را بگویند .

افلاطون

شتاب ناید کرد اما در این شتاب چشم گشاد باید داشت که بیرامه پیش و چاهها در راه است .

حضرت محمد

صبر تحمل موقعی خوب است که اصل مشروعی داشته باشد و گرنه در مقابل حق کشتی و تبعیض و بیادگری صبر تعبیر میشود .

ذرتشت

صبر و حوصله شکل دیگر ناامیدی است که بهتر میتوان آنرا تحمل نمود .

بیرس

صبر امید و عامل موفقیتند .

الکساندر دوما

عجله مباح نیست مگر در سه کار: یکی آنکه دختر شوهر رود، دوم آنکه میت ازود دفن کنند، سوم آنکه طعام زود پیش میهمان برند .

تن

قدرت و تحمل اکثر با هم نسبت معکوس دارند، قدرت اشخاص که زیاد میشود تحمل آنها کم میشود .

؟

قوة صبر و حوصله از بزرگترین مزیای عالی انسان بشمار میرود .

؟

قوتِ آبی و ثباتِ عزمِ هر کس، در هنگامِ کمبختِ می‌توان آن‌را نمود زیرا که حوادثِ مانه‌بوته و فاجعه‌ها.

ثباتِ مردان است. کلیده و دمنه

کسیکه آهسته رود، دور رود. مثل چینی

کره زمین مال اشخاص نیست کاردار است. مثل آلمانی

گذشتِ زمان بخودی خود بسیاری از گنجانی‌های ما را از بین می‌برد. دید کارنگی

مرد زمان غنمای ما را سبک میکند و با گردشِ ماه و خورشید محوش می‌سازد. جواد فاضل

من هیچ وجه اجازه نمیدهم تحت هیچ نوع شرایطی مایوس گردم. به چیز لازم برای سیدن یک هدف باز

عبارت است از کار، استقامت و عقل سلیم. تامس ادیسون

موفقیتها نیکه نصیب بشر شده عموماً در سایه تحمل و بردباری بوده است. شکسپیر

موقع رومی آوردن مصیبتی از خود پیرسید ۱- بدتر از بدش چه خواهد بود؟ ۲- خود را از قبول آن در صورت لزوم

آماده کنید ۳- آنوقت با آرامش رفع اصلاح آن بدتر از بد بکشید. دید کارنگی

مانند گاو نر و بار، مانند شیر دلیر، مانند زنبور جگرش و مانند پرنده خوشحال و بانشاط باش. مثل طبرستانی

نیرومندترین مردم آن است که خشم خویش نگه دارد. افلاطون

نیکوترین تدبیرات تحمل است و کار را بوقت خود گذاشتن. ؟

وقتی طوفان مصائب از چهار طرف شمارا در میان میگیرد و بهیوده مضطرب نشوید و بگر چاره باشید ؟

برگزیده و بردباری از دست ندهید زیرا این آخرین کلیدی است که در را میگشاید .

ناکوپیری

هر چیز را چون خطای خودتان نباشد نمیتوانید تحمل کنید .

؟

هر اقدام بزرگ ابتدا محال بنظر میآید .

کار لایل

هر روز با شکلی روبرو میشوی بجای گریختن و در خود فرو رفتن با آن بمقابله برخیز .

؟

همیشه چنان رفتار کن که گویی هیچ حاجتی از دلیلت اتفاق نیفتاده است و باین توجه داشته باش که چه اتفاقی افتاده است ؟

مگامیکه دیگران خون سرد می آید دست میدهند تو خون سرد باش .

؟

بیچ ایمانی چون حیا و صبر نیست .

حضرت محمد

بیجان و خروش از نیروی شخصی میگذرد و خون سردی که مرد در جریان ویدادها و موقعیت های بزرگ زندگی خود نیاز

دارد از دستش میماند .

؟

هفت بار که افتادی برای شصین بار برخیز .

مثل ژاپونی

بیچ چیز با اندازه بردباری کننده از پیروزی نیست .

مثل چینی

بیچ چیز با اندازه زمان از خود انتقام نمیگیرد

مثل ایتالیائی

بندگانی که در آغوش من

بزرگداشت کوه چمن ز منم

؟

راه خله هر از سید ب لزه
کر از به به چمن بید بر

قدم بر جا بید به چمن کوه
لا کو هر شور کا هر بید

نظم

شمع بر پا رخ چمن بسته
سرف از لبت لاله بکدانه
تیر و بخت لبت تک بر دکلان

روشن بخت لبت و بزم ارک
همه چمن شمع به پا بید
نیز رفت می روشن

افسر

کشم و هم هلاس به روز دل خوش
مرفان که بشخصه مغفرت از به

یورچه کن تو خوش شو و خوش
نلانت که تکیه شمر به پر خوش

کثر

محیط دایره انگس بر تل لزه

که پا حجب چو کا استوار کند

هفت

مه دانا کار کنی و کنی و سر

مخت جان باید اندر زیر بار و دما

دق بنورند از زویرت در لایم است

سرور را باید است میاید از سر گذر

به جلاوت بر نیاید و تنم بر

ورنه هم اقا که بجمم لایم

؟

کویند صبر کن که و تنم صبر برود

من عمر خوشی را بصورت گذارم

آرد و دلیک بخنجر صبر برود

عمر را بید تا صبر برود

روز و شب

صبر و فخر هر چه تنم

بلا از صبر نوبت ظفر آید



کویند سنا بر تنم صبر

آرد و دلیک بخنجر صبر

صفت صبر

اعتدال

آنکه ترک میان روی کرد و گردان است . حضرت امیر

آنچه که مایه گزافی بیشتر مردم است داشتن پول نیست بلکه داشتن طریقه خرج کردن است . دیک کارنگی

آنکه بیش از اندازه محتاط است بسیار کم کار انجام میدهد . شیلر

آنچه بار زندگی ابر و دشواریها را میسازد ، عموماً زیاد روی در خود زندگی است . روسو

آهسته برو همیشه برو . مثل امریکائی

انسان فهمیده خردمند کسی است که هیچ حادثات و انس او را کور و کر نکند . سعید نفیسی

از آهسته رفتن مترس ، از بجزکت ایستادن ترس . مثل چینی

از فرط غرور ، نه . و از فرط ضعف ، آرمی . مگو . مثل اسپانیولی

انسان در هر کار باید بداند که باید ترمز کرد . مثل فرانسوی

برتری همیشه منقرض بوده است . و هنگامیکه برتر از همه می باشد بیشتر منقرض می شود . گراسیان

بسیاری از اشیاء ، کوس و چیزهاییکه وسائل آسایش خوانده شده نه تنها ضروری نیستند بلکه موانع بزرگی فراراه .

ترقی و تعالیٰ انسانند .

تورو

بهترین کار میانه روی است .

حضرت امیر

بیش از حد عاقل بودن کار عاقلانه نمیست .

؟

پای خود را از زیاده رفتن بجانیه همسایهات باز دار ، مباد از تو سیر شد و از تو نفرت نماید .

؟

تا انسان تمایلات خود را در حد اعتدال نگذارد سعادت و خوشی نخواهد داشت .

حسنعلی راشد

جهان بزرگتر و فراختر از آنست که مردمی کوتاه نظر از آن خود اختصاص ببند و از خود بدانند و بدانچه خود -

دارند معنور باشند .

سعید نفیسی

حوادث پیش آمده ، هر قدر مهمتر و بزرگتر باشد ، شخص خونسرد و یک تراز و اعتدال از دست -

نمیدهد ، میتواند بر آنها چیره شود .

دکتر مارون

خردمند از افراط و تفریط میهراسد .

آئین تا او

خشم بیش از حد گرفتن و حشت آورد و لطف بوقت بیت برود .

سعدی

در آشوب نهانه همچون شهر بچه زبانش که نه پستی دارد که بنشینند و نه پستایی که بدوشند .

حضرت امیر

در عالم هیچ افراطی ننده تر از افراط و تفریط شناسی نیست .

لابرویر

در موفقیت هم باید راه اعتدال پویید .

؟

صرفه جونی خود یکی از منابع مهم درآمد است .

الکساندر دوم

عیسوی ترازاپ ، کاسه کمتر از آتش و رنگ بالاتر از سیاهی میباشد .

؟

کسانی که از درآمد کم خود نمیتوانند پس انداز کنند ، از درآمد زیاد نیز قادر به پس انداز نخواهند بود . دکتر ماردن

محبوب و مغضوب بودن ، هر دو رنج آور است .

تاوانه کینگ

مرد عادل و خردمند سر نوشت حقیقی را طرز استنباط از زندگی و حفظ تعادل بین افکار خود و قوای -

طبیعت میداند .

مترلینگ

مرد خیس ، گرا تر می چردازد .

تاوانه کینگ

مرد بزرگ از سه چیز پرهیز میکند . شهوت در جوانی ، تیزه جونی در ابتدای کهنوت و جاه طلبی در پیری . کنفوسیوس

میان روی و اندازه نگذاشتن ، کمال طبیعت آدمی است .

کنفوسیوس

نه طوطی باشد که گفته دیگران ، انحراف کنی ، نه بلبل باشد که گفته خود را به در دهی .

سعید نفیسی

نه چندان نرمی کن که بر تو دلیر شوند و نه چندان درشتی که از تو سیر گردند .

سعدی

نمیگویم دشواری بجا ن شو ، اما خودت را با آتش به جان مانسوزان .

مثل انگلیسی

و قهنگه یک چیز غیر لازم مخوری . لازم است و چیز دیگر برای تکمیل آن تهیه کنی ، پس بهتر است از هونی و هوس

اولین جلوگیری کنی تا مبتلای بعدی نشوی .

فرانکلین

وقتی مورچه بال پیدا میکند سرش را از دست میدهد .

؟

همچنانکه نور زیاد مانع دیدن میشود و انانی نعمت مانع لذت و برخورداریست .

حجازی

همه نمیتوانیم ناخدای کشتی باشیم . ولی میتوانیم ملاح باشیم .

دو کلاس مالوک

هر کس از صف اول کنار رفت و صف دوم میرخشد .

مثل فرانسوی

ز کار زمانه می نه گزیند
کسر گو می نه گزیند ز کار
ستوه کسر گو می نه گزیند
چو دار بدست اندر زخم بسته
بزم نه چنان گزیند که بیت که

چه خلاصه کرد یار ز خلق آفرین
پند آید شر که شر روزگار
تنه خویش را آفریند کمترید
ز دوسیم در سببم آراسته
نباید ز دنیا بد نشود

نصف

چون شیشه بشوید و جگر بر خن متراش
تعظیم زاره کبیر و عقرب و معاش

چون زنده ز کار خویش با بهره بشوید
چیز ز سر و رخسار و چیز و عیال

نصف

ز فرزند بمر که چو در انزلی بحالت

هر طفل ز سلامت تا زیاده اش

نصف

نه چند از کجور گزوه انت بر آید

نه چند از کرم از ضعف جانت بآید

نصف

اعتقاد

آنکه خیال میکند ایمان ندارد، در اشتباه است زیرا هر سری فکر میکند و معتقداتی دارد که همان ایمان است مجازی

آنچه که به پروردگار بدینیم دوست داشتن دیگران است .
لاکورد

آنچه انسان هرگز نخواهد فهمید آنستکه چگونه در مقابل کسی که ما را آفریده و همه چیز ما را دوست منسوب خواهد شد

او از ما بازخواست خواهد کرد .

متزلینگ

آزادی وجدان نشانه خداپرستی است .

مثالیانی

از دو چیز به خدای مالم، سادگی و بهوشی مردم در ستکار، زیرا که او است اشخاص متقلب و خا . حضرت امین

از آنها که دور هستند بشیرت فرم ما آنها که دو خدا دارند .

حضرت موسی

اگر میخواهی بستی بشناسی خود را بشناس .

سقراط

اگر مذہب را تسلیت نمیداد زندگی رقت انگیزی داشتیم .

تولستوی

اگر بت را و اگر کون کرده باشی کاری نخورده ای وقتی واقعا شهادت خواهی داشت که خوی بت پرستی دارد

درون خویش از میان برداشته باشی .

نیچه

اگر من بایند سر داشته باشم همه او را حق میدهم و حاضر خستم از عقیده ایمان خود دست بکشتم. مارتین لوتر

انکار وجود خدا مبتذل انکار وجود انسان است. مترلینگ

انسان بایمانی نیاز دارد که تواند با آن در برابر ناروانی های مولود جنگ کرم و سر و مقاومت ورزد. برتراند راسل
اولین و آخرین فلسفه همواره دین بوده است وحشی ترین اقوام نیز در آن آزمایش کرده زیرا هیچ ملتی که کاملاً بی دین
باشد در روی زمین پیدا نمیشود. هرد

امی طبیعت امی حکمران همه موجودات. و شما امی اختران شایسته تائید طبیعت! امی فضیلت! امی عقل

شما برای ما خدا یان یگانه باشید. دولباخ

این کفر نیست که من میگویم انتهای کفر ایمان است. هر چه دانش بالاتر برود. بهمان نسبت خداوند را بزرگتر از
آنچه هست خواهیم شناخت. خدایر که پیشانی میرستیدند. غیر از خدائی است که ما ساخته ایم. ما که در علوم مشرفه
و عجایب بسیاری کشف کرده ایم خداوند را میلیون بار بزرگتر خواهیم شناخت. مترلینگ
ایمان بزرگترین عاطفه بشری است. سِرک گارد

ایمان احکام آن آرامی تأثیر و نفوذ غیر قابل انکاری است. محمد با دین خود جهان آرام کرد و او -

فاتح و جهانگیر است. ناپلئون

توانائی خویش ایمان داشتن نمی از کامیابی است. روسو

بدان که ایمان برسد و جاست بیم و امید و مهر بیم چنان میباشد که ترابر طاعت و ادب و مهر چنان

میباشد که در دل تو تخم خدمت کارد .

خواجہ عبداللہ انصاری

برودی روزگار انتقاد و عیب جوئی به پایان میرسد و بوسیله شیرفت تمدن آزادی فکر به تمام معنی در جهان حکم

میشود و بجهت کس میتواند بدخواه خود را جرح و فتنه و جو و فکر کند .

کوت

بسختی میتوان درین مغزهای متحرک جهان کسرا یافت که دارای یک نوع احساس مذہبی مخصوص بخود نباشد این

مذہب یا مذہب یک شخص عادی منسوق دارد .

انیشتین

بطور کلی تعلیمات مذہبی اپون روح فضیلت ثبات و شجاعت و تحمل و امانت و تسلط بر نفس را در تمام افراد از مرد

و زن پدید میآورد و همین صفات ملت ژاپون اور شمار مملعت نم نیادر آورده است .

لرد اوپوردی

بعضی صلیب ارومی کور خود میکند از بد و برخی از لنگر کشتی میسازند .

؟

بت تراشها کمتر طاعت بت ایمانند و کمتر معتقد بانها هستند زیرا میدانند که چه ساخته اند مثل چینی

بی آزادی بهترین دین است .

مثل سانسکریٹ

تا وقتی که قلب شما نخواهد مسلمان مغزتان به گریز بخیزی عقیده پیدا نمیکند .

ویلیام جیمس

تمام بدبختی ها و عذابها یک خدا می شمارایتان میفرستد از طرف خود شما فرستاده میشود .

مترلینگ

توده عقاید خود را حاضر و آماده از بازار آزاد میسازند .

کولستون

حتی خدارا هم هر کس به تناسب شعور خویش می شناسد .

امید ناگه

در ایمان قطعی همواره باید آتش نهفته باشد که خاشاک پلیدی بدگمانی را سوخته و خاکستر سازد . بایگون
در هر ذره ای از ذرات این نشان موجود است که او است آن خدای یگانه که هستی هر هستی است . ابوعلی سینا
در مغز و قلب مترلینک خداوندی چنان بزرگ و لایزال وجود دارد که از آغاز پیدایش بشر تا کنون خدای بزرگ و
توانا بظهور هیچ مفکری نرسیده است .
پرنس دو بروگلی

دروغ آئین اربابان و بردگان حقیقت خدای انسانهای آزاد است .

ماکسیم گورکی

دین عبارت است از شناختن تکالیف بشری در شکل او امر خدائی .
کافنت
دین برای فراغت خاطر و آرامش خیال بشر از آنچه توانم تصور کنم مفید است . در روزگار بدبختی و بیچارگی دین بهترین
وسيله است که مارتیلست داده . فشار مارا چهار اسب کمتر سازد .
لرد آویبوری

دین به اصل مهم که بنیاد حیات اجتماع بر آن است اصل استوار است در جامعه ایجا میکند یکی الفت و یگانگی میان
افراد . دوم جلوگیری از شر و آزار و نسبت یکدیگر . سوم وادار کردن افراد به معاونت و کمک .
چیز سازدن به یکدیگر .
حسینعلی راشد

دین تنهایی است اما اعتقادات ممکن است انواع یاد داشته باشد .

کانت

دین در هر شکلی که ظاهر کند همیشه یک احتیاج وحی و معنوی بشریت میماند .
فوترباخ

ریا کار آن کسی است که جانم خد سگزاران خدا را می دزد و تا آن ابرتن شیطان پوشاند . پولوک

سازنده بت هرگز بت پرست نمیشود . مثل چینی

شمشیر میتواند روح از بدن جدا سازد ، ولی هرگز نمیتواند عقیده ای از مغز کسی بیرون اند . لورد کالون

عبادت مرد میکه بطمع بهشت . عبادت خدای کند سوداگر است . امام زین العابدین

عظمت خدای هر کس با اندازه بزرگی مغز او است و عبارت دیگر بزرگی خداوند بقدر شایستگی ما . مترلینگ

عقل چیست که میتواند با پای چوبین استدلال که تحت بی ثبات و یکن است بحریم هستی مطلق

نزدیک شود . توفیق الحکیم

عقیده ای که مردم از ترس جانیشان بپذیرند پایداریست . سعید نفیسی

کیکه فقط یک دین ای شناسد دین دار نیست . ماکس مولر

از کسانی که دیشان ، دای برای باج گرفتن است اطاعت مکن . ابوالعلا

محقق که در جستجوی خد است ایمانش صبر بر محکمتر از آنها نیست که بخدائی ندیده و نشاخته و تحقیق نخورده ایمان دارند

خدای آنها خد نیست اسباب و لکرمی است . مترلینگ

مذهب نیروی بزرگی است . تنها نیروی محرکه واقعی جهان اما شایسته ییگران از طریق مذهب خودشان

بحرکت و اداریده از طریق مذهب خودشان . برنارد شاو

وقتی همه بامن بسم عقیده میشوند، تازه حس میکنم که اشتباه کرده‌ام.

اسکار وایلد

هر که خود را شناخت خدای خود را شناخته است.

حضرت محمد

هر کس که مطالعه و درس کالبد شناسی بردارد، به اعتقاد من هرگز نمک خدا نخواهد شد، قالب بدن انسان سازگاری ^ب احترام

آن با یکدیگر چندان سنگفت انگیز و معنایی است که بنظر من از باید بزرگترین معجزه طبیعت ^{نست} است. لود و دهر بوت

هر که اهمیت بزرگ دین را کوچک شمارد و با وجود روشنندی خود با خرافات مشغول شده و هر جا که ترس از خدا را ^ل

شود بی بجای می‌بوی و موس نفسانی را آغاز میکند.

لایب نیستی

هزار سال اگر روی خود را بطرف مشرق و مغرب یا شمال و جنوب کرده و یک سلسله کلمات متحدالشکل و یکواخت

را بصورت حاکم از نایم یک قدم در طریق شناسانی خدا جلو نخواهیم رفت، ولی اگر یک ساعت در لایه اوتار

روی فلان باوه و فلان جانور و یا میگرد و خم شده و مطالعه کنیم بپایه قدم ما را در شناسانی خدا جلو خواهد برد. ترکیب

بیت نامی مسیحی و تیسکه بزرگ زمین با آمدن دارایی آئین مقدس بودند و ما صاحب زمین بودیم، اکنون آنها مالک

زمین هستند و ما دارایی آئین مقدس.

کیت دیتان آفسه یغانی از کتاب اقتصاد قرن سیم

بسیچس نمی تواند خدا را برای دیگران توصیف کند زیرا بعضی اینکه توانست خدای خوش را وصف کند. دیگر او

خدا نبوده. بلکه مثل من و شما است.

مترلینگ

یگانه دعائی که شایسته خداوند میباشد اینست که در حضور او ایستاده بگوئیم. خدایا ما ترا نمی شناسیم و غیر از این

هر چه بگوئیم اگر کفر باشد موجب تحقیر اوست

مترسنگ

یک پرنده کوچک که زیر برکها نغمه سرانی میکند برای اثبات خدا کافی است .

ویکتور هوگو



آفرینش همه بنیه خداوند است

دل ندارد که ندارد بخت خداوند اقبال

این همه نقش عجب بر در دیوار و حج

هر که قدرت کند نقش بر دیوار

ح

لر آینه ز بهر ذره نمایم شده است

وزیر طر فرخنده تر تابان شده است

در کعبه و در حرم به دل در تو هست

تو مقصد کائنات و مسکن شده است

طالع شکر

بگویند که بجویم تلامه از خیر است

که هر جنب نهادم در آفرین تو می

لا ادر

بنام خدا که بر ذات وی

محر است بر کز بر و عقدر

قلام حبه

چشم بکشد جلوه دیدار

متجبر است از در و دیوار عطر شب

ز روز گذر گزشت ز پیشه کهن
پرستیدن دل کرد ز پیشه کهن

نصیب

گرفته از زول که تمت کنم تو
کر بجز از نهفته که پید کنم تو
غایب نهشته اگر که شوم طالب حصه
پنج نهشته اگر که بوی کنم تو

فروغ بطاعت

بر شخ طرب بهار دوستی تو
دل داده بر از نغمه دوستی تو
از دست ده که زیر دست تو
بگذر ز خانه که مست تو

نصیب

اعتماد نفس

اگر دستم اورد مان اژدها فرو برم. خوشتر دارم از اینکه از نا کسی که بمقامی رسیده چیزی بخواهم. حضرت امیر

اگر کسی اعتمادی از او پرهنز کن.

ناپلئون

بزرگسگی مردن بهتر که نان و مایگان خوردن.

سعدی

بهر اندازه که محتاج خدمتکار باشیم او را نزد او خواهد بود.

حجازی

تا می‌توانی از درخواست کردن خوشتر کن.

حضرت محمد

تمام وعده نوید های دنیا فریبش نیست بهترین دستور زندگانی اینکه اعتماد نفس داشته باشد و در پرتو سعی و

مجاہدت خود بمقامی برسد.

میکلائند

جو امر دانست که دارائی خود را بدو بروی خویش نگاه دارد.

حضرت امیر

خاجت و انا شدن به از عرض حال بنا اهل کردن است.

۹

خواری در درخواست از خلق است.

حضرت امیر

خلعت سلطان اگر چه عزیز است. جامه خلعان خود بعزت و روحان بزرگان اگر چه لذیذ است خرده بان.

خود بلدت تر

سعدی

خودستایان است که بوسیله شما اعتماد بخود را بیا موزد، وی از نگاههای شما تغذیه میکند و در دستهای شما

تعریف و تمجید نسبت بخود را می بلعد .

فیچه

در دنیا تنها کسی موفق میشود که با نظار دیگران ننشیند و همه چیز را از خود بخواند .

شیلر

سنگ بجای خود سنگین است .

؟

شرافت مانند تیری است که چون از کمان گذشت بازگشت آن ممنوع است .

حضرت امیر

عظمت واقعی در آنست که نفس خود مسلط باشد .

دانیل دیفو

کسیکه نفس خود و غلبه بخود بر هیچ چیز غالب نخواهد شد .

زرتشت

کسیکه از سر نوشت خود شکایت کند از کوچکی و ناچیزی روح خود شکایت کرده است .

مترلینگ

کسیکه بخود اطمینان دارد و تعریف کسی احتیاج ندارد .

گوستاو لوبون

کسانی که عزت نفس ندارند الم و اذیت را در کف کنند لیکن صاحبان نفوس شریفه بایک سخن کوتاه و بایک

ادسطو

کلمه ملول و متاثر میشوند .

کسیکه هر چه ببیند و بشنود با و برخورد و متغیر نشود من اصلاً با او کاری نخواهم داشت .

پرسیس

مانند پرده باش که روی شانه سست و ضعیف بخت ای می نشیند و او را میخواند احساس میکند شانه میلرزد ولی

مع ذلک با و از خواندن خود ادامه میدهد زیرا مطمئن است که بال و پر دارد .

هوگو

محترم و عزیزند باید خود را با پیش همه کس عزیز نمایند .

بهر روز

مرد آزاده هیچ وجه دست افرازی نمی شود یعنی برای وی شایسته نیست که خود را آلت مقاصد دیگران بسازد، او مقصد خوشتن است .

کنفوسیوس

نمیدانید تا چه حد اعتماد به نفس باعث اعتماد به هر چیز دیگر میشود .

هوگو

وقتی عدم اعتماد شروع شود صمیمیت از بین میرود .

پوشگین

هرگز با حساسیت که در اولین برخورد کنشی پیدای کند نسخه اعتماد بکنید .

آنا تول فرانس

هر کس که بر نفس خود مالک شد بر نفوس دیگران نیز مالک و ستولی شد .

؟

بی هیچ خبرش از نیروی روانی بیش از اعتماد به نفس شخص اقوی و نیرومندتر نمیدارد، وقتی که این قوت با تنزل شود بکاره قوای بدنی شخص نسزد و میریزد و او را از پامی در میآورد .

سعید نفیسی

یک قدم خواری بخوشی جاودانی نیاززد .

حضرت امیر

خود ستانی چشم عقل را کور و خلق جمیده ابد زندگی تبدیل میکند، او به مردم طوری نگاه میکند که گویی بردگانی در برابرش زندگی مینمایند .

غ - ذ

خود ستانماینده چون بشریت است .

غ - ذ

اظهر به پیش قدمی اهمیت

اشک کباب موجب طغیان آتش است

صبر

خاک انشت خوش لیبی به

کز پالعه کس انشت

نظم

دست صحت ز دریا سر کور کور

آه از میر و دست بند تو هنر دارو

؟

خمس جازد پست فر انشت من
نمتر کوی تا خم پست خور

خم شعله از بار منت پست من
وار هم از منت انشت خور

مولود

دوقص نه از گداز کم است یک که ز جو
چهار گوشه دیوار خجسته جمع
نزار مرتبه بهتر بنده این میز

حق تار جبهه گداز گداز است یک که ز نو
که سر گوید از اینجای خیز و آبی رو
ز من مملکت کعبه و حین و

بسیار

دائم جلا نم از مد و ممت بلند

بسیار از منت کس خسته ام غمگین

سرمد لعل که بومنت غیر بر عیال
عقرو بخت را نیدانم که این بهتر است

کو به اگر کنم چشم باز نه سرمد یار
آفت درانم که بخت هر چه که از پیش به

کوه را نعلش در نهند به مقصود

بخت محال از نعل دراز نهاد کوه که

محض است

انسان

آدم تنها مخلوقی است که میخواهد همان باشد که هست .
البرکامو

آدم هر جا باشد عادت میکند و دیگر برایش سخت است از آنجا برود . نحوه فکر کردنش هم بعد از مدتی عادت میشود
و عوض کردنش سخت است .
اشتنبک

آدمها مثل درختها میباشند . درختی مثل موز برک و زمیوه اش انگور و بعد از کشتن آن استفاده میشود . و درختها
هم هست که تقریباً بدون استفاده بوده و مراحم رشد درختهای خوب هم میباشند ! انسانهای خوب و افعال خوبند
افزادی هم هستند که باعث شرمساری بشوند و مانع فعالیت افراد .
غ - ذ

آدمی بسیرت است بصورت . انسانیت به کمال است به بحال .
؟

انگس که جرات انجام کارهای شایسته دارد انسان است .
شکسپیر

آنچه را که انسانیت به تو فرمان میدهد . انجام بده و از هیچ کس جز خودت متوقع آفرین مباش . سر یچاد برتن
آیا میدانی که انسان چیست ؟ آیا نب و زیبانی و خوش اندامی و محکونی و مرداگنی و دانشوری و زرگمنشی و فضیلت
و جوانی و کرم و چیزهای دیگری از این قبیل . نعمت و چاشنی یک انسان میشوند .
شکسپیر

اگر زندگی انسان بچگونه نباشد انسانی نداشته باشد. فردا روز دیگری نیست.

اگر انسان هر کاری را با جبار انجام دهد یعنی مثلاً خود را مجبور نماید که هر روز ده صفحه چیز بنویسد آن علاوه اصلی و باطنی ازین خواهد رفت. من تصدیق میکنم که نوشتن کار سختی است. ولی حتماً باید تفسیرش توأم باشد.

اگر انسان خود را از آنچه هست نتواند بمقامی بالاتر برساند موجودی ضعیف و ناپایدار است.

انسان در این عالم چون شبح سرگردانی است که هنگام عبور از این اوجی سایه ای از خود بیاورد و نگذارد. هوگو انسان باید خود را در دنیا چون درخت نارنجی ببیند که می تواند در باغ باین سو و آن سو حرکت کند. بهر جا که میرود عطری بپاشد و همواره خوشبو کند.

ن و - پیچر

انسان ترکیب عجیبی است در صحن پاییزی خود را بر ترانه سه میثارد.

اشتیل

انسان بزرگتر از یک جهان و بزرگتر از مجموعه جهانها است. در اتحاد جان با تن از می بیش از راز آفرینش جهان نهفته است.

هنری گیلر

انسان باید بهترین قسمت عمر خود را در معامله بی صلی مصرف میکند. در خوشامد کوئی. در ملاقاتهای بیهوده. در جمع کردن و پراکندن اخبار. در رفتن به شبنها و بازیهها و در عقبتازی سردی در یک گوشه تاریک. بی جانسون انسان همیشه میتواند بهتر از آنچه هست باشد و اعمال خود را منظم کند. باین فکر خود انضباط بخشد و -

با امید زمین آبیارید.

اوپری دود

انسانها یگانه حیواناتی هستند که من از آنها سخت وحشت دارم .

بوناردشاو

انسان قبل از هر چیز باید حیوان خوبی باشد .

هربرت اسپنسر

انسان نیائی از عجایب است .

ارسطو

انسان فقط موقعی که بازی میکند انسان است یعنی در ساعات بازی تفریح که برای تجدید قوای خود میکوشد

خصایص انسانیت او آشکار میشود .

شیلر

انسانی که با اجتماع تکامل پیدا کرده باشد از همه جانوران بهتر است اگر بی قانون بی عدالت زندگی کند -

خطرناکترین جانور است .

ارسطو

انسان از خشرات هم کوچکتر است چون آنها فقط برای شستن یا میش میزنند ولی ما برای شستن آنها وجودشان را

له و نابود میکنیم ؟

انسان مندر زندگی و محیط و جامعه است که در آن نشو و نما و پرورش یافته است .

موپاسان

انسانیت بصورت نیست به صفا است .

؟

انسانیکه معنی و هدف زندگی ابداند خود را نه تنها با افراد ملت خویش بابر خواهد دانست بلکه با تمام اقوام دیگر

لئون تولستوی

نیز نمادی خواهد شد .

داستایوسکی

انسان موجودی است که همه چیز عادت میکند .

انسان محصول نما سگر جهانی نامیده اند خوب است بخاطر داشته باشیم که آدمی در این وضع نایسگر بهترین
چیزهای طبیعت و نیز بدترین آنها است ؟

انسانها بصورت کلی چیزی جز کو دکان بزرگ نیستند .
ناپلئون

انسان یک مشت عواطف پیوده است ، نفس دانا میخواند خود را بنا کند ولی دانا این بنا
فرو میبرد .
ژان پل سارتر

انسانها با چشم و یک زبان نیامیایند تا دو برابر آنچه که میگویند ببینند ولی از نظر سلوگشان اینطور استنباط
میشود که آنها با دو زبان و یک چشم تو کد یافته اند زیرا همان اند که کمتر دیده اند بیشتر حرف میزنند و آنها نیکه
بیچ ندیده اند ، در باره همه چیز اظهار نظر میکنند .
کولتون

ای انسان تو آویخته میان یک بخند و یک اشگی .
بایرون

برتری انسان از سه اه است : از پرهنر کاری که با آن از نخرانی میرد از حکمت است که پریشانی را از او
میکند و از شجاعت است که او را از ترس میراند .
کنفوسیوس

بشر حیوان بکار برنده افزار است . در هیچ نقطه ای او را بدون فستاد نمی توان یافت بانداشتن افزار
در حکم هیچ است بانداشتن آن همه چیز .
توماس کارلایل

بشر در این دنیا بیشتر از همه موجودات مصیبت و عذاب کشیده . بهترین دلش هم نیست که در بین

تمام آنها فقط او میتواند بخندد .
نیچه

به من بگو برای شخصی احترام قائلی تا بدانم چگونه انسانی هستی، چه این بمن نشان میدهد که چه تصویری درباره
انسانیت داری و خود نشان آن هستی که چگونه انسانی بشوی .
کاد لایل

تألف برای گذشته باین میماند که انسان بنیال بود و بدود .
مثلاً روس
جهان بزرگ است و آدمیزاده کوچک . اما انسان میتواند چنان بزرگ شود که جهان در برابرش کوچک شود ؟
خون تمام افراد بشر یک رنگ است ولی لیاقت آنها فرق میکند .
مثلاً آلمانی

در جهان یگانه مایه سخنجی انسان صحبت است .
افلاطون
دفتر حساب یک انسان نمیتواند به ما بگوید که او چیست اگر میخواهید بدانید که ارزش هر کس در ویش یا توانا
چست باید به حساب آنچه در درون اوست بپردازد و آنچه در بیرون اوست .
ه. و. بیچر

دوست دارم بدانم که انسان در خطیر خود از حالت خوش بدقت چه کامیابی برداشته است .
ولتر
دو چیز تفاوت فاحشی بین انسان و حیوان بوجود میآورد . قدرت بیان و درنگونی
آنا تول فوئلس
دولت دین و مالکیت و کتابها چیزی جز وسایلی برای ساختن انسان نیست . کره زمین میوه می بهتر از .
انسان تمام عیار ندارد .
شوپنهاور

زینت انسان سه چیز است ۱. علم ۲. محبت ۳. آزادی
افلاطون

شما به دوستان من اشاره کردید. کدام دوستان؟ کجا بستید این دوستان. در قصر گل آلوده توها
یا مشغول گوش دادن بصدای برخورد سکه های پس انداز شده شخصی؟ باور کنید انسان فقط میتواند در
میان حیوانات اهلی دوستانی پیدا کند.

آلفرد نوبل

عرق ریختن در کثافات زیتن احساس نیمه بردگی در کار باید زمین برود. باید با معامله کردن با انسانها
بمچون انسان احساس انسانیت اتریوچ دیسم.

لوید جرج

کار آموزشی و تربیت انسان بصورت عمده باید مصروف ساختن انسان باشد.

گاداد استون

گاه انسان در مقابل بعضی از خوشبختی خود احساس شرم میکند.

؟

مردم چنانچه غیر از خودشان مل و مشق نداشته باشند به ندرت پیشرفت نا مل میشوند.

اسمیت

مسئله در این نیست که یک انسان چه اندازه میداند چه چیز کسب کرده و چگونه پرورش یافته بلکه در آن است که
دانسته خود را چگونه بکار برد و خودش چیست و چه میتواند بکند.

؟

معتقدم که سر نوشت انسان آنها محبت معلوم میکند و بس.

شکسپیر

مفیدترین و شریفترین نحوه ترین شناسائی بشری بنظر من همان شناسائی افراد بشری است.

ماسیون

مقام نیست که انسان ایسازد. بلکه انسان است که مقام ایسازد. برده میتواند مردی آزاد باشد بجای

و خود کامه میتواند برده باشد. ما خود مقام و موقعیت را پست یا عالی میسازیم.

دوسو

من طین بیشتر از خانواده ام دوست دارم. اما با نسیبت بیشتر از کشورم علاقمندم. فنون

میخواهم از خودم یک انسان بسازم اگر در این کار موفق شوم در هر کار دیگر کامیاب شوم. گاریند
نسبت همه مهربان و مسمی باش بخاطر داشته باش که جامعه نوبه انسان شخصیت نمیدهد. بلکه مانند پرمغان بیست

که آنها را می پوشاند و با آنها زیباتر می دهد. جرج واشنگتن

وامی که چه دشوار است انسان در تنهایی پر شده و در یکسوی میرود. غ - ذ

وقتی انسان دوست واقعی ارد که خودش هم یک دوست واقعی باشد. امرسون

بر انسانی برای خود لحظه های شیطانی دارد. لاواتر

بر انسانی یک جلد کتاب است بشرط آنکه بدانی چگونه آنرا بخوانی. ؟

هر کسی نمیتواند یک انسان باشد. گوته

همگامیکه تارکان نمایان میشوند انسان چه موجود حقیری میشود. ؟

یقین است که اگر همه عالم برای انسان ساخته شده باشد انسان برای چیزی از عالم ساخته.

شده است. دیلیس

با شمع و صفت لطف و احسان
دلدار و دشمنان دارا

دالری چه بود کمال انان
غمدار حمت و سخا دارا

و

چشم طاعت و محو دار و در
که از ایشان گریز نماند
که بدانند که حمت و حبت
تا تو را نرسد و در مکه

امروز بپای نه فرقه بشیرین
فرقه از چشم طعم در خوردن
باز جمع چو دار و در و در
باز جمع چو در و در و در

لبه بینه
که بقلب شدان سر نه به جسم است
که در سینه لطف و کرم احسان است
که در خفا نه قفس عجب جان است
که بهوش آید از است که سر که است
پیش عجز و نه مانده که و خدا است

و بقلب آرد و کس فضا نیست
بیکو نرسد که دل خلق را بنده شود
رو به جان که بپای فضا نیست
ای که از هر حسی نرسد است مدام
اگر از غیر خدا نصرت و یار طبع

و

انصاف - اخلاص

گلستان

انصاف که از این مایه چونیا چندان است و خواند که مرا بش طاعت شنیدن مانند .

خواجہ عبداللہ انصاری

اگر بی انصاف نداند که انصاف چیست؟ انصاف داند که بی انصاف کیست .

؟

اخلاص آشیانه دوستیهاست .

امثال و حکم دهم خدا

انصاف نصف ایمان است .

گلستان

انصاف از تو توقع دارم .

شعری

بخودت سز نش کن همچنان که دیگران اسر نش میکنند، دیگران دوست با همچنان که خود را دوست میدارند .

جهانگشای جویینی

بلکه دم میخواست که مردگان انصاف را یک دم زدن اشارت ندهد .

در کارخانه ها و کارگاهها حتی در مؤسسات دولتی اگر مسئولان مربوطه از روی انصاف باز در دستان قمار نهند

نتایج آنرا در مدت کوتاهی خواهند دید انصاف برای کارفرما همچون بال برای پرندگان است . غ - ذ

مردمی نه اینگونه حمله آورد بلکه مردمی آنست که در وقت خشم خود را بر جامی بدارد و پامی از حد انصاف بیرون

گلستان

نهند .

لکروستم دید روز که انصاف از تو بتخم

قصه عهد حاضر بشود دست بر افشام

ص

انصاف بد که هست از راسخ

یوسف صفت بهنده در هم

خاقانی

انصاف میدهم که لطیفم و دلبرم

بیا رویه ام نه برین لطف و دلبر

از شرم چنین تو آدینم درین خلق

انصاف میدهم که نشسته شود پر

ص

جو خلو نشو جو هنر انصاف داد

کز خفا انصاف جهانه در خدایت

خاقانی

هستم همه انصاف دیندارانم

که چه انصاف ده و جو شرم را نم

خاقانی

زدستم بر نیای که انصاف از تو بتخم

روادار رخ و خویش را انکه بر منم

ص

من کیستم چه سجد بر من شیراز بشیر

انصاف گفته اند به لایطاعت کابر

بحث و اقبال

افراد می‌پسندند که نور چشمی شانس و اقبالند و هر وقت سقوط میکنند مانند کبر روی و پا بر زمین نمی‌نشینند. کویتون

مثلاً اسکاتلندی اگر مانچه باستی کنیم بگیردیم مانچه باستی داشته باشیم میرسیم.

مثلاً واکشی اگر اقبال مرا پس قوم سازد از کجی معلوم که بلا فاصله نابود سازد.

بسی می‌گویند که بچاه افتد و نایاب راه افتد. حضرت امیر،

بیشتر ناراحتیها و مکرانیهایی مردم زائیده اوهام و تصورات شخصی آنهاست و دنیای حقیقت ارتباطی ندارد ^{کن} و نازل و نازک.

باید شانس نشستن همان و در بستر مرک خوابیدن همان. مثلاً آلمانی

اقبال اسلحه امی است که شیطان بدست میدهد. مثلاً یونانی

طالع هر کس بدست خودش است. مثلاً آلمانی

عمر شانس با عمر یک گلوله برفی بر روی بخاری یکی است. مثلاً سوئدی

کسی که از سر نوشت خودش کجایت کند از کودنی و ناچیزی روح خویش شکایت کرده است. متدینگ

کیکه همه سلاحهای خود را کرده و ناله کفان میگویند نمی توانم از من ساخته نیست بدشنام ترحم انگیزین
مخلوق دنیا است .

؟

مثالیاتی

کیکه شناس از بهنامی خود بداند کوراست .

مثالیاتی

کیکه بامید شناس زنده باشد سالها قبل مردوست .

مثالیاتی

کالکه شناس همیشه بر منزل مقصود نمیرسد .

بیل و گان

بیمج مرضی، مریضتر از کسی نیست که روز تعطیلش بیمار شده باشد .

؟

بیمج بامید شناس نشینند، اگر بخواند خود در ترا میزند .

بیمج راهی نیست که تا تو قدم گذاری با تهاش برسی، اگر شناس هم داری مولود فعالیت تست برای

غ - ذ

بیکار و بیعار شناس و اقبال وجود ندارد .

هر آنکس که معتقد به سار و شناس است بیشتر چشم و گوشش را باز میکند و زیاد تر فعالیت ینماید، بالاخره او

؟

فرشته شناس را در آغوش میگیرد .

تلاک نمبت واقبل و زوخت پست

جزین بخت پند و مند شو

هر چه سحر کن و لبت دیدار

اینت تربیت که پرش سر غم

ص

چشم شرم و در راه صبح شهر و دیار

نیستم که فروشد بخت در بانو

ص

کار همه ایم در این شهر بخت خور

بیر و نگرشید ازین و طمخت خور

ص

چو بخت شد راین از خود میش

که خار ویره بخت بخت بخت

چو دشت سر رسد لاجرم بخت خور

برکت بند بخت و بخت بخت

ص

از نام و نصب واقبل و تخت بخت

بهر زمانه نیک کن و خور صبر

ص

چشم بخت نیک انجام و بخت صبح

بگذر از تاج و سر مید کور و سر جام

ص

نیک بخت آنکه داد و بخرد

شور بخت آنکه او بخرد و نداد

دگر

طالع عشق را بر لوح بخت

گویند معشوقش را از این سر و گردن

نجم الدین راز

گویند بخت را پیش منجم بخت
تا شدم صفتش و سرور می نه عشق

یارب از ما کس تیر بجبه طالع ندام
هر دم آید عمر از نو ببخت بدم

حفظ

که از خیر نیست از بخت است
یوسف از درون چشم خندش

که هر بخت در سر اندازد
که هر بخت در سر اندازد

خداوند

گویند کس خیر نیافرید
تو چرخ خیر از خیر خیر

بر دست کس ز سر خیر سر
مدار از خیر چشم نیک خیر

نام خرد

بدنی و خوشبینی

آتش که جسم جان میوزاند غالباً بدست خودمان روشن شده است .

برو کتر

آدم بدین بس چون بتلایان تریاک مرض خود را به هزار دلیل دیگران میدهد .

حجازی

آنکه خیال میکند شاید اگر رفتار شود از آنکه الان گرفتار است بیشتر بگریزد .

حجازی

آینده را از دریچه ترس و وحشت نگاه نکنید .

ای . اچ . هارمن

اشتباه اینست که خیال میکنیم ما برای خوشگذرانی باین دنیا آورده اند ، اگر این اشتباه را از سر برداریم به

محمد حجازی

بر نامایمی میسازیم .

اگر چشم تو فاسد شد تمام جدت تاریک میشود .

؟

انسان همه چیز را میتواند فراموش کند غیر از ایام نکستی را .

مثل هلندی

به حال کسی افسوس میخوریم که از این سرکشورتا آن سر سفر کند و بگوید همه جابر منه و تنی است و چنین است جهان

استرن

برای کسی که نخواهد مسوومانی را که با او تقدیم میکنند بپذیرد .

بخاطر داشته باشید امروز همان فردانی است که دیروز در باره آن بخوان بودید از خود پرسید اقل این چیزی

که در باره اش گمراهم توقع خواهید پوست یا خیر؟

؟

بد حال ترین مردم کسی است که بجای اطمینان بکند از جهت سوختن معشوقی که دارد کسی هم با اعتماد و تمایز زنجی
بدگمانی او .

حضرت امیر

بدگمانی و بدبینی پرده است که میان ما و دیگران جایل میشود و محو وقت میکند دارد رسته دوستی خود را با آنها محکم
از نعمت وفا و محبت بهر دست شویم .

لرد او یسوری

بدگمان کسی است که خیال میکند تمام مردم دنیا بیدی او هستند .

باب بارکر

بدبینی نشانه ناتوانی است زیرا کسی که شایستگی تسلط بر زندگی ندارد احساس بدبینی میکند . هاریو

بدگمانی میان افکار انسان مانند خفاش در میان پرندگان است که همیشه در پیده دم مایه گام غروب
که نور ظلمت بهم آمیخته است بال فشانی میکند .

بایگون

برای کامرانی و خوشبختی از تربیت کامل یعنی پرورش جان ناکزیرید .

پوشه

برای خوشبخت شدن لازم است هر روز چند ساعت و هر ماه چند روز و هر سال چند ماه و در هر سال و هر روز .

برای یک زندگی درویش غنی است اشعه مختصر آفتاب بهیوده میدرخشد .

داستایوسکی

بزرگترین حوادث دنیا را که تحلیل و تجزیه کنیم به این نتیجه میرسیم که آنچه باعث بروز آن شد ، حتی

غازی هم ارزش نداشته است .

ناپلئون

به عوض آنکه بتاریکی لعنت فرستید، یک شمع روشن کنید.

کنفوسیوس

بگوئید که نسبت به مردم بدین نشومی، زیرا که صاحب وطن را جز رحمت ابدی و کسالت روحی -

بهره ای نباشد.

سقراط

پیر کامل آنست که تا زگیهای مان خود را هر چند عجیب و نادر و باشد، با رومی خوش بپذیرد. جوان عاقل آنست

که عبادات و افکار قدیم هر چند کهنه و بمصرف باشد بدیده احترام بگذرد.

محمد حجازی

پای دلت بدر استیگن.

مثل اسپانیولی

جائیکه در آن خوش بینی بیش از هر جای دیگر رواج رونق دارد. بیمارستان است.

هاولاکالیس

چه بسا آنکه بطاهر آراسته و مایه حسرت شماست، در مانده و محتاج لداری یاری شما باشد.

حجازی

خوشبختان اظهار میدارند که مادر بهترین دنیای ممکنه بسر میریم و بدین بمناک است که کند نخن او -

راست باشد.

برانچ کامل

خوشبختی فقط یک تعریف دارد باورد داشتن خوشبختی.

داشیله

خوشبختیهای کوچک خوشبختی بزرگ میسازد.

آلفونس کاد

خوشبختی نتیجه ورزش و ندرستی است.

خوشبختی یک موضوع شخصی است اگر میخواهید سعادت مند باشید خوش بین و سالم و قانع باشید و اعتدال را رعایت

کنید همچنین باید کاری داشته باشید که از آن خوشتان بیاید و آن کار باید بازده داشته باشد.

خوشحالی و بدبختی اباسم نخیه اند. ما نباید انتظار داشته باشیم که در جام ما جرعه یکجختی حیزی نباشد. خوشبختی و بدبختی مانند سایه آفتاب یکی پس از دیگری میسر میسر بدون دید برای تکمیل خوشبختی وجود بدبختی هم لازم است. اگر تاریکی نباشد اهمیت روشنی معلوم نشود.

لرد آویسوری

در ایمان قطعی سوار باید آتشی نهفته باشد که خاشاک پلیدی بدگمانی سوخته و خاکستر سازد. با نگویند در دنیا دو نوع کور وجود دارد یکی آنکه نابیناست. دیگری مردی که شهوت جلوی چشمش را بگردد. مثل چینی

مثل چینی

زندگی یعنی مبارزه و کشمکش. چه فرق میکند که این مبارزه بر علیه مصائب باشد یا در مقابل مشکلات. در این صورت همه پس در عین ناتوانی خوشبخت باشد و از مسرت فتح و پیروزی برخوردار باشد.

لرد آویسوری

ساعاتی که در انتظار خوشبختی هستیم لذت بخش تر از دقایقی است که بدلت خوشبختی میسر می آید. غالب اوقات ما به علت آنکه خوشبختی نمی شناسیم. وسيله بدبختی خود را فراهم می آوریم.

لرد آویسوری

کسیکه سوختن شدید دارد از لذت حیات محروم می باشد.

حضرت امیر

کسانی که طبع تلخ و سنگین و انعطاف ناپذیری دارند. سهمی که از جاده و مقام از دست می دهند. از آن است که از

بیکن

خوشبختی دارند.

کلیه مشکلات برای کسیکه آنها را آسان بشمارد سهل است .

شایستگی

کوهمای عظیم برآرشته اند و قلبهای بزرگ پراز شکست .

ژرف دو

گیرم که رگها و شکلهای آنها و صداهای بجان دریا میماند بی شک احساس دینی ما و برخورد ما با احوال

خارجی بجان نیست .

دکتر هشتروندی

ما از حقیقت دور افتاده ایم . خوشبختی غیر از اینهاست . خوشبختی احساسی است شیرین و فرح بخش که از روح

ما برمیخیزد . از خود طلب بر آنچه خواهی که توانی .

لرد آویسوری

من میل بدیدن و به دلپذیر کارها داشتم تا رویه نادلپذیر آنها چه خوشتر است که آدمی با این شیوه فکر را

شود تا ملکی بدراآمده بنرالیره در سال .

دیوید هیوم

مغز بشر در موقع خود میتواند بهشتی از بهشت و دوزخی از بهشت بوجود بیاورد .

؟

وجود خدا را از چشم دیگران تماشا کنید . ببینید چه صورتی دارید . یا گلی بستید نور آفتابی . یا خاری و طوفانی و

ظلمت و حشت زانی .

محمّد حجازی

وقتی از کسی پرسیدند نسبت باو بدین میثود اورا در دیف دشمنان خود میثارید عجبی نیست اگر دشمن حقیقی شما میثود زیرا

همین رفتار کافی است که تخم کینه را در قلب او برویاند .

؟

وقتی که شما به بدینی عادت کنید بدینی به اندازه خوش بینی مطلوب و دوست داشتنی است .

آرنالد بنت

برگزور باره چهری نکو آنرا از دست داده ام. بلکه فقط بگو. آنرا پس داده ام. اپیکتوس روی

همه جای این جهان مملو از زیبایی است. تنها باید با دیده زیبا بین و عینک زیبایی آنرا دید. ؟

همه حادثات جهان ترقیها و تنزلهها و خوشبختی و بدبختیهای جامعه بشر و انسان در آغاز به هم می کوچد و

ساده داشته و تدریجاً از صورت ساده بصورت امور پیچیده درآمده است. اگر کسی شیه یا بسته نخستین هر چیز و

هر حادثه را در آغاز بگویند آن شناسد. میتواند جریان و تاثرات آن حادثه را تا درجه ای تغییر دهد. این اعتقاد

یکی از پایه های فلسفه کنفوسیوس است. کنفوسیوس

همه مردم از خوشبختی دم میزنند ولی کمتر کسی است که معنای آن ابداند. مادام اولان

بیخ چهره بد یا خوب نیست. قوه اندیشه بادی خوبی سعادت و شقاوت امیافریزند. ؟

یک بطری آب که تانیم داشته باشد از نظر یک فرد خوش بین نیمه پر است. اما از نظر یک بد بین نیمه

خالی است. برنارد شاو

یک راه من برای اینکه مسائل بدتر از آنچه هستند تبدیل شوند این است که آنها را انسان بدتر از آنچه

هستند جلوه دهد. لرد هیل شام

یک کبریت اصلاً نمیکرد. دومی جرقه دارد. سومی میگیرد. خاموش میشود. چهارمی قدری از چوبش میوزد. پنجمی نصفش

میوزد. تا پای خود را روی آن بگذاریم. مغبتمی آید یا خاموشش کرد. ششمی خاموش نشده و در میان داریم. نهمی او را انداخته

باز هم میوزد. تا پامی خود را روی آن بگذاریم و خاموش کنیم. و همی چراغی روشن میکنند. یا زده می زندگی آبش
 می کشد و احتمالاً جاندار می بسم میوزد. زندگی ما افراد بشر هم بمطو است. خود را بکار نمی آیم. کسی هم در قبل
 زندگی ما سبب می نداد. تا بر جایش رفتیم. رفتیم. و بر جا خاموش شدیم. شدیم. غ - ذ

از جد اگر بگذروا، نوسر بشر
 جز راه یکدیگر است، بشر

چشم حلت تو هر چه هست معیوب است
 چشم ابی نه که بدم ببند
 دست و دست گونا گونا گونا
 چندی صورت؟ آخر چه چندی

در کوه معجزه سر کوه است
 به مسکن است که مشور است
 این نسخه از حدیث می نویسم
 بر و در خط تر از خط تر است

تغیر نشود

سنگ در خف صد و صد نین
چو یکو بکزد در ملک هست
ز ناخود جهان سر دوز تیر است
حقایت در چشم می بین
ستم شد ملاک حسنیت
دو دیو نرخی بی معرفت

که کرد بدین تو حریف بدین
بغیر از جلوه این نیست
سنگ در روز بخت بدین
که کرد بدین تو حریف بدین
بغیر از حسنیت بدین
بنا بر بهتر که دیو بدین

همه عالم حریف و آواز است

چشم کور است و گوش کر حکیم

عقل

پاداش

آنکه با فداکاری انجام وظیفه میکند باید قولاً و عملاً تشویق شود حتی کوچکترین اقدام ستودارش را هم نباید -

نذیده انگاشت . حضرت امیر .

آنچه آدمی بکار و بهمان آورد خواهد کرد . حضرت عیسی .

آنکس که زورمند قومی است میتواند با مشت توانای خود دهان ضعیفی را هم بکشد باید بداند که مشت درشتی

هم در آستین قویتری پنهان است . ؟

آنچه بدگران میکنی بخود کرده ای . پوش

آنکه تخم بدی امی قشاند بدون سبب بمحصول آنرا در خواهد کرد . دموستن

آنچه ما بکاریم در روئینیم سر نوشت ما را بجزای کارهای بدمان خواهد رسانید . اپیکتوس

اجرنیکی شما در عمل نیست شما ستور است . سیرون

از حق شناسی دیگران منجید چون ناپسی برای بشر یک اطبعی است از این رو اگر ما در انتظار حق شناسی باشیم

بجهت خود را با امراض قلبی مختلفی روبرو خواهیم کرد . دید کارنگی

از کشوریکه بهای خدمتکاران و دانشندان انداند و از آنان سپاسگزاری ننماید نباید شرفیست . و دست
اعطای پاداش نباید محدود به لیاقت نظامی شود . قابلیتها همه با هم اند و در حق این است که شایستگی های نظامی
و مدنی علی السویه مورد توجه قرار گیرد و بداند گانش پاداش داده شود . حق هوش مقدم بر حق زور است . زور
بدون هوش ارزش ندارد .

ناپلئون

اگر مردم ابحال خودشان گذاشتی ابحال خودت خواهند گذاشت .
اگر حضرت عیسی بجای اینکه بگوید اگر سیلی بکوشتان زندان اطرف صورت ابرام نگاه دارید میفرمود اگر سیلی بکوشتان
زند چهار تا پس بنیدیم عقلانی تر و هم باب طبع و به نتیجه نزدیکتر بود زیرا سیلی زننده بواسطه ترس خوردن اقدام نزد
نمیکرد .

محمد مسعود

اگر پاداش نیک و محقق بود و روح بزرگ و جانبازان راه دستگیری بخلق در روی زمین بندرت یافت میشوند
بلکه اصلاً وجود ندارند .

متربینگ

اگر شما دشمن دارید بدی او را با خوبی پاداش دهید زیرا این امر موجب شرمساری او میگردد و ولی با او انمود کنید
که او با این عمل خود برای شما خدمتی انجام داده است .

نیچه

اگر هم اشخاص شجاع و مستدین و جوانمرد را تحجید میکنید یقیناً خودتان آرامی و حی شجاع و مردانه و با تقوی میشوید ؟
انتقام ناشی از ضعف روحی کافی است که قادر نیستند تا مایمات تحمل کنند .

لاروشفوکوله

مثل چینی

اگر گلی سالم باشد میوه اش هم سالم خواهد بود .

مثل هندی

اگر کسی پرتاب کنی دست خودت در میگیرد .

بایک تحسین یک دست به پشت زن میتوان کسیرا به میدان جنگ فرستاد باد و کلمه نامه قدر دانی میشود عضوی

کتاب کاد و زندگی

کاری و بانشاط و کار آمد کرد .

بالتو می توان قوامی خسته و زنک زده ایدار کرد و بر انگیخت و قوامی بیدار و بر انگیخته را برای همیشه بیدار و -

کتاب کار و زندگی

استوار کرد .

؟

بخش و منت منه که نفع آن تو باز کرد .

جان کاینرل

بدی ایاکی باید پاداش داد .

لرد آویبوری

بزرگترین مصائب آنهاست که در نتیجه غفلت برای خوشی پیدا آورده ایم .

ناپلئون

بنظر من حق ناشناسی بزرگترین ضعفی است که ممکن است کسی داشته باشد .

؟

بهترین پاداش نیک رضایتی است که در قلب خود احساس میکنیم .

مثل مجارستان

بدن بال برقی که در آسمان شناسنده میشود بر تیره را هم در انتظار داشته باش .

حکمت هندو

پاداش درستی و درستی بجوی . و انگیزه کار نیک ایمان یکی بدان و سود دیگر میخواه .

امرسون

پاداش کاریکه خوب انجام گرفته است همان انجام آن کار است .

پیش از آنکه کسیر کار بکاری درباره دستمزدش با او سخن مدار .

مثلا ضرباتی

تحول در داشتن خزان و دفان نیست . در داشتن طرز استعمال آن است در عالم هیچ فراطی بدتر از افراط
در حق شناسی نیست .

لابر ویر

تمام گلهای نیکه در اینده خواهد روید و در دل تخم های امروز نهفته اند .

مثلا چینی

ثمره جهالت خجالت است و نتیجه غضب ندامت .

مثلا شرقی

جواب نامه چون جواب سلام حق لازم است

حضرت محمد

جوینده یابنده است .

؟

چو میوه درخت خوردی شاخ نمکن .

مثلا فارسی

خدمت خود را بی آنکه در ازای پاداش باشد ب مردم عرضه کنید و پاداش آنرا در رضایت خاطر
خویش بیابید .

سقراط

خشم را با مهربانی ، بدی را با خوبی ، آزار را با بخشش دروغ را با راستی فرو بنشانیم .

؟

خوبختی و بدختی ایام پیری عصاره اعمال گذشته ماست .

سنت بود

در هر خانه که بجای نیکی بدی کرده شود آن بدی آن خانه را بزرگتر کند ، هر کس مزد و سهامی خود را خواهد گرفت . حضرت بری
در کثرت زندگی از آن تنگی که افشاند های خوشه خواهی چید .

حضرت امیر

در مسابقات دوامی طولانی هر س جرم اشتباهات لغزشهای خود را خواهد دید، کسکه این حقیقت را بخاطر سپرد

هرگز نسبت بگیران کینه جونی. نفرت انتقام طلبی دشمنی و تحقیر و جسارت و انخواهد داشت. دیل کارنگی

در این دنیا هر س چیز را در می کند که قبلاً تخم آنرا کاشته است. اسمایلز

دنیا با انسان معامله متقابل میکند اگر بخندید بروی شما میخندد و اگر چین باروی خود بیاندازید او هم مقابل شما برو

در هم می کشد و اگر او را بخوانید مجلس شادمانی دعوت می شود و اگر متفکر باشید در کنار دانشمندان جامی می گیرید و بالا ^{خره}

اگر مهربان و یس می باشید و اطراف خود مردمی امی بینید که همه شمارا دوست میدارند و گنجینه دلهار ابرویتان باز میکنند؟

ز قمار کن باد دیگران با نظریه توقع داری که دیگران با تو رفتار کنند. زرتشت

زنگ آهن خوار هم از درون آهن میاید کنایه کار را نیست عمل او بسزا میرساند. پند های دانا پادا

زبان جنس آدم خبیث قبل از همه به خودش میرسد. سنتا گوستی

سرنوشت حقیقی در همان وجود ماست نه در اطراف ما و عدالت انتظار پاداش ندارد. بلکه عمل دارای -

سرت و شادمانی است. منترلینگ

شارل نهم به تحریک مادرش دستور قتل عام پیر و ان هوگنور داد و بعد از آن مرتب صدای مقتولین وقت مرگ

در گوش او بود و از خواب او را بیدار میکرد تا بالاخره او را مرخص و دیوانه کرد و در سن ۲۴ سالگی با پشیمانی زیاد

سلطنت او دواع کرد. (تاریخ تمدن) ویل دورانت

شخص باید لایق شایسته باشد ولی از آن بگریزد .

فصلون

عدالت قابل تربیت نیست هر کاری بکنیم فتح از امانی بسیم خطاهائی که از ما سرسینند تا زیاده امانی پدید میآورد
که بوسیله آن مجازات میویم

شکیر

عمل و گونه است یکی آنکه لذت آن میکند و دیگری آن میماند و دیگر آنکه رنج آن میکند و دو پاداش آن میباشد حضرت زین

عملی اگر کاشتید عادتی در خواهید کرد .

عادتی اگر کاشتید اخلاقی در خواهید کرد .

اخلاقی اگر کاشتید سرزشتی در خواهید کرد .

دلتر

فراموش نکنیم که حق شناسی نشانه امانی از تربیت صحیح است پس اگر از فرزندانمان توقع حق شناسی داریم باید آنها را

حق شناس بار بیاوریم .

دیل کارنگی

کارهائیکه در گذشته کرده ایم ما را مانند سایه تعقیب میکند نسبت بحسن آنها ما را بسوی بی و یا خوشی میکشد . کارلایل

کسیکه بکار درخت نیکویر بهترین ثمره آن را خود خواهد چید .

حضرت امیر

کسیکه بدنبال هوای نفس میرود همچون کشتی در دریای طوفانی سبست و غرق خواهد گشت . حکمت بن

لنمان

کسیکه جای بد وارد شود مشتم گردد .

مثل آلمان

کسیکه میخواهد در کشتی بماند باید بکارد .

کیکه سر شیشه است نباید سنگ بیندازد .

مثل انگلیسی

کیکه میوه میخورد باید پاسبان را کسی باشد که درخت اکاشته است .

مثل آفریقائی

گرفتاری و بیچارگی فتحه اعمال نارواست .

حکمت چین

گل را میتوان زیر پا که کرد ولی بوی عطر از نمیتوان درضا کشت .

ولتر

گناه فراوانش بخرد و دوی کهنگی نپذیرد هرگز که خوابی بمانی که هر چه کنی پاداش همان بینی .

حضرت محمد

لذت نعمت مناسب با نجی است که برای بدست آوردن آن کشیده ایم .

حجازی

ما بسواره باید بخاطر داشته باشیم که از نتایج اعمال خود برخوردار خواهیم شد .

جان کایزل

ما اغلب خار میکاریم و انتظار رویدن گلی از آن داریم و این خطای محض و خلاف قانون طبیعت است .

ایران شهر

مردم از شما تقاضای انتقاد و خرد گیری میکنند و انتظار تحسین هم بستند .

سارست مرام

مصائب امروز میوه های اعمال دیروز است .

ایران شهر

نتایج اعمال ما قریب وقت نخواهد آمد و لولایند ما در این ضمن اصلاح حال کرده باشیم .

نیچه

نه در هوا . نه در قعر دریا . نه در سینه کوهها . نه در جزوی از اجزای عالم جانی نیست که انسان و آنجا از دست نتایج

بودا

اعمال خود گریبان خود را نمیتواند کند .

هر کس برای دیگران چاه کند خود در آن افتد .

زرتشت

هرگز همه را راضی نمیشود کرد

لیسون جالسن

هر که نیک نهاد و پاک منش و کوشاست بآنچه سزاوار است میرسد .

بزرگمهر

هر چه کاری در بهاران تیره مان بدروی .

خواجہ عبدالعزیز

هرگز در صدد انتقام از دشمنان خود نباشید زیرا در غیر این صورت آنقدر که شما بخودتان صدمه میرسید نه تنها از دست نجات

همان کاری را که زوال آیزنهاور میکند ما هم میکنیم مگر این معنی هرگز دقیقه ای از عمر خود را ندیده کسی که دوستان میداریم -

تلف نکنیم .

دیل کارنگی

هر چیزی که از شما ناشی شود، عبارت از قرضهاست که یکی از هم چنان خود داده اید و مطمئن باشید که موقع خودش قرض خود را

با منافعی به شما خواهد کرد .

ربیع انصاری

هر کاری نتیجه و بر عملی عکس دارد .

ایران شهر

بر انسانی برنج عمل خود گرفتار است .

حکمت چین

همان قسم که آتش را بر چه طعمه بیشتر می قویتر میشود و سوختن و آتش افزونتر گردد . ظالم را بر چه بیشتر شکنج نماید آتش ظلمش

زبان و آتش را به آتش افزونتر خواهد کرد دید .

؟

هنوز خنجر خون آلود قاتلی از پهلوی مقوش بیرون نیامده که پنجه مالتی گلوش امیشارد .

محمد مسعود

بیچسب جز خود ما سنول بدبختی ما و یا خوشبختی های ما نیست .

بودا

بیج کاریک فراموش نشود و بر سر درخور کردار پاداش یابد .
پوسته

بیج خوشی در عالم نیست جز آنکه یک ناخوشی کنارش است .
حضرت امیر

یک حکم نا حق بیش از چند جنایت مایه خسران و تباهی است زیرا جنایت چون ندگان را آلوده میکند ولی حکم نا

حق چشیده ابله بسیار د .
بایگون

یک قسم از مصائب ما آنهایی است که در نتیجه اعمال گذشته وقوع میابد و ما حق نداریم از اینگونه مصائب شکایت

کنیم بیکه تخم میکار و باید حاصل آنرا بردارد . حال اگر تخم بد بوده گناه از کیست ؟ آیا باید روزگار را بسا و ناسزا گرفت

و از رفتار آسمان شکایت کرد ؟
لرد آویسوری

آنچه خلا هر که درویش می

آنچه خلا هر که نشویش مگر

بهر خرد

بر خلاق از هر یک مقصد رسد
منزله نیک تو خلا هم و تو خلا هر

یک به بند با نوح شری صدر رسد
تو نیک بنی و بمنزله رسد

خداوند

پس جمله بر این که در علم پا
دادند مجتهدات بند که شایم
ما همه مقصود بحث شری حق به

آنچه که درین راه بدادیم بریریم
کردن هر که فیت بر بحر کشیدیم
المنته للهدی مقصود رسیدیم

ص

چونیکو بر گفت و گفتند
که چمن نهانیم ز انعام ما

که نهانیت مهربانیه ده
گرفته نهانند. ای تمام ما

در هر محض

عرف و شمع شمع شمع شمع
دیگر که خمن نهان بر پناه شمع

نظم از حد مبر امروز که فضا است
چند از سر راه نهان که شمع شمع

دست نرسد بخورد و خفته گشت پیر
که ز خورشید فرج بر آگشته نرسد

حفظ نرسد

غم و شغل نرسد و لیک
کس که دبره برکت شرف چه
چرا ز بند نباشد محافت بر
گشت تا چه کار به این برود
در شکر ز سر نشو زرم کور
چنین سر از ره دارد دادش سرود
سخن هر چه گوید به این شنود
سخن تا تواند زرم کور

نور

گویند خمش که پسخ خمش آید
کز بخی چه پسند بر کس بخت کند
بوه آوار خمش رده خمش آید
چون ز دور بجز از گشته مرده کجا

بسمه خود

کیر از بهر پسر و در نهد
و کز روز دادش محافت بدست
بیت و کس سر و از پناه
که از سر و افتاد و پشیر است

سعد نرسد

پایان سخن

ذرتشت

آنچه را که می شنوید عقل سلیم و منش پاک و روشن بخید و انگاه بپذیرید .
آیندگی تعلی دارد که میداند چگونه منتظر نشیند .

مثل روسی

حضرت امیر

اگر بخواهی از برداری ببری ای برای بر گشتن بازگذاشتن لازم شود .

مثل افریقائی

اگر چه دریا آرام میباشد ممکن است تمساحی در زیر آب کمین کرده باشد .

مثل چینی

اگر بجای موش کردن آتش میروی ، لباس علفی بر تن میکنی .

مثل چینی

اگر میخواهی بدانی چه بوده ای بگر که هستی . اگر میخواهی بدانی که چه خواهی شد بگر که چیه کنی .

ناپلئون

انتقام مال اندیش نیست .

دانیال

انسان تا خود را به مافوق آنچه که هست بر نیانگیزد مخلوقی ضعیف و ناچیز است .

ژیلبر برون

بدتر از بدتر هم وجود دارد و آن انتظار بدتر است .

۴

بزرگترین اقلیم نامشوف است که زیر کلاه شامجائی دارد .

حضرت معتمد

پایان سخن نمی از معیشت است .

پایان نگرانی است که آنچه را در دست دارد نگاه دارد و کار امروزه را نمیکنند .

تعالی نیشابوری

تکامل هر یک از افراد بشر در چند مرحله عمل میآید ولی مراحل عمومی که در همه موارد صادق است سه است سخت بیدار کردن

احساسات لطیف و افکار بلند به وسیله اشعار و سرودهای عالی زیرا اینها صورتهای زیبا و دلربای زندگی پاک و با صفا

را نشان میدهند و میآموزند . دوم استوار ساختن این صورتهای وسیله اعمال و زنده زندگی ، سوم تکمیل این اعمال و

اشکال به پیوستگی . زیرا این صنعت و حانی احساسات و افکار و کردار آدمی را با هم میسازد و هماهنگ میسازد و

زندگی رونق و جلوه و زیور کمال میدهد .

کنفوسیوس

چیزیکه در خیال گذشت شاید روزی محقق گردد و صورت وقوع یابد چه غالباً عالم خیال مقدمه عالم حجاب است . دکتر نصر

حرف زده شده نهالی است که رشد و نمو میکند .

مثل نروژی

خاطرات بزرگ معمولاً از درهای کوچک و از صحنه ذهن میآید .

آرمان ساداکو

در هر لقمه طعامی و شربت آبی از این دنیا گلوگیری و گره در گلو افتادنی است .

حضرت امیر

رنجی که از قصور میبریم همیشه از نظر بزرگتر است

محمد حجازی

روز بر قدر که روشن باشد شب او پس دارد .

مثال ایالتی

علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد .

؟

طغیان می رود ولی اثرش میماند .

مثال افریقائی

عشق اندیش است بی هدف پایان پذیر .

دست نیر

قبل از اقدام به کاری قوامی در اینجا مقصود خود و وسایلی را که میخواهی اتخاذ کنی در نظر بگیر .

سنگ

گر سنگی بر قوه ادراک می افتد .

؟

ما فوق همه چیز داشتن خیالات بزرگ و قلب پاک است

شیلر

محال است که ما بتوانیم چیزی را تصور کنیم که در این جهان وجود نداشته باشد .

متزلینگ

زندگی همان چیزیست که پس از خواندن همه چیز و فراوانی کردن همه چیز در دماغ بجای میماند .

ادوارد هربو

ممکن است مقداری هر در کوزه ای ریخت و بعد آن کوزه را شست و اثرات هر را از بین برد ولی چیزی که آن در دهنان جای

سفرات

داده اید خوب یا بد بر شما اثر روانی خواهد کرد و هرگز از آن جدا نتوانید شد .

من ادعا نمیکنم که حوادث را کنترل کرده ام بلکه اعتراف میکنم که حوادث مرا تحت کنترل قرار داده . هاروی امسون

مواظب خلق خودت باش ، شمنیت که تا پای مرگ همراه خود داری ، بر این نمایهای تو داخل میشود ، و اگر با او

فنون

گوشش نه دادی بتو خیانت میکند .

حضرت محمد

نظر پایان کار انداختن نیمه ندکی است .

نیمه اول ندکی صرف انتظار کشیدن ای نیمه دوم میشود ، نیمه دوم صرف حسرت خوردن بر نیمه اول میکند .

؟

بر که اول بنگرد پایان کار اندر آخر و بگذرد شد ما

مولر

بر که در باره اموریکه پس از مدتی اتفاق خواهد افتاد پیش از وقت نیندیشد برودمی چارنختمای بسیار

کنفوسیوس

نالوار خواهد شد.

؟

بر که عاقبت اندیشتر معودتر.

پلورک

برگزیناید چیزی را که نمیتوانید بهتر از آنرا جایگزینش سازید ازین برید.

میچ خیرای یقین نمی دانیم آنچه دریافت میکنیم تغییری است که در بدن ما و بر اثر عواملی که از خارج با آن -

از میچ نمذن - دکر بوس

بر خورد میکند. پدید میاید.

شکسپیر

یا داور می صحیح از همه چیزها که می بینیم می تواند سودی بشت آورد.

پدر و مادر

آینده کودکان بسته بریت کودکان است .

ویکتور هوگو

آینده اجتماع و دست دادن است . اگر جهان بیابانگری ن گرفتار شود تنها اوست که میتواند آنرا

نجات دهد .

ابو هنور

استوارتر از همه شوند ما . پسندست که در میان مادر و فرزند برقرار است .

سعید نفیسی

اگر تمام عالم در یک کفه ترازو نهاده شود و مادر در کفه دیگر . کفه عالم بالاتر خواهد ایستاد .

لورولا بکدیل

اگر میخواهید ریشه خطاها و ردایل را براندازید . پاسی بایده که سر بازان آن مادران باشند ؟

؟

ای مادر تو مانند ستاره مقدس در آسمان ابدیت ثابت و درخشان خجایی ما .

ایمرمان

ای مهر مادری که مقدس ترین محبت هستی ، از وصف عظمت آسمانی تو زبان منی عاجز است .

رباهاوف

ای پدر و مادر می کشد گان عزیز من همه چیز خود را به شما میون هستم .

پاستور

این یک قاعده کلی است که همه مردان بر بسته عوامل برتری خود را از مادران شان بابت میثر .

میشه

بسیاری از استعداد های بشری در قیحه غفلت و نادانی پدر و مادران میان میرود . بسا کودکان که ممکن بود اگر

ایشان آزاد بگذارند و دنبال فنی بفرستند. مردان بزرگی در فن خود بشوند. و اما اگر استبداد را می بیند
نوع خود خواهی که در مریان را بنمایان ایشان بوده نهار برشته می آهنگانی کرده است که با کمال بی میلی
و اگر آه آنرا بد بفرستند.

سعید نفیسی

بچه ها با آن چشمان بگریه. بان صدای گریانهای گوش کنی. بان دستی که با ملاطفت شمارا نوازش میکند
توجه داشته باشید تا آن زمان که سر چشمه گریانهای ما در ازانی شده است از آن بهر مند شوید قدر آرا بدارید. عشق بی
پایان او را آن چشمان بخوانید. یاد گران آن صد و آن نگاه باشید که از درد و رنج شما میکاهد و زندگی پس از
مرگ ما در ممکن است. دوستان عزیز و مهربانی پیدا کرده باشید و لی هرگز آن عشق بیان نپذیر و محبتی را که کسی جز
ما در نمیتواند شاکند. بخوانید داشت. یاد آور از آن چشمهایی که بر تو گلزاران برای تو شاد بیا آماده کرده بوده است
یاد آور از آن دستهایی که بعضی شبها با نوازشهای خود در دهانت می کشیدند. یاد آور از آن کی که برای
خاطر تو زخمها خورده باز و فادار و فداکار مانده است. آنوقت زانو می گذاری بر زمین گذار و برای تقدیس مودت
و عاکن.

هولند هونوف

نوشته روی قبر ابو العلاء

این جنایت ایدرم در حق من کرد. من در باره کسی جنایت نکردم.

مثل روسی

اگر پدرهای گیر باشد بچه اش نیز بآب تمایل دارد.

امام صادق^(ع)

باید آن خودی که کسی تا فرزندان شما با شما نیکی کنند

با پدر و مادر چنان رفتار کن که از اولاد خود توقع داری .

سقراط

با همه مهری که با طفل خود داریم انداخته امی که از دانش و ثروت و سایر وسایل خوشبختی برایشان میگذاریم و کما
نارزشانرا چندان از زیر خود بینی و حرص و رقابت و کینه توزی پریشانیم در تمام عمر روی سلامت و خوشی -

رانمی بینند .

حجازی

به مادران بگوئید که چه وظیفه مقدسی بر عهده دارند . و با چه قدرت و جلالت بر خاسته از عشق بر چشمه های زندگی نوزادان
فرمانروایی میکنند .

سیگورنی

برای ترقی ملت و آبادی مملکت از وسائل بسیار دیگر بوجود مادر صاحب و پرورش دهند محتاج هستیم . ناپلئون
بهترین احسان بدین است که پس از مرگ او با دوستانش محبت کنی .
پسران لنگرهای زندگی مادرانند .

سوفوکل

پدر و مادر هر قدر که پیر باشند وجودشان بیهوده .

مثال ایتالیائی

تا روپود روح مادر را از مهر بانی یافته اند .

امرسون

تنها زنی که از او میرساند مادر است .

جوانان گشته اشفته . خانواده میگذارند و این و آن را معشوق و از عاشق . تمنای مهر و محبت پیرا میکنند
غافل از آنکه آنچه میجویند در دل پدر و مادر و در خانواده است و بس .

حجازی

چنان اشجار مادر تنها چرمی است که سبکترین دل را برقت میآورد .

الفردود و وینی

چه نیروی سگفت انگیزی . نیروئی که کم بان توجه میشود ، تنها عقل مادر سپرد و شد است . تا نوبالغ را سپرد و جانها

برای یکی میگذارد و کسانی چون و اشینگتون ، تربیت کند .

ساج هیل

در این جهان سرد و تو خالی هیچ سر خیمه محبتی عمیق تر و سیرمند تر و بدی تر از آنچه در داخل قلب مادر است

؟

وجود ندارد .

در همانی که برزانوی مادر آموخته شده ، آموزش مانی که پدر داده ، همراه با داستانهای شیرینی که در کنار بخا
بگوشت خورده ، یادگارهای شیرینی است که هرگز کاملاً از یاد نمیآید .

لامنه

در هر جانی که بد اعمال کودک مربوط به مادر است .

ناپلئون

در لبها و قلوب کودکان ، نام مادر بمنزله نام خداست .

؟

و احترام به مینی ، مادرش شناس .

مثال تالیانی

سر نوشت آینده یک کودک همیشه کار مادر است

ناپلئون

عجله پدر ناکامی است .

مثال انگلیسی

فرزند را بنگر . انگاه پدر را خواهی شناخت و خواهی انست که با چه کسی سروکار داری .

مثال روسی

قرض پدر و مادر به فرزند ان علم و ثروت نیست ، تربیت است و اخلاق .

حجازی

قلب مادر زیباترین و جاودانی ترین جایگاه است حتی در روزی که موهای فرزند سفید شده باشد هر فرد در

تمام عالم تنها یک چنین قلب امانت است

استیغفر

کسی که بزرگوار و کودکان ابدست دارند از آنها که زمام حکومتی اور دست گرفته اند موثر تر و بانفوذ تر می باشد

کمال زن مادری است زنیکه مادر نیست موجود ناقصی است

بالزاک

کودکان چنانند که مادران باشند بهترین پدر و بهترین مراقبت نمی تواند قلب کودک و زندگی او را چنان کلی

دید که مادر میدید

لاندود

کمان میکنم جانی نوشته شده باشد که فضائل مادران میتوان در کودکانشان دید همانگونه که کنایان پان

من بسی پنج سال رسیده بودم ولی یحیاء نشد که مادرم پیش از بارگشت بخانه خواب همیشه

آمده باشد

آنا تول فرانس

بالزاک

مادر یگانه موجودی است که حقیقت عشق پاک ایشانست

گوت

مادر شایسته طبیعت است

مادر مهربان هر وقت دفتر عمر را با انگشتان لطیف و رقیق میزنم و دورتر میروم اسم ترا بیشتر می بینم حتی جانی

آنا تول فرانس

میرسم که سوای نام تو چیز دیگری نیست

الکساندر دوما

مادر شدن مرحله کمال زن است

مادر بادستی که وارد و بادستی عالم را تکان میدهد.

فاپلئون

مادر این بامی قلب و ستاره قطعی چشم کودکی است.

اژدها برت

مادر، سازنده جهان و تابوئی آفریدگار است.

بتیوون

مردان همانند که مادران شان ساخته اند! یا میشود از یک کارگاه که با بس بافی خواست که شال کشمیر برون؟

یا از فلان مهندس توقع شاعری است یا از مقاطعه کاری خواستار آشنائی در علم شیمی؟
مرکز یک مادر همیشه بایک غم فزاید و آن احساس میشود. ممکن است چندان سالم نباشد که بتواند درست بکار
خانوادگی رسیدگی کند و سهمی در اداره آن بر عهده داشته باشد. با وجود این، چون مرکز تلاقی شیرینی است
که مهربانیها و فرمانبرداری در آن با یکدیگر تلاقی میکنند و متمرکز میشوند. این رفیق چنین مرکز جمعی

لامارتین

بسیار مایه اندوه است.

آنا تول فرانسی

ما ساخته و پرداخته کسانی میباشیم که دوستان داشته اند.

مادر. در یابی است که یل و در دمای ما را تا قطره آخر می پذیرد و طغیان نمی کند. قاضی عادل است که حیل ساز می

حجازی

و کینه و زخمی بیعت را همه جامی بند و همیشه یگانه می ماند.

مارک تواین

من از عشق بدم میساید. برای اینکه یکبار عاشق شدم و مادر من مرا اموش کردم.

مثلتازی

میان گریه کنندگان گریه مادر عیان است.

نایلوون ورمی به مادام کامیان گفت برای آنکه جوانان فرانس خوب تربیت شوند به چه چیز نیازمند؟ او در جواب
گفت مادام خوب و امپراطور که تحت تاثیر این جواب عالی قرار گرفته بود گفت در این یک نظام است که با
یک کلمه بیان شده است .

جان الیوت

نام نیکی را که از پدر رسید باید همچو جام بلورین با احتیاط نگاه داشت .
وای بر پدری که فرزند را آنچه سو عمل خود ببیند .

حجازی

حجازی

وقتی طفل خود را در آغوش گرفتی ارزش پدر را خواهی داشت .

مثل انگلیسی

هیچ زبانی نمیتواند قدرت زیبایی و قهرمانی و جلال یک عشق مادری را بیان کند در آنجا که قاست مرد در
خم شود این عشق جا خالی نمیکند در آنجا که مرد دست میثود این افزایش پیدا میکند و در هنگام از دست رفتن
ثروت دنیایی شعاع فاداری فداکاری خاموش ناشدنی خود را پس چون آخر می آسمانی بر تو فخن میسازد .
هر وقت مادر فاشد نسل نیند فاسد میگردد .

اسمایلز

هزار سیلی مادر را در ازای یک بوسه ز مادر خریدارم .

مثل ارمی

هیچگاه در زندگی نمیتوانید محبتی بهتر عمیق تر بی پیرایه تر و واقعی تر از محبت مادر خود بیابید .

بالزاک

هیچ حزن قدر دیدن یک مادر با همه اش روح پرور نیست و هیچ حزن حزن حرمت و تقدیس مادر با قدر مادر که بچه ها
او را احاطه کرده باشند بیدار میکند .

گوته

حجازی

یکانه داوریکه گناه مارا سرچه باشد میخشد مادر است .

وافائی

یک بوسه مادرم بود که مرا نقش کرد .

ژرژهریت

یک مادر خوب بصدقا و آموزگار برتری ارد .

یک پدر میراثی گرا بهما ترا از نام یک نمیتواند برای من زندان خود بر جای گذارد و نیز در یک خانواده

ج . هیستن

میراثی گرا بهما ترا از خاطره یک نیای شریف و بزرگوار وجود ندارد .

گواهر تر از خنجر دل چرخ نیست
 ز من زنده باشد پدر شد دل
 خنجر من ز زبده دل نیست
 ز غنچه بد و دار اند دل
 نایب که کهنه صدف پدر
 که آخر پیشه ما را در بر

ضد

گویند ملا چون در مادر
 شبها که هلاله من
 بخت نه در لب من
 دستم گرفت و پای من
 یحرف و حرف بر زخم
 پسر من ز بخت اوت
 چشم من به گرفتار
 بدار نشسته و خفته اوت
 بر غنچه هر شکفته اوت
 تماشای سوراخ رفتن اوت
 الفاظ من و گفتن اوت
 تبسم و تبسم در شربت

برج بینه

جلا نرسد از زار ما رفت
 جوی ره شد پیش از آمد
 ز کریانم و در مانده بصر و حس
 دل در دمنش بر آذر تافت
 که از دست مهر فلاش عید
 که شهنشاد دست تو خلاصم نبرد

تولان که از یک کسر رجه است
که امروز سالار و پسر رجه است

ص

مار سپید پریشان حال	عمر او بخت و سن و سمار چاه
ز سن هر شویب از صغر عمر	یک پسر داشت شرور و خجسته
روز و شب از پراوایی خویر	بر خبر از شرف و عزت و جا
دیره بود بر مادر پیر	یک کره بسته زرگاه بگاه
شیر که دست اندازش زد	بکند صرف عمل و مرتبه
مار از دلا و سن زر که لای	گفت و رو که نه است گناه
ایستاد خیر است ملامی فرزند	هر دو را دیت ان شاء الله
حمده آورد پسر تا کیسه و	اندر کره بسته زر خله مخله
مار از جور پسر شیون زد	به از پاره چو دشت کوتاه
پسر افشرد و کور مار	سخت چند امله ز شکر گشت به
نیمه جشم پیکر مار گرفت	بر سر مشرب و بقیه به سلاه
رفت و در چه عیسی افکند	کز جنیت شو کسر گاه

شد سحر از پر از واقعه
از ته چه بگوشتش آمد
آخرین جمله مار لیس بود

تندیست چه نگاه
ناله زار و حسرتی نگاه
که نشد زین معنی توبه چه

درست است

پرخاشم به کس شب که به تو جمع جان
دل از غم بود بیک نه پراشتد شده خانه
چه خوشتر بود کس ز تنه کس شجر طوطا
بهر لب نه خنده دل شاد بر لب خنده
در یغای بکس که هوس چرخ آرزو فرود
گشتم در کافور از خنجر و دم رفته ارفو
بلاست ز نرگه که در چه کیم رنج و غم

میسز نازیک به دایه بود از لب
که با آمدن و رفت نه تواند وینم بود
که گرم بر تو افتد تر چرخ خنجر از لب
دل از مهر تو لگت که خنجر و مهر بود
وز آنکه سپر قطره اش سر در بر وین بود
در اینم دنیا سر کس طاس و روز مهر بود
سرت نازم که توبه بود و لیر و حق بود

درست است

پشیمانی

آدم بحوح چون دست خط میکندش از دیگران بر خط می خود دروغ میخورد .

حجازی

آنکه از انجام عملی پشیمان شود دو برابر بدبخت است و دو باره ضعف از خود نشان داده است . شوپنهاور

حضرت محمد

از بجاج بر پیرنگی آینه آن نادانی و حاصل آن پشیمانی است .

کنفوسیوس

اگر راه خطا رفتی از برگشتن مترس .

حجازی

اگر غصه های بیجایی که خورد ایم حساب کنیم خیلی غصه خواهیم خورد .

اگر با خون سردی گناهان کوچک امرتلب کردیم . روزی میرسد که بدترین گناهان ایم بدون بحالت و

؟

پشیمانی ارتکاب کنیم .

حجازی

اگر بماند حق شناسی نمی میکند . مگر پشیمان شوید .

؟

اگر خوابی از پشیمانی رسته کردی در دنبال هوای دل مباش .

؟

از بی ملاحظگی بر پیرنگی را که مادر پشیمانها خوانده شده است .

مثل عربی

امروز آتش و فردا خاکستر است .

نجاشی دل کنه کار راه پشیمانی و امیدارد.

حجازی

بر سر باد ترا از غضب که آغارش سفاهت و انجاش نیست.

حضرت امیر

شیمانی توبه است.

حضرت محمد

شیمانی هرگاه جبران نپذیرد شیش از هر حالت دیگر رخ آورد خرد کننده تر است.

۴

شیمانی محازاتی است که در اثر ارتکاب گناه بیماری میآورد و توبه کفاره آن.

ژوبد

پیروزی حقیقی ظفریکه شیمانی بدنبال ندارد، پیروزی نادانی است. شغلها یکله شرافتمندانه است ویش

ناپلئون

از همه بکل سود میرساند شغل نانی است که توسعه فکر آدمی بکلی میکند.

تدبیر قبل از کار تر از شیمانی این میکند.

حضرت امیر

چرا کسی از کاری پشیمان گردد که یکبار دیگر از آن پشیمان شده باشد.

۵

خرد و سنگ آبه کوزه برنی، یا کوزه راروی سنگ بیا داری ناست اگر کوزه است.

شریکدوی

سرننگ

در پارهای موارد فریب خوردن بهتر از بی اعتمادیت.

مثل عربی

عشق صفت ثانیه دوام دارد و هوس صفت دقیقه و اندوه بیچارگی یک عمر.

۶

غضب شعله است شیطانی و فرجاش موجب ملالت و شیمانی

حضرت امیر

یکله پشیمان تواند شد، نومیدی بخود راه ندهد.

کنایان ماسج و توبه ماست است.

بودلر

مرغ ستمیده برنخواهد گشت.

حجازی

هر قدر هم در یک جاده عوضی رفته باشی برگردد.

مثل ترکی

یادداشت های وزانه هم مثل نامه های عاشقانه خطرناک است باید روز بروز از آن سوزاند ؟

منه بماندم که غم را در ره عشق بپاشد
سوای این که شکست زلفت منم که پیش
بکش از ابرو کرم حمت پیچ که من
میدم پند بجااست که در حق تو بپند

جنم بود که این سر به خط مریم
که بر این سر است دل از هر سو می شود
کاشکی می رسم که سر راه من میروم
سازد که چه سخن به چه کس می گویم

کند مهر چرخ به پاره خشم که در روز

شور که چه پیش من هم تو لایق نیست

گر بگویم که صاحب پش ز نیست
عشق پیرانه سر از غم عجبت می آید

رنگ رخ ز خبر میدار نیست ضمیر
چه جلالت تو که از دست برد در دل پیر

دلیانست

منم چشمت

ص

پول - مال ثروت

فولگر

آدمی که پول ندارد مانند کمانی است که تیر ندارد .

سن دو بران

آزمند هرگز از آنچه دارد راضی نیست .

؟

آزمند نیازمند است اگر چه همه جهان او را باشد .

مولوگ

آنچه ریشه همه بدیهاست نفس پول نیست بلکه عشق و علاقه جنون آمیز پول است .

سعدی

آنرا که حساب پاکست از محاسبه چه پاکست .

سروانتس

آنکه ثروت خود را باخت زیاد باخته است ولی آنکه شهادت خود را باخت پان باخته است .

حجازی

آن تجارت و است که نفع مردم هم باشد .

هلن رولاند

احمق و پولش را همه محترم شمارند .

سنگا

اختراع پول قاتل خوشبختی بشر شد .

سموئل اسمایلز

اخلاق شرف اصلی است و مال شرافت موهومی .

ارسطو گفت نگاه داشتن مال از حکم پسندیده نیست ؛ گفت حکیمان مال را از برای آن دارند که -

محتاج لپهان نکردند .

ارسطا طالید

از اسکناس چربی بهتر نیست . نه خوراک میخواهد . نه فاسد شود راحت تومی حبس میرود و جای وسیع

هم میخواهد .

گوگون

هنری ترو

ارزش هر چیز آن مقدار از عمر ماست که در مقابل آن اکنون یا بعد ما تقدیم میکنیم .

داز بیلوی

اشخاص کم تجربه پول را آخرین علاج مشکلات میدانند .

اشخاصی هستند که همیشه در رسم از دست دادن ثروت خود زندگی میکنند و جز این رسم از مالشان

بهره ای نمیگیرند .

ایوال

فیلدینگ

اگر پول را خدای خود نمائی مانند یک پیر من از دست خواهد داد .

فوانکلین

اگر میخواهی واقعا در پول ابدانی برو از رفقا نت درخواست وام کن .

ادنا

اگر پول در جهان نبود هیچوقت جنگ نمیشد .

اگر مال درویش کردی جهد کن تا بخرد تو اگر باشی که تو اگر می خرد از تو اگر می مال بهتر بود و پس بهتر

اگر من هم مالک تخراس و هم جهنم بودم . تخراس را اجاره میدادم و در جهنم بسر میبردم ؟

دوتوشن

انسان در موقعیکه تمام دارائی خود را از دست بده تمام دستان از میان میرود .

انگلیسیا یک ملت دکاندار هستند که قاره اروپا را و چار حریق کردند تا بازاری دنیار را منحصرا بخود سازند ؟

چه بسا وجدانها، جوانیها و شادیهها، آسایشها و لذتها و تملیلات شخصی و فایسلی و اسکس این کاغذها
بظاهر دستانی شده از انسانها گرفته است بجای آنکه پول را برای زندگی بهتر بخواهند اغلب خود را
برای او فدا میکنند .

غ - ذ

اجتناب و پوشش برودمی از هم جدا میشوند .
از کلمات مانند پول استفاده نکن .

مثلاً فریقانی

مثلاً آسمانی

اگر از اینکه برحق باشی یا نباشی همیشگی آورد. اگر پول داشته باشی خطا کار بشمار خواهی رفت .
اگر خواهستی کسی اسعاد نمند کنی ثروت او را زیاد کن . بکوش تا خواهسته های او را کم کنی .
اگر پول در جیب نداری عمل در دهان داشته باش .

مثلاً عربی

مثلاً یونانی

اگر پول نبود این همه بد بختی بد نیار روی نمی آورد .
اگر خواهستی بر ستوران بروی به بین حسیت چه میگوید . نه معده .
اول ضررها را حساب کن بعد منافع را .

مثلاً چینی

مثلاً فنلاندی

؟

با ثروت نمیتوانید در قلوب مردم رخنه کنید . ولی با اخلاق میتوانید در قلوب آنان -
جای گیرید .

حضرت محمد

با افزایش کیه های سیم و زر آزمندی هم افزایش پیدا میکند .

جو و نال

بخش برای ثروت خود گنجان است برای ارث انبار دار .

بود و جمهر

برای آدمی نزدیکی ترین دست ثروتی است که در کیه دارد .

؟

بزرگترین سرمایه من قدرتی است که در تولید میخان در اشخاص دارم .

شواب

بسا ترقی ظاهری که مایه پریشانی باطن میشود .

حجازی

بسا دلمت که محتاج دلداری فقیر است .

حجازی

بهترین مردم کسی است که بیشتر از همه مردم نفیض میرسد .

حضرت محمد

بهتر است ثروتمند زندگی کنیم تا اینکه ثروتمند بمریم .

دکتر جانسون

بی پول صلح بدشواری بدست خواهد آمد .

چرچیل

با هم برادر باشید ولی در ضمن حسابها یگان نگاه دارید .

مثل عربی

با ثروت میتوان بر شیاطین مانروانی کرد ، بدون ثروت حتی نمیتوان بره ای احضار کرد ، مثلاً چینی

مثل مغربی

بدن مال شناس ثروت است و در تعقیب آن کثرت .

مثل مداکشی

بهر قیمت بخری از بدیه ارزانتر تمام میشود .

نفت

پاکدامنی و افتخار همیشه بر ثروت دنیا مقدم است زیرا با هزار ها کاخ با شکوه و گنجهای سیم و زر ممکن

حضرت امیر

آبروی ریخته شود و اگر آورد .

حجازی

پستی صبی است که با پول و مقام پوشیده نمیشود .

لرد بایرون

پول حاضر و آماده چراغ علاء الدین است .

ژان ژاک روسو

پول زاده پول است گاهی بدست آوردن کلمه از تحصیل میلیون بسوده و ماست .

؟

پول برای حشمتناک نوکر می فادار است .

؟

پول مادر صلح و پدر جنگ است .

پول برای شما غذا می آورد ولی شما نمیآورد .

پول برای شما دوام میآورد ولی سلامتی نمیآورد .

پول برای شما آشنایا و ردا اما صفا و صمیمیت نمیآورد .

پول برای شما لذت نمیآورد و کدز میآورد ولی شادی عیسی و انسانی نمیآورد .

؟

پول برای شما تحمل میآورد اما آسایش واقعی نمیآورد .

پول متاعی است که با آن میتوان همه جا وارد شد و همه چیز را بدست آورد جز شرافت و سعادت . شکسپیر

امیل زولو

پول کو درخت مدیته است .

پول مانند خشم است که بدون آن نمیتوان از پنج حس دیگر بطور کامل استفاده کرد . بدون درآمد کافی

نصف امکانات زندگی برومی ناسد و خواهد شد .

ساموست مرآم

پول و تقوا دو کفه ترازویندی که بالارفت حتما و یگرمی پائین میآید .

افلاطون

پول علاج کرسنگی میکند ولی درمان اندوه و درد نیست .

برنارد شاو

پول در حقیقت بزبانی صحبت میکند که همه مل دنیا آن ادرک می کنند .

افرا بن

پول باشا دمانی کم داخل کسبه میشود ولی با شتم یاد از آن خارج میگردد .

مولیر

پول که حبیب او یافت عقل از سرت بیرون میرود .

مثلا انگلیسی

پول تومی حبیب هر کس باشد سند فخر و زواری هم در حبیب دیگرش پنهان است .

مثلا پروژی

پول داشته باش همه حاجت است .

مثلا ایتالیائی

پول باید متعلق با انسان باشد نه آدم متعلق به پول .

مثلا هندی

پول غلام مرد عاقل است و ارباب مرد احمق .

مثلا آلمانی

پول ایمان خیلی دارد بر باد میدهد .

مثلا فرانسوی

تا کار بر میآید جان در خطر افکندن نشاید .

معدی

تمول در داشتن خزائن و فائز نیست در داشتن طرز استعمال آنست .

فرانکیسن

تمام نیامی پنهان را بگردید ، درمی برومی آدم بی پول کشاده نخواهید یافت .

هانری استاتون

تمام مسائل در کردار و مادیات در گردش است و هر معنی که بشکافی از این قاعده شش نیست ؟

رافیت

تنها یکده قرضهایش را میپردازد و ثروتمند میشود .

حضرت محمد

توانگر واقعی کسی است که چشمش بسته دیگران نباشد .

توانگری و مال داری بحیله و تدبیر نیست چه اگر چنین بودی مرا میدیدی که بستانده های آسمان و بخت تمام

ولی هر که را خرد مندی بخواهند از قیمت توانگری محروم ساختند . ؟

مثل سولسی

تا جرح شدن آسان است ولی تا جرم ماندن بهتر .

مثل افدیکانی

تألف جواب قرض را نمیدهد .

ثروت حقیقی دوست دارد و یکی آنکه دائم اسباب خوشی باشد . دیگر اینکه روزگار نتواند آنرا از ما پس بگیرد و آن

حجازی

ثروت معنوی است .

لوداویوری

ثروت ابرامی ندکی بخوابد نه زندگی ابرامی ثروت .

ثروت در دست کسانی که صاحب عزم و اراده قوی و ملک نفس نیستند و نمیتوانند امیال و هواهای نفسانی

خوش را اداره کنند بمنزله دام و سر حشره بلا و مصیبت است . چه برای خودشان چه برای دیگران . اسمایلد

مولیر

ثروت در جنگ سلاح مفهیت و در عشق اسباب کایابی .

ثروت مهم نیست لذت بردن از زندگی شرط است . شوق آخر است که فقدان آن را نا امید میسازد . ؟

ثروت مند واقعی کسی است که بخشش داشته باشد کسی که از این عمل استناعت کند یکنی بی شرفیت .

سوجین

ثروت بمنزله پلی است که از روی آن عبور کرده بارزومی خود میگیریم .

لود آویزوری

ثروت اگر صرف نیکوکاری نشود باریست که باید رنجمت برد و بحسرت گذاشت .

حجازی

ثروت ، صلح و آرامش اضماع میکند .

دیوژنس

ثروت مند واقعی کسی است که نه قرض کند و نه متعلق کسی را بگوید .

سیمون دوبورگر

ثروت چون شبنم در آفتاب است .

مثلا فریقائی

جهان بزرگتر از آنست که تو توانی از اجود مخصوص کنی .

سعید نفیسی

جوانان و یامی ثروت در سر دارند و پیران امید ایستد مفلس نشوند .

مثلا فریقائی

حب مال سر اسر وجود آدمیان را تسخیر میکند و هرگز به آنان مجال نمیدهد که حتی سحله ای در باره چیز می جز اموال

افلاطون

شخص خوش بخت نیست .

افلاطون

حرص فوق العاد و انسان بی حقیقت پیمان پذیر نیست .

سیرون

خرد گرانها تر از طلاست . زیرا که یاب تر و مفید تر است

فوشه

خسارت و دزد و زوکی و ظلم و خسرانیکه دیده ایم فهم نیست . بلکه فراموشی خوردن آنهاست که ما را از این بیدار

ند؟

دارائی خود را محدود و کمینده از راه اسراف بلکه تبدیل آن به ثاری استماعی .

؟

گاندی

در پس پرده تمام جنایات گنیزه مادی آن چشم میخورد.

بونارد شاو

در این زمان حصار غفنی نیست که اسلحه پول در آن رخنه نکند.

؟

دشمن انسان اموال انسان است.

؟

دنیا را پول اداره میکند.

؟

دو دسته از جوانان قدر پول را میدانند آنها یکدیگر میچند ندارند و آنها یکدیگر خبی دارند

یورتن

دیوانگی محض است که کسی برای آنکه ثروتمند میسر و زندگی خود را چون فقر و بیچارگان بسر آورد.

؟

درخت تجارت در باغ آشتی میوه میدهد.

؟

دو تاجر همکار بزرگتر باید که موافقت کنند.

دهخدا

را در مردان و احرار بواسطه عدم احتیاج تحصیل مایع مال غالباً فقرونی خیزند.

راه ثروتمندی راه بسیار بزماری است و دو کلمه بستی دارد: کوشش و صرفه جویی. بدین معنی که وقت و پول

بیکدیگر آمیزاناید سهوده تلف کنیم بلکه برود و باید بایست که بکوشیم و صرفه جویی کنیم و صرفه جویی

فزانکلین

بیچ کار نمیشود کرد و با آن دو بر کار میسر است.

؟

روح بانشاط بخبیند که انبهای ثروت است. خمی خوش میراث بزرگی است.

؟

زرد دوست بسیار است زردار را دشمن بشمار.

زود خوابیدن زود برخاستن. مرد را سلامت. ثروتمند و عاقل میکند.

فزانگلی

زرسید برای روز سیاه.

مثل؟

زور و زور بر سپه فانی است.

مثلاً انگلیسی

شرط اصلی موفقیت در تمام مراحل زندگی یہ چیز است اول پول دوم پول سوم پول

ناپلئون

شرافت و بزرگواری باید انتخابی باشد نه موروثی.

تیمرمان

شہوت مال و بیاطاعتی و سسکدلی آخرین مرحله فساد و منحوط است.

جانسون

صرف نظر کردن از پول بخاطر عشق چندان آسان نیست ... مردمان بر شہوت خود آسان تر پیروز میشوند تا -

بطمع خوشستن.

مارسل

ضرر مانی هست که نفع زیاد بیا میرساند.

مثلاً هندی

علم تاج سر است و مال غل کردن.

؟

علم حافظه تست و تو باید مال را نگه داری کنی.

؟

عوام ثروتمند را محترم میدارد و خواص دشمنان را.

افلاطون

عشق پول و عشق تحصیل نمیتوانند با هم راه بروند.

مثلاً انگلیسی

غالباً از دنیا نعمتی میخواهیم که اگر بدستمان آید دشمنان جانمان میشود.

حجازی

قبل از پول تسخیر کردن از یک رفیق دست فکرهاستان بگیرند که بکدام بیشتر احتیاج دارید -

ادیسون هالاک

پول یا رفیق .

فرانکلین

قبل از آنکه دنبال پول و موس بروی بکنی پول خود را بفرستی .

مثل چینی

قبل از خریدن باید فکر فروش را هم کرد .

مثل انگلیسی

قرض حلقه اسارتی است که بدست خود بر گردن خود میافکنیم .

حضرت محمد

کسیکه از زبان خود اساک کند و از مال خود اتفاق کند سعادتمند است .

کسیکه ثروتمند است احتیاج ندارد و در زندگی میانه رو باشد و کسیکه بتواند با اقتصاد درست کند احتیاج

مثل انگلیسی

ثروت ندارد .

فرانکلین

کسیکه ثروتی ندارد خود را دارد .

ولتر

کسیکه آرزوهایش سودمند باشد ثروتمند است .

فتحی الرملی

کسیکه امی که پر باشد چن صورت ازین می برد .

لافونتن

کلیه که صندوق پول را باز میکند قفل دلها را میبندد .

مثل چینی

کسیکه قادر به تسخیر نیست نباید کاسب و مغازه دار باشد .

مثل اسپانیولی

کسیکه خرید و فروش میکند احساس نمیکند که چقدر خرج کرده است .

کسیکه قرض خود را ادا میکند بر ثروت خویش میافزاید .

مثل انگلیسی

کودالهای بزرگ را میتوان پرکرد ولی دل آدمی را نمیتوان نمود .

مثل چینی

گاهی صدای پول ندای عدل میکند .

مثل یوگسلاوی

گر سینه خوابیدن بهتر است تا در قرض فرو رفتن .

؟

مالک لوازم مادی نمیتوانم مملوک آن بگیرم .

امرسون

مالیکه خود بدست آورده ایم از این جهت عزیز است که فرزند فخر و عمل است .

حجازی

مال از بهر آسایش عمر است نه عمر از بهر کرد کردن مال .

سعدی

مال ماده نالایقی است که بهیران او ادا میکند بر منبرندان برتری جوید .

؟

مال نبوری است که اگر از گله داری آن گاه با شیدل میاید و اگر نه شیش میزند و پرواز میکند . دکتر ماردن

مردم مال را تمقید کنند اما در حقیقت مال آنها را تمقید کرده است .

بطلمیوس

مردان قومی بهتر از سایرین میدانند که ثروت بزرگترین قدرتهاست .

؟

مردم نه دسته اند یا نوکر پول یا رفیق پول یا ارباب پول .

دید کارنگی

مطمئن باشید که یگانه هدف من آنست که هر چه توانم پول بدست آورم زیرا پس از تندرستی پول از -

همه چیز بهتر است .

موراد

ملت بی پول با استقلال خودش بازی میکند .

پوانکاره

من تصمیم گرفتم پول را بخدمت درآورم نه اینکه خود بخدمت پول درآیم .

جان واکفلر

با ایمان و اعتقاد کاملی متقدم که پول نمیتواند کاروان بشری بسوی ترقی و بهتری نماید حتی اگر درست

افلیشتین

فداکارترین بشر بخاطر این مقصود باشد .

مال خوب از دور وادیسند .

مثل آلمانی

مال کمتر و اضطراب کمتر .

مثل فدانسوی

مردم به سخنان مرد پول را همیشه گوش میدهند .

مثل چینی

نفیس آزادگان بر توبادای پول که اساس دوستی را بدشمنی محبت را بنفاق و آبادانیها را بويرانی

و خرابیها تبدیل میسازد چه جنایات فحشی که بخاطر تو صورت گرفته است .

؟

نمیتوان همه ابدال را رضی کرد اما بحسن خلق میتوان .

حضرت محمد

نیک بختان در اصلاح مفاسد خود نمی کوشند زیرا تا کمالت و اقبال بر مفاسد آنها پرده پوشی میکند حق را

بجانب خود می بینند .

لادشفوگولد

وقتی انسان آنقدر رومند شد که بتواند هر چه پوش میخواهد بخورد می بیند معده اش بیمار است و همه چیز را

بهضم نمیکند .

شاتوبریان

و قیله کی خالی شد دل پر شود .

هوگو

و قیله سال پول پیش میاید همه سرو یک کیش و این میشوند .

ولتر

و ام بد و برای خود دشمن تراش .

؟

هر که زرد تر از دوست زور در باز دست .

سعدی

هر که ز با پول نمیتوان یک سر باز خوب معلم خوب . هر مند خوب و یاک کارگر خوب خشت

دیل کارنگی

هر که انسان نباید با پول خود برای خود در دست کند .

هر چه میدرخشد طلا نیست . حتما نصف مردم جهان کور هستند زیرا آهن نمی توانند چیزی آید سبز مگر اینکه

بدرخشد . آینه برای کور به چه دردی بخورد ؟

اسکار وایلد

هر ثروت و ثمن افسانه است آرامی و فصل فصل اول تجارت فصل دوم حیل و فریب .

؟

مهاویرا

هر روز مقداری از علم و ثروت خود را وقف دیگران کنید .

هوراس

هر چه ثروت بیشتر شود تشویش و نگرانی و حرص و آرزو با افزایش میکند .

شکسپیر

هر کس فقیر و قانع باشد ثروتمند است .

ولتر

همه ما در یک مذهب مشترک هستیم و آنهم ثروت است .

مشرطیونی

هر که پول خود را برای کسب علم خرج کند چقدر برابر آنرا پس انداز کرده است .

هر که باش پیش رفش بشیر .

مثل فارسی

همیشه دزدی وجود دارد که دزد دیگر را غارت کند .

مثل چینی

پس بوی درخت بی ثمر می‌رود .

مثل آفریقائی

یا زور یا زاری .

؟

یک آدم ثروتمند کمتر خواب راحت و آسایش وحی دارد .

غ - ذ

یا که اینم خرمی و شاد است
کوهر دوستی ز نیکو نماند

اینم زانم که ز باده روست
که چو از نرگوهر در چاک است

جایی

دشمن سال و مه سنگ و مخزن
رزو یسم و آب سحر آلوده
نباید گفت زو نباید شد

تهدیدت سلاک و آزار و
چو دار بر دست از نو خفته
بر نیل چرخ گشته که پیر کی

فردا

گرچه خوشنود حق و دانا است
که از این سر به سر استغنا
گرچه با علم و علم سینا

مه آرا ده و میب سر کرده
مخترم انحراف و زبده
ولا که محتاج خلق شد خلا

لبنه عینه

در دقتی را نسیم به بر دوات

بنظر تهر دست گیر طیب

پدینه عینه

تا دایم کینه خاکداس باشد
به که محتاج دست سحر باشد

مال که آرد در شمع خاک
گر بپیر و دشمن سر بخور

بزرگ که عین آنچه بقدرم
بزرگ که عین آنچه بقدرم

بزمین هر چه و محبت محتاجم

که تیر بخت اگر بزمین تو
بخوب بخت که دنیا و آخرت به

کنش که کثیر شایسته
تو که چو دل و دست که نیست

پیروزی موفقیت

آنانکه از زندگی پیروز و کامیاب شده‌اند، اول از نظر فکر و روح پیروز و کامیاب بوده‌اند، ادیسون
 احترام و قدر دانی دو چیز مختلفند؛ احترام را بموفقیت اشخاص می‌کنند اما قدر دانی از شخصیت اشخاص بعمل می‌آید. الحمد لله
 از مخالفت نهر اسید فقط وقتی باد باد کند می‌تواند بالا رود که باد مخالف مواجه شود. چرچیل
 از ویکتور هوگو پرسیدند: برای موفقیت در زندگی سه عامل پول، کار یا عقل کدام یک مؤثرترند؟ وی جواب داد:
 فرض کنید روی سه چرخه‌ای سوار هستید، کدام چرخ برای شما بیشترین اثر است؟
 اگر بخوابیم بر طبیعت پیروز شویم باید از آبشانیسم.
 اگر بیک انسان فرصت پیشرفت ندهید لیاقت چندان ناشیری در پیشرفت او نخواهد داشت. ناپلئون
 اگر در اولین قدم موفقیت نصیب ما نشد سعی و عمل دیگر معنی نداشت. متدینگ
 انسان هرگز نباید پیروزی موقتی که بر نفس یافته است فریفته شود زیرا نفس آدمی گاهی سالها خاموش و
 بدون جنبش میماند و ناگهان با قضا می‌موقع یاد و نتیجه و سوره‌ای باز بهیجان می‌آید. بایگون
 انسان هرگز از موفقیت سیر نمی‌شود. متد یونانی

انسان موفق لا قید نیست و انسان لا قید موفق نیست .

مثل چینی

بالا ترین مرکز مادی نیست که انسان چیری بگوید و کاری بکند و چیری انجام دهد که دیگران معمولاً آنرا نمی گویند و

نمی کنند و نمی خواهند . یاد گرفتن و کردن و خواستن آن برودید دارند .

سعد نفیسی

بدست آوردن خوشبختی بزرگترین فتح زندگی است .

آلبرت کامو

بدست آوردن آنچه را که ما آرزو داریم موفقیت است اما چیری که برای بدست آوردنش تلاش میکنیم -

خوشبختی است .

لوسیا

بدون خطر نمیتوان بر خطر غلبه کرد .

؟

بدست آوردن چیزی آسان باشد ولی نگهداری آن مشکل است .

غ - ذ

برای پیروزی در زندگی دل بدیاری باید زد اما آنکه دل بدیاری نداشتن داشته باشد لا اقل در این

بازی خیزدانی از دست نمیدهد .

هر بار

بزرگترین پیروزی آنست که نوعی رفتار کنیم که مبارزان قویتر از آن بشوند که در شروع کار مبارزه بودند . گاندی

بشرکسانی موفق شده اند که کمتر تعریف شنیده اند .

امیل زولا

با موفقیت فتح کو چکی بخود مغرور شو .

؟

بر شرمی که پرنسز آن ممکن نیست با تحمل و بردباری میتوان پیروز شد .

؟

به نرمی توان زخمه در سنگ کرد .

مثل فارسی

پیروزی نصیب کسانی میشود که پیش از همه استقامت دارند .

ناپلئون

پیروزی فضائل شکست را ذایل است .

مثل هندی

جدت مقصد را از رویک میکند .

مثیلو

ویژگیهای مرد کامیاب اینست که فکرش سریعتر کار میکند، نیروی اراده قوی دارد، تمرکز قوای مانعی قادر است

حافظه اش قوی، معظم، آماده و بیدار است، نیروی بیان دارد، بنفس خود اعتماد دارد، از تجارب خود و دیگران

استفاده میکند، نسبت با آنچه در محطش میکند بیدار است، کلمه شکست در قاموس او معنی ندارد، نویسی

بخود راه نمیدهد و از همه بالاتر بر آفریننده جهان ایمان دارد .

؟

در این دنیا از دور راه میتوان موفق شد یا از هموش خود یا از نادانی دیگران .

لابردیر

راز موفقیت در زندگی فقط آنست که آدمی آموخته اند که در زندگی موفق شده اند .

جان کولینز

روز پیروزی خستگی احساس نمیشود .

مثل تازی

زندگی همواره ضابطه دارد، هم میکنند، شکست میتواند با وجود ریشتهایش تنهاری بومی تاخیر باشد .

؟

سجایای هر شخصی سر نوشت اوست .

؟

شکست تقیم است ولی پیروزی برادر دارد .

؟

قبل از هر حرکتی آماده شدن از موفقیت است.

هنری فورد

کار کنید تا به آسایش رسید بکوشید تا موفقیت نایل شوید.

توماس

کسیکه دو روز او مساوی باشد ضرر کرده است.

حضرت محمد

کسیکه در هنگام پیروزی، خود را کنترل نکند پیروزی مجدد نایل گردیده است.

؟

کسیکه خون را ببیند و خونش را بشوید پیروزی می شود.

مثلاً انگلیسی

کمی لیاقت جوهر توانائی در موفقیت است.

مثلاً آلمان

گاهی اوقات صلاح مادر نیست که بمقصود برسیم زیرا مقصود برای ما ضرر دارد.

هانری مود

سختی نیست امیر سده که تمام درهای موفقیت بروی شما باز شود خیلی فوق و نه نشوید زیرا زیاد طولانی نخواهد بود.

؟

ما از پیروزیهای نیاکان تمتع میکنیم بی آنکه بخوانیم که در راه حصول این پیروزیها رنجته شده است بیدار شویم.

دیسرا نیل

مردم موفق امروز کودکان جود و روز بوده اند.

مردی که از تمام مساعدتهای خارجی چشم پوشد و آنرا دور اندازد و شخصاً وارد میدان شود و به نیروی خود بر پا

امرسون

ایستد و همان مردی است که نیرومندی و موفقیت ابرایش پیش نمی بینیم.

ممکن است با مشاجره و مباحثه خشم خود را محاب و سرگردان کنید. اما چنین غلبه ای بهوده است زیرا که هرگز

فردان کلیس

موفقیت صیما به طرف حاصل نتوانید کرد.

من نمیدانم پدر بزرگم که بود اما باین نکته بیشتر اهمیت میدهم که بدانم نواده او چه کسی خواهد شد .
لینکلن
موفقیت از آن کسانی نیست که هرگز دچار ناگامی نمیشوند بلکه متعلق به کسانی که هرگز از تجدید مبارزه -

بیم و هراس ندارند .
هانری ف. کپ

موفقیت اگر بایقت و شایستگی بدست نیامده باشد پیوسته موجب گزافی و تشویش خاطر خواهد بود .
موفقیت نصیب افراد خواب آلود نمیکردد .
مثلاً انمارکی

موفقیت برای اشخاص کم ظرفیت مقدمه گستاخی است .
نخستین شرط پیروزی دلیری است .
مثلاً ایتالیائی
کامپ بل

نفس خویش را با طاعت در آوردن از هر چی دشوارتر است .
وقتی که از یاد میافتی نزد همه منفور شوی .
مثلاً شرقی

هر کس توانست خویش را مغلوب کند مسلماً میتواند دیگران را ایمن خود سازد .
همه خوشحیثها و موفقیت که بمن می آورده از درمائی وارد شده است که آنها را بوقت بسته بودم .
لرد آویبوری
لرد بایرون

بمخکس رانی تگاپوی سعی طبع آفتاب مراد از مشرق امید طالع نشد است .
کلیمه و دمنه

مردم در عشق تو تقسیم است

چشم پر تو مهر تو بود بر من

حسب

مشرک است ملت بیدار بخلایم از

زلفی که از خاطر فرشت در

شده صبر و طعن بنیدر خم

بهر من خمیز نه نوگریش از خوشتر

صد است

ما خاک شیند و می نه عشق شیم

تاج سه خورشید و خاک در ما

ما خمر و فقهیم و نیا بر مهر شید

گر سر کشد از خط سه تا جور ما

صد است

مشرقت سحر از غصه بختم داد

و در آس طلمت شب آب جیم داد

چه بک حریر و چه در خنده

آتش شب و در که این تازه بلام داد

حفظ شبر

پیمان وفا

آنانکه بعد خود وفا میکنند برگزیده ترین مردمانند .

حضرت علی

آیا خودت با وفا هستی که انتظار وفاداری .

مثل آفریقائی

پیمان شکن با مردی و مردی چکار ؟

حیوان به پایش بسته میشود انسان بهوش .

مثل انگلیسی

سند پار و میشود قول پار و نمیشود .

مثل آلمانی

سگست پیمان و نقص عهد از شرعیت و این مردی فرسنگها دور است .

بزرگمهر

طبیعت در مقابل عهد و پیمان بشری بی اعتناست .

جورج نیکولا

طوفانی بر کردن خود نیستند از که توانی باز کنی مکر با رحمت یا ؟

؟

علامت جو امری به چیز است یکی وفای بخلاف . دوم شایش بی جود . سوم عطا بخشیدن . مردن کنی
فرز این هیچ وقت سخنی که باور ندارد نمیسگوید و بکاری که جلوه گیری از آن شود اقدام نمیکند و وعده بجای نمیدهند مگر آن
به بر آوردن آن امیدوار باشد و هیچ کاری که در او فروماند و از عهد انجام بر نیاید دست نمی یازد . ابن مقفع

مثل عربی

قول مانند تیر است همین که پرتاب شد هیچ وقت بجان نمیکرد.

ژان ژاک روسو

کسانیکه در قول میدهند خوش قولترین مردمان دنیا هستند.

؟

میان انسان شرافت رشته باریکی وجود دارد و اسم آن قول است.

فنون

وفاداری به حال است که وفاداری به آیند را آماذ میسازد.

وفای به عهد و نگه داری پیمان به اندازه که در مردمی قزونی یا بدان جامعه شایسته برومندی کرد.

مثل فرانسوی

و عهد که کردی هست روض میثومی، مقروض که شدی و عهد میکنی.

هرگاه با مردمان پیمان هستی تا جان در بدن داری شکست آن اقدام محکن اصل مروت آنست که آدمی از عهد

عهد بکوبد و بگوید و از عهد و مکر حدز نماید. حقیقت سخاوت شخصی دارد که چون عهد بکسی بدو وفا فرماید، جواهر الاخلاق

توماس بداس

هیچ قانونی نمیتواند بچستی و صحت عمل و معروفیت مرا مثل عهد و میثاق خودم بگذارد.

مرنگش را که روا نشو شراب

گفت پریم کس از صحبت نیا نشین

حفظ شیراز

لکچه است به عهدیک و نه همه را
و لم سستی و عهد تو سگدل سستم

بست عهدیت از منم و نشنیدم
ز منم برید و مهر از تو بر وفایم

شیراز صحنه

چو عهد بر بگر که رجا بر آرد

که ایمانت عهد از دلت مگذارد

همه خرد

ملا بعت بیکم ز خوشتر ملا

که محبت من و فدا بهتر از خوشند

سکینه شیراز

نزد آنکه محط نیا نشین
بدا که بشر تو نیا نشین
بر دل و کمر نیا نشین و بر آنجمن

ستون نیا نشین در آنجمن
که خاک کت نیا نشین نهند
نیا نشین پندیده نیا نشین

دیده

مر آنکه جنب امروفا مگذار

خدا در همه جا از بهر مگذار

سرور و دل جانم فدای محبوب
که حق محبت و مهر و وفا ندارد

حفظ شیراز

یک ذره وفا به بر و عالم نروشم
هر چند در این غم غریب قرار دارم

صنایع

عهد که می‌دهی که به محبت بجز از تویم
بر شتر و چهار و دو و یک از تویم
که بختی به رویم از نظرت به تویم
که لعل محبت بنوشم گویند به تویم
عهد

و کنی هم مهرت کشیم و خوش شیم
که در طاعت ما کافایت بخندیم

حفظ شیراز

تاریخ

اخبار ملوک پیشین بیشتر مطالعه فرما که از چند فایده خالی نباشد کی بسرت خوب ایشان اقتدا کند. دوم آنکه بقلب و کائناتش از عهد ایشان تامل کند تا بجاه و جمال و ملک و نسب فریفته و مغرور نشود.

سعدی

برای نوشتن یک تاریخ در وجود مورخ باید بین سمدردی طرفداری جدایی بطرفی تعادل وجود داشته باشد.

باید دید چگونه تاریخ نگار در میان سه ازاران واقعه برخی را میگزیند و برخی را فرو میگذارد.

آنا تول فوالتس

برای آنکه تاریخ تا ابد دروغ باشد کافی است که یک نفر حقایق را آلوده کند.

میشله

تاریخ یک ملت مانند گلزاری است که مردان هنرمند و حساس گلهامی بیای آن میسازند.

گوستاو لوبون

تاریخ بیشتر آسیران است.

کارلایل

تاریخ سیر خود را بر زندگی مردان بزرگ بنا نموده است.

کارلایل

تاریخ مفاخر گذشته با خاطره هاییکه از اعمال و شجاعت های جلال مآذ فکر است و خطور میدهد و روح ملت را برانگیخته

؟

مردم با طرف مجد و تعالی میکشاند.

تاریخ یک ماشین خود کار و بی اندیشه نیست به تنهایی استقلال ندارد. بلکه هر چه ما بخوانیم تاریخ همان خواهد بود.

تاریخ تمدنهای جهان تمدن در کشورهای جهان مراحل زیر را پیموده است:

از اسارت بطرف ایمان .

از ایمان به شجاعت .

از شجاعت به آزادی .

از آزادی به سوادانی .

از سوادانی به خودخواهی .

از خودخواهی به بله قربان گوئی .

از بله تبارن گوئی به بی رگی .

از بی رگی به زکف زقتن استقلال .

از نولد توین بی تاریخ نویس معاصر معتقد است که از مسیت ویک تمدن بزرگ جهانی در حدود و نوزده تمدن در اثر تهدید داخلی و باضمحلال رفته اند و بی سروصدای خاموشی گراییده اند. چنانکه ملاحظه میشود دوران تمدن از اسارت شروع میشود و با اسارت ختم میگردد و این دوران در حدود و دویست سال بطول میانجامد و سیر از سر گرفته میشود.

آرنولد توین بی

در نوشتن تاریخ یک قوم و یک ملت با آن ملت و قوم همبلی پیدا کنید و در عصری که مطالعه میکنید در وضع

جغرافیائی و کلیه تاریخ آن را بشوید و احساس کنید که یکی از آنها هستید .
کوهان هردر

جهان پیرما، قهرمانها، از خود گذشته‌گی، دلاوریها، صحنه‌های خونین بسیار بخود دیده‌است تاریخ زندگی آدمی
از آغاز تا بامروز پر است از این شاید دوا سرگذشتها، بسیاری از مردان بزرگ در راه آرمان مقدس خویش و
یاد ف بزرگ هم میمان خود بیدریغ جان بر کف نهاد و در انجام تکمال سربلندی به شهادت رسیده اند تاریخ
نیز بارش و فداکاری از جان گذشته‌گی هر یک از این فداکاران بزرگ داستان و داستانهای جاویدان
آفریده است .
عباس پرویز

حوادث مشهور دوران گذشته جهان امروزی بکنید تا شما هم چون من این حقیقت را بپذیرید که بزرگترین جنایات
همه با کوچکترین دستها انجام گرفته است .
آگاه دادو

روزگاری بود که مار نبود کژدم نبود گفتار و گرن و شیر و سگ وحشی نبود ترس و وحشت نبود، مردم از آزار رقیب
اسوده بودند روزگاری بود که همه عالم در امان بود، مردم همه بیکانه بودند بیک زبان خند و آسایش میکردند .
سیر تاریخ را هیچ نوع مغالطه و امیال خصوصی نمیتوان منحرف نمود آنها نیکه میخوانند برخلاف نویس تاریخ اقدام
نمایند و آنها نیکه میخوانند خورشید را پوشانند سعی عبث میکنند .
؟

عبرتی را که از تحولات تاریخ بر بگیریم، پند می گیریم که چنانچه صفت را از زندگی از چاه باز نماند، حضرت امین
کسیکه ثمرات وحی ملتی اندازد تاریخ آن ملت و نظرش یک مشت حوادث پریشان و قانع بی ترقب -

جلو میگیرند . گوستا و لوبون

کشوریکه تاریخ ندارد آن کشور بمبندله مرده است . سن لونی

کشوریکه تهمی از ویرانی هست . تهمی از خاطرات است و مملکتی که خاطرات ندارد تیاریخ ندارد . ایلام ژد فوریان
گذشته تخریبی است که هرچه فاصله ما از آن بیشتر شود زیبا تر میشود . ؟

مورخ باید سیر فکر بشر که در عالم نظم غیر قابل اجتناب بخود واکذار شده تعقیب کند . ولتر

مطالعه تاریخ مشایر و وقت در جزئیات زندگانی آنها مارا در راه پرستندگی از لغزش و سقوط محافظت میکند .

مانند در زمان ماقبل تاریخ ، سیمیرا تاریخ بشریت از روز آغاز میشود که بشر از نمه رنجها و گرفتاریها نجات یابد . فنی الرکی

مطبوعات . شالوده تاریخ معاصر است . پوانکاره

هر که در سیرت و رفتار پیشینیان نظر کند . متذکر میشود ماحه انداز از بهمت مردان واپس مانده است . بدون قصا

هرچه تمدن جلوتر میرود قدرت فزونی کمتر میشود . آرتل هاپس

چیت تارخ صحت از خون

قصه از تنخ و داستانی شوم

کسر ورق پاره ها که شسته به

مدح پرداز نه ناسر برکت

صحنه از شرینج باز گیر

ایغدر مغول هجوم عرب

نامه ارکان را که سرخورد

از سم مشه قهقهه چمن طوفان

هست اینی بیست و دو به

شولای که به به به سقراط

همه کینه است کینه توزی

تاریخ قصه است که ملا میوه

عصه ترکت ز خونخواران

لشکر از لشکر است

از سیه که در سیه ها

پرده پوش خط حریف

به جز از بهر ناسر و عیت

قهر که کسم و کینه تها

شرح بیاد و دیوار و دیوار

در شعله آتش چمن به

مرد و زور و خدعت

ایست پادشاهان و پادشاهان

تیرگی و تیره روزی

دکتر مرصده

در حیرت زمانه من و زمانه

خرجه

حیث تیارخ؟

دست از قصه ارفانه را	حیث تیارخ از زخم بکانه را
کشانده روی و رویه را	ایستاده از خوشتر لاله را
جسم منت به چو احوال است ایست	روح رسیده به زینت است
باز بر روی چو جنت میزند	بچو خور و فنت میزند
نغمه ها رفته در تار شادید	و چه صد زجر گنج و دلید
مشر در آغوش امروز شکر	شعله افروخته در خوشتر
روشن از در شب و هم لایت	شمع از جنت امم و کلب است
ستر پیرینه در صبر او	بانه صمدانه درین امر او
طایر کز بوی تناسل با پر	صد کیر کوب بر ام از رشید
از نفهاس میباید زنده شو	ضبط کس تیارخ به پند شو
زنده کمر در مرغ و دست از کمر	مشر و پیوند با امروز کمر
ورنه که هر روز نور و شب است	رشته ایام به کور و بخت

سر زنا از ضرر تو حاصل تو
شکست از خود هر حیرت لاف
موج ادراک تسلسل زنده است

خبر و از حد تو دستگیر تو
رشته از ضرر ز دستگیر
مرگش ز شدت غم زنده است

اقبل لا یجوز

تجربه

- آنکس که از روزگار تجربه آموخت هرگز فریب جهانیان را نخواهد خورد . امام حسن (ع)
- آنکه گذشته را بخاطر نمی آورد محکوم سبکداری است . سانیان
- آموزش و پرورش بدون تجربه بیفایده است . پی یوژانه
- آینده نظر بزرگ جلوه میکند ولی وقتی گذشته می فهمیم که ناچیز بوده است . متولینگ
- آزموده را آزمودن خطاست . مثالیوانی
- التجربة فوق العلم . تجربه بالاتر از علم است . ابن سینا
- از اشتباهات خود و دیگران عبرت بگیر . بزدگمهر
- اشتباه را تصحیح نکردن خود اشتباه دیگر است . کنفوسیوس
- اگر عینک عادت را بپوشی و عینک تجربه را بپوشی عینک عادت را بپوشی و عینک تجربه را بپوشی .
- چشم بپوش .
- اگر آنچه از گذشته تجربه گرفته ایم در آینده بکار ببریم مثل اینکه دوباره عمر کرده باشیم . حجازی

انسانها نسبت به ظرفیتی که برای کسب تجربه دارند عاقلانه نسبت به تجربه ای که اندوخته اند .
تجربه دریافته ام که جسم و جان آدمی همسر یکدیگر نیستند بلکه با هم یکی شدند و چون یکی دچار رنجی شود دیگری -

بهدرد می بینماید .
چسترفیلد

بنظر من انسان در طول زمان شوش اضافه نمیشود بلکه تجربه اش بیشتر شود . همین دلیل هر چه عمرش زیاد شود
فراموشی کم صبری و بقرارش افزون میگردد .
غ - د

بهر چیز باید نزدیک شد و از آن عبرت و تجربه ای گرفت .
سعید نفیسی

تجربه همیشه نفع انسان نیست زیرا هیچ حادثه ای و باریک شل رخ نمیدهد .
چرچیل

تجربه مدرسه ایست که محصلین خج در اقامتی کران بار میآورد .
فرانکلین

تجربه طبیبی حاذق است که فقط پس از بیماری بملاقات شخص میآید .
هانیه

تجربه در روی رختخواب نرم معطر و مگمای پر فوشتوان بدست آورد .
اوری پید

تجربه درسی است که انبها که ارزش آن از کلیه دروس مهم استاید حالقدر بالا آید .
سیرون

تجربه میوه ایست که آنرا نمی چنید مگر پس از کندیدن .
ارسطو

تجربه بهترین درس زندگی است ولی افسوس که برای آن بهای گرانی باید پرداخت .
کارلایل

تجربه معلم سخنتری است او اول امتحان میکند و بعد درس میدهد .
؟

تجربه برین ثابت کرده است که کسی نیست که در ۲۴ ساعت دست کم پنج دقیقه گرفتار حماقت نشود و عاقل و خوش

کسی است که بگذارد این قدرت از این بیند ان فرونی باید .

فروانکلین

چه لازم است مدتی اوقات خود را برای آزمایش حوادثی تلف کنیم که نظائر آن همه ارباب اتفاق افتاده و دیگران

تجربیات خود را در باره آنها تکمیل کرده اند. آیا بهتر نیست که خلاصه تجربیات آنها را گرفته در راه زندگی بر سر می آن پیش رویم؟

چه بسا که با تعجب و شگوهی بشت با شتابه دیروز خود نگاه میکنیم و باز فردا همان اشتباهه از سر میگیریم. حجازی

حقیقت تجربه بر اثبات عالیه از تمام تئوریهها و فلسفهها فیهماست .

خوشبخت آنکه از سر گذشت دیگران پند گیرد .

خطا کردن یک کار انسانی است اما تکرار آن یک کار حیوانی .

در هیچ زمینه ای استاد می پر مایه تراستادی آموزنده تر از تجربه نیست .

و نیای بهمت جوانان و تجربه پسندان اداره میشود .

و نیای خلی پر است باید از تجربه استفاده کنیم تجربه بیا یاد مید که عرف و عادت پیش بی گرانها تراستوریهها

تازه است .

در دنیا به طبقه مردم وجود دارند. گروه اول از تجارب خود بیاموزند و اینها خردمند اند. گروه دوم از تجربه دیگران بیاموزند

و اینها سعادتمندانند و گروه سوم نه از تجربه خود و نه از تجارب دیگران چیزی نمیاموزند و اینهایی نوانند

مثل تازی

ر من سعادت و سه حرف ش نیست لیکن از به پس از انمی پذیریم پس از یک عمر تجربه و تکیه کار از کار گذشت ؟
زندگی آنقدر طولانی نیست که تمام تجربه های زندگی را اعلام به ثبوت برسانیم برای پیشرفت و اساس بهتر تا بتوانیم باید
از تجربه های دیگران استفاده کنیم .

غ - د

سعادت مند کسی است که از هر خط و خطائی که از او سر برزند تجربه تازه بدست آورد .

مقاط

سن عادت و فعل و تجربه . اخلاق بسیاری از مردم اصلاح کرده است .

ناپلئون

شخص عاقل و هوشیار از تجربیات دیگران استفاده میکند ولی مردم مغرور میخواهند همه چیز را خودشان
تجربه کنند .

لرد آویسوری

عمری چکش برداشتم و بر سرخی بروی گئی گویدم اکنون میفهمم که هم چکش خودم بودم هم میخ و هم سنگ . کافکا
عیب در این نیست که انسان اشتباه کند ، بلکه عیب در این است که با اشتباه خود پی نبرد . مثل روسی
فقط یک چراغ هست که مرادیت میکند آن چراغ تجربه است .

پاتریک هانوی

کسیکه دو دفعه روی گئی بلغزد مستحق آنست که بر دوپایش بشنجد .

؟

کسیکه چهار مرتبه بر میاید او سنگ است ولی کسی دوبار فریاد میدهد سنگ برای من است . مثل اسکاتلندی

مثلا اسکاتلندی

گذشته برای آنکه انسان توشه ای از تجربه ای آینده خود بردارد .

سعید نفیسی

گذشته سرمایه ای است که اندوخته ایم میتوان آنرا با ساف و اندوه صرف کرد و یا برای موفقیت آینده بکار
جاری

ما توسط اجداد خود سه سال عمر کرده و می کشیم ای اینکه مشغول تفاده از تجربات آنها بشیم . غ - ذ

ما کارهای احتمالی که در زندگی انجام داده ایم بنام تجربه برنج دیگران می کشیم . اسکار وایلد

ما همواره سعی می کنیم خود را از اطمینان برهانیم اما تمام مساعی ما جز بیک نتیجه منجر نمیشود و آن اینست که دروهای خود را -

شوینهاور

تغییر نمیدیم .

شاید از نزدیک و قریب چیزهای کوچکی است که راز کامیابی در حرف و هنر و علم و هر رشته از زندگی به شمار میرود

و انش بشری چیزی جز مجموعه روی هم انباشته ای از واقعیت های کوچکی نیست که توسط نسلهای متوالی انسانها

وجود آمده است . نکته های کوچکی از معرفت و تجربه است که بدقت و بهم ریخته شده و با مرور زمان بصورت هر می

اسمایلز

عظیم درآمده است .

پاسکال

معمولاً دلیلی که خود ما با آنها بر میخوریم بیش از آنچه دیگران میگویند مورد غفلت ما هستند .

مثل انگلیسی

مردگان چشمهای زندگان را بار میکنند .

مثل آلمانی

معایب دیگران به علما و خوبی هستند .

حضرت امیر

تا توان ترین مردم کسی است که آپیش آمده و جز وده های روزگار تجربه نیا نموز .

نوع انسان با این همه بزرگی خود هنوز نقد انسان نشده است که بتواند فقط از عقل انسانی خود دستور بگیرد اینست که بی سند

افسانه ای که از قول یک قورباغه یا سوسک بالدار به نقل شده باشد پیش از کلمات حکما در مغز مردم نفوذ میکنند .

تاکنون بزرگترین تجربه ما و معارف خود را انسان از حیوانات یا چیزهای خود یاد گرفته است.

لافونتن

وقتی جاده‌ای بسوار و تمیز و نو در سر راه شما پیدا شد، از جاده قدیم و سنگلاخ عبور کردن از کار دیوانگان و

خودخوانان است.

امیل زولا

وقتی انسان بطلان یک عقیده نظریه پی برد و آنرا حفظ کرد دلیل حماقت اوست.

مترلینگ

هر روز یکدیگر میگذرد، درسی و سرشتی از خوبی و بدی بامید بد و هریک از اعمال ما هر چند هم که کوچک و نا قابل باشد اما

و نتایج آن خود را ایجاد میکند زیرا مثل هواست که موی نازک هم سایه دارد.

اسمایلز

یکانه ترجمان عالم طبیعت از نمایش است پس باید همیشه تجربه پرداخت و هر کار را به هر شکل آزمود و نتواند و در این

موت دهنده نرسد
تا یکم تحسین به آفتاب

عمر به بیت دانست روزگار
در دگر تحسین به بهشت

هر آنکه ببرد بهشت همه شایسته

ز سواد خرد بهارش گدازد

دلوایکت قصه تقدیر و عجزت

از بهم گشتند کفایت از قضا

یک عمر که مر به جهنم بهشت

تا یک روز بهشت شد از بهشت جدا

باید بدید شریعت از روزگار

تا دیر به وضع بهشت از آن جدا

تا در صلابت بجا بر قدم نهاد

صد بار به پیش کرد دانسته خط

عمر که صرف به حیرت شود دروغ

هرگز که به بهشت گرفتند و افتاد

تا بهر من که از آن سر به سجده

مهرت چگونه باید فرصت بجا

کروخ که دیر به پیش از روزگار

روزی که از بهشت بهشت خشم کند

حبیب الله زبیر

تقسیم

آرمی برای شنا کردن بهمت مخالف جریان و در خانه قدرت و جرات لازم است و الا هر مایه مرد می میستند
از طرف موافق جریان آن حرکت کند.

اسمایلز

آنگاه که سندان پیر جاباش روزیکه چکش کشتی محکمتر بلوب .

جان فلورلو

آنانکه نمیتوانند خود را اداره کنند، ناچار از اطاعت دیگرانند .

ویکتور هوگو

آنچه برای تو سودمند است در بدست آوردن آن اراده کن و پایداری و استقامت نما و از پروردگارت
کمک بخواه .

؟

اراده های ضعیف همواره بصورت حرف و گفتار خود نمائی میکند لیکن اراده های قوی جز در لباس عمل و کردار ظهور

گوستاند و لوبون

نمی یابد .

آنچه مقصود میرساند، غرض و اراده است، نه تمنا و آرزو .

؟

اراده موجب آزادی است، زیرا خواستن آفریدن است ایست تعلیم من و تنها کار شما آموختن فن آفریدن

نیچه

خواهد بود .

اراده قدرت فوق العاده دارد. اگر تصمیم گرفته ام در دنیا یک کارهای شوی سرانجام بجائی خواهی رسید؟

ارزش چه چیز بیشتر از طلاست! الماس از الماس چه چیزی گرانتر است؟ اراده! فرانکلین

اراده محکم و متین که بخوابد هر کس آنچه سزاوار است بدو عدالت نام دارد و قوانین هنگامی عادلانه اند

که از این اراده پشتیبانی کند. اولین

اراده مانجهای بی پایانی در سینه خود دارد. هر کس معنی زندگی و سعادت حقیقی را نخواهد درک کند باید آن گنجها را

بیرون بیاورد و بکار بندد. ژان فینو

اراده قویست که همه قوای دیگر حکمرانی میکند بشرطیکه ما آنرا با قوه عقل هموار سازیم. بوفنون

اراده درخت با عظمتی است که تمدن ترقی و تکامل شاخه های نیرومندان بستند. نظام وفا کاشانی

اراده هر کس برابر مقدرات او استاده و در حول محور تکامل وی میچرخد. پتیاگود

اراده در زمره قوای بزرگ بشریت محسوب و یکی از آن مقصود نیست. دکتر نصر

اراده نیروی بزرگ و سرار این می است که بشر با کمک آن میتواند از ترقیات شگرف و بزرگی برخوردار شود. بوینی

اراده خود بخود و بطبعی تکمیل میشود بشرط آنکه تعلیم و تربیت خلط سده آن نکند. فیثاغورث

اراده هر کس چون دیواری است که خشتهای آن بدون ساروج و می هم گذاشته شده و برای اینکه استقامت

دیوار باقی بماند نباید حتی یک خشت از آن بیرون کشید فقط اگر یک خشت از زیر آن دیوار بیرون کشیده شود

استقامت آن زمین می‌رود و اگر دوخت یا خشت از زیر دیوار بکشد آن دیوار فرو می‌رود. پول ایسر

از خصوصیات مان با اینکه متأسفانه فقط افراد پست و پلید صاحب اراده و شکرکار می‌باشند. الفرد کاپو

انسان نمی‌تواند اراده کند آنچه را که می‌خواهد ولی می‌تواند اراده کند که چه خواهد کرد. ؟

از تمام صفاتی که برای پرورش جان و جسم شما سودمند است هیچکس بودم نمی‌تصمیم دارم. پوشه

از کوچکی میل داشتم بزرگ باشم. هوگو

استعداد بزرگ بدون وجود اراده بزرگ وجود ندارد. بالزاک

اگر آزادی اراده مرد را وسلب شود، همه اعمال او ارزش اخلاقی خود را گم می‌کند. روسو

اگر آنچه را که خواسته‌اید بدست بیاورید، تحصیل نکرده‌اید علامت آنست که یا خدا آنرا نخواسته و یا اینکه سعی کرده‌اید

قسمتش حایه نزنید. ر. کیپلینگ

اگر تصمیمی داشته‌باشی برودی موفق خواهی شد، زیرا آدمی ساخته افکار خویش است و فردا همان خواهد شد که

امروز می‌اندیشیده است. متزلینگ

اگر سخنان ترا اراده عمل تعاقب نکند پس از کجا بتوان ارج و بهای ترا ساخت؟ دوست عزیزم همیشه ربط

بوده و باز هم اینطور خواهد ماند، بقدرتی برای خود قانونی دارد اما اراده جز کامیابی قانونی نیست. شیلر

اگر مابکاری مشغول نشده و در گوشه‌ای نشسته سیر بگریبان غم فرو بریم حاصل این رفتار با بقول داریون کرمانی

خواهند بود که مغرور میخورند و قدرت اراده عمل از ما سلب میکنند.

دید کاردنگی

انسان هر چه را میباید نتواند کرد و هرگاه کسی گوید که نمیتواند کرد این خود دلیل است بر اینکه او از روی

جدیت اراده نمیکند.

نیچه

افتادن در گل و لای سنگ نیست، سنگ در این است که در همانجا بمانی.

مثال آلمان

اگر دل نخواهد پسندد راه پیدا میشود و اگر نخواهد پسندد عذر و بهانه میتراشد.

مثل بدنشو

باید از دستبرد زمانه نترسید و با اراده قوی کوشید و طلسم و هرگز تسلیم نشد تا شاید مقصود بدست آید.

تن سن

باد آتش اراده قوی مالک همه چیز هستید.

گوته

بدترین غمها سنگ و تردید است.

الکساندر دوما

برای روح انسان هیچ عذاب و هیچ شکنجه ای مؤلم تر از سنگ نیست حتی یاس و ناکامی با همه تاریکی و دردی که دارد، از زندگی در سنگ و تردید بهتر است.

؟

برای اخذ تصمیم بدگری متوسل شدن کاری بیفایده و نامعقول است.

اسمایلد

برای مردیکه اراده دارد هیچ چیز امکان ناپذیر نیست.

میرابو

بزرگترین اختلاف بین انسان و حیوان فهم و فکر نیست بلکه اراده و اختیار است.

روسو

بسر منزل مقصود کسی میرسد و شاید مراد را کسی در آغوش میبشد که با عزمی راسخ و قدمی محکم نقشه کار خود را دنبال کند.

و اگر در عرصه تنافع جراحی بردارد، متزلزل و مایوس نشود و بر تمام موانع و مشکلات، راه خوش غلبه نماید ؟

بسیاری از کوه‌های بلند و شاخ‌بست که پیش پای آدمی دیده شود ولی چون از آنها گذشتیم، بر پای چون تپه -

هموار می‌شیند .

مونتالمونت

به نیروی اراده می‌توان همه چیز دست یافت، اما این اراده محرک و تازیه می‌خواهد اگر از این کار نیاندازیم و در ترازوهای

باطنی ما رنگ می‌زنند .

لابولایه

بوسیده غم و اراده باستی و بدبختی بچکید .

حضرت امیر

بهترین موقع برای تربیت اراده و ایام جوانی است .

لاک

به طرف که اراده تمایل کرد و طبیعت نیز بدان بخت می‌گردد .

اسمایلز

بی تفاوت بودن ضعف است .

کوکرل

پروزی یعنی اراده کردن .

ناپلئون

تردیدهای مانع‌نشی هستند که با نصیاح خود ما را از حمله دشمن باز می‌دارند، در حالیکه تصمیمی اسخ و حمله‌ای بموقع متواتر

فتح و پیروزی نصیب ما سازد

شکسپید

تمام چیزها برای کسی که از امکان حصول می‌داند ممکن است .

شانینگ

تمایلات خود را در میان و دیوار محکم اراده و عقل حبس کنید .

ارسطو

تا زمانی که امروز تبدیل پسنداشود انسانها از سعادت و نیکه در این دم نهفته است غافل خواهند بود. مثل چینی
چونیکه استعدادش کم ولی اصرار و غم داشته باشد از نیکه استعداد زیاد و اصرار و غمش کم است به موفقیت

نزدیکتر است . دیوژانیلی

حدیث مقصود از نزدیک میکند شیلر

جمله من میخواهم جمله ایست که از اراده قوی سرچشمه گرفته است . اوژن

چون میتواند با آنچه میخواهد برسد بشرط آنکه دست از دامن تصمیم استوار را نکند . تماس

چرا اراده اینقدر مشکل و آرزو تا این اندازه گسان؟ برای اینکه در اراده قوت بدخلیت اردولی در آرزو -

ضعف عامل است . لیندنر

چیزی مانند شک و دودلی مانع ترقی و پیشرفت شخصی نمی بینم . حضوت امیر

خواستن توانستن است . بخواه تا بتوانی . کاظم زاده ایرانشهر

خوشبخت کسانی هستند که با رحمت مختلف با زندگی و برو میشوند و بدبخت کسانی که کوره راه باریکی پیش می آید و آنرا

هم قضا و قدر از دست ایشان میگیرد . روزولت

خشم و غضب ابدی نگاه مردان با اراده را بهی نیست . سترات

خطاها و گناهها و لغزشها و ناکامیهای اغلب مردم از نداشتن قوه توانایی اراده است . کاظم زاده ایرانشهر

دانستن بدون خواستن هرگز توانستن باز نمیآورد.

گوستاو لوبون

در موقعیکه عصبانی هستم میسم نمیگیرم.

چرچیل

در اغلب مواقع کامیابی بسته به شناختن وقتی است که برای نایل شدن بدان لازم است.

مونتیکیو

در طول حیات چه بسا دقایق حساسی پیش میآید و تصمیمی این دقایق گرفته میشود که سیر زندگی انسان ابدی.

تغییر میدهد.

؟

در مقابل عزم آهنین قوه ای ایاری مقاومت نمی بینم.

ناپلئون

در جهان تنها کسی موفق میشود که با تظار دیگران ننشیند و همه چیز را از خود بخواند.

شیلر

در هر کار شرط اساسی داشتن یک اراده قوی است باینکه اراده قوی شرایط دیگر چندان اهمیت ندارد. گوته

دنیا امروز بخشی حق حیات میدهد که بتواند روی پای خودش بایستد و مردم در برابر اراده این آن سر تعظیم فرود نیارند؟

مثلاً بلژیکی

و شوارترین قدم همان قدم اول است.

روبرتسون

رنگ کلنه پیه و زیبا اراده است.

مثلاً ژاپونی

را بیکه هزار کیلومتر دراز باشد قدم به قدم هموده میشود.

ساعت تصمیم فرار سیده است باید بین بقا بین بردگی و سوری بین نام و سنگ و جلال و کثرت.

؟

یکی را انتخاب کنیم.

سرور و خوشحالی پسندن ملالت شخص بتبیل و اراده خود است.

دکتر جانسن

غالب اوقات چنین نظر میرسد که حتی مرن نیز گیتی بقدرت اراده و نیروی خواستن وجود ما دارد.

مثلاً آسمان

گفته

سند پاره میشود ولی قول پاره نمیشود.

نقطه سستی اراده است که سبب ضعف ما میشود و گرنه انسان همیشه برای اجرای هر کاری قدرت

روسو

کافی را دارا میباشد.

قطعه گیتی درشت که مانع و عائق راه اشخاص ضعیف و درمانده است در راه اقویا و صاحبان اراده یستین نمیرد.

ه - لوبور

پله ای میشود که آنها را بطرف ترقی و تعالی سوق میدهد.

اسمایلز

قویترین امرها اراده است.

قوت اراده اساس پایه هر اخلاق بزرگ و عالیت و هر جا اراده قوی باشد آنجا نشاط و زندگی هست و هر جا اراده

اسمایلز

نباشد ضعف و بیچارگی و فلاکت حکم فرماست.

اسمایلز

قوة اراده و تصمیم انسان تصویب نمیشود مگر در نتیجه یک راندن خشن دلی آن.

ارسطو

کسیکه اراده آزاد ندارد مسئولیت اخلاقی ندارد.

کسیکه مصائب و غمش است نماید رستگار نمیشود و کسیکه خود را بعلیه بانه و اوار نماید رستگار نمیشود. مترلینگ

گفته

کسیکه دارایی غنیمت را نسخ باشد جهان را مطابق میل خود عوض میکند.

کسیکه اراده قوی نداشته باشد نزدی در مقابل مشکلاتی که اطراف هرکاری احاطه کرده است مغلوب شود
نمی تواند بوفیت خود امیدوار باشد.

لرد اوینوری

کسانیکه بیش از اندازه فکر میکنند فاقد اراده و تصمیم میباشند.

ناپلئون

لغت غیر ممکن را باید از قاموس نامحور کرد.

ناپلئون

مرد دودل در تمام رفتار خود ناپایدار است.

؟

مردانیکه همیشه مرددند نمیتوانند تصمیم بگیرند مگر کار کامیاب میشوند.

ناپلئون

مردم فاقد نیرو نیستند فقط فاقد اراده اند.

هوگو

مردم با اراده از مشکلات استقبال میکنند چون مبارزه با مشکلات برای آنها شیرین است.

لاورنس

مردیکه از تمام مساعدتهای خارجی چشم پوشد و آزاد و رانده شود و شخصاً وارد میدان شود و نیروی خود برپا بیاورد
او همان مردی است که نیرومندی و موفقیت را برایش پیش بینی میکنم.

امرسون

معنی حیات در زیبایی و قدرت اراده باید جستجو کرد.

ماکسیم گورکی

مقام بر فرد در زندگی مربوط بدانچه که میدانند نیست بلکه مربوط است بدانچه که میخواهند و آنچه که میتوانند. گوستاو بون

من معتقدم که غرم راسخ، درستی اخلاق، وفاداری بخود باعث میشود شخصی هرکاری که بعهده بگیرد با انجام سازد و برترین

عاطی است که مغرور را آماده میسازد که بکارهای بزرگ دست یازد.

؟

بتهوون

من میخواهم که میان سرنوشت را بگیرم و او نیست تواند سر مرا در برابر زندگی ختم کند .

مثل چینی

مردیکه کوهر از میان داشت کسی بود که شروع به برداشتن سکه ریزه ها کرد .

گوستا و لوبون

تقوّه اراده ضعیف حرف است و تقوّه اراده قوی عمل .

لینینگ

نه عطای مرد بلکه اراده او بزرگی او را نشان میدهد .

نیروی علم و معرفت بدون اراده قوی مانند درخت بی بار است . تقوّه اراده محور چرخهای زندگی و آبرو برای توانائی

کاظم زاده ایرانشهر

و کامیابی است .

کارلایل

هر اقدام بزرگ ابتدا محال منطبق میرسد .

رومن رولان

هر که میخواهد بماند باید تاب بیاورد .

دوسو

همانطور که میخواهید دیگران شما را ببینند بخواهید که همانطور باشید .

نیچه

همگانی که مضخم عمل شدید باید درهای تردید را کاملاً مسدود سازد .

همگام آن رسیده است که یا مرکب و یا سقوط را بپذیریم و یا موافقی که در جلو امیال ما وجود دارد از میان برداریم . دکتر کارل

میرابو

بی هیچ چیزی برای مردیکه اراده دارد امکان نپذیرفت .

بی هیچ چیزی محال نیست و بر کار می ایستد . اگر باندازه شایسته راده داشته باشیم بقدر کافی وسایل پیدا میکنیم . لازم گوید

شاتوبدیان

یک اراده قوی بر همه چیز حتی بر زمان غالب میآید .

یکبار سخت خوردم. دوبار موفق نشدم. چیزی که مرا وادار کرد که بگویش ادامه دهم و تسلیم ناملایمات و مشکلات
و موانع زندگی نشوم اراده بود.

غ - د

چون بیدار می‌شدم و بستر را می‌نگریستم
تا روزی که آفتاب معصوم گشتم بزم
و شمع خاموش به که بر سر سید را می‌برد

صدر

تصمیم

میر می‌خواند و من می‌نوشتم
شد هیچ‌کس را به این پیش
هر کس که گفت از روی
بر پریشان و مذلت خویش
دیر که ضعیف می‌بود
ز نیش زینت شد به فلان
چون رسید نیمه راه و از رفت
تا چهره نوبت آمد و در آمد
چشم من می‌گرفت از دهم
تا به این که به این که
شدن به این که به این که
دانش از این که به این که
دانه از این که به این که
باز که به این که به این که
حقیقت گشت مقصود

گفت منم که نیم ز نور ضعیف

مچو اینم بود استوار شوم

غالب کیم بدینم خوشخود

اینکه بخت ز جایت خوشتر

آرزو منم که غم بهت منم

حکمت غم خوشتر است

شیر شمع بود هر دو شمع

غم خدایم که چنانست

خست غمت که غم دانه

خشم که گفت در علم بهر شمع

فائق آمد بکار ما هر کس

تا که از خست نام غم

بجز غمت

تفکر - اندیشه

آدمی ساخته افکار خویش است. فردا همان خواهد شد که امروز می اندیشیده است

مترلینگ

آدم می تواند دو دقیقه بدون هوا و دو هفته بدون نوشیدن آب به منته بدون غذا و یک عمر بدون پول زندگی کند ولی

فزان کلین

نمی تواند یک لحظه بدون اندیشه و فکر زندگی نماید .

مثل چینی

آنکه درباره همه چیز می اندیشد درباره هیچ چیز تصمیم نمی گیرد .

تن

آنکه با خودش تنهاست هنوز کامل نیست .

سنه کا

آنچه شما درباره خود فکر می کنید خیلی مهمتر از اندیشه های است که دیگران درباره شما دارند .

آنچه در اندیشه پنهان دارید خواه ناخواه از خطوط چهره در رنگ پشانی و آهنگ سخنان خویش آشکار خواهید ساخت .

آنچه را که آینده به شما تحویل خواهد داد بسته به آنسکه شما خودتان امروز چه سر نوشتی برای آینده امی خودتان ذخیره میکنید .

آنچنان خود را برای جهان آماده کن که قهرمانان خود را برای میدان سابقه آماده میکنند . فخر و روش خود را چنان و غن بران

فیلد

که نرمی و انعطاف پذیری لازم را پیدا کند . نیرومندی تنها به کار نمی آید .

ولتر

اختیار افکار ما نیست در دست خودمان نیست زیرا تقریباً همیشه بی اختیار فکر میکنیم .

از خواص طبیعت آدمیت که عاقلانه منطقی فکر میکنند اما پوچ و بی معنی قمار می نماید .

افاتول فرانس

از همان بختی که به فکر کردن خوی مسکینه در راه ترقی گام بر میدارید .

پستالوژی

از اصطکاک دو سیم مثبت و منفی برق میجهد تقابل در اندیشه نیز فروغ میبخشد .

؟

از هیچ اندیشه تازه بدون فهم سر فدا می نکنید بلکه خود با شک و انکار در آن وارد شده به حقیقت موضوع برسید دکارت

از این اندیشه بر خود میسرزم که اگر هر س هر اندازه که می توانست بد میکرد چه میشد ؟

؟

الماس اجز و قعر زمین نمیتوان پیدا کرد و حقایق اجز و اعماق فکر نمیتوان یافت

ویکتود هوگو

الوہیت دریانی بیکران از برکت و شکوه است اندیشه های آدمی جویارهای باریکند که نخست از این دریا بر می خیزند

و با این حال در میان همه گردانیهای خود آرزو دارند که بان بازگردند و خوشی تن ادب بیکرانی کمال او کم کنند چون

راه را بر خود بسته ببینند ... در دشتهای پیرامون خود سیم و بلای می پراکنند .

حمید عنایت

اندیشه کن انگاه سخن گوی تا از لغزش کن بر باشی .

حضرت امین

اندیشه نیک و تقیم بهترین اندیشه بشر است .

حضرت امین

اندیشیدن آدمی را به نیکوئی و نیکوکاری وادارد .

حضرت صادق

اندیشه خویش نگه دار زیرا که فکر مقدمه همه کارهاست ؛ هر که را فکر صائب باشد در همه افکار رستگار بود . تذکرة الاولیا

اندیشه تخیل مرد را به سوی کمال میبرد .

حکمت هندو

اندیشه های خوب تراویده روح پاک است و بوی خوش تراویده گل خوشبو .

آنا تول فزاس

اندیشه انسان ازار کتاب کارهای پست و زشت در میکند و عمل را با و می آمیزد .

؟

افکار هر انسانی دنیای اوست .

مثل آفریقائی

افکار بزرگ از دل بر می آید .

دونارک

افکار ما بسان درختان نارنج در گلدان نگهداری میشوند نسبت بزرگی گلدانی که ریشه های آنها را در خود زندانی

دارد رشد میکند .

بولور

افکار خلاق بمنزله پله زردبان یک شغل است با فکر خلاق میتوانیم صعود و پروازیم هر چه پله زردبان بیشتر باشد

صعودمان هم بیشتر خواهد بود .

پستالوژی

افکار بلند الهاماتی است که از مغز ما می نهد تراوش میکند .

وده تارک

افکار خیره و مند ترا از آتشها هستند

؟

اگر در قمار و کردار خویش نخست زرقانی اندیشه نمایی در سه کار . سر انجام نیک یاب .

حضرت امیر

اگر همین افکار و اندیشه پریشان فکرافه نبود امروز هم شهرمانند هزاران سال پیش بحال خوش و غارهای میزبانان

اگر به انیم فکری و یا عملی برای رسیدن بال و جاه ناشایست و نادرست است آن فکر و عمل بیهوده و ابرامی

آسمان از من دور خواهد بود .

کنفوسیوس

اندیشه بزرگترین جنگنده های جهانند و جنگی که اندیشه ای در دنبال دارد چیزی جز جنگ نیست. گارنیه
اندیشه باندیر می انجامد. تدبیر پیش می رود و بعمل می رسد عمل خود عادت آدمی می سازد. با خود عادت شخصیت ساخت
میشود و شخصیت سر نوشت ما را تثبیت میکند.

اندیشه دریائی است که مروارید آن فلسفه و سحر زانگی است.

انسان هر وقتی از پیش آمده در باره خود اندیشید از آن بیم و هراس در خاطرش نشاند آن خطر زود تر
اورا تعقیب میکند.

انسان سر اضعف و سکت است نمیتواند به گنجی چیزی برسد اندیشه هایش او را به اشتباه می اندازد
و از خود بیزار میشود. از طرف دیگر پای انسان عظمت است. زیرا نیروی عقل و امید و محبت دارد بنابراین
انسان جمعی از اضعاف است.

اول در فکر نیستی آگاه باش پس از آن ماده آه.

اول یاد بگیر و بعد متقلاً، به فکر پرداز.

ای بشر ای در همه حال عاجز و ضعیف ای در پادشاهی و کدانی یکسان اگر هم خود بیداد خوشتن زری کسی بنده یاد تو نخواهد
و اگر با فکر و اندیشه خویش بیدار نشوی اندر زکی بیدار و آگاهت نخواهد کرد. هم خود را به نامی خویش باش. حضرت امیر
ای فتنه و فساد تو چه زود در اندیشه مردان تو می در ختم میکنی.

باتامل و اندیشه و خویشتن داری. خردمند برای خود جزیره ای میسازد که از دستبرد امواج در امان است.

؟

با خودت صحبت کن خیلی چیزها داری که بخودت بگویی و خیلی سوالها داری که باید از خودت بپرسی.

اپیکتیت

بتانی فکر کن و بصورت اجرانما.

ناپلئون

برای زندگی فکر کنید ولی غصه نخورید.

دیل کارنگی

برای درست فکر کردن باید اول دل را از کینه بدی پاک کرد.

محمد حجازی

برای اندیشه شکل است که دو احساس اوریک مان تشخیص دهند. احساس گرما. احساس درخشش. لتوین

بزبان ت اجازه مده که قبل از اندیشه است براه افتد.

شیلون

بشریت آنقدر که از فکر حوادث ناراحت میشو و از خود آن حوادث رحمت نمی بیند.

موفتنی

بشر اندیشه محض و هدف اصلی است ماشین نباید اعضا بشر را کار میکند و آنها را بی استفاده و بسازد. گاندی

بعقیده من تنها فکری که شایسته است مغز انسان را بخواند اینست که آینده من و زندان اوست و اندیشه این موضوع

که چکار کند تا من زندان خوشبخت شوم؟

افلاطون

برای تلفظ کوتاه ترین کلمه. بله. یا نه. خیلی بیشتر از یک نطق باید فکر کرد.

پتیاگور

بگذارید مردمان تصور کنند که بر حسب فکر خویش رفتار میکنند.

دیل کارنگی

بگذشته خود هرگز نمی اندیشم مگر آنکه بخواهم از آن نتیجه ای بگیرم.

نهرود

تفکر بزرگترین عبادتی است که برای آشکار شدن حقایق مخفی بجای میآوریم .

حضرت امیر

تفکر خوب نبوغ است

ژان پل سارتر

تفکر در عاقبت هر کار باعث رنگاری است .

سقراط

تمام شان عظمت انسان در فکر است .

پاسکال

تو هر وقت بخوابی میتوانی بدرون خج و پناهبری چه هیچ پناگایی ای آدمی را متروا من ترا از آنچه قلمش میتوان

مارک اودل

یافت نیست .

تومی پسنداری که اندیشه تو بهترین اندیشه هست ، زهی بدبختی و گمراهی .

سعید نفیسی

توجه باین نکته از این جهت نهایت ضرورت دارد که هرگز در روی زمین و نفر یافت نمیشوند که از آنچه می بینند و می شنوند

؟

برداشتشان عیناً بجا باشد .

سعید نفیسی

جمله گفته را از خود دور میکنی چرا اندیشه که من از خود دور نمیکنی .

محمّد مسعود

چه بسا افکار مدش که در پس چهره ملایم و مستین مخفی شده است

فیلسوف یونانی

حرف زدن بدون فکر مانند تیر اندازی بدون هدف است

ناپلئون

حوادث را باید کوچکتر از آن تصور کنیم که قادر باشد خلل و لغزش اندیشه ما ایجاد کند .

حضرت امیر

خاموش بودن اندیشه و فکر گنگی است .

خواب و خوراک و یروز دیگر امروز ترا پسندیده نیست چه میشد اگر اندیشه و تصور ویر ویر هم امروز ترا پسندیده نبود. سعید نفیسی
بود ۱

در اندیشه آنچه کرده ای باش. در اندیشه آنچه نکرده ای باش. سعید نفیسی
در گرفتاری باید فکر را بجنب و جوش در آورد نه اعصاب را. محمد حجازی

در محوطه افکار بشر نقص قطعی وجود ندارد. آنا تول فزانس

در خاطری که نظم نباشد پیوسته طوفان است. محمد حجازی

در سر زمین فلک زمان گنجهای بسیار نهفته است. مولفورد

در باره هر چه میگوئی فکر کن ولی هر چه را فکر میکنی مگو. فیلسوف هندی

دور اندیشی سرمایه بزرگی است. حضرت امامین

دور اندیش فرزانه و خردمند است و بی که از باب زن ابله و ناسودمند. ؟

دور اندیشی پیش بینی وسیله است که بان میتوان بدی ترا در بسته خنجر کرد و سوزاند. کنفوسیوس

دور اندیشیدن پایان نگریستن در شماره نخست از برنامه حیات است. ؟

دو فکر بهتر از یک فکر است. مثل امریکائی

دو نفر دیدی ده فکر شنیدی. مثل ژاپونی

دیدن حس کردن. وجود داشتن است. زندگی در اندیشه است.

شکسپید

رایج ترین آه خودکشی در دنیای امروز انتحار بوسیله فکر و خیالهای واهی است.

ویلسون

روح زندگان از افکار مردگان سرشته است.

گوستاو لوبون

زندگی ما زائیده اندیشه ماست.

مارک اوول

زیادتر کن کم حرف بزن و کمتر بنویس.

مثل فرانضوی

ساعتی اندیشه کردن بهتر از مدتی عبادت کردن است.

حضرت امید

ساعتی که به تخیل بی منظور بگذرد. عمریست که از دست داده و رجعتی است که بهیوده کشیده ایم.

محمد حجازی

سر نوشت خود را با افکار تعیین کنید.

کارل ییل

سخنی گویند که از اندیشه پاک سرچشمه گرفته است و کاری کنند که با کوشش و پارسایی از دست و بازو برآمده باشد. زرقشت

صاحب فکر نادرست پیش از آن که زندگی ببیند که دشمن و امیدارد.

از پندهای دهامپادرا

صبح مادر حرف است و شب مادر اندیشه.

مثال ایتالیائی

عقل در وجود ما قدرت حیرت آوری دارد پس بهتر که پیوسته اندیشه احاکم وجود خود سازیم.

گوت

عقل ناچخته از اندیشه ای باندیشه دیگر می مجهد عقل ناچخته یک اندیشه را دنبال میکند.

هاری اوردستریت

عقل بزرگترین ابزار برای بلند کردن همه چیزهاست بقدر بشری عملی است که با آن بهد فهایش میرسد.

دانیل وبستر

فرصت بیمار را صرف فکر و بهبودی روح کنیم طبیعت در کار مداوای جسم کار خود را خواهد کرد. گماندی
قطب بسیده فکر انسان مجهولات کشف میکند.

پورکاس

فقط وقتی باید از فکر کردن برای آینده غافل شد که اصلاً آینده‌ای وجود نداشته باشد.

برناردشاو

فکر انسان ابسوی عمر جاوید است و بی فکری راه مرگ را می‌گشاید.

بودا

فکر کن تا از اندیشه خلاصی یابی.

چ

فکر ساخته تعلیم و تربیتی است که تا امروز گرفته ایم. برای فکر بهتر باید فن تعلیم و تربیت بهتری بگیریم. محمدجازی
فکر مرا بکار انداختم در نتیجه راه بروم گشوده شد.

بودلر

فکر خوب ثروتی است که هیچ وقت دستخوش این دُمان نمی‌شود و دائماً ثمرات فرح انگیزان می‌پسیم. لوداویدجوری
فکر نماینده کافه جنس بشر است که بر ضد اعتقادات و هم در برهمنی از خارج و بر ضد تاریکی از داخل مبارزه می‌کند. بدتوانندردا
فکر کن. افکار منظم نمایی و به ثبات پیش گیری بوی ده و.

دکتر پوشه

فکر ممکن است حسب نوع خود جسم بیمار یا سالم و قوی یا ضعیف سازد.

مولفورد

فکر زیباست که خانه را زینت می‌کند. روح سالم است که زندگی آسایش بخشد. خلق خوش است که روزگار
را خوش و شیرین می‌سازد.

حجازی

فکر یار دیرین دوست و فادار و کهنه و شنای آدمی است و یگانه رفیق بی خوابی و تنهایی و روی هر قهقهه شکل گشا و آسان ساز

دشواریهاست. در پرتونیک اندیشی میتوان آنچه مانده غلبه یافت

؟

فکر کردن صحبت با خود مان است.

مثلا سپانیالی

فکر و فلسفه هر کس با سن و مزاج و بخصوص وضع او در جامعه عوض میشود.

محمد حجازی

قوت و قدریکه از اندیشه درست و حس برآید از هیچ شجاع گانه و دلیرانه فرزانه نیاید.

جواهر الاحلاق

که ادم فکر و عقیده است که جمعی از باطل ندانند.

محمد حجازی

کسیکه اندیشه اش کم باشد سختش فراوان است.

حضرت محمد

کسیکه کم فکر میکند زیاد حرف میزند.

مثل فرانسیس

کسیکه بدون فکر حرف میزند صیادی اماند که بدون نشانه گیری تیر خالی کند.

منتکیو

کسیکه بیش از اندازه فکر میکند کمتر نتیجه بدست میآورد.

شیر

کسیکه باندیشه آید نیست و پایان کار را نمی نگرند. بدردیاری و دوستی نمیزورند.

؟

کسیکه دور اندیش نباشد گرفتار خطرهای نزدیک میشود. دور اندیشی کلید پیشگیری بسیاری از ناگواریهاست.

کنفوسیوس

کسانی که افکار خوب و عالی مساوند هرگز تنها و بی موس نمینند.

فیلیپ سیدنی

کسی در نظر من بزرگ است که میتواند بین احساسات و اندیشه های خود، سدی ایجاد کند. ناپلئون

کجنگاری و اندیشه انسان ابومی عمر جاوید میکشاند و بی فکری نهستی امی نمایاند. افرادی که با فکر نمی میرند و آ

بی فکر هم اکنون مرده اند .

بودا

گاهی اوقات اندیشه مفید است اما برای خوشبخت شدن نباید زیاد اندیشید .

گوستاو لوبون

کراهناترین اندیشه ، اندیشه درباره زندگی است ، نه مرگ .

اسپینوزا

گرگ ممکن است پوست خود را عوض کند ولی فکرش را هیچوقت تغییر نمیدهد .

مثلیوگسلاوی

مابیش از آنچه که در فکر رفع دل و دلم از بدن خویش مستقیم باید فکر را ندن افکار بیوده از مغز خود باشیم .

اپیکتوس

با من اندیشه و عمل فاصله امی نیست .

چرچیل

ماند ترا در باره آنچه که داریم فکر می کنیم . در حالیکه پوسته در اندیشه چیزهای مستقیم که نداریم .

شوپنهاور

ماند مرد عمل فکر کن و ماند مرد فکر عمل نما .

هانری برکسن

مرد آسوده فکر خودش است ، هر چه در این زندگی فکر کند بعد همان خواهد شد .

از کتاب او پائینشاد

مهمترین قسمت شغل شما آنست که خود را بفکر کردن عادت بدین وسیله چیز غیر از فکر صحیح نمیتواند شما را قادر کند که به

پستالوژی

بدقتان برسید .

میانیم پس بستم بستم چون فکر میکنم . فکر میکنم چون شک میکنم .

دکارت

ناموس و قانون طبیعت و اسرار حیات بستنی بر خوب مطلق است . فقط اندیشه پندارهای خطای است

که تخیلی از بدیهات و نظریات ایجاد میکند .

؟

ناباوری و دیر باوری گاهی نشانه فراست است و هوشیاری .

؟

نباید آنقدر دست بر انوشینید و فکر کنید تا پاهای شما قدرت او رفتن از دست بدهند و نباید آنقدر در فکر
فرورویم که قدرت همه چیز از ما سلب شود و اگر منظور تحت تنصت نظرات باشد باید ندانیم که اغلب فکرهای

مترلینگ

یا صحیح و یا غلط در عمل حیران و صلاح خواهد شد .

امام صادق

نجات و سلامتی همواره همراه فکر و اندیشه است

حضرت امیر

نیکوترین عادت فکر است و حکمت زاده فکر .

بیچر

بعضی ها از فکر کردن بیش از هر چیز دیگر خج میبرند .

تولستوی

مردم خودشان را با هر خسته میکنند مگر با فهم و اندیشه .

کنفوسیوس

مرد آزاده و اندیشه های خود از حد و مقام خود هرگز تجاوز نمیکند .

من با سیکه فکر کردن انیاموخته است و در هر کاری نمیشید و از خود پرسید آیا من این کار را چگونه باید بجا آورم

کنفوسیوس

آری چگونه من این کار را باید انجام بدهم نمیخواهم سروکاری داشته باشم .

من اندیشه خود را در معرض این فکر سخره زندان قرار میدهم که هر چه بر سر آدمی میاید خیر و صلاح اوست بلکه

بر آنم که هر کسی از پیشاید بهترین وجه استفاده کند مانند انسان خوب و نه زانه امی عمل کرده است . کمبرلند

؟

نیروی فکری بر مراتب موثرتر از نیروی جسمی است .

وضع و حال مردمان تنگ فکر بوضع و حال بطریهای تنگ ذهن میماند هر چه کمتر در خود داشته باشند با سر و صدای
بیشتری آن ابخارج میریزند.

پوپ

وقتی فکر می کنیم می بینیم که قسمت بزرگی از دانستی های من اینطور بدست می آید که در جاده زندگی بدنبال چیزهایی بودم
و در نتیجه چیزهای دیگری یافتیم.

فرانکلین آدامز

انجیل

هر قدر فکر بیشتر باشد تأسف ما بر زندگی بیشتر خواهد شد.

پاستور

هر چه اکنون هستیم محصول اوکاری است که سابقاً داشته ایم و حالا داریم.

شوپنهاور

هر کس حیطه دیدگاه خود را محدود و عالم می انگارد.

روسکین

بر اندیشه شایسته ای بجز انسان بیانی نمیخشد.

دیل کارنگی

بهترین مرض خاصی دارد بیماری تن جان ضربه بیماری فکر و فکرانی است

ولتر

هر چه بیشتر فکر می کنیم بهترین فهمیم که هیچ نمیدانیم.

هر چیز را پیش از وقوع ملاحظه کردن مال اندیش بودن بسیار خوبی است اما برای مصائب احتمالی آتیه از امر و
اندویش شدن شایسته نیست.

دیل کارنگی

همانطور که شب بعد از روز نشاء میسر سد فکار بد و ناراحت کننده همیش بعد از این فکر آرام مطابق قانون طبیعت

؟

یکی بعد از دیگری جایشان هم میشوند.

همچنانکه باغبان هر روز علفهای هرزه را از اطراف میکند. مایه باید دائماً افکار سیوده و مزاحمی که بدست
پای مایه محدود مانع شرف و خوشی شود از خاطر بیهوش کنیم.

محمد حجازی

همچو حمزه با خوب نیست فقط نیروی اندیشه بدی و خوبی و سعادت و شقاوت امیای فرزند.

شکسپیر

همچو تماشاخانه عبرت انگیز تر و مفید تر از این نیست که افکار و اعمال خود را تماشا کنیم.

محمد حجازی

همچو حمزه مانند آدیش که دم را پند نمید و چکس مانند خود آدم دشمن او نیست.

؟

یک فکر بزرگ معمولاً نسبت به بیش از یک ملقف اصالت دارد افکار بزرگ هرگاه می آشکار شود که جهان بر آنها نیامد

است جهالت جهانی را احاطه میکند و برای قبول اندن خود قمار میآورد.

۱. فلپس

امردل از پست و بلند روزه از پشته

از نیم و فترت ایم بر هم میخورد

ای که مرخص و جوهر در بوستان از پشته

بر لب بزم سحر و تخلص بزم

زخم میباید که نشسته شود و دارد

پشته باشد زنده دارد خسته هم میخورد

در بوم ز قحط برک و بار از پشته

از ورق که از لب و رخ از پشته

از قدر بر کینه بر خسته از پشته

ایمن خلد هر ز اوج اقبال از پشته

زینهار از دشمن سر به بار از پشته

زینهار از شایسته زنده دارد از پشته

منتهی

سر در غور و پوس که از روزه

در کار آخرت کن از پشته سر سر

منتهی

که که خیر و سرم گیرد این منم

باز نم فرود و از پشته

عکس عجم گرفته بی مع سحر

بکف موبور چه زنده سر

منتهی

بیر غمت از پشته

برون از خوش و بد پشته

منتهی

یگانگی جانت در دست
پس منهد و طیب بهج کا
در همه کاریکه به نخت
رخمیر و زشت نشکر خشت

نظر

چشم روشن ساز از ایشه
کارها نمیشد از ابتدا تا انتها
عقرب خورشید به نخت
ولا کس که وقت از نخت

مولود

سر استر و زشت که نخت
خدا کند از غدا به نخت

نسخه

که هر خور به نخت از ضرر
چشم از اول بند، پشیر و فکر

مولود

هر آنکو به نخت به نخت
چشم به نخت از نخت
بهر چاره کار باید کرد
که از نخت به نخت به نخت

نسخه

تکبر عشق

آنکه برای خود مغرور است گمراه و آنکه لعقل خود ببالد خوار .

حضرت امیر

آنکه تکبر بر مردم نماید دلیل و بی مقدار است .

حضرت امیر

آنکه نفس خود را بالاتر و برتر از آنچه هست داند هرگز بهر حد کمال نرسد .

فنا دانی

آنکس که نتواند در حلقه شادی و نشاط دیگران بصورت یکی از آنها درآید یا مغرور است یا ریاکار و یا -

در قید تشریفات .

لاواتر

اعراض از صحبت کسیکه با تو رغبت کند از قصور محبت است .

ارسطاطاليس

اگر هیچ کس نباشد من ارگنا و برتری میترسم که آن خود منی است .

حضرت امیر

اگر افتی برای عقل باشد همانا خود پسندی است .

ابن مقفع

اگر ما بعیایب کوچک خود اعتراف میکنیم برای آنست که بطرف خود بفهمانیم که از عیایب بزرگتری برمی مینیم . فزون

بدترین مردم کسی است که خود را بهترین مردم بیند آنکس که خود را می ستاید خوشتر از اخوار کرده است . حضرت محمد

لارشفوگولد

بعضی اشخاص چنان بخود مغرورند که اگر عاشق شوند بخود شیر عشق میوزند تا مبعشوق .

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
وبعد

فإن من أعظم النعم التي أنعم الله علينا
بأن جعل لنا ديناً

يسمونه الإسلام
والذي هو دين الله

والذي هو دين الأنبياء
والذي هو دين الخلق

والذي هو دين رب العالمين
والذي هو دين رب السموات والأرض

والذي هو دين رب الجن والإنس
والذي هو دين رب كل شيء

والذي هو دين رب كل شيء
والذي هو دين رب كل شيء

والذي هو دين رب كل شيء
والذي هو دين رب كل شيء

والذي هو دين رب كل شيء
والذي هو دين رب كل شيء

والذي هو دين رب كل شيء
والذي هو دين رب كل شيء

غرور و شستیرن نشانه بلامت است .

؟

مغرور بصدای عقل و دین کوشش نمیدهد .

ناپلئون

کبر گفای است که قابل بخشش نیست .

حضرت محمدؐ

لیکله پشت الاغ باد و غمغیب میدارد ، چون اسب سوار شود پاک دیوانه خواهد شد .

؟

مغرور بودن بدانش خود ، بدترین نوع جهالت است .

جرجی تایلر

بر کس بچشم خویش بزرگ و عظیم نماید ، مردم او را کوچک و حقیر نظر آورند .

جواهر الاحلاق

بر کس بر نفس خویش عاشق شد کبر و حسد و خواری بر او عاشق شد .

ابوبکر و راق

هر چه شخص نجیب تر باشد غرورش کمتر است .

مشهد انصاری

افسوس که ما قبت انشیر نه ایم

داریم لب سقر و درویش نه ایم

ایز که بر و بر حمله از آنست که ما

قانع نصیب قیمت خویش نه ایم

امیر

کز کبر مدار چرخ در دل جو

کز کبر بجای نرسیدیت که

چمن زلف بتاشنگ سحر حات

تصدیق نرسد دل در حلقه

بعضی

بخلا سحر از منغ ضعیف نه

که صد مجلس شربت که در نشین دارد

حافظ

تواضع سرفعت افلاذوت

کبر خجاک اندر اندازت

تواضع ز کبر نه افلاذوت

که اگر تواضع کن خمر اوت

م

کبر کس زینهار در پیر

که روز ز دست و آید پیر

کبر بود عادت جا

کبر نیاید صاحب دلا

م

عیب است بزرگ بر کشیدن رخه

از جمله خلق بر گیران رخه

از محاکم و سیه بایر آموخت

درین همه سر و نیز سر رخه

لاضرر

گرفتن و لا رخه در نوبت

گرفت در این نوبت رخه

حفظ

مغز و شوکت که اصرار و تو

که و شرار و سیر و دهر

مهر خاند

بش غره و غفر چو شیر در پیش

که در طبیعت این را که گفته اند

ص

هر که بزرگ بر نماند بخیر

هر که ایستخت بخانه بزرگ

باین همه که بزرگ نموده عادت

آلوده و بزرگ و تضعیف

که من گوشت و تضعیف

از هر خیمه و از هر کس

انغم که به علم و علم در جه

بر گوشه و از مکر

ص

تملق چالوسی

آنکه تاشش کند ترا بجز نیکه در تو نیست. استنرا کرده ترا، اگر حاجت او را روانی در استنرا تو منحر تو ناکند. حضرت بزرگوار

آن کیکه فرب تالیگزان و چالوسان خورد که زشت او را بر بیانی یابند از جمله نادانان است. امام صادق

آنها کیکه در زبان بازی مهارت بخرج میدهند! غلبت ناپاکی او در قلب خود میپوراند. ولتر

از پست نمیشی شخصی است که فریفته بمذحی مردم شود. جواهر الاخلاق

اگر خواهی که رسته باشی از ناکسی که خیس و چالوسی که تو انگر شده باشد خذر کن. بوعلی سینا

القاب و روغ مردم اطاعتی کند و بوس خام در دماغ آنان پزد تا بر دیگران جور و ستم روا دارد. ؟

انسان همانقدر که از تحید و حسن و احترام نرم و رام شود همانقدر از تملق و چالوسی و تزویر میگزیرد و منجر میگزیرد. دید کاردنگی

هرگز از آنکه کسی را با آنچه در او نیست تاشش کنی زیرا کردار او حقیقت آشکار میکند و دروغ تو پیداشود. حضرت امین

به غیر از قوت نفس و عدالت خواهی چیزی دیگری نمیتواند جلوی چالوسی و تملق را بگیرد. ؟

بسیاری از افراد بنحای طریک استخوان خود را به سگ تبدیل میکنند. مثل سوندی

بیشتر کسانی موفق میشوند اند که کمتر تعریف شنید اند. امیل زولا

بیان متملق عملی است آلوده برزهر .

مثل لاتین

تملق خوراک ابلهان است

شکیر

تملق در زبان من اوندارد و اگر فریقه متملق بیکشتم بن موقع نمیرسیدم .

؟

تملق و مزاح کوئی سکه قلبی است که جا طبعی آن ارواح اوده است

لارشفوگوند

تملق باکر است اخلاق بندرت در کجای جمع میشود .

کنفوسیوس

تملق سسم شیرین است .

مثل آلمانی

تملق کنیز زایل است .

مثل لاتین

شنای کمتر از استحقاق عجز و یاحسد است . شامی یادارارش چایلوئی نفاق میباشد .

حضرت امیر

چایلوئی بسم گوینده و افاسد میکند و هم شنونده را .

دیل کارنگ

خود سری تولید حسد و شرمی متملق میکند .

مارکول

در برابر آنکس که عمل رومی بان دارد آریف پولت محافظت کن .

مثل آلمانی

درین حیوانات اعلی و رام شده از همه خطرناکتر مرد چایلوکس است .

مثل یونانی

رگ خواب ایرانی متملق است .

مثل ایرانی

فریب خوش نغنی و شیرین بانی تاشیگران انخوید که دشمن پنهانی شماست .

حضرت امام صادق

فرق است میان مدح و ثنا بیکه از قلب پاک برنخیزد و یا چاپلوسی تملق که سرمایه فساد است

دیل کاردنگی

یکه به تملق میگوید یا سرتان کلاه گذاشته یا امیدوار است کلاه بگذارد

مثل رومانی

یکه در ایام موافقت و خوشی ترا ثنا گوید یا آنچه در تو نیست البته در روز ناسازی اقتراف هم از دروغ و بهتان در حق تو

املاطون

دروغ نخواهد داشت

ناپلئون

تملقین و مردان دشمنند با هم سازگار نتوانند بود

مثل چینی

تملق یا نادانی است که خیال تحقیر مراد یا شالامانی است که میخواهد فریب هم

مثل مجاری

مرد تملق یک دشمن مخفی است

؟

وقتی تملق میگوئی تا مقامی بدست آوری از مقام و مرتبه بهتری شکر کرده ای

ماسیون

هر کس از باب خود تملق گوید در نهایت بد خیانت میکند

مولیر

هر کس را بشیر دوست داری کمتر با تملق بگو

غ - ذ

همیشه در زندگیم تملق گفته ام تملق را بنام دوست پذیرفته ام

از محبت مستر بر خیم	که حنلق برم حسن نماید
صمیم حسن و کمال بیند	خادم کمر وین حسن نماید
کو دشمن شو حشمت پاک	تا عیب ملا بمن نماید

بهر خوشتر کسر منتقم

در راه بجهت دنیا رفتن

تا شکر امانت یار تواند	کو بهتر کند خدمت یار تواند
چنانچه در راه کسر مخلص	که گویند خدمت خار در راه

لایق شنود هیچ سخن گوی

که از آنک یاف نفع از تودارد

فلا زمر ملا و شر بنیاد

در حدیث از حسن صحبت زیاده

تندرستی

حجازی

آسایش و پایه دار و آرامش جسم آرایش روان .

دکتر فونتاکو

آنچه میخورد باعث زخم معده نمیشود بلکه آنچه شمار میخورد موجب پیدایش این زخم میشود .

؟

آئین کلتی سالم دارد گنجی دارد و خودش نمیداند .

؟

اکثر اطباء معالجه بعضی از بیماریها بوسیله قلب بشری میپذیرند که بیماریگار را ترک کند .

مثل عربی

آنکه تندرستی دارد امید دارد و آنکه امید دارد همه چیز دارد .

ارسطو

بنا بر تندرستی لذت خدا را میتوان درک کرد .

حضرت محمد

از دار و خود داری کن تا بدنت تحمل درد دارد و هرگاه تحمل نداشت پس دارو کن .

از کلا دستون پرسیدند صحت شما چگونه است . در جواب گفت من ۲۲ دندان دارم و هر لقمه را سی و دو مرتبه میجویم . آیا

میخواهید سالم نباشم .

کلارندون

اگر ما بخود زحمت نباه کردن طبیعت خود را ندیم طبیعت ما هرگز ما را بقبای نمی کشاند .

اگر آسایش روحی میخونی هیچ جان داری خود را بدست دیگری بجان میکنی یا بشتن او رضایت میدهی . حکمت چنانست

این طایفه طبعی است که تا اشتها غالب نشود نخورند و هنوز اشتها باقی باشد که دست از طعام شستند گفت
اینست موجب ندرستی .

گلستان سعدی

انسان جانوری است که خوراک خود را میخورد .

بیودک

اولاً معده خود را زیاد از اندازه بار نمیکند زیرا که این بسیار مضرت ثانیاً بوسه و ورزش بعمل مینمایند و گمان
نمایند این ترتیب برای سلامتی مزاج و قوت بنیه لازم است .

؟

اولین اغفال سیگار اینست که هنگام کشیدن آن در عین بیکاری تصور میکنند کاری انجام میدهند . امرسون
اساک بسیاری از ناخوشیها را از این میبرد .

مثلثاری

بأنسان ندرستی و ثروت بدید و هر دور آدرستی سعادتی از دست خواهد داد .

؟

بجفظ الصحة خودش از شغل اهمیت دید .

پوشه

من بگویند چه میخورید تا به شما بگویم چه هستید ؟

؟

بطور کلی مرگ و میر میان سیگار بهادر مقایسه با غیر سیگاریها ۵۱ بیشتر است . با تشویق و تحران ترک سیگار ضربه ای بر سر

این بلای بهداشت بریزند .

گزارش سازمان بهداشت جهانی

بهترین خدمت گزار صدیق برای سلامتی بن فراغت خاطر و آسایش روح است .

فردریک کبیر

بتدریج که اطلاعات و باره تاثیر خوراکها بر انسان افزایش پیدا میکند . احتمال بیشتر است که آن کسانیکه بیشتر از اشتها

غذائی بهرند میشوند، موانعی که از بیماری تولید شود کمتر کنند و بطول عمر خود بفرمایند، و بدین ترتیب فرمانروایان
آینده شوند.

بیماری و مرض یکی از عواقب خیم عشق و شریعت میباشد.

پادشاه شکم را میبرد.

تمام دردهای جسمانی از خوابشهای بیجای نفسانی تولید و بوجود میآید.

تندرستی در کم خوراک و گرگمی است.

تندرستی اگر ناقص باشد لذت این جهان همچون نوشابه های کوار است که در دهان آلوده به سم میماند. شوپنهاور

تن درستی برای وان مهمانخانه و برای تن با سالم بایرستان است.

تندرستی زیبایی و نیرومندی مالدار و همه چیزهای دیگری که خوب نامیده میشود، به همان اندازه که بردست نابکاران

و اراذل و عیسوان شرکار میروند، بردست مردمان نیک بر او خیر مصرف میشوند.

تحقیقات علمی نشان داده که بچه های مادران سیگاری و برابر بیشتر از بچه های مادرانی که سیگار نمکشند احتمال میرود قحط

شوند یا ناقص بنیادیند و یا اندکی پس از تولد بمیرند.

چنانکه آفتاب تا بدیوب میآید.

جمع مال تحصیل کامیابی کسب دانش و شهرت هیچکدام تا تندرستی را بر نمیکنند برای حفظ تندرستی باید از هر چیز

که برای سدرتشی مضر است پرنیز کرد. مخصوصاً از شهوت انی .

شوپنهاور

چهار حیره بصره را زیان سازد طعام شور خوردن آب سوزان بر سر نخوت و بچشمه افتاب گزشتن و روی -

دشمن دیدن .

بسطراط

حمام گرفتن با دانه چهار ساعت خواب در رفع خستگی موثر است .

ناپلئون

حیوان میخورد، آدم میخورد، تنهامد عاقل و سبزه اندام پیدا کند که چگونه بخورد .

سواران

خوبختی و سعادت در اعصاب نیرومند نهفته است هر اندازه که تاب و توان بدن مزاج کمتر شود پذیرفتن ناخوشیها

آسان میگردد، و بدخونی بدنبال آن روبه سردی میگردد .

؟

خوردن چیزهای دیرمضم معده را خسته و ناتوان میسازد .

؟

خوردن در حال نشسته آدم اچاق و فربه میکند، خوردن در حال ایستاده بیروندی میافزاید، خوردن در حال

مثل بومانی

راه رفتن عمر را طولانی میکند، و خوردن در حال دیدن بیماری ارفع نماید .

دانش پزشکی در عرض چند سال گذشته چنان شرف و جلال یافته که امروز برای یک پزشک

ادیل ویلسون

غیر ممکن است در بیمار خود عضو سالم پیدا کند .

در میان سرگرمیها، خوشگذرانیها و هوسهای جزئی که ابد کسی بگذران نیست و همیشه آماج غفلت و تاخیر است و همیشه

فردریک کبیر

دوری کرد و قدر و قیمت آن معلوم نشود، میدانید چیست؟ سدرتشی !

۹

در دنیا طبیب حاذق است آتش اساک نشاء همیشه باین طبیب رجوع نمایند .

مثل انگلیسی

روزی یک سب بخور به پزشک احتیاجی نخواهی داشت .

بایگون

روزی که بیمار بدستوری عافیت را و هنگامیکه در رسیدن ورزش و حرکت اکرانی بدارید .

افلاطون

زمان ناخوشی بحساب عمر شمردید .

پروفسور کاپو

زیاد خوردن پر دردناک و کم خوردن پر در مانها است .

مثل اسپانیولی

زیاد خوردن منجر به کم خوردن میگردد .

دکترونیچ

زهر خوردن با اختیار عبارتست از استعمال دود .

افلاطون

سزاوار است مرد عاقل هنگام تناول لذت زیاد آوردنخی دوا را ، و زیاد نخورد .

۴

سعی کن که معده حائل تو باشد نه تو حائل او .

مثل فارسی

سرمی که درد میکند و استعمال نمی بندد .

مثل فرانسوی

سر درد زنگ اخبار مرض است .

یگارشیدن یک عادت است عادت ایشو ترک کرد ترک عادتیکه برای سلامتی مخاطراتی بسیار

۴

میاورد و نشاء عقل یلسم و یسمی منطقی است .

۴

شب زود خوابیدن و صبح زود بیدار شدن باعث حصول صحت مزاج و ثروت و کثرت است .

سکلم انسان دشمن اوست .

حضرت امیر

صبحانه را تنها بخور تا با ربادوست خود بخور . و شام را بده بخدمت .

مثلا انگلیسی

طبیعت بیماری را علاج میکنند و دارو بیمار را مشغول میازد .

؟

طول کشیدن معالجه را دوست نداشتند ، نادانی پزشک یا نافرمانی بیمار .

ذکریای رازی

غذائی که مردم را سالم نگاه میدارد آن نیست که میخورند بلکه آن غذائی است که خوب مضمم میکنند . اینشتین

غذا را سبک کن تا از مرض امن شوی .

جالبوس حکم

نقطه یک چیز سنگ است و آن مریض بودن است .

؟

فکر و قضاوت مستقیماً وابسته فشار خون و قوت اعصاب و عضلاتمان میباشد .

دکتر الکسی کارل

قرص دارو جز وجدانشدنی زندگی آدم امروز شده ، شکستوی هر میرزا که بشد انواع و اقسام قرصهای سرخ ، آبی ، سفید

و شیشه های جور و اجور دارو پیدا میکنند . عصبانی شویم قرص میخوریم . دیر مضمم شود قرص میخوریم . بحال هستیم قرص میخوریم

و خلاصه ماشین تن را میگذاریم دفاع طبیعی خودش را بکند و زور ترس و دارو بر پا کند میداریم تا حدیکه بعد مجبوریم عوارض

همین ترس را با قرص مان کنیم و عوارض قرص های بعدی اهم با قرص درمان کنیم و این سیر تسلسل همچنان ادامه

دارد تا برسیم با دم قرصی

از کتاب قتل عام پزشکی دکتر پروان بیچ

قدر دو چیز فقط موقعی دانسته میشود که از دست میدیم . تندرستی و جوانی .

مثلا تازی

کیکه طالب بقاست باید صبح زود از خواب برخیزد. لباس سبک بپوشد. در اعمال ناسلی اشتغال کند تا اگر سینه نباشد

بر سفره غذا بنشیند و از سفره برخیزد و در حالیکه هنوز اشتها دارد بخورد و آنچه را که میخورد خوب در دهن خود کند و در وقت خواب

روده را خالی دارد. اگر این دستور را مراقت کند از طبیب بی نیاز خواهد بود. حضرت امیر

کیکه به تمرینات بدنی میپردازد هیچ درمانی نیاز ندارد. درمان او در پیش حرکت است. ابن سینا

کم خوردن از غذای مضر بهتر از زیاد خوردن نافع آن. بقراط

کیکه در حال سیری غذا میخورد کور خود را با دندان خرد میکند. مثل ترکی

ملاصدرا میگفت چون قسمی از گناهان شبیه پر خوری و شکم پروری است باید در صرف غذا اسکان کرد و به سوار این شعر سعدی

رای نخواهد : امروز نه از طعام خال دار / نه از آن نه معرفت بینی

مواد محرک موجب تشویش شدید به سیگار زنده گردنبار این از صرف چاشنی ادویه و چای و قهوه زیاد و سر نمزید. نظریکی از پزشکان

مردم اگر زیاد دینی ترتیب نخورند. دخیالت و شروبات الکلی استعمال کنند. خود را به هوای آزاد و ورزش و تفریح روحی و

جسمی عادت دهند میتوانند از نعمت سلامتی بهره مند شوند. لردا وینوری

معدود خود را سه قسمت کن یکی برای طعام یکی برای آب و یکی برای نفس. حضرت صادق

مرد با تقوی کم میخورد کم میوشد و کم میخوابد. مهناویدا

میپرسی چرا پیش غورت از خوردن گوشت پرهیز میکنی؟ من از تو میپرسم کدام انسان اول جرأت کرد گوشت مردار را بداند؟

خود نزدیک کند ؟

پلوتارک

مصرف بیش از اندازه خوراک لذیذ به بیماری منتهی میشود و وقتی که خوشگذرانی پایان یافت نوبت درد فرامیرد و شش
موقعیکه دهانت میخورد بگذار با شکمت مشورت کند .

مثل چینی

ناچارم در سلامتی جسم خود بگو شوم و گرنه روح من بیمار خواهد شد .

تولستوی

وقت خود را برای سنگ کردن در باره مرضیکه ممکن است بگیرد تلف نکنید زیرا اگر واقعا مرض بد اشتبه باشد باین طریق
مرض برای خود خلق میکنید .

امیل اوژید

بیچ لباسی برانده ترا در تنی نیست .

حضرت امیر

هرگز لاشخور را با نظر حقارت نگرید و آنها را سرزنش نکنید که زندگی آنان بالاشه و اموات تأمین میشود زیرا یک توجه کوچک
به شما ثابت میکند که زندگی نوع بشر هم بالاشخور می دامت دارد و هر روز میلیاردها لاشه بزرگ و کوچک برای دامه حیات
مصرف میشود .

مترلینگ

همیشه پیش گیری بهتر از معالجه است .

؟

هر عدد یگاری که میکشید ، دقیقه و یک ثانیه از عمر خود میکامید باین حساب و در کردن هر پاکت یگاریست عددی قریب
پنج ساعت از عمرتان کم میکنید .

دکتر پولینک برنده جایزه نوبل

ابوعلی سینا

بیچ خیر صحت انسان بیشتر از آن صدمه نمیزند که غذا بر روی غذا تناول نمایند .

هر سول بدن با کثیرن نیازمند است! کید کربن موجود و دوتو تون مقدار کثیرن ۱۵ الی ۱۰۰ درصد کثیرن؟

هر چه کثیرن غذا بخورد کمتر مزه خواهد داشت و هر چه کمتر بخورد بیشتر مزه خواهد کرد.

مثل چینی

کئی از عادات عجیب، دست دادن و امراض را به یکدیگر سپردنست.

حجازی

یک آدم خوشخو و خنده رو با اشتهای بهتری غذا میخورد.

هر شد

یک تن ناتوان نمیتواند پناهمگاه یک مغرور را باشد.

؟

آدمش که گوی
دلند از گنج سره نیک و بد دارند

ایمنی و تن در ترس
در جهان سر این نعمت است بزرگ

سجده

بزرگ آنکه او ندر تر بجست
بناشد اولی خستندیت

سجده

تا جلا نروند ترست
آید سبب هر جلا دیت

سجده

در تن سالم بجز عقبتین و فرخند
کرت و تن از ناول و خفت او و صیغ
تا ناول خیزد از نند تر در جهان
بست آرتن تر با ناول و تر فین

رفسر

زیر و به می رستر
ز ستر کثر آید و کاستر

سجده

خیز در تندرست تندرست است
که در تندرست تندرست است
نشان که در تندرست است
که در تندرست تندرست است

نصیب

تو در تندرست تندرست است
ز تندرست تندرست است

نصیب

هر که در تندرست تندرست است
پیش از تندرست تندرست است

نصیب

تنهایی

از دست دادن دوستان غربت تنهایی است .

حضرت امیر

از مردم دور باش و تنها زندگی کن ، نه بحسب ظلم کن و نه بگذار کسی بتو ظلم کند

ابوالعلا معری

اگر مردم میدانستند هر یک در غیاب چشم میگوید بطور قطع چهار نفر دوست در دنیا باقی نمی ماند .

پاسگال

اگر هم سفر از تو بهتر و یا با تو برابر نباشد و یار اگر نادان باشد تنهایی خوشتر باشد .

دهامآپادا

این یک حقیقت روشن و کهن است که اگر تنهایی مثبت وجود داشت هیچ اثر منفی و علمی آفریده نمیشد . مسعود خروزاد

ژان - پل - توله

براستی که ابلهان انسانهای خوشبختی هستند زیرا که هرگز پی به تنهایی خود نمی برند .

ادوارد شرر

بجو صلگی بانسان صفتی مانند گوشه گیری ، تنهایی و فردگی و خودخواهی میدید .

تورو

تاکنون رستی پیدا نکرده ام که باندازه تنهایی قابل رفاقت باشد .

تنها ماندن سرنوشت تمام ایهامی بزرگ است این سرنوشتی است که اغلب آن تاسف میخورند من باید بگویم

شوینهاور

که از سرنوشتی دیگر اسف انگیز تر نیست .

هوکل

تنهایی عبارتست از بیماری روح بشر .

چه سخت است زندگی هنگامیکه ما احساس کنیم در زیر آسمان کسی نیست که ما را دوست دارد .

لرد آویسوری

خط مشی معینی برای خود رسم کن و اگرگاه چه در موقع تنهایی و چه در میان جمعیت پیوسته نیز راه را طی کن .

دنیای بی دوست و حشت سرائی است .

از پندهای جاتا کای

طلوع و غروب عشق خود را بوسیله درد تنهایی و جدائی محسوس میازد .

لابرویر

کسیکه مردم را چنانچه شاید بشناسد تنهایی گیرند .

حضرت امین

کسیکه در این جهان خود را اردوشی آشنائی با دیگران بی نیاز میداند کسی است که بخورشید بگوید غروب کن و شانی و

تاریکی برایم کیان است .

؟

معتقدم که پس از گرگنی و چه بسیار از آن تنهایی بزرگترین سنده بشر است .

معود فرزاد

وقتی همزدی پیدا شد در دسبکتر میشود .

سعید نفیسی

هر کس در دنیا بایدهی اداشته باشد که حرفهای خودش ابا و برزند آزادانه بدون و در بایستی بدون بحالت و آلا

آدم از تنهایی دق میکند .

همینگوی

هر جدائی یک نوع مرگ است و هر ملاقات یک نوع رستاخیز .

شو پنهاور

بیاد نیت کیمیا سعادت ز هم محبت بد جدا جدا

صفت برادر

شویار بر خله و همکار به که تنها سر به که با به
ناید که بد پیش باشد حمت که هر سر چانت شمار و کاه

صفت برادر

هست تنها سر به از یاد به نیک چمن به بد شیند به

صفت برادر

کوه صحرای بزرگ بر یار پیشه ز کشت و حرا کاه
چون خله هم به سر به هم بخت حسد به بهر از نو نیم

صفت برادر

جنت و صلح

آرامش دنیا وقتی امکان پذیر خواهد بود که در عالم یک رژیم واحد حکومت کند.

مضد مسعود

آغاز و پایان جنگ توسط خون صورت میگیرد.

همد

آماده شدن برای جنگ یعنی نگه‌داری صلح.

واشنگتن

انقدر شکست خوردیم تا راه شکست دادن را متوجه شدیم.

ناپلئون

آنکه از جنگ میگریزد حقیر است.

کوگاسب

آنکه در پی صلح و صفای می‌رود گرفتار بر و گاو میش نمیشود.

از اشعار تا اونه کینگ

آیا زندگی آنقدر عزیز و صلح آنقدر شیرین است که بهای رنج و سارت خریداری شود؟

پاتریک هاندی

ارکان اتحاد جهانی فقط میتواند بر اساس عدم خشونت استوار گردد بهین جهت در روابط بین المللی جدا باید

گاندی

از خشونت پرهیز کرد.

استعداد ضعیف تحمل پذیر است لیکن ضعف در میدان کارزار تحمل ناپذیر.

لوتر

اصل خرد در این حکم است که هیچ جان‌داری بیجان نمیخیم.

؟

افتخار در خشک کردن قطره اشک است نه در جاری ساختن سیل خون .

بایرون

افتخار آنیکه از طریق شمشیر بدست میاید از طریق شمشیر هم ممکن است از دست برود .

فلیپ مقدونی

اگر میخواهیم صلح پدیدار بماند باید علم را رابطین ملل بدانیم .

روزولت

اگر بجای اسلحه با علم بجنگ دنیا میرفتیم همه دشمنان نابود میشدند .

بیمارک

اگر کسی سخن نراند در آنچه نداند مباحثه و مجادله تمام شود .

سقراط حکیم

اگر از بیگانه نایمن شوی و بمقدار نایمنی خوش از وی ایمن کردان .

قابوس و شمسیر

اگر مردم ما بقدر پول که در راه جنگ خرج میکنند زمین بخرند از اثر ارز زمینهاییکه بوسیله جنگ و خونریزی بدست میاورند تمام میشود .

فرانکلین

اگر میتوانستیم جزئیات حوادث را بشناسیم شاید در حین موازنه سود و زیان جنگ کاری نافع نمی یافتیم زیرا فتوحات درقبال خسار شش ارزش ندارد .

بایرون

اگر چه جنگ برای اصلاح حال ملت و افزایش آبادانی آغاز میگردد لیکن حقیقت این است که در طی جنگ در حیات اجتماعی و سیاسی بحرانی عظیم پدیدار میشود .

امرسون

انسان از این جهت از حیوان پست تر است که گاهی بدون ضرورت ظلم و درندگی میکند و از این جهت از حیوان برتر است که گاهی بخاطر رحم و انصاف از خود میگذرد .

حجازی

انسان با جنگ خشم از دنیا می‌پوشد .

اسمیت

اگر مار را بکشی بچه اش را هم می‌کشد .

مثل فدا سوی

با صلح گفتن دنیا امن نمی‌شود .

ناپلئون

برای بقای صلح جهانی باید ملت‌ها به هم نزدیک شوند نه دولت‌ها .

ایدن

برای صلح شایستگی نخواهیم داشت مگر روزیکه ارباب قدرت حرص و طمع بس کنند و مستضعفان نیز دلیری و تساهلی ^{بناگوار} بسازند .

رومیان

بقدر وقوه خود با جمیع خلق به صلح بکوشند .

بعضی احساسات اجزای احساسات نظیر خود آنها نیست و آن مغلوب ساخت هرگز ملتی نمی‌تواند و جنگی خشونت

گوستاو لوبون

و بی پروائی را با نجات آرایش و احتیاط پاسخ دهد .

بقیة من اطباء با اندازه مائزها آدم می‌کنند. متوقعیکه آنها در نتیجه حمل و اشتباه یا عدم معاینه دقیق عده ای آبان دما

روانه می‌کنند با اندازه یک ژال خونسردی قید هستند ژرالی امی شاسم که در حمله به پیمای هزار نفر را بکشتن داد و همین که

پس از چند لحظه از طرف کرد با نهایت خونسردی گفت این نبود پیمای می‌گوید این تپه در نیمه روز و آنگاه وی وضع و حال سابق را از سر گرفت. ناپلئون

بله در هر چهار یا پانصد سال یکبار جنگی برای جامع بشری از جمله واجبات است. در غیر این صورت

کنکورد

دنیا از فساد تمدن خواهد تریکید .

بمب اتم وسیله صلح شد اما بشیر می‌تواند گنجهان صلح باشد از این پس صلح اباید از خطری که نه تنها تمدن بلکه بشریت را

تهدید میکند حفظ کرد .

چرچید

بهترین طرح مسلح بودن این است که خود را هر اسیر کنار داریم .

لرد بیکن

بهوش باش که با مردم تند خود را قویترین جرئه پیکار است و سیلاب خروشان در انوش آقیانوس ایلم . حضرت افند

مثلا فریقانی

برای کشتن شمشیر لازم نیست .

ولند

تاریخ فقط تصویر جنایات و تیره نختی های شر است .

تسلیم شدن در جنگ بقدری خواری می آورد که والیرین امپراطور روم مجبور شد بر کاب شامپور بوسه زند . از کتاب تاریخ ایران

تهدید های دور صبح است که جنگ های حقیقی ملل آغاز میگردد این جنگها که بصورت جنگ های اقتصادی صنعتی و

گوستاو لوبون

اجتماعی خود نمائی میکند . در تعین سرنوشت ملل خیلی مؤثر تر از جنگ های نظامی است .

جنگ کشتارگاه و کانی است که هم میگردانی شناسند نفع کانی است که یکدیگر را می شناسند ولی هم میگردانند .

سیون

جنگ قوانین را خاموش میکند .

جنگ دوم جهانی نشان داد . سد و مانع و مزدورین کشورها معنی نداشته و سرنوشت ملل جهان بهم پیوستگی دارد ؟

نابلئون

جنگ وی جنگ تغذیه میکند .

نیچه

جنگ قانون ابدی ندکی است و صلح راحت باش میان دو جنگ است .

لامارتین

جنگ خونین متضمن هیچگونه سودی نیست جز اینکه به تعداد کورهای سیاه رنگ میافزاید .

حیات جنگ بین تمایلات و وظایف است به فرزندان خود این جنگ ایاموزید . ؟

خود را سیر کردن و خست خود را زیاده نمودن و همگی را نابود ساختن از نخستین روز تیارخ اشتغال عمده اقوام بوده است

بهتر هیچ چیز نشان نمیدهد که این صفات مجرای خود را عوض کرده باشد . گوستاو لوبون

خانه ات را برای ترساندن موش آتش مزن . مثل فوانسوی

در تمام شرایط در تمام اوقات در پیلوی دوست نزدیک دشمن . در جمع خانواده . اگر بخواسیم بکارهای دیگران

ایراد گیریم و خود را ناراحت کنیم همیشه بهانه موجود است . غ - ذ

در جنگی که مغلوبیت خاتمه یافته است تلفات نفوس چندان اهمیت ندارد . بزرگترین مصیبت عبارت از رستی و

نوسیدی افرادی است که باقی مانده اند . فردریک کیر

در جنگ با دشمن از کمی شکر خود نباید اندیشید که همیشه بسیار آتش اندک تواند سوخت . ؟

در میان دوس دشمنی ممکن که ایشان چون صلح کنند تو در میان شرمسار باشی . سعدی

در عشق و جنگ همه کاری و است . مثلاً اروپائی

در باغ صلح درخت تجارت میوه میدهد . ؟

راه گریز از پیش از تنز باید جست . ناپلئون

روزگاری فرا خواهد آمد که در آن روزگار فتوحات بدون توپ و سربزه تحصیل خواهد شد . ناپلئون

ریشه نراعها شوخی های جدی است بچنانکه ریشه بیماری برافست .

۹

ریشه تمام نراعها سه چیزند زر - زن - زمین .

مثل هندی

سر مایه جنگ کردن عزم درست و نیرو و نشاط است .

بوذرجمهر

سگرو موانع مستحکم را با یقوت و غیرت و شجاعت فرمانده آن دفاع میکند نه استواری متانت بنا . فردریک بکر

سه ربع عملیات ارتش نیروی روحی و یک ربع از اقوامی جسمانی و مادی تشکیل میدهد .

ناپلئون

شاید اخلاقیون این اندیشه را با لحنی لایق بشنوند اندک که امر و صلاح کلیه گاهی جز ترس متقابل ندارد .

چرچیل

طرافلر گمراهیست زیرا در طی تاریخ آنهمه خون بر سر آن ریخته شده است .

۹

عصر کنونی ما از حیث ظلم و وحشیگری با عصر اقوام ابتدائی چندان منطبق ندارد و هر قدری که هست فقط در شکل است

کاظم زاده پیرانشهر

نه در اساس .

عقیده من بر اینست که دانش و صلاح بالاخره بنا دانی و گشت ظفر میاید این دو ملت بزرگ از سر شمر میآید و با هم میکنند .

فرمانده خوب کسی است که بدون تلفات و حتی بدون گرفتن تلفات از دشمن در جنگ پیروز شود .

بکر

فقط در موقع صلاح است که اهالی کشوری میتوانند با سبکس جنگ احساس کنند .

بابیون

فقط و بیماری در مقام مقایسه با جنگ چیزی نیست زیرا خود این دو نیز زائیده عواقب خیم و مانع از جنگ هستند .

کسیکه میدان جنگ میروود فرضا هم که جنگ او فقط بر ضد فقر و بیسواری باشد باز مهارت و قدرت او بیش از کسی خواهد بود

که از میدان نبرد میگریزد و از فرط جبن و ضعف در پس آرایه های حامل آذوقه پنهان شود .

کار لایید

کسیکه در جنگ بطالع سنگی نیست از نیمه لایقتر است .

فرد ریک کبیر

کسیکه در برابر مورچه عاجز است بهیوده جنگ فیل میرود .

مثلا فریفتالی

ما برای صلح شایستگی نخواهیم داشت مگر روزیکه ارباب قدرت حرص و طمع بس کنند و ضعیفان دلیری و گستاخی

تا گور

بیاورند .

ما با مشکلات می جنگیم تا آسایش یابیم . دلی و قهیده آسایش یافتیم آن اغیر قابل تحمل میابیم .

مازی بر س آواز

ما شین اقتصادیات عالم هر چند زمانی احتیاج بر روغن کاری دارد . خون کشته شده گان و استک چشم حسرت دیدگان

؟

روغن این ماشین است .

مرد جنگی برای دولت بهترین و مناسبترین نفیر و سیاستمدار بشمار میرود .

کدام مول

مردم دنیا بسچون دیوانگان کور و کور بجان هم می افستند و یکدیگر را ندیده و نشناخته میزدند و بر این دیوانگی نام

تن

جنگ افتخار میکنند .

مطمئن افراد بشر حاضر نیستند که بمکی بطورت می از لرگنی بمرند و یقینا برای آخرین تکه نانی که میماند و باید تقسیم شود

چرچید

نزاع شدید می در خواهد گرفت .

خواهد لعل سهره

میدان جنگ فرصت مطالعه کجی نمیدهد . هر کس هر چه میداند باید بکار برد .

مرد شکست خورده طالب جنگ بیشتر است

مثل فغانوی

نابود شدن نفوس بشری هنگام جنگ موجب آن میگردد که یکی از طرفین جنبشهای بزرگ برپا کند . بایرون
نگاهداری صلح . وظیفه اش مهمتر از فرمانده جنگ است .

وقتی تخیل عملی شد تخیل کننده دیگر حق گشتن ندارد چه امله دیگر حریف در حال دفاع بیعی و خط جان خود نمیشد . مونتیکیو

وقتی انسان بسوی ابله شد ، آتش او درش مردانگی میگذارد ولی وقتی بسوی انسان ابدرد اسم این کار را
تو خشن و آدمخواری می نهند اختلاف جنایت و عدالت هم در قاموس بشر از این بیشتر نیست . برناردشو

وقتی یک قطره خون بر زمین بخت قطرات بشری الطرف خود میکند .

مثل یونانی

هر که با دشمنان دوستان صلح کند ، سر از اردوستان دارد .

هر اندازه فداکاری مادر جنگ زیاد تر و شوارتر باشد تا ج افخار که از آن حاصل میشود با سکو کمتر خواهد بود . روزولت

هر که با مردم منازعه بسیار کند انسانیت و مروتش اهل شود .

بوعلی سینا

همکاری در جنگ آسانتر از اتفاق و صلح است .

همیشه مهمترین عامل جنگ ترس از جنگ و تصور وقوع آن بوده است .

هنگامیکه یکی از سرداران فرمان حمله داده بود یکی از سرداران گفت اگر برویم مرگ در پیش است . سردار گفت

راست است مرگ در پیش است اما اگر بر گردیم سنگ و عقاب است .

مترینگ

یک وزیر جنگ خان پیش از صد لشکر دشمن به انحطاط و ضعف کشور بگماشت و یک رئیس فرسوده و کج بهتر از صد لشکر

تبلیغاتی خصم به نادانی و جهل جامعه خدمت می نماید .

محمدمود

یا زندگی با سربلندی و استقلال و آزادی و تپس و روزی در سایه دشمن تیره جوی و بی انصاف اگر میخواهی
آینده فرزندان و دوستان و هم مہینان و سعادت رفاه باشد بیهوشی و در برابر دشمن آب و خاکت سپر کن
اگر گشته شوی اگر او گشته شود و اگر من گشته شوم چه کسی میتواند استقلال مملکت را تضمین کند ؟

غ - د

که هر چه هست ز کرب جان
بشخصه نایز ترا شد ندان

ملا در که در صبح که تمام
چه باید سوختن دانست کام

نصیب

کجی فغان ز جغد جان و غفلت او
که تا ابر بریده باد ناله او

کجاست روزگار صبح و امیر
سنگینه و باغ دلکش او

کجاست عهد راست و مهر
فروغ عشق و باشر صفا او

کجاست در یاد و یاد او
حیات جود و انوار او

زیر کوب رسید آتش
که دل به سر و جغد او

رسید وقت آنکه جغد جان
چه کند سر به شیر او

که نوبت

نه دانش باشد سر زده و مکن
که روز آتش شیر او در جان

خردمند که در جغد جان
بنا آتش او در بن جان

؟

همه صبح که در صبح
که از مدار که در ستاره که در

کلاه قوت دارد و حدت بیا
 نه هر که دارد شیر حرب خیرت
 بک صبح در اگر و نه چرخ
 نه بلکه دارد پادشاه هر با چرخ

بک حرف صوفی نه بگویم اجابت
 از نور دیر صبح از چرخ و داور
 ابھن ستر
 صفت

چرخ منقاد و مریع و مدینه
 چرخ نرینه حقیقت در از نور
 صفت شاعر

جوانی

از آغاز جوانی بوسید و رزها، زورمندی و تندرستی را برای روزگار پیری انبار کنید تا در
پایان عمر ست‌امی دست‌کار و فرسود و نشوید .

از سولون فیلیوف آتن پرسیدند که راز نیرومندی جوان ماندن تو چیست؟ جواب داد جوانی من در
این است که هر روز چیز تازه‌امی یاد بگیرم .

سولون

استعداد خیر نیست که در جوانی پیدا می‌شود، اگر از تربیت کرید و در صد تقویت آن برآید مانند بزرگی
که در مزرعه خوب کاشته شده باشد محصول خواهد داد و اگر آن ابحال خود گذاشتید و از تربیت
کنوید مانند تخمی که در زمین شوره زار افتاده باشد از بین میرود و محصول نمیدهد .

دکادت

افسوس که جوان نمیداند و پیر نمی‌تواند .

حجازی

افراط‌طلبانیکه در جوانی کرده و می‌کنیم، داعی است که باید، در روزگار پیری آنرا ادا کرده و آنچه از بدن
در روزگار جوانی تلف کرده‌اید در دوران کهولت آرزو مند نباشید .

فوانیس باگیون

اگر دنیا از وجود جوانان خالی شود مانند تاریکی می‌شود، اما این اهم باید گفت که جهان

بوجود پیران جز خیرت و سرگردانی حاصلی ندارد .

کولریچ

اگر جوان از عشق منع کنسد چنان است که مریض از کسالتش سرزنش دهد .

دوکلوس

اگر نسل جوان نمیداند که بجا میرود نشانه اینست که بادران خود سرقی نموده است .

؟

ای پسر هر چند تو جوانی پسر عقل باش ، نگویم جوانی مکن لیکن جوانی خوشستن دار باش و از جوانان پرمرو

باش چنانچه ارسطایس میگوید جوانی نوعی از جنون است .

قابوسنامه

اگر میخواهی یاد عمر کنی در جوانی پیر شو .

مثل اسپانیولی

اگر مردی خیلی سگشته و پیر است تقصیر از رشد میاشد .

مشرودی

اگر جوانان دانش و پیران قوت داشتند همه خیر و براف میشد .

مثلا بتالیانی

با گذشت زمان مردمان حکیم نمیشوند تنها مردمان ساجز و ده از آنها پدید میآید .

مثلا فرانسی

باید رومادر خوش چنان باش که از سر زندان خویش طمع ارمی که با تو باشند زیرا که آن گز تو زاید ،

همان دارد که تو از او .

قابوس و شمگیر

باز خیلی کارها میتوان انجام داد ولی جوانی نمیتوان خرید .

دایموند

بجوانان از ته دل احترام باید گذاشت که میدانند که نژاد آینده ما را در کنونی خواهد بود یا نه ؟ لیکن اگر کسی چهل سال

ساله شد و از خود نشانه آزادی و شرافت بیادگار نگذاشته است دیگر بچکس نسبت با و نباید احساس است

و تعظیم داشته باشد .

کنفوسیوس

بدبختی و خوشبختی ایام پیری، عصاره اعمال گذشته است .

بنت بود

برای شب پیری در روز جوانی چراغی باید تهیه کرد .

بلوتاردک

برای افراد سالمند عوامل و بهانه های در وجودشان همیشه موجود است ، تا آنها را خوار و سبک کند .

نباید خودشان باین عوامل حاکم کنند .

غ - ذ

برای یاد گرفتن آنچه که میخواستم ، اینم احتیاج به پیری داشتم اکنون برای خوب یاد کردن آنچه که میدانم ،

احتیاج بحوانی دارم .

ژوبرت

بسیاری از مردم سعادت و شوکت و زکات پیری خود را به سختیها و مشقات و زکات جوانی میدونند ، بپیران

بهترین جوانان شما جوانی است که در جامه پیران باشد و بدترین پیران شما پیری است که در

جامه جوانان درآید .

حضرت محمد

به طریقی که بخوانند از تفسیر کنند این برخلاف طبیعت است که یک بچه یک سر ۱ مرید و یک مرد

دانائی را بدایت نماید .

روسو

سعید نفیسی

بهره یابی از نعمت های معنوی ، محدود به چرخ سن و هیچ سرشت نهادی نیست .

بوذرجمهر

بهترین کارها اینست که در جوانی دانش اندوزی و در پیری بکاربری .

بهترین دوره نامی نذگانی و زکا پیری است. در آن هنگام که انسان آخرین مراحل حیات را طی میکند
میتواند صفحات عمر مرور کرده و نتیجه اعمال گذشته و یادگارهای فرح بخش را که در ادوار مختلف زندگی در رو
خود ذخیره کرده و از نظر بگذرانند.

لرد آویسوری

با چوبهائی که در جوانی گردآوری و پیرمی گرم خواهی شد.

مثل آفریقائی

بروی شانه های جوان نمیتوان سپر گذاشت.

مثل آفریقائی

پیران خود را پاس بدارید تا کوچه ها پاس شمار انگهدارند.

حضرت محمد

هر چه جزا باور میکند مرد به هر چه بدگمان است و جوان به هر چه میداند.

حضرت امین

سندواند زرمجور خورشید است که میوه ناری تابد جوان را زود تر برشد میرساند لیکن با زمان بر او گذرد

از آفتاب هیچ حکمتی پخته نخواهد شد.

حجازی

پیری بیا رسانی است که تمام امراض را درون خود جای میدهد.

مثل آلمانی

تخیلات آدمی در دوران کودکی و در ایام پیری درست و سالم است ولی در فاصله بین این دوران

روح با اضطراب و بیجان چارنگرد و شخصیت پی در پی تغییر میکند و حب و مقام با خیرین خود میسر. بکنش

تنها در ایام شباب است که انسان بنیاد اخلاق و عادات خود را استوار میسازد و هیچ ساعت آن خالی از فرصت

نیست. اما بگذشت آنهم همین که رفت برنگردد.

دوسکن

جوانی باعث سرور میکند، کهولت باریج محنت و پیری با غم و حسرت فَلَکَتِ ایام پیری نتجه -

غرور جوانی است .

بکیفیلد

جوانی مخلوطی است از غرور و نشاط، ولی پیری خوابی است از الهام و خاطرات .

شیلر

جوانی موج میزند، اقبال و سرزندگی بپوشش میآید ای جوانان بخیزید و بکوشید پیش از آنکه -

روح شما تاریک شود .

شیلر

جوانی نیست مانند پاکترین و بهترین عشقها - انجامی ندارد .

گوته

جوانی بهار آرزو است .

دیکنز

جوانی دنبالگی است .

شاد

جوانی سلیقه و ذوق خود را با گرمی خویش عوض میکند، پیری آرزو با عادت نگاه میدارد .

لاروشفوکو

جوانی اشتباه است، کهولت مبارز و پیری شمانی .

دیسرائیلی

جوانی و پیری با یکدیگر قابل مقایسه نیست، جوانی مایه نشاط و سعادت است و پیری موجب فَلَکَتِ حسرت

جوانی نمرود زندگانیست و پیری شبانگاه ظلمانی، جوانی دوره خود نمایی و شجاعت است و پیری وزگار و رست

و ندلت جوانی چون آهوی وحشی با نشاط و غرور در وادی زندگی میدود، و پیری چون مرد گنگ آهسته با

هزار زحمت قدمی بر میدارد .

شکسپیر

جوانی صندوق در بسته ای است که فقط پیران میدانند درون آن چیست ؟

جوانی دوره دیوانگی و عشق و جرات در با ترین جلوه روح بشر است .

کاظم زاده ایدانشهر

جوانی منزلیست که باین مسافت کو دکی پیری واقع شده است ایام سعادت کامیابی زندگی در -

آنجایی که گذرد .

گوته

جوانی گریه ایست که رشته طفولیت را بگولت می بندد .

دوکلوس

جوانی ستاره ایست که فقط یکبار در آسمان عمر طلوع میکند .

ژوبرت

جوانی فصل خطرناک زندگی است .

بایرون

جوانی مستی اتم است و تب عقل .

لاروشفوکو

جوانی ترکیبی است که از آمیزج فی تحسینی ، شادمانی غفلت بوجود می آید .

رایموند

جوانی فرصتی است از کتاب ترجمه حال انسان که مهمترین قسمت آنرا نشان میدهد .

رایموند

جوانی حریفیست فرح انگیز ولی حیث که به پیری آمیخته میشود .

شکیپو

جوانی آفتابی است که با غروب خود جز خست و افسوس چیزی باقی نمیکندارد .

رایموند

چشمان مردان ساجزده بحافظه های ایشان شباهت دارد چیزهای دور را خوبتر می بیند .

جورج ایلیوت

چون جوانیم بنده وار میگویشیم تا چیزی نیست آوریم با آن در زمان پیری خوشتر زندگی کنیم چون بچیزی میرسیم

آنگاه در میابسم که برای رستن مطابق نقشه ای که کشیده بودیم وقت گذشته است

پوپ

خوشحالی بالاتر از این چیست که در روزگار پیری یادگارهای شیرین ایام جوانی و کمالت از خاطر گذرانیده بیاوریم که در راه سعادت بسا، نوع خود قدمی برداشته آنها را از غفلت چهل و پنجاهی مانده آید که در آید و در بیت سالکی خوشی را می بلعیم و چهل سالکی مزه آن را می چشیم در شصت سالگی با آن میازیم و در هفتاد سالگی در جستجوی آن هستیم در نود سالگی تنافس آن را میجویم .

؟

در پیری انحطاط روحی و جسمانی آن نیست بلکه باز خاطرات آن است

سامرست موام

در جوانی دوست نداشتن علامت بی استیلاست روح سالم همیشه یک نفر دوست که لایق باشد -

ملاقات خواهد کرد .

ل - کادو

در جوانی عاطفه بر عقل غلبه دارد و در دور و ساخوردگی عقل بر عاطفه غلبه میکند .

از کتاب خداوند الموت

دو چیز در سینه آدمی با پیشرفت سن نیرومندتر میشود یکی عشق میهن است و دیگر عشق دین اگر در جوانی چندان فرا

نشوند ویران و آوار است با همه لطف و صفای خود در برابر ما جلوه گر میشوند و در زوایای قلب ما مهر و محبتی را که

سزاوار ریسانی آنهاست بر میاکنند .

شاقو بریان

در حضور پیر مرد روان باشد که با جوان مشورت کنی

مثلا فریقائی

راستی که پیران جوان جوانان پیر در دنیا بیارند .

اسمایلز

ساختن و دگرمانی و جباری است که خوشیهایی جوانی را از ترس مرگ بر آدمی حرام میکند لا شغل

ساختن و دگرمانی باندازه کافی رشتنی دارد، نباید رذیلت هم بر آن افزوده شود. کافو

سر او از غیبت مرد پیر یا شکم پر شرب آبگذرانند. حضرت محمد

طفولیت پیری بهترین ادوار حیات است برای اینکه طفولیت و رخصت و طهارت پیری و زکار عقل و حکمت

است معذک پیری بهتر از طفولیت است، زیرا سعادت اطفال مربوط باراده دیگران است ولی در

روزگار پیری مفتاح سعادت و بدست خودمانست بشرطی که در روزگار جوانی از شرط کاری -

خودداری کرده باشیم. دوبوت

فرزندان شما در پیری موجبات آسایشان فراهم میازند، همان پیری که خود آنها، آنرا بوجود میآورند، کردن

فرزند بزرگترین دشواری است، اما خیلی زود سبب پر شدن میگردد. کوفمان

قاتل پیر مردان آتش پر خوب زن خوشگل است. مثل فدا نسوی

کسیکه در جوانی چیزهایی میخرد که لازم ندارد، در پیری ناچار میشود چیزهایی را که لازم دارد بفروشد. دود آویز

کنایان و زکار جوانی را میتوان در سیمای پیری خواند. مثل آذوقائی

مردان سن اعراض و فراموشی میکنند مشورت ابد را از امیثانند کمتر بدنبال ماجرا میروند، زود پشیمان میشوند

و بندرت کار را در موقع مناسب به نتیجه میرسانند، بلکه بوضعیت متوسطی قانع میشوند. بیکن

من همه چیز خود را بگرانگی ها و مشقات ایام جوانی می‌نومم .

نایلسون

من از استعداد جوانانی که پیکرشان بزور حکمت پیران آراسته شده و پیرانی که نشاط جوانی را دارا

هستند در گفتگو کسانیکه بتوانند در همه حال نشاط خود را حفظ کنند پیری با آنها چکار دارد .

سیسرون

میگویند اسباب فراغت خاطر سه چیز می‌باشد . و از چهارمین که بهترین همه است غافل مانده اند . گفته اند

اول مال . دوم امینی . سوم صحت . ندانسته اند که مدار این هر سه جوانی است .

؟

میگویند پیر مرد ها عاقل ترند به نظر من اینطور نیست . مرد ها با فرارسیدن پیری محتاط تر میشوند نه عاقل تر . از آن بگوی

مجبور به یک پیر مرد بودن بهتر است تا کنیز یک مرد جوان بودن .

مثل انگلیسی

وقتی جوان بودم متوجه شدم که از ده عملی که انجام میدهم نه بایش معیوب است . من نمیخواستم که آدم

معیوبی باشم . بنا بر این ده مرتبه بیشتر کار میکردم .

برنارد شاو

هر کس آرزو دارد که عمر درازی پیدا کند ولی به یکس دست ندارد که پیر شود .

سویفت

هر کس بخواهد دلش سراسر است .

؟

بی هیچ مردی زاده ای آرزوی آنرا نمیکند که جوان تر باشد .

سویفت

یک تفاوت بین جنس مذکر و مؤنث اینست که میفرمود در هر سنی که باشد از اینکه او را یک مرد پیر خطاب کنند

ویلسون میتر

خوشحال میشود .

روزگار جلالت درود به درود
 بنه لایزه به و بنه خوش به م
 امید داشتم عشق در شتم آری
 هزار بادلم به آرزو، لیکن
 فلک بعبیر افتد و دازش طم کاست
 تبه که م جلالت کتم خوش زنگه

که دوره خوش من دوره جلالت به
 خوش گشت هر که باشد بهر به
 قیامت ترا از این سرود و تار دارد به
 فرشته ایست بر این سر بهم لاجور و لایزه
 زمانه کاست ز شاد و غم برسم لاف
 چه به از زنگه کلمه خوش زنگه

یعنی

جلالت گفت پر به چه تبه
 جلالت در آید نغمه گفت

که یار من گریز و چمن شوم به
 که در پی تو بم بزم از یار

نظم

خوش عطر خاصه وقت جلالت
 بوقت جلالت کعبه عشق زیاده
 جلالت زار عشق پر سیر کعبه
 جلالت ز کعبه پسته عشق نباشد

خوش با چپه کعبه زنگه
 که مگنم به به به
 چه باشد زان به بحر خاسته
 دروغ است از اور زنگه جلالت

خمیده پشت از آتش دانه پیرایه چهره
که از خاک میخیزد ایام چهره

نظم

در نع فتنه چهره، در نع غریب لطیف
در نع صورت نیکو در نع حسن مجلب
کجاست آنمه خور، کجاست آنمه عشق
کجاست آنمه نیکو، کجاست آنمه حال

کسر موثر

گشت جام طرب چسب مرثیه نماند
که ماه نماند، چو آنکه آفتاب نماند
فغان که تازم نه شاه چهره نماند
به غیر درد سر را خشم شراب نماند

ایسر فرد کوه

صدیق که پای جهان برده ایم
روزیکه رسیدیم بایام چهره

و خود نشد

عهد چهره گذشت در غم بوی و نه
نوبت پیر رسید صد غم در غم

بنج صفت

نارینه بنار توجو نراده ایم
دیگر لکن چهره نماند کسر با

نظم

حافظ

آنچه را که با خوشی و لذت آموخته ایم هرگز فراموش نمیکنیم.

اندیشه های مادر سرافرازهای بشمار دماغ باز بخیر نماید بگذرد بپایان چون کی از آنها بیدار شود هزار تایی دیگر نیز

پوپ

سر بیدارد.

به مایه موزند که بخاطر بسیاریم چرا می آموزند که فراموش کنیم چنانست که زمانی در زندگی خود باین معتقد شدیم

ف. ۱ - دوری و یوح

که حافظه ها ملونه که لغت است بلا لغت نیست.

بازیل

حافظه پرورنده تخیل و تخیله عقل و قهرمت وجدان و مخزن اندیشه است.

حافظه تخیله ای است که باید در آن سرمایه گذاری کنیم تا بتوانیم گلی را که بان نیاز داریم از آن دریافت کنیم. دو

حافظه در آن هنگام که وظیفه اش نشان دادن کوره های آرزوهای بچاک سپرده شده است هرگز در انجام این وظیفه

؟

قصور میکنند.

حافظه آفریده ای هو بسیار مستبد است هرگز نمیتواند بگوید که از گناه دریایی ندکی چه سنگریزه ای ابر میگیرد و دور

خود نگاه میدارد یا کدام گل ناشناخته ای از مرز عبور میکند و به عنوان مراندیشه های که در اعماق است را گرفته اند

در روزی اسب بخشم میآورد و خط میکند. و باین همه در این سنگ آرام که مهمترین چیزها آنها هستند که بهتر

بیاد میآیند.

هنری وان رایك

حافظ بخیه ذهنی است که یادگارهای آزاد در خود نگاه میدارد.

فولر

در میان ملکات ذهنی حافظ بیش از همه میسکند و پیش از همه میمیرد.

کولتون

در عکس حافظ ندارد.

؟

هر چه بیشتر بر بار حافظ بماند حافظ تان قویتر میگردد و هر چه بیشتر بماند اعتماد کس قابل اعتماد در میگردد. و بهر دو کس

من بخیه حافظ ام که پر از خاطره های تنخ و رنج آور و دیرپای زندگی است بدنی و آخرت نمیدهم در خطاتی که تنها

نشته ام و با آنها سرگرمم و اینها بودند که مرا از سختیها و مذلت ها نجات دادند. هر خاطره ای چون مروارید و تارهای

درخشان در افق زندگیم درخشندگی خاص دارد. آه خاطره اتمم. آه خاطره اتمم....

غ - ذ

از مرغ محبه چو انبیه شربت
 گذشت زمره سیاه کار
 در نغمه روح بخش اسرار
 رفت از سر حلقه تنه جبار
 گشت کوه زلفت ز رتار
 محبوسه سلکین عصار
 یخ انبیه بگشت پدیدار
 واکه میز رشتن جو حصار
 یار از شمع محبه یار کار

از خنده ریشم کهنم بد تو بستم
 ز رفتن دینم با کهنم بد تو بستم
 چشمم بسته دل کرد چرخ از تو بستم
 دل چشمم کهنم غیر چرخ بد تو بستم
 سنا

نشسته در دل خالم بد محبت بنور
 دل گذاشته را در و را در بنور
 به عشق آینه روزنه در بنور
 عجب که طوطا که گفت بد تو بنور

ایسر فرزند کبر

یار با آنکه خراب است بنیله محبت
 و آنچه در محبم امروز است انجابه
 یار با آنکه خست شمع طرب محبت
 وینر دل جنت پرده ناپره

حفظ

حرص و طمع

آزمده همیشه در تیرماری است .

حضرت امیرؑ

آنقدر بر مال دنیا حرص مباحش که از مفقود شدنش اندوهناک نشوی

سقراط

از دالون مصری پرسیدند تو کل چیست گفت آنکه به هیچگونه طمع نورزی .

؟

اشخاص حرص به وقت اضی نمیشوند و کاسبه چشم آنها جز نویسد خاک کور نمیکردد .

لرداویپوری

اشخاصیکه دارایی عقلند از هر عیبی بخصوص از حرص احتراز جویند این شہوت انسان ابرامی جلب منافع نظم تحریک کرده

؟

علت بدبختی مردم میشود چون حرص سرچشمه تمام جنایات است .

ای من نه زنده اگر عزت خواهی قطع طمع کن از آنچه در دست مردم است و بدانچه خدایت داده و راضی باش . لقمان

امرسون

برده و قطعیات آقا دارد اما شخص طماع نسبت به هر کس که او را یاری میکند برده است .

؟

بعضی ها گمان میکنند که فلانها طمع است در صورتیکه این دامنه حرص و آزار آنهاست که وسعت دارد .

حضرت محمداًؐ

تا میستوانی از درخواست خود داری کن .

حضرت امیرؑ

ثروتمندی آن نیست که مال فراوان داشته باشد بلکه ثروتمند کسی است که در بند آزار نباشد .

حرص محتاج است اگر چه مالک دنیا شود .

حضرت امیر

حرص دنیا چون کرم ابریشم است که هر چه بیشتر بد و خود می بخرد راه خلاصش بسته تر شود تا غصه میرد . امام باقر

به قدرت عظیم بر جهان حکومت میکند حماقت بر ترس حرص .

انیشتن

طمع سرسیاه کاریها بیکر بیشتر شور بختها بوده و خواهد بود . خوشبخت کسی است که طمع نور زویرا که طمع کار دانی و نه کار کسان انا بود ساخته عزت نفس و بزرگ منشی و شرف را بیکره ناچیز میازد .

اسرار التوحید

طمع از کار بیرون باید کرد و اگر خواهی که عمل بر تو سبک گردد و در عمل بی طمع باید بود .

عزت بهروری و بزرگواری در قناعت است و در یوزگی و فقر و ذلت و خواری و طمع .

؟

عداوت از بهر خیر ناشی میشود طمع در جمع مال طمع در اینکه همه او را کرامی دارند طمع در آنچه میگوید همه قبول کنند .

دوشنوکو

فروشان و نجاشین خواش آسانتر از رضیه خواهشانی است که بدنبال آن میاید .

سید علی البرققی

گر نه چشم از تنگنای کستی زبده جان بند .

هر کس که خواهشهایش بی پایان است ناگزیر است تلاش و محنت پایان پذیرد تن در درد خواهشها و راه تلاش

برسانند . در حالیکه سرانجام نه رضایت خاطر می آید می طبع بدست میاید نه سعادت و آگاهی که میجوید فراحت میاورد . اگر

سعید نفیسی

همچو چرمانند دامنه حرص انسان لایتنای نیست .

همچو آرمندی نیست که آزاد باشد .

قباد شهریار

اگر گشته بدم آرزو
 بر خشت تو باران کمر
 تاخه بر سر باخچه خوبر
 گیرم که بر سر باخچه خوبر
 دارم ز تو پرستش چو پند گهر
 بهمانه خورده سپهر
 پسند هر که از راه

پند و بدست خود شنوید
 در دل غم اینم نیاز چوید
 صد رنگ بر آرد بر رخسار
 برنج جعبه است خوش آرد
 پاش که پسند است حسن و مند
 چرخ ملک شود تلو و مند
 صد خا و دلمت است میمند

مدر زین چشم

لعل دل تو جزو ییج بر مطرب
 عزت ز قنعت دمت خود مطرب

دوشخ بر بنه سایه دار مطرب
 بعزت خود بر زو خود مطرب

خود بک خود را صد

پسند آرزو چهار کینه
 تو از آرزو همیشه بر پنج

بکینز سر نشسته آینه
 که عمده سیر زین بر پنج

در

حسادت

آتش سوزانتر از هوس بخت تر از کینه و عداوتی بالاتر از آتش نیست .
آئین بودائی

آنکه از شنیدن توصیف نیک همایه اش رنج میبرد از شنیدن عکس آن شاد میشود و آنان که از رسیدن فضائل دیگران مأیوسند از این شاد میشوند که دیگران چندان خرد افستند که با ایشان برابر شوند .
فرا نکلین

از بخل دوری کنید که خو بهار را میبرد و در شیشه ها آشکار می سازد و چشم از یاد میکند .
حضرت امین

از بدترین آلام معنوی حسد است و یک حدمی و زرد هرگز رنگ سعادت بلکه رنگ آتش احم نخواهد دید و وضع
اوشیر بخشی است که ویران روی آتش گذاشته باشد و آتش اباد برزند .
روس

اگر حسادت خاصیت سوختن را داشت احتیاج به سبب سوخت دیگری نبود .
مثل یوگوسلاوی

اشخاصی موجود دارند که کوشش و جدی و لایق درست که متأسفانه اوضاع و احوال مساعد حالشان نیست در نتیجه دچار
...

بدبختی حسادت یاد نمی شوند .
هانری باروک

اگر فقط این امید است که بعضی از نعمتهای بزرگی که دارند چه کم بهره میشوند آنوقت بسیاری از حسدها از این جهان بر
...

از حسادت فقط نتیجه ای عاید خواهد شد و آن از بین رفتن تدبیری خود اوست .
مثل انگلیسی

با بخل رفاقت مکن چه و آنچه را که بدان بسیار نیازمندی تو نخواهد داد .

علی ابن الحسین

با مردم ناز نموده گفت و شنیدارید و از مردمان کینه و رز و خود مایه می توانید دوری جوئید .

۴

بهر است آدمی طرف حسادت مردم واقع شود تا طرف ترحم آنها .

مثل فدا نسوی

بدگونی خود دلیل بر تری شاست .

تن

بدانکه فراق باشد بین غبطه و حسد چه غبطه مشوق بود و بحصول یا مطلوبی که از غیر می احساس کرده باشی حسد مایه

زوال بود از او .

خواجہ نصیر طوسی

بردوستی که خود باشد ایمن میتوان بود .

بوذرجمهر

بهره خود در دنیا غم و اندوه است چون مردم را خوشحال بیند آن بهره غم و اندوه دوبرابر میشود .

ارسطاطالیس

چه بسا که مال و مقام و دانش و سایر مزایا را برای خوشبخت کردن خج و دمان نمی خواهم برای آن میخواهم که دیگران را خود و بدبخت کنم .

حجازی

حسد بخورد کارهای نیک را چنانکه آتش بهیرم بخورد و نابود میکند .

حضرت محمد

حسد در بیدرمانی است که جز نمرک حاسد یا محمود را بل نگیرد .

حضرت امین

حسد بردن بخوشبختی دوستان نشانه کوتاهی همت است .

حضرت امین

حسد ظالمی است که بسی مظلوم ماند زیر اسبواره گرفته دل زانده و کین باشد و هر ساعت خشمناک است حتی که گن و نذر

نرت بر

حدو شرافتمند نمیشود و کینه توز به غصه میمیرد .

امام سجّاد

حدو نفس خود ضرر میرساند پیش از آنکه ضرری به محمود رسد .

امام صادق

حادث ممکن است با عشق تو آید ولی همیشه با عشق نمی میرد .

لاریش فوگوله

حدو قبل از اینکه چاقی دیگران بگیرد خودش از لاغری خواهد مرد .

امیر قلی امین

حدو همچون کس است که همه جای بدن سالم را را می کند و برومی زخم های آن می نشیند .

چاپمن

حدو نه خوشخت است نه خوشوقت .

پوشه

حدو کبی است سرکش و نافرمان که هرگز اکتب خود را سلامت بمنزل مراد نرساند .

جواهر الاخلاق

حدو هرگز غم ندارد .

بیگون

حدو از زهر مار خطرناکتر است زیرا که نقطه برای دیگران ضرر دارد ولی شخص خود پیش از هر کس از دست خود رنج میرد .

در ادب

حدو عمرش از سعادت محمود درازتر است .

لاریش فوگوله

حدو زندان روح است .

حضرت علی میرزا

حادث احتماله ترین ذائل است زیرا که کسی متفقی نمیرساند .

بالزاک

حدو در زمین علامت بازربی لیاقتی است .

لاریش فوگوله

حدو سوان روح است .

جان در ایدن

خود را آزارده که خود را تشنه بی پایان میوزد هر چیز که مطابق میل و آرزوی ماست حقیقت محض نظرمان میرسد و تمام آن چیزهایی که برخلاف میلان است خشنایان میکنند .

امد ره مورو

حد خاصی ندارد چه اینکه از فضیلت آدمی بکاهد .

حضرت امیر

حد بطرف دیگران تیر میافکند و خود را زخمی میازد .

مثل سوندی

خود را گزافا نمیشود

مثل عربی

خود را چشم شاخ میسندند و از هر غیب میازد .

مثل آلمانی

حد عمیقتر از کتب میگزود .

مثل اسپانیایی

خود تصور میکند چنانچه پامی همایه اش بگذارد بهتر راه تواند رفت .

مثل دانمارکی

خود کور است .

مثل دانمارک

در حادیت خود خواهی پیش از عشق حکومت میکند .

در شفوغوله

رنگ چنان میخواهد که لیاقت دنبال آن یابد ولی این لیاقت همچون سایه است که سایه انداز را نشان میدهد .

رنگ نمودار خود خواهی و خود پسندی است و هیچ دلیل بر عشق و علاقه نسبت به دیگران نیست .

در شفوغوله

روزگار خود را نمه سیاهتر است .

حضرت امیر

رنگ است ایچوزد و حادیت قلب را .

مثل فرانسوی

عشق همیشه با حاد است و احساس مالکیت توأم است مانند همه مبارزات نیز قربانیان بی شمار دارد و فانیان

عشقی که توأم با حاد است نباشد دروغی است .

مثلاً آلمان

غرض داشتن مثل موریا نه فکر انسان را میخورد و بسا کارهای زیشت که از آن سه چشمه میگیرد .

؟

براس مال پول

کلیکه جیبی دیگر خود را در دلی بر آن است که اعتراف به برتری او کرده است .

دکارت

کینه را نه با کینه بلکه با عشق و جوایز می باید مغلوب ساخت .

حضرت امین

کینه و حسد ز قدر و منزلت مرد بکا هد و در انظار خوار میگرداند .

کلیکه در برابر خود طاقت بیاورد و خوشتر باشد یا خجلی خوش قلب است یا از این ساخته شده است . مثلاً انگلیسی

؟

من از کسی که نام خود را روی شهرت نمی فروشد دیگر نمیکنم مقصودم .

پستون

وقتی بخوشنخی دیگران حسد بر دهم بدست خود عقوبتی برای خویش فراهم کرده ایم .

حضرت امین

هر دشمنی بدوستی گراید مگر دشمنی که از حسد برخیزد .

هر وقت به خودی بر میخوریم لذتی می بریم که او را تحریک کنیم باین ترتیب که شروع به تعریف از کسی میکنیم که بوج

منتکیو

حدا شده اند .

امام حسن

بچه شکری شبیه تمهید ندیدم مگر خود را .

مثلاً چینی

همگایم که واکوهای اقبال خوب آه میافند حسد روی چرخهایش آویخته میگردد .

نور توانستند برای زمین بدون موریانه حد دارونی تهیه کنند چون جای این موریانه خطرناک در روح حاسدان است.

لگز در دهرم حد فتنه که حکیم	مشرزنده حد مبت در دیرما
برو بهر چه بدار بخور در غ محو	که بیدریغ ز زور زک تیغ هر
چه دور چه شتر چه آدم چه پر	بد نمیب همه کفر طرقت تیرا

حفظ

بوش موثر شسته از شر	لگزار حس در دستم چوب ز
همیشه تولا نرا بر بلاد	شو بهفت کسر دمسر و همراز
حود و یوف نادان سر خط لم	بخیر و کذب و ناهم و عجز

؟

در اینم ز نازم بفر حید باور	کنکتر بیلخ بد البیرت
کبر بخنود در خم ششم و سوم کار	چهارم کمر و چشم شہوت و ناز
ششم کمر و جرم بهفت پیر	کفایم بیلخ صدر پیرفت کار
از اینها بگذر و یاد کرد جمر	رفیق شمر زک و ناهم و جمر

چهارم

ز من بشنودم ز خودم ز فطرت
بخیر و کسب و پیشه خاطر کسب

همه کارت بدل خودم قطع آید از بد
بیخ کن ز نیت و برسم محرم

سنن

هر آنکه سر برداشت دانه
حدم و دل برد آورد

همیشه بر او بخت گیرند
همه محنت و آه سرد آورد

و نه

حد و سر جان و دل بده

که حد و نیت هیچ مقدار

بهر خرد

لله انعم به بر حق
چه حاجت که بگویم دشمن

که آنکه بخت برشته خود نیست
که او را پیش و دشمن و رفعت

و نه

حقیقت

آدمی قوانین فیزیک و شیمی و مکانیک را بخوبی می شناسد ولی خود را نمی شناسد و از نیازهای حقیقی جسم و جانش آگاه نیست .

الکسیس کارل

آنانکه میخواهند خوب زندگی کنند باید حقیقت نزدیک شوند زیرا پس ازین مقام حقیقت پایی است که دست از غم و اندوه دنیا بر میدارند .

افلاطون

آنجا که حقیقت نباشد همه چیز است و نیست و تبدیل است

سقراط

آنکه همواره بحقیقت توجه دارد با بسنوع خود مهربانی رفتار میکند .

مهاویرا

آنچه هستی باش .

نیچه

آنچه را داریم و از آن لذت ببریم چنان که باید ارزش نمی بینیم و قدر آن را نمی شناسیم و چون از دست برویم بار بار

آن پی ببریم در این هنگام است که باین حقیقت متوجه شویم تا مالک چیزی هستیم از مالکیت خود بی خبریم .
آنچه هستید شما را بهتر معرفی میکنند تا آنچه میگوئید .

امرسون

آیا ممکن است برای من چیزی خارق العاده تر از حقیقت باشد .

داستایووسکی

آدم شناسان نمی تواند حقیقت را بگوید .

مصدق

اختلاف نظر وقتی خوشایند میگردد که دو نفر منظور کشف حقیقت و دستاورد به بحث پردازند. مناظره وقتی

شکوه آور است که یک طرف سعی کند بر طرف خود راه کرسی بنماید.

ف. و. و. رابرتسن

از تاسیس عیب جوئی مردمان بچکدام نباید محک حقیقت شمرد ولی از هر دوی آنها میتوان به عنوان محک

برای شخص خود استفاده کرد .

واستلی

از آنچه شنیده و دیده خوانده اند هیچ خبر را قبول ننمید مگر آنکه درستی و صحت آن به خودشان آشکار شده باشد.

از راه حقیقت و گردان مباحث .

۴

اگر باین حقیقت روشن اعتراف کردیم که در جام و زگار شده و سرنگ بهم آمیخته و شیش و نوش با یکدیگر همراه است

در آن صورت برای مواجهه با پیش آمدهائی مذکور میبایست در مقابل کامیابی و ناکامی ، موفقیت و مغلوبیت

بیم امید ، صحت و مرض ، غم و شادی ، مسرت و الم و عوامل مختلف دیگر که هر کدام یک ناحیه از حیات ما را

تحت نفوذ میگیرد ، ثابت و استوار خواهیم بود .

لرد آویسوری

اگر بزرگی و عظمت را از روی مکی از افراش کبر و دنبال حقیقت بروا نگاه ببرد و خواهی رسید هم حقیقت و

سنگا

هم عظمت

انسان موهف است که عاشق حقیقت باشد و طهارت را بر باطن عظمی که نسبت بان دارد از تکالیف حتمی خود جدا سازد .

انسانیت نیازمند حقیقت است .

پایگون

انسان نباید هیچ امری را بعنوان حقیقت قبول کند مگر آنکه واقعاً در نظر او حقیقت باشد .

دکارت

انسان محققت بیشتر از آن موقع خود را گول نمیزند که خیال میکند دیگران را فریب داده است .

لادشفوکو

اول مطمئن باش و تحقیق مستی بعد جلو برو .

؟

اشتباه نیست و اندختن از یک شگاف بگذرد و ولی حقیقت در یک دروازه گیر میکند .

؟

باید بدانیم که حقیقت مافوق عقل است و عقل با کوشش بسیار شاید بتواند چیزی را حقیقت ادراک کند، بنابراین در

جستجوی حقیقت برای وصول بدان لازم است از مرکنیزم پراگماتیسم حقیقت را شناسناحقی را شناسی

این خلاصه وظایف انسان است .

آرژان در جستجوی حقیقت

باید حقوق شخصی خود را با ملامت ادب طلب کنیم و ضمن حقوق دیگران این رعایت نماییم .

جان کایدل

باور کردن دروغ نمیکند انسان صد بار شنیده آسان تر است از حقیقتی که انسان حتی یک دفعه هم نرانشنیده است ؟

حقیقت را با استعانت عقل نمی شناسیم بواسطه قلب با آن آشنائی پیدا میکنیم .

پاسکال

مبادا که ترس از مردم شمارا از گفتن حقیقت بازدارد .

حضرت محمد

مشعل بنوع فروغ نیاید مگر آن زمان که نور حقیقت بر آن تابد .

کنت دومسکور

نه بوسیده ملک حقیقت بلکه بوسیده جستجوی آن قوای ما دست پیدا میکند و تکامل میریجی ما در همین جستجو است

لینک

نفس شریف احسن قبول حق و نفس خبیث البعث میل به باطل توان بیند داد .

سقراط حکیم

وقت گرا نهاست اما حقیقت گرا نهاست تر از آنست .

دیزدانیلی

وقتی ارسطو از فلسفه افلاطون انتقاد میکرد بد گفتند چرا احترام آموزگار را رعایت نکردی جواب داد من آموزگار خوش

ارسطو

را دوست دارم ولی حقیقت بیشتر از او دوست دارم .

میراجو

برای همه احقاق حقی و لوم هر قدر مشکل بنظر آید فقط اندکی تهور کافی است .

بزرگترین خطر که در فریب دادن دیگران وجود دارد اینست که انجام شخص خود را فریب بخورد .

؟

بشر هرگز باندازه زمانیکه در حق داشتن خود ترویج دارد نمیترسد .

؟

آنا تول فزانسی

بوسیله احساسات بعالی ترین و پاکترین حقایق میرسیم نه بوسیله عقل و فکر .

بهترین راه برای اثبات صفای ذهنی نشان دادن خطاهای آن است نه اینکه ناپاکیهایی بستر خود را نمایش میدهد

پوپ

به مایهها نداد آب پاک و صاف است .

سروانتسو

بهترین سیاست صداقت است .

پای افراد بشر غالب اوقات بسبب حقیقت میخورد ولی غالب آنان در میخیزند و چنان راه خود را میگیرند که

چرچید

گوئی به گزپاشان بسبب نخورده است .

حضرت محمد

پرهنز کارترین مردم کسی است که بگوید حق را در سود و در زیان خود .

ترحم غالباً احساس در خود مانست در دمای یگران این پیش منی ماهرانه است از بدبختی ها نیکه مکنست
ما خود چارشان شویم مهربانی با دیگران ای آنست که آنها را ادا کنیم در وضعی شاید ساریمان بیاید. در حقیقت
خدمتی که بایشان میکنیم ابراز احساساتی است که از پیش در حق خود می نمایم.

لا دوش فوگو

تمام موجودات خواه با جان و خواه بیجان در جستجوی حقیقت اند.

؟

تنهایی که من خواهم آنم حقیقت و عدم توسل بزور است.

گمانده

در حقیقت چیزی جستجو میکنم در هر جا با حقیقت مصادف شوم پیروی از ابر خود امری ضروری میدانم. در یک کبر
جستجوی حقیقت یعنی درخواست آن و شناختن حقیقت یعنی ازدواج با آن و یقین داشتن بحقیقت یعنی -

فوانیس با یکن

مالک شدن آنرا شیرینترین نعمتهای بشری است.

جستجوی حقیقت دیوانگی مطلق است چه توقعیکه حقیقت سید ممکن نیست کسی بگوید و دشمن نشاند. برادر دوسن بی بر

جوینده حقیقت باید اول آتش درونی خود را خام کند و روح او چون سطح آب دریا چه ای ساکن و آرام باشد. بزرگوار

سوفوکل

چون حق با من است از تهدید نمی ترسم.

حکمت چین هندو

چون حقیقت را شناختی از آن پیروی کن.

چهل تنی بالاتر از این است که انسان خجالت ابد در و خورشید حقیقت را پس پرده بیند و در خلوت گدازد. اسرار

با یگون

راز دنیا مشغول شود.

چراغ حقیقت خاموش نشده است و هر کس پف کند با صلاح ریش بسوزد .

غ - ذ

حجب و حیاء و حشمتی است . جان برای پذیرفتن حقیقت آماده میکند .

گیزو

حق کلمه ای که اینها و وزین است و هر قدر که زنده و تلخ باشد به تنج شیرین و دلپذیرش میارزد . حضرت امیر

حضرت امیر

حکما باشید و با صبر تحریر آنچه حقیقت را بیان کنید .

ولتر

حقیقت را دوست بدار ولی اشتباه را عفو کن .

حقیقت میتواند مدتی در حجاب تعویق و تاخیر بماند ولی همیشه جوان بوده و خود را معرفی خواهد نمود . گویو

ولتر

حقایق را بگویند و مردم را آگاه سازید و مطمئن باشید که شسته خواهند شد .

دکارت

حقیقت را با بطرفی مطلق و با روحی آزاد از هر گونه تعصب جستجو کنید .

حقیقت الیاس است که سراره های آن تنها یک طرف اشعه میفرستد بلکه تمام اطراف را متغرق شعاع

شاقو بویان

نافذ خود میسازد .

حقیقت مافوق عقل است و عقل با کوشش بسیار شاید بتواند چیزی از حقیقت ادراک کند بنا بر این در جستجوی

لود آویبوری

حقیقت برای وصول بدان لازم است از مرزهای حسنداشته باشیم .

حقیقت سرخمه است که علی الدوام جاریست و سرزمین افکار را سیراب میکند و محققان بر میگردند و زیر آبراب

میلتون

چشمه عقب برگردد و مردمانی کشف میشود .

حقیقت چون و غن بادام است بمشبه بخورد دیگران میدهم چون اینکه بخوام خود قطره ای بخوریم . مثل نروژی

حقیقت تلخ بهتر از یک دروغ شیرین است . مثل آفریقائی

حقیقت و گل سرخ مرد و خار دارند . مثل اسپانیائی

حقیقت سنگین است لذا عده ای معدود حاضرند از آن تحمل کنند . ؟

خوشید صفت با همه کس یک و باش . بایزید

خوب یاد حقیقت از تمام مسموعات و مشهودات ما بهتر است . ؟

داروهای تلخ را بار و پوشش شیرین موشانیم چرا حقیقت و اخلاق این را با لبهای ما نموشانیم . شامفورت

در زندگی ثروت حقیقی مهربانی است و مینوایی حقیقی خودخواهی . ونید

در تمام اخلاق رذیله و کارهای شست و شوی کثیفی با نذاره تهمت بزرگ نیست . وحید دستگردی

در میان مرد مسکین حتی یک آدم بیدار وجود داشته باشد حقیقت هرگز نمی میرد . ؟

در بطن هر اشتباهی حقیقی نهفته است . ؟

دعوی مکن چیزی را که نه از تست و انکار مکن حق را که بر تو هست . لقمان

وقت در حقیقت امر بخودی خود تجد تحمل ناپذیری ملالت بار است . بدتر اندر راسل

زور حق را پایمال میکند . مثل ابرانی

سادگی و صفائی که در برابر احساسات حقیقی و بی شائبه وجود دارد سبب انگیزه شک و تردید نمیکرد. ^{و شکستن این بند}

تیزه مکن هر چند حق با تو باشد. حضرت محمد

سرم را شکن ولی حقیقت را بگو. ^{مثلاً یونانی}

شخص آزاد افس است که حقیقت او را آزاد کرده باشد از او که بپذیریم همه بنده و سیرند. ^{کاوید}

ضایعترین اوقات زندگی وقتی است که در غیر طلب حق و پیوده صرف شود. ^{ارسطو}

ضرب المثلی نیست که در آن یک جو حقیقت وجود نداشته باشد. ^{مثلاً اسکاتلندی}

طبیعت درباره همه حیوانات که بدست پرورش او سپرده شده مذایک امتیاز و ترجیح رفتار میکند که گوی میخواستند

بدین جلوه او غیرت این حق را در خود دارد. ^{دوسو}

عجیب است ولی حقیقت دارد حقیقت همیشه عجیب تر از تخیل است. ^{لرد بایرون}

عدالت عبارتست از اراده و تصمیم ثابت انسان باینکه حق هر فردی را ادا کند. ^{جان کایزل}

عفاف گفت: مرا با برگ وخت زیور ستور دارید.

وقاحت گفت: مرا با نشانها و امتیازات بیارید.

شرارت گفت: مرا با لباس نکی و صلاح بپوشانید.

زودیت گفت: مرا با خلعت و فضیلت افتخار دهید.

خدا گفت : مرا بجا مخلص و صمیمیت طلب نمایند .

خیانت گفت : تاج امانت بر سر من بگذارید .

تزویر گفت : بالا پوش صدق و محبت ابدوش من اندازید .

ظلم و جور گفت : گوی و چوگان سامحه را بمن بخشید .

استبداد گفت : صورت آزادی را بر چهره من نقش کنید .

اختلاف گفت : مرا بر نیت و طیفه مزین فرمایید .

کینه گفت : مرا بر نور تواضع مپای نمایند .

حقیقت گفت : مرا بر مننه بگذارید و سپهر بر من بنید زیرا من هیچ گاه از برکتی خود شرمسار نیستم .

اعتصام الملك

علت اینکه چه در طفولیت اینقدر شاد و خوشحال است چه می باشد غیر از اینست که کوشش کرده که مبتغی غیر از آن خودش را معرفی کند .

۴

فحش دلیل آن که نیست که حق ندارند .

روسو

فلسفه دوست داشتن حقیقت است نه محبتی که برای یک نوع علم بایک مسلک احساس شود . بایگون

کسانی که حقیقت را درک کرده اند با افرادیکه حقیقت را دوست میدارند برابر نیستند .

کنفوسیوس

کسان را می‌شناسیم که برای آرایش ظاهری و داشتن لباس فاخر شکم خود را اگر سینه نگاه داشته و خانواده خود را در تنگدستی

میگذارند برای فریب دادن چشم دیگران خود را در چارنج و محنت می‌کنند.

نزدان کلین

کیکه بکار خیر مالوف است تابع امر کسی نمیشود و عدالت و حقانیت ایشوای خود را میبرد.

پاسکال

کشنده تر از نیش مار هیچ حق ناشناس است.

شکسپیر

کلمات احمس می‌تواند استعمال کند و معنی آنها هم در همه جای است آنچه که نوشته ابر حبه میکند یا قن کلمه است که عمق داشته باشد

که نوشته بایک حقیقت عمومی همگی پیدا کنند یا از مبدأ معلومی که چشمه زندگی از آنجا فوران میکند سخن بگویند.

دج قوربر

کیکه قهر حقیقت بگوید یک اسب تند رو هم لازم دارد.

مثلا ایرانی

گناهکاران از چهره شان شناخته میشوند

قران مجید

ماد اسکند و قلبت احساس میکنی حق بجانب تست بحرف مردم ایهی ندو.

مادام تئودور روزولت

وقتی که صفات خوب دیگران را تعریف میکنیم و حقیقت احساسات عالی خود را احترام میگذاریم نه ارزش مردم.

لاروشوگو

هر کس طاق شنیدن حقیقت ندارد.

توفیق الحکم

هر یک از اعضای بدن ما حتی دارند و حتی زبان بر ما است که با گفتار زشت آنرا آلوده میکنیم.

حضرت سجاد

هرگاه در گوشه ای از زمین خونی بناحق ریخته شود همه مردم جهان در شان آن آلوده است.

داستان یوسکو

همیشه حق ابدون بیم بیان کن و شیطان اجل ساز.

شکسپیر

همواره زور موجود حق بوده است این دو کلمه بقدری بهم متصل و مربوطند که در کپی بی دیگری محال است

همچنانکه ابلهان خوشپوش وجود دارند اید و افکار ابلهان می هم وجود دارند که بالباس شک و زیبا ارائه شده اند

بیچ خیز نیست مگر حقیقت

بوالو

بیچ نیست که حق داشته باشد کسی دیگر را حیرتبارد

الفرد و دویل

بیچ حتی در دنیا بدون قوت وجود ندارد

ناپلئون

همیشه حق با کسی نیست که بهتر سخن میگوید

مثلا فزیکان

یا چنان نمانی که هستی یا چنان باشی که ممانی

بایزید بسطای

یکی از بزرگترین علل زندانی شدن فلاسفه شعرا نویسندگان در دنیا در گذشته یاد در سالهای او آخر قرن بیستم است

حقیقی که آنان بزبان میاورند نوشتند و شعر میروند مورد تأیید حکام و سردمداران مملکت واقع نمیکردند حتی

نمی توان به مشیر زندانی کرد

غ - ذ

عمر بخیر حقیقت شرفتم
 آنکه که بعد بولر از این بولر
 تا شکرش بلام حقیقت
 اینست آنکه حقیقت در اینست
 بگویند حقیقت زبده
 در جهان گشت ابراهیم
 همه گویند که او همه است
 پر از کمال و کمال
 حقیقت تو چی چنان
 یا چشم بصیرت نه
 هیچ چیز بجز نور
 زکر تو نیست بجز

از آنکه در حقیقت زکون

بهر حقیقت که حقیقت حقیقت
 و آنکه که برفت و اینست
 آنکه حقیقت که بی حقیقت
 در دست حرف نه و در دست
 که است در حقیقت که
 * که از و بهیشت شریف
 در هر چیز حقیقت
 و درم افوس که با اینست
 لفظ تو هست و اینست
 یا از تو در اینست
 بر سر و رخ تو زیادت
 غیر زرا از اینست

حق آنکه در حقیقت
 حق آنکه در حقیقت

حیات

آن چیز کیهنیش از همه بدنیاروشی بخشیده است گنایا است. مرکب چاپ

۹

از پنجاه درصد خاک قابل کشت سطح زمین تنها در صدی از آن مورد استفاده قرار گرفته است. حوزه اوکاترو

انسان کامل آن است که در برابر مشکلات چند روزه حیات ایستادگی و متفاوت بخرج ادد از هیچ تند بادی نهراسد

و در مقابل ناملایمات مثل کوهی بایستد که هیچ قدرتی نتواند او را تکان دهد.

۹

این هم یکی از سحار کیهانی آدمی است که خود چند روزی بخش نمایانند ولی آثار او بحیات جاودیت می تواند رسید. نرنگه فنی

با گریه دنیا میانی اما چنان زندگی کن که با خنده از دنیا بروی.

۹

بضرورت آدم در این جهان و به حیرت نشستم و به کراهت میروم.

افلاطون

در صحنه زمین هیچ قلبی نیست که راضی باشد.

مثلاً یونانی

چهار نوع انسان در دنیا زندگی میکنند عشاق جاه طلبان خیال پردازان و دیوانگان.

تن

حیات بسگی بمقدرات و تصادفات دارد که انسان متصل با آن و بربوست و خودش هم خبر ندارد.

۹

حیات عبارتست از اوج دائمی مال و مرکب سکوت آن امواج اتفاقات است.

کاکم زاده ایرانشهر

حیات عبارت از جنبش و فعالیت است.

محمد تقی بهار

حیات چه شیرین و دلکش است.

سرنگ

حیات آدمی در دنیا همچون جانی است در سطح دریا.

؟

حیات اخلاقی عبارت از آنست که شخص بهای نفس خود معیای که اطراف خود می بیند رفع نماید.

؟

حیات خوایی است، محبت رویای آن.

الفرد و موسسه

خوشی ما و راحتی دیگران در این دنیا بوجد ما ختم میشود که هر کاری که در این دنیا است بکنیم و بچکس هم حق اعتراض نداشته باشد.

در حیرتم که وجود ما خیر خود را در مقابل عظمت کائنات و این نیای بزرگی که در آن زندگی میکنیم چه تشبیه کنم. بیوتن

در اعماق روح خود نغمه ای که گاهی نشاط آور و غالباً غم انگیز است می شنویم این نغمه مدام ندای حیات درونی ما، بازیگر است

در این دنیا فقط دو تراژدی وجود دارد یکی آنست که آنچه میخواهیم بدست نیاوریم و دیگری آنست که آنچه نمیخواهیم بدست آوریم؟

در دنیای هست ضعیف سه نوع ریاضت کش وجود داشته است ریاضت مذهبی که بخاطر مذهب، لذت و دانش را

پایمال میکند این نوع ریاضت در قرون وسطی وجود داشته است. ریاضت نظامی که لذت و دانش را قربانی قدرت

میکند این نوع ریاضت در دوران اولیه اسپارت روم دیده شده است. ریاضت پولی که لذت و دانش را قربانی

جان را سکن

پول میکند این نوع ریاضت هم اکنون در لندن و پخش دیده میشود.

حضرت محمد

دنیا خانه اکر قرار یه است.

دنیا انقدر وسیع است که برای همه مخلوقات جانی هست بجای آنکه جای کسی بگیرد تلاش کنید جای

واقعی خود را بیابید .

چارلی چاپلین

دنیا بدون تجربه دنیای کثیف و وحشتناکی است .

۲

دنیا مانند یک تماشخانه است هر سال خود را بازی میکند و پس مخفی میشود .

شکسپیر

دنیا از آن کسانی است که برای تصاحب آن با خوش خلقی و ثبات قدم کام بر میدارند .

چارلز دیکنز

دنیا آزادی زندگی لازم دارد نه تصورات و ظاهرسازی دنیا محبت لازم دارد نه قدرت نمایی .

۲

دنیا انقدر ارزشمند است که بخاطر مال و منال آن دل مردم ایستازاری .

۲

دنیا زیاده دل انگیز است از باغخانی و وسوسه زشت ساز .

۲

دنیا خیره صحنه بازی است همه بازیگران آن بنوبت می آیند و میروند و نقش خود را بازی می کنند .

شکسپیر

دنیا را از مردم هر کس تسلیم شود بدون منطق جایگاهش در تجربه نجاتی و یاس و ناامیدی است اما آن کس که است

مشکلاتش را به کمک تیر سونی افکند حیات چهره ملکوتی با و نشان خج ابداد .

غ-ذ

دنیا آتش انگار چنانکه برای انجام معاش قدری آتش کفایت کند شما نیز با مقداری از نعمت دنیا آفتاب

کنید

طولانی شدن حیات مهم نیست بلکه بکار بستن آن در خور توجه است .

هولارد

عشق حیات عاشق را شکل میدهد و آلامعشوق بهانه است .

آلفونسو گاد

کسانی که دنیا را از دست میدهند آنرا با فکر و وسواس میخرند .

شکپیر

کسانی که مردم از یاد تشویق میکنند و کمتر انتقاد میکنند دنیا را بسوی جلومیرانند .

هاریون

گریه ماقبل تولد از آن است که بسخنه بزرگ خون و حماقت وارد شده ایم .

شکپیر

لازم است حد خود را بشناسیم بلکه ما در این دنیا چیزی بشیم ولی نه همه چیز .

پاسکال

در آسمان زمین بیش از آن چیزهاست که در فلسفه خود رویای آنرا می بینید .

شکپیر

زمین در مقابل عظمت کائنات چون مهربانی است حقیر که در معبدی بزرگ ساخته میشود .

لوداویپوری

کوچکترین ستاره ها هم عالمی دارند بشر حقدور برابر دستگاه جهان کوچک و ناخیر است . هر ذره از ماده دریایی است

چخوف

هر برگ جهانی و هر حشره مجموعه غیر قابل بیانی .

من نیامی پر از شیر عمل را دوست میدارم من نیامی کوچک و گرمی را دوست دارم که خودم با دست خود .

شوپنهاور

آن اساطیر باشم .

داستانایوسکی

من معتقدم که همه ما باید عشق به حیات او را بیاموزیم زندگی را دوست بداریم .

میگوئیم دنیا ولی حقیقت اینست که ما در دنیا های مختلف بسر میبریم و هر کسی ای خود دنیایی دیگر خلق میکند .

هنری تورد

هر چه از زمین دورتر شویم ناامنی با بیشتر میشود .

جان استیل

همیشه بخاطر داشته باشید که دنیا هرگز بدون شما نیست زیرا قبل از شما نیز وجود داشته است .

کونست آنچه درود و دعا فایده آن
 صاحب دل خستید دل خسته شد
 رخسار دل شیرین و چمن
 در میح گوشه بهر لاله جانست
 کس کزین خانه بر دور نمیدارد
 ابر لب از سر خوش باز گزشت
 چنانکه مکین طلب از چشم دل
 در حق ما به آنچه جهانست
 تا این که به حالت سکنه سکن

تنها بخاطر دل فایده آن
 تا لب از سر و لقا فایده آن
 بهر فریب خلق چاه فایده آن
 ابر صواب بر خطا فایده آن
 ما درین زمانه چه فایده آن
 و این زمانه شام فایده آن
 جان و دل از سر زنجیر فایده آن
 ما به هر چه فایده آن
 چشم تو پر ز شرم و حیا فایده آن

لذت و لذت

از این همه چه فایده آن
 شادمانی که به است
 دارد هنر چه فایده آن
 از این که دلا تو اورد

از غم و شرم و دل
 از این که در حیات
 به شرح و شرح
 بهر چه هنر چه فایده آن

دم نبرد زهر شکوه به هر صیقل
غم مخور از لطف ممت و حکیم
بیاخت به برائش به عدم نهشت
نکته سنجش که مبداء از طبع نهند

بطرب کوشش زانکه چیت در
کریمه طرب چنانست سیر زو به
خله باشد خد خد نه باشد
دل ز زپریش نه ز غم شیر و کر

لایب بروند

پیر رسید و تر طبع چنانست
طبع به هم رسد نه به زبیر
بدان چیت در روز نه چیر
وضع زمانه قبر دیر نه به یار
یک روز صرف است نه دل به یار

ضعف تنه از حمر طرب که نهشت
همتر که در نه عالم نهشت
آنهم کلیم به تو موم چنانست
روپس نه به که از این خد که نهشت
روز و کر نه به دل ز سر و نهشت

کیم کاشانی

که آینه جهان به هر چرخ دارد

زنج در احت کیم تر نه جان دل شوخ

سعد شیرازی

خشم

آن کس که ریشه خشم را از سر زمین دلش برکند و نفس خود چیره شود از بزرگان نبی آدم است.

حضرت محمدؐ

از خشم و غضب بر منبر زیر غضب شخص با بدلت پوشش طلبیدن ادا می سازد.

امام صادقؑ

اگر بر ناتوان خشمگین شوی دلیل بر این است که قوی نیستی.

ولتر

از باب خشم خود شو.

مثل یونانی

بر حذر باش مبادا خشم ترا بعدی ببرد.

از کتاب عهد عتیق

بر دباری در زمان خشم و خوشروئی به گام عسرت مشکترین کار هست.

بقراط

بزرگترین دردی خشم صبر و درنگ است.

سنگا

تماشا کردن ستمکاران گوش دادن به سخنان آنان آزار ستمکاری است.

کنفوسیوس

تنبیه در هنگام خشم! صلاح نیست بلکه انتقام است.

مونتین

چیزی که جبران پذیر است خشم است.

استاهل

حکیم باید که تیزی آتش خشم را با آب حلم بشاند و شیطان بهوس را با فون خرد در شیشه کند و بنامی کارمارا با لطف بندد. بر وجه

خشم از آتش است بآب از فرو بشارند .

حضرت محمد

خشم غضب خرد را تباه کند و انسان را از درستی دور سازد .

حضرت امیر

خورشید به غطاسها غروب نکند .

حضرت علی

خشم معتدل شایسته مرد حکیم است .

فیلون

خشم باد یواگنی آغاز شود و با پشیمانی پایان می پذیرد .

فیثاغورث

خشمگین شدن انتقام خطای می دیگران را از خود گرفتن است .

والتر پوپ

خشم یک کینه ملثوف و موقتی است ولی کینه یک خشم دائم و محفوظ .

لابروید

خشم و ندوه نه تنها انسان را کوچک و ضعیف میکند بلکه او را میکشد .

؟

خشم را اول یواگنی و آخر پشیمانی است .

؟

خشم و کینه دو حالت مرض روحی است و تمام خطای می بشر از این دو حالت ناشی میگردد و خشمگین بشر به حیوان شبیه

است تا انسان .

؟

دقیق ترین ارواح بشر به محض اینکه در قلم و تعصب قدم گذاشت قدرت باریک بینی و تعقل را از دست میدهند و گویا در دنیای کینه توزان تنگ آید .

حضرت امیر

در قلب هر کسی شیری خفته است .

مثل ارمنی

دشنام جراحی است درمان ناپذیر .

مثل تازی

زمان دوامی خشم است .

مثل آلمانی

سخنان آرام و ملامت خشم فرومی نشاند .

مثل یوگندی

سگ هم از آدم معسر و فراری است .

مثل فرانسوی

هر طبقه افراد هستند که نباید به خشمشان در آورد و مأمورین دولت بیشتر بان و بیوه زنان .

مثل چینی

شجاعت از آن کیست که آتش خشم خود را با آب حلم فرو نشاند .

حضرت امیر

طبیعت تند و عصبانی و ناراضی همیشه از نیمه راه به استقبال غصه و توش می رود .

اسمایدز

غور و خشم بسیار به هم شبیه اند .

آمیل

غریبان کشته دل می باشند با آنها بلا میست صحبت کنید .

؟

غضب و خشم کلید به شری است .

امام صادق

غضب . نایب ترین . شدید ترین و زشت ترین با صحن است .

دسه گور

کیکه خشم خود را دنبال کند خود را ضایع کرده است .

ابوالفضل بقی

کیکه بر اعصاب خود حکومت ندارد شایسته نیست که بر کوچکترین پله زرد بان سیاست قدم نهد . گوستان و بون

کسان زیادی این سیم که در جامعه بنام جنگیان مشهورند پرونده نامی زیادی در باره نزاع چاقو کشی و تیراندازی

و قتل و جرح و کلاه تری و تیشل شده که موجبات آن ؛ عصبانیت می و دگر بوده است چه بسیار از افرادی که

مرکلب جنایتها شده اند ؛ هنگامیکه بخود آمد و اندر آنچه گذشت افوس میخورند و میگویند ای کاش عصبانی نمی شدم و ؛

کسی که عصبانی میشود باید دو کار انجام دهد یک بار عصبانی شود و یک بار عصبانیت ترک گوید . مثلاً شیدی

کسی که به خیال خود میخواهد فقط ضربه ای بزند ممکن است مرکلب قتل شود .

مثلاً فغانوی

مردنه این است که حمله آورد بلکه مرد می آن است که در وقت خشم خود را بر جای آورد و پامی از حد انصاف -

سعدی

بسیرون نهند .

آلجر

مردمان غالباً نقص دلیل خویش را با خشم می پوشانند .

سیرون

نفرت همان خشم و غضب است که روی هم انباشته شده است .

حضرت محمد

نیرومندی بزور بازو نیست ؛ نیرومندی کسی است که بخشم خود غالب آید .

؟

وقتی که عاقل حاکمین میشود دیگر عاقل نیست .

آلن

هر جا که عشق بزرگی خانه کرده است خشم بزرگی نیزه میکن دارد .

؟

بر چیزی نمی تخمی دارد و خشم عداوت شوخی است .

مثلاً چیفی

هنگامیکه خشم حرف میزند عقل چهره خود را می پوشاند .

کنفوسیوس

یک مرد عصبانی همیشه مملو از زهر است .

کبر ز چه خوشتر گفت بود ز جهر

که تیغ اید بکامت سپهر

بیا اگر گیسو ز زود دولت

مرزا نسیم دل تن ز زود دولت

تندر کس که رشته صد هست

^{ایر محمد}
در حدیث چو شمشیر کمر

همواره زرم باش که شیر در زره

زیر قلعه ده به قلعه بهر

خشم بود دل داری که خشم
چشم به چشم ز خشم ز خشم خشم

زیر دامن در بهر دار درین
خشم می رانست خشم و زوایه خشم

نه می است آنکه نزدیک خزند
بر کف دست از دور تحقیق

که با هر ده خشم که چویر
که چو خشم که پیش طرغیور

فرو خشم از زنگاه کمر
حکیم فکر که دان در تنگ

ز نو خشم که کمر زور
کرت بر سر کعبه ایستاد

خودپسندی

آدمهای نادان همیشه بخود اعتماد دارند اما تمام وجود اشخاص فهمیده اشک تردید است. برقواندراسل

آگاه باشد هیچ کوزه افتخاری عرب بر عجم ندارد و عجم بر عرب نه سرخ پوست بر سیاه پوست و نه سیاه پوست بر -

سرخ پوست مگر بر قومی پر مغز گاری. حضرت محمد

آنچه بر خود نمی پسندی دیگران پسند. ؟

آنگاه گمان میکنند تواند در خود چیزی بیابد که وی از همه کس بی نیاز کند سخت در اشتباه است اما آنگاه گمان میکنند

که دیگران نتوانند از او بی نیاز گردند در اشتباهی بزرگتر است. لارشفوگو

آنهائی که در طول حیات خود قدمی بخاطر رفاه جامعه بر نمی دارند،

آنهائی که نه دوستان میتوان اعتماد کرد و نه دشمنشان،

آنهائی که هر روز عقیده خود را تغییر داده و به هیچ حیرانان ندارند،

آنهائی که خوشبختی او بدبختی دیگران محسوبند،

آنهائی که بخيال خود بر سر انکسوفی ایستاده اند و دیگران ادر زیر پای خود می بینند،

آنها نیکه بی جهت خود را طلبکار مردم میدانند

اینها مردمی بی ارزش میباشند.

ادراکات بشر بمنزله شیشه های نگارنگ است. هر کسی از پشت شیشه ای جهان و موجودات محقق و محیل را برنگ
و گونه ای می بیند و دیدار دیگران را ناصواب می انگارد.

استاد جلال هاشمی

از برنی که بر پشت بام میباشد شکایت میکنی در صورتی که جلوه ی خانه خودت کثیف و پر برکت است. کنفوسیوس
اکثر مردم به اعمالی می بالند که وجود آن اوردیگران را کموش میکنند.

متن

اگر ناخوشتن من نمی بودیم از خوشتن منی دیگران نمی نالیدیم.
اگر می بینی کسی روی تو بخند نمی زند علت ادرلبان فرو بسته خود جستجو کن.

لارشفنگو

اگر ما خود را بهمان حال و قیافه اصلی خویش معرفی کنیم بیشتر سود میبریم از اینکه خود را در لباس سخاوت جلوه بدهیم.
اگر اشخاص خود خواهی سعی دارند شمار ابرو فرسیند. ما نشان از صورت اسامی معاشرین خود خط بزنند ولی هرگز در صد
انتخاب محوئی بر نیایند زیرا اگر چنین کاری کنید خود را بیشتر از آن اشخاص ارزان داده اید.

دیل کارنگی

مثل صدف

از خود گر بختن بهتر از گر بختن از بشر است.

بود و نبود

باشجا جان عالم و درندگان بیابان و بروشدم ولی بهکس مانند بمبش بد بر من غالب نشد.
با هر مقیاسی که تو دیگران را اندازه گیری با همان مقیاس اندازه گرفته خواهی شد.

؟

دیگران همان ایدم که توقع داریم مایه مندی؟ کجا چگونه؟ همه وقت همه جا، همه قسم.

دید کارنگی

حبیب ذاکانی

بر خود پندان سلام دهید.

بشرعیه می پندارد که موجودی دوشسته خصال می باشد که در مرکز کائنات جامی دارد در حالیکه وی در سیاره خیری ساکن است

و حیوانی است که کمی تحول پذیرفته و ضمیر پنهان او مخلوط از انواع تمایلات خشن است.

فروید

بعضی از حیوانات گمان میکنند که طبعی قرار می دهند در صورتی که به انواع خشنوت و بی ادبیا ارتکاب میورزند. (لادشفوگو

نظر ماخیز خواهی دیگران حاکم جلوه میکند و حاکم های ماخیز خواهی یکی دیگران ضعف و ضعف با شمشیر است. (پاپون

حضرت امیر

بهترین شناسائی خود شناسی است.

به همان اندازه که آسان است خود را فریب دادن توجه بدان نکردن به همان اندازه دشوار است دیگران را فریفتن.

چنانکه متوجه آن نگردند.

لادشفوگو

پایه نیک فرجامی و دستکاری بر خود شناسی استوار است.

؟

پس از زندگی کردن تولید مثل بشهر میاید یا بودی از خود بجای گذارد شاید باین دلیل که او حیصا وجود داشته است.

او یادگاری وی چوپ وی سنگ یارونی ندکی های دیگر افراد میکنند. این آرزوی عمیق در هر کسی وجود دارد از

بچای که کلمات یک یک در یک متر احوال عمومی می نویسد بود که تصویرش در مغز یک تراوش میکند. جان شایک

تمام حزن و وقایع مصحک است ولی تا زمانیکه بر سر دیگران میاید.

ویل راجرز

تمام مصیبت ثانی که بر ما وارد میشود مربوط به یک نفر است آن هم خود ما هستیم .

؟

تو که نمی پسندی از من بنایی چرامی پسندی من از تو بنالم بجای اینکه تو خود را خوب بدانی و دیگران بدت بدانند بهتر این است که تو خود را بد بدانی و دیگران خوبت بدانند .

سعید نفیسی

جاه طلبی شوقی است که هرگز فرو نمی نشیند بلکه بالذاتی که از آن فراموش میشود پیوسته مشغول و چون اینتر می شود ، اتوی جانی بنشین که بر نخر اندت .

مثل عربی

چرا انتظار داریم که دیگران بنفع ما رفتار کنند مگر همیشه به منفعت خود رفتار میکنیم ؟

حجازی

چگونه میتوان در خانه ای که هزار و یک نفر ادعای کدبانویی دارند آرامش و سعادت و مهارت بود ؟

دیل کارنگی

حس تجرب در تمام مردم مساوی است اختلاف فقط در طرز ظهور آن است .

خود پسندی همان الهی است .

حضرت امیر

خود خواهی اساس حیات زندگی است اگر غریزه خود خواهی نباشد حیات وجود نخواهد داشت .

؟

بدست که باعث تعدی ب حقوق دیگران باشد .

خود پسند خانه ای آتش میزند تا در شعله آن تخم مرغی برای سب جوع خویش پزد .

بایکون

خود پسندی همان بزرگترین علت بدبختی ایشان در و ال خانواده است هیچ چیز مانده از خود پسندی نهایی

خانواده را ویران نکرده است .

چادلی چاپلین

خوشنای اسرمایه بزرگ ان .

خواجه عبدالله انصاری

خود را بشناس و روح خویش فرما زوالی کن در این صورت میتوانی امیدوار باشی که روزی مقدر و سعادتمند خواهی شد ؟

خوشنختی از جانی شروع شود که جا و طلبی پایان می پذیرد .

مثل مجارستانی

؟

خود پسند ما در اجتماع نشاندند مردم آنها را احمق میدانند ؟

دشمنی و کینه جوئی نتیجه حماقت است مخصوصاً هرگاه علتی هم نداشته باشد خیلی اوقات میتوانیم مطالب ادوات

اوسطو

حل کنیم و خود پرستی نمیکند .

چادلی چاپلین

در خائستین تاجی که مردم بر سر می نهند در آتش کوره ها ساخته شده است .

هنری مور

در آدمیزادگان هنوز اشتباه احتماله وجود دارد که هر گروه کوچکی خود را نوع بشر تصور میکنند .

دیدار آدمی که مورد لطف واقع شده اندیشش از برخورد با اشخاصیکه با خوبی کرده اند مورد پسند ما . لاوشفوگو

روان شناسان بر آنست که نخستین مرحله انسانیت خوشنای پی بردن بر ازهای نهفته در زندگی و مافی الضمیر

؟

خوشتر است .

جالینوس

زیادتر از تمام صیایا حس است که نزد حاشش پوشیده باشد .

فرانکلین

به خمر خلی نهند ؛ فولاد الماس و خوشنشناسی .

حضرت امین

شرافت بخرد و دلباست نه به ثروت مال .

شخصی تقراط حکیم را بواسطه پستی سرزنش داده از شرافت و ریاست نسب خویش بنامی تعریف گذاشت تقراط در

جواب او گفت صحیح است ولی فخر و شرافت قوم تو شخص تو منتهی میگردد ولی از طرف من شرافت قوم شروع میشود

پس در این صورت من را بی قوم خود موجب فخرم و تو باعث ننگ.

شیخ بهائی

شکر نفسی میکنند تا خود را بیش از آنچه هستند نشان دهند.

وی وید

شکیر گفته است که ما مخلوقاتی هستیم که پیش و پس نگاه میکنیم ما تعجب است که اندکی پس از این و نظر نمیکنیم باین

در زیر چشم ما چه چیزها میگذرد.

هومبولت

شتر کوهان خودش را نمی بیند اما کوهان همایه اش را بخوبی مشاهده میکند.

مثل مراکش

غور که یافتی لقب حماقت را از آشنایان انتظار داشته باش.

مثل انگلیس

غور و روستترین نشانه بلامت است.

؟

قلب مغرور و خودخواه هرگز نمیتواند از سر کج و صحیح صلیکی بگریزد.

گوت

کسیکه از خود راضی گشت دشمنان او را خواهند بود.

امام هادی

کسیکه بر دیگران حکومت میکند باید نخست حاکم بر خود باشد.

فیلیپ ماسینجر

کسیکه تواند جلوتیایات و شواش را بگیرد به سهولت بنده و غلام کسانی میشود که بر آورده شدن این احساسات را

گوستاو لوبون

به او و عهد میدهد.

کسیکه غرور دارد حاضر است کم شود و راه را از دیگران نبرد .

مثل عربی

با بیکس صاحب عقل و رومی زین نمیدانیم مگر آنهایی که با ما هم عقیده باشند .

لادشفوگو

ما دوست داریم دیگران را فریب دهند ولی از فریب دیگران عبرت نمگیریم .

پاسکال

مردمان درم درباره زندگی و جهان نظر خود خواهند داشت و اینها را بختی دیگران شکست میرند و یا چنان گمان دارند

سیمونز

که اصلاً سعادت و خوشبختی وجود ندارد .

فیچ

مرغان دیگری هم هستند که بالا تر میروند .

شکسپیر

میدانیم که هستیم و نمی دانیم که چه شویم .

سعید نفیسی

می بینی که دیگران بهم می بینند پس چرا در نمی یابی که دیگران بهم در می یابند .

میروند و قبرستان فریاد میکنند تمام این نوکران پدر من بودند کمیت که بلند شود و تکذیب کند .

حضرت رسول

نفرین باد بر کسی که بار خود را بر دوش دیگران بگذارد .

حضرت امیر

نخستن گام مرحله تکامل خودشناسی است .

سعدی

نخست خوانند پر سید منرت صیت و گلویند پرت کسیت .

هاری هورتون

نوع پرستی خود پرستی بزرگتری است .

مثل دانمارکی

هر چه شخص نجیب تر باشد غرورش کمتر است .

هرگز روا نیست بگوئیم من میگویم.

مادام فکار

هر کس حد و میدان دید خود را حدود دنیای نگارد این اشتباه فکری با اندازه اشتباه بصری که ما را وادار میکنند خیال کنیم آسمان زمین و افق بهم می پیوندد چاره ناپذیر است این امر بسیاری از حقایق را توضیح میدهد از جمله اینکه هر کس

دیگران را با معیاری که خود را اختیار دارد و این معیار غالباً بطل میسر خیال است می بخندد و ما ناچاریم با این موضوع حق

بدیم و محسن این حقیقت را آشکار می سازد که محکس حاضر نیست مایلند ترازا و باشیم و این فرضی است که مسلم تلقی شود. شنبه

بمه میخوانند شریعت را عوض کنند ولی دروغا که محکس این اندیشه نیست که خود را عوض کند.

قولستوی

هر گاه می از دیگران ناراضی شویم که از خود ناراضی هستیم.

۲

هر گاه می از خوبیهای مردم سخن میگوئیم و درباره خود حرف نمیزنیم و هر گاه می از بدیهای مردم سخن میگوئیم و درباره خود حرف میزنیم.

نکات

محکس نیست که همیشه مطابق میل شما رفتار کند. اول خود شما.

حجازی

صبح خرمی مانند خواست ما چیزها را طبعی جلوه گر میسازد.

لادشفوگو

صبح خرمی مانند خواست ما خود را طبعی نشان میدهد و طبعی بودن ما جلوه گیری میکند.

لادشفوگو

صبح کس آنقدر مهارت ندارد که بمقام بدیهاتی که میکند پی ببرد.

لادشفوگو

مثلا تینی

هر چه آدم بالاتر رود و تقویش شدیدتر است.

غ - د

هر کس از صدای کفش خودش خوشحال میشود ولی صدای کفش دیگران او را ناراحت میکند.

آینه فنده سنجی داند

آینه خورشید شاخت نماند

ایه خرد و دگر

یعنی خورشید سنجی داند

آینه خورشید سنجی داند

از خورشید سنجی داند

از خورشید سنجی داند

عابر

که شکر و شکر است مدام زیار

از سبک معنی بر افامه و بار

از شکر و احترام میجوید

ز چهره از سبک میجوید

بگریه بر تو بایک دنیا

مگر از این تمول شای

جیبی

هم از غم و شوق بر تو یقین

لکنت خورشید تحقیق

ببین از چهره درد و مهر

نماند بر تو پنهان هیچ حال

بهر خرد

از کجای تو ز چهره چهره

عمر و رخسار کجاست

جمع هر دو ز سر بر سر

بهر چهره در اینجاست

خوشختی بدبختی

آدم بدبخت بمه لازم خوشخت بودن اور اختیار دارد بجز اراده خوشختی ؟

آدمی آنقدر که از فکر حوادث آینده ناراحت میشود از خود آن حوادث ناراحت نمیشود و بدبختانه فکر میکند که حوادثی فردا

رومی میدهد همیشه بر ما غلبه دارد . مونتین فیلسوف فرانسه

آلام و ناراحتی ها فکر انسان را قوی مینماید . ناپلئون

آدم عاقل برای برپیش آمدن ناگواری مهیاست . متحد حجازی

آنچه را که ما بنام خوشختی مینامیم نبودن بدبختی است ولی خوشختی حقیقی چیزیست که هیچکدام از افراد بشر تاکنون ندیده اند . بزرگیک
اگرچه کردار به سخاوت بیاراید و گفتار بر راستی در این جهان نیک بخت است . بوذرجمهر

آنچه برای خوشختی مورد احتیاج است یک آب باران است و آنچه برای گرفتاری و رنج خود بان محتاجیم یک دریاست . حجازی
آنچه جهان بماند بدو آنچه خوشختی نام دارد باز به تقدیرش نیست فقط آنچه در ماست از ما . لاوات

اگر نیک بختی خود را بدست دیگری میداند بسی ناکامی خواهد کشید . حجازی

آنچه انسان در زندگی مخزون میکند فقر و بیماری و رنج نیست بلکه غرور و جاه طلبی خودخواهی و گناه است . ابوالعلا

ارزش زندگی فقط از روی میزان نشاط و حرمی انسان است و بس اگر تمام ثروت روی زمین و کلیه وسایل ممکنه

آشایش آورد و ترس کسی قرار دهند ولی قوه نشاط در او نباشد بدبخت ترین اشخاص همان است محمد مسعود

از سعادت واقعی سعادت میراید این دو تسلسل تا ابدیت باقی است ؟

اسباب خوشبختی خود را از دیگران میخواهیم و مدام از بی گذشتی و ناهمراهی آنان شکایت داریم حال آنکه اسباب خوشبختی همه

در دست خود ما است. منتها از مافی گذشت و ناهمراهی آن نسبت بخودمان بچکس نیست . حجازی

اشخاص زیرک از بدبختی و گرفتاری های دیگران تشنه میشوند ولی اشخاص ابله از بلاهای خود عبرت نمیگیرند . فوافکلین

انگهای دیگران را مبدل به نگاههای پر از شادی نمودن بهترین خوشبختی است بودا

اعتقاد به بدبخت و قسمت بدترین نوع بردگی است اپیکتت

اغلب مردم نمی از عمر صرف بدبخت نمودن نیم دیگر مینمایند . شان فور

اگر خدایق همان قدر که مضمیم هستند بخت باشند به بختی میرسند لینکلن

اگر فقط طالب سعادت باشیم سهل الحصول است ولی میخواهیم سعید تر از دیگران باشیم این مشکل است . مونتسکیو

اگر میخواهی خوشبخت باشی برای خوشبختی دیگران بکوش زیرا آن شادی که مایه دیگران میدهد بدل خود مایه میگردد . بتهوون

انسان خوشبخت نمی شود اگر برای خوشبختی دیگران بکوشد . دوسن پید

انسان خود را نمی شناسد مگر هنگام فقر و بدبختی . آلفرد دو موسه

انسان هر وقتی ارپیش آمد آتیه در باره خود اندیشد و از آن بیم و هراس خاطرش نشاید آن خطر زودتر او را تعقیب کند

انسان خوشبخت آن کی است که حوادث ابا بشم و اندکی وقت بعلت وقوع آن متقی و قبول نماید . مترلینگ

ایکه در بند آسایش و خوشبختی هستی چرا آسایش از دیگران دریغ میداری . سعید نفیسی

این درست است که بدبختی از خارج بانسان وارد میاید مآطرح عمل او در داخل زندگی یعنی در باطن وجود مآتسه بدستوری

است که از ما دریافت میدارد یعنی بر طبق استعدادیکه در وجود ما می باشد خرابکاری یا آبادانی نماید . مترلینگ

این خوشبختی مآست که هیچ چیز کامل در جهان وجود ندارد مثل سوئدی

ای مردم چرا سعادت او را خارج میجوئید؟ سعادت در درون شماست . ؟

باید اعتراف کنیم که خوشبختی ما در اختیار خودمان است . وقتی در آفتاب ایستاده ایم اگر پشت بخورشید کنیم سایه را جلوی

خود می بینیم و اگر روی خود را بطرف خورشید برگردانیم جز نور صفا چیزی نمی بینیم . لرد آویسوری

با آب ساده زمان خشک بازو زیر سر بچکان میشود خوشبخت بود . کنفوسیوس

بمشکلات میگوئیم که با آسایش و بیم وقتی به آسایش و بیم آسایش را غیر قابل تحمل می یابیم . بروکس آدامز

بخطریساریم که تنهارا و تآمین خوشبختی این نیست که متوقع خوشبختی از دیگران باشیم بلکه خوبیهاییکه با آنها میکنیم باید فقط

بمطور تآمین مسرت باطن خودمان باشد . دیل کارنگی

بدبختی منحصر بجا نوران انسانها نیست بلکه روئیدنیها هم خوشبخت و بدبخت دارند و با اینکه درخت بگناه است از جای

مترلینگ

خود لگان نمخورد و صدایش در میاید باز بدبختی مصون نیست .

هوگو

بدبختی مری استعداد است .

بدبختی ما را فراموش کنید تا خوشبخت شوید و اگر خوشبختی ما را از یاد ببرید آدم بیچاره و بدبختی خواهید بود . مترلینگ

بدبختی نتیجه محصول غلط اندیشی است . ریشه حوادث و اتفاقات در خودمان نهفته شده است -

؟

حوادث محصول بذرمانی است که ما پاشیده ایم .

بدبختی را نباید از روی مابیت شرمی که حادث شده اندازه گرفت بلکه وسیله اندازه گیری آن حالت و مزاج شخصی

ادیون

است که آن تحمل میکند .

بدبختی و بیچارگی ذره بین بسیار بزرگی است که خطایا تقاضای انسان را صد برابر و بهتر از مقابل بزرگ میکند . ؟

لا فوته

بیچ بدبختی بزرگتر از ناراضی بودن نیست .

برای خوشبخت رسیدن شرایط مهمی لازم نیست بلکه این قدرت روحی است که سبب خوشبختی میگردود . بالزاک

گواسیان

برای رسیدن خوشبختی قواعدی وجود دارد و در نظر موشندان هر امری اتفاقی نیست .

برای وصول خوشبختی فقط یک راه موجود است آن کاستن بگزانی درباره چیزمانی است که مافوق قدرت ماست .

بودا

بزرگتر از آرزایش فکر خوشبختی نیست .

باس

بزرگترین بدبختی آنست که طاقت کشیدن بار بدبختی نداشته باشیم

بسا خوشبختی هایکه در اثر عدم استفاده صحیح از آنها بیشتر از بدبختی باعث خرابی افراد شده است .

ابوالعلاء

بشر خوشبختی خیلی زود عادت میکند و چون خیلی زود عادت میکند خیلی زود هم فراموش میکند که خوشبخت است

افندرمودا

بعقب نگاه نکنید ممکن است خوشبختی را که روبوسی شما دارد از دست بدهید .

؟

بعضی خنده ها از گریه بالاتر است .

دید کارنگی

بنا کردن عمارت خوشبختی انسانی بسیار دشوار و خراب کردن آن سخت آسان است .

؟

بهترین درمان برای قلوب شکسته اینست که دوباره بشکند .

سام منتز

بجهت مایه و آنسوید ویدوراهی های ورود را بنمایید . باعث سر نوشت شوم خود را در خودتان جستجو کنید و از بختی ترا

نیز در وجود خوشتن بسایید . خرج را کج مدار خواندن گناه و اگر دردن مرغ و زحل انداختن کار مردان خردمند باشد

بیشتر بدبختی های ما قابل تحمل تر از تفسیر هائی است که دوستانمان درباره آنها میکنند .

کولتون

بیشتر اوقات بدبختی مانا می آید از اینست که مانده بچه های بی تربیت نعمتهای بکران خود را فراموش کرده برای داشتن

چیزی که میخواهیم که از دسترس ما بیرون است .

م. ز. ساواژ

بیشتر مصائب و مشکلات ما اینست که بقوه خیال برای خودمان ایجاد کرده ایم و در عالم خارج وجود ندارد و اگر هم

داشته باشد آنقدرها مهم نیست .

لرد آویسوری

بدبختی آن نیست که میتوان از آن بر حذر بود بلکه آن است که گریزی از آن نیست .

مثل چینی

بدبختی در کنار خوشبختی ایستادوست .

مثلیوگسلاوی

بدبختی همیشه از درمی وارد میشود که برای او باز نگذاشته اند .

مثلیچکسلواکی

پس از همه حرفها بدترین بدبختی ما هرگز حادث نمیشود و بیشتر بدبختی ما در آن است که از پیش بگذرانیم افتاده ایم . بالزاک

تا زمانی که سنگ و جایت دوام دارد هیچ ندیدن و شنیدن برای من منتهای خوشبختی است .

میکلاندژ

تا بدبختی انباشتم به حقیقت او بدست آوردن و نگهداشتن خوشبختی را یاد نگیریم .

داوید وایت

تا کی غصه بخوریم تا کی از مردم کنار و گیریم مگر جوانی ما بازگشتی است مگر با عمر دوباره خواهیم بخشید تا خانواده ای

بوجود آوریم .

جواد فاضل

کلمه تشخص خود پرستی عشق بخود خود خواهی و تعصب به عقاید و به شخصیت خود بزرگترین سدا و حصول خوشبختی است ؟

تو از بدبختی خود ناله میکنی اگر ملاحظه کنی که دیگران چه در رنج میکنند آهسته تر ناله خواهی کرد .

شیلون

جامعه کنجگان جهان خوشبختی را از دو چیز باقی اند تارش از خوشی و نیکوکاری پوشش از سازگاری و مردم دار ؟

چون مردم کمتر متوجه سعادت هستند بدبختی بیشتر نمایان است ظلم و ستمی اعدای می پندارند و سعادت و عدا

لته را جزو اتفاقات فرض میکنند .

مترلینگ

چیزیکه موجب غصه دیگران میشود چرا باعث غصه ما باشد .

حجازی

حقیر شمردن مرگ یکی از مهم ترین اسباب خوشبختی است .

مونتین

خوبست اقدار برای آسایش خیال خویش اینقدر نیست دیگران بین خرد و کیر نباشیم و اشتباهات آنها را دیده علم و متانت
بگیریم اعمال و اقوالشان را از نظر و در داشته در عین حال موقعیت آنها را بخاطر بیاوریم تا نشانمان کو چک و ناخیز
و خوبی ما نشان بزرگ و قابل توجه شود .

لرد آویسوری

خوشحالی تو پی است که وقتی می غلطد بد نباشد میرویم و وقتی توقف میکند بان لکد میزنیم .

مشاقق و بریان

خوشحالی یعنی همانگی آمال با حوادث روزگار .

گوستا و فلوپیر

خوشحالی کالانی است که طبیعت آنرا به قیمت بسیار گران بایم فروشد .

ولستر

خوشحالی در اینست که در همه چیز را بشناسیم و بان احترام بگذاریم .

رومن رولان

خوشحالی بر سه ستون استوار است : فراموش کردن گذشته ، غنیمت شمردن حال و امیدوار بودن بآیند .

متدلینگ

خوشحالی حسن خوشحالی است نه یافتن آن .

؟

خوشحالی نشانه سلامت روح است .

ویلیام جیمز

خوشحالت ترین موجود کسی است که خوشحالی را در خانه خود جستجو میکند .

کوته

خوشحالی وجود ندارد و ما خوشحالت نیستیم اما میتوانیم این حق را بخود بدسیم که در آرزوی آن باشیم .

چخوف

خوشحالت ترین فرد کسی است که بیش از همه سعی کند دیگران را خوشحالت سازد .

لاد و شفوکو

خوشحالی و بدبختی ایام سپیدی عصاره اعمال گذشته است .

سنت بود

خوشخت کسی است که حاکم بر وجود خوشتن باشد .

؟

خوشختی و وسائل آن در سانش هم آگهی با دیگران بست میاید .

؟

خوشختی یگانه چیز است که میتوانیم بیایند خود داشته باشیم دیگران را از آن برخوردار سازیم .

کارمن سیلوا

خوشخت کسی است که امروز را روز خود داشته با فراغ خاطر سپریا و زندگی می فرودا بر چار و دست بر میاید کوتاهی کن

زیرا امروز را گذرانده ام .

هوراس

خوشخت کسی است که ضرب المثل افتخار ملت باشد .

؟

خوشخت کسی است که را در قدر وانی خدمت دیگران امیداند و شادی دیگران بقدر شادی خود حس میکند .

خوشخت نبودن کنایت عظیم .

ابوالعلا

خویشهای کوچک خوشختی بزرگ میازد .

الفونس کار

خوشختی همچون فاعشق نیکی محبت انصاف زندگی جاوید و این قیل خواستی ها آرزوئی است که طبیعت در نهاد

ما گذاشته و بهانه زندگی بودن مات را داده و گرنه این آرزوها در دنیا شدن نیست .

حجازی

خوشختی مال آن کسانی است که افکار خودشان را بطرف چیزی غیر از خوشختی خودشان معطوف میازند .

خوشختی مانند پروانه است اگر او را دنبال کنید از شما فرار میکند ولی اگر آرام نشینید روی سر شما خواهد نشست .

داوید هیوم

خوشختی هر روز یکبار در منزل امیر زندولی بد بخانه صاحب خانه در آن موقع در منزل عباسیه است صدی را عیسوی برآورد

خوشخت کسیکه تواند از بدبختی و نومیدیهایی زندگی که دیگران از آن میالند برای خود خوشی تولید کند و از آن برخوردار شود .

مترینگ

خوشختی و نشاط و شادی سرری است بنابراین سواره کوشش کن که خود را در میان اسب و خانواده و دوستان و آشنایان گشاد و درود شاد و خوش بین جلوه گر سازی .

ویکتور پوشه

خوشختی در دنیا وجود ندارد زندگی ما عبارت است از محاکمه و تپسیه کردن یا پاداش گرفتن و یا انجام اعمال احتیاطی .

ولتر

خوشختی این است که انسان دنیا را همانطور که آرزو میکند ببیند .

کودنی

خود را بخاطر خوشگذرانی بدبخت کن .

؟

خوشخت کسی است که قرض ندارد .

؟

خوشخت کسی است که دم اغنیت شمارد و بخود میگوید من امروز خوشتم فردا چه میشاید .

ورایدن

خوشختی هر کس با دیگری فرق دارد آنکه فتنه زند ندارد و معتقد است که پدران و مادرانی که به تربیت اولاد خود مشغولند

سعادتمندترین افراد روی زمین هستند آنکه با نیاست آنکه فلج است میخفت چشم و کجفت پارسا سعادتمند و خوشختی میداند

عدو زیادی از مردم روی زمین آراش روحی ابرزگترین سعادتمند پیروزی خود برای گذران سحرزده عمر میکنند

خوشختی را یکبار دیدم آنهم موقعی بود که احساس میکردم بار خجاسیکه در دوره عمر متحمل شدم و به کمک کار خلاصه توانستم

غ - ذ

از پله های عروج و پیروزی بالا روم .

خوبی از من می پرسند که چگونه توانستی بر فلاکت و اوج بار و بدبختی غالب شوی انگشتان و کف دستها و سیاری که
ایام بر چهره ام باقی گذاشته بود با نهانشان و اوجم را روده کردم بجز کشیدم و نخواستم برابر بر قدرتی سر
تعظیم فرود آورم بکار برد ختم و متوجه گرفتم .

غ - ذ

در میان امواج در جاده های پر فراز و نشیب و در دریا با بدبختی میرویم در حالیکه خوشبختی در اینجا هوداس
در یغاکه زیبائی در راه خوشبختی ما چه غول اهری است .

حجازی

بالزاک

در دنیا هیچ چیز مانده بدبختی کامل نیست .

در دنیا کسی بدبخت تر از آن آدمی نیست که پیوسته میکوشد خود را بصورتی در آورد که چنانچه و روحا هرگز انطور به آفتل و پارت

سیدون

در روز سیاه و بدبختی تنها ما مشفق است که با هم در می و در بختی با محنت ابر ما آسان میکند .

ژان ژاک روسو

در منتهای فلاکت و بدبختی مانند ک چرمی میتوان و بخوش و بی نیاز شد .

دست توانا می بدبختی و مصیبت بهتر از انگشتان نیکبختی و اقبال به خطا و اشتباهی ایا انسان نشان میدهد بر اسعاد

دانیال

و اقبال هرگز حقایق اشیا را به چشم انسان ظاهر نمیزد و او را بر باطن امور این عالم واقف نمی نماید .

بتهوون

دوری از مردم شیر در پیچه سعادت و نیکبختی است .

؟

دیو این خود و خوشبختی را بدست خود مان بیا میکنیم .

در هر بدبختی یک جنبه خوبی هم وجود دارد .

مثل فزانه

دل و اندام و آیم خوشبختی مانند گل نیلوفر نرم است و در هنگام بدبختی مانند صخره کوه قرص و محکم ؟

و خایری که انسان در وجود خود همراه دارد اساس و شالوده خوشی و بختی است .

شوپنهاور

سعادت در این نیست که چقدر ثروت و انحریم بلکه در آن است که چقدر از آنچه در اختیارمان هست استفاده میکنیم ؟

زندگی پارچه ایست که از تار و پود مسرت و بخت بافته شده در مقابل شش نوشی نهاده و با هر شدمی سرنگی

آمیخته اند بر کس از غم و رنج بهرامی ارد چیزیکه هست بعضی اشخاص برکات و مواهب حیات استلذذ شده اند و

در جهان جز رنج و بدبختی و فلاکت و بخت چیری نمی بینند .

لرد آویوری

سعادت کلی است که میتواند از ورزش یک نیم ضعیف افشرد و پرمردود کرد . ؟

سعادت یا بدبختی شر با ثروت ارتباطی ندارد بلکه مربوط و منوط بخلق و خوی اوست .

لادوسفوکو

سعادت واقعی دستیابی به تمام چیزها نیست که طرف آرزو و تمایل انسان است و تا انسان بمقهور طبیعت

و باز محسوس آید دست هرگز سعادت مند نخواهد گردید .

نظام وفا

سه راه خوشبختی عبارت است از بدی ندیدن بدی شنیدن بدی نکردن .

مثل جینی

شاید خوشبختی زائیده تحولات باشد . ؟

شخص عاقل و هوشیار هر جا قدم گذارد سعادت و فراغت بال همراه اوست زیرا در جهان بحر خوبی و زیبایی -

خیزی نمی بیند .

شکیر

طبیعت عصبانی و تند و ناراضی همیشه از نیمه راه با استقبال غصه و شویش می رود .

اسمایلز

علت بدبختی و بچارگی ماداشتن فرصتهای زیاد است که صرف نظر در باره خوشبختی و بدبختی میگرد ، شاو

غالباً مردم بدون جهت از بدبختی میالند گویند اندک تصور بدبختی مولد بدبختی است .

لرد آویبوری

غالباً باین نتیجه میسریم که آنان که پیوسته از بخت بد خود میالند تنها حاصل غفلت و نداشتن کارهای و بی تدبیریهایی

اسمایلز

خود را در میکنند .

غالباً باطعش ا می چسبند و غصه خوری نمی بینند .

حجازی

نخچه خوشبختی در جای تاریک و بی صدا و کودی پنهان است که بسیار نزدیک ماست ولی کمتر از آنجا میگذریم

متزلینگ

و آن دل خود ماست .

نظام وفا

فراموشی سرپوش تمام غصه هاست .

اپیکور

کسیکه از خیر کمی خوشبخت نمیشود از هیچ خیر خوشبخت نخواهد شد .

کسیکه بدبختی را باعث تحمل میکند خوشبختی را نیز با همان عزت تحمل خواهد کرد زیرا کسیکه اولی تحمل نمود در مقابل دومی

فیلدینگ

از جادو نخواهد رفت .

مثل چینی

کلید سعادت و خوشبختی ما در اختیار پندار و گفتار و کردار ما است .

کیکه در جستجوی خوشبختی از خانه بیرون میرود دنبال سایه میرود .

مثل چینی

کیکه انتظار آسایش دارد باید که کور و لال باشد .

مذمتی

گاهی اوقات اندیشه مفید است اما برای خوشبخت شدن نباید زیاد اندیشید .

گوستاد لوبون

گاه لازم است که انسان دیگران خود را ببندد زیرا اغلب خود را به بایمانی زدن بیرون نوعی خوشبختی است .
ما دیگر از آسایش از آنچه حقیقتاً بخت میسر میسر میکنیم .

مونتنسکیو

ما باید برای خوشبخت زیستن موقعیت های مناسب ایجاد کنیم نه اینکه در انتظار آن باشیم .

فرانسس بیکن

مرکز مهم نیست خوشبخت نبودن مهمترین ضرر است .

ویکتور هوگو

برگاه تمام بایا و مصائب بشر در کجا جمع نمایند و در میان مردم تقسیم کنند بدبخت ترین مردم چون سهم خود را ببرند
از سهم خستین خوشی اضافی شده لب از شکایت می بندند .

سقراط

بزرگان آه به خوشبختی منتهی میشود اگر یکی از آنها سعد و شد را و دیگری انتخاب کند

یورسن

همه بدبختی ها از درون ما بر میخیزد و سبب آنها خود ما هستیم . ما سهوا می پذیریم که آنها از بیرون می آیند در صورتیکه
خود ما آنها را در تن خودمان با سر نوشت خودمان میسازیم .

اناتول فرانس

هرگاه میکشید خوشبختی فکر کنید خوشبخت هستید .

شارژ دوتن

هیچ کس نمیتواند تا وقتی که زنده است در هیچ بختی از مرگ نمیتوان در بدبختی یا نیک بختی و قضاوت کرد .

بمع موجودی بدخت تر و ناکام تر از کسی نیست که از روزگار خود عقب باشد .

سعید نفیسی

بمع درد و غصه ای نیست که دو انداشته باشد اما چه بسا که دو اینخواهم و با درد و غصه میاریم . حجازی

بمع کس تا ساعت آخر عمرش نتواند خود را خوشبخت یا بدبخت بداند زیرا سعادت و بدبختی در پس پرده هزار

حوادث مخفی است و هر ساعت ممکن است صفحه حیات انسان با حوادث بصورت معکوس برگردد . محمود

بمع کس آن اندازد که تصور میکند بدبخت و یا خوشبخت نیست .

لاروشفوکو

مردم هرگز خوشبختی خود را نمی شناسند اما خوشبختی دیگران همیشه در جلوه دیدگان محسوس است .

؟

مسکلات نشان میدهند هر کس چند مردود علاج است .

اپیکتیتوس

مصائب خود را مانند لباسهای خودتان با کمال بی اعتنائی تحمل کنید .

شکسپیر

مقصود از زندگانی فقط خوشبختی نیست بلکه تکامل آن است .

مادام داستاهل

موقع رومی آوردن مصیبتی از خود بپرسید : بدتر از بدش چه خواهید بود ؟ خود را از قبول آن در صورت لزوم آماده

دید کارنگی

کنید . آنوقت با آرایش خیال در رفع و اصلاح آن بدتر از بد بکوشید .

مردان در اوقات خوشبختی نسبت به سایر افراد همدرمی نشان میدهند و زمان در اوقات بدبختی . مثلچینی

سردآر قور هیس

نصف بدبختی های این دنیا از فقدان صراحت و کتمان حقیقت ناشی میشود .

نغمتهای خود را بشماره محسوس و متهارا :

دید کارنگی

نگذارید موریا نه گزانی بنای نه گزانیان اوار کون کند .

دید کارنگی

نیکیختی و سعادت جز یک متار که و یک وقفه میان و بدختی و مصیبت و ناکامی و بیماری و حزن و غم نیست
نیکیختی من کامیابی من قبول عام من سود و نفع من بیشتر و بسته مهارتی است که در معاشرت با ابناء نوع خود

بکار برم .

دید کارنگی

نیکیختی آنکه خورد و کشت و بدخت آنکه مرد و مژشت .

سعدی

نیکیختی کسی است که نه از مردن کسی شاد شود و نه کسی از مردن او شاد گردد .

سعدی نفیسی

نیکیختی آن کسی است که آموزگارش روزگار بود و باشد .

سعدی نفیسی

لذتهای ماطحی و درد های مغموس است .

مثل چینی

وجود انسان ترکیبی است که خوشختی را بخود نمی پذیرد . سعادت آب است و ما غر مال و با حقیقت شعله است که

حجازی

یک لحظه جان را میسوزد و میگذرد و ما را در سوز و گداز میگذارد .

اسکار وایلد

وقتی خوشختی بیستم همیشه خوب جلو میگیریم اما وقتی خوب باشیم همیشه خوشختی نخواهیم بود .

متلینگ

وقتی کسی خوشخت بود و میترسید زیر خوشختی اسباب ترس را فراهم میآورد .

لار شفوگو

وقتی انسان را شش او در خود نیاید حتی آن در جای دیگر کار بهوده ای است .

بود

هر کس نخیر طمع را دور بیند از او بدختی از او دور میشود مانند قطره آب که روی برگ گل میلغزد و میریزد .

هر کس آن چهره را که ندارد رسیدن آن خوشحالی میداند .

سعید نفیسی

هر چه انسان از سرمایه نشاط و خوشحالی خود دیگران سهم میرساند بر میزان اصلی آن میافزاید زیرا مهربانی است
هر کس فقط خوشحالی ابناء بر خواستش طمع خود بنا بر احتیاجهای خویش از روی منافع و اغراض شخصی و موافق احساسات
خویش تعمیر میکند .

سعید نفیسی

هر چه ما را محدود میکند ما شش را میگذاریم تحت اقبال .

امروز

هر بدبختی که بمن رسیده از اطمینان و اعتماد بدو ستانم بود .

ژان ژاک روسو

هرگز نگویید سرنوشت من است و سرنوشت خود را مورد توبیخ قرار ندهید حتی در موقعیکه شخصی گرفتار آلام جسمانی
بزرگ شده اگر فحاشش کوچک و روش محدود و ممتدش کم نباشد میتواند به سرنوشت خود غلبه کند . متولینگ
یکی از بهترین طرق خوشبخت شدن امنیت است که انسان معتقد باشد که واقعا خوشبخت است یا روزی خواهد شد .
یک اوست برای خوشبختی وجود ندارد آنهم کاستن بخیرانی درباره چیزهایی است که مافوق قدرت قرار گرفته . ایتلس
یکانه راه برای افزودن خوشبختی بر روی زمین آنست که تقشیر کنید .

پول شور

یک بدبختی بدبختی دیگر را پشت خود حمل میکند .

مثل دانفاری

یک نیمه روز خوشبختی ارزنده تر از یک سال بدبختی است .

مثل آفریفانی

یک لحظه شادی غمناک تر از یک روز خوشبختی ابارمغان میآورد و خوشحالی فقط داشتن یلای قشنگ است و میل کران

و پول یاد نیست بلکه خوشبختی داشتن تنی سالم و عصبانی آرام است . غ . ذ

دل غمگین نشسته و غم کند	بوشید، رنجها کم کنید
خردمندم چه چاه غم خورم	چو روز نشاء عمر بگذرد
نه از بهر غم که از این سر ابر	جهان غم نیز زو شده سرگردان *
نه از بهر بیداد و محنت کسرت	جهان از پریشان روی و محنت کسرت
باید بخت در دو غم در شستن	باید بخت برستم و داشتم
در درج بخت من مقید بر غم	باید بشنیم و شنیدیم
بمهر سپردن نه غم نه خدایت	دل را که سیه بایه ز زکات

نظم

زهر درد و غم را آزاد باشم	بمانم بهتر که در ایام شام باشم
هم روز و شب خوشدل در انجام	خوشرو و خوشخوئی در ایام
بماند شد، لرز جودا صفت	که خوشدل شو و در شام لرز

نظم

خونیکه بخور بر بل روزگار گم نشد	خود شکفته و از بهر لکرت گم نشد
---------------------------------	--------------------------------

خیانت

آنکه در قلیل خائن بود در کثیر هم خائن بود .

حضرت عیسیٰ

آدمی هرگز بدکار و خبیث بدنی نمی آید بدکاری و خباثت نیز بیماری عارضی است .

ولتر

از گناه متفر داشته باش نه از گناه بکار .

گاندی

استفاده از حاصل زندگی دیگران نباید بحساب زندگی خود بدانیم .

غ - ذ

اعتقاد مردمانی که از دیگران میگیرند بر این پایه نادرست نباشد است که بدی معدومی^{ند} دلیل بدی همگان^{ند} میباشد .

امام هادی^ع

ایمن مباش از شر کسی که برای خود از شرش قائل نیست .

با هر که بدی کردی تا دم مرگ از او بپندیش .

؟

با تخم مرغ روی سنگلاخ بازی مکن .

مثنوی

بشری رحم ترین حیوانات نسبت به خود است .

نیچه

بجایی که کوزه خودت گذاشته امی سنگ پرتاب مکن .

مثنوی

پای دیوار کندن و ساکت نشستن کار خردمندان نیست .

؟

پادشاه را بر خیانت کسی اقصی نکردان مگر آنکه بر قبول کلی و اثنی باشی و گرنه در ملک خویش بی کوشی . گلستان سعدی

مثل چکلو اکی

ضرب المثل ایرانی

؟

جایی که نمک خوری مملکتان میگویند .

ولتر

چرب بانان اغلب بیستی ناپاک در قلب میروانند .

لادشفوگو

جمله و خیانت اغلب از اشخاص ناتوان سر میزند .

مثل افریقائی

حتی بهترین چوب ممکن است گرفتار موریا نه گردد .

عدلی

خانن سواره خائف است .

بد قول بد

خطا اگر ندانسته انجام شود اشتباه است و اگر دانسته بهکاری است .

ولتر

خطاهای بشری اول بگذرد و بعد میماند چندی میگذرد که صاحب خانه میشود .

کنفوسیوس

خطائی کردن آن اصلاح نمودن خود بمنزله ارتکاب خطای دیگری است .

خطاهای مرد آزاد و مانند تار یک شدن آفتاب یا ماه است اگر او خطائی بخدمت آزادی میزند و اگر خطای خود را

کنفوسیوس

اصلاح کند . هم همه مردم در میانند .

امام جواد

در خانن بودن کافی است که مرد این از خیانت کاران باشد .

دزدان کسی است که گیر میافتد .

مثل آفریقایی

فساد و رعمقی است که هر که به قلعه آن بر شود تفرش اندر افتد .

منفلوطی

ضعیف ترها از راه های مخفی سوار و بد اخل حصن حصین و زوایای قلب اشخاص قویتر خنیده و در آنجا برای

خود با دزدی کسب قدرت میکنند .

نیچه

کسکه کجا رسد زود و همیشه خواهد دزدید .

مثل اسپانیولی

کشتن نجیبها کس را ادب میکند .

؟

سگ بر آنکه سود و جاده خود را در ویرانی دیگران بخورد .

؟

هر که خیانت و زردوش در حساب بلرزد .

؟

میچکس نمیتواند فرد ضعیف را با تضعیف فرد قوی تقویت کند .

لینکلن

صورت زیبارنگ بر منبت

اسرار در سیرت زیبار

ص

کسر کز اهانت نزار در نصیب

چو بر پیش آید نزار در غریب

خینت ز هر نفس بر برتر است

تمام بر بهی در او مضمحل است

*

چمن اهانت کسر نگو دار و

نیم سعادت او دار و

ولا نه او دمت بر خینت به

کز بزرگست زود کرد و خود

چشمه حق

کنز در اهانت خینت مگر

لا اله الا الله قهر برت این پند

*

هر که با من خینت که

ز من به کز او به نعمت و ناز

موت من از من که هر که

چمن اهانت در دید تو باز

ص

وانائی و نادانی

آدم وانا ہر قدمی کہ بر میدارد، جامی قدم دیگرش نمایان و روشن خواهد شد .

حجازی

آدم احمق در بزم جاہست حتی در بیمارستان .

بونارد شاو

آدم با ہوش در دسرهای بزرگ را بدر دسر کوچک تبدیل میکند و در دسرهای کوچک را ازین عمرو . مثل چینی

بوالو

ابله ہمیشہ دنبال ابلہ بزرگتر میگردد کہ اورا تحسین کند .

کویتین

از نادانان بیش از عقلمندان باید ترسید .

استہرا، فرزند نادانیت با چیزهای را با دست میگیریم کہ کاملاً در بار و چلوگی آنها بی اطلاعییم .

بالزاک

اشخاص ضعیف نفس نمی توانند صمیمی باشند گاهی ہوش و ذکاوت بسیار مارا و امیدارند کہ کارهای بسیار

لارشفوگو

احتمالاً نکنیم .

سیون

اعتراف بنادانی از چیزیکہ نمیدانیم مرا شرمینکین نمیدارد .

افراد ناداناکوشش دارند خود را ہر گمان محیط سازند ولی اشخاص دیوانہ سعی میکنند محیط را بر گمان خود در آورند

همین جهت تحولات ترقیات اجتماع بدست یواکان بوده است.

اندره مورد

اعتراف بنادانی، دانایی و استوار بناتوانی، توانایی است.

اگر کمی چیزهای غیر لازم ابدانی بهتر از این است که هیچ ندانی.

سند کا

اگر خواهی یک باشی و می خواهی او را نه لسان بین.

اگر چیزی امیدانی باید بدانی که آن امیدانی و اگر چیزی امیدانی باید بدانی که آنها را امیدانی دانستن حقیقی

همین است و بس.

کنفوسیوس

انسان به قدر بیشتر بداند همان اندازه نقطه های استوار بدست می آورد.

ل. فونز باخ

ای من ز منبر گردان ادبالت نفرمای اگر دانایی نیابی خود رسول خویش باش.

لقمان حکیم

اگر از دشمنان خیرست توان باز ساخت خشم بی سبب سخن بجای صل تغییر بی ترقی تحسین بدلیل اعتماد کردن به بیگانه

و دشمنان بجای دوست گرفتن.

مثل عربی

احق پنا بگناه احمق است.

؟

از کوه قدم مقدم بالا میروند ثروت اندک اندک بدست می آید و دانایی کم کم حاصل میگردد.

مثلا فریقائی

از باران منسار کرده بریزنا و دان پنا منده میشود.

مثل عربی

ای پسر موعظه بر نادانان گرانست چنانکه برای پی مردان بالا رفتن.

لقمان حکیم

سر سراز نادانی که خود را داناشمرد .

9.

باران همیشه از سقف های سست بدخل اطاق میخکند و شوت از مغز نوک .

بودا

بانا دان تواضع کردن همچنان است که خطل را آب دادن چندانکه آب شیر مایه مار تلخ شود . سقراط
بخت و سر نوشت و طالع و اینگونه خرافات نیست فیروزی یا ناپیروزی آدمی در زندگی جز نتیجه

بخت و سرنوشت و طالع و ایسگونه خرها خرخال مست فیروزی یا نام فیروزی آدمی در زندگی جز نیجه

کاردانی و کارندانی او نباشد .

?

بدینا یادن بهتر از تعلیم یافتن و نادان ماندن است زیرا که حالت رشیدانه مدتی نیست . افلاطون

حضرت امیرؑ

بریدن از نادان مساویست با سوزنند با عاقل داننا .

رتبری مرد و انا از نادان اندیشه نیکوی اوست .

?

بزرگاری جز نامیدن یک شخصیت فاقد توازن خرد و گری نیست .

دکتر مارون

بعضی از منفعت و صحت خود چشم می‌پوشند اما از عقیده غلط خود دست برنمی‌دارند .

?

بی میل ترین مردم نسبت بدانامہا یہ اوست .

حضرت محمد

برالاع کرپالان زرین ہم سہی باز ہم الاع است .

مثلاً فریقائی

بہتر است و بارہ سوال فی تائید کما راہ اشتباہ بروی .

مثل المانی

فی اطلاع از نادانی خود در می‌است که نادانها جان گرفتارند .

الكوت

پر خرمی آفت هوش است .

؟

تعلیم با حق و با تقدر بی ثمر است که بخوایم با صابون غل را سفید کنیم .

کیترا

حماقت گریه است هرزه خود بخود در شد میکند و لازم نیست که کاشته شود .

مذحی کلاوی

خودت ، خودت را شناس یعنی از جهالت خود آگاه شو .

؟

دانا ترین مردم کسی است که از مردم نادان فاصله ار کند .

حضرت محمد

دانستن خوب است و نتوانستن بهتر است .

کابیل

دانا زنده است اگر چه بمیرد و نادان مرده است هر چند زنده باشد .

حضرت علی

دانا انتظار ندارد کارهای او مورد تحقیر و تحسین قرار گیرد .

لافوته

دانیایی عمده انسان در این نهفته است که بحماقت های خود پی ببرد .

لارشفوگو

دانیایی مرد را از شک های بی حد فضیلت اخلاقی او را از رنج و درد میراند و محبت غرم استوار او را از ترس بجا

میخشد . شک و درد ترس بدترین دشمنان کنجش آدمی و دانیایی فضیلت و محبت برای او دشمنان بجا میگردند .

دنیا پر از ابلهان است و آن کیسه دوست ندارد یکی از آنان را بیدار نماید تنها در برومی خود بیدار ، بلکه

بوالو

باید این نه خود را بیدار نکند .

مهاویرا

دانا ستیزه میکند .

دیوانه خود دیوانه به بسند خوش آید.

مثلا سپانیولی

دانا از دشمنان بیشتر استفاده میکند تا نادان از دوستانش.

بقراط حکیم

دو عاقل ممکن است بر یک چیز اتفاق کنند اما دو جاهل بیک کار سازگار نشوند.

متولینگ

چیز دیگر نیست.

مثلا استونی

راه کج به راههای کج منتهی میشود.

جاء مفورت

تازه بخردان بیش از خردمندان است حتی در خردمندان نیز اغلبی بیش از خردمندی است.

مثلا روسی

سگها و بچه ها از ابلهان خوششان میآید.

مثلا افغانی

شعور منحصراً بیک خانه نیست.

حجازی

عاقل هر روز برای خود وسیله تفریحی میآورد.

حجازی

غالباً از نادانی وحشیتریم از اینکه ما را نادان بنامید میترسیم.

مثلا اسکاتلندی

غافل باید خیلی احمق باشد که روباه را از دور شناسد.

فضائل کوچک در نزد عوام جلب تحسین میکند و فضائل متوسط باعث تحیر ایشان میشود و فضائل عالی را اصلاً

فراوان کلین

درک نتوانند کرد.

فقری سخت تر از نادانی نیست .

حضرت محمد

فقط کسی نادان است که میداند که هیچ نمیداند .

۹

کدام یک از بزرگان عالم در مدرسه خوب تحصیل کرده اند؟ همیشه قراح و بنوغ های سرشار بعد از مدرسه ظاهر شود . سببی
کمی خودخواهی و قدری سببیت با مقدار می خیره سری و کم عقلی مخلوط کنید چیزی ساخته خواهد شد که آتش دلیری است ؟
کیکه از احمق تعریف کند احمق تر از او است .

مثل فدا نوی

گرفتاری این دنیا در اینست که نادان از کار خود اطمینان دارد و نادان از کار خود مطمئن نیست .

بدتر از نادان

با واقعیت عادت کردیم که بشر بر آنچه را که نمی فهمد و درک نمیکند استهزا نموده و به تمسخر میگرد .

ادیک فون

ما که هنوز خود را شناسخته ایم چرا ادعا میکنیم که دیگر از اینها بیسم .

حجازی

مانادان بستم و شاید تا ابد این نادانی باقی بماند ولی متدرجاً چیزی می آید که ما را می آموزد که ما نشان میدهد که حقیقتاً نادانانیم .

من میگویم که بزرگترین درد نادانی است .

کارل لایب

ما مرتباً از عوالم طبیعی و شرایط زندگی تحت فشار هستیم و دائماً اتفاقات غیر متوقعه بر ایمان بوجود می آید و ما

کسی میباشد که نمیتواند خودش را بین سختی ها و گرفتاریها محکم کند .

غ - د

مرد نیز خودش افسوس است که امروزش از دیروز ستوده تر باشد .

حضرت امین

مرد آزاده و باره نه چهره نویسته میاندیشد : در دیدن چیزی با اینکه آن با خوبی و درستی بشناسد در شنیدن چیزی با

آن بفهمد در خسار خود بکلامیت و محبت در رفتار خود بشرافت ، در سخنان خود بحقیقت در کارهای زندگی بدرستی

در شبهه های خود پیریدن ای دیگران در موقع خشم به تیاج آن ، و در پذیرائی دیگران بوظیفه مهربانی و ادب .

مقصر کسی نیست که مرتب گناه کرده بلکه کسی است که او را وظلمت چل یابی ندارد .

لادشغوگوله

دیوار و ل

ممکن است قبابی ابلهی زردوزی باشد ولی باز هم قبابی احمق است .

سقراط

من جز یک چیز چیزی نمیدانم و آن اینست که هیچ نمیدانم .

حضرت امیر

نادان دشمنی است بس نامحار .

نادان با معاشران شتم کند و باز در میان تعدی کند و بزرگان کلمه فروشد و بدون میسر سخن گوید .

فنا فکلین

نادان آنقدر شرمندگی ندارد که عدم تمایل با موضوع .

بوسوله

نادان خطرناکترین امراض و مولد سایر بیماریهاست .

ناخیرترین مردم آن کسانی هستند که بزرگی را در جامه های فاخر و کوشکهای سرافراشته میجویند .

نادانان پیوسته از گذشته لاف میزنند و خردمندان در اندیشه حالند و دیوانگان سخن آینده را بر زبان میآورند .

شیخ ابی سعید

ندانی و ندانی که ندانی و نخواهی که بدانی که ندانی .

نغمی و نادانی سه نوع است یکی آنکه انسان هیچ نداند دوم آنکه آنچه را که لازمست نداند سوم آنکه آنچه را نباید .

دو کلو س

بداند . بداند .

نادان سیکه با فقر زندگی کند و با ثروت بمیرد .

مثلا سعدی

وقتی که ما به سن ۵ سالگی رسیدیم تصور میکنیم که مردی تجربه آموخته و آزموده هستیم . غافل از اینکه آزمایش های ماکه مربوط بادوار گذشته است بدردن ۵ سالگی و سالهای مابعد بخود همچنین در سن ۵ سالگی خود را تجربه آموخته میدانیم غافل از اینکه وقتی به سن ۵ سالگی رسیدیم بر آن سن سالهای مابعد آن بی تجربه و نا آزموده هستیم .

متزلزل

وقتی نه تن احمق را برای کاری نزد تو میفرستند مراقب باش که تو احمق دهمین نخودی .

مثلا آذوقا

هرگز جاهل را بقوه منطق نمیتوان متقاعد کرد .

و یلیام ماکن آدو

هر که با نادان در آویزد ، آبروی خود ریزد .

سعدی

هر کس عادت کند بدون دلیل هر حرف را باور کند از صورت انسانی خارج است .

ابوعلی سینا

همانطور که از صد مرد احمق نمیتوان یک مرد عاقل ساخت همچنان صد مرد بزدل قادر نیستند تصمیمی که احتیاج به شجاعت دارد بگیرند .

؟

همگانی رستگاری که دانا فی را دوست خود و نادانی را دشمن خود بشمارد .

سعد نفیسی

همگانی که عیوب را ترک میکنند بخود فخر میکنیم که ما آنها را ترک کرده ایم .

لاشفوگو

بوشمندان است که مراتب کلیه منافع خود را مرتب و ملحوظ دارد و هر یک را در جای خودش بکاربرد .

لاشفوگو

بیچ کناه و معشقی عظیم تر از جمل نیست .

سهل بن عبدالله شوشتری

بیچ حیرت من پذیر تر از ابله کاران نیست چنین است که مردانی را می نسیم که زمانی دوست داشتی و مطبوع بودند

و چون دولت سید اندامان قدیم از یاد برده و سیاران تازه می پیوسته اند .

حیچرو

بیچ وقت من از زمانیکه سروکار مان با احمق است احتیاج به پوشش زیاد نداریم .

مثل چینی

بود

یار اگر نادان باشد تنهایی خوشتر است .

مولیر

یک ابله تحصیل کرده از یک ابله بی سواد ابله تر است .

یک فرق بزرگ بین نادان و نادان آنست که دانای فقط طالب خیر است که حصولش امکان پذیر میباشد ولی نادان

د مودیت

بوس داشتن چیزهایی میکنند که حصولش امکان پذیر است .

مثل فارسی

یک دیوانه گنجی بچاه میاندازد که صد عاقل منیتوانند بیرون بیاورند .

لگوت سر بجم تو بهتر
که با دانش تو سر یار و بلا بر

نظر

از جلیت تو را مانع عطر
بسات تله ساز عطر
صاحب عطر را در این بنید
که با حکم است و خط شه

صی

جز بخردمند مغر، عمر
که چه عمر کار حسد مند

صی

خرد شه کاشف تر نهی
بنور آینه شه روشن معنی
چه گوهر هست در سواد عقل
چه لؤلؤ هست در دریای فقر

صی

دل اگر خسته دگر آسته
چو کبخر به پر ز روختی آسته
جلا نخر خسته دمنده و تریش
بیت ز سر نشسته سر زیش

منه در

اگر گوهر عطر رسید
و جواهر به چانه بست بر صی

دانش آموز

آدمی برای شک کردن آفریده نشده برای رسیدن آفریده شده .

یانگ

آدمی شاگردی است که در دوا ندوه اورا تعلیم میدهند و محکم بدون احساس این معلم قادر به شناسائی خود نیست
آموزگار و دانش آموز باید زندگی خود را نمونه و نشانه درخشان از آنچه می آموزند قرار دهند و گرنه مانند کسانی اند که
راهی ساخته اند ولی از آن راه میروند و یا مانند بیمارانی میباشند که داروی شفابخش را طبیب گرفته اند ولی از آن میخورند
آموزگار واقعی کسی است که آنچه در یک روز یاد بگیرد و بیش از آن بدیگران بیاموزد .

تن

از هر اطمینانی میتوان چیزی آموخت .

محمد حجازی

از محقق تا مقلد فارق است .

۹

اساس آموزش و پرورش ساختن ماشین نیست ، بلکه ساختن انسان است .

پد دانش

اگر امروز حتی یک کلمه از دیروز بهتر بدانید مسلماً شخص دیگری هستید .

چاچیت

انسان همیشه محتاج به قوتی را خود میباشند که او را به برتری و حمایت کند .

محمد حجازی

با اندیشه آشفته دانش آموختن در گردباد آتش افروختن است .

رومارس

بایگان مصاحبت کن تا از یگان تعلق کنی .

مثال چینی

پرس تا دانا شوی و عدالت پیش کن تا حاکم کردی .

حضرت امیر

برای وصول دانش باید هر روز خبری بر خود دانست و برای وصول بطریقت باید هر روز خبری از خود فرو گذاشت .

بعضی بگوایی نامه قناعت میکنند و از کسب دانش دست میکشند غافل از آنکه دانش یک پایه نمی ماند و اگر هر روز بر آن بنشینند پیوسته از آن میکارند .

حجازی

بهترین معلومات ما آنها فی هستند که خود شخصه فرا گرفته ایم .

رومارس

بیا موزید فی آنکه شما را آموزنده بدانند .

دیل کارنگی

پرورش دهید زبانتان را مطابق اخلاق آن دوره و زمانیکه در آن زیست میکنند .

حضرت امیر

پرده شک را با سوالات از من ببرد .

مثلتازی

تا فرمان برمی خیزد ما زوایا نتوانی .

کاظم زاده پیرانشهر

تمرین انسان استاد میکند .

مثال آلمانی

دانستن همه چیز امکان ندارد میتوان همه چیز را خواند و همه چیز را فهمید .

در ژسیون

در راه ترقی فریبک باید کوشید و خشن قدم ترک کهنه پرستی است .

خانلری

در طبیعت و اخلاق انسانی هیچ ضعف و انحرافی نیست که با تعلیم مناسب اصلاح نشود .

۹

دو گرسنه هرگز سير نشوند. گرسنه علم و گرسنه مال .

حضرت محمد

شتاب در یاد گرفتن مثل این است که از پی کسی بوی به او رسی و تری که او را از منظر خست کمر فنی . کنفوسیوس

مثل آفریقائی

شاکردن اذیت ترین نقطه یادگیری .

گوستا و لوبون

فهمیدن همیشه بهتر از آموختن است .

مثل آفریقائی

کران واقعی کسانی هستند که نمیخواهند بشوند .

کسب فضیلت وظیفه اساسی هر آدمی است در این وظیفه دانشجویی تواند حق دارد که از امور کار خود هم حلو تر رود و زود

کنفوسیوس

مقصود برسد .

امام صادق^ع

کسیکه در کودکی دانش نیاموخت در بزرگی جلونی افتد .

مثل فرانسوی

کسیکه اندر زاران ارد کند طولی میکشد که پشیمانی را با قیمت گرانی خریداری خواهد کرد .

مونتین

کسی بهتر از خودش استفاده میکند که از آنرا استخراج میکند نه آنکه آنرا حفظ میکند .

ما یلم نسیم فرسنت تمام کشور را آزادانه در اطراف خانه ام بوزد . ولی اجازه نمیدهم که بر اثر ورزش چنین نسیمی از پای

گاندی

کند و شود .

مرد دانشمندی مانند ابن سینا در هیچ انگاشتی درس نخوانده بود پیش رو چند معلم تمام تحصیل کرده بود ولی با

از کتاب معجزه ایرانی بودن

ذوق و شوق و همتی که داشت در ۱۸ سالگی همه علوم روزگارش را یک میدانست .

معلوماً میگردد که وی فیه الرقة میشود مانند نقش در سنگت پادار باقی میماند .

مثلاً تازی

من همیشه میل دارم از اشخاص محب سرودی کرده و از آنان خبر می آموزم .

شکیر

من بیکار در تمام روز خبر نمی بخورم و در تمام شب بخوابم تا بتوانم مسئله امی را خود حل کنم اما متوجه نشدم از این رو

کنفوسیوس

فهمیدم که بهترین است که آنچه را نمیدانم بپرسم .

من شخصاً دوست دارم با آموزم اگر چه همیشه نفرت دارم از اینکه بمن بیاموزد .

چرچید

ممکن است مردی که دایم سوال میکند ابد به نظر برسد ولی کسی که برگراند سوال نمی کند در تمام عمر ابد باقی میماند .

لونی پلوز

کنفوسیوس

موضوع تحصیل را همیشه بی پایان بدان از کوشش نایست .

ارسطو

بیشترین آموزش و پرورشش آموختن طریقه صحیح استفاده از اوقات فراغت است .

حضرت امین

هر که مرا حرفی بیاموزد مرا بدهد خود را داده .

گالیله

هرگز مردی ولو بسیار نادان ندیدم که از وی چیزی نتوانستم بیاموزم .

؟

هر چه بذاتی از پرسیدن آن سنگت مدار .

؟

هر که جو را آموزد گاو را به بند بجهای و ز کار گرفتار آید .

هر کس امی منم از یک حیث بر من برتری دارد . از این جهت است که من از هر کس چیزی نمیگیرم و چیزی

امرسون

نمی آموزم .

یکی از دوستان ابوریحان بیسه و فی بخدمت او رسید و آن روزها ابوریحان بخت بیمار بود و بحالت نزع
 افتاده با این حال از یار وانشمنده خود پرسید: آن وز حساب جدات فاسد و ابرامی من چگونه گفتی؟ گفت:
 در این حال کوجای این سوال؟ بیرونی گفت: ایدوست دنیا را ترک کن که من از شاخه ام بهتر نیست
 این سئله را بدانم؟ زیرا آنرا نمیدانم. من آن جواب سئله را گفتم و بیسه و آن آدم، هماندم صدای
 گریه ابل بیت او بگوشم رسید او مرده بود.

از کتاب مبعوض ایرانی بودن

امر بکوردل که از تقسیم
 گشت اقصر القصر منقبت قیم
 هر که ز آموختن زار و دستان
 مگر بر آرد ز خوار و لرزان

نظم

ز ما زبیر ز آموختن
 لاجرم هر چه ز آموختن
 گنهارش بهر و آخرت
 چون هر که زور و قدرت بداند

نظم

اگر کورک دشت طبع قوت ازیر
 این همه به به موز و گویند حکیم
 مقدار معتم ز بر شیر و شیر
 کاین رویشش در هر آن روز و چو

نظم

ز طغیان آنچه بمنز یاد و استادم
 به غیر عشق رفت آنچه از یادم

عرف دین

عینم منزه از عشق که در عتب ایام
 آنوقت به هم به از این که منزه

مهرت بنی

گفت است بر دس از یه
یه آنچه بگفت است

یه بگفته یه آموخت
کرد من خورده از دولت یه

صبح یه م زد و این معز
که م در من نداشت

پر من نه چو استم دید
گشت از تربیت من آزاد

پر م منت از استه
که تعلیم من استه

هر چه دنت آموخت م
غیر بک اصغر که گفته شد

و استه خود استر
حیف استه بمن یه نرادر

که برده است روانش پر نور
ور بجه زنده خدایا شریک

ایرج سیرا

چه گویر که هم نه د ختم
همه بر چه بست آموختم

بگفته باز رفت روزگار
که بشت نرت پیش از روزگار

نه

هنر آموز که به نرسد
در گشت نرسد که در بخت

در بخت نه طبع که در بخت
که شد از راه هر ذغال فروش

دروغ

آینه سخن راست بادروغ مانند عیاری است که بسکه های نفت و طلا نهند هر چند مایه استحکام مسکون است

اما از بهای آن بکاهد .

بایگون

آن عیب که از یک دروغ گفتن بشیند بهتر از راستی است که برنجی ناید .

مور زبان نامه

اگرچه می تواند نسبت به یکی دیگران ناپاس باشد از دروغ گفتن پاک ندارد .

شیلر

اساساً دروغ خود شر است و اگر شری با دروغ رفع شد دفع فاسد به افسد شده است و چندان جانی ندارد ؟

اگر می خواهی که مردمان ترا دوست دارند در معامله مستم کن و دروغ مگو و بزبان خود کسی امر نجاب . بوعلی سینا

اگر میدانی پایداری کن و اگر نمیدانی بگویمیدانم نشان دانش امنیت .

کنفوسیوس

انسان هیچ وقت با ندازه آنوقت خود را گول نمیزند که خیال میکند دیگران افریب داده است .

لاشفوگوله

انسان در دو چیز یکی زشت و دیگری نیکو با حیوان تفاوت فاحش دارد قدرت بیان و در عکونی . آنا قول فلاندر

انسان نباید آنچه در وجود و زندگی خود ندارد کوشش به اشتغال آن کرده و خود را در ناراحتی های بزرگ وارد کند و وقت

و انرژی خود را بیهوده از دست ندیم و همان باشیم که مستقیم بخودمان دروغ مگویم تا بتوانیم دیگران است بگویم .

باراستی است که گفتار زینت پیدا میکند .

حضرت محمدؐ

به دیر خود گفتم چه کنم تا مردمان مرا دوست بدارند؟ گفتم دروغ مگو و بزبان کسی امر نجبان .

بوذرجمهر

بزرگترین خطری که در فریب دادن دیگران وجود دارد اینست که سرانجام شخص خود را بهم فریب خواهد داد .

؟

بزرگترین مایه کنایان بزبان در غلوست .

حضرت محمدؐ

بزرگترین خیانتها اینست که بدوست خود که تر است گوی پسندارد و دروغ بگوید .

حضرت محمدؐ

بزبان دیگر مگو . و بدل دیگر مدار تا کند نامی جو فروش نباشی .

قابوس و شمسگیر

بشود که در این دوران راستی بر دروغ چیره گردد .

زردشت

بشر جنایات و مفاسد اخلاقی ناشی از بدبختی است و یگانه منبع و سرچشمه بدبختی بشر دروغ و دروغ خودی که از فتنه زندان فقر

و شکستگی است . راستی بدل آتش میخشد و از دروغ گشت و پریشانی میزاید .

حضرت محمدؐ

همان شکستی که از شاخه نامی دروغ است .

؟

تهمت و دروغ را دشمن سفارش میدهند و منافق میازد و عوام فریب از انجاش میکند و عامی از ایمان پیرو . دکتر علی شریعتی

تمام مصلحین بزرگ و دلیران راه ترقی دشمن واقعی دروغ و بدکرداری بودند و اند .

؟

تمام خیانت و اطاعتی است که کلید آن طایق دروغ است .

امام هادیؑ

چیزیکه دانش بیاراید راستی است .

بوعلی سینا

چون کنایه لذت بخش تر از دروغ نیست روی این اصل گروهی از زنها از آن برخوردارند .

مثل چکسواکی

دروغ گفتن بضررت شمیر ماند اگر بر جراحت در شود نشان بمحیان بماند .

سعدی

در بین مردمان کوچک دروغگوئی فساد است .

نیچه

در سیاست همواره راست گوید زیرا دوستان شما چون به شما معتقدند حرف شما را باور کرده و بان عمل میکنند

و دشمنان چون شما عقیده ندارند دروغ پیدا شده و عکس رفتار خواهند نمود .

بیمارک

دروغ مثل برف است که هر چه آنرا بخلطانند بزرگتر میشود .

لوتی

در جهان حیات هیچ عیبی آدمی را شگفتیگر از آن نمیآورد که دیگران دروغ وی را کشف کنند .

فرائیسر بایگون

در عینک همیشه در قسم خوردن افراط میکند .

کودین

دروغ منطقی را شیطان است زیرا شیطان و نام دارد یکی شیطان دیگری دروغ .

ویکتور هوگو

دروغ سنگ است و نمیتوان بدون کتبه بر دروغ دیگر سرپا بست یک بار دروغ گفتن کار بس آسانی است

ولی بسیار دشوار است که کسی فقط یکبار دروغ نگوید .

فولدر

دروغگو از دروغ عظمی دیگر در حذر است .

افلاطون

دروغ هر چه بزرگتر باشد احتمالاً زودتر باور میکنند .

؟

دروغ به سه نوع است اول ساده دوم دروغ با سوگند سوم دروغ آنها یکدیگر میزنند هرگز در زندگی دروغ مکتبی نیست ؟

دوستی اختیار کن که رضای تو را بر رضای خود برتری دهد .

مثل دوسی

در مرداب دروغ غیر از مایه های مرده چیز دیگری شناور نیست .

مثل افریقائی

دروغ شکوفه می آورد اما میوه ندارد .

مثل شیلی

دروغ میدود تا بدست حقیقت گرفتار نشود .

مثل اسپانیولی

دست سیاه را غالباً با دستکش سفید پنهان میدارند .

حضرت محمدؐ

راستی آرامش است و دروغ اضطراب .

مثل چینی

راستی یگانگانه است که همه جا قیمت دارد .

حضرت محمدؐ

راستگو به کاخ رستگاری و بزرگ نشی قرار گرفته و در غلبلب پر رنگا و خواری و ذلت .

راه در جهان یکی است و آن راه راستی است پس تو همواره در راه راستی باش و هرگز از این شاهراه منحرف نشو

اودا ویدرافنامه

خواه در بگام سختی و خواه در بگام احت .

راستی ریشه و اساس تمام فضائل است و مزایای انسانی وقتی رفتار و کردار شخصی با آن آمیخته باشد از هر کلمه و از

اسمایلو

هر حرکت انسانی نوری درخشان بیاید .

راستی نخستین چیزی است که انسان باید جستجوئی آن پرواز و وسائل شناختن راستی همانقدر ساده است که

گانندی

سخت مینماید .

راست و درست گوی اگر چنانچه باشد .

؟

راستی و تقراط هر دو دوستان من باشند لیکن نگاه که این دو بستیزه یکدیگر بر خیزند، پیرومی کردن استی سزاوارتر است.

سفر کبیر در غرب مرد در سنگاری است که بخارج اعزام میگردد تا نفع کشور خود دروغ بگوید .

هانری کلی وردک

شادمانی از آن کسی است که همیشه راستگو و درست کردار باشد .

؟

شخصیکه از کلیه عیوب اجتماعی یعنی از خود پرستی تعصب خطاکاری و دروغگویی مبرا باشد بطوری با اجتماع ناسازگار

گوستاو لوبون

خواهد بود که جز از زوای مطلق هیچ ضرر و سله آراش او شمار نخواهد رفت .

حجازی

شاید از دروغ منظمی حل شود اما صد مشکل از آن میراید .

حضرت صادق

صلح خواهد در غلو نیست .

مثل چینی

طبعی که لاف میزند بر کز داروی خوب در اختیار ندارد .

استیونسن

ظالمانه ترین دروغها در خاموشی اظهار میشود .

ابوالعلا

عقل درختی است که میوه آن راستی است .

افلاطون

کسیکه دروغ گوید برای نفع غیر دنی ترا از کذاب است .

سیرون

کسانیکه راستی از زندگانی بر میدارند، مانند اسکندرقاب از قیام برداشته اند .

کسیکه بخودش دروغ میگوید و بدروغ خودش کوشش میکند کاری بجائی خواهد رسید که هیچ حقیقی از آن خودش نماند .

دیگران تشخیص خواهد داد .

داستان یوسفی

گاهی دروغ همان کار را میکند که یک چوب کبریت با انبار باروت میکند .

مثل آلمان

من از کسانی نفرت دارم که حیل و کرمی احکمت ، نافرمانی را شجاعت و یا دوه کوفی را حقیقت میدانند . کنفوسیوس

مجازات در چلو نیست که حتی موقعیکه حرف راست هم نمیزند کسی باور میکند .

نزدیکترین راه برای رسیدن مقصد را درست است و زندگی نیز هر کس طریق استی و دوستی ایمانید

زودتر مقصود خویش میرسد .

تولستوی

نیرومندترین دروغها و گواهیخته به دها ، نوع باشد در مقابل کوچکترین حقایق بی فایده است و دیر و یا زود بی گنا

خواهد شد و خاصیت اولیه خود را از دست خواهد داد .

مترلینگ

هر کس گفتارش راست باشد برایش افزونی یابد .

حضرت امیر

هر کس میخواهد بنامی استقلال مملکت و سعادت ملتش را بر اساس نیکی قائم سازد باید دروغ را از آن مرز و بوم

رانده و راستی او را آن سرزمین استوار نماید .

؟

هر کس مال و جاه برای خود آرزو میکند لیکن اگر این آرزو با وفاداری کردن راستی برآورده میشود او باید

که از آن آرزو باید صرف نظر کند .

کنفوسیوس

پس میراثی گرانها تر از راستی و درستی نیست .

شکسپیر

بمسح کس از قلب شما نشانزد کمتر و راستگو تر نیست بنا بر این اگر کسی نیکه قلب پاک شما ایشان را بخود نمی پذیرد
اجتناب نمایند .

مستراط

بمسح نوع دروغی و لو بخیر و صلاح محکمت باشد نباید بکار برده شود .

گاندی

یکی از رسول الله پرسید که مؤمن زن میکند؟ گفت باشد که بخند . گفت شراب میخورد، فرمود باشد که بخورد و گفت
دردی میکند؟ گفت باشد که بخند . گفت دروغ گوید گفت نه .

کیمای سعادت

یک دروغ را اگر در جلو بخوابد بخورد مردم و بدست مردم گفتن هزار دروغ دیگر است .

مثلاً انگلیسی

دروغ که در سر کند شرم	دروغ که در سر کند به وقار
ز کذب کبر حشمت و منزه	که او را بسپارد کبر و شمار
دروغ امر را در کمر زینهار	که کاذب بود خوار و به اعتبار

ح

زبان پاک و حقیقت بی	که از لوث دروغ آلوده سار
لکری پا بر نثار از ده صدق	سراز کرد و نه که انسر بر جلا

از حسن معنی

کیر الی عادت بود راسخ	خطا گرفت در کار نزار از او
و گرنه مورش شد بنار تر	و گرنه است به ورنه نزار از او

ح

مخور که صدق را غیور در حجاب	بهر خطا عمر که زور بر پیکند
-----------------------------	-----------------------------

ح

نیت در این شرع و نیب عقل	خصتر نیست و تیز دروغ
نشو جمع بانفاق و فوق	نه به چهره دروغ و نه دروغ

ناله که شعله‌هاش در نور
که هزار دانه چرخ کذب فروغ

چون

رخ محبت که دارد دروغ
بلندش به گزیند و فروغ
بگرد دروغ به چرخه
چو که شعله بخت را در زرد

ناله

هر که گفت شعله دروغ است از پیر
کجرو است و فروغ و به صبر
ذوق مستر و نیا به خورده دروغ
همه سر تا پیش لافت و دروغ

مولد

گر است سخن کوئی و درین بهانه
به ناله دروغ است و هر از بند را

ناله

صورت زیبا به چرخه
ابر در پیرت زیبا

چون

آتش شنیدم که را در ده بزرگ
پایه مرد و حسیه به خنده
که نه از کس فریب به خورد
نه کیر از ویب به داد و اند

دشمن

شیخ ابی سعید

اگس چنان سوز و فتنه را که عداوت قبیلہ را .

محمد حجازی

آن انداز که ما خود را فریب میدسیم و کما میکنیم هیچ دشمنی نمواند .

لاوانتر

اگس که دوست دشمن ندارد و قتل است این دلیل آن است که هیچ منور قدرت و نیرو ندارد .

حضرت محمد

اگس که تو را برای حیرتی دوست گیرد چون آن توانی بر آورد دشمن دارد .

هزلت

اگر از دشمن دشمن میترسد هرگز دوست واقعی نخواهد داشت .

مثل دافسارکی

اگر گری می پرورد در حقیقت دشمن را تقویت میکند .

داراب شهیدار

اگر در دوستی تو تپاش کنی در حیرت که در تو نباشد در دشمنی نیز بدگویی کنی در حیرت که در تو نیست .

محمد حجازی

اگر نمی تواند با خودش دوست و صحبت باشد در این دنیا غریب است .

سقراط

از لیکه دولت او را دشمن دارد بر خذر باش .

اشتباه تا یک دشمن نامرتب میشود خیلی بیش از قابلتهایشان به آنها سود میرساند و باعث میشود که اشتباهاتی خیلی برتر

از اشتباهات آنان مرکتب شویم .

نابلسون

اگر بعیوب افراد توجه کنی هرگز دوست پیدا نخواهی کرد .

مثل حبیری

اگر تو را دشمنی باشد دلگت مشکوکه هر که را دشمنی نباشد بقدر و بها باشد .

قابوسنامه

اگر میخواهی از می از دشمنان پنهان باری آنرا هرگز بدو ستانت فاش مکن .

فزانکین

اگر میخواهی برای خود دشمنی تراشید خود را از دوستان برتر نشان بدهی و اگر میخواهی دوستان شما زیاد شوند بگذارید از شما برتر باشند .

؟

اگر نتوانی دوست پیدا کنی دشمن برای خود تراش .

مثل یونانی

باتش دشمنی دیگران دامن مزن .

مشرقی

با دوست چنان رفتار کن بهیچوقت بحاکم محتاج نشوی و با دشمن طوری معامله نمائ که کار اگر بحاکم کشید شرف

تو را باشد .

افلاطون

با همه کس دوستی مکن زیرا مجبور شوی صداقت نداشته باشی .

بیتاگرای

با دیگران یاد خودمانی نشویم تا موجب کدورت نگردیم .

کنفوسیوس

بدوستان خود خوبی کن محبتشان نسبت به تو بیشتر شود و بدشمنان خودی کن تا دوست شوند .

قولستوی

برای دوست خود یکدفعه تمام محبت خود را اظهار مکن زیرا هر وقت اندک تغییری مشاهده کرد ترا دشمن میدار . مقراط

برای شرومند شخص دوست از دشمن سخت است زیرا همه شخص شروش خود را دوست او بشمار میاورند. مادد

پیش تمام دشمنان نزدیک ترین دشمن خود که زبان است. توجه داشته باش. سقراط

پنجاد دوست دارید. این کافی نیست. یک دشمن دارید بسیار زیاد است. مثالیاتی

تا زور سید و امی که ابرار نصیحت کند. بعد نیست دشمن باشد. ؟

چنانکه شرافت و قوت دشمن را به چشم محبوب و عزیز نسیند نزدیکان و دوستان اگر با انصاف و نیک و دادگر

باشد در دل با چه مقامی خواهند داشت. سیدون

همدکن دوست پیدا کنی، دشمن دم دست است. مشتدکی

چه خیانتی بالاتر از اینکه با دوست خویش سخن گوئی و او ترار استگو ندارد. در حالیکه در غلبه باشی. حضرت محمد

چرا دشمن بخوانی کسی را که جوامرد می خویش در آزار مردمان اند. ؟

خطرناکترین دوست ما عزیزترین دوست ماست. زیرا از نامی با دوست. ؟

خوشتن را بدشمن بزرگ نامی چه افتاده باشی. قابو سنامه

در دنیا هیچ چیز ناخوشتر نیست از دوستیکه دوستی او برای عوضی و یا غرضی باشد. ابوالحسن فوشچی

در دشمنی دورنگی نیست. یکاش در دستان نیز در موقع خود چون دشمنان بی ریا بودند بدون تردید و دوشان سنا

از دشمنان خوبی بدترند. لرد آویسوری

در انتخاب دوست میتوان وقت کرد ولی دشمن را بجزئی نمیتوان تشخیص داد .

اسکار وایلند

دست یکدیگر را بدوستی بفشارید که لینه را از دل میبرد .

حضرت محمد

دشمنان بسیار دارید که نمیدانند چرا دشمن شما هستند ولی همچون گهای ولگرد و مریکاسیکه رقایشان با یک
بردارند، آنان نیز با یک بر میدارند .

شکسپیر

دشمنی کسی اورول را و ده که ترا همیشه عکسین دارد .

ارسطو

دشمنان او دوست بدارند زیرا با کسانی عیبهایی شمارا یک بیک میمارند .

فزانکلین

دشمن چون از همه حلیتی فروماند سلسله دوستی بجنباند پس آنکه بدوستی کار نکند که هیچ دشمنی نتواند . سعدی
دشمن اگر چه خرد باشد، خوار مدارید .

؟

دشمنی که حتی کمترین سوظنی هم درباره او نداریم، بدترین دشمن است .

روحانص

دشمن ضعیف که در طاعت آید و دوستی نماید مقصود وی جز آن نیست که دشمنی قومی کرد و .

سعدی

دشمن دانا از دوست نادان بهتر است .

مثل فارسی

دشمن همیشه بد نبال است و دوست در صد فرسنگ فاصله .

مثل عربی

دشمن امروز فردا پیش میزند .

مثل چینی

دشمن با دشمن متحد میشود .

مثلا اسکاتلندی

دل دستان آزدن، مراد دشمنان بر آوردن است .

سعدی

دوستی با دوستان خود چنان کن که اگر روزی دشمن تو شوند ترا زیان نرسانند و دشمنی با دشمنان چنان کن که اگر روزی دوست تو شوند از تو کینه نداشته باشند .

حضرت امین

دوست از دو دشمن توان کرد، اما دشمن از دوست گردانیدن دشوار بود .

قابوسنامه

دوست تو کسی است که هرگاه کلمه حق از تو بشود دشمنان نشود .

فیثاعورت

دوستی هرگاه یکباره کمال رسید با کوچکترین رنجشی داستان کله آغا نیکرود .

دید کارنگی

دوستی و دشمنی اشخاص احساساتی قابل دوام نیست .

محمدمعروف

دوستی که از او تو سودی نمی رسد، از دشمنی او نیز ترا زیانی نخواهد رسید .

کیقباد

دوستان را چنان تقویت مکن که دشمنی تو اندک رود .

سعدی

زیاد عیب رفیق خود را جستجو مکن و گرنه همیشه بی رفیق خواهی ماند زیرا احدی خالی از عیب نیست .

حضرت صادق

سوراخ سوزن برای دو دوست باندازه کافی گشاد است و سر اسر دنیا برای دو دشمن تنگ .

مثلا یزدانی

شریعت شهادت نوشیدن بهتر از آنست که انسان تسلیم دشمن شود .

ج

ضررهای دشمن بسیار و عداوت مطلقاً از همه کس، با همه کس نامبارک است .

خواجه نظام الملک

عالیترین نشئه با وظالمترین دشمنان عشق است .

بامی لی

عالیترین سلاح برای مغلوب کردن دشمن خونسردی است .

مثل انگلیسی

عاقل از دشمن عبرت بگیرد .

مثل یونانی

عادت . اول دوست انسان است . بعد دشمن او .

مثل اسکاتلندی

عیب خود را از دوست پیرس که ببیند و بگوید و از دشمنان تفتیش کن تا بگوید .

؟

عیب دشمن زودتر از محاسن دوست آشکار شود .

مثل سوئدی

غریب در دنیا کسی است که دوست ندارد .

بو ذرجمهر

فایده‌ای که عاقل از دشمنانش میبرد بیش از سودی است که نادان از دوستانش میبرد .

ابو مسلم خراسانی

قرض محرب خانواده و مقراض دوستی است .

حضرت امیر

قلبی که دوست ندارد ، خاطره‌ای نیز ندارد .

شونل کوینه

کسی را که بدوستی گرفتی نه با او مزاح کن نه جدل .

حضرت صادق

کسی را که همراز و همپا از تو نیست بدوستی پذیر .

کنفوسیوس

کینه پنهان نمی ماند .

شکسپیر

کینه و تنفر را بجای واکه‌ها نگه‌دار که نتوانند دوست بدارند .

هوگو

بجوج و مفسد و شدید العداوت نباشید و سینه را از دندان کینه مسازید .

؟

ناپلسون

مردم با شخص ما دوست نیستند با سعادت ما دوستی دارند .

ناپلسون

نایابترین چیزها بصمیمیت و یگانگی است .

محمّد حجازی

وحشت تنهایی وقتی است که کسی را دوست نداشته باشیم .

وقتی با کسی دوست شدی ، با او مجادله و رقابت ممکن بر او برتری محوی ، و از هیچ کس در باره او پرس چه

ممکن است بکسی از دشمنان او برخوری و سخن در باره وی بچاک گوید و میان شما را تفرقه اندازد . حضرت محمّدؐ

و قبیله کینه با بسیار شدید باشد اما پست تر از اشخاصی میکند که طرف کینه و تحقیر را قرار گرفته باشند . لادشفوگو

حضرت امیرؑ

هر که به گفتار سخن چین گوش کند ، دوستان خویش را دوست میدهد .

هر گاه بنام ترض بدوست خود پول دهی بنگان با دوست را دوست خواهی داد یا پول را ؟

سعدی

هر که بآید آن نشیند ، اگر طبیعت ایشان اہم نگیرد بطریقت ایشان مشتم گردد .

سعدی

هر که با دشمنان صلح میکند سر از اردوستان دارد .

هر ملتی دو نوع دشمن خوبی دارد ، دسته ای که بقانون پشت پامیزند و دسته دیگر کسانی که با وقت بیش از حد

الفرکاپو

آن احب را میکنند .

همانقدر که دشمنان یادند ، دوستان کم و آنحضرت شمارند پیدا کردن یک دوست از مشکلترین کارهاست

لرد آویپوری

اگر پیدا کردی دوست درازا بدانی .

از عود نیت کرد و نیت چشم
تا قلعه خا در ز راه دشمنان بر دوش

بیزاقت

ز محنت سر در گم نمیشد دل سبک است
فدا نمیت آتش دشمنان بر دوش

جواب

دشمنان محنت کرد زرم چو موم
چون نقش شمشیر شورش شرم چو موم
بخم نمیشد بشیر سخت چو موم
بخت بمیشد بشیر دل زرم چو موم

نه خیزد

مست با مردم دلانان کویت
دشمنان به از نادانان محنت
دشمنان بندت میکند
بر زمینت میزنند نادانان محنت

؟

ز بس نام مرا چشم زرم محنت
لک بر قدرم پا ز رخم خرم

صائب تبریزی

دوستی

آدمی باید همه را برادر خود بداند .

کنفوسیوس

آدم پاکدل با مردم دنیا چنان رفتار میکند که گویی با همه دوست و آشناست .

محمد حجازی

آنما که سفاهت و نادانان ابد دوستی گیرند خوار و بمقدار شوند .

امام صادق

آنچه مردم دوستی میخواهند چیزی غیر از نفع شخصی نیست . دوستی خود پرستی انسان است که میخواهد از دیگران بعنوان -

لادشفوگو

دوستی متمتع گردد .

مثل حینی

آنکس که در هر جا دوستستانی دارد ، همه جا را دوست داشتنی میابد .

حضرت محمد

آنکه با تو در دوستی میزند با وی و دوستی گیر که ایستاده دوستی پیدا تراست .

محمد حجازی

از دوست نباید بیش از آن خواست که از نیم صبح و بومی گل توقع داریم .

از سلامتی خود مواظبت میکنیم ، برای روز مبادا پول ذخیره میکنیم ، تنگ خانه را تعمیر میکنیم و لباس کافی میپوشیم ولی کسیت

اموسون

که در بند آن باشد که بهترین ارفانی یعنی دوست ، بصورتی عاقلانه برای خود فراهم کند ؟

اگر دوست ، ابا دشمن بینی ، خاطر گراندها را چرا که اگر با تو دوست است گنبدار و دشمن تواند شد بد نماید و آزاری میساند و اگر دوست

نباشد چنین کسی را دشمن ارزانی دار .

؟

اگر هر کس به کس را دوست میداشت همه کس صاحب دنیا میشد .

شیلر

اگر در باره دوست خواستی قضاوت کنی احمق می شوی زیرا که اگر غلط گفته باشی گناهت ناخوددانی و اگر راست گفته باشی چرا او را بدوستی خود برگزیده امی .

مثل عربی

اگر دوست تو مرتکب خطائی شد از دوستی او صرف نظر کن زیرا که انسان در معرض خطا است تا می توانی دوست برای خودت آماده کن نه از برای مالت .

فتیلا غورث

اگر بدوستی حلاقمندی از خواستش اصرار او را آزار نرسان که از خشم او میانی .

؟

اگر میخواهی شمارا دوست بدارند اشتباهات خود را پیش از محاسنات خود نمایان سازید .

بارون لیستون

اگر مردم یکدیگر را دوست میداشتند تمام مسائل انسانیت حل میشد .

ل دوپره

انسان بهمان نسبت که میتواند دوست داشته باشد وجود دارد .

کویتین

انسان برای اینکه بتواند با روح عالمگیر تحقیق مواجه گردد بایستی بتواند پست ترین مخلوقات چون خود و دوست و دشمن

غ - د

انسان قبل از اینکه بتواند دیگران را دوست بدارد باید قدری بخودش علاقه داشته باشد .

انسان باید دیگران را از بلندترین ارتفاع که ممکن است دوست داشته و با علو محبت در باره آنان قضا نماید تا وقتی می تواند

از راه عشق دیگران را دوست داشته باشد نباید در سایه ترحم و شفقت آنها را دوست بدارد تا وقتی می تواند از راه عدالت

بدگيران بخشاید از راه احسان نباید بخشید تا وقتی میتواند بدگيران احترام بگذارد نباید در صد و دجونی و تسلی آنان شتاب کند

ای مندر زمان رسته های دوستی را هر گویا پاره شد پیوند زند و هر جا بست شد محکم کنید .

با دوستان بخوبی ایشان زیست کن چون آن مقدار مال داشته باشی که بدوستان بذل کنی در خوشروئی و خوشحالی با

ایشان تقصیر مکن که هم بدان صفت ترا دوست خواهند داشت .

لقمان حکیم

با چه کسانی دوست و رفیق میاشی تا بگویم چگونه آدمی هستی .

امرسون

بدوست خود دروغ بگو اگر آنرا افشا کردیستوایی حقیقت بعداً با و بگویی .

؟

بدوستی که بعد از عشق بین دو نفر حلقه می شود باید عقیده داشت .

الکساندر دوما

برادر کسی است که در سخن برادری کند .

حضرت امیر

بررسی حال مردم سخن و آلاهی دوست مانی .

حضرت صادق

برادران و رفقای صمیمی سه نوع میباشند : یک که مانند خدا بان نیاز هست و آن رفیق عاقل است ۲. یک که وجود او برای

انسان بمنزله بیماری مزاحم است و آن رفیق احمق است ۳. یک که وجودش بمنزله داروی شفا بخش است و آن

رفیق روشنفکر است .

امام صادق

برای اینکه دوست پیدا کنی باید خود را لایق و آماده دوستی با برسی و روی .

مورا

برای برقراری روابط دوستانه طرح و حل اختلافات مفید تر از سرپوش گذاشتن بر روی آنهاست . سولون

بزیارت دوستان خود کمتر روتا دوستی میانه تو و ایشان منتهی گید .

حضرت محمد

بگذارد که دوستی کلم با وج خود برسد اگر این رسیدن برق آسا باشد ناگهان از نفس می افتد و متوقف می شود . و لست

بهترین برادران شما کسی است که عیوبتان اندک گردد .

حضرت محمد

بهترین دوست تو آنکس است که عیوب ترا نزد تو پدید فرستد .

حضرت صادق

بهترین دوستان من کسانی هستند که مشائی ابروهای آنها باز است .

هوگو

بهترین حقیقی ترین دوستانم از تهی دشمنانند . تو اگر از آن دوستی چیزی نمیدانند .

موزارت

پای خود را دوست خود گردان .

ملاسکاتندی

پرسیدم دوست بهتر است یا برادر؟ گفت . دوست برادری است که انسان مطابق میل خود انتخاب میکند . پس باز

تا انسان دوست داشته باشد نمی فهمد .

لامارتین

ترس بیش از یک شایه کار گرفت . دوستی یک عمر باید اداست .

سعد نفیسی

جان افدای یاران موافق کنید .

افلاطون

چشم بهال مردم نداشته باش تا در دوستی تو بکوشد .

حضرت محمد

چنانچه شغای بن با دوام باشد . نشاط و بقای نفس نیز با دوستان بود پس یاد گردانید دوستان خود را .

چون دوستی اختیار کنی در حال غضب ویراسته کن اگر با انصاف باشد دوستی شاید و اگر نه از روی جذبه باشد .

لقمان

لاواتر

چهارمین دوست کسی باشد که سه دوست خود را از دست داد است .

داشتن یک دوست حقیقی از همه چیز گرانبهاتر است و کمتر کسی هم در صد بدست آوردنش میاشد .

لارشفنوگو

در موقع انتخاب رفیق همواره بگوئید تا کسانی را که بهتر و بزرگتر و فاضل تر از رفیق خود سازید تا در زیر کیمیای مصاحبت و

اخلاق و فضیلت آنها مس وجود شما زگرود .

کاظم زاده ایرانشهر

سولون

در انتخاب دوست شتاب موز و به تعجیل از آنان روی نگزدان .

دوستی حقیقی مانند نهالیست که در کوستان بروید بجز دایره ریشه های خود را بکنهای صخره کوه متصل کرد . دیگر طوفانهای

اندره توریه

سخت و باد های تند قادر بکندن آن نخواهند بود .

قرژسانه

دوست بدارید و در حیات بشر زیاتر از این چیزی نیست .

بالزاک

دوست داشتن بدون امید باز هم یک خوشحالی است .

امرسون

دوست کسی است که من با او میتوانم صمیمی باشم و جلوا و با صدای بلند فکر کنم .

سیسرون

دوستان حقیقی اگر از دیده بروند از دل نخواهند رفت .

کدوول

روشنی دوستی بر روشنی فخر میماند که چون همه جا در اطراف تا یک شود روشنی آن آشکار شود .

سعدی

دوستان در زندان بکار آیند که بر سر سفره همه دشمنان دوست نمایند .

امرسون

زینت منزل دوستانی هستند که با سخاوت آمد دارند .

سه نوع دوستی هست که در همه جا با ارزش و سود بخش است و سه نوع دوستی دیگر است که زیان و شیمانی میدهد.

دوستی با کسانی که در دوستی خود پایدار و با وفا هستند. و با کسانی که در رفتار و راستگویند و با آنانکه تجربه های بسیار دارند.

سود بخش است لیکن دوستی با مردمان چالپوس و دور و ویا و که بختی و روانی با آورد. کنفوسیوس

دل دوستان آرزو ن مراد و دشمنان بر آوردن است. سعدی

دوست کسی است که قدر مرا میداند و برای من ارزش قائل است. آلبرت هوبارد

دوستی با افرادی مانند سایه با مدامی است که در هر ساعت و بکاهش میگذارد. دوستی با افرادی که مانند سایه

عصر است که تا غروب آفتاب و با افزایش میگذارد. هرود

دوستی چه موهبت گران بهائی است که هیچ چیز با آن لاف برابری نمیتواند زد. هوراس

دوستان عبارت از خانواده ای هستند که انسان اعضای آن با اختیار خود انتخاب کرده است. آلفونس کار

دوست بجای حریت که باید روز های بارانی همراه شما باشد. پد نزولا

دوست باید تا شمارا دوست بدارند. سنت اگوستن

دوستان و کوزه اندکی آنانکه همیشه شمارا میخوانند از ایشان خیری نخواهید دید و بکرا آنانکه غیب شمارا میگویند و شما

را بخلرو امید دارند قدر ایشان بدانید. ابوالصلاء مصری

دوست صادق آنست که در غم و شادی شریک باشد خوشبختی مارا و در برابر کند و یک نیمه از زحمان بوش کشد. باین

سعدی

دوستی ابهری فراچنگ آرنده شاید که بیکدم بیا زارند .

شکیر

دوستانیکه داری آنان را از مودومی با قلابهای فولادین بجان دل خود پیوسته نگاه دار .

تورو

دوست من کی است که من میتوانم او را با اندیشه های برگزیده خوشتر شریک سازم .

آرنولو کلاسکو

دوست واقعی ضعف شمارات را تائید نمیکند بلکه میگوید قدرت و نیروی شمار را بیدار سازد .

دکتر جانسن

دوستی های مانیز مانند خانه های لبا سهای ماشین های گاهی احتیاج تعمیر دارند .

؟

دوستی کسانی که در هنگام برگشت وز کار با انسان همراهی کرده اند فراموش شدنی نیست .

مذاپانیانی

دوست در زمان است .

دوست ادایایم فلاکت و بدبختی قهرمان را در عرصه کارزار . مرد در شکار را با اعطای امن ادایایم عنوانی

؟

و قوم خویش را در هنگام و چار شدن بر حمت و گرفتاری توان ساخت .

لا تین

دوستان در خلوت توبخ کنید و در ملا عام تحسین .

ولتر

دوست مثل در سکه در روز بارانی کمیاب است .

؟

دوستی اگر بخاطر جلب نفع باشد دوستی نیست بلکه تجارت است .

گوته

دوستی مثل اسناد کهنه است قدمت تاریخ آنرا قیمتی میکند .

یوردالو

دوست همه کس دوست بیچکن نیست .

دوستی نعمت گرانمایی است، خوشحالی را دو برابر میکند و بدحالی تخفیف میدهد .

شکیر

دوست بمن فقط آنکس را دوست میدارم که در همه اوقات روز و شب فقط بخیر و صلاح دوست خود میاندیشد و برای

مودا

خوشحالت کردن او همه کوشش خود را بکاربرد .

سمتراه

دوستان همیشه شاگومی که دوستی از شاخیزد و چنانکه عداوت از قرح و بجا .

دوست برادر است که انسان مطابق میل خود انتخاب میکند، انسان بواسطه خوبی یا بدی ضعف یا قدرت نمیتواند

امیل ناگه

تنها زندگی کند، برای خود باید دوست انتخاب کند .

دوست کیفیت است روحی که دو جسم را بهم می پیوندد و برای بقای دوستی دوستان باید با فضیلت و ارزش یکدیگر

ادسطو

را بشناسند و بدید و احترام بکنند .

ولتر

دوستی از دواج دو روح است و در آن طلاق و جدایی جایز نیست .

دوست از دوست حق گله گزاری دارد، گله گزاری دلیل دوستی و علاقه بدو و احسن مناسبات است .

سیرون

دوستان واقعی در خد گزاری و فداکاری قبیح و حریفند و هیچ پاداشی نمیخواهند .

لارشفوگوله

دوستان خود را ازین طبقه فقیر برگزینید چه صمیمیت و دلبستگی آنها بیشتر حکمفرماست .

مثلا کاتندی

دوست را دوست بدار ولی مراقب خود باش .

مثلا انگلیسی

دوستانت باید مثل قبا بمانی که میخوانی کم باشند و برگزیده .

دوست آنست که در مصیبت از کنار ما نرود .

دوستی با اشخاصیکه در سکار و فادار و دانا هستند سودمند است . دوستی با اشخاصیکه خوش ظاهرو متعلق و چرب زبانه

زبان آور است .

کنفوسیوس

دوستی بر اساس تقوی پایدار است و همیکه این پایه لغزید بنای دوستی از کون می شود .

سیرون

مثلا حینی

دوستان مهربان از برادران نامهربان بهترند .

۵

دوستی کیایی است که باید هر چند وقت آن آبیاری کرد .

در ترجمه هزار بار بیش از لذت غرور است دوست داشتن پادشاه دوست داشتن است و دوست داشتن

وینه

حضرت محمد

و دوست مثل دوستند که الایش یکدیگر را می بینند .

حضرت امین

دوست حقیقی آنست که پشت سر دوست هم صدیق باشد .

حضرت امین

دوستان یک نفس فقط جسمهای ایشان از هم جداست .

دوست حقیقی آنست که در هر حال دوست خود را حفظ کند یکی در بگام نخی که بر او پیش آید . دوم در غیاب او .

حضرت امین

سوم ، بعد از وفاتش .

۶

دوستان را در نظر خود از ان می شناسی و خود را نیز در نظر ایشان چنین مکن .

صداقت دوستی حدودی چند دارد اول آنکه آشکارا و نهانش با تو یکی باشد دوم آنکه زینت تر از زینت خود

و عیب تر از عیب خود بداند. سوم آنکه اگر مالی یا حکومتی بدست آورد در قمار خود را با تو تغییر ندهد چهارم آنکه هر چه که از

دشمن بر آید از تو دریغ ندارد. پنجم آنکه در موقع بلا و سختی ترک یاری تو نکند و ترا بخود و آلودارد. امام صادق

صفات هر سه مربوط به محاسن و تقایص اخلاقی دوستان دوست . کار دایم

عاجز ترین مردم کسی است که از بدست آوردن برادران عاجز است و عاجز تر از این کسیکه دوست برادری را

که بدست آورده از دست میدهد . حضرت امین

که دام دوست استوار تر و که دام یار مهر با تر که دام بدیر بهتر . دوست گوهری استوار تر . یار کهن مهر با تر و .

بدیر بخشنده ان بهتر . ارسطاطالیدس

کسانی که دوستی از زندگی بر میدارند مثل آنست که آفتاب از عالم برداشته اند . سیرون

کسی که دوست میدارد همیشه در عالمی نورانی زندگی میکند . الفرد و موسه

کسی که دوستان خود را برای لغزش براندنی یار میماند . حضرت امین

کسی که ریشخونی دارد احتیاج به آئینه ندارد . ۹

کسی که صدقه میدهد دوستی و رفاقت درویش نماید . مثل تازی

گشادن عقد و دامی درون و پیش دوستان و تاثیر دارد یکی آنکه شادی او و برابر میکند و دیگر آنکه غم را بدو نیمه می

زیر آنکس که دوستان او شادی خویش انبار میکنند سرور خاطرش بیشتر میشود و آنکه غم دل بیاری موافق

میکوید باران دوز خویش اسبکتر خواهد یافت .

فرانسس بایگون

پوبلی لیوس

مادر جوانان علاقه پیدا کنیم وقتی که آنها با علاقه بیایند .

مانند مادر یک نفر زندگانه خود را دوست دارد و نیز نباید بر تو محبت خود را با طرف خویش بپاشد . خواهی

بود

و خواه نشسته و یا خواهد باشد .

ما همیشه اسرار و دوست میداریم که با نظر عجیب و تحسین بامیکنند ولی همیشه افراد را که با نظر تحسین بانه نگاه

لارشفوگوله

میکنیم دوست نمیداریم .

کریستوفر مارلو

مرا اندکی دوست دار ولی طولانی .

کنفوسیوس

مردیکه خصلت نیک دارد هرگز تنها نمی ماند زیرا همیشه دوستانی برای خود پیدا میکند .

مردم هر که ام آرزوئی دارند یکی مال میخواهد یکی جمال دیگری افتخار ولی بقیه و من دوست خوب از تمام

سقراط

اینها بهتر است .

مردم گمان میکنند تنها دوستی اشخاص بزرگ و معروف برایشان مفید است در صورتیکه اشخاص حقیر هم بنوبه

لرد آویپوری

خود میتوانند برای ما مفید باشند و افق حیاتمان را نور و محبت روشن کنند .

محمد حجازی

مشغلی که با دوست در میان بگذارند آسان میشود .

ناپسون

من در جهان یک دوست داشتم ام و آنهم خودم بوده ام .

بوعلی سینا

نشان دوست نیکو آنست که خطای تو پوشد و ترا پسندد و درازت آشکار کند .

ژرژ وانشگون

نهال دوستی واقعی هسته رشد میکند .

هوم

نوع دوستی بهترین و عالیترین احساس انسانی است .

وقتی دو دوست با هم صمیمی شوند مرگ یکی فقط تالم خاطر دیگری را فراهم میآورد ولی فراق هر دو را تسأثر میآورد . (لادشوگو)

حضرت مختار

بید دوستی ایام و راند و تجمید میکند برادری او میبرد و کینه را .

گاندی

بدف نهانی مبارزه دوستی با تمام مردم نیست .

حضرت امین

هر کس را بقدریکه احترامت میکند دیدن کن .

مولیر

هر قدر بیشتر کسی را دوست داشته باشی کمتر مغرورش میکنی .

اخلاق روحی

هر چه دوستان بزرگتری بیشتر باشند امیدواری بزندگی بیشتر و تیراست .

توماس مان

هر که بیشتر دوست دارد بیشتر محروم است و رنج خواهد برد .

کنفوسیوس

هر کس باید با تمام قوت مردم را دوست بدارد .

هرگاه میخواهی بالی دوستی کنی بیشتر از همه بسین که فهم او چه اندازه است . نیک بود چه میداند افتخار و امانت را

مارک آدرل

چه شمارد نیکبختی و بدبختی او در چه خیر است ؟

هر چه از دوست میرسد بگوست .

؟

هر چه دوستان کمتر باشند بقدر قیمت دوستی بیشتر می خواهید بود .

؟

هر کس برای خود نقضی دارد و آن کسیکه خواستار دوست بودن عیبی باشد هرگز با آن نمی خواهد برخورد کند .

با همه عیبی که داریم دوست میداریم و دوستانمان این را باید همین شکل دوست داشته باشیم .

سایرس

همین یک غنیمتی است .

حضرت امیر

همه را دوست دارید و خواهی های دیگران آبسیند و زبان بیاورید تا طرف توجه و محبوب همه باشید .

هیلین شاختر

بمبایات راسل خودت دوست دار .

انجیل

بمانطور که عشقهای حقیقی کیاب است دوستیهای حقیقی نیز کیاب است .

درشفوگو

همه چیز میکند حتی صحبت با بوسه ها و در گرفتن با و سایر نظایرات عشق جهانی اما رشته دوستی و روح که یخار همه را

در اغوش شیده و حقیقت یکدیگر را شناخته اند هرگز گسخته نمیشود .

دومن دولانه

یقین داشته باش که آن کسیکه در خلوت عیبهای ترا بازگو میکند دوست تو است چه خود را با خشم و کینه تو رو بر روی

و از این کار هیچ باک ندارد . کند کسی که بتواند چنین وضعی تحمل کنند و بیشترین مردمان طالب شنیدن تائید

و این تائید دوستی یکی از بزرگانی است که بیش از هر چیز نوع بشر را می فریب و جادو میکند .

لرو دالی

یکی از سخت ترین آزمایش های دوستی آنست که بدوستان معايشان را بگویند . دوستی آنست که شامی اچنان دوست

بدارید که میل نداشته باشید در او عیب بینید و با او با لطف و مهربانی حقیقت در دنیا را بگویند . بیچار

یکدوست خوب با اندازه صد قوم و خویش ارزش دارد . مثل فرانسوی

یکی از بزرگترین مسرات دنیا این است که گروهی از دوستان دیر کجا جمع شوند و ساعات فراغت را به سخن

شیرین و دلپذیر بگذرانند .

لرد آویسوری

یگانه راه دوست پیدا کردن اینست اول خودمان اظهار دوستی کنیم .

امرسون

از سر که مهرت بل جا گرفته است

جان بر که کینه دشمن نهانده است

از مهر کجاست

از عشق تو و محبت صد شیرین است

صدایت بر شرف نه در خود است

میدانم هر آنکه مکنده است

درع و فخر او نه بالاست است

چند

از یک عشق کدر که در محبت

بر که بنده وار که مقام است

که در محبت طوفان نه بین

کنش بار و بار نامه کنش احتم

خود که روانه است بوی

همراه خوشتر کنش بوسه محبت

بیا چشم من از سو چشم من

بهر ز تو تب نه که کام است

چند

بروزه رحمت بر زبان کس

به پیش نوشته خصلت کیم بود

بلکه خوشتر رفیق شفیق کیم

ز محبت نه بر شایسته و چنان

مهرت کند از بر خوشت

بختی را که تو محتجب نشد

ولی به یک و بر پیش تو سول

به پیش منم ، بختی را که نه

معاشره تو گر چست نه زیند

نمیت مباد که این روزگار بر

شیخ الریفی

تقدیم هست که تم تصور خوشتر

تا روزی بود آنسوی خوشتر

ادبیه

دین خوشتر است و دل غریبتر

لیکن رشتن بر همه خبر تقدیم است

ص

شده بخیر و زنجار و طواف کو حجت

نفس فریسم که از اداست صفت بر اینم

عبد الوهید

عشق آمد و شد چونم از رک و پو

تا که ملا تهر و پر که در حجت

اجد و وجه ممبر حجت گرفت

بیت ز من بر من و بر همه است

نجم

کم کنس ممتهم که مراد اختیار

که نیر دل ز حجت بفرستد فرود

که با تو در بهشت مراد و عورت

جویم که این ضعیف بر ناسخ فرود

بسم

منزحه کویم بیت کرم شریفیت

شرح آنکه یار کمره اورا بیت

سلا

میرود و میرود و میرود
عصر حجب عشق و حسن از حجب
شرط و فیت شریفیت

تا کشم در حسم کمریت
عشق حجب صبر و سکون از حجب
کونچه کوی میگردانم کمریت

حسین

گلبرق نقاشی نبش شریفیت
کمره حارب بر صحن لبریت

بفرستد بر زوار از نور شریفیت
نیاید به حمت عشق شریفیت

سلا

هر که بگریند در راهت

روز سر حجاب نشسته نامت

یار بیدار شود خیم نشسته شریفیت

کسرتن خمر کر چه دلم رو برویت

لایب

رازداری

اگر راز خود را پنهان میکند کلید موفقیت را در دست دارد .

حضرت امین

آنچه را که میفرمید باید بچکلی نمیداند ولی اگر در نفر بداند همه کس میداند .

مثل سوندی

از بدترین کارها آلودن دست پیمیزی است که با مانت به شما سپرده باشند

حضرت امین

از نزدیک کسی که قادر بر حفظ اسرار و رموز زندگی خود نیست پرهیز نما .

افلاطون

اسرار خود را بدست کسی نرسان که در حفظ راز خود به ستوه آید نباید از خصلت دیگران انتظار امانت داشته باشی

شوپنهاور

اسرار شخص حال زندانیان را دارند که چون بشوند تسلط بر آنها غیر ممکن است .

اگر خواهی سست بجای خود ماند سرنگندار باش .

؟

اگر کسی خواست سر خود را به شما بسپارد سر را کنید میخواهد مار گشنی که خود نمیتواند بر دوش شما بگذارد . حجازی

اگر خواهی از تو را دشمن نداند با دوست مگوی .

؟

اگر میخواهی از اسرار مردمی واقف شوی فقط از همایگانش سوال کن .

مثل چینی

بدوست خود را ز دل ملوک او نیز بدوست خود گوید .

؟

بسیاری از مردم از هائی گران را بشما میگویند تا به شما ثابت کنند که نمیتوانید به صمیمیت ایشان اعتماد کنید و آنان

اسکار وایلد

رازدار خود سازید .

مثلاً انگلیسی

بالاترین زرقهها پنهان کردن زرقه است .

مثلاً انگلیسی

به زن لال هم اگر اسرار خود را بسیاری فاش میشود .

فلوریان

برای اینکه بتوانید بدون غده و ناراحتی خیال زندگی کنید راز خود را کسی نگویید .

حضرت محمد

پروژه اسرار کسی اندرید .

پیروزی در پایان گزینی است پایان گزینی در پایداری تبسیر و پایداری تبسیر در نگاه واری راز . حضرت امیر

مثلاً آذربایجانی

چرا فقط رازی که نمیداند حفظ خواهد کرد .

چه بسیار کسانی که زشتی را بالین خود میخوانند و صورتیکه محتاج به کنیز رازدار و ندیم هستند که در دوا آنها را بشنوند .

چگونه باید کنیم که دیگری از ما راز نگذاری خواهد کرد و صورتیکه خودمان از نگهدارشی عاجز نبودیم . لادشو کوک

حضرت صادق

راز موقع دوستی و در زمان دشمنی ابراز نمودن و راز شماست اخلاق جو انردمی است .

رازی که پنهان خواهی با کسی در میان منم اگر چه دوست مخلصیت باشد که مران دوست این دوستان مخلصی باشد .

راز با مرد ساده و دل بسیار گویا و پخته و پراکنده صحبت مگوی که این طایفه از مردم بر حفظ و کتمان آن قادر نباشند .

جوزف کوک

راز خیر نیست که در باره آن فقط این امیدانم که هست ولی از اینکه صحبت گاهی نداریم .

زیانی که از اظهار حقیقتی متوجه من گردد بمراتب مرگوار او مطبوعتر است تا آنکه با اخفای مطلبی ضرری بحق برسانم. بشنون
رازچیزی است که بلای آن در محافظت است و هلاک آن در افشا.

مرد زبان نامه

رگت رخساره خبر میدارست ضمیر.

؟

راز، برو دست ولی و قیله آزار فاش کردی تو برده اش میگرددی.

؟

صاحب دلی را گفتند چگونه راز نگاه میداری؟ گفت نخست پیر از زن آن سینه جامی آوده و پس بگور دل میسازم؟

کاقرین رومدین

فقط امواتند که میتوانند در نگهداری اسرار بکوشند، بزنده نباید اعتماد کرد.

فاش نکردن اسرار مردم دلیل کرامت و بلندی ممت است.

سقراط

قویترین کن بنای مودت کتمان اسرار و دستان است.

بزرگمهر

کسیکه نتواند راز خود را بپوشاند از نهضت از دیگران ناتوانتر است.

حضرت امیر

کسیکه کوچکترین قیمت از می افاش کند بقیه اش نیز در اختیار او نخواهد ماند.

دیشتر

کسیکه راز خود را بپوشاند اختیار در دست اوست.

؟

گناه افشا شدن یک راز نکردن کسی است که اولین بار از بدیگری سپرده است.

کنگور

گمزه اردست چپ بضم که دست راست چه میکند.

مثالیونانی

هر سخن که از زن آن بان بجهت برتری که از قبضه کمان پرید پوشانیدن آن سخن باز آوردن آن تیر دست نمیدهد.

هر چیز که گنجان بشیر بود استوارتر گردد. مگر از که نهند آن هر چند زیاد باشد اسکارتر گردد. افلاطون
 هر کس که بر از دیگران آگاه گشت اگر آن از را بخشاید بماند آنست که بخیاست و نابکاری الود شد و باشد.
 هر آن سرنی که داری با دوست در میان منه چه دانی وقتی دشمن تو گردد و هرگز ندی که توانی بدشمن مرسا که باشد
 وقتی دوست گردد. سعدی

هیچ خراز اسرار میده فاش شود سگین ترغیت.
 یحیای شمان نشدم که چرا بگفتم ولی بار باند امت بردم بر آنچه گفتم. مثله فوانه
؟

لکه م‌خوهر دایه آب و هر
 گور از دل هیچ لک نشو
 بروست کرچه عزیز است از دل
 که حمت نیز گوید بروستش عزیز

پیه در است آنچه دایه عالم است
 مصیبت تست زبانه زیر کام
 چمنه دل تو بت درار و دل
 لذت بسم دل تو محرم است
 تیغ پندیده بود در نیم
 بند چه جوهر ز دل دیکه

من در میان زبانه کسر
 از این آتشینه بجایه جو
 لک جز تو دانه عنقه تو پست
 که جوس بمکس دیرم لب
 درویر نزدیک زبانه جو
 بر آتش دهر و دشت بر گشت

گنبد هر تخته کشته است اسرار
 زبانه در بسته بهتر سر نهفت
 لک سرایت و سر مهاد
 نماند چه چو شد اسرار نهفت

خاشاک به ضمیر دل خویش
بگر گفت و گفت که مگر

در سیم آب ز سر حتمه به بند
که چه پرست و گفت و گفت

ص

آتش شنیدم که گفت و گفت
بسیق را از آتش خنود

گفت این را از دل گوئی باز
گفت من که شنیده ام ز تو

شر در ده در هواست
در تو دل این را شنیدم

ص

غده در طبق میرفت خنود
طبق در سر پوشیده به پوش

مگر گفت چه دارم در طبق تو؟
گفت که در طبق تو

غده در طبق میرفت خنود
چو پوشیده از این به پوش

ز رو عقرب که بستر این را
که تو دانسته بودی

عذرت بود

چشم شنیدم از سر کبر
در کعبه از تو به به جستجو

کوثر آن سر نوشت اسرار
کوچو سوسر صد زبانی و لال

راستکاری - درستکاری

آنچه را میزبان خرج خود نمائی میکند حق ندارد بحساب میهمان نوازی بگذارد .

حجاری

از مردم طماع راستی محوی و از بی اصل وفا محواه .

محمد غزالی

افراد نادرست معایب خویش را از خود و دیگران پنهان میدارند ولی درستکاران به معایب خود واقف و بدان

معترف میشوند .

لادشفوگو

اگر میخواهی مرا به سببی یقین دهی آن که خوشتر از این نیست ای .

سعید نفیسی

اگر میبایست من از میان سیصد شعر حماسی یک جمله را برگزینم که تمام تعلیماتم را در برداشته باشد این جمله را برگزینم

کنفوسیوس

بسیچ اندیشه بدی ادر سر یا در دل خود جای مده .

اگر دروغ میگرداند راست بجهت رانده است .

۹

انسان باید از هر حیث چه ظاهر و چه باطن آراسته باشد .

چخوف

ای راستی سگوه منش پاک را از آن من ساز .

زرتشت

بحث کنید و اندیشه ها را با یکدیگر بسنجید تا از آن میان راستی بیاید .

حضرت علی

حضرت محمد

پرمیزگاری جان و تن را آسایش نمیشد .

غذای طوسی

پرمیزگار باشد که بر گریه و پرمیزگار از درستی نبرد .

بایزید بطاف

چنان نامی که بستی نه چنان باشد که یمانی .

حضرت محمد

خانه در دو قلب بالاخره روزی یروز بر خواهد شد ولی برای درستی و کاخ امانت محکم و پابرجاست .

حجازی

خوشحال نادستی که در اولین نگرین بدام نهفته .

حضرت امیر

در گفتار خود راست و در رفتار و کردار خویش پاک و بی لالش باشید .

آنا تول فزان

در زیر آسمان که بود همه خیر ممکن است حتی غلبه راستی بر دروغ .

حضرت علی

راستی دارونی است که رنگار کند .

گاندی

راستی نخستین چیزی است که انسان باید جستجویش بر داند .

راستی مثل گنج است هر قدر ظاهر شود و طرفدارانش بیشتر میشود و دروغ مثل شعله پنهان آتش است که وقتی ظاهر شد

ارسطو

سورش و تابانی بیشتر می همراه دارد .

بایگون

راستی مانند گوهری است که در روز روشن قدر و قیمتش بیشتر معلوم میشود .

راستی یگانه فضیلت است راستی شادمانی است شادمانی از آن کسی که همیشه استوار است و درست کردار است .

گوته

میتوانم قول بدهم که صاف و صریح باشم در عین آنکه ممکن است بطرف بزم نبوده باشم .

مرد آزاد و شرم دارد از اینکه سخنانش از حدود اعمال او تجاوز کند یعنی لغت را و با کردار او راست نیاید . کنفوسیوس

معنی زیستن رنج بردن است . مرد درست کار پیوسته بانفس خود میجنگد تا بر خودش مازو اکرود . ناپلئون

ممکن است دروغ یکسال بدود ولی راستی در یک روز از او جلو میافتد . مثل آفریقا

نا توانان نمیتوانند را سگوباشند . لارشفوگو

نیمی از بدبختی های جهان از آنجا میآید که ما شجاعت آنرا نداریم که اسکارا و بارو حجت راست بگوئیم و راست بشوئیم ؟

وامی بر سیکه آثار خوبان از دوی خوب نیست . ؟

وسائل شناختن راستی همانقدر ساده است که سخت بیناید . گاندی

وقتی نفس تو را بر آه خطا میخواند بگو : آنوقت به من چه آسود و خواهی زیست . ؟

هر کجا که زندگی تظاہر کند هر چه تلخ باشد حقیقت در همانجا است یگانه آرزویم امنیت است که هوشمند را سگوباشم ولی بیم آن دارم که این صفات در من وجود نداشته باشد . موسورسکی

هرگز نمیتوانم صفت خوبی را در دیگران بشناسم مگر اینکه از آن بویی برده باشیم . چینگ

میخکس مجبور و موظف نیست که در دنیا بزرگ و متمول و با عالم و عاقل شود ولی بر همه کس فرض و واجبست که در کار باشد . رابینز

هیچ چیز آسانتر از فریب دادن یک فرد در کار نیست . مثل اسپانوی

یک دروغ میتواند هزار راستی را بکشد . مثل آفریقا

شنو بر آن که این را می شنود
گویند آنچه دار بر دل است
بهر است کاشو بهر است که
نه هر است را بهر گفت تیر
کجاست نه خیر و زلف است
که در هر دروغ را داشتند
دروغ کجاست که از آس
منت است که گویم چه خوش دروغ
ز خوشتر از این خوشتر بود به است

که از شنو بر تو بهر است
که هر است بهر بهر خط
وز آن که گفته خشم آنچه می شنود
گویند که خوشتر از است چینه
خوشتر از این خوشتر است
بیک صبر و آس خیر نه داشتند
به از است کاشو بهر از است
و که بهر بهر بهر بهر
دل در بهر بهر بهر بهر

بخت

بیک بهر بهر بهر بهر
بیک بهر بهر بهر بهر
بیک بهر بهر بهر بهر
بیک بهر بهر بهر بهر

بیک بهر بهر بهر بهر
بیک بهر بهر بهر بهر
بیک بهر بهر بهر بهر
بیک بهر بهر بهر بهر

بخت

طریق صدق بهر بهر بهر
طریق صدق بهر بهر بهر

بیک بهر بهر بهر بهر
بیک بهر بهر بهر بهر

بیکتر حیات بدتر نیست

که غم و استر و استر نیست

فخس و غیره

خشم دامت خشم نیست که در دل دامت

که شیرین کند بد که بخرات شسته

منب

زنده گوشت خشم بجز دامت

بر چند تو در کس خشم دامت

گفت در دوا اثر نیست

چیز ز دروغ نشئت نیست

تا پیش تو دامت رسد گوشت

به که از بر سر رسد گوشت

درج به

همه که تر خشم که از دامت

نباید که را از دامت

چو به تر بشود دامت

نمی خورند از خوب و دامت

رخ که توبه دارد دروغ

به شیرین که غیر دروغ

رضی

دلت دامت که از دامت

که دامت از دامت

نمونه

روزنامه

از همه سرگرمی ها که موجود میباشد روزنامه میتواند مشغول کننده تماشای خانه را از افسردگی و شکل دایمی آن بیهوش
میاورد و آدمی را به صحنه های شاد و ترو جاندار منتقل میکند. در روزگار دیگر با او همراه است و اگر چیزهایی بیشتر از امور
پیش پا افتاده، در روزنامه باشد مرد کار را در کنار کارهای ماشینی روزنامه نگار بر میاگزید. سرج هر شد
خواننده دقیق میتواند در یک سال از روزنامه هشتاد و پنج درصد از آن چیزهای مفید بخواند و بیاورد که دانشمندان از کتابخانه
بزرگ خود میاموزند.

ف. ب. سبز

در یک روزنامه باید خبر و اطلاع به حد علی باشد و تفسیر به حداقل.
در این روزگار با بنحاطر اندیشه های محکم و روزنامه ها سنگنه های ماستند.

کایدن

هاینه

روزنامه باید خبر گزار باشد نه خبر ساز. حقیقت و پایه سرگرمی واقعی چندان یاد است که نیازی به خیال پردازی
و دروغ سازی نیست و نشر خبر دروغ خیانت به حقیقت است.

سایمون

روزنامه بزرگترین مریض نوزدهم است هیچ نیروی با آن قابل مقایسه نیست هم کتاب است و هم گرمی
خطابه و هم سکوی سخنرانی در میدان عمومی شهر.

تالیج

روزنامه سلفت انگیزترین عجائب جهان نویسن است خانواده‌ای که لااقل یک روزنامه را بخواند و در
آن دقیق نشود در تیرن نوزدهم زندگی نمیکند .

برودوس

روزنامه اینها خلاصه و عصاره وقایع زمان است که فضیلت و رویت را بصورت واقعی آنها نمایش میدهد
و روزگاران را چنانکه هست مجسم می‌آورد .

شکسپید

روزنامه ها آموزگاران مردم متعارفی هستند و برای آنان حکم ثروتی بیش از میلیون ها سکه طلا دارند . بیچو
روزنامه ها دایرة المعارف های زندگی جهانند همه چیز را از چهار گوشه جهان برای ما نقل میکنند . قداین دادند
شرح دیوانگی ها و ردایل و بدبختیهای حاصل از آنها که در روزنامه ها درج میشود . آری ما و چراغ های خطری است
که پیوسته میوز و نامردمان از محل های خطی و درگاه دارند میخوانند و میگویند ما مردم در باره اخلاق سخن شنوید . تول
به عمر و زید لازم نیست فقط یک روزنامه را بدست بگیرد و آنرا با دقت بخواند تا آنچه میخواند و میگوید بشناسد . جورج
مطبوعات روزنامه ای دانشگاه توده مردم است .

ج. سیدتن

یک روزنامه تاریخ یک روز از جهان است که در آن زندگی میبینیم و با آن بیش از روزهای گذشته تنها
در خاطره با باقی مانده است سر و کار داریم .

جورج هورن

زن

آنقدر که احساسات او هم در زمان اثر دارد امور معقوله مؤثر نیست .

لادشفوگو

آزادی برای یک زن نجیب خطر بزرگ است .

مشر روسی

است در زن سبب تسکین آلام درونی میشود ولی در مرد مانگی را تابو میآورد .

ناپلئون

اگر زن نباشد و جسم او بر طاعت زندگی پرتومی نمیکند تمام خوشیهایی روح و همه زیباها سرود میشود .

؟

اگر زن نبود نوانج جهان را که پرورش میداد .

ناپلئون

اگر زن با تقوا و خوش خلق که بانوی در خانه محقر و فقیری باشد آن خانه محل آسایش و فضیلت و خوشبختی میشود .

اگر میخواهی انداز و تمدن و شرف ملتی ابدانید بر زمان آن ملت بگریید .

ناپلئون

اگر تربیت زن و مرد یکسان بود و فرست آنان نیز برابر میشد .

منتکیو

اگر رسوم و قوانین جامعه از زیر پا میگذارد چند انهم کنایه کار نیستند زیرا که این قوانین را مردان نوشته اند و موتن

از خاندان متمول اسب بخرواز خاندان فقیر زن بگیرد .

مثلا استونی

اسب بی لگام زن بی ادب انسان را بنا بود می کشد .

متل چینی

ای زن اگر طلاق میخواهی بادر شوهرت سلام مکن .

مثل فرانسوی

بزرگترین دشمن زن بچو صعلگی اوست .

پد ژانه

بر زنان خود با احترام بگردید آنها گلهای آسمانی را در حیات زمین میکارند و جامه دلپذیر و زیبای عشق را میبافند و

در پرده عفاف احساسات لطیف را میپورانند .

شیلدر

بهر اندازه که زن آرام و مطیع و با محبت و با عفت است به همان اندازه قدرت فرمانروایی او شدید تر و

استوار تر است .

میشله

تاریخ زن تاریخ بدترین حکومتهای ظالمانه یعنی تسلط و اقتدار ضعیف بر قومی است و از آن بدتر اینکه تنها حکومت

جابرانه ای است که دوام مییابد .

اسکار وایلد

تا وقتی که زنان نیز در زمینه علم و دانش سخن خویش را نگفته اند نمیتوان از دانش واقعی حرف زد .

میشله

تقوی و پرمهر کاری برای یک دختر بر ازنده تر از هر جوابی است .

آنا تول فزانس

تمدن نتیجه نفوذ زنان پارساست .

امرسون

تنها وجود زنان است که باین زندگانی سراسر طال قدر و منزلتی میدهد اگر زن در جهان وجود نداشته

آنا تول فزانس

زندگی تحمل ناپذیر بود .

مثل هندی

تواضع زینت زن است .

جای تافت است که کسی غیر از مرد و عصب بلند نیست چگونه زن را اداره کند .

جورج کولمن

چیزیکه در زن قلب را تسخیر میکند عهربانی اوست نه روی زیبایش من زنی را بیشتر دوست دارم که مهر با تیر باشد بهر

چهره یک زن نماینده شوهر اوست و پیرامین یک مرد معرفت زن او

مثل یوگسلاوی

حساست عشق تحمل و فداکاری زنی که زن را شکل میدهد .

بالزاک

خانم زیبائی شافه چشم را لذت میبخشد اما زیبائی اخلاق و فهم شمار روح را نوازش میکند .

ولتر

خوشخت ترین زن کسی است که مرد را بعد از ازدواج بهترین مرد جهان بکند .

فیوتن

خوشگلی زن زمینی است زوال پذیر ولی حسن اخلاق او نعمتی است لایزال .

جرج زیدان

خیلی ظالمانه است که مردان زنان را بواسطه خطاهایشان مجازات کنند در حالیکه خودشان سبب این خطاها

بوده اند

در بعضی جامعه ها که فعالیت زن و مرد مشترک و مثل هم میشود و زن نهاد در دیف مرد شده دولت از تمام احتیاجات آنها

اسلامی ندوشتن

حمایت میکند خود بخود و لطافت زناگویی آنها از دست میرود .

مالرب

در دنیا تنها دو چیز زیاست زن و گل .

لامارتین

در آغاز همه کار مهم زن وجود دارد .

در زمان هوش و مردان قریحه و استعداد بیشتر است آنچه را زن با چشم وقت و بررسی می بیند مرد با دید

روسو

تعقل و اندیشه میگرد .

در دنیا هیچ منظره ای جالبتر از زنی که مشغول پختن غذا برای مرد محبوب خویش است وجود ندارد .

توماس ولف

در انتخاب زن، پائین تر از خودت را در نظر بگیر و در انتخاب رفیق یک پله بالاتر .

مشلجینی

رقابت و اختلاف بین زن و مرد همیشه وجود خواهد داشت این مسئله مهمی نیست فاجعه فقط وقتی بوجود میاید که یکی

آرتور میلر

از این دور دیگری پیروز و حاکم شود .

حضرت محمدؐ

زن محترم نمیدارد مگر مرد کریم و او را خواری نمی شمارد مگر شخص لنیم .

حضرت محمدؐ

زنان شمع و چراغ خانه اند .

حضرت صادقؑ

زن کرد و بنده مرد است . وقت کن چه چیز را در کردن می بندی .

هوشنگ شهیدیار

زن نیک آسایش مرد و آبادانی خانه و یاری دهنده بر نیکوکاری است .

کنفوسیوس

زن زیباترین و عزیزترین موجودات جهان است .

ارهارد

زن همیشه سنج خود را از تاریخ ازدواج حساب میکند نه تاریخ تولد .

هرود

زن پهلوانی است که دلیرترین مردان را در سخت ترین اوقات خشم آرام میکند .

زنها علاقه زیادی به ریاضیات دارند زیرا آنها سنج خود را تقسیم برد و قیمت لباسهایشان را ضرب در دود و حقوق

مارسل آشاد

شوهرانشان را ضرب در میکنند و پنجاه سال بهم برس بهترین دستان خود میافزایند .

لا تین

زن بی رحم مجموعه تمام بدیهاست .

زن خودی از شاہکارهای طبیعت است و وقتی برایی اخلاق و ادب بدایع صفت و هنر و اشتراقات عشق و تقوی آراسته گردید، مانند کلب فروزان اقبال است که بالای سر بر کس طلوع کند او را از روشنایی

سعادت برخوردار خواهد گردانید .

نظام وفا کاشانی

زن فرشته است که در ایام طفولیت پرستار مادر دوران جوانی کاغذش را و در روزگار پیری تسلیت و تسکین

زیاده از غذای او تمجید کند حاضر است که در کنار اجاق مطبخ خود را قربانی کند .

دید کارنگی

زن عاقل خانه خود را آباد میکند و زن نادان آن را بر باد میدهد .

تدریستان برنارد

زنان بخوبی مردان میتوانند اسرار را حفظ کنند ولی بیکدیگر مگویند تا در حفظ آن شریک باشند .

داستایوسکی

زمانی که میخوانند مرد باشند زمانی هستند که نمیدانند زن هستند .

الکساندر دوما

زن بهتر از مرد در رویه اطفال امی فهمد ولی مرد از زن به یک شیشه تراست در مرد حقیقی روح طفل نهفته است و

برای بازی روش پرواز میکند .

نیچه

زن بهترین مربی و آموزگار انسانی است زیرا تعالیم و تربیت های وی شش از تمام مربیان دیگر به جنبه محبت

و انسانیت نزدیک میباشد .

استیل

زنان مرد صفت و دوست نمیدارند و همچنین از مردان زن صفت نیز ارم بر سر باید در دنیا نقش خود را

بازی کنند .

ناپلئون

زن کو دکی است که با اندک تنعم خندان و با کمترین بی مهری گریان شود .

هرود

زن فرشته است که بزنگانی انسان روح و حیات بشری قیمت میدهد .

مخمد معود

زن آینه ایست که چهره های گرفته را خندان و صورت های سپهر را جوان نشان میدهد .

هرود

زن حکم آب دارد که از شدت لطافت در سه محلی که قرار گیرد شکل مطروف و انحراف میگیرد و هر شوی که از زن خود

ناراضی است علت او را خود جستجو کند .

هرود

زن برای آن آفریده نشده که وجودی عاقل و باطل باشد و فقط بدو زینت و تفریح مرد بخورد .

اسمایلز

زن مخلوقی است که عمیق تر می بیند و مرد دور تر می بیند و نهالت است که جز بوسیله مهر و محبت خوانده نمیشود .

زن قبل از حدوث درد و غم از آن میترسد ولی پس از حدوث با کمال تحمل و بردباری مقاومت میکند و بهمنجهت

است که زنهای برای پرستاری مرصنها از مردان به مراتب بهتر و بردبار ترند .

بالزاک

زن در کلیه اعمال انسان سهیم است .

ارتست ناویل

زن چه بسا کارهای بزرگ و درخشانی را با الهام میدهد که اگر او نبود از انجام آن سر باز میزدیم .

الکساندر دوما پدر

زن همیشه دوست دارد و غیر از محبوب خود چیزی را نمی بیند و هر چه عاطفه مهربانی و نوازش و فداکاری دارد

تنها برای او بکار میرود .

آلفونس دوره

زن مانند شیشه ظریف و شکننی است هرگز توانایی مقاومت او را نیاز مایند زیرا ممکن است شیشه ناگهان بشکند

لشکر

زن مخلوقی است که در او لطیف ترین و صمیمی ترین فضائل استخوان پیدا کرد .

جولسون

زن مخزن اسرار خلقت است .

کارل کوندوگو

زن شریک زندگی و یار ساعات در ماندگی است .

کوته

زن یگانه وجودیست که حقیقت عشق پاک را شناسد .

شیلر

زمان پاک دامن حربه بزرگی در دستهای ظریف خود دارند که بریه و مندترین مردان غالب شود .

میرابو

زن خوش زبان و با تقوی تاجی است بر تارک شوهر خویش .

؟

زیبائی در زن بدون وقار مانند تورما میگیری نسوده و سوراخ سوراخ است .

امرسون

زن و پرندۀ بدون آنکه به عقب برگردند نمیتوانند بینند .

مثل فزانوی

زن خوب از سه کس اطاعت میکند شوهر، پدر و مادر .

مثل ژاپنی

زن کلید خانه است موافق باش از اکم کفخی .

مثل ژاپنی

زن عاقل با شوهر بی پول خوب می سازد .

مثل روسی

سوزنا ترین آرزوی زن اینست که او را بحجاب آورند و بخوامند .

والتر وینچل

شرح زندگی خوشبخت ترین زنان مانند تاریخ خوشبخت ترین ملل خالی از وقایع و حوادث است .

ژدالیوت

شیرین ترین چیز در زندگی عشق زن پاکدل شوهرش بود .

ولتر

شیرین کلامی توأم با حیا زیبا ترین زینت زنان است.

اورپید

شیرین ترین سخنان در زندگی خوش آمدگویی بی غل و غش زن بشوهر خویش است.

جرج ولز

قلب زن پرنگاهی است که عمقش را نمیتوان تخمین زد.

لافونت

کسیکه زن خوب دست آورد بزرگترین سربلایی را بدست آورده است.

مثل چینی

کلهای قشنگی وجود دارند که معطر نیست و زنان بیانی بهم وجود دارند که دوست داشتنی نیستند.

هوند

گرا نهاترین زینت برای زن که بیسج زنی از آن برخوردار نیست سکوت است.

مثل یونانی

مردان آفریننده و کارهای مهندسان بوجود آورنده مردان.

رومن رولان

مردان قانون وضع میکنند زنان اخلاق بوجود میآورند.

کوندورسیه

من بیسج زنی برخورد کرده ام که چیزی از بزرگی در او نباشد.

مترلینگ

نخستین کسیکه میتواند زن آفرید به خود اوست.

لافونت

وقتی زنی واقعا مردی دوست میدارد که مرد بتواند به کارهای او بخواهد برایش انجام دهد.

اسمایلز

بمهر خوب بهترین یاد در یک صحرائی سنگلاخ و پر مخاطره زندگی است.

میس اوژنه وادت

بیخ فضیلتی نمیتواند در زن کمبود مهربانی و ابراجبران سازد.

هیچوقت نمیتوانست تصور کنم که تمام سه روز زندگی و همه سعادت حیات در واژه زن نهفته است. سنکوچ

بیچ جاوید نه شده است که زنی صد در صد زیبا باشد و مسلماً بیچ جاوید زنی نیست که صد در صد زشت باشد.

شکسیر

یک زن چهری خوشه نمخواند ولی وقتی که باور رسید همه خرمخواند.

هوگو

یک زن کامل کسی است که بداند چگونه مازوایی کند.

زن خرم نه، مهر پار
کندم در شیر و پودش

سجده

زندگی

آموزش و پرورش البته مهم است ولی زندگی کردن خیلی از آن مهمتر است. بنابراین هدف آموزش و پرورش صحیح باید در مرحله اول بهبودی وضع زندگی باشد.

جان دیوش

آنان که زندگانی را بتری از گلهای سرخ میدانند همیشه از خارهای آن شکایت دارند.

و پیام آلت وایت

آرزوهای ما امیدهای ما، عشقها و هوسها و حتی فامی ما هم موجی بیش نیستند که بر میخیزند و در شید میکنند و بالا میروند و بالا میروند. نقش زمین میشوند و در کرانه های زندگی لایمی شنها و ریگها فرو میروند.

جواد فاضل

آنگاه در خانه صلح و آرامش دارد. در جنگ زندگی فتح کرده.

حجازی

آنگاه پرخ بزرگ این جهان مددی نمیرساند بهوده زندگی میکند.

؟

آنها سیکله تصور مار و خود را از جهان زمان و مکان جدا میدانند و میخواهند سر نوشت خود را از دیگران و یا از زمان و مکان و یا از جهان و جهانیان و جامعه ای که در آن زندگی میکنند جدا سازند مردگان متحرک و چراغهای خاموش بیش نیستند؟

آنگاه که بر کشتی زندگی سوار است پیوسته چنان میخواهد که با فشار باد پیش رود نه با پاروئی که با زور بازویش

آب می کشد و بسیار کند که در نیمه راه توقف میکنند و به انتظار باد مساعد می نشینند.

جانسون

آنگس که جرات مبارزه در زندگی ندارد. بالاچار طناب در را بگردن میاندازد.

مثل چینی

آنگس که اسیر عادت است لایق زندگی نیست.

مثل تازی

از عجایب زندگی انسان اینست که عموماً بعد از بیدار کردن یا تفریح و گردش نمودن یا بررسی کتب و روایات و یا جهل کردن و غیره خود را فراموش کند و این موضوع ناشی از آنست که خود را بدست می بیند ولی هر چه بگذرد

هر جا که برود باز هم خود را فارغ البال نمی بیند و علت آن اجهل نمیداند.

مثل بنگ

از موفقت بکینه میراید. آنکه از فتح و شکست هر دو چشم پوشیده از کینه و در امانست خوش و آسوده زندگی میکند؟

از این طبیعت است که ما زندگی میکنیم ولی از حکمت است که زندگی بهر سیریم این حکمت غنیمتی است بزرگتر از خود زندگی.

اغلب مردم بطور محبوسه آمیزی زندگی میکنند از ترس اینکه مباد امور و تمسخر و تیرگی نگیرد. پوفور مایک هاو

آنگون با اینکه مادی عصر طلایی زندگی نمیکنیم از تصور مردمان و روشنگر و مفرغ موبرانده امان است میشود

آنها چه کنایه داشتند که باید آن زندگی را تحمل نمایند.

مثل بنگ

اگر زندگی آسان بگیریم عمرت بخوشی خواهد گذشت.

عزیز نسین

اگر از سفر حکایتی بیاورید که راه زندگی آسانتر کند بهتر و پائین و تر از بهر امر معانی است.

حجاری

انسان نمیتواند مستقیماً حوادث زندگی خودش را انتخاب کند ولی میتواند افکار خود را انتخاب کند و با این عمل بطور

غیر مستقیم شکل حوادث زندگی خود را تعیین نماید.

جیمز آلسن

انسان در کشف اسرار طبیعت با موثرترین حیوانات و در روشن شدن زندگی بهوش ترین آنها . حجازی

انتظار نداشته باشد که چیزها موافق و نخواهد شما باشد بلکه بهمان طوریکه هست ارضی شوید تا زندگی شما با آسایش گذرد ؟

اهل جهان در سفر زندگی بر سر راه راه حیرانند و بهیکدیگر کی را در راهی استوار به بنید نعمتی شمرند و به عقبتش میروند

از این جهت همه وقت مردم استوار، مورد اطاعت و احترام بوده حتی بهوشندان و علما بدامن ایشان آویخته و به

و بنالشان رفته اند .

حجازی

ای بسا کسانیکه در تفسیر و شرح و تحشیه متون قدیم ، بطولانی دارند ولی از نعمت قرائت و فهم کتاب زندگی بکلی محروم ^{اند}

ایکاش دانسته بودم چگونه زندگی کنم و یا کسی ایافته بودم که هر یقه زندگی و مطالعه و ورزش امین -

تعلیم دهد .

تعدد پارکو

مثلاً تازی

اقامتگاه خود را دائم تغییریده زیرا لذت زندگی در تنوع است

با آنکه از کوتاهی عمر غمین هستیم هر دوره از زندگی را پایان آن میخواهیم خرد سال شاق بزرگ شدن است پس مردگار

شدن پس صاحب ملکی شدن آنگاه به مقامی رسیدن باز نشسته شدن . ادیبون

بار زندگی که بردوش میکشی بار مقدسی است بآن بگر آن ابرو دار باشکوه آرا حمل کن با غم و رنج از جاد و مرو پیوسته

پیش و بالا برو تا به هدف برسی . فوالت آن کمپیل

بدون تردید زندگی سخت است ، فوق العاده سخت ، مشکلات مادی این راه پر خوف و خطر کی دو تانیت ، تمایلات

باطنی و حوادث خارجی هر یک سوز خود مشکلاتی برای مایه ایجاد میکند این دور با هم حفت کنید رسته پیرج و تابی بدید

بنام زندگی .
لرد آویسوری

بدخت کسکه از روزگار باج زیبانی بخواد . عاقبت روزگار از او صد چندان خراج و جریمه خواهد گرفت . حجازی

بدترین روزگار روزگار است که نادانان یاوه بیاوند و نادانان خاموش نشینند .

بدون تعقیب هدف معنی زندگی لذتی ندارد .
کولانی

برای تحمل شدن زندگی باید عاشق تحری بود . کاری زنی ، آرمانی .
مارکوس آنا

برای اینکه بداند تقصیر از بدخت نبوده ببیند چند بار در زندگی شماروی آورد و شما اورانیده گرفته اید . حجازی

برخیزید و دامن جمت به کمر زنید . بکوشید و بجوشید . غوغای زندگی بر پا دارید تا زنده اید . زندگی کنید و مانند زنده

بگوران خود را در پنج غرلت دفن کنید .
حضرت امیر

برای بهتر هر روز شدن از زندگی باید شخص در جوانی تجربه پیدان در پیری نیرومندی جوانان داشته باشد .

برای اینکه بتوانید با دیگران در کمال آراش زندگی کنید از آنها جز آنچه میستواند در امتنان تشارکنند چیزی دیگری

توقع نداشته باشد .
حجازی

برای سرگرمی باید در بازی زندگی وارد بود اما اگر روزگار اسباب بازیر از دست ما گرفت . باید مثل آدم زرنگی

که در بازی کودکان شرکت داشته بخند زنان از جرکه اطفال بیرون آمد .
حجازی

برای زندگی فکر کنید. ولی غصه نخورید .

دید کاریگی

برای اینکه خوب زندگی کنی باید خودت را بالای زندگی نگاه داری پس بیا موز که همیشه بالا روی . بیا موز که همیشه
بیا من نگاه کنی .
نیچه

نِجَہ

بزرگترین بیم شریم از تغییر است مردم از افکار جدید عاداتهای جدید محیط جدید و روش جدید میترسند ولی تنها راه زندگی

بہتر۔ آماجی شہا برای قبول تغیر و عملی کردن تجولہای بزرگ است پس خودمان را عوض کنید ۔ السلطان ابنون

بزرگترین فن زندگی استفاوه از فرصتهای بی نظیری است که بر ما میگذرد.

بالرؤى

کلبوش برای دنیای خود بگذرید که کوفی همیشه زنده خوابی ماند و کلبوش برای آخرت خود بطوریکه کوفی فردا خوابی
به چیزیکه بدون آنهم زندگی غیر است ارزش مده .

اريسپوس

بہترین و خالق سفر و گردش آنوقت میباشد کہ انسان بخانہ و زندگیش مراجعت میکند .

9.

بهترین واقعه زندگی شخص آنستکه تواند خود را بشناسد. و بخود پی ببرد و نتیجه این واقعه ممکن است موجب مسرت و آرامش و یا تولید اندوه و گمراهی کند.

المؤنوسى

بیشتر اشخاص عظمت خود را در زندگی میون مشکلات عظیمی هستند که در زندگی با آنها دست بگیرد و بر
آنها حیره شده اند .

اسیو وژون

مشرخهای ندگی از اینست که میگوئیم از حقیقت آن بگذریم .

خ-ز

مثل آمریکائی

برای خوردن زندگی ممکن. بلکه بخور برای زندگی کردن.

بود دجهر

پر میرکاری و طبعی بردباری چیزهایی است که زندگانی با آنها آسان توان کرد.

پیشانی از ناچاری و در ماندگی آسان آن کار میباشند اما در زندگی با گیاه تر از این گنبد لاچوردی

سعید نفیسی

بیخ خرمیت.

نیچه

تحمل زندگی سخت است ولی نباید چنین وضعی اقرار کرد.

ناپلئون

تحمل حق ناشناس برای انسان سخت تر از تحمل ناپایمات و زگاری است.

لابولایه

تربیت علم زندگیست. بهر خوب رستن است.

شوینهاود

تسلیم و رضا در برابر حوادث علاج ناپذیر. مهم ترین نوشته سفر زندگیست.

تصور میکنم که اگر کسی روزی یک ربع ساعت فقط در فکر زندگی خود باشد و بیندیشد که آن اصلاح کند هر ماه از

ولتر

زندگی او بهتر از ماقبل خواهد بود.

تفریح و خوشی موقعی تکمیل میگردد که مشکلات زندگی یعنی زندگی کردن را فراموش کنیم. این موضوع خیلی

باعث عبرت است که شخصی از زندگی خود استفاده ننماید مگر و فیکه فراموش کند او زنده است. منزلینگ

مثل فرانسوی

تو مان میخوری زنده هستی و من نان میدهم و زندگی میکنم.

سن پیر

رهبانی و گوشگیری و از و احکم مرض آله را برای انسان دارد.

چنان انسان باش و چنان زندگی کن که اگر هر س انسانى چون تو باشد و همچون تو زندگى کند این
زمین بصورت بهشت خداى در آید .

فیلیپس بروکس

چنان بینماید که زندگى از لحاظ اخلاقى داراى دو بخش است در بخش اول تسلیم هواى نفس شویم و در بخش دوم
به موعظه کردن مى پردازیم .

ویل دورانت

چون نیک بگری دنیا و مافیها را چون ترازوئی خواهی یافت که گش گری و پارس گش شهوت است پر کردن
معه و دخالی کردن یک شهوت جذر و مد این قلم بی نام نیک هزار رنگی است که ناشن زندگی است
حسایت عشق تحمل و فداکاری زندگى زن انگیل میدهد .

بالزاک

خواهیدم و خواب دیدم که زندگى زیباست از خواب برخاستم و زندگى او طیفه یستم .
خران زندگى من فرار سیده و میخوام مثل درختان بارورى باشم که با یک تکان میوه هاى لذیذ چون باران
از آن میریزد .

بتهوون

خنده بهترین اسلحه جنگ با زندگى است .

آمانوئل فزانس

خنده مصائب و مشکلات زندگى را کوچک و آلام روحى را محو نماید .

ژول سیمون

خوشحالت کسى است که از زندگى دیگران درس عبرت بیاموزد .

جواد فاضل

خوشحال کسى که به آن راضى است که از اقیانوس زندگى بگذرد و به بهشت آتش برسد بی آنکه خود را گرفتار

کردا بهای خیال با فیهای خوش سازد. البته در این گونه جاها غرق هست. ولی کار رسیدگی به اعماق به

اولتر

خدا اختصاص دارد.

حجازی

دارائی بسیار مثل فقر و پریشانی زندگی را تلخ و ناگوار میکند.

در بازی زندگی انسان در آغاز کول خور است و در پایان کول زن عبارت دیگر او تیره بدنیامیاید و روپناه

ولتر

از دنیا میبرد.

در زندگی روزانه در پی آن باش که خوشها و لذاتی برای دیگران فراهم کنی چنان ناله بهر گام خوشی یا بدبختی با

ویکتور دپوشه

آنان نیندیشی بمن اظهار محبت رشته علاقه و مودت محکمتر میکند.

در زندگی فقط دو چیز بد انسانست اول ناسنج آنچه که میخواهد دوم تمتع از آن. فقط عاقلترین افراد بشر با انجام

پیرسال اسمیت

دو می موفق میشوند.

وینه

در زندگی ثروت حقیقی مهربانی است و بیوائی حقیقی خودخواهی.

آنا قول فزانز

در زندگی هیچ چیز مانده میخانههای شدید خوش آیند نیست.

در زندگی ثروت عبارت از بیمه خیر نیست و سعادت واقعی در جمع مال نمیشد. ولی بسیاری از جوانان دچار
این اشتباه میشوند و معتقد هستند که مهمترین چیزها مال است بهمن جهت گرانها ترین ایام عمر را در راه آن صرف میکنند

دکتر ماردن

و از هر چیز دیگری محروم میمانند.

درستین نظر در باره زندگی پیوسته با عقاید من آن است که بر ما معلوم دارد که در این جهان نه برای خوش بودن بلکه برای آموختن آمده ایم .

رابرتسون

در این دنیا آن اندازه خوشی در زندگی است که ما را مشتاق رستن کنند و آن اندازه رنج هست که آن هنگام که در رستن ممکن نیست آرزو مند مگر سازد . مهمترین چیزی که میتوانیم از زندگی بدست آوریم برای خودمان انضباط است و برای دیگران سودمندی .

تراپون ادوردز

در سفره قمار زندگی برد و باخت دائمی جریان خواهد داشت آنهایی که یا از این قمار خسته شده یا از باخت کی در خود عصبانی هستند هر لحظه میتوانند پای خود را کنار کشیده ، میدان بحر یفهای پراستقامت و خسته نشدنی والداری بکنند ؟ دشواری زندگی آدمیزادگان اینست که تا جوانند گرفتار تعصباتی جوانی هستند و چون پیر میشوند دچار تعصبات پیری میگرددند .

سعید نفیسی

دلبستگی انسان به زندگی آن نیست بخوبی آنست .

سقراط

دلم میخواهم بدانم زندگی کنم که وجود خدا را تنها در سودی که بدیگران میرسانم احساس نمایم .
دلم میخواهم در دهات زندگی بگردم و امور مربوط به کشت و زرع را تماشا کنم و مردم زندگی روستائی شیرین است یکت که ساله مرخص برای تمام عصر موضوع شیرین برای گفتگو تواند بود .

ناپلئون

ارون

دنیا امروز بخشی حق حیات میدهد که بتواند روی پای خودش بایستد و هر دم در برابر اراده این و آن تسلیم فرود نیاید .

دوستان از زندگی بیم نداشته باشید زیرا از مشقت و بردباریت که بر زندگی علاقه پیدا میکنیم . داستایوسکی

دیگر گاهی است که دریافته‌ام هر کس بخوابد زندگی آرامی داشته باشد ناچار است که تنها زندگی کند و پخته‌های

اطش راحت و محکم به بند و تاهوای اجتماعات به آن داخل نشود .
فلوبدر

رلهائیکه در صحنه زندگی بعد از ماد و اگذار شده است به انتخاب و اختیار مانوده و تنها وظیفه ما اینست که آنها را بخوبی

باز نمی‌کنیم .
ایکت

رمان نوع عالی رمانی است که بیشتر از حیات درونی حکایت میکند و کمتر زندگی خارجی توجه میماند . شوپنهاور

روزگار هرگز آرام نمیگیرد حتی در خواب هم بومی بدیت میباریم .
سنتا و گویتن

روزگاری شرد فکر تصاحب و ایامی کله ای بود در یک دکلده آرام اما امروز خواب داشتن یک کارا

را در شش می بیند .
ارل و یلسون

روزگار آینه را محتاج خاکتر کند .
؟

روزگار در پامی به نعمتی که بامید به صدر بج نوشته است .
حجازی

روزگار غالباً بهترین تصمیمها را در هم میکند .
وونادگ

زمین پر از اشخاص زاید و بیفایده است که سدراده واقعی میباشند کاش میشد اینها را با سید عمر جاودانی از این جهان

دور کرد .
نیچه

زندگی و طول عمر بندله سرمایہ ایسکہ ماہی متوانیم از سود آن استفادہ کنیم نہ از خود آن چون و تدش در

اختیارمانیت .

زندگی آنقدر دلاویز و مطبوع است کہ خاطرات آن چرخ و شیرین گوارا و خواستی است .

حضرت امیر

زندگی شما وقتی زیبا و شیرین خواہد شد کہ پندارتان کردارتان و گفتارتان نیک باشد .

ذوق

زندگی مانند کودکی است کہ اگر میسوزاید خواب بزود پیوستہ بیدار و اسرگرم داشت .

ولت

زندگی جسمانی عبارت از یک سلسلہ خرابی و تعمیر است ، تو میتوانی از این تغییرات متوالی برای اصلاح و بہبود

تمام اعضای بدن بویہ مغر خود استفادہ کنی .

ویکتور پوٹشہ

زندگی معنایی است کہ ہر سہ ماہ بازہ حس تشخیص و وسعت محیط و روشنائی فکر خود را حاصل کردہ .

نظام وفاکاشانی

زندگی بازیست اما باید قواعد بازی را رعایت کرد .

حجازی

زندگی برای مردم حس غم انگیز و برای اشخاص فکر خندہ راز است .

سوویت

زندگانی تا زمانی بہ مرکب ترحم دارد کہ حقیقتا زندگی باشد و ترس و وحشت نداشته باشد فقر و لرزگی آن را

مسموم نہ نماید . ظلم و تعدی از آتیسہ و مار نسازد .

؟

زندگی دریای متلاطمی است کہ قطب نمایی آن محبت است .

نظام وفاکاشانی

زندگی درس طولانی است کہ با تواضع دادہ میشود .

جیمز . باری

زندگی از تار و پود خوب و بد و بافته شده است فضیلت ماقصی می تواند برخوبال که از خطاهای ماضی نچورد و

جانیتهای ماقصی نو می شود که مورد تالش فضیلت های ماضی است اگر گیرد .

شکیر

زندگی خودش بازده کافی خسته کننده است آدم چرا باید با کارهای بیوده مشغولش کند ؟

زندگی مانند نقش و نگارهای قالی ایرانی است که زیباست ولی درک معنای آن مشکل است . آلدوس هاکسلی

زندگی از بهر جزئیگی که است آنچه بوده و آنچه هست و آنچه خواهد بود . بیاید تا از گذشته برای حال استفاده کنیم و از حال

چنان کنیم که زندگی آینده بهتر باشد شکل دادن زندگی ما وظیفه خودمان است بصورتی که آرزای ما زیاده این -

بازسازی یا مایه زیبایی و مایه شرمساری می شود .

وید

زندگی همچون جرقه ای از زمان میان دو ابدیت است و ما هرگز طالع دو بار دیدن آن را نداریم . کارل لایب

زندگی باز چیه درست اقبال نیست بلکه فرصت عظیمی است که باید از آن استفاده کرد و منقش شود . دکتر ممدون

زندگی برای همه س عزیز است ولی برای مرد بزرگ شرف از آن برتر است .

نولستوی

زندگی شما از مجموعه عادات شما تشکیل یافته است هر چه عادات شما بهتر و نیکوتر باشد زندگی شما هم عالی تر و زیبا تر

خواهد بود بگوشتی عاداتی معتاد شوید که مایه بر زندگی شما حکمفرما باشد .

هاکسلی

زندگی چیست ؟ یک مزه کثیف یک قتلگاه فجع یک دارالمجانین بزرگ که تاکنون تحت هیچ قانون منظمی -

؟

اداره نشده است .

زندگی فقط در صورتی ممکن است خطا و گمراهی شود که انسان بخاطر زندگی حاضر باشد میرد . سعید نفیسی

زندگی یعنی سعی و عمل کسی که از وجودش کار بگیرد و وجودش بی‌سبب است . بانو گیزو

زندگی راهی است که نگاه کنی زیباست . گوته

زندگی سر اسرارآموزش است زیرا زندگی همواره در شرف است . لایولا

زندگی بوجد آوردن اثری جاودان است . وینه

زندگی انسان یعنی اندیشه روزانه او . امرسون

زندگی بدون داشتن همه زندگی نیست . اگوست گشت

زندگی بمعنای حقیقی بسیار مشکل است بیشتر مردم فقط در مرحله وجود بسر میبرند . اسکار وایلد

زندگی یعنی جستجوی اتم . لامارتین

زندگی کردن و محاکم بر زندگی دیگران کردن . انسان واقعی بودن جاودان ماندن نیست و طیفه . کوکرو

زندگی خواب است و عشق رویای آن . موسه

زندگی موبستی است بی نظیر و گرانها . اما حیف که خیلی زود و کمترین عیشی ازین میروود . درد آویسوی

زندگی حتی با عشق گذشته نیز شیرین تر از زندگی بی عشق است . تاگور

زیستن تنها برای خود زیستن نیست، بهتر آنکه به کمک یکدیگر بر خیزیم .

منانه روس

سراجام زندگی قمار است، ماجر است. انسان یا میزد و یا میازد، زندگی معرکه ایست که تمامی ندارد و در فاصله صدای کلنگ کلمه ضعیف خاموش شد، صدای دیگری جوانتر و قویتر رفته و ایستاد و او دوست میگیرد

ماتیس

و ادامه میدهد .

سرور زندگی در سحرگاهان عمر، موجودات از خواب بر میآیند و جزو لهامی سیاه که برای همیشه خفته . پوشیدن شب در وقت خواب قدری فکر کنیم که امروز چه کرده ایم که لیاقت نذو ماندن فردا داشته باشیم ؟ شجاعت حقیقی در غلبه بر شدن زندگی است .

نابلسون

شما اعمال روزانه و وضع زندگی خود و شرایط محیط زندگیتان این معلوم سازید من افکار و عقاید می آید که شما

کاظم زاده ایرانشهر

میروید، برای شما نشان میدهم .

یتودود پاکد

شوق زندگی تنها گذرنامه زندگی است .

صاحب ممت پرچ و خنمای زندگی میگوید بایس و اتصال رو برو نخواهد شد، طب علمی مثبت و دقیق نیست بلکه یک علم مستغنی بر حدیثات و مشاهدات است، من به پزشکی که علم بیعی را نخواهد بیشتر اعتماد دارم تا به بیسی که آرا خوانده است .

نابلسون

صد هزار سال از زندگی انسان میگذرد و ما هنوز نتوانسته ایم خود را از چنگ این معده که ما را مبدل به سرج

کرده نجات بدیم، در صورتیکه عقب هزار سال است که این موضوع را حل کرده و مدت چندین ماه

بدون غذا زندگی نمایند و احتیاجات خود را از هوا آتش و قوای دیگر طبیعت کسب میکنند. متولینگ

طول عمر انسان از روی اعمال و افکار او سنجیده میشود نه از عدد سالها بلکه زندگی نمایند. اسمایند

ظاهر برای دراز زستن مثل از خوب زستن آرزو ندیم چون مانا با آرزو و اندازه گیری کنیم آدمی نتواند

به اندازه زندگی کند چون با کارهای خوب اندازه بگیریم خواهیم دید که چندان زیسته است. اگر با کارهای

بدش اندازه بگیریم معلوم میشود که عمر درازی کرده است. تیمومان

عاقل تحت آسمانی تقدیر زندگی خود را میکند از ولی جابل تقدیر برز و نبال خویش میکنند

علل خارجی را بجهات مختلف پرتاب میکند و بادهای مخالف را چون امواج بر روی میزاند پس با همه متزلزل

و از واقعه و سرنوشت خود بیخبریم. اسپینوزا

غالب اشخاص بدون اینکه مقصد معینی را تعقیب کنند زندگی نمایند مثل پرکاهی که در روی آب حرکت کند عمر

خود را با خرمیر مانند جلونمیر و نه جریان آب آنها را میبرد. سه نک

اداره زندگی همچون اداره و حرکت و کنترل یک ماشین سواری است. اندازه با تجربه میگویم اندازه گیری کمتر است

سر خود را نگاه میکنند و اگر این کار را انجام دهد هر لحظه با خطرات مهیب و مملکی روبرو خواهد شد بویژه وقتی که

این نگاهها همراه با یادآورهای تصادفات و خسارات زندگی در گذشته باشد پس هر چه ممکن مقدور

است از زیانها و گشتنهای گذشته کمتر یاد کنیم تا شیرینی و حلاوت روزگار آینده را از دست ندهیم. غ - ذ
فقط کسانی پیر و میثوند که عقیده دارند پیر و میثوند کسیکه هر روز بر یک ترس غلبه نیابد، درس زندگی را

نیاخته است .
امرسون

کسیکه رحم و دلوزی میافزیند زندگی خلق میکند .
وان گوگ

کسیکه به اینار نوع خود علاقه پیدا نمیکند در میان زندگی بیش از هر کس دچار مشکلات میگردد و چنین شخصی مضرتترین

افراد جامعه است بیشتر مردمان بیکاره و دامانده در زمره این اشخاص هستند .
آلفرد ادلر

کلید سر نوشت ما در هر جا زندگی کنیم در پایی گهواره قرار گرفته است .
دیشتر

کیمیای کیمیای ترکیب اجزاء ندارد، چه صفت خورا اگر با هم بیامیزیم کیمیایی بدست میآید که زندگی را

طلا میکند .
حجازی

گاهی در زندگانی روزگانی میرسد که باید فرصت را غنیمت بدانید و از آن فایده زیاد ببرید، نه اینکه کوتاهی بین

باشید و از فرصت استفاده نکنید .
بالزاک

گاهی معذرات و آئینه شماروی یک کلام، روی یک حرف، روی یک دیدن و یک ندیدن مکتب میکند

و سر نوشت شماروی همان تصادف کوچک که ابد امور و توجه شما نیست معین میگردد .
محمد محمود

گرفتار بهایم را بکار و از سر باز نکنید و گرنه گرفتار فکر جانگاه پوچی زندگی خواهید شد .
حجازی

ما چقدر دیر متوجه شویم که زندگانی و حیات یعنی همان بقایق و ساعاتیکه با کمال شتاب زندگی و بیهوشی انتظار
گذشتن آنرا داشته ایم .

دیل کارنگی

ما در ابتدا ساده لوحانه باز زندگی بر خور میکنیم ولی در برخورد با واقعیات در طول زندگی میفهمیم که چه ترفندی ^{سکلی}
چه مسئله غامضی و چه دشواریهای غیر قابل تحمل در زندگی وجود دارد که ما از آنها بیخبر بودهایم .

ما غالباً فقط پیشرفت و ترقیات اشخاص را در زندگانی بنظر میآوریم و دیگر فراموش میکنیم که این اشخاص برای بد
آوردن خوشحالی و مقصود چه رنجها و صدماتی کشیده و از چه مراحل پرافت و خطری گذشته اند .

اسمایلز

مردم اشتباهات زندگی خود را روی هم میریزند و از آنها غولی بوجود میآورند که ناشی ^{تقدیر است} .

جان اولیور هاینز

مردی سخت کسی است که جریان زندگانی را بدون برخورد با تأملات روحی و جسمانی شدید طی کند .

مردانی را در زنجیر کران بنظر آورید که همه محکوم به مرگ باشند و همه روز و عده ای از ایشان در برابر چشم

بقیه به ملاکت رسد، آنها که زند و مانده اند در حال روزگار یاران، سر نوشت خویش را می بینند و بایأس

و اندوه به یکدیگر میگویند و هر یک در انتظار فرارسیدن نوبت خود ماتم زده میمانند . وضع آدمی بر صحنه

زندگی بدین منوال است .

پاسکال

مطالعه تاریخ شاخه میر و وقت در جزئیات زندگانی آنها را در راه پر خطر زندگی از لغزش و سقوط محافظت میکنند .

من میخواهم گریبان سر نوشت را بگیرم . او نمیتواند سرم را در برابر زندگی خم کند .

بتهوون

من درین مردم وارد می‌شوم مگر وقتی که احتیاج شدیدی آنرا ایجاد کند از این پس بچو تعدیدندگان زندگی

بشودون

میکنم .
من از راه تنگم و تن آسانی به این مقام نرسیده‌ام . شعار من در زندگی همیشه این بوده است که با سوا
و مشکلات بحکم و بر آنها غلبه نمایم .
بودک

من یک کتاب یک معلم داشته‌ام . کتاب من زندگانی و معلم من تجارب زندگانی من بوده است ؟
نباید زندگی را برای بدست آوردن تمنیات فرسوده کنیم . عادت دادن خود بر زندگی ساده و طرق
سهل تقریباً راه سالمی است .
اپیکور

و قایع خوش زندگی مثل درختان بنر و خرما است که وقتی که از دور نظاره شان میکنیم خیلی زیبا بنظر میرسند
ولی بجز در این که نزدیکشان شده و در داخلشان میرویم زیبا نشان هم ازین میروند ، شما در این موقع نمیتوانید
بفهمید زیبایش به کجا رفته ، آنچه می بینید چندان دخت خواهد بود و بس .
شوپنهاور

وقتی در زندگی به داشتنی های خود فکر میکنیم خود را خوشبخت زمانی که به نداشته می اندیشیم خود را
بدبخت حس میکنیم پس خوشبختی ما در تصور خود ما است .
تساجیو

وقتی انسان فراموش کند که وجودش برای پیشرفت در زندگانی حال آید است ، دیگر آنچه باید -
باشد ، نیست .
کوکول

وقتی شکل زندگی حل شود که خود به تنهایی از عهد و حل آن برآیم .

حجازی

وقتی زندگی چیز زیادی به شما نمیدهد، دلیل آنست که شما هم چیز زیادی از او نخواسته‌اید .

مارسل پیره

هدف همراهی و زندگی است نه زیبایی .

ویکتور هوگو

هدف بهترین مبارزه در زندگی، نابود کردن بدی است .

ارنت قوایل

هر روز برای مرد عاقل آغاز زندگی تازه است باید اشتباهات گذشته را جبران کند .

؟

هر قدر می‌توانی شاد زندگی کن و هرگز فکر نبوده بگذراننده چون سلامت بخطر نیافتد .

دیکنز

هر قدر فهم انسان عمیق‌تر و قوه ادراک وی قوی‌تر و مهمت وی بلندتر و وسیله اش زیادتر باشد کمتر قانع بود

و از زندگی ناراضی‌تر است، زبری و خشونت، ناهمواری و نقص، اگر در طبیعت هست بیشتر و بهتر .

احساس میکند .

؟

هرگز اجازه ندهید چیزهای کوچکی که ممکن است فراموششان کرده و حیرشان می‌دارد زندگی شما را وارو

کن

نمایند یا داشته باشید که زندگی کوچک‌تر از آنست که کوچک و بی اهمیت شود .

دید کارنگی

هر کس باید راه زندگی خودش پیدا کند و از راه زندگی خودش برود نه از راه زندگی دیگری .

آندره ژید

هرگز در باره حقایق عهد و زندگی نمی‌اندیشیم مگر آنگاه که پشیمانی حاصل در پایان یک کار بدین را

لسترنج

باین فکر می‌اندازد .

همه اسرار و رمی زمین با شطرنج روزگار در بر دستند .

؟

همه خوب بهترین یا در در یک صحرا می سنگلاخ و پر مخاطره زندگی است .

اسمایلز

همان چیزهای پیش پا افتاده زندگی است که راز ابدی آن ایسا زود .

گوتفرد اشولون

همیشه کسانی از زندگی شکایت میکنند که چیزهای غیر ممکن خواسته اند .

دشان

همه جا می شود زندگی کرد ، خوب هم زندگی کرد .

مادک اول

هیچ کس نتواند من و شمار خفیف کرده و آتش زندگیمان بر هم زندگنمرا بکشد خودمان بگذاریم . دیدن کار دینی

هیچ فتنه و عیش آلوده بگناه نیست که آتش خاطر را بر هم نرزد و تمام و یا قسمتی از زندگی را تابا نکند . حجازی

هر کس نتواند خودش را کند ، اما هر فردی لیاقت ندارد زندگی کند .

مندیونانی

یک آمارگر با صبر و حوصله فرانسوی پس از سالها تحقیق بالاخره آماری تهیه کرد که نشان میدهد یک مرد

هشتاد ساله در طول مدت عمر خود چه کرده است . اعداد و ارقامیکه می در باره خود می گذرانند ان هشتاد

عمر یک انسان بست آورده حقیقتاً قابل توجه است ، در طول این مدت فقط پنج سال تحصیل کرده است

یک سال از عمرش را صرف آرایش هفت سال صرف او رفتن شش ماهه بازی پنج سال و فکر کردن

انتظار . سیزده سال کار ، ده سال استراحت . چهار سال عشق بازی . بیست و هشت سال شش

خواب . و شش سال را نیز صرف غذا خوردن نموده است .

یک روز زندگی روشن بینی . بهتر از صد سال عمر تاریکی است .

بودا

یک عمر طولانی ممکن است باندازه کافی خوب نباشد ولی یک زندگی مفید حتماً باندازه کافی طولانی است .

ابوالعلا

نیمه اول زندگی تلاش است و کوشش برای یافتن خوشبختی و نیمه دوم احساس دردناکی الود و با .

سیم ورس

شو پنهادر

یک روز زندگی روشن است و روز دیگر تاریک ، از روزهای روشن انقدر نور بگیریم که در روزهای تاریک روشن باشیم .

حجازی

یک لحظه بیشتر زندگی کردن از زنده تر از هزار سال است .

مثل آفویقائی

جانش بر آب نهادست و زنگی بر باد
 جانش نه از جوشم و نه از دامن
 سر از حلاوت تا نعیم آخرت است
 کدام عیش و انیس بوی تنم که در حل
 گشت ز دست بوی خوش بختش لایم
 بمناسبت نصیحت فرستد و بیک کفن
 زانست چشم بصیرت که کی کند و بخور

غلام عمت آنم که دل را بونهد
 که باز مانر از او در جیبش بیکه
 ز قیاس سخت که کس چو من نیست
 هم بر لب و در زنج قمت شمشیر
 و دست و دست نیاید چو سرو و باران
 که دایم از پیرم کفر بیکه
 بر دگر سعادت که صرف که دبر

زنج و راحت کثیر و جانش دل شو خرم

که دایم جانش هر چه بخت دارد

بایه زنده دل شو که بر روزگار
 بتو چو زنده ای و شو ای جانش

دل زنده کردار سر زنده کردار
 چه بجز کج زنده ای و شو ای جانش

ابو القاسم

زیبائی

آن نعمت نصیب است که قدرش را میدانیم و گرنه از صورت زیبا برای کورچه حاصل؟

تن

انسان باید از هر حیث چه ظاهر و چه باطنی زیبا و آراسته باشد.

چخوف

اگر مرا خیر کنند زیبائی یا حقیقت انتخاب کنم من بیدرنگ زیبائی را انتخاب خواهم کرد زیرا اطمینان

دارم که در زیبائی حقیقی نهفته است که بالاتر از خود حقیقت است و قدمی که از آن گذارد و بگویم هیچ چیز دنیا

حقیقت ندارد مگر زیبائی.

آنانول فوانس

بایستکه میدانیم زیبائی و خوبی دشمن هم هستند چرا این آب و آتش و آریک وجود طالبیم؟

تن

به نظر من، ما روزی خواهیم مرد که نخواهیم و توانیم از زیبائی لذت ببریم و در صد و نیاشیم آن دوست داریم

جمال اگر چه مایه شرافت است ولی مقرون به بزاران شرافت است.

شوینهاور

ارشیدس

جمال دامن است که طبیعت در راه عقل میکشاند.

کامپ پل

چنان زیبائی است که شکار از بخند زیبا تر است.

در مدح رومی اگر فضیلتی باشد فضیلت بیشتر از زیبایی او جلب توجه میکند .

دید ژید

و حقیقت زیبا آنست که بانسان برتری بخشد .

با نواستاهل

؟

دلدادۀ زیبایی تنها مباحش . دلدادۀ کمال باش .

مثلا فریقانی

در جوانی همه حیر زیباست .

مثلا فریقانی

در زیباترین موهمنست کرم باشد .

سقراط

زیبائی ظلم کم دوامی است برای صاحبش ولی ثروتی است برای سایرین .

سقراط

زیبائی قصیه منطقی است که صغرای آن چشم و کبرای آن قلب و نتیجۀ اش شوق و شور است .

هانت

زیبائی جاذب زیبا فی است .

سقراط

زیبائی بدون عفت و فضیلت چون گل خوشترنگ ولی بی عطر است .

گوته

زیبائی بهر جا که وارد میشود همان غنیمت برمی آید و پذیرائی خواهد شد .

میلتون

زیبائی سکه طبیعت است که نباید احکار شود .

گوته

زیبائی نمایدار است و فضیلت جاودانی .

زیبائی چنان پر شکوه و متعجب است که هر جا بوجود آید هر قدر در طول تاریخ و نواغصا و دستهای ملل وحشی

آنا تول فرانز

بانهدام آن بکوشند باز آثار آن پابرجا میماند .

مثلا انگلیسی

زیبائی در چشم نهفته است .

مثلا ترکی

گلها را تقسیم میکردند . گل سرخ نصیب خارشده .

صبح حمزه زیاده از یک قفل بسته نیست . البته تا زمانیکه کسی نداند چگونه آن را میتوان باز کرد . مترادف

در پیشگاهم از رحمت بدو غفلت کردی

تو از هر در که باز آید برین خوبه و زیاده

و آنست معصوم که چهره یوسف جمالش برآید

هرست کور می صبر ترنج از دست نشسته

و

تخوژی

آنکه غالب بر زبان است در امان است . حضرت امیر

آرامترین کلماتند که طوفانی را با خود به همراه میاورند. افکاری که بپای کبوتران پیش میآیند جهان را سحر میزند.

آنچه را که بد می فهمیم نمیتوانیم خوب بیان کنیم . بوالو

آنکه درون آرامی دارد همچنان پندار و گفتار و کردار آرام دارد . بودا

آنچه انسان از حیوان تمیز میدهد صفت دروغ و حس بیان است . آنا تول فرائس

آنکه نرسیده سخن میگویی و نخوانده سر میرسی و نا انتظار احسان است دچار طعن و سرزنش خواهی بود . ؟

آفت سخن دروغگویی است . حضرت محمد

آهنگ صدای هر چه ملایم و مطبوع باشد سخن مؤثر و دلنشین تر خواهد بود . جان کایزل

آهنگی و آرامی در سخن گفتن کار آسانی نیست در این جهان که اغلب مردم بر ضد یکدیگر میخروشند خود داری از بیجا

و کینه و پر خاشاکاری بسیار دشوار است برای نجات یافتن از این دشواری ای جز آرام و نرم سخن گفتن نیست . بیهوش

آیا میخواهید حرف شمارا باور کنند از خود سخن نگویند . پاسکال

آنکه سخن میگوید بکار دوا کند می شنود و میکند .

مثل و اتویا

از ارسطو پرسیدند بهترین سخن کدام است در پاسخ گفت آنچه موافق عقل باشد گفتند پس از آن چیست گفت سخن که
شوند و بپذیرد گفت بعد از آن چیست گفت سخنی که از عاقبت آن اطمینان داشته باشیم که ضرری متوجه ما نخواهد
ساخت گفت بعد از آن چیست گفت اگر سخن یکی از این شرایط را نداشته باشد از صدای چهار پایان است ^{را بپذیرد}
از مباحثه چنان بگریزد که از مازنی یا زلزله بولکان میگریزد .

دلیل کارنگی

از این قیمت برخوردار که رابطه دوستی شما اجازه میدهد حرفهای ناپسند به دوستان صمیمی خود بگویید هر چه روا ^{است}
شما با کسی نزدیکتر و صمیمانه تر باشد متانت احترام و مهربانی بیشتری ضرورت پیدا میکند .
استماع دقیق را با موزید طرف التوثیق کنید که از خود سخن بگوید .

دلیل کارنگی

اگر مردم بان نیات بیکدیگر راحی فهمیدند اختلافات از میان برداشته شد .

گفته

اگر انسان نتواند مانند توده و عامه فکر کند لا اقل باید مثل توده و عامه حرف بزند .

آقا قول خداوند

اگر میل دارید شمارا هم صحبت مطبوعی بدانند کوشش کردن اتمرین کنید .

دلیل کارنگی

اگر خوابی که بر دولت جرات نرسد که هیچ مرهم نپذیرد با هیچ نادان مناسفه ممکن ؟

اگر واقعا پی بریم هر کلمه ای که از دهان ما خارج میشود بمناسبتی است که در بنای دوستی و دشمنی بکار میرود و انوقت

دکتر ماردن

ما سعی خواهیم کرد که سخن بهیوده و بی ارزش از دهان ما خارج نشود .

اگر میخواهد طرف ابارامی و عقیده خود همراه کند. بگذارد در کمال آزادی حرفش را بزند .

دیل کا رنگی

البته بعضی از بیانیها سحر است .

حضرت محمد

اندیشه کن انگاه سخن کوتا از لغزش بر کن رباشی .

حضرت محمد

انسان وقتی بر شد فکر و بلوغ عقل میرسد که زبانش کلام مقهور را راده صحیح و اندیشه روشن او باشد .

حضرت امیر

اندیشه پدید تنها بدارنده آن یان میرساند ولی سخنان با منجا رهمه شوند گان آسیب میزند .

مونتکیو

اندیشه کردن که چلویم به ارشیمانی خوردن که چرا گفتم .

سعدی

انسان وقتی که بلند حرف بزند صدایش را می شنود اما وقتی که یواش حرف بزند به گفته اش گوش میدهد .

پریز

ایده ها سرمایه می هستند که فقط وقتی درست افراد با تجربه و نوع میافتند مفید واقع میشوند .

بالزاک

ارزش یک سخن صمیمانه بهتر از دو سوگند است .

مثل آفریقائی

انسان پشت زبانش مخفی است .

مثل تازی

ایکاشن با نم میتوانست از فکرم پیروی کند .

مثل یونانی

با خودت صحبت کن خیلی خرم داری که بخودت بگوئی خیلی سوالها داری که باید از خودت پرسی .

پیت

با کمی فکر و توجه مسلم میشود که بیشتر گفتار و کردار و اعمال ما از روی عادت است .

؟

با حکیم تنبیر کی مکن ، با سحج مباحثه منهای ، با ابل تهمت مصاحبت مجوی .

خواجه نصیر طوسی

بایدترین کس که صدی هشتاد از حرف زد نه ایم را اگر کفر کنیم تا لازم و واجب نباشد حرف زدنم . گماندی

بایر کس از خود او صحبت بمان بیاورد . خواهید دید که چندین ساعت طرف حرفهای شما را گوش میکنند . دین را این
بر سر از سخن گفتن در چیز کله نمی شناسی طریقت آزا و نمیدانی حقیقت آزا را از سخن تو دلالت میکند بر عقل تو و عبارات تو
خبر میدهد از دانش تو لاجرم زبان باز دارد از سخن که صحت و سقم آرا ندانی و مختصر کن کلام خود را بر کلامیکه نیکوتر و بهتر باشد حضرت
بد رشتی نالبی سخن مگو تا سخن درشت از او نشومی .

بدیدن یکله با تو سر سگین است نزد با یکله سخت را تندی کند گفتگو کن . برای یکله گوش نه حرف مر . افراطون
برای او یافتن در دل هر کسی بیا از خبر می صحبت کرد که نزد او عزیز تر است .

بزرگان اجازه مد قبل از اندیشه ات براه افتد .

بسیار اتفاق افتاده که قطع شدن یک کلمه قاتل را از ارتکاب قتل باز داشته و فاسق را نادم و ظالم را رنوف و غضبان
را چون موم نرم نموده است .

بسیار چیزهایی است که میخواهیم برای هم شرح دهیم ولی مثل انیت که زبانمان با قوه مر موزی بسته شده و بادای
یک کلمه قادر نیست .

بعضی از سخنان نمیدانند با دستهایشان هنگام صحبت چکار بکنند بهتر است آنها جلوه دهانشان را بگیرند . خود من کون
بگذار مخاطب خیال کند فخری که تو با تلقین کرده ای از خود او است .

بہترین سید غلبہ در مشاجرہ و مباحثہ با حتر از زور و در مشاجرہ و مباحثہ است .

دیل کارنگی

بہترین سہ ز خوش آمد گوئی این است کہ در بارہ ہر سخن فی الزبان بیاورید کہ او در بارہ خوش فہم میکند .

بیاورید کہ طرف شما صد مرتبہ بیشتر فکریات آرزوہای خود میباشد تا در اندیشہ خیالات شما .

دیل کارنگی

بیاورید کہ نام ہر کس برای او مطبوعترین و مہمترین کلمات قلموس ہستی است

دیل کارنگی

بایکدہ روز بروی ہم سخن بگویند قلوبشان فرسنگہا از ہم دور است .

مثل چینی

بادمان . کورہ کہ اختہ میشود .

مثل قدیمی

پر حرفی و پر گوئی مجال فکر و تعقل را از انسان میگیرد .

دیل کارنگی

پیش از شروع مطلب طرف مقابل از روی صدق و صفا بعضی از امور مربوطہ بہ او را کہ واقعاً قابل تمجید باشد بتائید

و تحسین مضائقہ کنید .

دیل کارنگی

پوستہ باید مواظب بہ چیز ہائیم وقتی تنہا ہستیم مواظب افکار خود وقتی با خانوادہ ہستیم مراقب اخلاق خود و وقتی

مادامہ داستال

کہ در جامعہ ہمیشہ مواظب بان خود .

دیل کارنگی

پوستہ اہمیت مخاطب خود را برایش محسوس کنید .

روسو

پیش از لب سخن کشادن حرفت را بنج . چنانکہ پیش از کاشتن تخم مینری .

حضرت امیرؑ

تا بتوانید افزون از دانش خویش سخن بگویند و نسیج بفتار دم بر بیاورید .

جلوی زبان دیگران نمیتوان گرفت ولی اگر خوب زندگی کنیم این خود مایه شکست و تحقیر آنان میشود . کاتو

جمال مرد فصاحت زبان اوست . حضرت محمد

چه آسان حرف سرد میزنیم و میرنجانیم اما حرف مهربان چه خوشگل زبان میاید . حجازی

چه بسا اثرهای زبان که بالاتر از نیاج شمشیرند . دکتر خلیل ثقفی

چیزی بگو که ارزش آن بیش از خاموشی باشد . دیل کارنگی

حرف حق در شما موثر خواهد بود حتی اگر آنرا قبول نداشته باشید . فزانکلین

حرف زدن وضاحت نمیست سخن گفتن خوب سخن گفتن و پیراسته یواز میستواند حرف بزند ولی موشمزد

سخن بگوید . بن جانسون

حکمت درختی است که ریشه آن در قلب است و میوه آن در زبان . بطلمیوس

حرف خوش در آهین را باز میکند . مثل یوگسلاوی

خشم ابجانبید بجا نیکه از ابتدای مکالمه بلی بگوید و برای همراه شدن متوسل بعواطف عالیّه آنان شوید . دیل کارنگی

خوشبحال کسی که چیزی ندارد بگوید . همین اسم بگویند . ژان گهنو

در بحث کردن سخن شما بایک وجود منطقی نیست بلکه سرود کار شما با وجودی حساس است . در برابر شما آفریده ای

ایستاده است که یکبار چه عقاید بی دلیل است و محرک او غرور و خود پسندی اوست . دیل کارنگی

دلم مردم سخن سنج قدر سخنش از گنج است.

بزرگمهر

در دوره حیاتم از بسیاری جهات لغزیدم ولی هیچ لغزش خطرناکتر از لغزش با نم نبود.

دیکاردو

در صحبت با مرد آزاده سه خطارومی میدید: ۱- سخن گفتن بدون اراده و بدون ضرورت یعنی در میان گفتگوی دیگران سخن گفتن ۲- خاموش ماندن در موقعی که سخن گفتن ضرورت است این کار خود را دانا و خردمند جلوه دادن است ۳- سخن گفتن بدون وقت کردن در حرکت و چهره خود و این را کوری مینامند.

کنفوسیوس

در خوردن حرف بمحکس سو با ضممه میگردد.

چرچیل

در بکار بردن کلمات وقت کنیم چون ممکن است یک کلمه ما را فاسد زانه و کلمه دیگر ما را کم خرد معرفی کند. کنفوسیوس

و کلمه آری و نه که لفظشان آسان است کلماتی هستند که برای ادای آنها اندیشه و مطالعه و ان لازم است.

و هان که لقی شده جامی آدم لقی شود.

مثلا انگلیسی

و شنیکه کلام شیرین بر لب دارد شیرش نیز راست.

مثلا آلمانی

راز اینده سخنان کمتر کسی بردل می نشیند آن است که بر سر آنچه خود میخواهد بگوید بیشتر میاندیشد تا به آنچه که دیگران

میگویند.

لادشفوگو

روشن سخن گفتن همان اندازه اهمیت دارد که خود موضوع مهم است چه مردم بیش از آنکه قوه قضاوت داشته باشند

چتر فیلد

گوشش شنوا دارند.

زبان شیوا خود سرمایه باشد .

حضرت محمد

زبان براتب بیشتر از قلب انسان گول میزند .

دیرامیل

زبان یگانگانه الت میزنی است که با استعمال زیاد تیزتر میگردد .

واشنگتن ایروینگ

زبان بهترین و بدترین چیزهای دنیاست .

ازوپ

زبان آئینه روحیات انسانی است .

لایب نیتس

زیبائی سخن بگویمایی و اختصار است .

حضرت محمد

زیبائی شخص در گفتار اوست .

حضرت محمد

زبان یک حیوان وحشی است یکبار که از او شکر روی از مقید کردش عاجز خواهی گشت .

مثلاً تین

زبان استخوان براردولی با سانی استخوان میزند .

مثلاً ترکی

زبان درنده است اگر او را زده کنی ترا بخورد .

مثلاً نازی

زبان سرج سر بسزیدد بر باد .

مثلاً ایرانی

سخن حکمت آمیز چه خوش بیهامی است

حضرت محمد

سخن نیلگو بلوی تابه سخی ترایا دلکند .

حضرت محمد

سخن آگاه بر دل نشیند که گویند هفت خود را بیان کند و اگر برخلاف گویند ه باشد شرمی نمی بخشد .

حضرت امیر

سخن دانشمند به اش حکمت است و امثال و کلام نادان تماش کسالت است و طلال ؟

سیسرون

سخن شیرین بزور بازو نیارند .

سخن گفتن آن را سزا که گرفته اش بتوان پند می آموخت یا تجربتی فراگرفت ؟

سخن گفتن یک نوع احتیاج است ولی کوشش دادن بهر است . گوته

سخن اگر از دل خارج شود بدل هم وارد میشود و اگر بابت منظم مطابق نباشد توقع مدار که آن تاثیر کند . افلاطون

سخن را چون بسیار آرایش کنند مقصود فراموش شود . فید مافیه از مولانا

سخنان سودمند را باید نشر کرد مانند افشاندن تخم کدوم . هر چند آب هوا در زمین برویاندن بار آوردن دانه های ماری نکند

باز در گوشه کنایه خرمین سبها و خوشه های معدود سردید و میروید . لقمان

سخنوری هنری است که همه کس بآن نیازمند است و کسانی که با مردم سروکار دارند تقریباً همه محتاج به سخنوری میشوند

مخصوصاً در باب علوم و فنون سخنور اگر درست بشرایط سخنوری عمل کند برای عامه بهترین مربی تهذیب کننده است .

نفس است . فروغی

سخنان شیرین رحمتی ندارد ولی تواید بسیاری به شما میرساند . ژرژ هربرت

سخن گوئی ماهر کسی است که از آراء و مطالعات و تفکراتش شمع شروقی انداخته باشد که در هر گفتاری او را مقتدر سازد ؟

سنگ بر کز در آب نمی پوسد و حرف خوب اثرش از بین نمیرود . مثلهندی

سخن تلخ از دل تلخ بیرون میاید .

مثل سوسیلی

شاید شمره کلام دلنشین را که امروز بر زبان میاورید فردا بخشد .

گاندی

شخصی که لباس فاخر داشت و سخنها میبوده میگفت باو گفتند یا لباس خود را مطابق سخنان کن یا سخنان

فیثاغورث

خود را مطابق لباس .

دید کاوونگی

صمیمانه بگوئید و مسائل را از دوری نظر طرف بنگرید .

دید کارنگی

عقاید طرف خود را محترم شمارید . هرگز باو نگویید که خطا می رود .

؟

علت اینکه زبورها این قدر وزور میکنند این است که بلد نیستند حرف بزنند .

ژان ژاک روسو

عموماً اشخاصی که زیاد میدانند کم حرف میزنند و کسانی که کم میدانند پر حرف هستند .

بستراط

فرومایگی شخص از دو چیز روشن میشود بهبود سخن گفتن نرسیده و جواب دادن .

گوستاو لوبون

فراوانی گفتار بهبوده نشانه قطعی از ضعف شخصیت گوینده است .

حضرت امیر

فضیلت انسان بر زبانش نهفته است .

مثل فرانسیس

قبل از صحبت ، زبان را باید صفت بار و در دهان گرداند .

حضرت مخدّم

کسیکه از زبان خود اساک و زمال خود اتفاق کند سعادت مند است .

؟

کسیکه هر چه ببیند و بشنود و باور بخورد و متغیر نشود من اصلاً با او کاری نخواهم داشت .

ناپلئون

کسیکه متعلق گفتن بلد است تهمت زدن هم برای او بسیار آسان است .

ناپلئون

کم دانستن و پر گفتن مثل نداشتن و زیاد خرج کردن است .

کلمات پندآمیز وقتی که از احساسات پاک از سوی قلب پاک تراوش کند و به نیروی نطق آتشین و خمرانی گرم

حضرت امیر

مجهز گردد از شمیر برنده تر و از تیر نافذ تر خواهد بود .

ژدژسیون

کلمه ای که خوب فهمیده شود و به بارش از بارانی از کلمات تو خالی اثر دارد .

کلمات باید مانند شیر دلیر، مانند خرگوش ملایم مانند مار جذاب مانند تیر تیز و مانند عصای سحر زوا که از وسط در دست

مثل شوق

گرفته شده موزون باشد .

مثلا تین

کسیکه نمی تواند حرف بزند نمی تواند ساکت بنشیند .

مثلا قازی

کسیکه قادر است گوشش افراد را تبدیل بخیم کند، ناطق زبردستی است

حججازی

گاهی یک حرکت، یک حرف، یک نگاه مانند زه یک غزل لطف و معنی دارد .

گناه اصلی به کردن کسانی است که بجای پند نیکو دادن کوشش میکنند سخن بگویند که شمار خوشش

۲

مانند عده کمی از مردم فکر کن و مانند اکثر مردم سخن بگو .

کنفوسیوس

مرد آزاده پیوسته بیکوشد که در گفتار خود آهسته و در کردار خود تند و سریع باشد .

ابراهام لینکلن

مرد بی شهامت کسی است که در جائیکه باید اعتراف کند خاموش بنشیند .

مرد آزاد بخود اجازه نمیدهد تحمل نکند که در سخانش بی نظمی روی بد آنچه در همه جا همه کارها بسته بدان است -

همین است و بس .

کنفوسیوس

مقید باشیم که هرگز کرد چالوسی و تملق نخریم .

دیل کارنگی

من چه لذت میبرم که گفته مرا تصدیق کنی وقتی لذت میبرم که دنباله آنرا بگیرم و چیزی بر آن بیفزایی .

سعد نفیس

منطق عقلی هر قدر هم محکم باشد تا با احساسات توأم نشود کوچکترین نفوذی در دل انسان نمیکند .

دیو

موضوع مذکوره هر چه باشد باید در نظر داشت که روی سخن بالیت .

پاسکال

میخواهی بمانت دراز باشد کوتاه دست باش .

۹

گذارد ز بمانت گلویت را قطع کند .

نمادانی هر کس و چیز دانسته میشود . اول خبر دهد و بگوید خبری که از او پرسیده اند و دوم سخن گفتن زیاده از حد ضرورت .

نمادان آیه از خاموشی نیست . اگر این مصلحت بدانی نادان بودی .

سعدی

بنوع عبارت است از یک چهارم شجاعت یک چهارم تمرکز قوای دماغی یک چهارم ثبات قدم و یک چهارم

صبر و حوصله یک نهمه شیهه خود را پیدا میکند و چراغ خود را همراه خویش دارد .

بوخون

نطق نوعی مسافرت است که باید همراه رسیدن بمقصد توأم باشد و لذا باید قبل از سفر و آرامی نقشه بود شخصی که

بدون داشتن نقشه و هدف باین مسافرت آغاز میکند در پایش بهم برمیخیزد .

دیل کارنگی

شیلون

نگذارید زبان شما از افکار تان جلوتر افتد .

حضرت محمدؐ

نیکو سوال کردن نصف علم است .

حضرت علیؑ

نیکوترین سخن سخن است که از نظر ادبی منظم باشد و مقصود و معنی اخلاص و عوام را زودریا باشد .

؟

وقت سخن گفتن مبارزه سخن و آب تند و شرف شایری سخن .

حضرت محمدؐ

هر کس نرم زبان باشد و پیش بر مردم واجب و هر که خوش زبان باشد دوستان او زیاد خواهند بود .

حضرت امیرؑ

هر کس کلامش زیاد باشد خطایش زیاد .

فیثاغورث

هرگز قبل از فکر کردن حرف نزن و کاری انجام ده .

؟

هر سخن که از دل بر آید بدل نشود و اگر از زبان بر آید از گوش تجاوز ننماید .

هر حرفی زده شود دیگران از آن نتیجه مختلف بگیرند ، لیوانیکه آلوده برگینی باشد در موقع سخن آب در آن بارگند

؟

ممزوج و مخلوط میشود .

هر کلمه که از دهان بیرون بیاید ، مرهمی است که بر زخمی میرسد یا خنجر است که دلی را میثاق فدا میسازد که دریا

حجازی

احساسات را بتلاطم میآورد و پیش از گفتن تامل کنیم .

توفیق الحکم

هر کس طاقت شنیدن حقیقت را ندارد .

هر چه در وعظ هست باید نخست در وعظ وجود داشته باشد و ضوح منطق ، سرزندگی ، شور و حرارت ، باید پیش از آنکه

در فکر و زبان او جلوه کند صفات شخص ناطق باشد .

فیلیپس بروکس

بر که زیاد حرف میزند خود را باسانی در مناظره و مشاجره کم میکنند و هر که آن حرفها را بشنود و چارنج فحشی و سوتناهم
میگردد. و هر که این خط را بشناسد راه راست میانه روی را از دست نمیدهد .

کنفوسیوس

بهمه صراحت بیان داشته باش ، و با قدرت حرف بزنی .

فلمز

برگام گفتن و شنیدن سر را بریزید از دید و در چشم طرف نگاه کنید زیرا سر بریزد اخشن و از نگاه دیگران گریختن

دلیل رجب و عدم اعتماد بخود و یا سوخت و یا تقصیر و یا کبر است .

جان کایزل

هر کس آنچه را که دلش خواست بگوید ، آنچه را که دلش میخواهد خواهد شنید .

مثلثی

هر سخن جانی و هر نکته مقامی دارد .

مثنوی فارسی

یاد درست حرف بزنی یا عاقلانه سکوت کن .

ژرژ هوبرت

یادگیرید بیان و سخن را که برتری انسان به چهار پایان از این راه است اگر نخواهید سزاوار باشید با نسیان

در گفتار خود حاذق باشید .

؟

یکبار پشیمان نشدم برای کسی که حرفهای مرا با ندامت بر دم مانده گفتند .

؟

یک سخنران خوب باید با نیرو و جدایت تمام درباره همان مطالبی که دیگران با بی لطفی و تمیزی بحث میکنند

میرون

سخن بگوید .

یک نطق مفصل موجب شرفت کار نمیشود و همانطور که یک لباس بلند براه رفتن کمک نخواهد کرد . ^{ما} الکساندر

یک کلمه توجه داشته باشد که فقط یک کلمه !

یک کلمه بدون رعایت نزاکت و ادب ممکن است سر نوشت شخص ابدیه سازد .

یک کلمه مومن ممکن است جنایتی بار آورد .

یک کلمه بوقع ممکن است کلید موفقیتی باشد .

یک کلمه شفقت آئینه ممکن است انسان دلگشته و مایوس الودیه حیات دهد .

یک کلمه محبت آئینه ممکن است موجد خوشبختی بزرگی باشد .

یک کلمه بنجیده ممکن است درس عبرت بزرگی باشد .

یک کلمه بنجیده خوش ممکن است حیاتی ابد و فنا دهد .

یک کلمه لطیف ممکن است دست ارزنده امی بوجد آورد .

یک کلمه خشن ممکن است دشمنی با کاری را برانگیزد .

یک کلمه حلف و سبک ممکن است مایه ندامتی باشد .

یک کلمه وزن و بنجیده ممکن است سرمایه امتیاز و شخصیت گردد .

و بالاخره یک کلمه ممکن است کلید سعادت یا بدبختی باشد .

لا چه نخت دمنده خستار است
چیز طیر و عقل است دم فرو بسته

وقت مصیبت آنست به که در خنکوش
وقت گفتار بختن وقت خاموش

گویند کمتر بر از زده است

که کمتر گویند کفر ز زده است

تا پیرسند دم فرست بسخن

و آنچه کونر جز از صواب مقرر

خداوند تدبیر و فرمانده
مجاور سخن تا نیاید مقرر

گویند سخن تا نبیند خوشتر
چو می آید غنی نماید مقرر

در مقام حرف بلب مهر خسته

تبع راز پر در چنگ نه گفتار

داعی لوده لوده لوده حکمت کویر
اگر پلیده رود در گنبد خسته

بسخت گفتار زیبا سر برانسته
همه از سیرت زیبا نصیحت شنوده

خسره برین گرفت و تو هم گفتم
که بخیز من و تو هر دو بفرماییم

بهر خرد

هست که گوید و در آن به
گویم از گفت خوشتر است
نه زب به که نه گوی به
چو شخ از مهر و میوه شد تو
کذا آنچه نطقش بشیر که

آدمی

چو بشنود سخن امیر دل مودت خط
سخن شایسته بی خبر خط ایست

حفظ شایسته

سعادت

آه ای اسم بی‌شمای سعادت آه ای سعادت موهوم نه که ابر تو دست یافت نه امیر پس تو در کجایی؟

از آن در شکستم که در سینه دلی دارند و می‌پندارند که آسایش و سعادت بشر جز بهر و صفاراه دیگری دارد. هوگو

بسیار شود در جستجوی سعادت موهوم هزار ملت و بدبختی را تحمل کنیم. روسو

افسوس: یگانه‌سوا یکدیگر محکم نیست و باید پاسخ بمان بدید نیست: سعادت چیست؟ برادلی

اگر ما دنبال سعادت و خوشبختی هستیم باید از فکر کردن درباره حق شناسی یا حق ناشناسی خودداری کنیم و محبت و توجه

را فقط بخاطر سرت باطنی انجام دهیم. دید کارنگی

اول صحت. دوم جمال. سوم مال. چهارم رفیق اینها پایه‌های نردبان سعادت است. ساموئیل

ای مردم چرا سعادت را در خارج می‌جوئید. سعادت درون خود شماست. بیونیوس

بایستی با روح خود آشنا شده و سعادت را در اعماق روح و قلب خود جستجو کنیم. فیثاغورث

بزرگترین سعادت فرار از فلاکت است.

ایوت / نبرد

بشر منصف نیست و سعادت را هرگز با سر نوشت توأم نمیکند ولی مترصد است هر دم حوادث شوم را بگردن سرنوشت ملذذ

بشر خلق نشده است که عاودمند باشد .

دکتر حاشی

تربیت یگانه‌های بشری است و تنهایی سعادت است .

پلوتارک

تمام انسان بشر طالب سعادتند ولی محکم‌ام از آنها موز سعادت راه آنها را نیافته‌اند .

شافعیان

تنها آدمی است که باندیشه و گمراهی مانع سعادت خویش شود و با فکر و باره آنچه ممکن است پس از این پیش آید .

آنچه را که اکنون هست نباه می‌کند .

۹

چه سعادت باید و چه نباید آدمی باید سعی کند خود را از سعادت بی نیاز گرداند .

ردّالیوت

حسن شهرت نام نیک بزرگترین سعادت‌هاست .

شیلر

خواتین سعادت دیگران بودن بزرگترین خوشبختی‌هاست .

۲

خود را شناس و بر روح خویش نه مانروانی کن در این صورت می‌توانی امیدوار باشی که روزی مقدر و عاودمند

خواهی شد .

تفسون

خوشبختی خانوادگی طولانی‌ترین و محکم‌ترین شیرین‌ترین سعادت‌هاست .

ولتر

خوشبختی هرگز بدف من نبوده است من هم مانند ایشان احساس عاودمندی نمی‌کنم و نمی‌خواهم عاودمند و شاد کام

شماره

در روزگار ما هستند کسانی که انتظار دارند درهای سعادت و موفقیت را یک چشم‌الغریبه در برابرشان بگشاید کسیکه

دندان‌ش در می‌کند خیال میکند سعادت مطلق را کسی دارد که دندان‌ش سالم است

۹

در خانواده سعادت باید بر وجود میاورد و مادر آنرا حفظ میکنند .

؟

دست طبیعت در هر دل پاک این احساس شریف گذاشته است که او به تنهایی نمیتواند خوشبخت شود

و او باید سعادت خود را در خوشبختی دیگران بخوید .

گفته

دنیا اطاق انتظار سعادت است همه در این اطاق جمع میشوند ولی بکسی اجازه ملاقات داده نمیشود . نظام وفا

دنبال سعادت برو سعادت از تو خواهد گریخت با دل و جان بکار خودت پرداز . وقت برای مقصود بکار بر

از جاده خود بینی و شهوت نفس بیرون بیا و دنبال خیری برو که از نفس بالاتر است آنگاه همگامیکه گذشته است

فکر میکنی خواهی دید که تو خوشبخت بوده ای .

؟

راز سعادت در اینست که کاری که تو و گذار شده دوست بداری .

الدوس هاکدی

رمز سعادت دوه حرف بیش نیست لیکن از هیچکس از انمی پذیریم مگر از یک عمر تجربه . و قیله کار کار گذشت

سعادت آباد درین اوسه اگر دانه انتهای جاده چون در آنجا سفر بیا مان سید و دیگر دیر شده است . وقت

برای سعادت مند بودن امروز است نه فردا .

حیض بادید

سعادت جز رویا چیزی نیست فقط اسم حقیقت دارد چه وقتی انسان میخواهد مقدار زندگی را حساب کند نباید

اندازه لذات بسجد بلکه باید تاملاتی که از آنها راهنی یافته است در نظر بگیرد .

ولتو

سعادت آنست که انسان نیازها را بطور که آرزو میکند بسازد .

کودنور

شکیر

سعادتمندی است که مشکلات و مصائب زندگی بچند زند .

ولتر

سعادتمندی مثل فضیلتی از دو چیز وجود میآید صرفه جویی و کوشش .

پاسکال

سعادتمندی است که در هجوم و مقابله مصائب خود را باز دارد .

اپیکور

سعادتمندی در فراغت خاطر بی قیدی و خوشگذرانی و کنار گیری از اجتماعات هیاسوس است .

بالزاک

سعادتمندی به کار و تجارت است .

سیرون

سعادتمندی انسان در کار و فکر و سعی در حفظ شرافت و تقوی است .

سعادتهای زندگی تمام خوشی های خوب و زیبا و گمان خود را با نشان میدهند برخلاف بدبختی ها که هر کدام با یک

تولستوی

قیام مخصوص مدش را تهدید میکنند .

جان اشتبک

سعادتمندی به دوستان شومی همراه دارد .

تولستوی

سعادتمندی در این دوره فقط دانستن مقصود زندگی است .

سقراط

سعادتمندی است که از هر خط و خطایی که از او سرزند تجربه ای جدید بدست آورد .

سعادتمندی مثل پروانه ایست که روی برگهای گل خواب گرفته باشد بجز و اینکه نزدیش بروی بالهای خود را باز

افدره تواید

کرده و در فضا پرواز میکند .

البرت هوبار

سعادتمندی است از پرورش بید .

سعادت دیگران قیمت مهمی از خوشبختی بایستد .

کلبهر

سعادت نتیجه یک ندگانی عقلانی است .

اسپی توردا

سعادت جامعه براتب مهمتر از سعادت فرد میباشد .

افلاطون

سعادت آن نیست که انسان خود بخود دوست داشته باشد . بلکه عبارت از این است که غرور آینه بهانه بفرستی

اقناع شود سعادت رسیدن به خطامیت که انسان دوست میدارد و در کنار کسی دوست میدارد و برود . زهره

سعادت نمود و عاقل کسی است که صبح هرگاه میگردد از خواب برمیخیزد و بخود بگوید من امروز سعی خواهم بکنم بهتر از دیروز باشم . فزون

سعادت یک ملت آنقدر که به سجایای اخلاقی و قوای وحی وابستگی دارد . بسایر عوامل مادی مربوط نیست . دیباچه

سعادت در سلامت نفس و بی آزاری است و محل آن نیست در افکار و رفتار و رفتار خودمان است . ؟

سعادت در این نیست که چقدر توانا باشیم بلکه در آن است که چقدر از آنچه در اختیارمان هست استفاده میکنیم . ؟

سعادت بی بالاتر از این نیست که آدمی بتواند حق و باطل را از یکدیگر تمیز دهد و دل و جان را به معرفت روشن سازد . برهین

ظالم از سعادت حقیقی دور و تفاوت ابدی نزدیک است . ؟

عروس ندگانی کار نام دارد اگر شما داماد این عروس شوید فرزند شما سعادت نام خواهد داشت . فردانکلیب

فرق بین سعادت و خردمندی اینست که خرد خور خوشبخت است و لنگار خور از همه خردمندتر

کولتون

میالگار و از همه نادانتر است .

کسیکه از زبان خود امساک و از مال خود انفاق نماید سعادتمند است

حضرت محمد

کسانیکه سعادتمند نیستند آنها را بکارند

۲

کسیکه انتظار دارد بارقه سعادت بطور تصادف در آسمان زندگی او جلوه کند بحال انتظار میماند تا موقعیکه برقی

سوزنده و خطرناک او را در میان گرفته بفرقه هلاک بکشد

لورد آویسوری

گل بی آب شکوفان نمیشود و سعادت بدون محبت بوجود نمیآید

مالکیم کودکی

لذات جسمانی نه تنها مایه سعادت نیست ممکن است موجب بدبختی هم شود زیرا بدن اضعف عقل آشوش میآید

مغز انسان سالم صاحب وجدان پاک این احساس را دارد که خوشبختی و سعادت خود را در خوشبختی و رفاه

دیگران تجوید

غ - ذ

من دیده‌ام که درجه سعادت اشخاص مربوط به باراده میل خود آنهاست

لینکلن

هدف هر حکومت و دولت فقط بهتر کردن سایل زندگی مادی و راحتی مردم نیست بلکه حکومت وظیفه دارد که سعادت

مردم را بنشیند تا این نماید

کنفوسیوس

هر کس در طلب خیر و سعادت دیگران باشد بالاخره سعادت خودش را هم بدست خواهد آورد

افلاطون

بمانظوریکه نور زیاد مانع دیدن میشود و نورانی نعمت مانع لذت و برخورداریست

تن

همگام یک نختی است که باید بنماید بود هیچ چیز تهدید کمترین از سعادت نیست

مترلینگ

کلیک بر عالم است که

شد معصیت یکنه گزین

نمود خوش طبع و مهر جان

مرا ز جم سعادت مسکن نوش

ز بهر که در اندیشه که

گشتن پیچ به ناسر هم آمدن

نمود چندی لایق بد زبانی

سعادت تا بوی که هم از خوش

جمله

سعادت بخر خدمت خلقت

بسیح و بجهل و دلق نیست

سید

هر آنکس که مجموع یار نایب دارد

سعادت محم اکوشت و دلست هم قریب دارد

صفحه شصت

سکوت

حضرت محمد (ص)

آسایش آدمی در زندانی کردن زبان است .

حضرت امیر (ع)

از پرگونی پیرمیز که نعرش فراوان بار آورد و آزر دگی تولید کند .

دهامپادا

از سرکشی زبان بر حذر باش و آرا با اختیار در آرزو از سرکشی فکری ترس و بر آن ستولی باش .

مهاوید

از حرفها و کارهای بهود و پیرمیز سکوت گاهی نیت انسان است .

جان کایزل

از مباحثه و مجادله غیر واجب بدون هدف پیرمیزد .

از مکالمه و پرگونی سخا نجات پیدا خواهید کرد اگر بخاطر بیایید که مردم هرگز نصیاح شما را قبول نخواهند کرد و مگر آنکه

برناردشاو

وکیل مدافع و یادگتر باشید و آنها برای شنیدن صحبت های شما پول خرج کرده باشند .

ارسطالس

از او پرسیدند بلاغت چیست گفت کلم گفتن که به معنی خلی نرسد .

پتنام

چه بسایک جمله کوچکی دوستی های دیرینه ابدل دشمنی کرده و حتی مملکت های را در گون ساخته است .

سقراط

اگر خاموش باشی تا دیگران سخن آرنند بهتر که سخن گوئی و خاموشت کنند .

لتمان

اگر سخن چون نقره است خاموشی چون زهر است .

اگر واقعا پی بریم هر کلمه ای که از دهان خارج میشود به منزله گنجی است که در بنای دوستی و دشمنی بکار میرود و وقت

دکتر ماردن

ما میتوانیم سعی کنیم که سخن بهوده و بی ارزش از دهانمان خارج نشود .

بوذرجمهر

اندیشه کردن از چه گویم به از شمای خورون که چرا گفتم .

لا نوتزه

انسان کم سخن بهتر از پرگویمان مطاهر بسامان رسد .

ای پسر من مراقب باش که به خاموشی عادت کنی من از سکوت بچگونه نادانم نشدم لکن بسیار وقت سخن گفتم و

لقمان

پشیمانی مردم .

مثل عربی

از درخت سکوت میوه آراش آویزان است .

از جامع التمثیل

اگر پشیمان باشی از گفتن به که پشیمان باشی از گفتن .

مثلا آفریقائی

اگر میخواهی عاقل شوی بشین و گوش کن .

مثل دانفادکی

انسان باید یاد بگیرد که کم و با خودش زیاد حرف بزند .

؟

برای افزودن کلمه ای همیشه فرصت باقی است ولی پس گرفتن آن هرگز امکان ندارد .

کولیتن

برای سخن سنج بودن باید سکوت کرد .

کنفوسیوس

برای من گوارا تر و بهتر شد اگر من احتیاج سخن گفتن نمیداشتم .

؟

بسیار باشد که پریشانی گفتن سخت تر بود از پریشانی نهفتن .

لرد آویزوری

بسیار شود که سکوت بهتر از صحبت می تواند مقاصد ما را بفهماند .

۹

بعد از حرف سکوت بزرگترین قوه در دنیا است .

بهترین آداب در محافل امت است که اگر عالم باشد دهان کشاید تا مایه علمش محجول نماند و اگر جاہل باشد زبان بسته

جالوس

تا پای جملش معلوم نگردد .

بهترین اشخاص کسانی هستند که اگر آنها را تعریف کردید خجل شوند و اگر بد گفتید سکوت کنند . جبران خیل جبراً

پاسکال

پر حرفی و پر گوئی مجال فکر را از انسان میگیرد .

تا تو سخن نگفته ای اختیار آن اور دست داری ولی وقتی که گفتی تو در اختیار آن هستی . حضرت امیر

داماد کریشیا

تنها سکوت است که می تواند ما را به معرفت برساند .

۴

تنها خاموشی بزرگ است و جز آن همه نشانه ناتوانی است .

مثل عدوی

تو از باب سخنانی هستی که هنوز گفته ای ولی حرفهای که زده ای از باب تو هستند .

مثل دافنارکی

جواب ندادن هم جوابی است .

حضرت امیر

چون عقل زیاد می گیرد کلام اندک شود .

۴

چیزی بگو که ارزش آن بیش از خاموشی باشد .

حقیقت برای عده معدودی است . خاموشی پناگاه عاقلان است و هرگاه میکهد لب سخن می کشاند باید در خط

عده ای معدود و عاقل باشند .

گراسیان

حقیقت واقعی در سکوت نهفته است .

پاپلویکاسو

خاموشی آرایش دانا و پوشش نادان است .

حضرت محمد

خاموشی در توجاه و قاری پوشاندن و ترازا اعتدال گفتار ناشایسته و در می دارد .

حضرت امیر

خاموشی بوستان لعل و اندیشه است .

حضرت امیر

خوشی عبادتی است بی رنج و زینتی است بی پیرایه و بیعتی است بی سلطنت قدرت و حماری است

بی دیوار . و بی نیازی است از خلق و موجب راحت و سرپوش همه عیبهات .

لقمان حکیم

خوشبحال کسی که بیش از اندازه زبان انگه دارد و بیش از اندازه مال البصر فرماید .

حضرت محمد

داروی چشم خاموشی است

سقراط

در مجالس بیشتر سکوت اختیار کنید و زاید بر حاجت سخن نرانید تا از حد و غضب دیگران آسوده بمانید .

اسکولاب

و نه نشسته گویا با خاموشی و قاری باید است .

لادشفوگود

و نه پا را حمل نکنید .

مثالیاتی

روشن تر از خاموشی چراغی ندیدم و سخن بی از بی سخن شنیدم تا ساکن سکوت شدم .

بایزید بظا

زبان درنده ایست اگر دهانی گویند و شنوند و را بدرد .

حضرت امیر

حضرت امیر^۱

زبان حسد و منقلبش است و قلب احمق پشت زبانش .

زبان انگهدار از کلامیکه ترا در آن چاره هست خصوصاً و قبیله شنوند و قابل شنیدن سخن صواب نبوده و با تو -

امام صادق^۲

همراهی نکند .

گوگول

زبان انسان ماری است که چشم خودش را میگرداند .

منتکیو

زمانی فرا میرسد که سکوت بیش از همه گفته ها مقصود را میرساند .

مثنی فرائضوی

زن لال هرگز از دست شوهرش گشت نخورده است .

حضرت امیر^۳

سخن دارونی اماند که اندک آن سود دهد و بسیارش کشته باشد .

سقراط

سخن گفتن بموقع و سکوت نمودن بموقع نشانه عقل است .

جوج هوبوت

سعی کن درست صحبت کنی و گرنه عاقلانه اینست که سکوت کنی .

ژول ورسن

سکوت چنان موضوع جالبی است که ساعت میتوان در باره اش حرف زد .

منتکیو

سکوت گاه هزاران معنی در بردارد که از گفتن بدست نیاید .

؟

سکوت وقتی جاریست که بایمانی در کنار چاه نباشد .

سکوت و خاموشی بهتر از آنست که انسان حقیقت را با عباراتی خشن و ناپسندیده بیان کند و یک طرف طعام

دو سالز

لذیذ را با چاشنی بد مزه خراب و فاسد نماید .

سکوت کلامی است بدون صرف انرژی .

مثنوی

سکوت حصاری است که دور حکمت کشیده اند

؟

سکوت هرگز اشتباه نمیکند .

مثنوی

سکوت هم نوعی لطف و بیان است .

؟

قفل بر زبان نهادن سخت ترین و مهم ترین وظایف است .

ومینه

کیسه زبانش را نگهدار دیارش افزون شود .

حضرت امین

کیسه گفتارش روان است ملامت زده است .

حضرت امین

کلمات بال و پر دارند همین که قهقشان یعنی دهن باز شود از آن بیرون میروند و از دهنش خارج میشوند و دور

نوبل

کوچکترین کافرا هم می یابند و بعضی اوقات در خیم ترین دیوار نفوذ میکنند .

مثنوی

کیسه سکوت میکند از خطر بر حذر است .

گفته های بهیوده را سر و کله از او پیش از آنچه نیازمندی سخن گو

حضرت محمد

مردان بزرگ کم میگویند و بسیار میگویند .

کنفوسیوس

من بارش سکوت کا ملاپی برده ام و حاضرم روزانه چندین ساعت درباره فوائد آن صحبت کنم . بنفاردش

سعدی

نادان بهتر از خاموشی نیست و اگر این بدبختی نادان نبودی .

نیکو سخن باید تا از خاموشی به باشد .
ابوسعید ابوالخیر

۴ نابودی انسان در زبانش نهفته است . از خودت مواظبت کن که دچار چنین زبانی نشوی .

وقتی یک ملت ناراحتی فریاد میزنند بمن میتوانم جلوی او را بگیرم ولی وقتی که ملت ناراضی سکوت کرد و

بگریبان فکر فرو برد آن وقت است که من متحوش شوم زیرا من نمیتوانم نقشه های او پی ببرم .
امیرالمؤمنین

۵ وقتی زنی ساکت شود مطمئن باشید مشغول تهیه مقدمات برای کفایت مطلب دیگری است .

۶ وقتی دشنام شنوی سکوت کن سکوت تو بدترین دشنامها فی است که به خصم میدی .

وقتی عقل زیاد شود نطق بیان کم میگردد .
مثل عدوی

هر وقت در مجلسی بشید که اشخاص مختلف از شما و ناشناس حضور دارند گوش کنید و کم حرف بزنید ، گویند و ما

همان شنونده ما بر است .
کتاب آئین کامیابی

همه کس اگر قادر بر گفتن سخنان دلنشین نباشد قلاً از حفظ سکوت عاقلتر خواهد بود .
بوذرجمهر

۷ هیچ چیز بیش از زبان شایسته زندان رفتن نیست .
حضرت محمد

هزار بار گوش ده و بیش از یکبار سخن مگو .
مثل چینی

یاد است حرف بزن یا قلاً سکوت کن .
ژرژ هربرت

در قند بستن ز بهشت است

شمار ز گفتار دیرم بر

که کمتر به یک بر است

شمار گفت از خوشتر

خرد دهر

چشم کمر بر دل است و ختم می برد

چشم بر لب و این سخن گفتن

چشم غنچه لب و ختم می برد

چشم شمع ز بهشت و ختم می برد

عجز دهر

کم کور و محب مصطفی شیرین

دادند کوشش و این ز بهشت از آغاز

چرخ ز بهشت و این شیرین

بغیر از بهشت و این شیرین

بهر

کم کور و محب مصطفی شیرین

بهر که قلم ز بهشت است

آنقدر رواست گفتن آن

نادان هر ز بهشت دل

لب و ختم دارد، تو

باین نقطه ز بهشت است

که بر ضرر از گفتن آن

در قند به ز بهشت عطر

در کعبه

قدم بوسه گزار از دیر خاسته
 ز خاسته دمنه غنچه مشکو که بر
 که خواب افروز در دیر خاسته
 خوش گهر که به مهر دار خاسته
 سفینه است که از دست داده گشته
 سبک سر که زار دوق رخت خاسته

صاحب بزم

چه خیز طره عطر است دم فرو بسته
 بوقت گفتن گفتن بوقت خفته

و

گوازه خوش شیر با دمنه
 که لاله گوشت نه کن

و

سخن که چه لب بند شیرین
 چوین گفتن کو بزرگ
 سزاوار تصدیق و تحسین
 که حلقه چوین زیجا بر

و

سیاست

آلبرت اینشتین در مورد اهل نامه مالیاتی میگفت برای نوشتن اهل نامه مالیاتی ریاضی دان بودن کافی نیست

بلکه انسان باید دیپلمات بروستی باشد .

آگنس تواند از دانش خود استفاده کرد که اندر زود و خود این اندر زود را بکار بندد .

آنها نیکه زر کمتر نذر اسی آسانتر می گیرند .

آدمی نباید با دست برهنه مار بگیرد .

اگر نمیتوان با مار در آویخت میتوان او را بنوامی فی مسح کرد و برقص آورد .

انسان وقتی در کار سیاست آسان فریب بخورد که تصور میکند دیگران 'افریب' داده است .

اولین فصل سیاست چیست ؟ تعلیم و تربیت . دومین باز هم تعلیم و تربیت . بالاخره سوین فصل آنهم تعلیم و تربیت است ؟
اگر میخواهی سگ ترا گاز بگیرد و بادش بازی مکن .

اگر عیوب خود مان 'انحاط' داشته باشیم . عیوب دیگران 'از یاد ببریم' .

الکسان در هر پائینت و غیره دارد و غیر حکومت و خبر نگار تایمز : بسا که نظر خبر نگار قبل از غیر حکومت پیروقه شود .

برای نه ارار دود و آتش مشو .

مثلاً آذربایجان

تدبیر نصف معاش است .

حضرت محمد

تدبیر همیشه بر شمیر غالب است .

فایلمون

تدبیر از نده تر از زور است .

مثلاً افریقا

رتس بایا دمید که خطور برویم .

مثلاً تازی

تمام بنا با وقتی تمام شد چوب بشمار از میان بر میدارند .

مثلاً عرب

چاپلوسان شاگورا از خود دور دار زیر آن ناکسان همیشه طالب نعمت و آسایش اند و در روز سختی چه آسان تر است .

حضرت امین

چنگ بلا سپرده و خود بگرد دیگری حلقه زنند .

لوک و و

در نفوس نفوذ نمیشود اگر دگر بآرامی .

افلاطون

در دنیا دو نیرو هست ، شمیر و تدبیر بیشتر اوقات شمیر مغلوب تدبیر شد و است .

مثلاً آذربایجان

دختر را که پدر تربیت کند مرد از آب در میاید و پسری که مادر تربیت کند زن صفت میشود .

مثلاً انگلیسی

درستکاری بهترین سیاست است .

راز موفقیت در اینست که با نیم چگونه میتوان افکار مردم را عوض کرد همین قدرت است که ویل بقال میگوید .

دکتر فواید آفرین

و واعظ را موفق میگرداند .

سلامت فوق و اخلاق نیک برای سیاستمدار سودمند تر از هوشندگی است.

گوستاو لوبون

سیاستمدار گنی است که حواش فردا و یکماه و یکسال بعد را پیش بینی کند و بعد بتواند دلایلی بیاورد که چرا اتفاق

نیفتاد.

چرچیل

سیاست فاقد قلب است و فقط مغز دارد.

ناپلئون

شخصیکه بحکومت بر اعصاب خویش قادر نیست. شایسته نیست که حتی بر کوچکترین پله نردبان سیاست جای گیرد.

عنان اختیار بطور مطلق در دست انسان نیست کم اتفاق می افتد که تقدیر بآدمیه موافق آید.

ناپلئون

کسیکه سدی برین ایستاده شماره دو ویران کند بی گمان گرفتار فاجعه طغیان آب خواهد شد.

از کتاب یاد مخد

گروه کارهای شوارز را بر انگشت بندیر کشودن بهتر است تیزه کردن با مردم است.

هوشنگ شهریاری

مدبر باشید تا آسانتر مبر او خود برسد.

؟

مواظب اموال خودت باش این صورت بسیاری از افراد از ارتکاب گناه و زومی بازخواهی داشت.

؟

مادامیکه از رودخانه بیرون نیامده ای سر بر تسمیح نگذار.

مثلاً افریقائی

نیکی بخشی من کامیابی من قبول عام من سود و نفع من بیشتر وابسته مهارت من در معاشرت با ابناء نوع خود -

بتوانم بکار بدم.

؟

هرگز حرف جاسوس را باور نکنید. با استخدا هم آنها شما بیشتر زیان می بینید.

ناپلئون

سیاست

حکیم مند و خوشتر حینر شد	به قصرش تیر کشند زینر شد
شهر و دیو طوطا منشیستر	قفس که ز بخت آفتابستر
چو طوطا دیریند و دیر بیدار	زبانش طوطا بسچو سدا
که از بهر حسد اسرار کا ریودار	لک و روز به نیت سحر هی باز
سدهم منیر به یاد نام رسد	جواب بر باز اگر تو کز
بریش کور آتش حور مانده	ز چشم منشیستر دور مانده
بزدلانش قفس حینر سولور	نه هم در در حور عکس
چه ساز و تار سده نشما باز	چه تبریر است گفتن با شام باز
حکیم آخر چو بامند و ستار شد	بر آتش طوطا سحر دلش سر شد
بزدلانش طوطا دل نره مردیر	به کشت خنجر نره مردیر
گرفته بر کیشد به منف	همه در کار فرغ از نم کار
حکیم سندانس اسرار گفت	غم آنس طوطا غمخوار گفت
چو بشنودن پاسخ نیکبخت	درافتد نیر میر از درخت

چنانکه از شمع افتاد زبر خاک
 ز صلوات ملک ایشان هر چه بشاید
 به آتش سوختن چو پیرانه
 کفیه را از غم تو جانم بر باد
 چو طوطی آتش سخن بشنید در حال
 چو بهر آتش در خوشیست زد
 کبر آمد زین او بشنخت
 چو در کف خنجر افتاد طوطی خوش
 نشست او بر سر قصر خندان
 تقسیم دادند آن غنیمت
 بپیران خوشتر تا به راه
 چو مهر زنده جاوید گشت

که گفت جان بسلامت چه رسد
 عجب مانده و پریشان شد ز گفتار
 سوختن طوطی آمد از گشته
 همه رخسار افتاد و در غم
 نبرد اندر نفس نوحه زوایا
 تو گفت جانم برادریست در دلم
 که گفتش پیران را ز کف خنجر
 ز کف خنجر بر پیران چه خوشتر
 حکیم گفت ز کف خنجر
 که هم چنین ملک شود ز خاک
 که به کف پیران شد
 خداوند جاوید گشت

شادی

آنها نیکه غم کمتری آرند، با خود نمائی بیشتری میگیرند .

تاسیت

آنگاه برای خوش بودن بدنبال اسباب و وسایل میگرد و هنوز معنی خوشی انمیدانند از بی رحمیهای طبیعت یکی این است که وسایل خوشی را در خارج از وجود ما جلوه گر میسازد و در صورتیکه پس از یک حسرت سرگردانی می فهمیم که این وسایل در خود ما خلق شده اند .

حجازی

از لحظات زندگی لذت ببریم و از ساعتها استفاده کنیم بدون آنکه در انتظار لحظات و ساعات بهتر و نیکوتر باشیم و بگویم اشخاصیکه بدبختانه بلذات شدید و حادثه خور گرفته اند، دیگر از لذات معتدل حظ نمیبرند و بسواری با اضطراب دنبال شادی و نشاط میگردند .

فنون

افتادید بسیار خوب، چه خواهد شد؟ با چهره بشاش بخرید در افتادن ضرری متصور نیست، بدبختی در عجز و درماندگی است اگر بدن از بیماریها نیکه مانع نوشتن و خواندن و آموختن است سالم باشد و عقل بی عیب و رزق کافی باشد، غصه خوردن برای چیزهای دیگر بجا است .

جالینوس

اگر بخواهی برای تمام شادمانیهای که داری تشکر کنی، دیگر وقتی برای گله گزاری نخواهی داشت

رود

اگر آدمی راشاد فی در دل میاید جزای آنست که کسی اشاد کرده است و اگر عملین شود کسیر عملین کرده است. مولوی

اگر انسان به غصه امر و ز خو در پنج دیروز غم فر داران بفراید مقدار او هر چه باشد با سانی میتوان تحمل کرد. هاملینگ

اگر روح انسان چون آینه از رنگ غم پاک باشد چه اہمیت دارد اگر چہ او بر صحن شود. لودا ویوری

اگر مایلید حوائج مادی و معنوی شما بر آورده شود باید در رفع حوائج دیگران کوشش کنید و اگر میخواہید ہمیشہ

خوش و خرم و سعادتمند باشید باید سوستہ خوشی و خرمی و سعادت دیگران افرایم کنید. اگر طالبید همه شما را غنہ

داشته و محترم شمارند باید عزت و احترام دیگران ا مراعات نمایند و خلاصہ اگر میخواہید تمام مردم شما را دوست

داشته باشند باید همه مردم ا دوست بارید و نیکو کاری در مقابل همه باز است. ؟

انسان پیرو کسی است کہ در گفتار و عمل نشان بد و در کارش نشاط داشته باشد. کنفوسیوس

انسان شادترین همه انسانیدگان است ہر چه از آن برتر و فروتر است خست و سخت است. ادین

انسان بوسیله بر آوردن تمايلات خود نمیتواند بہ نشاط و شادمانی برسد بلکه در صورتی میتواند بآن سرخشمہ آید

کہ پامی بر سر این تمايلات بگذارد. اندرہ گید

این کرانہ نامی کہ بود این ستارہ نامی درخشان این ابرہامی سفید این شفق طلایی این اشعہ الوان این زمین سبز

این گلہای سرخ این قلبہای شعل این درختان بارور این مرغان خوش اسکان این جمال طبعیت این

بہار جوانی آیا کافی نیست کہ روح شما را بہ تہرار در آورده و لبان شما را بہ تبسم گشاید. نظام وفا کاشانی

بادگیران بخت نه بر دیگران .

دیل کارنگی

باید تا آخرین حد ممکن خوشبخت باشیم و شادمانی کنیم .

جون توپک

با یک بخت هر دری بسوی انسان گشوده خواهد شد .

فوانکلین بنگر

بخت آمانه هیچ خنده برق که گریه ایرا با خود میآورد، خنده ای که مایه گریه دیگران است، بخت نهیت، بخت و شاد

باش و دیگران را بخندان و شادمان نگه دار .

نظام وفا کاشانی

برای اینکه بزرگ و پرارزش شوید باید سگامیکه اسگ هامی شما بخوابد بریز و تمسک کنید .

برنالو

برکت عمر در روشنائی چشم و فرح دل در مشاهدۀ نیکوان دانید .

حبیدزاکانی

بهار را زمان طراوت و سرسبزی طبیعت میدانند اگر میخواهی رحمت و قلبت در تمام فصول سال شاد باشی را

خطا کنند مستمندان را در باب خنده یک کودک تمیم و آتش پیر مرد و پیر زنی که بعد از خداوند متعال ترا می شناسد

و تهنیتی است چنین چروک و شیار عمر را از چهره ات دور میکنند .

غ - ذ

زندگی با اندکی شادی و راحتی و بیشترش با شکلات و سختی است مرد زندگی کسی است که با تلقین بخود سختیها را

فراموش کند و از سختیهای شادی یادآوری نماید .

غ - ذ

بزرگترین سده مایه آدمی تو انگریز نیست، بلکه خوی خوش است .

پوشه

بطور دائم امواج شادی اندوه زد و طرف ما میگذرد، استفادۀ از آنها بسته به اراده ما است .

ابوالعلا

گوش و دل خود، بخوانید که همیشه از شادی و گران شاد شوید .

پوشه

بهترین افراد کسانی هستند که از نیکو و سعادت دیگران شاد شوند .

؟

بیاید تا شاد باشیم و بخاطر بسیاریم که بدبختی های غیر قابل تحمل آنهاست که هرگز پیش نیاید . ج - ز - لا اول

تتمم حرفی ندار و ولی سود بسیار میدهد به خط ای بیش یاد از نیت ولی یاد آن در سر امر عمر باقی میماند . دید کارنگ

تتمم دشمن را دوست میکند .

جرج نیکولا

تو باید چراغ خود را روشن کنی اگر چه کرد تو کوران نشسته باشد .

نظام وفا کاشا

جهان آینه است که شمارا آینه که بستید جلوه دهد اگر بخندید خندان نماید و اگر با چهره ناخوش بدان بخندید او

نیر خیره درم نشان دهد .

پوشه

چهره شادان همان اندازه برای آدم علیل خوب است که هوای سالم و لذت بخش .

فرانکلین

چون دمی نیت که بال گذشته وینده مخلوط نباشد برای غنیمت شمردن و عیبها باید بهتر بدیر یاد گذشته را شیرین و منظر آید

روشن کرد .

حجازی

چیزیکه ما تمهید تحصیل میکنید با خنده سر لغیر بان خواهیم رسید .

؟

رول سیمون

خنده فکر اقوی بدن اتوانا میسازد .

آنا تول فرانس

خنده طبعی و شیرین یاد موتو ز نیرومند بدن است .

خوشخونی و گشاده روئی دام دوستی است و بردباری کوریها .

حضرت امیر

خوشخویشیه خوش معاش است .

جامع التمثیل

خوشی و نشاط بی زیان بهترین مایه تقویت روح و برابر سختیهای زندگی است همین جهت است که شوخی و مزاح چون از حیث کمیت و کیفیت و ملاحظه موقع از حد تجاوز نکند مباح است .

فولر

خوشه روئی دام دلهاست و خوشخونی آرام جانها .

سید علی اکبر برقی

خوشی و راحت دائمی در تمام مدت زندگی خیرست که هیچ آدمی نمیتواند آنرا تحمل کند مثل اینست که انسان در همین دنیا

به عذاب جهنم معذب شده باشد .

برنارد شاو

خوشی و شادمانی انسان در این است که نیروی خالق و مبدعه خود را از قوه به فعل درآورد .

برکسون

خوشترین دم که برای من شادی آوراست همین دم است که حس میکنم پرده بروی آخرین آلت این کمدی که آنرا زندگی مینامند بسته میشود .

بتهوون

خوشی یاد پیشانیست غم نوا است .

مثل چینی

در قلب خود بنویسید هر روز بهترین روز سال است

امرسون

در مایه سسین بروی گذشته و آینده محکم بنشینید و دیروز و فردا را در کار امروز مداخله ندهید .

دیل کارنگی

در موقع شادمانی مانند بختی باید قویدل باشید .

ژان دو ویلا

در درون خوش زمستانی ساز و خود از نور سرامی برگی آن منال در خزان عمر هم که هستی بگذار و خود تو سرشت

بهاران داشته باشد. درخت طبیعت جوانه بزند و نسیم ذوق خوشه های از در راه بهش آورد، دنیای بیرون تصویر

از درون تست بگذار و دنیای درون تو همیشه بهار باشد.

دلگشایی باش. چه دلگشایی تو را از دنیا و آخرت باز میدارد.

حضرت محمد

دل شادمان و سرور خاصیت نوش دارد.

حضرت سلیمان

دنیا متعلق به کس نیست که از آن استفاده مبرند و مردم سرور و شادمان صاحبان مالکان حقیقی آن بشمار میرند.

و نفر از پخته زندان بخارج میگردانند کی گل ولای امید و دیگری ستاره های درخنده را.

دید کارنگ

دل شادمانند و اثر میکند و یک روح گشته استخوان را خشک میکند تقاضا کن تا بتو داده شود جستجو کن تا بدست

آوری در برن تا بدست گشوده شود.

؟

رام کردن قلب بشر چه آسان بچه چیزهای مختصر شود و معذالک صدای گشتن دل فضای دنیا را پر کرده است.

؟

روزی که عسکر زمین بپایان برسد من اسکندر مقدونی چه فرقی با هم خواهیم داشت و عمری برای کسب نام ناکامی و خوشحالی

گذرانید و من برای لذت بردن زندگی دوره حیات خود را به شادکامی گذرانیدم.

متزلزل

زبور هر قدر باشد گل از آن شیر است و دل های قائم زده هرازد و باشند قلوب شاد و زیاد ترند.

شکیر

زندگی با شادمانی و غم همراه است و نباید از آن بیم داشت.

لاشفوگو

سخت گیرید بر غمها و گمراهیهای اهل خانه خود بخندید تا به سینه چکونه دور شوند و بهوایم روند . دید کارنگی

سرور و خوشحالی یا حزن و ملالت شخصی بسته به میل و اراده خود اوست . دکتر جانسن

سعادت واقعی غیر از آسایش خاطر و صفای باطنی روان تا بناک چیز دیگریست . ؟

سعادت مند کسیکه به مشکلات و مصائب زندگی بخندد . شکسپیر

که گونه شادی یا خوشبختی و که گونه شادی دیگر مایه بختی است شادی از تسلط بر نفس بوسیله تربیت و هنر شادی از گفتگو

کردن درباره فضایل دیگران و شادی از داشتن دوستان لایق و نیک سیرت ، سود بخش است لیکن شادی از مال و جاه

و شادی از تنلی و شادی از شکم پرستی بیان بار میآورد . کفوسیوس

پیل خوشیهما از زیر نظر و از دسترس ما میگذرد اما هر کس با اندازه و استعداد خود از آن نصیب میرود . حجازی

شادمانی برای من عبارت از آنست که نیرو و استعداد های درونی خود را بحد کمال نشو و نما دهم و کامل کنم . ناپلئون

شادمانی و انبساط بیشتر به سود مسرت نیست بلکه زائیده پیروزیست . امرسون

شادمانی و بختی ما غالباً بسته به مهر و صفائی است که با دیگران داریم . جان کایدل

شادی بسیار شست را خود پسند کند و کامرانی بشمار دل امی میراند . ؟

شادمانی عبارت است از پروراندن و نشو و نما دادن عالیترین صفات و خصائص . ارسطو

شادمانی در خانه ایست که مهر و محبت در آن مسکن دارد . شکسپیر

شما وقتی بمم می کنید جانم انسانیت می پوشید .

ویلیام اشتین

شخص ایامی که به او بد گذشته بهتر از ایامی که با خودش گذشته بنحیط می بارد .

مثالمان

عجب مادر میان سرات بر سر بریم و معذالک یک دقیقه خوش نمی تسم .

مادام دوسا وینین

عده ای دلم غم می کنند که کل سرح خار دارد ما باید شاد باشیم که خار ما گل دارند .

الفولنر کار

عقل و هوش خود را با خوشی و نشاط و مسازکن تا هزاران آسیب از میان برود و عمرت دراز شود .

شکپیر

فقط آنها سیکه زیاد گریه کردند می توانند از شر سیاهی های مذکی رادرک کنند و از ته دل بخندند .

اوریان افلاچی

کسی که شاد و خندان است همیشه سیه شاد و خندان پیدا می کند .

شوپنهاور

کسی که از چیزهای کوچک خوش و نیست از هیچ چیز خوش نخواهد شد .

ژون سمون

کوشش کنید آنچه شمارا راضی می کند بدست آورید و گرنه زمانی خواهد رسید که ناچارید آنچه بدست آورده اید راضی باشید .

برنارد

کو تا بهترین لذتها شیرین ترین لذتها هستند .

فوقهار

کسی که بلند بخندد حماقت خود را نشان میدهد .

مثال ایرانی

گریه کردن هم دل خوش میخوابد .

مثال فارسی

لبخند زدن تو بروی برادرانت برای تو صدقه است .

حضرت محمد

لبخند خورشید روح بر انسان است بدون آن چیزی زنده میماند و چیزی می تواند برود .

؟

لجند و شادمانی مانی سزا است که گره از کار فرو بسته متمندی بگشائی .

غ - ذ

مردمان دل نده و بانشاط هر سخنی و دشواری از پیش اندوه و یک تنه گره گشای هر مشکلند .

اخلاق روحی

مردیکه در سربرد زندگی میخندد قابل تاسیس است .

برفارد شاو

مؤمن مزاح کننده و خوش حالت است .

حضرت محمد

من هر روز بسخ خوشحال پای دنیا میگذارم .

؟

من از مردیکه از شوق سراز پانمی شناسد خوشم میاید بهتر است انسان مانند چمکه آب گرم باشد تا اینکه مانند مرداب آلود

بی حرکت بماند .

جان - ج - شه

من از فردای خود میترسم . دیروز پیری شده . امروز را هم دوست دارم .

ویلیام الن هویت

مردیکه قسم کردن نمیتواند نباید وار و بیچ کافی شود .

مثل چینی

نماداری بلاست از آن بدتر بیماری و از بیماری تن دشوارتر بیماری دل .

حضرت محمد

نشاط یکجختی افراد انسان و سردارد دیگر آن متصل بوجود خود آنها و سرد دیگر آن متصل به اجتماع است .

دکتر شفق

نشاط و شادمانی در امنیت که طبیعت ایگان بامی او در اختیار مان گذارده است .

؟

نعمت های خود را بشمار و متهارا .

دیل کارنگی

نوشیدن با دوستی از هر جامی که باشد تفاوتی ندارد . بنفقد باید سر خوش بود .

چخوف

وقتی مرضی یکی از اطباء، مراجعه کرد طبیب پس از معاینه کامل بوی گفت معالجه توقف خنده و خوشحالی است . ویلیام اشتین

هر روز خود را تازه کن یا رنم دوباره خود را تازه کن همیشه خود را نو و تازه نگاه بدار . کنفوسیوس

هر کس عادت داشته باشد به جنبه خوب وقایع و حوادث نگاه کند این عادت او از سالی هزار لیره عایدی بهتر و گران بها تر است . رابرت

هر قدر میتوانی شاد و زندگی کن و هرگز غمگین نبوده به مغرورانه نده چون سلاطینت بپا میشود . دیکنز

هرگز از شکی را که از شادی میریزد پاک مکن . سنگ

همه جا شادمانی قشر نازکی است که روی رنج و بیچارگی کشیده . ویکتور هوگو

همچو سب و بسی چون خوی خوش نیست . حضرت محمّد

همچو خرد دنیا بد ما خوب نیست قوه اندیشه ماست که بدی و خوبی سعادت و شقاوت میافریند . شیلر

هر چه انسان تهی معنیه تر باشد خوشحالتر خواهد بود . مثل چینی

هر وقت که شادی تو ناراحتی دیگران را بوجود آورد قطرا تمام باش . مثل فرانسوی

یک خنده بهتر از هزار ناله است . ابوالعلا

یکی از حالات بد در انسان این است که بخواهی و نتوانی که مایه آزار او میشود پس از آن توجه داشته باشد که کمالات

ایشان که سبب خوشحالی او را فراهم میآورد . کرودیل

یک ساعت که آفتاب تابد خاطر یک منقبه بارندگی بگیرد از خاطر میروود . آبد بدریو

بکشید تا ز جهان گم کنید

چو روزی بشه عمر بگذرد

دل غمگین نشه و خرم کنید

خردمندم چه کنم جزو

منه دوی

تا که دولت از چرخ خیزد

خوشتر بشود که از کیش از خود تو

بخت و در دیش خیزد

تا که چرخ خیزد و پیش خیزد

بلای جانی

چو شکر یک به یک به هضم

خرد که از زمین نه

منه دوی

خود کشفه دار بهر حال که است

خویش که میخیزد بر بل روزگار کن

صائب

بمان بهتر که و ایم شه بشیم

بخوشتر و لذت خوشتر در ایم

لگو خوشدل شو در شادانی

زهر در دوشم از لاله بشیم

همه روزها خوشتر خوشدل و انجام

بماند شه و از جودا که نه خرد

شجاعت

سید رضی انگس که دل باجرات اراهنمای خود کرد در پیش او بر تاریکی روشن باشد .

ججازی آدم ترسو اگر مجبور به شجاعت شد تهور و دیوانگی میکند .

ولتر اشخاص شجاع و باجرات بیش از همه کس میتوانند جوانمردی و قوت داشته و بلکه اصلا طبیعت آنها اینطور سرشته شده است
اگر بر ناتوان خستگین شوی دلیل بر این است که قوی نیستی .

؟ اندیشیدن یعنی ایستادن آدمی گاهی هم با شجاعت بگوید : نه .

ناپلئون انسان با شجاعت قدرت و نفوذ تعقل و استدلال میتواند حتی بر و با و طاعون غلبه کند .

ناپلئون اولین شرط توفیق شجاعت است و بی باکی .

مثل هندی اگر کسی را تحقیر کردی معاشی اغیت که خودت بی شخصیت هستی .

حضرت امیر باید که مجلس هزار گناه خود نترسد .

؟ برای یک قلب قوی و جبر همه چیز ممکن است .

برای شنا کردن بهمت مخالف جریان و در خانه قدرت باجرات لازم است الا هر ماهی مرده هم میتواند از طرف










Figure 1

A horizontal strip of a black and white photograph showing a dense, low-lying vegetation or scrubland area. The plants appear to be small, bushy shrubs or grasses growing closely together. The image is grainy and has a high-contrast, somewhat abstract quality due to the black and white processing.

Handwritten: 2006-2007

[Handwritten signature]

The figure consists of four separate line graphs, each representing a different country: Canada, France, Germany, and the United States. Each graph plots the percentage of the population aged 65 and over (Y-axis, 0 to 20) against the year (X-axis, 1950 to 1990). The graphs show a steady increase in the percentage of the population aged 65 and over over time for all four countries.

- Canada:** The percentage of the population aged 65 and over increases from approximately 10% in 1950 to about 15% in 1990.
- France:** The percentage of the population aged 65 and over increases from approximately 10% in 1950 to about 15% in 1990.
- Germany:** The percentage of the population aged 65 and over increases from approximately 10% in 1950 to about 15% in 1990.
- United States:** The percentage of the population aged 65 and over increases from approximately 10% in 1950 to about 15% in 1990.

جو هر شجاعت در اين نيت كه شما نرسيد، بلكه در آن است كه كسي نفهمد كه ترسيد بايد .

نسبون

چنانكه حكمت آغاز نميگردد، شجاعت نيز در جهل است زيرا كه از حكمت آنچه را كه بايد كرد يا نيكتر هم بوسيله

شماست از اجايي و ريم .

دوستن

چه همزه و استعداد ها كه بر اثر احتياج باندكی شجاعت بجلي از ميان رفته است، هر روز صدها مردم گناه بر اثر بياس و
ناكامي در قهر كورهاي سرفرو ميروند تنها براي اينكه حجب آمان مانع گرديده بود كه نخستين قدم را در راه نيل مقصود بردارند

خون شهداي يك قرن چشمه است كه نسل هاي ترون ديگر را سيراب ميكند .

مثلا آلمان

دليري جز به استقبال خطر رفتن نيت .

پي يروبر

دلاور ترين مردم آنست كه بر هواي نفس غالب آيد .

حضرت مصلح

دلير حقيقي و دلاور واقعي كيست كه در حال غضب خشم خود را فرو خور دوار آزار بچارگان حتي گاه انتقام خودداري و در

دلير و شجاعت مرد با نذار همتش و غيرت بقدر حميت و ناموس پرستش ميايد .

حضرت امير

دليري و شجاعت ابد روع نهي توان بر خود بست، دليري صفتي است كه مگر و فريب نمي پذيرد .

ناپلسون

دلير كير الكويند كه بجلي كار و كرداروي برخاسته از خرد و دانائي و برابر با عقل باشد .

؟

شجاعت ملاح در موقع طوفان و شجاعت سرباز در ميدان جنگ ظاهر ميگردد، باطن و سيرت مردم ادر حين بلغمي و صفت

آنها ميتوان شناخت .

دانيال پيغمبر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

وبعد فقد حضر

الاجتماع

الذي عقد

في

الوقت

الساعة

التي

كان

فلاح ترین اشخاص جو ترین اشخاصند .

مقدم معود

قلب دلیر دینه مرد با شرف گوهری است در صندوق مقفل .

؟

قهرمان واقعی کسی است که سبب شادی دیگران میگردد .

مونترلان

کسیکه شجاعت ندارد در او حقیقت نیز موجود نیست .

والتر اسکات

مرد بی شهامت کسی است که در جاییکه باید اعتراض کند خاموش بنشیند .

ابراهام لینکلن

مرد قوی دل : آتیه را حقیر بشمارد .

ناپلئون

مردان متهور و شجاع بیشتر از تنهایی و نروای اجباری که دچار آن شده اند استفاده کرده و از آن بصرف ایجاد آثار و تألیفات

بزرگ و گراهنها رسانده اند. در گوشه انزو او عزت عشق و تمایل انسانی به تکمیل نفس شدت میابد و در صحن تنهایی و گوشه گیری

روح چنان بنحوی مشغول میشود و به تکمیل و توسعه خویش میپردازد که قوای آن غالباً بسر حد کمال میرسد و استعداد ایجاد انواع

گشایشها و شایکارها میگردد .

اسمایلز

معنی حقیقی شجاعت، حریت، قوت قلب است در مخاطرات نباید اضطراب و هیجان به شجاع دست دهد و همچنین از

جوش و هیجان نبیند برکنار باشد و هر چه قوت روح و لطافت قلب زیادت شود بر شجاعت میافزاید .

سه دار اسعد

مردان شجاع و بی پروا بر جهان آقائی میکنند .

مثالیات لیبانی

نامداران جهان، دلیرترین هستند .

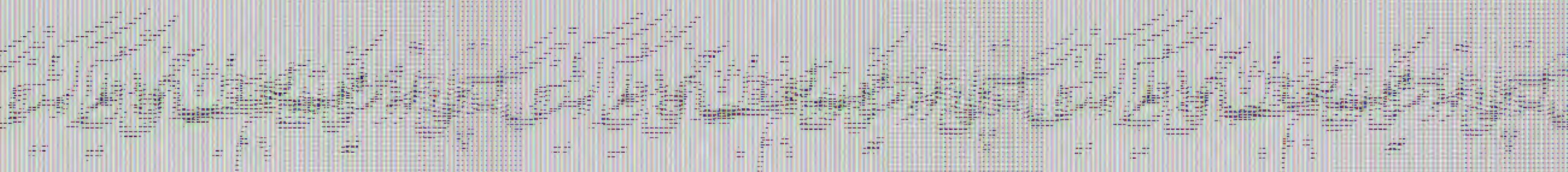
ستون

تجربہ شدہ سربراہان کی طرف سے

تاریخ ۱۳۰۲

[illegible]

[Handwritten signature]



The image consists of three panels of a hand-drawn sketch. Each panel shows a different view or a different part of a landscape. In the foreground, there is a large, gnarled tree with many branches. In the background, there is a small building or house. The drawing is done in a simple, sketchy style with visible pencil or pen lines. The panels are arranged horizontally, showing different perspectives or details of the same scene.

[Handwritten signature]

[Handwritten signature]

دلیر ز مشیر به سر به
که مرده قوت دست از دل است

دلاور سزاوارست به
هر که او را دل قهر با زور
؟



در نام جسته دلیر به
هر آنکه سر که در بیم اندوه است

زمانه زبردل بپیر به
بر آنکه زنگه ز بپیر که است

فیه دوی

با آنکه تو که گم شد سر و پیش
چیز ز بخت به از جود غمت

با آنکه شفا بدست در دست
دست ز زمانه بشر و نام بشر

بکه را که کفر و دیر دست

که شیر شیشه در آرد بر دست
ابراهیم صبا

ص

۱- در صورتیکه در صورتیکه در صورتیکه در صورتیکه در صورتیکه
 ۲- در صورتیکه در صورتیکه در صورتیکه در صورتیکه در صورتیکه
 ۳- در صورتیکه در صورتیکه در صورتیکه در صورتیکه در صورتیکه
 ۴- در صورتیکه در صورتیکه در صورتیکه در صورتیکه در صورتیکه
 ۵- در صورتیکه در صورتیکه در صورتیکه در صورتیکه در صورتیکه
 ۶- در صورتیکه در صورتیکه در صورتیکه در صورتیکه در صورتیکه
 ۷- در صورتیکه در صورتیکه در صورتیکه در صورتیکه در صورتیکه
 ۸- در صورتیکه در صورتیکه در صورتیکه در صورتیکه در صورتیکه
 ۹- در صورتیکه در صورتیکه در صورتیکه در صورتیکه در صورتیکه
 ۱۰- در صورتیکه در صورتیکه در صورتیکه در صورتیکه در صورتیکه

یک شاعر حساس از دیدن رشتی های حیات از دیدن آلام بدبختی های بشری رنج میبرد و این رنجی است که
یک نفر کاسب یک شخص عادی از درک و تحمل آن مصون است ولی در عوض شخص عادی از درک زیبایی های حیات هم
عاجز است در صورتیکه شخص اول از جمال طبیعت از تارهای طلانی آفتاب بگام صبح و از نور سفید و رنگ پریده ماه
بگام شب لذت برده و محفوظ می شود .

محمد معهود

اگر شعر را بشکافیم از ذرات آن اضطراب و حیران خاطر، اشک چشم و خون دل بدست می آید زیرا شعر سخن دل است
باید دل را بگوید و دل را بفهمد و سیکه گفته خود را نمیتواند از این مواد حساس طریف ترکیب کند شاعریست . نظام فا
اندیشه های شاعرانه تنها خواب و خیال نیست بلکه نتیجه مطالعه تجربه حافظه و شناخت جهان است . هگل
این جهان برای تماشا کردن و نشین است اما جهان شاعر دلنشین تر و جاذب تر است . گوته
برخی از بیا نهاسحر آسا قسمتی از اشعار حکمت است .

حضرت معتمد

بر بال شعر با خاسته می مطمئن میتوان سوار شد و بافق خیال پرواز کرد چون شعر مانند موسیقی سیم پرست شدن -
و سقوط ندارد .

لرد آویسودی

تنها شاعران میتوانند در زندگی یک عصر و صحتی ایجاد کنند . ابل علم برای اینکار ناتوانند باین علت که آنها فقط
سطح زندگی را آنگاه که فکر میتواند دریا بد مطالعه میکنند و اینان ابا عاق زندگی و بر بسته درونی آن را در نیستند
جهان هنر جهان دردها، یادها، ناکامیها و امیدواریهاست هر رنجی رنجی است که تارهای دل شاعر را بلرزه و ناله

مجلس شورای ملی - تهران - ۱۳۰۲

مجلس شورای ملی - تهران - ۱۳۰۲

مجلس شورای ملی - تهران - ۱۳۰۲

مجلس شورای ملی - تهران - ۱۳۰۲

مجلس شورای ملی - تهران - ۱۳۰۲

مجلس شورای ملی - تهران - ۱۳۰۲

مجلس شورای ملی - تهران - ۱۳۰۲

مجلس شورای ملی - تهران - ۱۳۰۲

مجلس شورای ملی - تهران - ۱۳۰۲

مجلس شورای ملی - تهران - ۱۳۰۲

مجلس شورای ملی - تهران - ۱۳۰۲

شعراى نغمه گفتار از دلیران قهرمانان در عالم جاودانى ترند و بیش از آنها رایحه خلود بیت استشام کرده اند . هازیت

شعروهمای نغمه را بیدار میکنند و فکر را برای درک حقایق آماده میسازد .

مثلی

شعر خوب حقیقی از آن ملت های نوزاد است مل دنیا وقتی دل زده و شاد دارند شعر خوب میگویند . وقتی پشیمان و غم

زندگانی فرصت سرودن شعرهای حساس به آنها نمیدهد .

؟

در لحظات شور و سرور و در وقایع اضطراب و دلهری بومی دیوانهای شعر را روی آورید .

غ - ذ

شعرا قافانو گزاران ساخته شده دنیا هستند .

مثلی

شعرو قبیله از اینها دور میگردد و میخشد .

از راپاوند

شعر قسمتی از دانش بشری است .

میکن

شعر طواصیر اشیا را با خواسته های روح منطبق میسازد مایه کشایش خاطر و صفای ذهن میگردد .

کانت

شعر اکثر پرمیانی است که آوار طبیعت و بشر و حوادث ابراهیم آمیخته است

هوگو

طبیعتی که شعر در باره اش سخن گوید طبیعتی است که باعث سوزان در آرزوی رسیدن بآن میسیم .

بندتو

فرزندان خود را شعر بیا موزید : زیرا شعر فیهن آنها را باز میکند و بآنان شجاعت میبخشد .

حضرت محمد

کیکه معلومات جامع در باره ادبیات ارد بر وفق قواعد فضیلت اخلاقی رفتار میکند میتواند بجای برسد که از خطا و لغزش

کنفوسیوس

آزاد بماند .

1. *Chlorophyll a* (Chl a) is the primary photosynthetic pigment in most plants and algae. It is a green pigment that absorbs light energy in the blue and red regions of the visible spectrum.

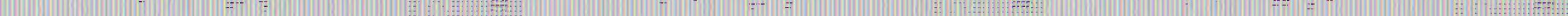
A horizontal strip of a black and white photograph showing a dense, textured surface, possibly a wall or a large object, with a vertical line running through the center.


فصل اول در بیان کلیات

Handwritten signature: [Illegible]

1. *Chlorophyll* (green)
 2. *Carotenoids* (yellow/orange)
 3. *Xanthophylls* (yellow)
 4. *Phycobilins* (red/blue)
 5. *Anthocyanins* (red/purple)
 6. *Flavonoids* (various colors)

1940





1. 2. 3. 4. 5. 6. 7. 8. 9. 10. 11. 12. 13. 14. 15. 16. 17. 18. 19. 20. 21. 22. 23. 24. 25. 26. 27. 28. 29. 30. 31. 32. 33. 34. 35. 36. 37. 38. 39. 40. 41. 42. 43. 44. 45. 46. 47. 48. 49. 50. 51. 52. 53. 54. 55. 56. 57. 58. 59. 60. 61. 62. 63. 64. 65. 66. 67. 68. 69. 70. 71. 72. 73. 74. 75. 76. 77. 78. 79. 80. 81. 82. 83. 84. 85. 86. 87. 88. 89. 90. 91. 92. 93. 94. 95. 96. 97. 98. 99. 100. 101. 102. 103. 104. 105. 106. 107. 108. 109. 110. 111. 112. 113. 114. 115. 116. 117. 118. 119. 120. 121. 122. 123. 124. 125. 126. 127. 128. 129. 130. 131. 132. 133. 134. 135. 136. 137. 138. 139. 140. 141. 142. 143. 144. 145. 146. 147. 148. 149. 150. 151. 152. 153. 154. 155. 156. 157. 158. 159. 160. 161. 162. 163. 164. 165. 166. 167. 168. 169. 170. 171. 172. 173. 174. 175. 176. 177. 178. 179. 180. 181. 182. 183. 184. 185. 186. 187. 188. 189. 190. 191. 192. 193. 194. 195. 196. 197. 198. 199. 200. 201. 202. 203. 204. 205. 206. 207. 208. 209. 210. 211. 212. 213. 214. 215. 216. 217. 218. 219. 220. 221. 222. 223. 224. 225. 226. 227. 228. 229. 230. 231. 232. 233. 234. 235. 236. 237. 238. 239. 240. 241. 242. 243. 244. 245. 246. 247. 248. 249. 250. 251. 252. 253. 254. 255. 256. 257. 258. 259. 260. 261. 262. 263. 264. 265. 266. 267. 268. 269. 270. 271. 272. 273. 274. 275. 276. 277. 278. 279. 280. 281. 282. 283. 284. 285. 286. 287. 288. 289. 290. 291. 292. 293. 294. 295. 296. 297. 298. 299. 300. 301. 302. 303. 304. 305. 306. 307. 308. 309. 310. 311. 312. 313. 314. 315. 316. 317. 318. 319. 320. 321. 322. 323. 324. 325. 326. 327. 328. 329. 330. 331. 332. 333. 334. 335. 336. 337. 338. 339. 340. 341. 342. 343. 344. 345. 346. 347. 348. 349. 350. 351. 352. 353. 354. 355. 356. 357. 358. 359. 360. 361. 362. 363. 364. 365. 366. 367. 368. 369. 370. 371. 372. 373. 374. 375. 376. 377. 378. 379. 380. 381. 382. 383. 384. 385. 386. 387. 388. 389. 390. 391. 392. 393. 394. 395. 396. 397. 398. 399. 400. 401. 402. 403. 404. 405. 406. 407. 408. 409. 410. 411. 412. 413. 414. 415. 416. 417. 418. 419. 420. 421. 422. 423. 424. 425. 426. 427. 428. 429. 430. 431. 432. 433. 434. 435. 436. 437. 438. 439. 440. 441. 442. 443. 444. 445. 446. 447. 448. 449. 450. 451. 452. 453. 454. 455. 456. 457. 458. 459. 460. 461. 462. 463. 464. 465. 466. 467. 468. 469. 470. 471. 472. 473. 474. 475. 476. 477. 478. 479. 480. 481. 482. 483. 484. 485. 486. 487. 488. 489. 490. 491. 492. 493. 494. 495. 496. 497. 498. 499. 500. 501. 502. 503. 504. 505. 506. 507. 508. 509. 510. 511. 512. 513. 514. 515. 516. 517. 518. 519. 520. 521. 522. 523. 524. 525. 526. 527. 528. 529. 530. 531. 532. 533. 534. 535. 536. 537. 538. 539. 540. 541. 542. 543. 544. 545. 546. 547. 548. 549. 550. 551. 552. 553. 554. 555. 556. 557. 558. 559. 560. 561. 562. 563. 564. 565. 566. 567. 568. 569. 570. 571. 572. 573. 574. 575. 576. 577. 578. 579. 580. 581. 582. 583. 584. 585. 586. 587. 588. 589. 590. 591. 592. 593. 594. 595. 596. 597. 598. 599. 600. 601. 602. 603. 604. 605. 606. 607. 608. 609. 610. 611. 612. 613. 614. 615. 616. 617. 618. 619. 620. 621. 622. 623. 624. 625. 626. 627. 628. 629. 630. 631. 632. 633. 634. 635. 636. 637. 638. 639. 640. 641. 642. 643. 644. 645. 646. 647. 648. 649. 650. 651. 652. 653. 654. 655. 656. 657. 658. 659. 660. 661. 662. 663. 664. 665. 666. 667. 668. 669. 670. 671. 672. 673. 674. 675. 676. 677. 678. 679. 680. 681. 682. 683. 684. 685. 686. 687. 688. 689. 690. 691. 692. 693. 694. 695. 696. 697. 698. 699. 700. 701. 702. 703. 704. 705. 706. 707. 708. 709. 710. 711. 712. 713. 714. 715. 716. 717. 718. 719. 720. 721. 722. 723. 724. 725. 726. 727. 728. 729. 730. 731. 732. 733. 734. 735. 736. 737. 738. 739. 740. 741. 742. 743. 744. 745. 746. 747. 748. 749. 750. 751. 752. 753. 754. 755. 756. 757. 758. 759. 760. 761. 762. 763. 764. 765. 766. 767. 768. 769. 770. 771. 772. 773. 774. 775. 776. 777. 778. 779. 780. 781. 782. 783. 784. 785. 786. 787. 788. 789. 790. 791. 792. 793. 794. 795. 796. 797. 798. 799. 800. 801. 802. 803. 804. 805. 806. 807. 808. 809. 810. 811. 812. 813. 814. 815. 816. 817. 818. 819. 820. 821. 822. 823. 824. 825. 826. 827. 828. 829. 830. 831. 832. 833. 834. 835. 836. 837. 838. 839. 840.

فطرت شعریه سر اسرار حقیمیت

خالت و پروردگار از بخت

شعر و مقصود لک لک در کمال است

شعر و پرورش و ارث پیغمبر است

اقتدای

زبان و کلام و عرسانه به نوز

که نزارد چرخ کعبه فروغ

راست و سخت زشت و بمعنی است

اجرت و خوشتر و بدتر دروغ

اینهمه

شعر و انصافیت مروارید از دریا

بست شعر و انصافیت طرفه مروارید

صفت و صبح و شب و علم و معرفت

ارباب و نظم و نظم و شرفیت و معرفت

شعر و انصافیت که خیر و اذول و حشود

باز و در و لسان و شین و گنج و معرفت

ارباب و علم و ادب و علم و معرفت

و در و علم و ادب و علم و معرفت

عن

شعر و انصافیت به شعر و معرفت

بچه ناز و ادب به شعر و معرفت

نوع

گشت ناامیدی

آفتاب زیر سقف نیامد تو بر سر خود تهنیتی از نویدی ایجاد کن تا توانی از انوار آفتاب لذت ببری .

اگر میخواهی زنده بمانی باید با دشواریها درآویزی . دشواری برای مندگان نایه نویدی نیست . نوید مردگان ^{ند} .

اخلاق روزگار را شایسته مصیبت نقد است و خیرش وعده دسیه .

ابوالعلا

نابلسون

از پیروزی تا سقوط فقط یک گام فاصله است .

از ابتدای پیدایش جهان بزرگترین شرط بقا آمادگی برای دفاع بوده است . هر موجودی که مسلح نباشد محکوم به فنا ^{شد} .

اسب تیز رو چه بسا که بسر غلطه .

حضرت امین

اگر تاکنون چندین بار در کارتان گشت خورده اید بگوئید که گشت خوردم فقط بگوئید بسی کردم زیرا شخص اگر قتل نباشد

میگاه گشت نخواهد خورد .

؟

حجازی

اگر در وجود خود جستجو کنیم می بینیم که هزار قدرت در اختیار داریم و نمیدانیم .

بالانش

اگر هر روز راه را عوض کنی هرگز به مقصد نخواهی رسید .

مثالمان

از آنچه با سانی بدست آمده بدنگاهاری میشود .

اگر بستر داغره باشی امروز شکست میخوری .

مثل یونانی

بالا ترین نویسه موعی است که انسان بنا امید و ز کار بگذراند .

حضرت امیر

بخاطر داشته باش که آنچه به وجود تو منتهی می شود از آن می کند چنانچه خود آید شکست پذیر خواهد گشت .

مادک اودل

بزرگترین مشکلات در جانی نهفته است که ما هرگز انتظارش را نداریم .

گوت

بین پیروزی و شکست یک قدم بیشتر فاصله نیست و مردم از ترس شکست شکست میخورند .

ناپلئون

تأسف بر گذشته خوردن ناپسند است ، بکشد تواند خورد را با زندگی حال منطبق سازد شکست خورده محبوب میشود . آلفرد کاپر

دنیا محل مسابقه بزرگی برای شرکت کنندگان میباشد هر سعی ارد که از راهی مطمئن و کوتاه به هدف برسد شخصیتی مثبت

آورد بعضی ها که استقامت و پشتکار ندارند از قافله عقب افتاده و شکست میخورند و برای جبران عقب افتادگیها دست

بکارهای مصحک میزنند .

غ - ذ

سوار لایق محکمه از دیگران بر زمین میخورد .

مثال یونانی

شکست خورندگان دیروز فاتحان امروز را بوجود آورده اند .

ریلبر سیرون

شکستهای است که خیلی بیش از فتح ظفر بخش است .

مونتن

شکست باید انرژی خفته ما را بیدار کند .

دومن دولان

شکست پله های زردبان موفقیت است کسکه از اولین شکست مایوس نشود لیاقت توفیق ندارد .

۴

مثلاً فارسی

ضرر کم را بوسیده چشم بگذاریم .

مثلاً آذریقای

طنباب در ضعیف ترین نقطه پاره میشود .

تأمل علی الدریج

فقط کسی که شکست میخورد که تلاش و مبارزه نکرده اند .

وینی

فقط سقوط بزرگ است ... بقیه چیزی جز ضعف و کوچکی نیست .

برنارد شاو

کسی که هرگز متوقع امید و ارنیت هرگز روی نوسیدی نخواهد دید .

مثلاً فارسی

کس بخار دشت من جز بنام خن انگشت من .

مونتیکیو

مردم همه از آدم بد بخت سیکریند ولی من از یاس و ناامیدی که منشا تمام بد بختی ماست فرار میکنم .

مثلاً انگلیسی

موفقیت بهترین مبلغ انسان است .

ژیلبر دوبرون

ناامیدی یعنی دوست نداشتن خود، دیگر هیچ .

۲.

ناامیدی یاس را در ترسیم از بین میبرد .

۴

نوسیدی اشخاص شجاع را بکلمه و امیدار و چنانکه گریه مایوس رنگ حمله میکند .

۴

نیمه اول عمر در انتظار نیمه دوم آن میگذرد و نیمه دوم آن بحیرت نیمه اول سپری میشود .

۴

وقتی نوسید میثوی، همه چیز از کف میهد .

لاوردنس

هر شکست لا اقل این فایده دارد که انسان یکی از راهبانی را که به شکست مفتی میشود، شناسد .

هر پیروزی، پیروزی نیست و هر شکست، شکست نه .

ناپلئون

هرگز نومید نشوید، هرگاه هم شدید بدانید که در نومیدی بی امید است .

باید بدبطاق

هر کس بدینال محال برود از ممکن هم محروم خواهد شد .

دکتر خلیل خان شفق

بیچگاه تسلیم ناامیدی نشوید .

دشیده

روزگار عمر رسد سدل شد

اردل صبور بش و محرم که عاقبت

صبر و طغمر هر دو دوستی میمند

نه هر دخت تحرکت جفا غوغا

روشگر گنم مبار که از بر تر شد

اینست صبح که اینست شبح

برادر صبر نوبت طفر آید

عدم محبت سر دم که اینست قدم دارد

حفظ شیرازی

آنچه بر من کارها سخت میزد

بجای تیر صبر نیست بنده مرا

نظم

پشت رو استقامت میخ

بر سرش سبزه پشته کوه

سزدار عجب است بشر که

پشت ریشتر کوه

بحر

چو دان نهایه بکار در

همه کارها در دست و گشت

مهر و زار کرد جهان بچکن

کشیر و کینس با مسکن

نظم

زیر شمشیر حوادث مرده بر منم بر منم

برخ سیر کشیده است در خانه صبر

شهرت

اگر به شهرت خود علاقمندی با مصاحبان خوب بیا میر چه تنهایی بهتر از مصاحبت با بدان است . ^{مشکن} جرج و

این شغل نیست که باعث افتخار میگردد ، بلکه شخص است که با شخصیت خود شغل خویش ارزش بیشتری میدهد . ^{مکایول}

اگر بحسن شهرت خود علاقه نداشته باشی میتوانی بهر عملی که دلت بخواد دست بزنی . ^{مثلا چیپی}

به حرات میتوان ادعا کرد که زندگانی حقیقی عده ای از مشاییر رجال بعد از مرگشان شروع شده است . ^{اسمایلز}

بخت دو فرزند دارد یکی اعتماد و دیگری شهرت وقتی این مولود بوجود آمد بخت سزاوار احترام و تائیس میشود زیرا ^{عظماء}

نماینده آسایش شخص خوشبخت است و شهرت منظر توجه دیگران باو . ^{بایگون}

به کار و پیشه ای پرداز که نامت ، سبک و سنگین نشود . ^{بزرگمهر}

جو انمرد برای نام خود میمیرد و نا جو انمرد برای نام . ^{مثلا ایرانی}

حسن شهرت و نام یک بزرگترین سعادت است . ^{شیلر}

در دنیا کاری مشکله از ساختن و پرداختن یک نام پر افتخار نیست . ^{لابرویر}

دعان خود را با احتیاط باز کن و بند تا میزان ثروت و اعتبارت لا اقل از طریق شهرت بیشتر شود . ^{تسمیرمان}

شرافت نام ابا بدگانه داشت امانتی است که به ما سپرده شده و آنرا باید با احترام بخشنده آن که پس نخواهد -

بدگوان ارزانی دارد بخوبی حفظ کنیم .

مثنوی

شهرت و افتخار تنها به کسانی داده میشود که خوانان آن بوده و در جستجویش باشند .

آفاق و فرائد

شهرتیکه از راه فریب دادن مردم و پنهان داشتن حقایق از انظار عامه و گفتن و نوشتن مطابق ذوق و سلیقه طبقات

پست و بدتر از همه بوسیله استفاده از مناقشات طبقاتی اجتماع بدست آید این شهرت در نظر شخص صالح و با وجدان

پست و منفور است و صاحب آن در ارامی ارج و مقامی نیست .

اسمایند

شهرت نیرومندترین امیرمایی این جهان است .

خاتم درویش

شهرت کاذب مثل اسفنج است با آب غرور پر میشود و با حرارت آزمایش خشک میگردد .

کارنیلد

شهرت یک سو کواری باشکوه برای سعادت است .

ابوالعلا

شهرت و احترام را از خشونت و قساوت نباید بدست آورد .

مهاویدا

شهرت آن چیزی است که تا کسی آنرا بدست نیاورده بدنبالش میرود تا وقتی که آنرا یافت با استعمال صیقل و دی

سعی میکند از آن دوری نماید .

؟

کسیکه یقین دارد اثری که بوجود آورده ماندنی و جاودانیت احتیاطی بهتر یط ندارد و مافوق افتخار و شهرت است

زیرا سرور و نشاطی که او حس میکند بالاتر از تمام لذات و ارامی جنبه الهی است .

بدکسون

عشق به شهرت و افتخارات از هوسهائی است که عسرها بآن اعتنا ندارند .

فاسیت

نام شخص روانی نیست که تنها برگرد او سجده شده باشد و کسی تواند آنرا با سانی از او بر باید بلکه لباس کلاهیست .

به اندام اوست که همچون پوست بدن او بالیده و ریش کرده است و کسی نمیتواند بدون صدمه زدن به او آنرا -

از تن وی بیهوده آورده .

گفته

وقتی شهرت بدست آوردی دوستان بدون دعوت بدورت جمع میشوند ، اگر شهرت ابرامی بنوه دوستان بی وفا

طلب کردی چه بهتر تا پشیمان نشده در گمائی بسربری .

غ - ذ

نیک نامی از کمربند زرین بهتر است .

مثل فرانوی

هر کس گنجهان شرافت خویش است .

مثل فرانوی

دلا تا بزرگترین در بهت

بجز در بزرگترین در بهت

فاصله در نهایت مغر

نقص

داشت با خود زاده و جور

گفت این علم بهتر است و ادب

گفت آنرا صبر بهتر است و ادب

بجای آنکه بر آنکه شیدا از قهر

که من نشویم به در شهر

تا از آنرا بهمان چشمه شیر آب

که غور تر شهر خوشتر آید

علم پرست و پسر از این

بیکر محنت رسید از راه

رفت در شهر علم خوشتر نمید

کس بعثت در آنرا و پیرنج

تا بر آنرا خوشتر بر آمد نام

کاشتر میر و پادشاه بدم

بعد روز میسر بهشت سوار

در کاشتر پیرام و دیار

دیر میسر و عین

از غریب و بیکر گریه

فاصله در خود و صبر داد و دم

گفتش از دور و دم و گرم

فصل بایر بهر آوازه

اصبر بایر بدوش ز دروازه

فخر دم بر آنرا اولیتر

که بهر منتظر بصر و به زر بکنی

ظلم - ستم - اندوه

ولتر

آخرین درجه فساد بکار بردن قوانین برای ظلم است .

شکیر

آدم به کار رسید و دولی شرش بعد از او میماند .

آدمی شاگردی است که درد و اندوه او را تعلیم میدهد و محکس بدون احساس این معلم قادر به شناسایی خود نیست ^{الفرد در دور}

از نجات کنه خیر

آنکه به فکر فردا نیست، عینم فردا گرفتار خواهد شد .

آهن در آتش استحکام و قدرت میابد و پولاد میگردود بشر نیز در درد ورنج نیروی اخلاقی خود را بدست میآورد ^{بزرگ}

اذیت کشیدن بهتر از اذیت رسانیدن است اذیتی که از دیگران بیا میرسد هر قدر هم سخت باشد زود میگذرد

ولی وقتی دیگران را اذیت کنیم، آنها نیز در صد و تلافی برآمده مدتهای دراز زندگانی ما را دچار اضطراب

لرد اوپوری

و پریشانی میکنند .

؟

از نفس بد جز فعل بد نیاید و از طبیعت ناپاک جز فساد و بی باکی نراید .

ژال پل سارند

از همه اندوگین تر شخصی است که از همه بیشتر میخندد .

اشخاص شریف و درخشیدای وجود دارند که با حداقل مهربانی قادرند رنج و درد خود را با سخنانی تحمل کنند . بودند

افراد قومی و سیر و منکسانی هستند که در گهواره رنج پرورش یافته آنها می‌توانند در برابر طوفانهای مصائب مقاومت نمایند

ولی کسانی که در عهد عزت و نعمت پرورش یافته اند بایک نسیم سرد پرموده میشوند و بایک باد شدید از جای کنده میگردند ؟

اگر دولت پر از غم است و حضور همان کثاده رو باش و بادل خونین لب خندان بیادور ؟

اگر ما دیگران را در مشقتها و گرفتاریها و لداری و همیم خود نیز تسکین میایم .

ابراهام لینکلن

اگر در این جهان از دست و زبان مردم آسوده باشیم برک اشجار و زمزمه آبشار و جریان جویبار بمر یک بزبانی دیگر

با ما سخن خواهند گفت .

تسکیر

اندوه ، مرگ روح است و شادی زندگی آن .

وینه

انسان نمیتواند بدون رنج و عذاب خود را بسازد ، زیرا او هم سنگ است و هم گمراهش .

الکسیس کارل

اندوه نخست مغر از بین میبرد و پس حسم .

مژدهندی

این واقعیتی است که روح ترجیح میدهد ، بسوی بیمارانی اند و بهمانان فرو و آید .

نیچه

اینکه می بینیم بدبختی و فلاکت دنیا را گرفته و نظام آن از هم گسخته و جمال آن لکه دار شده بواسطه معاصی و ذائل ماست

ظلم و همت و حسد ، عیاشی و طمع و حرص و شهوت مانند خارهای جانگزا دنیا را پر کرده و موجب فلاکت و بخت و شکایت

و جنت و جدال گردیده است .

لرد آویسور

اشکی که در شب غم ریخته شود پاکترین آبهاست .

مژدهندی

اشتهای کسانیکه گریبان به نزدت میسازد با نوازش پاک کن .

؟

اشک و عرق و خون هرگز نبی نتجه نمی ماند .

مثل انگلیسی

بدترین مردم کسی است که مردم او را اکرام کنند برای محافظت از شر او .

حضرت محمد

باران هم روی ظالم میبارد و هم مظلوم ولی بیشتر روی مظلوم میبارد زیرا ظالم حقیر مظلوم را برود است .

کویتوفربین

باد در مسدان نباید هم داستان شد بلکه باید انان اولداری داد و از تر زلزله و انحطاط روح انان که مستغرق در پاهای

اندوه و رنجبت جلوه گیری نمود .

متزلینگ

بدترین افراد کسی است که دائم سعی میکند وسائل خجالت و شرمساری دیگران را فراهم سازد .

؟

بدخواه اندویش از همه افزونتر است .

ذوالنون

بدترین غمناک و ترسیده است .

الکساندر دوم

برای فریب دادن چشم دیگران خود را در چارنج و محنت مکن .

فرانکلن

بسیاری از آنهایی که به ظاهری خوشبختند در پنهانی رنج میبرند .

ماسیلون

بهترین گوهری که به سرگشت لرزان باید فرو گرفت اشک و تپیم است .

محمّد حجازی

بیشتر مردم عدالت را از ان جهت دوست دارند که میترسند روزی به آنها ظلم شود .

لادشونگو

پیش آمد های بد را سبب های بد حاصل میشود و آنچه مایه رنج ما است عموماً نتیجه کاری است که خود مان کرده ایم .

آیزنها

تا موفقی که در این دنیاست از مواهب و برکات آن استفاده کنید و دنیا برای همین خلق شده در مقابل رنج و سختی ها
و لیکر و افسرده نشوید خود را بالا ترازان پس آنکه رنج و سختی تواند به شما دسترسی پیدا کند لسانی که قدر و منزلت زندگی را
نمیدانند سزاوار زندگی نیستند و حق ندارند خوشبخت باشند .

لرد آویسوری

تنهایک گرگ کافی است که هزار بره را رنجی پاره نماید پس باید بره ها را گرگ شناس کرد .

چیت که باعث رشد و توسعه عمیق ترین افکار نوع بشری میگردد ؟ علم و دانش نیست . لیاقت و کار دانی نیست
بیجان عواطف و احساسات نیست فقط رنج و محنت است که میتواند اعماق فکر انسان را بشکافد و شاید همین جهت
است که این همه رنج و اندوه در این دنیا سر او ان میباشد .

هیر

تذکرة الاولیاء

حسن خلق آن است که خلق را رنجانی و رنج خلق گشتی . بی کینه و مکافات .

لرد بایرون

خاطره یک خوشحالی هرگز خوشحالی نخواهد بود اما خاطره درد و رنج همیشه درد و رنج است .

حضرت امین

خونی بدتر از شتم بر مردم نمی شناسم .

مثل فارسی

خون ناحق نمیکشد .

لرد آویسوری

در حقیقت هیچ چیز اندازه رنج و بدبختی روح انسان ابراز نمیکند .

ن

در نمایشگاه قصر روم ده هزار گلا دیاتور بودند در این نمایش سولا صد شیر و قیصر چهار صد و پمی ششصد شیر و نمایشگاه

آدمیان بنام بردگان گلا دیاتور انداختند که حده زیاد می خان در از دست دادند تا تماشاگران لذت ببرند . جده تاریخ تمدن

در نظر داشته باش که زندگی فناپذیر همچون بادی است ایستنا نالامی و هتق و هتقی و تلاشی . ادوینارنول

دشواریهام و مصائب معلی است بحکیمزولی میوه های شیرینی دارد . ؟

دنیا دشمنی است چهری بزرنج و فلاکت و آن نمیتوان یافت بودا

دوستی که به تنهایی رنج میبرد به دیگری ناسزا میگوید . ژان دورنونو

دیدن لبخند آنهایی که رنج میکشند از دیدن اشک آنها دردناکتر است مادام دولیر

راد مردان در مقابل ظلم و ستم خاموش نمیشوند و سیرت نابکاران با دم باد دست و هم زبان مخالفت کنند . حضرت امیر

راضی می شوم که مرا با رنج آیین سخت ببندند در میان کوه و دشت بر سنگ و خاشاک بکشاند ولی برگزینم شوم که دلی از

کردار من آزرده و خاطرمی پریشان گردد . حضرت امیر

راحت دنیا چون و شنائی برق بی ثبات است و نعمتش چون یاری بر بی ثباتی به فواید العاش الفت باید گرفت و نه از

شدائد آتش آلوده باید کشید . سید محسن علی

رنگار کسی است که چکالش بخون مظلوم و زبانش مال آبروی مردم آلوده باشد . حضرت امیر

رقت بر سه کس واجب است ۱- حاکمی که حکم جایی بر او روا باشد ۲- قوی که گرفتار ضعیفی گردد ۳- کریمی که محتاج لنیمی باشد . افلاطون

رنجی که واقعا شجاعانه تحمل شود حتی دل سنگ از نرم می آید . گاندی

رنج بردن بیشتر از مردن جرات و جسارت می خواهد . ناپلئون

رنج آفتابی است که روح بشر در آن تنفس میکند .

کی بر کد گور

رنج و درد و رحمت و نصیب از بزرگترین معلمان و مربیان بشرند و من گاهی فکر میکنم که اگر سختی و محنت افزیده نشده بود و نوع بشر

چگونه میتوانست ارج ترقی را بسپارد و در شاہ راه تکامل قدمی جلوتر برود .

کاظم زاده دیوانشیر

زمانی که مرا میآزارند سعی میکنم روح خود را بقدری بالاببرم که آن اذیت و آزار بمن نرسد .

دکارت

زندگانی سرای غم است و در جام دنیا یک قطره شیرین وجود ندارد چنانکه میگوید تولد غم انگیز بزرگ شدن غم انگیز .

مریض بودن غم انگیز . معاشرت با بیکاران غم انگیز و فراق دوستان غم انگیز است بطور کلی تمام وابطام با موجودات

این دنیا غم انگیز و ملال آور است .

بودا

زیانکارترین شتم کارترین شتم .

حضرت امیر

ستون شتمکاران مروت را خراب میکند .

بوعلی سینا

شتمکارترین مردم کسی است که شتم پایدار می کند و طومار عدل او بهم پیچد .

حضرت امیر

شتمکارترین مردم کسی است که شتم خود را عدل تصور کند .

حضرت امیر

شتم آفت زندگانی است . مردمی که شتمش باشند سگمران میان ایشان کم نخواهد شد .

؟

شتم مانند سایر ذائل احتیاج به انگیزه ای در خارج از خود ندارد بلکه فقط نیاز به فرصت بروز دارد .

ژرژ ابلیت

سختی و مشقت اسادی است که بزرگترین رجال عالم کمرشاکردی خدمت او را بسته اند .

اسمایلز

سوز دل سکینان آسان نگیرد که چراغی شعله می‌افروزاند

معدی

شب هر قدر سیاه و ظلمانی باشد اگر تحمل داشته باشید روز روشن بنال آن فرامیرسد .

کوبه

شریف ترین دلها دلی است که آیدیشه از ارکان در آن نباشد .

زردشت

شوخی نابگاه همیشه به نعم اندوه تبدیل میشود .

سروانتس

ظلم به حیوانات بان بسته کی از علایم باز پستی و دانست است . هر کجا یک چنین ظلمی چشم بخورد بداند که آنجا بطور مسلم

جوزفیلید

جہالت و پستی حلقه مائی میکند .

؟

ظالمی نیست که به ظالمی دیگر گرفتار نشود .

؟

ظلم امروز باعث ظلم فردا است .

؟

ظلم ظالم بسیاد خود میکند .

شاه نجیب کرمانی

علامت خوشی رنج خود از خلق برداشتن و رنج خلق کشیدن است .

؟

غافل شوازم به که دلش آزردهی .

غالب رنج و محنت ناشانه ای است که مار از خطرات زندگی الهی میدهد اگر رنج و محنت نبود هر روز هزار بار

لرد آویسوری

با خطر مرگ روبرو میشدیم .

ولتر

فرصت بد کردن در هر روز صند بار بدست میآید و فرصت خوبی کردن در هر سال یکبار .

حق ندایم فشار و ناراحتی های زندگی خود را در افکار و وجود دیگران بخالوده خود انتقال دسیم . غ - ذ

فقط آنها که رنج می برند می توانند عشق بورزند، و فقط آنها که عشق می ورزند می توانند زنده بمانند . ویتور بورز سیکا

نواره چون بلند شود سرنگون شود . ؟

قدر عافیت کسی اندک به مصیبتی گرفتار آید . سعدی

کسی که به فکر انتقام باشد شمشیر خیم های خود را تازه میکند . باکرون

کسی که بر اسب سوار شود مرکبش او را بر زمین می افکند . حضرت امیر (ع)

کسی که به دیگری اذیت میکند باطن خود را نشان میدهد . مثلاً آفریقائی

کسی که نفس میکشد باید رنج ببرد و کسی که فکر میکند باید اندوه بخورد و خوشحالتی فقط کسی است که بدنیانیافته است . پرید

گاه و بگاه به آن بخله میزدی که لذت به سر رسید و لذتها فرایند . ؟

گاهی یک نگاه یک قطره اشک یک آه سرد و مبطبی ابیان میکند که در چند کتاب نمیتوان از عمده آن آه سیفی

گاهی ترحم ظلم است و ظلم ترحم . مثلاً ایتالیائی

گریه مرد نشانه ضعف و گریه زن نشانه مکر است . مثلاً ایتالیائی

گریه عقده دل است شاید . مثلاً ترکی

مرد از آده از هر گونه اندوه و سوگواری و ترس آزاد است، بی اندوه و ترس رستن نشان طینت و شرست مرد از آده است .

ما هنوز در زمان ماقبل تاریخ به سر میریم. زیرا تاریخ بشریت آن روز آغاز میشود که بشر از نهمه رنجها و گرفتاریها نجات یافته باشد.

مشکلات برای تهیه روح است نه فخر آن. روح انسانی باید برای مبارزه نبرد و مند شود. شانینگ

مصیبت و محنت فکر را قوی و دوستان ابا نسان مینمایند. حضرت امام

مصائب خودمان اماند با سهای خودمان با کمال بی اعتنائی تحمل کنید. شکیر

مصیبت سنگ محک حقیقی آدمی است.

مصائب و نوائب حتی در تیره ترین بهار راه خود را پیدا میکند. ؟

گذارد خنده تو باعث گریه دیگری شود. ؟

من عظمت رنجهای بشر را دوست میدارم و باین دلیل است که هر گرفتاری و عاشقانه مرا نخواهید شد. الفرد و وی

نشاغمهای گران آب شیر در وجود خود جستجو کنید تا در وجود دیگران. پدیوژه

من از این اندوختن نمیگویم که مردم مرا چنانکه هستم نمی شناسند بلکه از آن نمیگویم که من مردم را چنانکه باید و شاید نمیشناسم.

مؤمن کسی است که مردم از او امان داشته باشند بر جانها و دارائی خودشان. حضرت محمد

ما دام که هنوز میتوانی عشق بورزی، بگذار هیچ چیز دیگر ترا اندوختن سازد. مثل مجارستانی

موقعیکه تولد یافتیم گریستم و هر روز نشان میداد که چرا گریستم. مثل اسپانیولی

وقتی ناراحتی بزرگی پیش آید، رنج و غمهای پیش از یاد میرود. شکیر

وقتی میتوانی بخدانی مگر یان. و هنگامیکه قادری مهربورزی قهرشیه من؟

وقتی بدی میکنی زود از یاد میری اما لیکه باو بدی کرده ای هیچ گاه فراموش نخواهد کرد.

مثلا فریقائی

وقتی متأثر می در خواب است او را بیدار کن.

مثلا انگلیسی

وقتی دلمه ای میوزد همه دودش را می بیند اما وقتی قلبی میوزد کسی شعله اش نمی بیند.

مثلا آفریقائی

هر که دنیا را بشناسد به بوفتت رفاه خرسد کرد و نه از بلا و گرفتاری عکین شود.

حضرت امیر

هر قدر نفس بشر وسعت یافته بر در و رنج او اندوه شده است.

آنا تول فوانس

هر قدر علل و موجبات اندوه آدمی کم باشد نیک بخت تر است و هر چه میزان خواسته و تمایلات کمتر باشد زندگانی

نیش

آرام تر و به سعادت نزدیکتر خواهد بود.

گوت

هر که زندگانی و سر در خواهد باید برای تحمل شدائد آماده باشد چرا که با اینکه تمام قوای او ضعیف شود محنت و

بطلمیوس

اندوه و مصائب او زیادتر شود.

هر گونه مخلوق در این جهان لابد پله و جانی لازم دارد تا بر آن گام نهاده بالا رود و این پله همان درد و کلم است.

آنا تول فوانس

هر کس بیشتر تحمل رنج و مشقت نماید بهتر میتواند کار کند.

میلتون

هر گناه اندوهناک تر شود قبح آن در نفس گناهکار کمتر آید.

شیلر

هر اندازه گناه بزرگ گناهانه شود و بحال احتیاطی بماند باز چون مرکب یا خطر یا فرصت کشف آن برسد بصورت محشی

زهر خود را بر جان آدمی میریزد .

شکسیر

همانطور که شهابها غالباً در موقع کسوف نمایان میگردد همچنان نیز سیرت و اخلاق حقیقی قسما نمایان در حین مصیبت و سختی

ناگهانی آنها به سر صده ظهور میرسد .

اسمایلز

همچنان که بعضی از نباتات ابا میدسایند تا بوی خوش آنها است تمام شود همانطور برخی از طبایع باید گرفتار سخت و سختی گردند

تا ملکات و فضائل ذاتی ایشان ظاهر و متجلی شود .

اسمایلز

همگامیکه قادر هستیم حوادث ازین بریم آنها را به حال خود میگذاریم تا بخودی خود حل شوند .

؟

جیمی تیلور

همچو کس بخت ترا کسی نیست که هرگز به ملاوشتی گرفتار نشده باشد .

ژوزف دومتر

همچو خرد ترا ازین نیست که مردمی بهرگز در زندگیشان رنجی نبوده باشند .

مثالیونانی

همیشه یک قطره خون که برین میریزد قطرات شیرینی به طرف خود میکشد .

مثالیونانی

همچو خرد ترا ازین نیست که مردمی بهرگز در زندگیشان رنجی نبوده باشند .

مثالاسپانیایی

همچو غمی نیست که اشک از دیده جاری نکند مگر آنکه آن غم حقیقی نباشد .

بنام سر ظلم آنخدا خج خلق دارد

که آهمنس در گذار از خوار و زوردار

صفه

چنین است رسم سرای جهان

همراز خوشی را از تو دار و دهان

نزد تو ناحیه بار بار و باز

که روز نشیب است و روز فراز

صفه

خبردار مراد خمر و انس و عجم

که کعبه بریزد دستش در ستم

نه آتش شکست و پارت بر جان

نه آتش ظلم بر دوستی بهمان

جهان را بر سر خاک جاویدیت

ز دنیا و فانی دار امیدیت

صفه

سکینه نمیدانم خوار و استغاث

میدار از گشتن دلهای باغ

صفه تبریز

شکر چو برف بگشاید چو کوه

بسرفت برف و بجا مانده کوه

صفه

ظلم و ستم و دیرم و نیم روز
اگر خوشتر از بیدار است

گفتم اینست نه بدتر خوشتر
آنچه منم بر زنده کار میجو

نباشد در پا از آرد و چه خوشتر

که در شمعیت به غیر از اینست

هرگز غیبت و حسرت و نه

اینست سلطنت ملک و سیم

اگر بزرگتر از شکر است

دشمن و کینه و غم و غم

صائب تبریزی

عدل

اگر عدالت محو شود دیگر زندگی مردم بر روی زمین جهنمش میآرزود .

آمانوئل کانت

اگر دارای قلب مهربان نباشیم هرگز نمیتوانیم عادل باشیم .

دوفارکد

انسان از اعمال عادل شمرده میشود نه از ایمان تنها .

حضرت عیسیٰ

انصاف و عدل اینهمای سعادت و ابربرسگاری است لیکه به عدل و انصاف گرایش نمود بهیچگاه گرفتار کینه و رزمنه و زیان مردم نمیکرد .

؟

انسان اگر بخوابد و اجبات خود را بشمارد پیش از نیمه باید عدل تعیین نماید .

پول دومیر

بالاترین جهاد با سخن عدلست که در نزد شیوایی شمرده میگفته شود .

حضرت مقلد

باینان بی ملن چنانرا از نیکی با رسیداری .

حضرت امیر

برای اجرای عدالت اگر خش و صدمه خوردید بخاطر خدا نرنجید ؛ بخندید و شاد باشید .

دکتر ماردن

بزرگترین درد اجتماع بشریت بی عدالتی است .

از قباب سرور مجمل

بهترین دستوریکه حاوی معنای عدالت باشد همان مثل قدیم فارسی است چیزیکه برای خود نمی پسندی دیگران پسند ؟

بی عدالتی توانا ترین انسان در روی زمین ابوسمی ثبایی می کشاند .

سالیسوری

بکن هر آنچه شاید نه هر چه توانی .

مثلا یرانی

در محاصمه صفت عدل پیشه خود کن .

؟

در فضائل بیسج فضیلتی کا مظهر فضیلت عدالت نیست .

خواجه نصیر طوسی

در اجرای عدالت مظهر مکافات شدن منتهی درجه بی عدالتی است .

سیرون

دو چیز است که ثواب آن در اثنایان بنجید یکی گذشت از گناه دیگری عدل و داد .

حضرت امیر

زرنگی آنست که شایک یک یک اطوری تقسیم کنید که همه مکر کنند بزرگترین ملکه با نهار رسیده است .

پروفسور ادوارد

زکوٰۃ توانائی، داد گسری است .

حضرت امیر

عادلترین مردم کسی است که آنچه را بر خود نمی پسندد بر دیگران پسندد .

حضرت محمد

عادل معمار وجود است و ظالم مخرب آن بلوغ معنوی وقتی است که ملکه عدالت در انسان اسخ باشد زیرا عدالت

؟

مقدم بر سایر فضائل است .

حضرت صادق

عدالت از عمل شیرین تر و از روغن زرمتر و از مسک خوشبو تر است .

گیردو

عدالت مساوی و عمومی، بهترین آرزوی ملت اجتماعیه است .

منزلینگ

عدالت اظهار پاداش شدن دارد بلکه خود عمل دارای مسرت و بهجت است

جان کایزل

عدالت حکم میکند که زندگی دیگران امور و تعرضات را ندیمیم .

سرنگ

عدالت باید بجا آورد بدون آنکه مظهر مکافات شد .

مثالمانی

عدالت بدون تعقل غیر ممکن است .

افلاطون

فقط عدالت است که بتواند موجودات را شاد کند .

مثالچینی

قلب انسان طبیعتاً عادل است .

افلاطون

کاملترین نوع بعدالتی آنست که عادل بنظر بریم در حالیکه عادل نیستیم .

کسیکه مغلوب هوی و مقهور خود پسندی نباشد روزی چند دفعه در کارهای خود ندای عدالت را میشنود ؟

ابن مقفع

کسیکه انصاف بکار بندد اگر بی سرمایه و محزون باشد همیشه محترم و معزز است .

خواجہ نصیر طوسی

لفظ عدالت از روی لالت یعنی مساوات .

حبازی

وقتی بجای دیگری خرده بگیریم در دلمان فغان است که تو از این بتر کردی .

مثالتوکی

وقتی رشوه از در وارد شود عدالت از پنجره ها میگریزد .

به کار نه بهم کسز حسنه بد

جز از داد و خو بهر کسز درجه

که از داد باشد روان تر شود

چه در استخوان و چه اندر دهن

منه دوی

که نه عقرب از بهر آزادیت

داد کس از نعمت محرم برتر

داد اگر شرط جهانداری است

به که در اینر خانه شبی وارد که

بیچ مهر خو بهر از دادیت

نمیش از تبه ظلم برتر

شرط جهنم بهر که شمع کاه برتر

خانه من در رخ آید که

نظم

گفتم بر بنیق گفته دانه

اف نه عدل صیت کاهینان

بنمونه بتبر و گفت :

نیگوید ز خوشتر ز بهر

پر کرده ز هار و هو جه

از نیت زاده کس ز بهر

مجلس

عشق

آنجا که ازدواجی بدون عشق صورت بگیرد حتماً عشقی بدون ازدواج در آن رخنه خواهد کرد .
بینامین فوالکلین

آه . ممکن است درین ترک عالم ، درچنین روح صلح و صفا کاشته درچنین روح نه غمی گذارده و درچنین روح

عشق را دیده باشید .
گوانتری

اگر در دل شوق و عشق داری از زندگی خویش بهره بسیار بستی آری چه عشق همواره آدمی را بسوی کمال افکاید . پوشه

اندیشه ها ، رویاها ، آهها ، آرزوها و اشکها از ملازمان جدائی ناپذیر عشق میباشند .
شکسپیر

با عشق زمان فراموش میشود و با زمان هم عشق فراموش میشود .
اخوان صفا

پسیند عشق حقیقی حتی به مرگ گسترده نمیشود چه رسد به دور .
ولتر

چه بسا دردهای درمان ناپذیر را که عشق درمان کرده است .
فریدون سنجر

چون منصور حلاج را بردند تا بدار کشند ، یکی از یارانش گریان و مویان پرسید : عشق چیست ؟ منصور بخندید و گفت :

امروز من ، منم داین و باز پس فردا من ، پس در آن روزش بکشند و دیگر روزش بوختند و روز سوم خاکسترش

بر باد دادند .
تذکرة الاولیاء

حقیقی ترین حقیقتها عشقت .

بار لپی

دنیا از عاشق خودش را میکند .

مثلا ایتالیائی

در عشق پیرو کسی است که پای پندار می نهد .

ناپلئون

در یک عشق هزار مصیبت نهفته است .

مثلا عربی

در عشق سکوت بهتر از نطق و بیان ادای مقصود میکند .

مثلا ژاپونی

دنیا تا اثر عشق است .

مثلا عبری

شور و عشق و عاشقی آفت آسایش و آرامش خیال است ولی اگر عشق در عالم نبود هنر و صنعت و زیبایی هم نبود عشق است

آفاقول فرانسوی

که بشر را از خاکستر شنی هائی بخشد و زیبایی ابرزد گانی مارا راه داده .

ناپلئون

شجاعت مانند عشق از امید تغذیه میکند .

حجازی

طبیعت معشوق بی آزار و مهربان کسانی است که از معشوقان دیگر خورد دارند .

ع - ذ

عشق آهنگساز نغمه کی تعین کنند و شرف است .

فرانسواژ ماگان

عشق وقتی بحرف عقل کوشش میدکد رفته باشد .

مورجستانی

عشق بزرگ در پی نفر بزرگ بوجود میآید .

افلاطون

عشق تنهامرضی است که بیمار از آن لذت میبرد .

عشق و سختی بهترین وسیله آزمایش زندگی زناشویی است .

اسمایلز

عشق غالباً یک نوع عذاب است اما محروم بودن از آن مرگ است .

شکسپیر

عشق اصل همه حیرت دلی همه حیرت خاتمه همه حیرت است .

لاکورد

عشق وقتی که مطلوب خود را در روح و تحرک یک میکند و بر میا نگیزد . اگر بنا بر این است . زوجه داشته شده بود شاید دیگر

اثر بزرگ شاعر کمدی الهی بوجود نیامد .

دکتر کادل

عشق آتش است . اگر نباشد خانه سرد و تاریک است ! اما اگر بیجا افتاد خانه و خانمان ایستوراند .

ستن

عشق باید شادی بخش باشد نه رنج آور .

ناپلئون

عشق عطشی است که وقتی سیراب شد بر دلت میماند و باعث سوء مزاج می شود .

اوردیا فافالاجی

عشق آتش روانوژی است که هر قدر شعله آن بیشتر شود زود تر خاموش میگردد .

ارسکارد

عشق مانند جنگ است که آغاز کردن آن آسان و پایان دادن آن دشوار است .

ه. ل. مکن

عشق از بزرگترین و قویترین مردان دنیایگان و از دیوانگان عاقلان و وراثتیش بوجود میآورد .

گوستاو لوبون

عشق قویترین سپاه است زیرا در یک لحظه بر قلب و بر مغز و جسم حمله میکند .

ولتر

عشق حقیقی آتش محرّقی است که شعله خود را بر سایر احساسات نیز سرایت میدهد و آنها را با یک قوت جدید زنده میسازد

دوسو

و از اینجا است که گفته اند عشق قهرمانها خلق میکند .

عشق قانون ازلی و ابدی هستی است. وفانا موس قاعده قطعی عشقت. عشق یک هدف بزرگ دارد و آن

وفاست. عشق حقیقی آنست که در خلال زناشویی و پس از آن با همگامی که زن شوهر زنده هستند برقرار باشد و بیشتر شود و کمتر نگردد.

عشق خسارتی را جبران میکند که بدوستی ممکن نیست.

مونتس

عشق وسیله ایست که تمام درد سرهای کوچک و بزرگ تبدیل میکند.

ولتر

عشق لذتی است که در نتیجه خوشبختی دیگری برای ما دست میدهد.

لایبنتز

عشق وقتی که به وقت پیران میرسد و آنها را جوان میکند.

برناردین

عشق حواس را از دیدن عیوب منع میکند.

ارسطو

عشق بلا نیست که همه خواستارش هستند.

افلاطون

عشق گوهری است که اگر آنها را با عفت توأم باشد.

تولستوی

عشق معمار عالم است.

هریه

عشق روح را توانا تر می سازد و انسان را زنده دل کند.

توماس هابز

عشق قویترین نیرو را در روح انسان بیدار میکند.

سعد نفیلی

عشق ما هم آینه امی مانند آینه موج دریا خواهد داشت بالاخره محو و ناپدید نیست و نابود خواهد شد.

جواد فاضل

عشق به فضیلت اخلاقی بدون عشق به شخص آدمی ایه نفاست تنزل میدهد عشق به انانی بدون عشق به ارفق آدمی را

به سرگردانی می کشاند عشق به درستی کاری بدون عشق به عمل کردن آدمی از یانکاری می کشاند عشق به استگونی

بدون نگرستن آن آدمی به خونت می کشاند عشق بدلیری بدون آموختن آن آدمی به سرج و مرج می کشاند عشق به

پایداری بدون عشق به نگرستن آن مرد را به کشتی می رساند .

کنفوسیوس

عشق انسان را عاقل و با تجربه میکند .

براونینگ

عشق عبارتست از عکس العمل تا میلات ماله دیگر متعلق شخص خود و مالک نفس خود نباشیم .

تولستوی

عقل بکشد دروازه های بزرگ شهر عشق را بروی مال شود در استان آن شهر می نشیند و پاسبانی میکند و از ورود و زدن

خارج آن که بدیها و اسپرینان عالم هستی اند کارند جلوگیری نماید .

متولینگ

عشق ترس را زمین میبرد .

مثل چکسلواکی

غرور آدمی فقط در برابر کسبی و عشق تسلیم خستیا میکند .

مثل دانمارک

غیبت و دوری کم عشق را استوار میکند و صفت زیاد عشق را می کشد .

مرابو

کسیکه عاشق درم و دینار و یا عاشق مکنه و مال و یا دوستدار لذت و پروا و اسوار امیال نفس و یا عاشق شان و شوکت

و جلال باشد نمیتواند دوستدار بشر نیز باشد .

اپیکت

کسانی که در عشق طاهر می کنند زود تر از عاشاق حقیقی مقصود می رسند .

لافکروس

کسیکه عشق بیکار داشت در می کشد .

پلین

کو چترین شاره امید برای آیدن عشق کافی است .

استاندار

کینه را کینه بپایان منبساند عشق قاطع کینه است .

بودا

کسکه در راه عشق رنجی میرود دردی احساس میکند .

مثالیتالی

ما همه تشنه احساس گدای عشق و محبت هستیم .

۴

مردم بدم زنده شدم . گریه بدم . خنده شدم . دولت عشق آمد و من دولت پانیده شدم .

مولوی

مردمی ادرن بگریه در غربت و دور از خویشاوندان و دور از خانواده خود زندگی میکنند و یک چنین مردمی احتیاج به یک

نوع دلگیری دارد تا جایی علاقه برادر و پدر را بگیرد و این موقع است که عشق میاید و این نوع مرایا را با و تقدیم میکند . ناپتون

مردیکه ادعا میکند دیگر اعتقادی به عشق ندارد کسی است که دیگر عشق با و اعتماد می دارد .

مارسل کراشه

ممکن است که طفل وقتی زائید و میشود زیبا باشد لیکن در بانی آغاز نمیشود مگر هنگامیکه دل گرفتار عشق و محبت شود . لایبویو

من از خوشبختیهای جهان بهره مند گردیده ام زیرا در زندگی عاشق شده ام .

شکسپیر

من عشق میورزم زیرا میخواهم زندگی کنم .

ژرژ ساندر

من با عشق زندگی میکنم جوانم و هر موقع که دلم شکفته و خرم باشد فصل بهار عمر و ایام نوروز و زندگی من است . نظام فاکان

مهر پرورش خرد آغوش عقل نیست بلکه دامن عشق است . نهال خرد باید در کوزه عشق کاشته شود و با آب احساسات

آبیاری گردد .

متزلینگ

مردان در موقع گرفتاری عشقی بکلی سحر خیزند .

مثل ایولندی

نه آب فراوان قادر به خاموش کردن شعله های عشق است نه رودخانه هایستواند آنرا غرق کند .

از یک سرودنهی

نوشیدن با ده عشق از هر جامی که باشد تفاوتی ندارد همین قدر باید سیر خوش بود .

چخوف

نهالی شاداب تر از عشق در دل نمیرسد .

متزلینگ

وقتی شیر خوار ایم به یک پستان آرام بگیریم . وقتی کودکی یک جعبه به یک عروسک به یک تاب دل خوش میکنیم

وقتی به مدرسه میرسیم از یک آفرین معلم سرست میویم . در حد بلوغ نگاهمان در جستجوی نگاهی است با خیالی حالی داریم

در بزرگی پول . زن . مقام . زندگی . شهرت سراب حیات است چون پیرو میویم . هر رشته ای که مار را بزند

پوید میسد چنگ میزنیم . از گهواره تا گور در جستجو میلاشیم . بروم به چری دل میسندیم بعد در میایم که آن حضرت با ما یان راه

با ما نیست تواند ماند .

همیل پور والی

وقتی که موضوع عشق در کار است پایی عقل می لگد .

متزلینگ

وقتی عشق بیاید کسی نمی بیند اما وقتی سیه و دمه می بیند .

دولسیون

وقتی بخوابیم درباره عشق منطقی فکر کنیم . عشق واقعیت خود را از دست میدهد .

اسپی نوذا

هر جا که عشق خمیه زند جای عقل نیست .

سعدی

هر کس عشق را در دیگران جنون میداند و حال آنکه خود همیشه بخیری عاشق است .

حجازی

بگامیکه قهر از در واد شود عشق از چرخه فرار خواهد کرد .

شکیر

همانطور که بقای موجودات بسته به حرارت آفتاب است حیات انسان نیز نیازمند روشنائی عشق و محبت است .

بیچ موجودی در دنیا وجود ندارد که در اثر عشق ورزیدن به یک موجود دیگر حتی اگر یک عشق مبتذل و پست هم باشد یک اصلاح

در روح خود بعمل نیاد .

متزلینگ

بیچ هر کامل نیست همه چیز دارای نقص است هر انسان با زحمتی برای میگردان دارد و تنها عشق این بار را سبک میکند اگر شما میخوا

بار زحمت ممنوع خود را تحمل کنید . دیگران چگونه میتوانند بار زحمت شما را تحمل کنند .

لامنه

بیچ سنگه مو لم تر از این نیست که انسان به عشق بورزد و به عشق نثار او شود .

کامل مو کلیر

بیچ هر عشق نمونند حکومت کند بلکه این عشق است که حاکم بر همه چیز است .

لافونتن

هر جا که عشق قدم بگذارد آنجا نشاط و سعادت و اقبال میگیرد .

مشد

یکی از علل بزرگ گرفتاری و بدبختی نوع بشر عشق است و اگر از جامع عشق از بین رفت بطور اتوماتیک پناه و صدف بدبختی ها

و ناکامیها نسیم میشود شما اگر یک آدم منصفی باشید در حق خواندن این بطور اعتراف خواهید کرد که عشق خیلی بزرگ کی شلمه

زده اگر اهل هوا و امیال عاشقانه نبود بطور حتم شما امروز غیر از این بودید که بستید در زمان جوانی عشق نظیر یک تند باد

شدید مارا بهر طرف میکشاند و قوامی جوانی و اوقات ماصرف عشق بازی میشود و در نتیجه از ترقی و تعالی باز میمانیم . متزلینگ

یک عاقل میتواند هزار سال فکر خود را بکار برد لیکن بقدر آنچه عشق در یک روز یاد میدهد کسب نتواند کرد .

امرسون

بروای عطر و موی عشق چنان که حسینه

پادشاه است و بر او چنانچه چهره اندر رسد

شاعر

بر در میخانه عشق از ملک تسبیح کوی

کانه را نجب طریقت آدم غم نمکیند

حفظ

تن خسته دل گشته بظربته لعل جوش

از عشق کارها همه بر مد عاقبت

نظم

چندین که بر شرم از باجر عشقت

از زده دل گفتم الا یکن از هزاران

حفظ

سعد از عشق باز دچند ملک و جود

حیف باشد که همه عمر بطل برود

حفظ

صورت از طبع تو عشق در است

نباشد عشق آنسر کو صورت

نظم

غم عشق آمد و غمها را در کپک ببرد

سوزنی باید که ز پادشاه در آرد خرد

حفظ

فاندر سیکویم و اگر گفته سخن دهم
بنده عشقم و از مهر و جگر ازادم

حفظ

گدا عشقم وسط هر وقت بختیم
نیاز و سگنت و عجز و غم پخت

تألف

و که بهیم به خصم مهر عمر گذشت
عشق میوزم از این سر که به مهر پخت

تجربه

هر که میوزم به از عشق محرم ختم
خوشتر بود در عشق و در عالم ختم

تجربه

یک قصه شریف غم عشق و این عجب
کرنه به بهر که میوزم با عورت

حفظ

از شعله عشق خانه بسوز
از جگر ده و جگر تنه و جگر سوز
هر چه که حسرت تو غم به
قربان غمت شوم که کم به

عفو بخشش

آنکه توانا تر است آنرا تر بخشد . حضرت امیر *

آنکه انتقام میکشد مکر و خوشحال است آنکه بخشد یک عمر . حضرت امیر *

از یک حرف گذشتن گاهی بهمان اندازه فداکاریست که سینه پیش گلوله سپردن . حجازی

از صاحب دلی پرسیدند که سخاوت بهتر است یا شجاعت گفت از آنکه سخاوت است حاجت شجاعت میرسد

از بقراط پرسیدند انانیت چیست گفت تواضع در وقت رفعت عفو به کام قدرت سخاوت در سستی

بخشش بدون منت

از افلاطون پرسیدند چه وسیله میتوان از دشمن انتقام گرفت گفت بفضل و کرم . افلاطون

از دو چیز کیف برده و خوشنظم بخشش خطایمانی و رستان سپاسگزاری کسانی که بگردنم حق دارند . کلادستون

از واجبات کرم پذیرفتن و بخشودن عذر گناهکاران است . قابوس و شمگیر

اشخاصیکه نمیتوانند دیگران را بخشند پلها میرا که باید از آن عبور کنند خراب مینمایند . هربوت اسپنسر

اغراض نشانه بلندی فکرهاست و مقام نمایند و ذالت و معرفت کو چکی فکر مردان است .

سقراط

اگر کسی در گوش راست شامی بگوید و در گوش چپ خبر بخواند و در گوش راست بپزد و در گوش چپ بخورد . امام کاظم

اگر دوستانی نتوانند گناهان کوچک یکدیگر را اغراض کنند نخواهند توانست دوستی خود را بجایی برسانند .

لابروید

اگر بحقیقت حال و در کسی برسم و علت رفتار او را درک کنیم خطای او را خواهیم بخشید .

جان کایزل

اگر میخواهی بهترین خلق باشی چیزی از خلق دریغ مدار .

؟

انعام از جنایت قبیح تراست زیرا آن بدون مقدمه صورت میگیرد و این با فکر و تعقل .

تن

انعام عدالت و حیا است و برای یک نابکار داری نیاستی چنین ناروایی روا داشت .

؟

ارمغان مورچه پای ملخ است .

مثل فارسی

است از بختانی از بخت خودگی است .

مثل فرانسوی

اگر خوب بدر کسی برسم هر چه کرده بر او بخشیم .

مثل فرانسوی

بالا ترین بخشش را ساندن حق است به صاحبش .

حضرت امیر

با طهارت نیاز حاتم فقط بمش باشد بلکه شایسته است که پیش از سوال کار او را انجام دهی با محبت خود نیاز مندی او را رفع کنی . افلاطون

باید همه کس اسعذ و برادریم اطفال ابرامی اینکه کوچک هستند زنان ابرامی اینکه ضعیف هستند بندگان ابرامی اینکه

سنگ

قصد بدی ندارند و بدان ابرامی اینکه بد بخت و بیچاره اند .

بخشش که پیش از درخواست سوال باشد سخاوت است و اگر پس از سوال بخشش کردی از حیوانت ارادت است. حضرت امیر

بخشش هر چند ناچیز باشد اش چشم نشاند .
از اشال حکم علی اکبر علی

بخشش بعد از پیروزی از مکارم اخلاق است .
؟

بدترین مردم کسی است که لناه را بخشد و از عمرش چشم پوشد و باز از او بدتر کسی است که مردم را زکزند او در امان و نیکی او

امیدوار نباشند .
حضرت محمد

برای دشمنانت کوره آفتاب و داغ ملکن که حرارتش خودت را هم بوزاند .
شکسیر

بزرگواری است که در کفر بدی نیکی کنی .
حضرت امیر

بهترین چیزها به خیر است عفو در حالت غضب بخشش در سنگدستی عمل در حین قدرت .
ادیس غیر

بهترین بدل آنکه سائل بذلت سوال بجاخت خود برسد .
جالیونس

بهترین اتفاقها فتنه اموشی و بخشش است .
جونس

پیش از نه روز قهر جاریست .
حضرت محمد

بیدادی که بر تو وارد میشود در عنوان مختارستی اما بیدادی که بدیگران وارد میشود باید آنرا بخشی و ما شرف آدمیت در

در وجود تو باقی است باید در رفع ظلم با تمام توانائی خود بکوشی .
حضرت امیر

بیگان کینه را به دوستی میتوان دود نه با کینه و دشمنی .
آئین بودائی

مش از آنکه کسی از تو چیزی بخواد، خواهشش ابر آور زیرا چون او را از خود نیازمندی بیش از آنچه بدو بخشی از ابروش
خواهی گرفت .

حضرت مولانا

پوشش و عذر خواهی دلیل خردمندی است .

حضرت امین

ترحم، احساسی که بجهت تخلص از هر احساس دیگری برایم دشوار تر بوده است .

برلیبور

جو انمردی چهار نوع است، فروتنی با دوست گذشت با قدرت نصیحت با دشمن بخشش بی منت .

حضرت امین

چون بر دشمن طغیان یافتی و توانستی او را ایمنی بکنانه توانائی از او درگذر .

حضرت امین

چون به گناهی از تو عفو خواهند عفو کردن بخشش واجب دان اگر چه سخت گناه بود و چون عفو کردی دیگر او را

سزایش مکن از گناه او یاد میا و ر که انگاه همچنان بود که عفو نکرده ای .

قادر

خشم را با مهر بانی نشو و نشانیم بدی ابا خوبی از ارباب بخشش دروغ را بار استی .

آمین

دانش تمام مستلزم بخشش تمام است .

دیل کارنگی

در پیشگاه جو انمردان هر کس از کرده خویش پوشش خواهد از وی دریگدازند اگر هم دست بخون آلوده باشد .

دیدم هزاران دیده نگارید گفته باراناشنیده تا خود تان از زبان دیگران و گویان از زبان شما در امان باشند .

حضرت مولانا

زهار کسی بالی بسزای بدی بدی نهند .

حضرت عینی

زن نه فقط سخاوت اور مرد بیشتر از خداکاری دوست میدارد بلکه بیشتر از هر صفتی می پسندد .

۹

سخی عزیز است اگر چه فقیر باشد .

ارسطو

سخاوت در زیاد دادن نیست بموقع دادن است .

لابروید

سعادت حقیقی آن است که یا از آنچه دارید بگهراں بهره دهید و یا در رنج بردن با آنان انبار شوید .

پوشه
چیز

به چیز از حقایق ایمان است بخشش با سگدستی رعایت انصاف در باره مردم بر ضرر خویش و بذل علم بر ائمه

شر را باشد ازین توان برو .

مثل لاتین

عفو در قدرت نشانه ولیری است .

بوعلی سینا

عفو کردن خطا . انتقام ملایمی است .

دیل کا رنگی

عفو از کسانی نیکوست که توانائی انتقام دارند .

بوذرجمهر

عفو که فضیلتی دانسته شده است . گاه از خود بینی و گاه از کاهلی حشره بگیرد و اغلب عملش از ترس است و تقریباً همیشه مره

لادش فو کو

عامل شرکا در ایجاد آن دخالت دارند .

قلبی داشته باش که هرگز سختی نکند بخود گیرد و احساسی داشته باش که هرگز از آردمند نباشد .

چارلز کینگ

کردم بخشش قبل از سوال است .

امام حسن

کینه کسی را در دل خود جای ده که راحت دل و تن ترا برهم زنند .

؟

گذشت داشته باشید برای یکبار هم که شده گذشت کنید تا بدانید که چه مزه خوشی آرد و چگونه دشواریها را آسان سازد .

زود
میان

ما باید از بدی کردن بیشتر بترسیم تا بدی بین .

ابوالعلا

مردمان بزرگ نام بدان گرفتند که چون بر دشمن دست میافزایند یگانه میگردند و از او در میگذشتند .

ابوالفضل همدانی

مردم گاهی کین را میتوانند عفو کنند اما تحقیر را هرگز .

نحوال

هر بانی که کوچک را فراموش کند و تقصیرات کوچک را بیاد نداشته باشد .

مثل چینی

نیکیخت ترین مردم کسی است که کردار بجاوت بیاراید و گفتار برآستی .

بوعلی سینا

هر که راقدرت مجازات بیشتر است عفو از او پسندیده تر است .

حضرت امیر

هر که بر بدوستان بخشاید به جور بر بدوستان گرفتار آید .

سعدی

هر که بغض و عداوت کسی را در دل نگاه دارد چه باریست آنقدر گسین که شما تصور از آنست و نباید کنید .

مادام سه دینه

هر جانشینی پلیدی می بینیم چون میدانیم که آن شست بر هم وجود خود داریم حکمگیری نمی کنیم و می بخشیم .

حجازی

هر که در زندگی نانش نخورد چون بمیرد نانش نبرد .

سعدی

هر که در نعمت او محتاجان را مشارکت نتوان بود در زمره توانگران محبوب گردد و او آنکه حیات در بدنامی و دشمنی گامی

کليلة و دمنه

گذارد و در جمله زندگان بماند .

ژرژ سیون

هر کس که شش بیشتر است غنی تر است .

بالزاک

یک بوسه کافی است که طهارت گنای محبوب شود .

گلرخش و دانش و رسم داد

خردمند کرد آورد و بانگ و

چو این چارگو به بی آورد

جهان به هر چه بر آورد

سندوی

بر تو خودم ز دستم اخلاق

آیتی در وفا و از بخشش

هر که بخاشدت جگر بجا

محو کار کن کریم ز بخشش

کم مبشر از دخت بی فتنه

هر که سنت ز دستم بخشش

از صف پاکیر مته حسم

هر که بدست گشت بخشش

اینهمه

چو حیره شور خشم و خشم مرز

کفر خیره باز بدست منم سیر

بخشش بر زید دست منم مهر

برایش منم هر خشم مغرور مهر

اینهمه

خطا بر بند کاسه بهر حال

کفر تا پیداشد عفو بزرگان

چون هر روز

شیشه گهر شیر غم کند و از چو
آرزو بخشند به بگریزه جانت است

منجبت

گشتم سلب لب به بگوشت
چیز نیفتیم که باشد از گشت
وز انتقام نبردیم لذت
ما به خوش به نبردیم گشت

منجبت

درم به لطف خراور کار
گهر نده که است و از گشت

منجبت

در عفو لذتی است که در انتقام نیست

عقل

تن

آدم عاقل افعی اگر گشت بچه اش انمی پرورد .

زیمقراطین

انگاه که خرد مغلوب غضب تو است خود را از افراد انسان حساب کن .

لاواتر

اکنس شاید کند تیرین است که تواند دقیقاً همه چیز را شاید کند بی آنکه خود مشاهده شود .

ولتر

آیا در دنیا کسی آنقدر عاقل است که از تجارب دیگران عبرت گیرد .

بودر جهر

از استادم پرسیدم از مردمان که عاقل ترند؟ گفت اکنس که کم گوید و بیش شنود و بسیار داند .

دانیال

اشخاص عاقل روح جامع هستند .

اشخاص عاقل میگویند خود را همگام محیط بسازند اشخاص دیوانه سعی میکنند محیط را برنگ خود آورند بهمین جهت

اندره مورا

تحولات و ترقیات اجتماع بدست اشخاص دیوانه بوده است .

لابرویر

اگر عقل و دانش در وجود انسان جمع باشد من دیگر حسیت و ایمانیسم قطعیش میکنم .

سرنندک

اگر بخواهی به عالم من نه زو اباشی باید عقل بر تو حاکم باشد .

قابوس شکیب

اگر بمال درویش کردی جهد کن تا بخرد تو اگر باشی که تو اگر می خرد از تو اگر می مال بهتر است .

انسان عاقل همیشه از بدگونی هائی که از او شود استفاده میکند .

ژرژ بانه

اگر کسی نمیداند که نمیداند بر خذر باشد بگوید نمیداند و میدانم بده . کسیکه میداند و نمیداند که میداند روشنگر
از کسیکه میداند و میداند که میداند پیروی کند .

مثل عربی

بزرگترین درد هاست با لاترین دار و هاست و گرانها ترین متاع هاست عقل است .

حضرت محمد

بوسید عقل حل و مقدمات اشیا را ادراک کرده و روابط آنرا با یکدیگر تشخیص میدهم عقل چراغی است نورافشان که
انسان را در ظلمات جهل و تاریکی آسمانی میکند .

لرد آویسوری

پروردگار را هر که را عقل دادی چه ندادی هر که را عقل ندادی چه دادی .

خواجہ عبدالعزیز

توانگران همه عاقل نیستند ولی عقلای همه توانگرند و گرانها تر از طلاست زیرا که یاب تر و مفید تر است .
توانگری بهتر است نه مال و بزرگی عقل است نه بسال .

سعدی

ثروت اگر بدست عقل نباشد مایه اذیت و رنج روزی خواهد بود .

حجازی

جمعی در انتظارند که چوانی ظهور کند تا آنان را برادر است هدایت نماید . حال آنکه چوانی مهتمتر از عقل و خرد نیست ،
خوبست همه او را فرمانبری کنیم .

ابوالعلاء

چرخ زندگی دو دسته دارد یکی را هوس است بگیرد و دیگری را امید عقل را با داد و اندک یکدست از آن بگیریم و
بگیر این بندهیم .

حسین شمس

چهل جور حماقت وجود دارد اما فقط یک عقل سلیم را می‌شناسم .

مثلاً فریقانی

حیف است انسانی که از حیث شعور اشرف مخلوقات است ماشین کثافت سازی باشد .

مترو لینگ

خرد و عقل و دریای عظیم هستند مرواریدشان حکمت و فراوانی است .

حضرت امیر

خردمند کسی است که کثرتش را اگر دانش تصدیق کند .

نصیحة للسلوک

خردمندان نیست که چون در کاری می‌افتد بکوشند تا از آن کار بیرون آید خردمندانست که بکوشند تا در کاری ^{نفع} ^{نفع}

خردمند آنست که چون کاری پیش آید همه را می‌جامع کند و بصیرت دل در آن نهد و تا آنچه صوابست از آن برگزیند

و دیگران ایامل کند چنانکه کسی را که دیناری اندر میان خاک گم شود اگر زیرک بود همه خاکهای آن حوالی جمع کند و

غریبانی سنگ فرو گذارد تا دینارش از آن میان پدید آید .

ابو سعید ابو یخضر

خردمند باشد تا تو انکار باشی .

قابوسنامه

خردمند آنچه را می‌اندیشد بگوید و آنچه را که بگوید میداند .

ارسطو

خصوصت مرد عاقل بهتر از رفاقت انسان نادان است .

مثل تازی

در درون ما دوزخی بزرگ وجود دارد که نام آن شهوت و معمولاً خود را در قالب عقل و هوش و فلسفه جلوه گر می‌دارد . ^{شیر}

دل دانا را که عقل بجای از آن بجزیر است .

پاسکال

دیوانه خودش را عاقل می‌پندارد و عاقل هم می‌داند که دیوانه ای بیش نیست .

شکسپیر

دادن به دیوانگی گرفتن به عاقلی .

مثلا یدانی

روزی اگر عقل را بخرند و بفروشند ما همه تصور میکنیم که زیادی داریم فروشنده خواهیم بود .

حجازی

سر آدم عاقل هرگز در نمیکند .

مثلا یتالیائی

شخص عاقل تنها برای خودش زندگی نمیکند بلکه برای خیر و صلاح دیگران نیز باستی گام بردارد . اسمایلد
سعی کنید شما هم زندان خودتان را فقط عاقل و با اراده قوی باز آورید و نهادهای مجامع بشخص این دو کشور لاهوتی

سیراب کنید آنوقت آنها خود راه سعادت پیدا و آفاق نفس را تنگتر نمایند .

کاظم زاده یزدان شهر

عاقل کسیکه این جهان را همچون دوزخی پندارد و بکوشد خوشتر از آن عوالمش این دوزخ مصنوعی را در . ابرطابری

عقل از تندرستی بالاتر است زیرا عقل غالباً میتوان تندرستی ابدست آورد اما بدون عقل تندرستی از دست میرد . مجازی

عقل آدمی بیش از محنت دیده بان که در برج مراقبت باشد به او خبر میدهد .

رودیا رکیپنیک

عقل است که بزرگترین مخترعین توسط آن به کرات راه یافته اند .

برنارد شار

عقل است که در دیدار ادالگاه حقیقت خوانده اند .

؟

عقل نیست و فی است که دنیا را اداره میکند .

امرسون

عقل را از انسان بگیرد دیگر هیچ چیز بهادار برای او نیماند .

هامیلتون

عقل چراغیست که در ظلمات دنیا ما را راهبری کرده ، از راه تاریک زندگی که در مراحل آن بهر آن خطر نهفته است

عجور داده بهر نسل شرافت و افتخار میرساند .

عقل چیزی است که کسی به نهایت آن نتواند رسید و لباس تازه و سبکی نیست که هرگز کهنه نشود و راهنمای عادل است که هیچوقت خطا نکند .

عقل تنها این نیست که انسان در موارد عاجل بدانچه میکند بلکه مهم این است که بدانند بعد از آن چه باید بکنند . هربرت جود

عقل بی عاطفه خطرناک است و عاطفه بدون عقل قابل اعتماد نیست . آدم کامل آنست که هم عقل دارد و هم عاطفه . تن عقل از دست نفس چنان گرفتار است که مرد در دست زن گیر زاری . سعدی

عقل در اول انجام میدهد همان کاری که نادان در آخر انجام میدهد . مثل هندی

عقل آنچه را نمیداند میگوید . نادان نمیداند که چه میگوید . مثل ترک

غالب عقل و دل را اشتباه میکنیم و آنچه را دل میخواهد بگردن عقل میگذاریم . حجازی

قلوب یا عقل است . دهمخدا

فقط مرد عاقل ثروتمند واقعی است . مثل لاتین

کسی که عقل را بر احساس غلبه بد قوی ترین مرد روی زمین است . حضرت امیر

کسانی که با چشم عقل حقایق حیات میکنند هرگز فریب نخواهند خورد . حضرت امیر

کوچکترین بی توجهی ممکن است سبب شود که ماکلیه شیرفتانی را که در سایه بکار بردن عقل بدست آورده ایم از دست

بدیم. بنا بر این باید کاملاً مواظب باشیم.

اپیکتت

کسیکه نمیتواند احمق شود نمیتواند عاقل باشد.

مثلاً آلمانی

کسیکه در خارج از محیط خانه خود را عاقلتر از محیط داخلی خانه نشان دهد احمق تر نیست.

مثلاً آلمانی

کسیکه فقط در فکر کردن شکم است عقل را گرسنه گذاشته است.

مثلاً چینی

گراںبها ترین متاع ما عقل است بزرگترین فقر ما احمق و خوشترین وحشت ما عجب و گرامی ترین پیشه ما حسن خلق حضرت

مردیکه نتواند عصبانی شود احمق و مردیکه نتواند عصبانی شود عاقل است.

؟

مرد نابغه که بخواهد در کاری کامیاب شود در صد قسمت یک قسمت الهام غیبی ببرد و نه در صد محتاج جان کردن

و عرق ریختن است.

ادیسون

ناچارم ورش کنم و گرنه عقل من فاسد خواهد شد.

تولستوی

نفس انسان که در این عالم اند چون ببدان مختلف تعلق گرفته اند و دارای هیئت و تعینات گوناگون گردیده اند و

از آنجا که ذاتاً عقلانی نیستند و فسادناپذیر و باقی هستند و باید پیوسته دوری از ماده را بپایان بزنند و بسوی عالم علوی صعود

کرده خود را عقل فعال و سایر عقول مفارق برسانند و از زندگی جاویدان بهره مند گردند.

ابوعلی سینا

نه ما مطلقاً عاقلیم و نه دیگران مطلقاً دیوانه.

؟

هر گفتار و کرداری ایا ترا زوی عقل بسنجید و نگاه الکرسیک آمد به پیروی از آن پردازید.

زرتشت

هر قدر عقل با بشیر باشد تا عثمان زندگی بشیر خواهد بود .

حضرت علی

گفته

هر کس چیزی را می بیند که از او قلب خود را می کند .

گفته

هر وقت عقل و احساس و ادراک با هم دست بگریبان شوند همیشه احساس غالب می شود و عقل .

حضرت محمد

بسیار شوقی نیست و مندر از عقل نیست .

امام باقر

بسیار زیانی از خوردن کورت نیست .

حجازی

بسیار بار زده و فحش پراخته و تر و پر سود تر از این نیست که مغلوب و محکوم عقل باشیم .

بسیار خیرش از عقل بشری خاصیت ارتجاعی دارد، همانند بخارا آبی که زیر فشار قرار گرفته باشد و هر چه بشیر فشرده شود

بشیر با عامل فشار مقاومت میکند هر چه بشیر با انجام کاری مجبور باشیم بشیر قابلیت اجرای آن پیدا میکند . ترابزادگان

همه شامی بیند که بشیر مردم زود دانا یان و نه انگان از مشکلات زندگی سوال نمود و از آنها یاری میجویند

ابن مقفع

آرمی خردمندان هستند که پناهمگاه مردمند .

مثل نانی

یک روز عاقل بیک عمر احمق میارزد .

بر از جامه ارجمه خویش باش
که رنج و می ز راحت پیش باش
ز نادان و ز جهل و ز ناسر
بش بگزیند هیچ سر
کنس دل خوش بود به گوش
که صد خوش نیز دیگر زایش

بهر خرد

لکه عاقل بود خصم تو بهتر
که با نادان شو ریا و ببلور
دشمن دارا که غم جاب بود
بتر از آنست که محنت که با غم بود

نظر

دار و تربیت از هر طریقت است
که در هر بهر تر از علت نادانیت

بهر

چه خوش گفت آنست خردمند بخدا
که روز از صحبت نادان برود
درخت انان نادان برین در
حضورش حسنه که در دهر یار
زیاده پیداکند که هر خود
برادر دور و او بهیچ خود
کسر چنین عمر با نادان برید
برود نادانست با ندمی چنین عمر

بهر خرد

علم حکمت

حضرت امیر[ؑ] . آفت دانش بکار بستن آن آفت کار و بستی نداشتن بآن است .

بودا . آنچه بر روح ارادتش میخشد همانا علم است و بس .

راما کوشنا . آنچه مغز و قلب را از آلائش پاک میکند نقطه دانش است باقی بی دانشی است و بس .

جالینوس . آفتزدان دانش آدمی را فایده است که راه راست را بچ و سعادت از شقاوت شناسد .

حضرت محمد[ؐ] . از اخلاق من چالپوسی و مطلق نیست مگر در بستن دانش .

از انوشیروان پرسیدند که نسلترین مردم کیست گفت آنکه علمش بسیار است باز ماندگانش از او فریبناک آموزند و از

کار پسندید و دانش سرش گرفته و به بزرگی رسد .

سقراط . اثر حکمت آنگاه و شخص حکیم ظاهر شود که خوشتن اختیار و با خیر شمارد .

اگر بحقیقت طبیعت دسترسی پیدا کنی خواهی فهمید که تمام مستی کائنات به یکدیگر مربوط بوده و عضوی از یکدیگرند .

کنفوسیوس . اگر شما آدمی نادان و بی اطلاع باشید و به این امر پی بریدین خود بکنوع اطلاع و علم است .

اگر تمام دوره عمر زمین را یکسال فرض کنیم که در نیمه شب روز آخر اسفند پایان یابد بهشت ماه از عمر زمین در حالتی گذشتگی چه

نوع موجود زنده و جاندار می در روی آن نبوده است در ماههای نهم و دهم نخستین موجودات زنده و جانوران یک سلولی

و ستاره های دریائی بوجود آمده اند، در نقطه دوم ماه اسفند آخرین ماه سال حیوانات پستاندار پیدا شده در ساعت

یازده و چهل پنج دقیقه روز آخر سال یعنی کریم از سال انسان بوجود آمده است دوره تاریخی زندگی انسان فقط شصت یا

آخر سال بوده است. از این مثال کوتاهی عمر تاریخ چند هزار ساله و عمر انسان نسبت به زمین خوب معلوم شود. ^{از کتاب بار آبی پیر} به خورشید - نه

اگر هر روز کلمه ای بر دانش خود بیفزائی پس از سالی صد کلمه خواهی داشت ؟

اگر از گذشت روزها و سیر زمان اندوخته ای از کار و دانش داشته باشیم و گریه خواهیم داشت زندگی چه ثمری داشته است ؟

اگر دانش را با خاطر کسب و آفرایم بیکدیگر آنهاییکه بخاطر خود علم و دانش اندوخته اند تجاوز کرده اند . اندر زید

ای مرد علم نعمت بزرگی است که در زندگی کافی تاج افتخار و پس از مرگ یادگار درخشان خواهد بود . حضرت امیر

باید دانست که چیزی وجود دارد که با استعدادها و حواس محدود ممکن نیست به کس آن پی ببرد .

بجویند دانش را هر چند در صحن باشد . حضرت محمد

بدیختی دیوی است که از روشنی میگریزد آنها که چراغی از معرفت و حکمت بدست دارند محو قوت این دیو میسر آید و راه خود

نمی بینند . اس ماردن

برای اینکه دانش ملکه شود تعلیم کافی نیست عمل لازم است . یونان دشاو

بسیار افتد که ابهت و شجاعت بودند و هر دانش که بدانی روزی بکار آید . قابوس

بعضی چنان سگرم میراث علمی گذشتگانند که فرصت مراجعه بقل خود ندارند و اگر فرصتی هم بدست بیاورند حاضر نیستند که

ابن سینا

اشباهات لغزشهای آنان اصلاح و جبران نمایند .

حضرت محمد

بهترین شاکلی است که گفتارش بردانش شما میریزد .

بهتر است که انسان چیزی ناند تا بسیاری چیزها را نیمه تمام بداند بهتر است که با عقاید خود مان یک ابله نصفه باشیم تا آنکه

نیچه

با عقاید دیگران یک مرد دانشمند بحساب آنیم .

بود در چهار

بهترین کار این است که در جوانی دانش آموزی در پیری بکاربری .

حضرت محمد

من دانشمند و عابد بنوع بسیار است دانشمند صد پایه از عابد بنوع دارد .

مثل اسکاتلندی

بگذار یک سگ سردش بهت آتش را خاموش کند .

تعصب در علم و فلسفه مانند هر تعصب دیگر نشانه خامی و بیماکی است و همیشه بریان حقیقت تمام میشود . ابوعلی سینا

تمام سرمایه فخری و دانش باید تسلیم یک عظمت اخلاقی و روحی گردد و اگر نه دانش مانند رودی خواهد بود که توانسته خط

متزلزل

سیر خود را پدید و بدریا بریزد و با وضعی اسف آرد در صحراتومی بگذارد و فرو رفته باشد .

تمام ذرات جهان در امانی نیروی مرموزی بنام جاذبه هستند که توسط آن یکدیگر را جذب مینمایند و معمولاً ذرات هر توده

نیوتون

مجذب مرکز آن توده و منور خود مجذب توده دیگری است .

شهرزاد

تنها چیزی که ممکن است مرا مشغول کند و سکنه های وحی مرا تخفیف و صفت است .

تنها کسی که دل داده دانشند بزرگند نه آنان که سوداگر دانشند .

سعید نفیسی

ثروت در دار بودن خزان و دین نیست در داشتن علم و طراست مال آن است

؟

سعید نفیسی

جهان باید در میان مردم باشد تا کی باید مردم در فرمان جهان باشند .

مثلا قین

جهالت از علم ناقص بهتر است .

چگونه انتظار دارید که به اسرار جهان پی ببریم و چیزی بفهمیم در صورتیکه هنوز نتوانستیم دریا بسم که فهمیدن یعنی چه نزدیک

چهار چیز صاحبان خرد از امت من لازمست شنیدن دانش و حفظ آن و انتشار دادن و بکار بستن آن . حضرت محمد

حرکت که گمانها و دشمنیه است هزار کیلومتر یعنی سرعت سیر آنها دو هزار برابر سرعت انفجار بمب های مایه . منولیک

بطلمیوس

حکمت و ختی است در دل روئیده و میوه از زبان دهد .

خرافه و موهوم نماند و چهل است و تا ز مایه علم مطلق نصیب نشسته و پیوسته گرفتار باطل و موهوم خواهیم بود . حجازی

حضرت محمد

دانش اندک بهتر است از عبادت بسیار .

حضرت محمد

داناترین مردم است که دانش مردم ابدانش خود جمع کند .

امام صادق

دانشی که ترا اصلاح نکند گمراهی است .

دانشمندان و نوع دوستی متخصیص هستند که تمام چیزهایی را که وجود خارجی دارد میدانند و دسته ای دیگر فلاسفه هستند

برنارد شاو

که از آنچه موجود است میچندند .

دانشمندی است که بگوشد و درونج خود را بکاید .

هوگو

دانش بی اندیشه دام است اندیشه بی دانش بلا .

حکمت هندو

دانشی که بایر سرگاری توأم نباشد شیرینی نمی آرد .

؟

دانش کم خطرناک است یا باید چشمه آتانه بنوشید یا اصلال لب نزنید .

الکساندر پوپ

دانش چون چراغ روشن است اگر چه بسیار چراغها که از او بر سر و زیند هیچ نور او کم نشود .

هدیه الملوك

دانش انسان اندرون میازد و نادانی موجب اوجا و خود ستانی میگردد .

جان کایزل

دانش و هنر از هر اقلیمی بر سر و متعلق به قوم می که باشد از آن همه جهانیان است .

پوشکین

دانش کلی مانند خلیجی است که من و همکارانم فقط چند دانه ریک جالب از این پهنای وسیع برداشته ایم .

نیوتون

دانش و حکمت بی نیازی نفس است و مال بی نیازی بدن است آوردن بی نیازی نفس بالاتر است از بدست آوردن

بی نیازی بدن بی نیازی نفس عیش و انمی است بی نیازی بدن عیش محدود .

۴

دانش و دارائی را هر کسی یافته نمیشود می از رخوت وستی باز داشته و تنها علم است که انسان از سختی های فنی محبت بر شمع

و ادون اطلاعات وسیع ریاضی است و دیکه تو انگر عینتد خطرناک است .

ناپلئون

و طلب علم بر آید مر چند رفتن و دریا ها و کافتن و کما باشد .

امام صادق

در حدود صد تریلیون سلول در بدن آدم با سنگت و در ترین نظامها لای قطع دست در کارند ۲۵ تریلیون کلونل است مزد و شش

با ۴ میلیارد گلوله نفوذ اما وسعت در عروق و حرکت و تکاپو هستند در صد سال عسکر یک آدم سالم این
 موجودات در این ازدحام و جنب و جوش حتی تنه هم بهم می‌زنند چه رسد باینکه یکدیگر را بزنند و بخورند . از کتاب آدمها
 در این دنیا هیچ کس نمیداند که در پشت پرده ظاهر می‌حوادث چه می‌گذرد . بر من امر و بخوبی ثابت شد که در باره هیچ چیز
 با ستاد و طواهی نباید تضاد کرد .

ولتر

در روزگار گذشته مردم تحصیل علم میکردند برای اینکه خود را بدرجه کمال برسانند امر و علم را برای این فراموش میکردند که دیگران را
 مجذوب و مسحور کنند .

کنفوسیوس

درین تمام نظریات علمی و فلسفی و عقلانی و درین تمام افکار و عقاید مختلف آنچه در ذهن من محقق و مسلم می‌باشد این است که با وجود
 آوردن نوع انسان و خصوصاً با این معد کثیف که ماشین زباله سازی است تا را بدست و منطوق و تکمیل و چاره کرد و بزرگ
 در جهان گمشدنی‌ها نیست که با سرعت ثانیه ای بیت هزار کیلومتر در فضا می‌گردد و بسوی نقطه ای که معلوم نیست کجا
 می‌باشد می‌روند این گمشدنی‌ها از صد میلیون و بلکه صد میلیارد و خورشید یعنی ستاره ثابت ساخته شده است . متولینگ
 دستگاه بی سیم مافقط میتواند یک نوع موج دریافت نماید و قادر بدریافت امواج چیزهای دیگر نیست ولی هزاران صداهای
 و میحان و فکر و حوادث و دستور و تغییرات در این جهان بی پایان وجود دارد که دستگاه بی سیم قادر بدریافت آنها نیست
 دنیا می‌خورشیدی که مرکز آن خورشید می‌باشد هر صد میلیون سال یک مرتبه یک دایره از فضا طی می‌نماید و بعد از صد
 سال مجدداً همین دایره را همان شکل اول در پیش گرفته و سپایان می‌رساند .

متولینگ

دوست دارم جوانی را که اینک یادش باشد یادش آموز .

امام صادق

دانش اینک بدانید، و بدانید که میدانید، و بدانید که نمیدانید .

مثل چینی

دانشمند فاسد جهانی را فاسد کند .

مثل تازی

روزی خواهد شد که توان هر فکر و نگاشی را ضبط و ترجمه کرد چه رسوا نیما که بار خواهد آمد .

حجازی

زگهواره تا گوردانش بجوی .

حضرت محمد

زیباترین مانورها در مقابل گردش سیارات چه جلوه‌ای تواند داشت .

ناپلئون

شاید مانند کودکی باشیم که در کنار دریا با سنگ یزد و صد فهمی می‌بازد می‌سکند اما غافل از اینیم که دریای بزرگ

واقیانوسی بکران در مقابل دیدگانمان خود دارد که در اعماق آن اسرار عظیم و شگفت انگیز نهفته است .

فیوتی

شما اگر نتوانی تحت فشار قرار بدهی و روغن آنرا بسردن بیاوری باز در ذرات اتم نامی نتوان مقدار زیادی هس

خالی باقی بماند و اکثر ذرات یعنی اتمهای آن همچنان با سرعت شایانی چل و پشت هزار کیلومتر در اطراف هسته مرکزی

حرکت میکنند .

متزلزل

علم گنج و کلید آن سوال است پس سوال کنید .

حضرت محمد

علم نعمت بزرگی است که در زندگی تاج افتخار و پس از مرگ یادگار و رخسان خواهد بود .

حضرت امیر

عالم فضل است از هزار عابد و هزار زاهد و هزار مجتهد .

امام صادق

علم بر سر تاج است مال برگردن غل .

خواجہ عبداللہ انصاری

علم مخوفترین بلائی جان آدمیت مصیبت آن از طاعون و فحلی و جنب بیشتر است .

داستایوسکی

علم و دانش کلیدی است که تمام در بها با آن باز میشود .

آنا تول فرانز

علم از خطا بر است ولی علما سوار و خطا می کنند .

آنا تول فرانز

علما در صد و ثابت نمودن هیچ امری بر نمی آیند .

استفنسن

علوم پاک در دلهای پاک فستاد گیرند .

سقراط

فردا هرگز دیر نخواهد بود اگر بدانید که در جستجوی دانش هستید .

ژان ژوند

فصاحت فرزند دانش است . دماغی که پر است مانند رودخانه ای صاف و شفاف است .

دیوید ایللی

فکر و عقل و دوری می عظیمند مر و ایدشان حکمت و فرز انگی است .

حضرت امین

فلسفه باسانی بر بدیهیهای گذشته و مصائب آینده پیروز نمیشود ولی بدخشیهای حال بزمیه فلسفه ظفر میاید .

لارشفوگ

فلسفه غولی است دارای سرهای متعدد و هر یک از این سرها بر بانی دیگر تکلم میکنند .

شوینهاور

قرون تاریک باز خواهد گشت عصر حجر بر بالهای درخشان دانش باز خواهد گشت . چه بسا امروز برکات تقیاس بر

چرچید

ارزانی میدارد یک روز مایه نابودی او شود . زرها فرصت از دست نرود .

قلب دانشمندترین فلاسفه و دانایان است کیسه صاحب قلب پاک باشد نصیحت حکما . احتیاجی ندارد . روسو

کسانی که صاحب کرامت طبع و علوم هستند هر چه برسد ان دانش و معرفت آنها افزوده شود بهمان انداز جس گذشت و

اغماضشان نسبت بقایای خطایای دیگران بیشتر شود چه میدانند که غالب مردم بواسطه ضعف نفس نمیتوانند در مقابل قوی

نفس مقاومت نمایند .

اسمایلز

کشوریکه افراد آن از علم و دانش بهره مند باشند دیگر طعم کرسکی انجیده مذکی احت و آسوده ای خواهند داشت . کنفوسیوس

کوشش برای کسب دانش سختن و یگانه پایه فضیلت است .

اسپینوزا

گاه از یک کلمه یک شریک است موقی یک گنجینه حکمت میا نوریم .

حجازی

گویندگان قدیم ایران بوسه آباب دریا نشسته کردند که هر کسی برای رفع عطش آنرا بنوشد تشنه تر میشود و در نظر من علم هم

همین حال را دارد .

سعید نفیسی

لذتی که از علم حاصل میشود بی الایش است .

افلاطون

لرومی ندارد حقیقت همیشه ساده و برای ما قابل فهم باشد ممکن است حقیقتی هم در جهان یافت شود که ما آنرا ندانستیم و یادمان

آن برای ما دشوار باشد .

دکتر الکسی کارل

لذتی که از علم و دانش حاصل میشود بالاترین لذتها میباشد .

اسمایلز

مرتبت با سوادان بر بی سوادان همانند برتری نذگان بر مردگان است

ارسطو

مغز ابهام علم را با و نام و فلسفه را با ملهی و هنر را به فضل و شرفی تبدیل میکند .

برنارد شاو

مرد خردمند زرقه میداند. نگاه نموده می بیند و عمل نموده کار را به پایان میرساند .

مثلاً او نه کینگ

ملتی که رو با تفرص میرود و سخت ایش فضیلت بی اعتنا میشود .

دکتر پرویز خانلو

مؤمن همواره در جستجوی حکمت است .

حضرت محمد

مؤمن تملق نمیکوید و حید نمیرد و مکر و طلب علم .

امام باقر

مهربانی حکمت است هیچ کس نیست که در زندگانی بآن نیاز نداشته باشد و باید آنرا بیاموزد .

گفت ، بایی

وزن مواد یکله بعضی ستاره ها از آن ساخته شده اند از حیث سنگینی مفت هزار برابر طلای سفید است در صورتی که مایه

که طلای سفید سنگین ترین جسمی است که در روی زمین وجود دارد .

متزلزل

وقتی به شعله شمع میدمد و شمع خاموش میشود آن شعله کجا میرود ؟ خواهید گفت نیست میشود ولی چنین چیزی محال است

در دنیا یعنی در هستی هیچ چیزی نیست نخواهد شد .

متزلزل

و قیله یک برگ حرکت میکند تمام شاخه ها تکان میخورند .

مثلاً چینی

هر چه جزیره دانش انسانی و غیر باشد حاصل گفتمانی و طولانی تر خواهد بود .

دلف ساکن

هر متاعی ممکن است دزدی داشته باشد جز متاع دانش و خرد که از همه آفات مصون بوده و دارنده آن

محبوب و عزیز است .

بهمن پور اسفندیار

هر چه زیادتر مطالعه کنیم زیادتر عظمت عالم و کوچکی خود پی میریم و از فهم اسرار هستی نا امید تر می شویم .

حسین علی داشت

هر چه تمدن جلوسیه و قدرت فردی کمتر شود .

ارقل هلیس

همه اندیشه گفتار و کردار یک نتیجه علم و معرفت است و همه اندیشه گفتار و کردار رشت شمره نادانی . و بی بستر

همیشه یقین قطعی در باره واقعیت تحقیقی یک ای حاصل شد آن ای مبدل به علم شود .

ووند

همچو بدیه ای سلمان به برادر خود نداده که بهتر باشد ز کلمه حکمتی که بدیت او را افزون کند و یا از طایف او را برباید . حضرت محمد

همچو خرم خون خمی خوش نیست و همچو دانش چون پیش اندیشی نیست و هیچ بر منبر کاری چون بی آزاری نیست . بزرگمهر

هر کس بر دانش خود میافزاید بر اندوه خود میافزاید .

مثل عبری

همه خرم چون بسیار شود خوار و ارزان گردد مگر علم و دانش که هر چه بیشتر شود عزیز تر باشد .

مثل چینی

| | |
|------------------------|----------------------|
| در عهد شباب چند سال | کعب منبر کفر و کمال |
| تا آنکه بر روزگار سپید | در دولت و سکنت میرسد |

ایرج میرزا

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| ز دانش روزگار نه جدا | ز نادانی نیاید بر روزگار |
| بوی ابراهیم علم است | وای پوشیده گشت از چشم علم |
| نه بهر خرد و نه بهر سنجیده | بلا حکمت و علم حور و نر |

بهر خرد

| | |
|-------------------------|-----------------------------|
| ز نادانی میسر از آموختن | لاکجاست عمر خرد و آموختن |
| گمدا رتسر باش و آسرخرد | چون خرد هر که روزت بید گمزد |

نصیب

| | |
|------------------------|------------------------------|
| چه پسند پرستگار منیر | نثار کیم پانچ دهر از فکر |
| گهر به منیر نیست و خرد | مرا نیست در ستیزه زد و بیهوش |
| توانا بهی که دانا بهی | ز دانش دل سپیرا بهی |

چشم دل باز کن که جبینی
کر به اقیم عشق رو آرد
دل به دانه ار که کشف

آنچه نادر است آنست
همه آفاق هستش
آنق بشیر در پیشه

تفصیل

صاحب دل بدر که آمد ز خانه
گفتم بنیسه به عرف چه فرق بود
گفت آنست که غنیمت خوشتر از مهر در موج

گشاید صحبت ابر طریق
تا اختیار که از آنست این طریق
و نیز عمر مسکن که بگردن تو

س

طلب که فرستد علم از آنست
کس نماند در دوازدهم

که به علم سر و بحق از آنست
که از سنان دانش را گاهیت

افزون

علم چنانکه بشیر خود
به محقق بود نه دامنش

چشم عمر در تو نیست ناچار
چهار پا نه بر او کتاب چرخ

س

نکوشش کنس حسن بنو فزید

چو تو خفته کن از خسته خوشتر

بوزنر خوب درخت سر لایر

درخت تو که برداشتر بگیرد

بدونش کنس ز سر به خیره بر سر

مدار از فلک چشم بدین اختر بر سر

سراخه به نیست است حواله بر سر

بزیار آورد چرخ بنو فزید

بهر خنده

هر علم که در بند خیره

ترک هوس است کشتار بربعت

چشم از بند کس که آخره سوز

عارف بذات ثوبه بدلق قلوب

؟

منه موجب علم گویم سخن

علم حواله تو گوید هر چه سخن

نصیب نظر منس زنده

تو نشسته خفت بکوز در شامیر

دل از طبعش اینم ز بشر و غره شو

که تا کی شریک است بکاه علوم

که خست نفس منم به معسوم

س

علو همت

ارزش هر کس بقدر همت اوست . حضرت امین :

از خارج در معرض محوم طایا و حوادث و اتفاقات و امراض و ناخوشیها و انواع مصائب و آلام فردی و اجتماعی ، تیسیم از داخل نیز دشمنانی قهار و بیان کن چون کسب غرور ، ترس ، کینه ، غضب ، تشویش ، اضطراب ، حرص ، شهوت ، برما حمله و کمر بانداز ، و ذیت ماسته اند ، بنا بر این ایاجای آن نیست که باین همه دشمن قاست شجاعت راست کرده و در قلع و قمع آنها بذلت و مجاہدت کنیم .

اشخاص بزرگ و با همت بکوه مانند هر چه با ایشان نزدیک شوی شیر عظمی و اہنت آنان بر تو معلوم میگردد و مردم پست و دون سراب امانند که چون کمی با آن نزدیک کردی بزودی پستی یا چیزی خود را بر تو آشکار سازند . حضرت امین :

اگر چیزی بالاتر از زندگی وجود داشته باشد صحت است و اگر چیزی مانند آن یافت شود بی نیازی و علو همت میباشد . بزرگمهر

اگر چیزی دشمنان بدی به که از دوستان خواهی .

کلو شکر پست همت نباشی من چیزی ندیده ام که قدر انسان بیشتر کوچک نماید از پست همتی . حضرت امین :

بلندی همت آنست که از هر چه در دست مردم است نظر برگیری .

حضرت امیر

چیزی که مادر باطن خود نداری کم از در خارج نمیتوانیم بهینیم اگر در نفس شما بزرگی هست از در فرود حامی هم بدخواهید کرد
در آب مردن به که از غوک زینهار خواستن .

ناپلئون

صاحب همت در پیچ و خمهای زندگی سحگاه بایس و اتصال و برود نخواهد شد .

کلیله و دمنه

صاحب همت ثابت قدم بهر ناکامی و سخت در مقام اندوه و اضطراب بنشیند .

دیل کادفگی

عده ای خیلی کم از مردم سرزنشهای مفید را به تعریفهای خائنه که از ایشان بعمل میآید ترجیح میدهند .

شکسپیر

علامت و نشان حقیقی اصالت و علوشان . نوارش و ترجمه امیخته با شاست و خوشروئی است

حضرت امیر

مردمان بی همت و ترس و خوف ذلت و سختی تمسک در خواری و ذلت زندگی کنند .

کلیله و دمنه

مرد بلند همت پایه بلند است و نیار و در پامی طلب نمیشد .

ممکن است جسم ما دستخوش آفات شود از این بابت کنایه متوجه نمیشود . ولی با روح خود را از هجوم آفات و مصائب حیات
حفظ کنیم .

سیون

حضرت امیر

همه مردان کو بهار استلاشی کند .

ابن عطا

همه آنست که هیچ حادثه و عارضه ای مانع آن نگردد .

؟

هنگامی که کسی به من امانت میکند میگویشم تا نفس خود را چندان ارتقا و بهم که آن تو بهین و تحیر نتواند بان برسد .

درویشم و کد او برابر نمکنم

پشیم که در خوشی بصدج حشر

حفظ

بمیت بند دار که گویند روزگار

از همت بندگی نرسیده آ

حفظ

گر کنین صبحدم منکران شب

شام بید و نه میروم حقیر از خوش

لا ادر

غده مسمیت آنم که زیر چرخ

ز هر چه رنق تغلق پذیرد از ادراست

حفظ

زیر بارند درختان که تغلق دارند

از خوشی که در غم ازاد است

حفظ نیز ادر

بمیت سلف زاعبه دست خوردن

هر چه خوش حشر را شکر

منب برز

لکه بیدارید که تا آروغ

مینگر بکشت با قبه

محو ناسر لکرت من سر و ده

محو آب لکرت خضر و ده

بسنه

آب و زهر خوش بوسند مسم

خضر بوسند حتم و بر است

میوانس پوشید حتم از مرده مسم

آنچه نقش حتم از انس پوشید مسم

بر سر زهر و زهر حتم کهر داده

افسر دیوانه خضر بشد حتم

حتم است که ز او زده احسن قدر

هر قدر این بوسند حتم

صنبت برین

دست حتم زدن سر و حتم

کفر این دست مسم و مسم

۲

غیبت صحبونی

اگنس که بیای عیب خوش باشد و چنان خوش ابرامی عیب دیگران بکار نیندازد و خردمندترین مردم است. حضرت امیر

اگنس که بغیبت گوش دهد و در شمار بگفتن از غیبت کندگان است. حضرت امیر

اگنس که سعی کند پرده از غیب دیگران بردارد و ناگهان پرده از غیب خوش داشته عیب و خود را بر سوای عام و خاص بگوید. امام

اگنس که باسانی و زود باوری اقربائی را گوش داده و قبول میکند اخلاق پست دارد یا اینکه عقل و فهم او از یک کودکی کمتر است.

آن بخلگونی که در حضور تو نام دیگری از برشتی بزبان آورد بداند که تو نیز دوستی آن شخص خواهی بود. شیخ بهاء الدین

از عیوب مردم چشم پوشید و در عوض دیده به عیوب خود باز کنید. فرصتی که در راه صحبونی اشخاص دیگر صرف میکنید کافی است

که در آن فرصت نقایص خود را رفع کنید. حضرت امیر

از مردم تمام ترس که هر چه وی بساعتی بگافد به عمری نتواند دخت. قابوسنامه

اشرار از کسانی هستند که عیوب مردم را جستجو کنند و بان بچسبند و نیکی آنهارا نادیده و فراموش گذارند مانند شپه که در جاهای

کلیف و زخم بدن می نشیند و از جاهای تمیز دوری میکند. احتلاطون

افرا جز سر و صدای مردم دیوانه خیزی نیست. دیوکنس

اگر محاسن دشمنان خود را بر زبانم بهتر از آنست که معایب دوستانم بگویم .

لرد آویسوری

انتقاد توانائی مردم ناتوان است

لامارتنین

هرگز از آیمزش با کسیکه در حقوی عیبهای دیگرانند چه بگویم شش آنها هم از عیبجویی آنان آسوده نماند .

حضرت امین

برادران خود را هرگاه غایب باشد بهتر از آنچه دوست میدارید که شمارا غایبانه یاد نمایند و بگویند .

امام صادق

بر عیب خویش میناباش .

خواجہ عبداللہ انصاری

بر غیبت کنندگان بگوید شما به قول خود بی گناه و معصومید آیا باین نکته توجه دارید که غیبت در حد خود گناهی بزرگ و غیر قابل

حضرت امین

بخشایش است .

چنانکه عیب دوستی یا عیب شخص محتشمی بر تو معلوم شود زبانت را مکنی .

قابوسنامه

چون عیب دیگران جوئی و بهر خویشش بیش از حق عیب خویش از بند دیگران غافل باشی که هر که بر عیب خویش و بند دیگران واقف

نشود هرگز از عیب پاک نگردد .

خبر نامی دیگران باین سو و آن سو بردن همان اندازه بد است که برای دیگران خبر و داستان ساختن .

شریدان

خرچینی سوداگری است خرده فروشی کالا را به سیاه از دیگران میخرد و با بهائی بسیار از آن بد دیگران میفروشد شاعری

مانند بزمی میوه زود کندیده میشود و باید بیدار گشت از آبه فروشی بماند زیرا اگر جنس وی تازه نباشد خریدار پسند نکند ؟

خریدنند آنکه چون بر معایب خویش مطلع شود با صلاح آن کوشد و هرگاه بر عیبهای مردم واقف گردد دست از تبار کند

و بر آن پرده عیب پوشد .

جواهر الاخلاق

خرده سنگ را به کوزه بزنی و یا کوزه را روی سنگ میزانی بارشخت با کوزه است .

مثل یوگسودی

در وظیفه خود استقامت جستن و خاموش ماندن بهترین پاسخ به تهمت است .

واشنگتن

و قیافه را که عیسوی دیگران میگذرانیم اگر به تامل در معایب خویش صرف کنیم هزار فایده میریم که کوچکترین آن خود شناسی است .

مثل یونانی

در غیاب دشمن هم نباید حرف زد .

لتمان

زیادکارترین عیبها عیب خود نا دیدن است .

حضرت امین

سخن چنان که چشمان نجس و قلب ناپاک دارند از صمیمت دیگران رنج میرند .

سعدی

سخن در میان دو دشمن چنان گوی که چون دست گردن دشمنم زده نگردی .

؟

شخصیکه غیبت مردم میکند همانند زنبوری است که فاش میزند ولی عمل نمیدهد .

مثل لهستانی

شخص غایب همیشه مورد سرزنش است .

حضرت علی

غیبت یعنی یاد کردن تو برادر خود را بچیزی که خوش نیاید اگر آنچه گفتی در او باشد می غیبت کرده ای الا بر او بهتان زده .

حضرت امین

غیبت نماینده ناتوانی است .

غیبت کنی بی است که با سانی انجام بگیرد اما چون در جامعه راج شود آبروی مردم ایرباید و اعتماد مردم از یکدیگر

حسینعلی راشد

سلب میکند و جامعه از فوائد وجود آن محروم میازد

غیبت کسان مجوی و مان ممکت مخور و آنچه را که خود ننهاد و ای برگیر .
خواجہ عبداللہ انصاری

کاشکی میداشتم که مرا غیبت میکنند؟ که مرا دشمن میدارند؟ و که بدگویند؟ تا اورا سیم و زر فرستادمی که چون کار من میکنند .

از مال من نیز خرج کند .
تذکرۃ الاولیاء

کسیکه نظیر عجبونی مردم کند کور عیب خودش است و کسیکه نظر بر عیب خود کند کور عیب دیگران .
ذوالنون

مردم بر بکار دوست دارند غیبت دیگران را آشکار سازند تا برای تباہ کاریهای خود عذر و بهانه ای جویند . حضرت ایاز

مردمان را عیب نهانی آشکار کن که ایشان را سوا کنی و خود را بی اعتماد .
سعدی

مردم حتی وقتی هم که از شما میخوانند معایب را آشکارا با آنها بگویند انتظار دیدن عیبی ندارند .
سامرست موم

مردم را در غیب همان گویی که در روی توانی گفت .
خواجہ عبداللہ انصاری

مشکلاترین چیزها اینست که انسان خود را شناسد و سائترین کارها اینست که از دیگران عیبجویی کند .
لود آویسوری

وقتی مردم از کسی تعریف میکنند کمتر کسی هست که باور کند . ولی وقتی از کسی بدگویی کنند همه باورش میمانند ؟

هر که تفحص و تفتیش معایب و عثمان کند دشمن مانند تراست .
معین الدین جوینی

هر گاه بخوای عیب برادرت را بازگویی نخست عیب خودت را بیا د آر .
ابن عباس

یکی به سوی حکیمی رفت و گفت : فلاکس در حق تو چیزی گفت است گفت از این گفتنی به خیانت کردمی . برادرمی آورد

من ناخوش کردمی دل فارغ مرا مشغول نمودی خود را نزد من فاسق و متهم گردانیدی .
کیسای سعادت

اگرچه دل به غیت فرشته میکند

بهر بر این خوشم که ملامت میکند

صبر و صفا

از غیب که خبر ز بهر خبر

عیش و زینب خوشتر

ایرچیز

بغیب خوشی پرواز تا غیب

بشتر این غیب و کینه ز غیب

صفت تریز

پاک دهن از غیت مردم با خبر

اگر که از سوال مردم در این غیب

صفت تریز

چرخ غیبی که در غیب نشانی

بر غیر چرخ چو تو خود بر راز

قادر

ز بهر که شخص غیت دراز

بر کفایت داننده سر

کفر غیت محکم بر غیب

که من داشتم بر غیت غیب

صفت

سخن چینه و تمام در غیب

خود افکند در این سر

نیرم ز نام گسسته تر

گسسته طالع و بخت گسسته تر

عیب خد و پسر آئینه که داشته

تو که آئینه عیب دگر آنرا داشته

کار محاسن روشن دگر مرآت

کار در ناظر غیبت و به شمر مرآت

بمهر محال عیب خوشبینم

طعن بر عیب دگر آنرا چه رنم

تو عیب کن نه گسسته

که عیب آورد بر تو بر عیب

چو عیب تنه خوشتر دانند

ز عیب کن نه گسسته

گویش که عیب کن نه گسسته

جز آنکه که بر تابد از عیب

سخن حین و به دانش و چاره

بنا بر کینه و بهشت گذر

سخن حین و به دانش و چاره

دل به شیار آنرا که پرورد

فداکاری

آباد کردن کشور، مبارزه با فقر و جهالت، تعلیم فریبناک بهداشت، بی تردید از بدفهمی مقدس و عالی می باشد اما اجرای آنها تنها با حرف امکان پذیر نیست باید کار کرد کار مداوم و طولانی باید به سران مطلب و در نظر گرفت و بر آن

کار را انجام داد .

آن کس که از اول میدانند که بجا میروند خیلی در نخواهد رفت .

اگر کسی در راه پسند خاطر خود دست از جان میبرد بزرگ نیست بلکه آنکس بزرگ است که در راه دیگران از خود میگذرد و بخی

اسارت و بندگی مردم بخود ایشان و بگذارند تحمل رنج و قبول فداکاری ایشان بگشاید .

اقدار عالی و بی تمیز انسان فقط در فداکاری است فداکاری شرط اساسی بر بزرگی است .

برای فداکاری و سیال و اسباب لزومی ندارد هیچ جمعیت از خود گذشته را نمیتوان مضحک نمود .

برای تحقق آزادی تو خواه امیر باشی خواه که در برابر طبیعت فرق نمیکند و برای همه یک بهای معین شده است و آن

فداکاری و از خود گذشتگی است .

بهترین مردم سودمندترین آنان بجال و دیگران مبتند .

تو میگوئی که آسوده تر باشی من میگویم که دیگران آسوده تر از من باشند.

سعید نفیسی

حسن معاشرت مرکب از فداکاری ها و گذشت های کوچک است.

امرسون

خود را متبر بانی کنیم بهتر است که دیگران را.

گاندی

و انتم می بینید که با مواد خطرناک به آزمایش می پردازد و پرسشی که در معرض ابتلا به امراض مسری است همه بموجب وظیفه

شغلی و برای احسان نوع خود فداکاری می کنند.

جان کاینرول

دست یاری دادن بیش از دیدن باراکرم میکند.

جولیا وارد هود

سربازی یعنی فداکاری و بس معنی دیگری ندارد.

؟

فدا کردن جان درد و مورد خوب است اول اینکه چاره منحصر به فرد باشد و هیچ وسیله دیگری غیر از ایتا جان نتوان

متولینگ

مقصود را انجام داد و دوم آنکه بدانیم از آن فداکاری دیگران خوشبخت خواهند شد.

لوفری

فداکاری بدون امیدواری منتهی درجه فضیلت انسانی است.

هر چه به فداکاری مهر و رزی خوب گیریم کاملتر و خوشبخت تر خواهیم شد چرا که هیچ حالی به اندازه جوانمردی و مهر با

جان کاینرول

بسلامتی روح ما کمک نمیکند.

هر کجا میسیر می باتمام قلب برو.

؟

دلیر تر شیدا بعضی بود

دلاور تر اشراف بعضی بود

منه

گر بر سر نفس خفا میسر بود
مهر نهفته فغانه را پازد نه

و بر دگر غم غم میسر بود
گر دمت فغانه اگر غیر میسر بود

پویر

مهر و مگر آتش است بر آب و کوه
میرا افتاده ارازه شکر و مهر
لکینه بغض و حبه چندی از چشم
خون خوشتر از شربت خندان تر بود

تا تو نرسد شکر و مهر و کار کن
و کوهش بر نیاید به بار و بار کن
سینه را از کینه و بغض و حبه کن
به بر آتش سحر و بنای بار و بار کن

شوق

همیشه جوهر و جوهر دشت
که نام جوهر دانه در جهان
جوهر دانه را که بهتر است

زد و نرو به صحرای دشت
بوزره نفع همانست و جهان
جوهر دانه را که بهتر است

باین

فردنی

اقت زیبانی خود پسندی کبر است .

حضرت محمد

اگرچه پرند هفت نباید بر پرگاہا آشیان سازد .

نیچه

آنانکه ترک دنیا میکنند بهترین راه استفاده از دنیا را یافته اند .

حجازی

ایا بخاطر دارید که در دوره حیات از دست شخصیت خودتان آنچه را که بنام من میخوانید چه قدر صدمه کشیده اید تمام

اوقات تلخیها و مصائب و صدمات بدبختی ها و ناکامیهای شما در طول مدت حیات از دست همین من بوده است و بزرگترین

آتش منیستوان با آتش خاموش کرد .

مثل یونانی

آسانترین راه برای از بین بردن افتخارات خود ستایی است .

مثال بدای

ارزش واقعی هستی بشر در ابتدا به تنهایی احساسی بگی دارد که بوسیله آن از دام خود پرستی تر است و به پیری

از آن از قید مادی آزاد شده باشد .

اینشتین

از خود خواهی خود را دچار بلا کن

؟

اگر چیزی بالاتر از زندگی وجود داشته باشد صحت است و اگر چیزی مانند آن یافت شود بی نیازی و علو طبع است .

کنفوسیوس

اگر انسان بگذرد از خودخواهی بگذرد همه او را اینک خواهند گفت .

اگر بدانیم که در این زمان و مکان بی پایان چه دوام و بقا و امانتی داریم شرمند و بجای خود می بینیم . حجازی

لارشفوگو

اگر مگر نباشیم از بزرگواران شکایت نخواهیم کرد .

دیل کادنگی

اگر میدانید خطا کار هستید بزرگواران در صمیم قلب بخطای خود اعتراف نمایند .

ابن مقفع

اگر متواضع باشید کمتر مورد حسد واقع شوید .

منتسکیو

انسان مانند رودخانه است هر چه عمیق تر باشد آرامتر است .

حضرت امیر

اولین پادشاه شخص بردبار این است که مردم او را در مقابل حایل یاری میکنند .

ای حیوانات و پامی موجودات میکن که بواسطه داشتن زبان خود را اشرف مخلوقات میدانند اگر اگر گلهای

بیابان زبان میدانند به شما گلیفتند که شیرترین موجودات گیتی هستید . و قریب زندگی شما از گلهای جرم و جنایت

؟

تاریک است .

افشین دانشمند و ریاضیدان معروف در جواب زنی که از لباس نامرتب او ایراد میکرد گفت تأسف آور

است که تو میخواهی کیسه ای از محتویاتش عالی تر باشد .

؟

بدترین خلق کسی است که مردم را زانو برترسند .

پلوتوس

بردباری بهترین وسیله رفع هر نوع ناراحتی است .

بشر موجودی است که باید بر خود غلبه کند .

نیچه

بکوشش تا آنچه را که علاجی ندارد بدار تحمل کنی .

پند ز انبان بهشت را

با پیران همچنان سلوک کن که بایدرت سلوک میکنی .

مثل ژاپونی

بجای خودت نشین کسی ملذت نخواهد کرد .

مثل امریکائی

پرده نه در را از پیش خود بردارید زیرا این پرده نمیکند ارد که دیدنیها را ببینید و شنیدنیها را بشنوید . حضرت امین

حضرت امین

پنهان داشتن سختیها از جوانمردی است .

دیل کارنگی

تا به پل زرسیده ای از آن عبور مکن و برای شیر نخه تشبون او میداز .

پاستور

تحمل و بردباری بالاترین جرئت و جسارت است .

تعصب در علم و فلسفه مانند هر تعصب دیگر نشانه خامی و بیماگی است و همیشه بزبان حقیقت تمام میشود و در شان

بوعلی سینا

خردمندان نیست .

لارشفوگو

کلمه در همه مردم بطور یکسان وجود دارد . تفاوتی که هست در طرز بروز آنست .

؟

کلمه تشخص ، خود پرستی ، عشق بخود ناشی از منبعی قوی است .

کنفوسیوس

کلمه رخت هزاران صفت خوب ایمنوشاند .

تنه راه سعادت همانا سادگی و شبیه شدن به مردم ساده است و باقی همه فریب و دروغ است . جمالزاده

تعل ترین ضعیف النفس ترین اعضای جامعه شش از همه سگوه و شکایت دارند بدترین اقام چرخا چرخ است که صدا

و میاموی آن یاد تراست .

اسمایلز

تو شخص بزرگی هستی . مقتدری . کاری بکن که من قدر تو را بدانم و محترمت بشمارم .

لابرویدر

تواضع سجا آخرین جد بکتر است .

لابرویدر

تواضع با همه کس بکار دار و هیچ متواضع احتیتر شمار .

احلاق ناصر

جمال و کمال مال و جلال عوامل موفقیت هستند و مردم ابطرف خود جلب میکنند ولی جاذبه میگوید ام با دانه سادگی ؟

نفت

خطانی که تو را پشیمان و فروتن کند بهتر از ثوابی است که تو را سرکش و خود بین سازد .

حضرت امین

خود را از پایه ای که داری منور و ترا تمام مردم ترا از پایه ایات فراتر برند .

حضرت امین

خیلی دشوار است که انسان قائل شود که جهان برای او نیافریده است .

متولینگ

خیال آسوده از دامن باد امن تر و آسایش خاطر از گنج قارون گرانها تر است ؟

؟

خود ستانی جان من برهان نادانی بود .

مثل ایدانی

دانائی عمده انسان در این نهفته است که به حماقت خود پی ببرد .

لارشفوگو

دانی که اثر حکمت در مرد حکیم کی طایفه شود و آنوقت که خوشین انا چیز و حقیر شمارد .

سقراط

در مقابل و تنان تواضع کنید و مقابل مستکبران بکسب نمایند .

حضرت محمد

در حان بار و رسم میشوند و مردان بزرگ متواضع میباشند فقط شاخه های خشک و مردان نادان هستند که میسکنند
ختم نمیشوند .

مثل سانسکریت

سعی مکن بر ضد بیریان با آداب و حسن اندازی .

نیچه

سعادت مند کسی است که هر چه پس تر شود مشفق تر گردد .

گوت

سلوک و رفتار آئینه ای است که در آن آدمی تصویر خویشین انسان میدرد .

گوت

سه عادت از عادات ناپاطان است یکی خود را بی عیب پنداشتن دوم دیگران را در مرتبه دانش از خود فرو

نهادن سوم بعلم خویش خرم بودن و خود را به قدم نهادن در غایت کمال پنداشتن .

موزبان نامه

گیلین ترین خوش آنست که بیشتر سرش بطرف زمین ختم شده است .

مثلا یونانی

سوار اسب که شدمی پیاده دارد از یاد میر .

مثلا تازی

شلی گفت از یوسف انباط پرسیدند که غایت تواضع چیست؟ گفت آنکه از خانه بیرون آئی هر که را بینی

تذکرة الاولیاء

چنان آئی که از تو بهتر است .

صرف نظر کردن از حاجت بهتر از خواهش از ناپاطان است .

؟

عظمت مردان بزرگ از نظر زرقارشان با مردمان کوچک آشکار میشود .

دیل کارنگی

فروتنی زیور علم و کمالست و زینت جاه و جلال ابل نهرا اگر منور و تن باشد نهرا آنان بهتر جلوه کنند همچنانکه سایه عکس

عکس را جسته نمودار میکنند. فروتنی هنر را نمایان میکنند .

؟

فروتنی آن نیست که انسان ذوق و استعداد خود را پنهان سازد و تصور کند که کوچکتر و بدتر از آنچه هست میباشد بلکه

عبارت است از شناختن کامل نقایص و کمبودهای خویش .

لا کورد در

؟

فقط با اطاعت از طبیعت میتوان به آن پیرو کردید .

کسیکه هیچ چیز را تحمل نمیکند، خود او نیز تحمل ناپذیر است .

پی یو ژانه

لا ثولته

کنایه بزرگتر از جاه طلبی نیست .

ما باید خیلی خود پسند باشیم اگر تصور کنیم که ما جرسته ترین موجودات دنیا هستیم در این دنیا نزدیک به صد سیلار در کیهان

وجود دارد که هر یک از آنها چندین میلیون خورشید دارند که شبیه بیا یا عالی تر میباشد و هر روز عده ای با هم تصادم

میکند و در هیچ جای دنیا کسی را آنها غصه نمخورد و مجلس بر حیم قمر برپا نمیشود .

متولینگ

مناست قلعه ایست که شخص را در پناه خود از صدمات و زکارها حفظ میکند مناسبت سیری است در مقابل تیراندازی ها

و زحمات و بلا یا و موانع که در مسیر ترقی حیات از هر طرف بسوی انسان پرتاب میشود .

ایوان شهر

مرد بزرگ بخود سخت میگردد. مرد کوچک بدختران .

کنفوسیوس

من نمیدانم که جهان مرا چه میداند اما من خودم را همچون کودکی می بینم که در کنار ساحل بازی سرگرم است و گاه

برگاه خودم را با یافتن سبزه ها و یا کوشش های بی یار و صافتر از معمول و خوش میکنم حال آنکه اقیانوس بزرگ

حقیقت که هنوز کشف نشده پیش ویم گم کرده شد دست .

نیوتن

هر صاحب نعمتی مورد حسد دیگران است جز متواضع که از شر حاسد در امان است .

حضرت محمد

هرگز از خود تمان نگوید و تعریف نکنید . بگذارید اگر صفاتی دارید از دهان دیگران شنیده شود .

جان کایزل

هر که بیشتر خود را بخوابد بیشتر زنجیر میبرد .

قاووقه کینگ

هرگاه غضب شما را از جاده اعتدال خارج ساخت فوراً بایسته نگاه کنید بی اختیار بخندید .

دوسو

هر قدر هم در قلم و خود پرستی کتشفات تازه ای بعمل آید باز مناطقی در آن وجود خواهد داشت که ناشناس باقی ماند

هر چه غمناکتر باشد تقویش در دره غمناکتر است .

؟

همیشه از من بیاد داشته باشید که در طوفان تلاطم دریای زندگی بهشتی متانت اندر شوید . سیلاب خروشان کوه

همین که در اغوش آرام و بحیرت اقیانوس قرار گیرد یکباره جنب و جوش و غوغای خود را فراموش میکند . حضرت

بیچ عیب ندارد که شما فهم و فیلوف باشید ولی اگر بهیستطوری رفتار کنید که کسی که با شما حرف میزند شما را بساد

خودشان تصور کنند .

آنا قول فزانش

هر انسان جاه طلب اسیری است و هر آنکه دانی

مثل تازی

هرگز نشین در جای مردیکه نمیتواند به تو بگوید بر خیز .

مثل تازی

اندر هر کس نه از تو از قدر که

هر دانه اگر چه خاک نشین گشت بخت

که چینه

تو وضع مرتبه دارد که

ز کبر آید بر سر در سخن مر

بهر خرد

چو سخن بر لاف فیض منجز رسد

بهر سوختن آتش بک ریم

بک چینه

خوبتر از دوزخ خاک ریش

در دیره باز نه شدن جایت

شفا

خوبتر از عتبه کرد در پیش خلق

میکنند هر مقام که بستر فروتنی

جبرئیل

خود شکفته دار بهر حالت

خون نه میخورد بر لب روزگار

صائب تبریزی

فروتن است دلیر رسیده سحر

که چرخ بر لب نه رسیده سحر

صائب تبریزی

قطره لبم به چرخ مجسم میوه

نظر از خوشتر جویم ره دریا
دل به غمت

گرم مقام خاک را نه تنه نیکو

چشم ز من از آفرینش بر میاید

ز یاد بخت

راه صفا گزیند طریقی خفته

کانه پناه عفو تو نیست یافت

فرماندها به هر حکومت یافتند

آتش سوزان که یافته ام از فروخته

تعظیم بستم ام با تسمیه

آتش که پیش خود گرفته برافروخته

گیترا را ز عدد و نر از کف خویش

چشم کرم سلیقه تا رعداوت فروخته

منه و منزه دارم دایم عجب که خورد

سنگ بر بزم عشرتم از راه دشمنی

بازت بگویم از چه حد غصبت

اینکه ملت دوروزه نیز در دشمنی

پیشانی بخند

فضیلت

برای بقای دوستی باید فضیلت و ارزش یکدیگر را بشناسند و به هم مکرر بیداده احترام بکنند .

ارسطو

برخی از خطاهای است که اگر درست بکار گرفته شود از فضیلت هم شریفتر میشود .

لادشفوگو

بسیاری از مردم فضیلت را دشمنان شدن از خطا میدانند بجای احترام کردن از آنها .

لینجستبرک

بنظر من فضیلت یعنی محبت داشتن به آدمیان .

کنفوسیوس

بهترین میراثی که پدران برای فرزندان خود میدارند فضائل آثار خوب است .

سیرون

بهترین آثار و جاهاست آن چیز است که نمود شرح دارد .

؟

شیراز بهر مرم فضیلت مدیونم که نگذاشت با خود کشتی بزند کی خود خاتمه دهم .

بتهوون

پاکدامنی شہوت افروشانند .

حضرت امیر

تکمیل فضائل اخلاقی اگر یگانه هدف تعلیم و تربیت نباشد لا اقل بزرگترین هدف آن است .

؟

تمام طلاهای روی زمین و زیر زمین به قدر یک فضیلت ارزش ندارد .

افلاطون

جائیکه کوشش مجاهده وجود ندارد فضیلت و تقویٰ معدوم است .

برفاردن

جانی برو که ترا بخوانند نه جائیکه از درت برانند .

؟

جهان بزرگ است آدمی زاده کوچک است اما آدمی ادویه است و چنان بزرگ شود که جهان در برابرش کوچک گردد و نبیند

چون خرد بیندونی پید خواش و شهوت کاستی گیرد .

حضرت امیر

حاصل من از فضل فقط این شد که جهل خود را ناشدم .

بمطراط

حجب و حیاینها را ایش است بلکه گنجان فضیلت است .

ادین

حدودی وجود دارد که وقتی فضیلت از آن بگذرد شایستگی به ناشایستگی و لذت بر خمت مبدل شود . ذذسیون

حقیر شمردن مرگ کی از غمده ترین فضایل اخلاقی است .

موضتن

خدایان در راه فضیلت سدهائی از رنج و درد بر پا کرده اند اما از طرف دیگر وقتی آدمی بر این مشکلات فائق آمد و از سد

گذشت فضیلت دست آمده کار آسان نیست .

افلاطون

خوشبخت ترین افراد کسی است که فضیلت دیگران اقدر بداند و از خوشبختی دیگران نیز احساس سرت کند و بگویند

خوشتن نگاه دار از کردار یکدیگر از تو پیر شدند شرمین شومی و انکار کنی .

حضرت امیر

به چنان برادرت نگاه کن به بین که نور یکی از آنها می درخشد و یا آتش غضب بیرون میجود و تا شرمی آله این دو برق

در روح تو دارد احساس کن و از آنجایی بر که فضیلت نیز بطور معجزه آینه از انسانی دیگر منتقل میشود .

کاد لایید

در انسان نعمتی از این بهتر نیست که به مقدرات خود تسلیم فرو دآورد، و مغرور عظمی آنرا بچشد . داستایوسکی

در زندگی چنان رفتار کن که کوئی بر سر خوانی نشسته امی! اگر خدائی به تو تعارف شد با ملائمت آنرا بگیر! اگر نباشد آنرا پیش تو ببرد! اگر نگارد اگر بطرف تو نیاید چنان بکن که از آرزوی تو با خبر شوند بلکه چندان صبر کن تا -

نوبت بتو رسد . اپیکتوس

سادگی در رفتار احسن کمال است بسیاری از مردم از ترس آنکه مباد آنانرا معمولی فرض کنند از طبعی

بودن بهرسانند . جفری

سودمندی بکسی میرسانیم هر اندازه خود بخود عالی باشد باز هم باورش تقدیم آن میتواند بی اندازه شیرین تر و بهتر شود و فضیلت

در نیت است سود در بکار برون صحیح آنست ولی بیانی و آرایش انجام وظیفه در روش آن است . سکا

شجاعت قهرمانانه ملتی را در بگام سختی میتواند نجات دهد اما فقط تراکم روزانه فضیلت نامی کوچک است که عظمت او را محکم میگرداند

شما فضیلت خود را از آنقدر دوست میدارید که یک مادر بچه خود را آما هرگز شنیده اید که مادری از محبت خود به -

فرزند خویش با دپاش بخوابد . نیچه

ضروری ترین فضیلتها دو چیز است اعتدال و طعانت بدون آنها هر اقدامی نتیجه میماند و مخرخت ترین کوششها

ضایع میشود . شیلر

فضائل با اغلب همان دائل مایهتند مثنی در لباس مبدل . لادشفوگو

فضائل آن از راه بیم و امید بلکه برای خاطر خود آنها باید نمود زیر صحت و جمال روح بسته بآنهاست فضیلت

سرچشمه آسایش و رفاه روح است .

افلاطون

فضائل کوچک و بزرگ و عوام جلب تحسین میکنند و فضائل متوسط باعث تحسین ایشان شود و فضائل عالی را اصلا نمی فهمند بزرگان

فضیلت اخلاقی در تحمل جامعه بشری درجه و مقام نخستین را پیدا میکند .

کنفوسیوس

فضیلت هر قدر هم در خوشبختی تا ثیری ببخشد باز شایسته این است که مباد نبال آن برویم و در بدست آوردنش

زحمت بکشیم .

ارسطو

فضیلت بر همه از رؤیت نیست بلکه بی میلی نسبت بآنست .

شاو

فضیلت را با کردار نه با گفتار پرورش میتوان داد .

لومینوس

فضیلت چون با آداب ناپسند توأم شود مایه درویشی است .

کونیوز میدلتون

فضیلت نمیتواند قهقاری بسربرد خواه ناخواه همسایگانی پیدا خواهد کرد .

مثل چینی

فضیلتی که خریده شده باشد همواره گرانست .

مثل چینی

کسی که بگرامت نفس و شرف آدمی علاقه دارد، حتما باید ارگناه پرهیزد .

حضرت امیر

کسانیکه دارا می یک فضیلت هستند همگی را دوست میدارند .

مثل چینی

گناه از سه راه میراست خود گناه کردن اجازه گناه دادن گناه دیگر را پسندیدن .

حکمت چین هندو

مردیکه دارای علم نیرود و اخلاقی متن است هرگز فضیلت اخلاقی خود را فدای هوسهای مذنی نمیکند آری
 مردانی در این جهان ندکی کرده اند که برای تکمیل و حفظ فضایل اخلاقی جسم و جان خود را فدا ساخته اند . کمفزیوس
 مؤلف هر روز از خوشی تن بخوابم تا پاسخ دهد ؛ امروز که امیک از غیوب شفا یافت . کدام غریزه ناپاکت مغلوب
 شد و از چه نطفه بهتر از دیر و رگشتی .

سه نکت

و قیقه مرد در معنوی و اخلاقی خود را کشف کرد و باید روح خود را پرستاری کند چنانکه باز و پامی خود را پرستاری نماید
 هر که نیک نهاد و پاک نش و کوشاست با آنچه سزاوار است میرسد .

بود در جمهر

هر یک از ثمرات فضیلتها می توانند ستارهای است خاموش شود ولی بر توان بنور در جاده نجومی خود طی مراحل
 میکنند همچنین بر توان اعمال حسنه ستاراه می پدید می آید در صورتیکه خود عمل بدتهاست با انجام سید باشد پس به قدر اعمال
 شما فراموش شود اشعه آنها همیشه فروزان خواهد ماند .

نیچه

هر که به فضیلت ایمان داشته باشد خود نیز فضیلتی ندارد انسان گاهی از فضائل صحبت میکند که خود دارد ولی غالباً
 از فضائلی که خودش از آنها محروم است حرف نمیزند .

لینک

آی ال

همانطور باشد که تلاش میکنی دیگران شوند . وجودت موعظت باشد نه سخنانست .

بطفت و محبت دلی گندار
 کسر از دست و زبانه خیمه را
 چو مرهم خسته روحت زینش
 بخت چو زده بی پرگاه سیه بش
 بجو دلش نه بخت و جور و
 که اینست از درج کون

همه خرد

بزرگروا ننو نه و را تر
 همه یکد از خون برگاه هست
 ز خون بر آید همه بدست
 کز تپان خون خور بر سنگر
 چو شکو منشر با شر و به باد
 کز چشم خردمند خور
 از آنس که پدید تر کس را جوی
 که خونت خلقش پسندیده

نزد

طبع و بگو خوشتر از گنج زودا گهر
 خونی که بهتر از شکر و مهر بگو

نسخه

بکس خلق روار نه ضرر و
 بخودم خفت و خور حسن
 به صدق با به که بی بساز
 لک زیر دست است لک ز سر

چهارم

فقر سگدستی

اگر کسی که نخواهد بهره‌ای از آسایش و ثروت خویش برای خیر دیگران بخشد خیرش احمق و فقیر افشوده‌ای است. جوانا بایل

محمد مسعود

این قاعده کلی است که هر کس هر چه ندارد بیشتر از آن دم میزند.

مثل بلغارستانی

احتیاج همه چیز را تغییر میدهد.

بخت و اقبال اصطلاحی است که ضعیف‌ها بکار می‌برند و عذر و بهانه‌ای برای ارتکاب هر نوع اشتباه است؛ افراد توانا

راسمنور

و فاضل بوجد سر نوشت عقیده ندارند.

روسو

بدترین حالت برای انسان موقعی است که سگدستی زیر دست باشد.

علی میرزا

بزرگترین حس فقر بعد از دولت شناختن و میسر و توانست از دشمنان.

بیشتر جنایات و مفاسد اخلاقی ناشی از بختی است؛ یگانه منبع و سرچشمه بختی شر و دروغ و دروغ‌گویی افسوس‌زندان.

حضرت محمد

فقر و سگدستی است.

مثل فروانوی

بمیراناکه اسبابش.

تسکندستی نه تنها برای اندیشه بلکه نیز آموزگار خوبی است.

رومن رولاند

تهی دستان که نیاز و حسد را بدل آه نداده اند چمدان عس و سر بلندی تبارانند.

آرمه‌هایم

خواب گنج مرد فقیر است.

مثل لا قویا

سر نوشت چیرمی است که انسان قطعاتی و ضاعش بخوبی میکند ردبان اعتقاد دارد و وقتی مشکلات ازین رفت سر نوشت

هم فراموش می‌شود.

؟

عادل باش که چه کد اباشی.

مثل فزانوی

فرق در دو پولدار است که در دو مال اغیار امید رود و مالدار پول قهرار.

بونارد شاو

فقری سخت تر از نادانی و ثروتی بالاتر از خردمندی و عبادتی و الا آنقدر نیست.

حضرت محمد

فقر که از در آمد عشق از پنجه فرار میکند.

حضرت امیر

فقر برای سیر کردن کفش عذاب است غنی برای معا سجه ناراحتی.

فزانکلین

فقر و مسکنت مردان ایه جنایت زنان ایه فحشاء سوق میدهد.

هوگو

فقر آن نیست که کم دارد بلکه آن است که بیشتری طلبد.

سنگا

فقر از بعضی نعمتهای دنیا ولی خیس از همه نعمتها محروم است.

لابرودیر

فقر بدترین گنجان عفت است.

مثل ایتالیائی

قهر فضیلتی از زمین میبرد .

مثل عبری

قهر راه فضیلت و تقوی را میسازد .

مثل لاتین

قرض فشری است توأم با مصیبت .

مثلاً ایتالیائی

قرض خور و عسرت .

مثلاً ایتالیائی

قرض عسرتی است که اگر سایه اش بر تو افتد عقب رفتی نیست .

مثل روسی

کم رویی برای نیازمندان سودمند نیست .

افلاطون

کسیکه پا دارد و کدافی میکند پاهای او زیاد می آید .

مثل عربی

گاهی کار هست و بیچارگی بجای می رسد که رشته ها را می گساید این مرحله ایست که تیره بختان و سیاه کاران چون

بدانجا رسند در هم منخته و در یک کلمه که کلمه شومی است شریک می شوند این کلمه بنیویان است . هوگو

هوگو

کنجش رشته علالت و فقر و زندگی غریزه بعضی خانواده گان میخواست .

مثلاً اسکاتلندی

کدام به قدر گردش آنج ترنگاه دارد بیشتر دروغ میگوید .

مادر صبی فشره پریشانی است .

روسی

مدیون بمنده نه برده دائم است از این خجالت و اسارت احتراز کن . و مال اندیش باش تا آزادی تو همیشه با من باشد

معمولاً به کدایان و بنیویان که ریزه خوار خوان میگردانند چند شای میسیم و گمان میکنیم با آنها مساعدت کرده ایم

نمیدانیم که باین کار آنها را چه تضرر شسته در یوزگی را بگردنشان محکم میاریم. چه خوب بود اگر حسن اعتماد و استقلال

لوداویوی

را که در آنها بخواب نفته بیدار میکردیم و راه زندگی را جلوی پایشان میکشیدیم.

دیل کارنگی

و همیکه خود را برای بدترین وضع مادی بخرانی در ما اثر ندارد.

امرسن

هر چه ما را محدود میکند آن بخت اقبال میخوانیم.

در مکتب فقر و تنگدستی چه بسا بخاطر عواطف و احساسات و فعالیتها نویسندگان شعر و مختصر عاقلان مادر پرورش

ع. ذ

یافته است. بشیر بزرگان علم فرزندان فقر و تنگدستی بوده اند.

ژرژ سوویت

یک قطعه نان خیر فتنه است اما برای لکزدنی که از گرسنگی میمیرد خیر است.

یکسکه ترک بود که شمر نمیکند
ز مانی نه نمانم عشرت کی خیزد
هم طالع بیدیم و اینس باغ ده
دل دشمن به تیر میوزد
تهدید تر خنجر بکین و کوبید
تا آتش از دم بخت شعله خیزد

بیدار می صحرای جوشیده خورشید
سپند از آتش به تیر غول خیزد
سیر شیر فکند سرش زود رس است
برق از اینس مزرعه با دیره میگذرد
نیر و ناله جانور از خنجر بکین
باور میکنند عذر و تر مراد

صاحب تیر

قانون

آدمی نمیتواند به طبیعت فرمان بدهد مگر آنکه قوانین لایزال آنرا بپذیرد و در صورت این شناسائی است که طبیعت آدم

آدمی میگردود .

فرانسیس بیکن

آنکه به کلمه وحدت میخشد گوشتی نیست که بیع میبکشد بلکه گوی است که کاریگیرد .

موریس باربیس

آنجنان رفتار کن که رفتار تو تواند قانون کلی شود .

کانت فیرف آلفا

ارزش معنوی یک رئیس شهر از همه چیز مربوط به اطرافیان اوست لیکن صنعت انتخاب افراد لایق از فن حکومت بر

آنها ماهرتر است .

گوستاو لوبون

ارزش یک دولت وابسته به ارزش افراد است که آن را تشکیل میدهند .

جان استوارت میل

از خردمندان مکهکانه یونان پرسیدند که بهترین حکومت کدام است سولون متضمن آن گفت آنکه دشنام بپذیرد و در همه

تأثیر کند . و باز بهیاس گفت آنکه قانون بجای حاکم کار کند سالیس میوس فیلوف گفت حکومتی که برابری

اموال در آن باشد تا کوس گفت آنکه در کاران حکومت کنند نه شر آن . گلیوپوس گفت آنکه قانون بجای خطیب

نطق کند. از این سخن نتیجه گرفته شود که باید دانشمندان پارس حکومت کنند.

مونسیو

اعتماد و اطمینان بعدم مجازات و نبودن مسئولیت تمام افراد مملکت را خودسر و متعبد باریاورد. محمد مسعود

افراط عموماً بسبب پیداشدن عکس العمل است و تغییر در جهت مخالف پدید میآورد خواه در فصول سال باشد خواه

در افراد و خواه در حکومت.

افلاطون

اگر بظن قدری بالاتر از سطح قوانین موضوعه بقضایا نگاه کنیم خیلی بصراط مستقیم حقیقت نزدیکتر میبینیم.

اگر در تمام جهان یکدزد بی مقدار که خود جهان دیگری است از قوانین کتبی متابعت میکرد مدتهای مدیدی بود که جهان دیگر این جهان نبود.

مترلینگ

اگر عموم انسانها یک یا پنج مرتکب شده اند اعتراف کنند بگناهی یا قبیله مانند که گناهکاران مجازات نمیدهند.

اگر بردگی عیب نیست پس هیچ چیز عیب نیست.

لینکلن

اگر روزگاری مقام تو پائین آمد نا امید شو زیرا آفتاب هر روز بگام غروب پائین میرود و باید در روز دیگر بالاسیا.

اگر فرمانروا خود راست و صیقل باشد کارها حتی بی راهسما فی او بنظام خواهد رسید.

کنفوسیوس

اگر حکمرانی فقط بوسیله قوانین و مجازاتها حکومت کند نظم و انضباط در کشور تسخیر مردم در جستجوی آبی برای گریختن از قانون

و مجازات بر میانند و وجدان خود را در کارها بکار نمیبرند لیکن اگر حکمرانی بوسیله قدرت شخصیت یک سرشت خود

فرمانروائی کند بوسیله فضائل اخلاقی کارهای کشور را سامان میدهد و راه راست را خود.

عیاید و خود میسپاید

کنفوسیوس

اگر حکمران کشور در تکاری ابراستی دست میدارد باید در نشان خود برای در تکاران پاداش قرار دهد و آن اجری دارد. آنوقت دیگر هیچ کس احتیاج به دزدی راهزنی نخواهد داشت.

کنفوسیوس

این هم بدبختی بزرگی است که در بعضی از کشورها به قوانین پیش از انسانها اهمیت میدهند.

؟

باید قوانین مالیات را طوری بر تدار سازند تا طرز وصول مالیات از خود مالیات سکنین نباشد.

مونتیکیو

هربرت اسپر

بدون وجود یک حکومت خود مختار هرگز ممکن نیست جامعه تکامل پیدا کند.

سعدی

بر عیت ضعیف رحم کن تا از دشمن صدمه بینی.

برای چه توقع دارید که خیالات و تصورات و احساسات و اقدامات و بطور خلاصه زندگی ما آزاد باشد و حال آنکه به چشم خود

می بینیم که گشائهای بزرگ که منظومه خورشیدی ما در قبال آنها هیچ است در حرکات خود آزاد نیستند و مجبور شده اند

متزلینگ

که خطیر و شره امی به سپایند و از قوانین و شره اطاعت کنند.

؟

برای احترام بقانون مستراط با اینکه بی گناه بود بر جام شوکران بوسه زد.

برای تأثیر در قلوب دیگران ۱۲ قاعده زیر را عمل کنید.

۱- بهترین وسیله غلبه در مشاجره و مباحثه احترام از ورود در مشاجره و مباحثه است.

۲- عقاید طرف خود را محترم شمارید و بگویند که بخطا می رود.

۳- اگر خود را خطا کار میدانید صمیمانه و سیدرگانه بخطای خود معترف شوید .

۴- به ملائمت سخن آغاز کنید .

۵- خصم را بچنانید بچاییکه از ابتدای مکالمه جوابهای مثبت دهد .

۶- بگذارید طرف مطلب خود را آزادانه بیان کند .

۷- فرصت دهید طرف فکر تلقین کرده شمارا از ابتکارات خویش تصور نماید .

۸- صمیمانه بپوشید که مسائل را از دید چه نظر طرف بگریید .

۹- دیگران را مشمول عواطف و بهمدردی و همکاری خویش کنید .

۱۰- متوسل بعواطف عالیه مخاطب شوید .

۱۱- در چشم و خیال طرف تصرف کنید .

دید کارنگی

۱۲- طرف را بر سر غیرت آورید .

بزرگترین مشکل امروز برای حکومت اینست که مردم او را با طاعت کنند بدون آنکه مجبور به فرمان دادن باشند .

بشر تا زمانی که از ناامنی میترسد یا آن را بخاطر دارد حیوان قابت کننده امی بشی نیست .

بشر چون صاحب و پاک بود بقانون نیازمند نیست و چون متخلف بدکاره شد قانون نمیتواند جلوش را بگیرد .

بعد از آنکه اسکندر افعلاطون ابرامی وزارت خواست و قبول نکرد با و گفت یا دوار خدا را . نگاه دار و فاراحت دار پس را

گر دکن علم را بخورشتم آبپوش شتر را بر بخشیدم بدو و در خود را بدو و مظلومان را بشان بهشت افزایم

به کسی ای بدید که کمتر از همه وعده میدید زیرا که کمتر از دیگران خود و شمارا مایوس خواهد کرد .

بهترین طرز حکمرانی سلطنت بر قلوب است .

نابینون

بهترین خدمتی که بتوانید برای ملت انجام دهید اینست که علم و ادب حقیقی را بفراوان ملت بیاموزید نه اینکه اولاد

خانه های آنها را بقتل و تخریب بپردازید زیرا ارواح عالیه که در کلبه های محقر ساکنند بر اشخاص غده که در کاخهای رفیع

اقامت دارند مزحج و مقدم است .

اپیکتت

بگنا و باش تابی بیم باشی .

آذرمار سپندان

برای اینکه پیش روی قاضی نایبی نشیت سر قانون ابرو .

مثلاً نگلیسی

پادشاهی که با سهو و شراب از مصالح مملکت غافل نشیند و همات امور ملک بنویسد گمان باز کند ایشانشان هم مجذب

منافع خویش از همات عریض فارغ نشینند بی بر نیاید که ملک خراب شود .

سعدی

تسلط بر نفس از فرمانروائی بر نفوس مشکلتر است .

حضرت امیر

تمدن حقیقی عبارت است از سعادت مند ساختن افراد از طریق فراهم ساختن اسباب فاه و رفح و حاج آنها باریجا

جمالزاده

توازن تناسب معقول و بین مادیات و معنویات .

حضرت امین

تنها نزد کسی شکایت کن که بتواند مشکل ترا حل کند .

تنها قانونیکه میتواند حاکم بر سعادت باشد قانون اخلاق و اصول موازین انسانیت است ؟

جائیکه قانون ختم میشود و ظلم و ستم آغاز میگردد .

ویلیام پیت

جامعه ای که در آن شریک از توبیخ و ملامت جای خود را به شریک از قانون بد بدبخت است آزار آن بدبختی که از قانون سر

جاده قانون دستور دراز و جاده شریک کوتاه است .

سه نکت

چگونه میشود بر ملت که دوست چهل شش نوع غیر دارد حکومت کرد .

ژنرال دوگل

حاکم قوانین در فاسدترین و بدترین حکومت دیده میشود .

تاسیتوس

حکومت جمهوری بهترین نوع حکومت است ولی همان دلیل که بهترین نوع حکومت است احتیاج به عالیترین نوع انسان

دارد نوع انسان را یک فعل در هیچ کجای دنیا دیده نمیشود .

هربرت اسپنسر

حکومت کشوری که در آن تمدنی بصورت حرفه درآید بد و فاسد است .

ولستر

حکومت استبدادی آنها شکل میدهند و حکومت دموکراسی ابدت پرستان .

برنارد شاو

حکومت مردم بر مردم و برای مردم بهر که محکوم بر ذوال نخواهد بود .

ابراهام لینکلن

حکام پیشین از روزبردستی بوجود آورده و حکام بعدی اقوامین بر مردم مسلط ساخته است .

ولستر

حکومتها فقط وقتی پای بدقول و متارهای خود میشوند که به آنگاه چنین و بی محجور باشند و یا این رویه ابحال خود سودمند

یابند .

ناپلئون

خونردی بزرگترین صفتی است که برای مندرمانی برگزیده شده .

فایده نون

در روزهای حکمرانی از مقام خود انتفاع مادی و انتقام جویی را نصیب خود نکرد و آن بلکه بپوشش باطلی را بسپاردانی
و حق را از مذکونی .

حضرت امین

در میان کشورهای استبدادی بنو اتر از همه اکتور است که پادشاهش بزرگان باشد .
و زوان دست کوتاه کند تا دستشان کوتاه نهند .

مونتکیو

سعدی

ده هزار و پانصد سال پیش گنج کاری از فیلیف و قانون گزاشه یونان یسین . پرسید بهترین طرز حکومت
عالم کدام است . خردمند حق و تفکر یونانی جواب داد بهترین طرز حکومت آن است که امانت بکوچکترین
افراد جامعه بماند . امانت بجمع مؤسسات اجتماعی تلقی شود .

گوستاو لوبون

و دیپلوماسی یعنی اینکه در رایبند و در پرتو رفت و آمد کنند .

؟

ریاست باده ای است که هر کس نوشید نمیتواند از منستی آن مصون باشد .

تن

ریاست و مقام مثل کوه است بالا رفتن از آن دشوار ولی پائین آمدن بسیار سهل است .

دیواری دل

سر اوار است حاکم برفق و مدار احد و در مجرم بر انداختن و نجات نگیرد چه اگر مردمان مجرم نبودند حاکم برسدی .
سیاستمدار اینکه فعالیت دائمی را فاقد مدعی میکند که ضعف انفرادی خود را با ضعف اجتماعی شرکت دهند تا کمتر معلوم باشد .

نیش

طلا که حکمران شد عموم احمق ها مندرمانند و می شوند .

مثل چینی

عرف و عادت قویتر از قانون است

۲

عمل پادشاه امی برادر و طرف دارد. امیدمان بیم جان خلاف امی خردمند است بدان امید و این بیم قنادی

عیب بزرگ و یکتا توری نیست که همیشه قدرت اباتر و ر باید نگهداری کرد .

لودریک

فرق بین حکومت مکرایی و یکتا توری آن است که در حکومت یکتا توری وکلا بسازد دولت میرقصد و در حکومت مکرایی

دولت به ساز و کلا و در هر حال ملت بسازد و باید بر قصد

برژده

فر دیکه در شغل دولتی خدمت میکند باید خود را متعلق ب مردم بداند .

توماس جفرسن

فقر علت اصلی همه جنایات است لیکن با وجود این می بینیم که دولتها بجای اینکه با فقر و تنگدستی مبارزه کنند با جنایات

و جنای در میافتند .

فتح الوملی

قانونگذار باید بداند چگونه حتی از ضعف های انساندیکه بر آنها حکومت میکند استفاده نماید .

ناپلئون

قانون باید شیر به جبران خسارت توجه نماید نه اینکه خسارت تازه برای جبران خسارت اردو ایجاد نماید شلایر آبادی را

در قبال ویرانی شهر دیگری نهدم نماید .

مونتیکیو

قانون شل شمشیر است که قبضه آن در دست مافوق قبیضه اش و می سینه مادیون است. در هر حال برنده می شود ؟

قانون ملت نمیزارد. ملت قانون میسازد .

مثل انگلیسی

قانون در مقابل زور خود را جمع و جور میکند .

مثل لاتین

قانون غالباً دندان خود را نشان میدهد ولی کاریگردد .

مثلاً انگلیسی

قراردادی که با خون امضا شود فقط با خون لغو میشود .

مثلاً لاتین

کارمندان ادارات مانند کتابهای یک کتابخانه هستند آنها یکدیگر بی مصرف هستند و محل بالاتری و تشریفدار ؟

کسیکه بر خوشترین فرمانروا نیست نمیتواند فرماندهی بچکس باشد .

اشغال

کسیکه بر دیگران حکومت میکند باید نخست حاکم بر خود باشد .

فیلیپ سینجر

کسانی که از همه حکومتی پشتیبانی میکنند و با هر دولتی همکاری میکنند جز آنکه دیکتاتور حساب نمیشوند . ؟

کسیکه خود در سکار است احتیاج بامر کردن ندارد و کارش بدون فرمان هم از پیش میرود لیکن کسی که خود در تکار

نیست اگر هم فرمان بدهد کسی فرمانش را نخواهد شنود .

کنفوسیوس

کسیکه تنها به وسیله نیروی شخصیت خود حکمرانی میکند شبیه به ستاره قطب شمالی میباشد که در جای خود حرکت کنان

برقرار میماند و ستارگان دیگر به دور او میگردند .

کنفوسیوس

کسیکه در حضرات از تو میترسد در غیاب از تو متفر است .

مثلاً ایتالیائی

مردم مانند اولادند و ارزش آنان بستگی به موقعیت آنان دارد و انگیزه افراد بشر نیست یا ترس یا نفع شخصی است برای

رهبری مردم باید از این دو انگیزه استفاده کرد .

ناپلئون

مردیکه واقعا کوشش او دوست دارد باید در صحنه جان بدهد که چگونه بشریت او دوست بدارد این عشق و علاقه باید به عنوان

نیروی پایداری در جستجوی نظم جهانی بکار رود .

آدلای استون

ملت با دو دشمن چشتناک روبروستند اول کسانی که قانون ازیر پا میگذارند . دوم کسانی که این قانون شکنی را می بینند

ولی سکوت میکنند .

مونرویل

محبت بزرگتر از قانون است .

مشل چینی

نخستین وظیفه یک حاکم اجرای عدالت است .

ناپلئون

نظم اولین قانون طبیعت است .

دیل کارنگی

نقص مهم امپراطوریهای بزرگ دنیا این بود که قوانین اگله های قومی برای مردان قومی می نوشتند و ضعف بشر را در نظر نمی گرفتند .

آنا تول فوانس

وامی اگر انسان معتقد به آئینی نبوده و تابع وجدان و قانون و عاطفه نباشد در این صورت چه کارهای رشتی که انجام میدهد ؟ حتی قانون شکنی .

غ - ذ

وقتی جامعه ای دارای فضیلت اخلاقی است که قانون همه افراد جامعه را بایک چوب براند . مولیو
وقتی که یک ملت ناراضی نیست یا دیرینه من می توانم جلو او را بگیرم ولی وقتی که ملت ناراضی سکوت کرد و سر
بگریبان تفکر فرو برد آنوقت است که متوجش می شویم بر اینست می توانم به نقشه های او پی ببرم .

امپراطور دوم

وقتی رئیس قبیله سگونی سرپانی خود را من می پوش کرده ای بایستی آنرا فوراً برایش بیاوری . مثلاً آفویقانی

وقتی سهم قاضی شود، فاتحه قانون خوانده شده .

مثل چینی

بدن یک دولت خوب در هنگام صلح و جنگ جلب عظمت و افتخار برای من است فرمانروایان فرادگاه است

سر و پیام بوریج

بلکه فراهم کردن خوشبختی و آسایش عوام الناس است .

حضرت امیر

هر قوم حکومتی را داراست که شایسته است .

ناپلئون

همیشه دم از صلح بزن ولی آماده جنگ باش .

تن

هیچ قانون مذہب مرامی نیست . بسته باینکه بدست چه کسی بیفتد .

مثل یونانی

هر کس هر چند ناتوان باشد باز میتواند لا اقل بر شخص خودش حکومت کند .

مثل چینی

هر کس سوار پلنگ بشکل میتواند ارشش پیاده شود .

مثل چینی

هرگاه میکه فساد با وج میرسد قدرت بر خود نمائی میروارد .

یک حکومت همیشه تا آنجا برای ماندن خود پافشاری میکند که بظن میاید تعویض آن آسانتر از رسیدن آن است . والتود

یک کمیون معمولاً از یک عده آدم ناتوان تشکیل میشود که از یک عده اشخاص بی خاصیت تقاضا میکند که یک کار

دزدان دوگلد

غیر ضروری انجام دهند .

جز خاک و خسر ز ما به بالا نرود

قانون روزگار به سبک بازی

صاحب

قدرت

آنکس که زورمند و قوی است میتواند باشت توانای خود دنان ضعیفی را در بزم لشکری بکشد باید بداند که مشت در شتری هم در

استیسن قویتری پنهان است .
زیاد بن عبید

آرمی برای شنا کردن بهمت مخالف جریان و دخانه قدرت و جرئت لازم است و الا هر ماهی مرده ای میتواند

از طرف جریان آن حرکت کند .
اسمایلز

آنجا که قدرت پاسکند ارد قانون ضعیف خواهد شد .
ناپلئون

از ابتدای پیدایش جهان شد طبقاً آمادگی برای دفاع بوده است هر موجودی که مسلح نباشد محکوم به فنا و گریست و درون

از این حقیقت پذیرفته شود که تصور کرد که آدمی دارای چنان قدرت انکارناپذیری است که میتواند با یک کوشش شمشیر

زندگی خود را بهبود و ترقی بخشد .
تورو

اعتراف به نقص و ضعف نیست بلکه قدرت است .
اوژن به اتان

اعتماد بخود کار برد آنچه قدرت توانائی در شماست نه در هم منبای منقبت شمار انگیز می دهد .
تماس ویلس

اگر من به نقاط ضعف و قدرت خود پی ببرم برای مبارزه آماده شده ام .

پادکر

چشم گریان دیگران را به نگاههای سرت آمیز تبدیل کردن لذت بخش ترین خوشبختی است .

بودا

اگر خود را با آنچه که باید باشیم مقایسه کنیم می بینیم که نمی از وجود ما برز افتاده است ما فقط قسمت کوچکی از قوای بدنی

و دماغی خود را مورد استفاده قرار میدیم روشن تر بگوئیم بشر خود را میان محوطه کوچکی محدود کرده است او صاحب

قدرتهای گوناگونی است که بر حسب عادت استفاده از آنها را متروک گذاشته است .

ویلیام جیمز

اگر بنا توان شیکس شوی دلیل بر این است که قومی هستی .

ولتر

ای بشر بچاره بیدار شو و باین حقیقت آفت شو تو قدرت بجز برای مفاسد را توانائی اما توانائی حقیقی آنست که بخواهشها

خود مسلط گردی .

بونه

از سر راه مرد مقتدر دور شو .

مثلاً فریقائی

اگر نمیتوانی کار بگیری ندانست انسان نه .

مثلاً انگلیسی

برای یک قلب قوی و جور همه چیز ممکن است .

دیروونوک

توجه نسبت به آینده باعث میشود که انسان همیشه به قوت خویش بفرزاید و برای منتهای خود پیش از آنچه امروز بکار

برده است توانائی حاصل کند .

سعید نفیسی

توقف پست گرگ را به پشت من بگذار من خود میدانم چه کنم .

مثلاً فریقائی

در عهد ما به روحهای قومی احتیاج است تا ارواح ضعیف و خوار را شلاق بزنند .

بتهوون

در هر ضعیفی قدرتی هست و در هر توانائی ضعفی .

حجازی

در کوهستان کوتا بهترین راه ، از قله ای به قله دیگر است اما برای گذشتن باید پاهای دراز داشت .

نیچه

زندگی عبارت از تقض نیست مقدر شدن به حسب آمل و نظریات است .

دوسو

سیرع الانتقال بودن باعث شیرفت نیست مگر در صورت صحت چون پا ندول ساعت که سرعت دلی صحتش نیست ، بگو

سکوت بزرگترین قدرتهاست .

مثل آفریقائی

شادمانی و نشاط بیشتر مولود لذت نیست بلکه زائیده سیر و زندگی است .

امرسون

شما امروز غنی تر از دیروزید ،

اگر به کسی صمیمانه مهر ورزیده باشید .

اگر غم در دمنی قلبتان افشوده و در خلوت گریته باشید .

اگر خطای دوستی انادیده گرفته باشید .

اگر بجای خویش اعتراف کرده باشید .

شما امروز غنی تر از دیروزید .

اگر بایک شاخه گل دلی اشاد کرده باشید .

اگر قطره اشکی از گونه ای ستروده باشد .

اگر گنج را از پیش پای عابری دور کرده باشید .

شما امروز قومی تر از دیروزید .

اگر بسیار خنذیده باشید .

اگر دست دوستی که به سویان دراز شد صمیمانه فشرده باشید .

اگر بادی نوبانی نامی طبیعت پی به قدرت پروردگار برده باشید .

شما امروز غنی تر از دیروزید .

اگر بدی ابا خوبی پاسخ گفته باشید .

اگر به سگ بی پناهی پناه داده باشید .

اگر برای بدست آوردن صفات بهتر کوشیده باشید .

شما غنی تر از دیروزید .

اگر خواهش آشنائی را برآورده کرده باشید .

و شما امروز بر استی غنی متبید .

غنی تر از همه انسانها و جهان :

و شما امروز روحی دارید بزرگ ب عظمت آسمان و دریا و قلبی دارید پر مهر و روشن چون آفتاب کرم بهاران و اسکی دارید
به صفای شبنم و لطافت گلهای سرخ و درونی دارید پاک و برف و زیبائی و میدان شوق و صبح و شما امروز برآست

غنی هستید . ؟

شخص قوی و آثار هر دو راه خود را باز میکنند . مثل انگلیسی

ضعف و بیچارگی به قاعدای وضع کند عیث است اخذ نتیجه منحصر به داشتن قوه و قدرت میباشد . شیلر

غالباً آسایش و سلامتی و حتی عشق را فدای قدرت میکنیم . محمد حجازی

قدرت هر دستی را که با آن میخورد مسموم میکند . شیلر

قدرت در حمله نهفته است نه در دفاع . ؟

کسی که قدرت را با پول بخرد عدالت را هم به پول می فروشد . مثل انگلیسی

کاری که گرگ بر زور میکند رو باه به حیل انجام میدهد . مثل انگلیسی

مبارزه است که قدرت بوجود میآورد نه استراحت . استاهل

معنی حیات و قدرت باید جستجو کرد بر خطه از زندگانی ما باید هدف عالیهتری داشته باشد . گودکی

من در خود قوه و تدبیری برای زمین بدون کوههای عظیم سراغ دارم و حاکمه سر نوشت اجازه بلند
کردن پر کاهی را بمن نداده است . ماد تین

وطنه اصلی و ساسی کلمه قدرت این است که در خوشبختی شکر بکوشد .

هانری دورلن

هرگز احساس ضعف نباید ما را از پا در آورد .

دوده تارک

همه صاحبان قدرت این اندرز را داشته باشند که مخالفان خود را بازوار میدان به درنشیند .

تودگو

همه کس میتواند بدبختی را تحمل کند اگر میخواهد خلاق کسی امتحان کنید به او قدرت بدید .

ابراهام لینکلن

همه مردم شکن قبل از آنکه نشیرو قدرت بخوابد مهارت لازم دارد .

مومر

هر کسی دیوار پوشیده و فکشی را ابل میدید .

مثل چینی

که باریک بینند این نطفه

چو پشته ز زنجیر محکم است

ص

نطفه کس در این سرزمین سر

چو تنه است از رشته کمر است

که در رنج و راحت میرساند

که بر سر از وجه شر بهر مند

عزیز اندر بر سر از آن

کسر در شیرم سر بلند است

دیفه حلت

قضاوت

آنکه بنیای عیوب خودش از دیدن عیوب مردم کو میگردود .

حضرت امیر

آدم ختمال نمیتواند حقیقت را بگوید .

مثال چینی

آدم باید کلاه خودش را پیش خودش قاضی کند .

مثال ایرانی

آن راوریکه با ظهار یکطرف کوشش بدیه هیچ حزمی کوشش نداده .

مثال انگلیسی

آنچه کی را می گریاند ممکنست دیگری را به خنده اندازد .

مثال فنیقی

احساس دل بالاتر از منطق است .

ژان ژاک روسو

از روی رنگ خاکستری نمیتوان عمر قلب را شناخت .

بودا

از بهترین اختیاری که در دست داری میتوانی اظهار کنی این است که در قضاوت عدالت پیشه کنی و

از عقد النفیس

بین خاصه و عامه بالتوی حکم نمائی .

کار و تقوا از کتاب بند

از خطای کمی کوچک بر سر که قوه قضاوت و معرفت را ضعیف میازد .

از روی سؤالی فرد، بهتر از جوابهای اوست و باید در باره اش قضاوت کنید . و لست

اعتراف به نادانی از خیریکه نمیتوانم مرا شرمگین نمیدارد .
میسردن

افتخارات و پیروزیهای اشخاص باید موقعی مورد قدر دانی قرار گیرد که معلوم شود از چه طریق بدست آمده است .
اگر به ناچار با مطلبی مخالف باشید چنان به نرمی و محبت بانی آنرا رد کنید که گوینده را نیاز آید . جان کایدل
اگر وجود خار در گل مایه اندوه ماست وجود گل در کنار باید مایه شادی ما باشد . گوته

اگر میخواهید احساسات واقعی شنونده خود را دریابید درست در صورت او بگریید چه میستواند کلمات را
در فرمان خود داشته باشد ولی قیافه و چهره به این آسانی در فرمان او قرار نمیکرد .
جسترفیلد

اگر سر بر زیر باشی میگویند احمق است اگر نمکین باشی میگویند عاشق است اگر مالت با حساب خرج کنی میگویند
خیس است اگر دست و دل باز باشی میگویند و نخرج است اگر خوش لباس باشی میگویند زیگولو است اگر
بد لباس بپوشی میگویند شلخته است اگر دیر زن بگیری میگویند مرد نیست اگر زود زن بگیری میگویند آتش
تند است اگر فقیر و بی پول باشی میگویند بعرضه است اگر پولدار باشی میگویند ابله زود بند است اگر بی قید باشی
میگویند لات آسمان جل است اگر بخندی میگویند بمیه خیش باز است اگر اخم کنی میگویند عبوس و بد اخلاق
است اگر خوش سرو زبان باشی میگویند چا خان است اگر.....

حالا شما به من بگویند لطفاً آخر با کدام ساز این مردم باید قصید که خوششان بیاید . مجید شیخ الاسلامی - سبزدر

ای تالش همگانی کدام قلب است که بر ضد شیرین، فریادگی و جادوهای تو گواهی دهد . کوپر

اختلاف زن شوهر نباید در بازار عرضه شود . مثل آفریقائی

اختلاف نظر دوستان بهتر است و زد و بگری بررسی کرد . مثل آفریقائی

اگر یک مقصود تر شود بهتر است تا یک بیگناه محکوم گردد . مثل فغانوی

باید مواظب باشیم که حکم مستقیم صریح ندیم بلکه بزد و دستور را بصورت پرسش ادا نماییم . دید کارنگی
بامرشدی و برویشیم در واقع با ۳ نفر و بزویشیم کی آنکه مردم در باره و قضاوت میکنند کی آنکه خودش

قبول دارد کی آنکه واقعیت است . دید کارنگی

برای آنکه درباره اهمیت وجود شخصی قضاوت کنیم باید در آن غید شیم که بر مرک او چه اثر می مترتب شود . لویس

برای درک زیبایی یکبار و دیدن کافی است اما برای شناسائی حقیقت و قضاوت عادلانه دوباره ، امید و زولا

بگذارید هر کس بر وفق آبی فکر و آرزو ، و مطالعات و معلومات خود قضاوت کند نه طوطی صفت بازگویی گفته

دیگران شود . دید کارنگی

به من بگوید چه اشخاصی امی پسندی تا بگویم تو خودت کیستی و از هوش و ذوق چه مایه می آری . سز بوو

من حق و باطل چهار انگشت فاصله است و این مسافت کوتاه را همیشه در قضاوت خود رعایت کنید . حضرت امیر

باریکه نمی کشی نمیدانی چه در سنجیدن است . مثل آفریقائی

باید حرف هر دو طرف را شنید .

مثال آلمانی

به خودت سرزنش کن همچنان که دیگران او دوست میدارند .

مثال چینی

برای کسی که غرق شده است دنیا هم غرق شده .

مثال عبری

بطا هر نباید قضاوت کند .

مثال آلمانی

تشخیص دادن عیوب خیلی بهتر از دیدن عیوب است .

دلیل کارنگی

چندان خوب در میان بدان و چندان بد در میان خوبان با وجود دارد که همه ما را از آن باز میدارد که در باره دیگران

سخن نگوئیم .

داجوت لوتین ستفین

چون همه علت را درک کنید همه چیز را می بینید .

؟

چون اعمال انسان غالباً در اثر اتفاقات و حوادث است بنابراین همیشه نباید اشخاص را از کارهایشان قضاوت

کرد بلکه باید از عقده اشان به چگونگی شخصیشان پی برد .

آنا تول فوانس

چهره و سیما می همه مردمان است و درست است . دستهایشان هر چه خواهد باشد .

شکسپیر

چهره ها مانند کتابها قابل خواندن است باین تفاوت در جانب بود آنها که چهره او در زمان کثیری میتوان خواند

و آدمی در خواندن آن کمتر و چار و فاسم میشود .

ف. موندوز

خوشحال کسی که توجه به عیوب خود و از توجه به عیوب دیگران باز دارد .

حضرت محمد

خون تمام است و بشر بگرفت است ولی لیاقت آنها
مثال صافی

دادگاه به طوایر امداد و مدارک موجود نگاه میکند و چه بسا اشخاصی که به سزاواران جنایت مرتکب میشوند و مدرکی
باقی نمیکذارند .
؟

در قضاوت اعمال بشری قوانین نور ساخت معکوس میشود، اشیا ایراکه به مانزدیکتر و مهتر و ما شخص تر -
می بینیم .
مثالی

در کار اید و آل نمیتوان جانب انصاف نگاه داشت .
لامادتی

در قضاوت عجله کن و دامن پاک پاگان ابا تصورات بی جای خود آلوده ندان .
؟

و خیر آسان است یکی شمردن معایب مغلوب و دیگری شمردن محاسن غالب .
تن

رئیس سرخ پوستان خدای خودش را اینطور قسم میداد که ای خدای بزرگ به من کمک کن که هر وقت
خواستم در باره راه رفتن دیگری قضاوت کنم قدری پاکفشای آن ابروم .
؟

روزی بر مردی گذشت که دست او را بریده بودند گفت خیری گرفته که از او نبود از او چیزی که از او
بوده گرفتند .
اوسطا طالیس

مثال چینی

رو باده نباید موقع محاکمه مرغ قاضی دادگاه باشد .

مثال یونانی

زمان در باره همه چیز قضاوت میکند .

زینکه مرد را سخره میکند محکوم به امانت که تا آخر عمر دختر بماند .

مثلیونانی

سر نوشت هر کس با اولین برخورد او معین شود اگر مطبوع باشد دیگران بکاره بشایستگی او حکم میکنند ولی اگر خالی

از لطف باشد بر ضد او تصمیم میگیرند .

چتر فیلد

شخصیت اشخاص را میتوان با نفوذی که آنها بروی دوستان خود دارند سنجید .

اسکار وایلد

سنگ حالت مطبوعی نیست ولی ادعای یقین مسخره آمیز است .

ولتر

صورت شکایتی است که مردمان میتوانند از آن چیزهای عجیب بگویند .

تکپیر

طبیعت انسانی است . هر چه می آید همه کس اطلاعات میکنند جز خودش .

دید کارنگی

عوام شرمندان را محترم شمارند . خواص و اشرافندان را .

افلاطون

عیوب دیگران را نباید با انگشت کثیف نشان داد .

مثالی تالیانی

فرزند و طغولیت پدر را فهمیده ترین انسان در سن جوانی احمق ترین افراد میدانند ولی چون پارسائی سالگی

دانش پرمانی

به بالا تر میکند او ، تازه بارزش حقیقی او پی میبرد .

فردیکه تواند خود را در جای دیگران فرض کند کیفیت حرکات فکری آنرا تشخیص دهد هرگز نباید از حوادث -

۹

آینده بیمناک باشد .

فکر و قضاوت را بطور مستقیم بسته به فشار خون و نیروی اعصاب و عضله هایمان میباشد .

دکتر الکسیس کارل

قضاوت فوری در چیزها سبب صفت دیوانگی است .

مونتین

قلب انسان کردار است که هر نوع محاسبه اخلاط از کار و دریاورد و نافعترین چشما قادریتند از آن

اندازه گیری کنند .

ناپلئون

قاضی که بیکجایی محکوم سازد و وجدان خود را محکوم ساخته است .

مثل موندی

قاضی شود که قبل از مرگ دیوانه می شود .

مثل ژاپونی

کسیکه عنان خود را بدست بگیرد و سرانجام کار بدست بدبختی و چار شود حق ندارد کسی شکایت کند بچرخ جز

خود او سؤل بدبختی او نیست .

لوداویسودی

کسیکه به دادخواهی به دادگاه میسر و باید که کیسه بزرگ داشته باشد یکی برای نگه داری کاغذ دیگری

برای پرداخت پول و سومی برای تحمل صبر .

مثل انگلیسی

کسیکه راجع بدگران قضاوت میکند خوشتر از محکوم کرده است .

مثل ایتالیائی

کسیکه بدادگاه میسر و دگر به خود را بدست خوابه آورد ولی مسلماً کاوش از دست میدهد .

مثل چینی

کسی که امر و در تحقیر میکنی بعید نیست فردا لازم باشد از او تعریف کنی .

مثل پرتغالی

گاهی انسان می بیند خودش عفریتی است و نمیدانسته .

؟

لحان املاک قضاوت و عدالت قرار ندید .

حضرت امیر

گاه ممکن است سیاه باشد ولی شیرش سفید است.

مثل دوسه

لازمه قضاوت بیکسانی به هنگام شنیدن تا تل به هنگام گفتن و بصیرت به هنگام رسیدگی ولی طرفی به هنگام

قضاوت است.

سقراط

ما غالباً دیگران از دور می بینیم و موقعیت آنها را بر یو خیال آراسته در نظر خود چنان بزرگ و فریفته جلوه

می دهیم که گمان میکنیم آنها به سعادت رسیده و گم شده جهانیان ایافته اند اگر بهتر دقیق میشدیم و رنج محنتهای آنها را

لود آویسوری

می دیدیم مسلماً طور دیگر فکر میکردیم جان خویش را به آتش تحسرنمی سوختیم.

منتکیو

ما همیشه دیگران را پیش از آن حدی که خوشبخت خوشبخت تصور میکنیم.

ما از طبیعت صحبت میداریم و فراموش میکنیم که ما خود مستقیم طبیعت بنا بر این طبیعت چیزی است که ملا غیر از آنچه

نیچه

ما در تلفظ نام او احساس میکنیم.

کنفوسیوس

مرد بزرگ یک طرفه قضاوت نمیکند.

دیل کارنگی

مشکلی که خوب تشریح و حلای شده باشد نصفش حل شده است.

مونتیکیو

مغلوب شدن بحق کوارا تر از سپردن بری به باطل میباشد.

حضرت امیر

مگر گویند که نیست. به خر که گفتارش صحت

ولکیئون

من به قضاوت کسی که پای منافع خود می در میان است اعتماد ندارم.

مکات طلا آتش است و مکات انسانها طلا .

مثل چینی

من از آنچه از دانت خارج شود راجع به تو قضاوت خواهم کرد .

مثل چینی

سیمون هرگز سیمون نگیری را حس نمی کند .

مثلا فوقانی

ناراحتی هانی که بعزت سو تفاهم در این دنیا بوجود می آید ، حتی با و با و کرگشتی قابل مقایسه نیست .

نتیجه گیری با شتاب کار ابلهان است مرد فرزند شک میکند ! بده اعتماد میکند ، آدم ناشی میگوید یقیناً ،

چنین است آنکه دانای تراست جواب میدهد که شاید چنین باشد ولی خواهش میکنم بیشتر تحقیق کنید .

وحشی ترین اشخاص آسانتر از همه متهمین محکوم میکنند .

هر چه شنید می مادم که ویلی بر خلاف آن نداری ممکن بدان .

ابوعلی سینا

هر مجرمی را بگریه همه کس اطمینان میکند جز خودش .

دیل کارنگی

هستند کسانی که امروز غفلت میکنند و فردا بکلیت بدبختی را از حرکت کواکب فطهر ستاره و نباله و ارباب از

تحت الشعاع و شر و عقرب می بیند .

؟

همه کس عیبهای خود را با دور بین نقص دیگران ابا ذره بین نگاه میکند .

امیل اودید

همه از حافظه خود شکایت دارند ولی کسی نیست که از نحوه قضاوت خود اظهار ناراضی بکند .

لادش فوکو

پس کوچک را حیرت شمارید باشد که از شما شنیدنی یابد .

افلاطون

۹
هیچ کس نمیتواند از پنجره راه رفتن خودش ادراک داده رویه بیند .

هیچ کس نباید اتهامی یا کنایه ای علیه ممنوع خود بزند مگر آنکه قادر شود از طریق آنرا به ثبوت برساند و از طرف دیگر آنرا بطور روشن برابر مستهم عنوان کند تا اینکه مستهم بتواند از موضوع اتهام مطلع شده و در مقام دفاع برآید .

هر اشتباهی اعلتی است .

هر درختی ریشه ای دارد و هر اختلافی علتی .

هرگز در باره محکس قضاوت نکنید مگر آنکه خود را بجای او بگذارید .

هیچ کس نمیتواند قاضی عادل برای کسی که در خود باشد .

نه می آید از نزدیکی خردمند
که بیشتر ز پایش پیکر جوید
بر می آید از سر است از راه تحقیق
که چرخش هم آید شر بطور نویید

قمار

آنکه بنده قمار نیست و اند خود را سرگرم کند شایسته کار اجبار است .

حجازی

از قمار بر من ز قمار بازی کار شیطان و کودک حرص و از و برادر بی عدالتی و بالاخره پدر و ذالت است .

فوانکلین

پنهان را از آتش جوانی از قمار دور نگه دارید .

مثل انگلیسی

حاضر است تا یک شاهی حسد را به بازو حماقت بحد اعلی .

مثل فوانوی

خوشبختی از قمار باز فرامیگند .

در هیچ شورامی و ولتی یا دیوان و اوری چنان سختی و خشکی دیده نمیشود که در مجلس قمار بازان دیده میشود . بر چنان ایشان

نگرانی مایه خویشانی سایه افکنده است رشت و کینه جان ایشان را میخورد و در عین آنکه همه در کنار یکدیگر نشسته اند هیچ

لابدوی

نگاهی که دلالت بر برادری و یگانگی و شرافت باشد دیده نمیشود .

پنیاکود

قمار باز به ترتیب چهار خمر خود را از دست میدهد پول وقت و جان و زندگی .

حجازی

قمار باز عاشقی است که نه هرگز به وصال میرسد و نه از تحمل رنج خسته و مأیوس میشود .

قمار نزد هر صفت و برادر گزانی و پدر بدکاری .

واشنگتون

قمار در همه کشورها رذیلت اشرافی است. جوانان می بینند که این کار در محافل عالی راج دارد و چون فریب قمار را

بولود

را میخوردند خود نیز بان مبتلا میشوند و کارشان به تباهی میکشد .

حجازی

قمار بازایام را بدشمنی با دوستان میکند راند .

مثل روسی

قمار باز شریک دزد است .

مثل انگلیسی

قمار و مشروب زن بد خنده را از لبهای مرد دور میکند .

مثل عربی

قمار باز که شد می قاتل هم خواهی شد .

مثل چینی

قمار باز کور است و کی لیکه پهلوی دست او نشسته خوب می بیند .

حجازی

هر عیبی چند عیب دیگر بوجود میآورد اما قمار مادر همه عیبت .

بسیخ خرمتر از شب نده داری پامی میر قمار و هوسهای جانکاهی که با آن همراه است زیباترین چهره از زمین میبرد چنان

ستید

گودرفته، نگاه مات و مبهوت و سیاهی گنگ پریده نشانه مایه بیعی قمارباز است .

مثل اسکاتلندی

هر وقت از سر نیز قمار بلند شدی بموقع بلند شده ای .

یارانش گنج امین را بسم بر دزد

رفتم که کدره دیکه در دارم

از در سه زرق را بسم بر دزد

افوس کرد دیکه که کهر هم بر دزد

بسم

فصل

شنوم از یک صاحب کلاه

دروغ مسکینه و دانه اسیر بود

گرفته بود دوش راه قمار

جهود از برق آمد به یکبار

سر ایردشت و باغ غریب درخت

چو شد دستش ز زو سیم حله

چنانکه از بس چه بخت عور شد او

بدو گفتند از خانه چنیس باز

چو شنید این سخن بدین برشم

که هر چیز که میخورد بر لب تو

جهود در جهود یخچال نیست

که شد روزی در جهود و خرابات

که ز یارانش به مقام مرغانه اسیر بود

برده سیم و زر هر یک کنار

که تا در بخت انجش بود دینار

نماند شریک هیچ با افسرد درخت

بشد یک دیره و درخت حله

که چشمش به بخت و کور شد او

مسکینه که بدین خوشی در بار

مسکینه که بدین دیکه شست بر چشم

گور از دین من با من سخن تو

ندانم چو نت او که دانه و دینار

هر آنچو تا یک دیره درخت

الا در مقام خاک

که روز و شب در جنت تو

چو نرسد و آنرا بالا چشم تیر

دل پر نور خج چشم روشن

بی لود در بهشت خوشتر

لک وقت آمد از محراب خرافات

درین دیره ره بینم نزار

بهر چه در غنیمت روزگار

الا احسن در کاه کشیده

اگر طاعت کنی لکن نه زانت

بشد که بر کام رسد

کنش زشتت حرص از دم پی

و بکنم دل ز دینم خج نردخت

بمهر چرخ چشمن در بخت پاک

که زلفت یه در جنت تو

در این ره بهتر و آمد رسد

بغضت بهتر در کج گنجه

بی لود بغضت جانم تنه

سر رسد و نه کنش از کو خرافات

بغضت عمر شیرین سگار

مرد و کور خج هر که در

چو شد قد الف و ارت حمیده

که مگر سر که حرکت ناکهات

کنش چرخ کشته زبانه

کنه خج چشمن با مور چشمن

شور از آتش شورخ کهنه
تو غم در برهین ازینست

چو شور بزم تنگ تنه
غم از سر که از کور جهنت

از اسماء و عطاء و غیره

قناعت

آدم بحسب امر و زکدای فرداست .

ابوالعلا

اما که تو از ننگی ار حیات میدارند به ننگی تنقید .

حضرت امیر

اگلس که بخد خویش قناعت کند همه غنی و توانگر است . اما که چشم طمع ببال غیر و روزی غنی باشد فقیر ^ن ^{ام} ^{صاد}

حضرت علی

آنوخته ام که در هر حالیکه باشم قناعت کنم .

مثل یوگسلاوی

اگلس که آنچه را میخواهد میخرد . بزودی محبور خواهد شد لوازمش را بفروشد .

از ترقاط پرسیدند که بسبب نشاط و قلت حزن تو چیست ؟ گفت اگلس من دل بر چیزی ننهم که چون مفقود شود

خواجه نصیر الدین طوسی

اندوگین شوم .

از هزینه های کوچک غیر ضروری بر حذر باش زیرا یک سوراخ کوچک موجب غرق شدن یک

فوانکلین

کشتی بزرگ میشود .

اعتدال آن بیسی است که طبیعت با دست خود او را تقدیس نماید و از همه بیسان کمتر اشتباه میکند

کمتر گول میخورد .

اعتدال و کوشش و حبیب حقیقی انسانند، کار کردن اشتها را تحریک مینماید و اعتدال از اسهال و در راضی کردن

اشتها مانع می شود .

روسو

ای خداوندان نعمت اگر شمارا انصاف بودی ما را قناعت رسم سوال از جهان برخاسته

سعدی

اگر صرفه جویی زراعت کنیم آزادی در خواهیم کرد و این محصول طلائی است .

اکیلاروس

اگر میخواهی بنده کسی نباشی بنده هیچ چیز نشو .

ژاک دووال

انتظار نداشته باشید که چیزی موافق و سخاوت شما باشد بلکه بهمانطوریکه هست ارضی شوید تا زندگی شما با سایش و

ای مندر زنده چندان احسان کن که خود معیشت نتوانی کرد و نه امساک نیابی بدان اندیشه که اندوخته خواهی کرد ؟

مثل چینی

اگر چه در کنار چکل زندگی میکنی قدر خوب ابدان .

مثل انگلیسی

اگر از تضرع قهری در خانه ات ابار کن .

مثل عربی

انسان حریص است به چیزیکه از آن منع شده است .

حضرت امیر

با قناعت امور بگذران تا پادشاه خود باشی .

برای شرفمند شدن تنها ، داشتن راه درآمد کافی نیست باید راه خرج کردن ابرم بخوبی دانست .

فوناکلین

روسو

برای کسیکه هیچ ندارد قرض هم یک نوع ورزیت .

برای اینکه بشر تواند در دنیا خوشبخت زندگی کند باید رقتی از توقعات خود بکاهد .

شامفورد

بسیاری از اشیاء لوکس و چیزهای مکمل اساسی خواهند شد و نه تنها ضروری نیستند بلکه موانع بزرگی برای ترقی و تعالی انسانند .

نوردو

بشر باید بعضی چیزها را بگذارد و غایت خوش را بگذارد و حیات متوجه سازد و باید بگوید حتی المقدور از تاملات و شمار زندگی که روح آدمی اسل میسازد و دچار امراض کوناگونی خواهد شد بکاهد .

ادسکو

بین صرفه جویی و خست فرق بگذارید اولی انسان را اوامیدارد که از و نخرجی بر میزد و آید و آتش آتاین سازد در حالیکه دومی موجب میشود که انسان بخود پندارد و ثروتی جمع کند که فقط وارثان از آنها استفاده کنند .
برای قانع حتی فقر و کمائی خوشی آوراست برای ناراضی حتی ثروت و افتخار محنت است .

میل جینی

تا بتوانی از خواہش و تمنا خود داری کن .

حضرت محمد

توانگری به فضا است نه به بضاعت .

سعدی

چشم دیگران چسبی است که ما را در گشت میکند اگر بیه غیر از خود کم کور بود ندمن نه بخانه با سگ و احتیاج دشمن نه به بل عالی .

فروان کلین

چنان شیرین باش که ترا فرو برد و چنان تلخ مشو که از دستان بدور افتد .

ذیمقراطیس

دو درویش در گنجی بسند و دو پادشاه در قلمی گنجند .

سعدی

دیوانگی است که برای خریداری اشیا بی مصرف و کالای تجلی انسان خود را گرفتار قرض کند . خدا نکلیں

راحتی در قناعت است . حضرت مخدّم

زیاده روی در شرح مشایخ عیالی است . حضرت امین

شعله اسراف نمیتواند پایدار ماند آتشی تند زود خاموش میشود باران آهسته دائمی است ، طوفان

ناگهانی امتداد زمان ندارد . شکسید

صرف جوی فضیلت است و تقوی یکسکه این صفت اندارد ، برای جامعه خودش خطرناک است زیرا هر لحظه

ممکن است بار زندگی خود را بدوش دیگران بیندازد . جان بی کایزل

صرف جوی فقیر را متمول و متمول را عاقل گرداند . الکساندر دوم

طلب کن استغاثه بی نیازی از دنیا بقناعت زیرا که آنچه که مستغنی میازد انسان آفات است . کنفوسیوس

طمع ریشه همه بدیهاست . حضرت عیسی

قانع را غم نیاید غمی ترین شما قانع ترین شماست . حضرت امین

قانون تعادل و توازن یکی از مهم ترین قوانین خلقت است . کاظم زاده دیوانشهر

قانع باش و میان روی پیشه کن که اصل همه پند ها اینست . کیکاووس

قناعت کیمیائی است که هر چه لمس کند طلا میشود . خدا نکلیں

کسیکه همیشه یاد ترا لازم خرید میکند روزی مجبور میشود که لازم را بفروشد .

فرا نکلیں

کسیکه از آنچه که دارد راضی نیست اگر صاحب تمام دنیا هم شود باز ناراضی و غمو است .

سینکا

کسیکه از درآمد کم نیست و پس انداز کند از درآمد زیاد نیز قادر به پس انداز نیستند .

دکتر ماردن

کلید ثروت قناعت و مصارف است و نه نمانت و خرج .

؟

من خود را محتاج نمیدانم زیرا طریقه قناعت ایاد گرفته ام .

بوس

من وقت خود را اسراف کردم حالا او بنوبت خود مرا اسراف میکند .

شکسپیر

میان روی اندازه نگاه داشتن کمال طبیعت آدمی است .

کنفوسیوس

نه چندان درشتی کن که از تو سر شوند و نه چندان نرمی که بر تو دلیر گردند .

سعدی

نسخه برای نادان ماندن تا بدین است که شخص با عقایدی که دارد راضی با معلوماش قناعت کند .

البوت هوبارت

وقتی دوستان بآنچه که دوست میداریم نمیرسد باید آنچه را که دوست داریم دوست بداریم .

بوس دابوتن

هر کس فقیر و قانع باشد ثروتمند است .

شکسپیر

هر چه کمتر آرزو داشته باشی محرومتهای شما کمتر است .

پلوتارک

هرگاه کسی هوش و حواس خود را به مادیات معطوف دارد بسبب ایجاد توجه نسبت به آن در خود خواهد شد از توجه

اشیاق و اشتیاق به شعله های سوزان هوی و هوس سبیل و هوی و هوس بیایی ایجاد میکند .

گاندی

ارتقا عت تو انرم که لاسه

که دلا تو هیچ نعت نیست

ص

بند و پیر خراباتم که درویش نه
اگر که از خانه برون چه درویش

کنج و از بر نی ز خاک بر می کنند
میدمند آب و دل و لعل و گل می کنند

خود شیر

بجز خمر از دای و خمر پریده

هم از هر پیریت خمر پریده

و نه دو

بر کنج و نعت جو کنج عفت نشین
چو حفظ و عفت کوثر از دنیا می کشند

که یدم سدل به سر به بحر و بر از زد
که یک جونت در نه به سر از زد

حفظ

چنانکه دانه بیدار و آسوده
تو که شد آسوده خرد

که از پیش اند که بر به
ز شد و عفت شد شد

و نه دو

قرار به به به از زه خورد و نوش با

ورنه اندیشه ای که ز فراموش با حفظ

کیمیا نر تو کیم تعلیم
 که در اکیر و در صفت نیست
 روقاعت کزین که در عالم
 کیمیا نر به از قناعت نیست

اندر

هر که قناعت از دولت است
 در مقام امر و از ادب نیست
 روقاعت کس مرز نیست
 رزق تو بر تو رزق حق نیست

مولد

بنابر حق قناعت نینماید
 که با محنت حق به با محنت خلق

سید

کار کاہلی

آب که قطره قطره محکم با پایداری و ساجت سنگ بزرگ را سوراخ میکند با شکر کار و استقامت موش به پاره کردن
رشته محکم سیم موفق میشود و ضربات پی در پی تبر کوچک درخت کهن از پامی در میاورد . فغانکلین
آدمی امتحان به کردار باید کرد نه به گفتار چه اکثر مردم شست کردار و نیگو گفتارند . فیثا غورث حکیم
آدم مثل و بکار و نه تنها وقت گزافهای خود را بدرمید بلکه اساس تمدن زندگی دیگران را هم به
هم میزنند . کومرسون

آسان نیست مگر آنچه را که تو آسان گیری . حضرت محمد
آفت کار و بستی نداشتن بان است . امام هشتم

آنانکه بعلم خود عمل نکنند مریض امانند که دوا دارد و بکار نبند . ذیمقراطیس
آن عمل خوبست که حد اکثر خوشی برای حد اکثر آسود و فراهم نماید . فرانسس هنجتون
آن عملی که عاری از فساد و بانیستی پاک توأم باشد بهترین عمل است . بوعلی سینا

آنجا که کوشش نیست آنجا زندگی امان دارد برای کسی که درستی و بیکاری بر سر حقیقت یک برات مرکب باشد.

آنچه ما بکاریم در و میگیریم و سر نوشت ما را به بندهای کارهای بدمان خواهد رسانید .

ایکوس فیلسوف

آنکه روزگارش به تنبلی گذشت و چار عمرت پریشانی گشت .

؟

اوم بکار و تنبلی اهل رمل اسطراب میشود .

مثل عربی

آهنانی که میدانند چگونه باید کاری انجام داد انرا دشواری میبند فقط کسانی یک کار دشوار میبند که بلد -

نیتند انجامش دهند .

مثل چینی

ابلهای زیاد به کثرت کار و رحمت میتوان تربیت کرد .

بوزگمهر

احتمال گاه کارهای عجیب میکنند. خاصه وقتی که موهوم پرستی نیز با ملامت توأم شود و حماقت با حس

انتقام جویی درآمیزند .

دلت

اراده های ضعیف همواره بصورت حرف و گفتار خود نمائی میکنند لیکن اراده قوی جز در لباس عمل و کردار ظهور

نیابد .

گوستاو لوبون

از دو صفت بر سر بجز صلی و تنبلی زیرا اگر بی حوصله باشی هیچ حقی صبر نخواهی کرد. و اگر تنبلی باشی هیچ

امام صادق

حقی را ادا نخواهی نمود .

دید دو

از جمله فوائد کار نیست که روزها را کوتاه و عمر را دراز میکند .

از امروز به بعد علم و عمل بر دنیا یادت میکنند .

حجازی

از هر گره که با بر و میرسیم صد گره بکارمان میخورد .

اسمایلد

اشتغال بهر کاری بهتر از تنبلی و بیکاری است .

اشخاص جدی و فعال طوری بکار عادت میکنند که بیکاری باعث صدمه و عذاب آنان میگردد و اگر بر حسب اتفاق

اسمایلد

از شغل ورشته مخصوص بخود بازماند حکم اجبار شغله ای دیگر برای خویش تدارک میکنند .

اشخاص صیقل حلا و ملائمت زندگی خود را بعد از یکران میگذارند مانند کانی بستند که برای عبور از رودخانه منظر

هوداس. شومر

میوند تا آب آن خشک شود .

شوپنهاور

اشخاص صیقل هرگز وقت ندارند آنهایی هستند که کمتر کار میکنند .

اعمال بلند تر از اقوال حرف میزنند اعمال جوهر افکار یک شخص را بیان میکند برای پرمیر از اعمال و از افکار بد

ویوس نانتدا

اجتناب کنید .

اگر خواهی بلفقه تو کار نکنند به نقشه خود کار کن .

اگر بدقتان معلوم مقصودتان با ارزش نقشه کارتان جاذبه و خودتان در انجام آن ثابت قدم هستید مطمئن

دکاردسون

باشید که جاه طلبی خود را میتوانید تسکین دهید .

بالانش

اگر هر روز راه عوض کنی هرگز به مقصد نمیرسی .

اگر بایل باشی و راحت نفس خود هستی و به سلامت فکر و بدن خود علاقه داری و میخواهی از بار غم اندوه بیرون

پودتن

بیایی باین یک دستور مختصر رفتار کن هیچ وقت تنها و بیکار نشین .

هاندی فورد

اگر کار را به قیمت های کوچک قیمت کنی و جز به جز انجام دهی و نیم سحر کار دشوار نیست .

ادین

اگر مرد تمام وقت و سالگی هر روز خود را از کار ناتوان دید بهتر است همان روز بمیرد .

حال اشیر

اگر کمتر به غیر ممکن عقیده مند باشیم خیلی کارها خواهیم کرد .

حجازی

اگر این همه وقت فکر و حرف بیهوده را صرف کار مفیدی نکنیم البته بجای خواهیم رسید .

اگر میخواهی قدرت مقاومت و تحسین واقعی مردی را اندازه گیری در موقع نوشن های بزرگ کارهای او را مطالعه کنی .

حجازی

اگر راستی از خطر میترسم بر خیزم و کاری نکنم و گرنه ترس بی عمل ما را کوچک و خطر را بزرگ میکند .

اگر وقتی راه تنها صرف پائین آوردن مردم میکنند صرف بالا بردن خود میکردند و در مورد مقصود میسر شدند .

۹

انسانیکه روزگار را به کابلی و بطالت میکند را ند بزرگترین دزد است .

لوگوره

انسان بر احساسات خود حاکم نیست ولی بر اعمال خویش حکومت دارد .

داروین

انسان من در زند کار و رحمت خویش است .

لاد و شفول

انسان در کار دیگران عاقل تر است تا در کار خویش .

لاد شفوکو

ایکده ما گمان میکنیم بعضی چیزها محال است بیشتر برای آنست که برای خود عذری آورد و باشیم .

مثالی

ابرصد اباران ندارد .

مثالی

احتمق در کار همه دخالت میکند بجز کار خود .

مثالی

اگر افسر و مطلع باشی امروز کار نمیکنی .

مثالی

اگر نمیتوانی کار بگیری، دندان نشان بده .

مثالی

اگر توانائی انجام کاری اور خود داری بدنبال آن برو و اگر چه آبروی خود را میریزی .

؟

ای مثل برو نزد مورچه و راه و روشش اورا بیا موز و عاقل باش .

نابشون

باست و تردید کاری انریش نمیرود .

باید همیشه مهارت خود را بکار بریم، چیزی که در روز غیر ممکن بود و امروز دشوار است فردا با خوشی و رضایت قبول

ژول کامبون

خواهد شد .

مونکیو

با استعمال فرودن و تمام شدن بهتر از باقی ماندن و زنگار گرفتن است .

روزولت

باشدت کار کن و باشدت بازی بپه از .

با نشان دادن همدردی و علاقمندی بدیگران خود را فراموش کن، هر روز کار خوبی که بخدمت سرفه ابر چهره دیگران

دیل کارنگی

گذارد و انجام بده .

باید لب فرو بست و بازو کشود و کار کرد و دم نزد یقین نمود که کلید طلایی کامیابی کار و کوشش است . بزدگمهر

به چهار طریق میتوان وقت تلف کرد. بایع کار نکردن، به خیری از آنچه باید انجام گیرد عمل نکردن، به انجام دادن

و به مورد انجام دادن .

آبه دولاروش

بحرهای کوچک خود را گرفتار کردن از کارهای بزرگ باز ماندن است .

کنفوسیوس

بدون کار هر نوع زندگی فاسد میشود .

کاموس

بدبختی آدم از جهل نیست از تنبلی است .

دیل کادنگی

برای قلب آرامشی بهتر از آنچه در محیط کار هست میسر نیست .

دوکت دولوی

برای آنچه هستیم مدیون قدرت اراده و اخلاق و شکار و جرات خود میباشیم .

فایلمون

برای من زیباترین روزها روزی است که از نتیجه کار خود در آن روز خرسند باشم .

؟

برای شب پیری در روز جوانی چه غنی باید تهیه کرد .

پلوتارک

برای بهره مندی از اوقات فرصت و فراغت نیازمند حجتی حاصله از کار هستیم .

والترامکات

برای اشخاصیکه فقط در فکر کار هستند فرصت تطاهر باقی نمی ماند .

روزولت

برای تمام موفقیت هائیکه در زندگی بدست آورده ام خود را مدیون آن میدانم که همیشه ربع ساعت قبل از وقت سرکارم

نلسون

حاضر بوده ام .

برای پیشرفت پیروزی سه چیز لازم است اول شکار . دوم شکار . سوم شکار .

لرد آیسبری

بسی گنج که از رنج نبرد از آید و از کمالی از دست برود .

قابوس و شمس

کلبش در آبادانی و نیای خود چنانچه میخواهی انهم در او زندگی کنی .

حضرت امیر

بگذارید آن ملتی که در ضمن کار کردن سنگهای بزرگ از کوه آوار میخوانند، آواز خود را بخوانند و کارهای جدی ابا شو

مونتکیو

و مزاح انجام دهند .

حضرت محمد

بهترین کار خیر اصلاح بین مردم است .

هر کس کاری اگذار کند که برای آن ساخته شده باشد در این صورت یک چنین شغلی از کارش لذت خواهد برد

جون روسکین

و مانند گل گفته خواهد شد .

بهترین دستان که انداختن بآن احتیاج دارند عبارت است از کار ؟

کتاب کار و زندگی

بهترین یار و پشتیبان هر کس بازوان توانمای اوست .

بی نظمی در کاربرد ترازی اطلاعی از آن است در کارهایی مذکی باید بخود اعتماد داشت پس .

فراخین

بکاری نه تنها موجب ریشائی فکر و نادر حتی خیال است بلکه یک کدورت و تشنایی همگنی باطنی پدید میآورد بشید

؟

بیچاره کسی که از رستگشت دست بکار نمیرد .

بیچارگی و تسیده روزگاری ابوسیله سعی و عمل از دامن زندگی دور سازید و از فلک کج مدار شکایت و اندازید و خود

؟

و مردمان افسرده سازید و بر آن باشید که هر شکلی سعی و عمل آسان میازد .

پدرم من کار کردن آموخت نه عشق و علاقه بکار را .

لینکلن

پیش از اقدام بکار توانائی خود را بسنج و موجبات وسایل آنرا در نظر بگیر .

سه رنگ

پروزی با کسی که پیش از دیگران پشکار دارند .

ناپلئون

تا سه انجام کاری را نه بینید غلش خوشدل نباشید .

حضرت محمد

تا جوانید کار کنید زیرا نقطه یک بهار در زندگی هست و بهار است که ثروت تابستان و حاصلخیزی پائیز را فراهم سازد .

؟

تا مقداری از کار باقی است شخص باید خیال کند که هیچ نکرده است .

؟

تا آنجا که ممکن است کارت امروز خوب انجام بدو باشد که فردا باز قدمی و بکل بر داری کارت بهتر انجام دهی .

ناپلئون

تا زنده ام بچله ای آرام نخواهم گرفت ، راحتی کردن مردن نزد من یکی است .

گوستاو لوبون

ترقی مولود فعالیت دائمی است زیرا استراحت چیزی بجز انحطاط و در بر ندارد .

راسکین

تصور ما ، دانائی ما ، خیال ما از نقطه نظر حصول نتیجه اهمیت ندارد ، تمام اهمیت در کارهای ماست .

آدام اسمیت

تقسیم کار سبب میشود که برای رفع نیازمندی یک نفر همه کار کنند و این اساس ترقی و رفاه است .

؟

تمام کارهای شریف افتخار انگیزند .

پوسه

تنبلی آدم را خیالپرست باریاورد .

تنها مدرسه ای که علم و معرفت حقیقی را در آن آموختیم مدرسه دنیا است که در آن دو معلم رحمت و کوشش ما بنان

در سرگراهنائی تلقین میکنند .

هیوملر

تنبلی آنقدر بکندی حرکت میکند که فقر و تنگدستی به سهولت او را بگیرد و کارهای خود را دنبال کند و روزه آنها را

دنبال خواهند کرد .

فرانگلین

تنبلی بلا و آفت بشریت است و همانطور که زنک آهن را میخورد و آنرا فاسد میسازد و بطالت نیز قلب افراد و ملل

را خورده آنها را از صفحه وجود محو میسازد .

اسمایلز

تنبلی ترین و ضعیف النفس ترین انسان در جامعه اش از همه شکوه و شکایت دارند بدترین اقامت در چهارپایه است

که صد و سیاهوی آن باید تراست .

سموئل اسمایلز

تاثرات اولیه بر وجود ما حاکمند .

مثل چینی

ثروت و سرمایه اساس واقعی هر ملت معادن نفت و ذغال و طلای او نیست بلکه استعداد و هوش و کار -

افراد اوست .

؟

چون زندگانی بهمانی و کوشش گیری از زوا حکم مرض آبله را دارد برای مغز .

استفان سن پتر

چون آنها همه در انتخاب کار باید آزاد باشند چه اگر رضایت خاطر می نباشد هیچ کار خوب انجام نمگیرد .

؟

چون هر بدون تراش و مرد بدون زحمت کار را درش پیدا میکنند .

مثل چینی

چه با اشخاصیکه فقط به صدای طنین کلنگ گوش کن از خواب بیدار میشوند .

ناپلئون

چون تمام اشیا جهت گیری شد بدین معنی و عجز ما هم جهت گشت نتیجه ای که از این دو وجود آمد فقر و غنای بود . حضرت امیر

چه بسا فعالیت مائی که در اثر فقدان کمی فعالیت بیشتر اثرش از زمین رفته و تبدیل به سیح شده است . ای . ه . هاین

چه بسا که یک قدم با انجام مانده کار را بر هم میزنیم .
از اشعار نادره کنگ

چراغ کوچکی درون شب تاریکی را میگافد و با طراف نور میدهد کار خوب اگر چه کوچک و ناخیر باشد در نظر من کوچک و

ناخیر نیست .

شکیر

مثلاً عربی

چاه را با ششم نمخوان پر کرد .

ناپلئون

حتی در مواقعیکه هیچ کار نداشته ام من خود فکر میکردم باید وقت بیهوده تلف کرد .

۹

خوشی و شادی و دتر از کار و کوشش انسان خسته میکند .

خیلی از ما وقتی بروی خانه ای میرسیم تمام عمر در انتظار می نشینیم تا مگر کسی دیگر بیاید و روی آن پلی برای ما بسازد و بپوشد

داشتن یک حرفه بمنزله تکیه است .

فزان کلین

در این جهان هر کسی باید که کاری داشته باشد آدم بیکار بسیار و عضو بیاید و بی ثمر جامعه میباشد . ویکتور پوتش

خواجہ نظام الملک

در دنیا کسی نیست که وجودش برای کاری بدر بخورد .

کنفوسیوس

در شغلی که تو محول نیست اندیشه و تدبیر میکن .

در سال ۱۸۱۱ ناپلئون طی گفتگوئی چنین گفت که عضو ذاتی نیست من برای کار بدنی آمدم و ساخته شدم من بجهت

توه پايام و محدوديت توه چنانچه پي برده ام ولي به گزشتن توه محدوديت توه کار کردن خود پي بررم .

در اين عالم فلز من و رای من و شان و آبروی من در کار نیت همه امور به ما یعنی گروهی که در منفعت شریک و بهیم هستند -

دکتر پدین خانلو

نسبت و تعلق دارد .

در راهی قدم زدن که پایانی ندارد و دریایی سیاحت کردن که کرانه نایش نیست از طریق حس و دور میاید مرد باید دور

کلیله و دمنه

کاریکه وارد شود دخل و مخبرش ادا شده و ضرر و نفعش اینمیران عقل بخد تا رنج بهود و کشیده باشد .

ناپلئون

دنیا از آن کسانی است که حرارت اثر می دارند .

ناپلئون

و اهرم برای برانگیختن مردم سعی و کوشش وجود دارد یکی نفع و دیگری ترس .

کتاب کار و زندگی

دیروز را فراموش کنید! امروز را کار کنید به فردا امیدوار باشید .

مشد ژاپونی

در یک فن اتا بودن بهتر از آنکه شخص در صد کار دخالت کند و میگوید خوب ندانند .

برناردشا

راز بدبختی شما در اینست که فرصت فکر کردن درباره خوشبختی و یا بدبختی خود را داشته باشید .

چند

روزگار بمن گفت عمرت را بروش گفتم آرزای تمام دنیا میدهم ولی افسوس که بتدریج آرزایم را از کفم ربود و بی آنکه بهای آن را بمن بپردازد .

مشد روسی

رخ خواب نرم خواب سنگین میآورد .

گوت

زندگی بدون کار مردن پیش از وقت است .

گزارندها ترین مردم کسی است که بخیه گزارندهای عمر را برایگان از دست نهد و وقت گزارندها را تلف نکند . اسماعیل

سحرکامان خردس گانک زده میگوید می مردم برخیزید و بهترین استی درستی ایتاید و دیو کا هلی را از خود دور سازید و بفرید

آن دیوی که میخواهد شمار را بخواب ببرد .

ایران شهر

سخت ترین قمار یک ترین روز برای من روزیست که توانم کار کنم .

پاسکال

سرچشمه فساد با یکاری است شیطان برای دستهای بیکار کار تهیه میکند .

افلاطون

سرعت در عمل نخواهید بلکه نیکوئی عمل را بخواهید که بعد از فراغ از نیکوئی عمل پرسند نه از سرعت وقوع آن .

پودتن

سگ بیکار گرفتار گری و خورده میشود .

؟

سگ عرو می کند ولی کاروان اعتنا نموده بدان میگردد .

شکل اجتماع منه دای را گوشش امروز تعیین میکند اگر اجمال و یا اشتباه کردیم نتوان مننه با بصورت کلمت و بدخی گریبان را

؟

خواهد گرفت .

سگسنگ عادات بد کار مشکل نیست عیب کار و اینجاست که شما ممکن است عادات بدتری را بجای آن بپذیرید . تو آلوپن

ست لود

صاحبان بزرگترین کارخانه های عالم مردمان فحشیری بودند سعی و عمل آنها را بدین مقام رسانیده است .

پودتن

علت اصلی همه ملالت و اندوه غمناکی است .

اوسطو

عمر صند و قچای است که هم میتوان آن را با افکار و اعمال زیبا پر کرد و هم با افکار و اعمال زشت .

مثل چینی

عجله کاریر که احتیاط قدغن کرده انجام میدهد .

فقط امروز در اختیار تو است برخیز و برای کار آماده باش و از هیچ خرم نداشته باش. آیا مہیای کاری یا در انتظار فردا؟

فقر و سنگدستی بدر کارخانه مرد جمگتاش نزدیک شود ولی هرگز جرات ورود بدرون کارخانه را ندارد. فرانکلین

فقط از یک دخت سالم. میوه سالم بدست میاید. متل چینی

کار گنج است و دنیا معدن است پس شتابید بکار تا حملت دارید. حضرت محمد

کار کن و مطمئن باش کامیاب هستی. حضرت امیر

کاریکه تنها سود شخصی در آن منظور شده باشد شرافتمندانه نیست. لئونولستوی

کار هر چخت و مکل باشد صدرا دیتی شخص نمیرساند لیکن وقتی بکلی خاست خسته کننده و خالی از امیدواری بود آنوقت بمنزل

بدترین شکنجه روح و جسم میشود. اسمایلز

کار بدون تفهیم انسان را پیکر میکند و تفهیم بدون کار آدم را مثل مار میآورد و جاسکله کوشش و مجاهده وجود ندارد و فضیلت

و تقوی معدوم است. برناردن

کار پزشت طبیعت است و برای خوشحالی آدمی ضرورت دارد. جالینوس

کار جسمانی رنج روحی از زمین میرد باین سبب است که میوایان بهواره خوشحالند. لارشفوکو

کارهای گذشته کرده ایم ما را مانند سایه تعقیب میکند و نسبت بجنس آنها ما را به بدی یا خوبی میکشد. کارلاید

کار کوچک بپذیرید ولی برای کار بزرگ آماده گلی پیدا کنید.

کارکن اگر چه تنه باشی و چنان انگار که همیشه و چشم از هر سو ترا نگاه میکند .

کنفوسیوس

کار و کوشش ما را از سه عیب دور میدارد: افسردگی، دزدی و نیازمندی .

ولتر

کار قانون زندگی است، قانون کلیه انکشافات تمام مملکتها .

؟

کار خودت را بخوبی بفهم و از اینجا آورو مانند یک قهرمان خود را با آن کار مشغول کن .

کارلاید

کارکن پیش از آنکه نیازمندی بکار و ادارت کند .

فوانکلین

کار و کوشش ما را از سه شر بزرگ میسرماند: ملالت و دلسردی، رویت قشای و فقر و نیازمندی و در هر جامعه که کار را براساس

استعداد تقسیم نشود در واقع همه بکارمانند .

ولتر

کابلی اگر از بسیاری از جنایات جلوگیری کرده است موجب از بین رفتن بسیاری از فضائل نیز شده است .

کولتون

کابلی فساد تن بود و زنهار کابلی مکن اگر تن ترا فرما نبه ارمی بخند بستم تن خویش را فرمانروا کن و به قهر آنرا اطاعت در آور بکاس

کار و اس وقت است .

ناپلئون

کار نه فقط بهینه زندگی، اما این میکند بلکه زندگی کردن هم با انسان بیاموزد .

هانری فرد

کردار بلندتر از گفتار حرف میزند .

کارولین ولتر

کنسیر که از کار میماند باید مجبور به بکاری کرد تا بارش کاری بریزد .

پاسکال

کلیه در انتخاب کار اشتباه کند عمری اشتباه کرده است .

کتاب کار روزنگ

کسی بهتر است که کاری را که دیگران نمیتوانند با سهولت انجام دهند برآوردی انجام میدهد و کسی نابغه است که کاری را که دیگران

هانری فردریک امیل

از انجامش عاجز است بخوبی با انجام میداند .

کسانی که سر خود را به طالت و غلبی میگذرانند حق ندارند از روزگار شکایت کرده بخت اقبال را مورد عتاب قرار دهند برآوردی

ایدا شهود

کوشش نخستین بجای قدرت نخستین قانون خلقت و نخستین چرخ گردونه سعادت است .

مثال آلمانی

کردن زمین مال مردم باشد کار است .

مثال آفریقائی

کار کردن خوب است اما زندگی کردن افرواموش میکن .

مثال آفریقائی

کسیکه در آفتاب زحمت کشیده حق دارد که در سایه استراحت کند .

؟

کسیکه در کارش نادرست است همه چیز نادرست خواهد بود .

مثال ایتالیائی

کسیکه در آغاز کار فکر و تامل نکند و در پایان کار راه خواهد پشید .

مثال ژاپنی

کسیکه به پیکار خود اعتماد دارد و ارزش برای شناس قائل نیست .

مثال چینی

کفش گذا که پوشیدی حاضر زمین خوردن باش .

سل
بر تو اندر را

گر قناری در این دنیا از اینکند نادان از کار خود طمینان دارد و نادان از کار خود مطمئن نیست .

حضرت محمد

کنا به کارترین مردم کسی است که خدا را سئول کارهایش است خود بداند .

مثال یونانی

گا و آهنی که همیشه کار میکند بی راق است .

کفایت شیرین و کردار تلخ خیلی با رافیه داده است .

مثل فراسنوی

ما همه از کارهای خسته می شویم که انجام نمیدهیم و گرنه انجام کار هرگز را اخته میکنند .

؟

مجبورم کار کنم و گرنه اخلاق من فاسد خواهد شد .

تولستوی

مردمان عاقل کارهای منفی میکنند تا دیگران نام ایشان ابرند و بدانند که هنوز در این جهان هستند .

سعید نفیسی

مردم همه از یک نسل هستند اما از آنها سعی عمل است .

اسمایلز

مردم سالها نمی فهمند شما چرا باید مکر و قتی که بکار شوید .

؟

شغل نبودن بازنده نبودن یکی است .

ولتر

مصدر تمام مفاسد بیکاریست هر حکومت دولتی که بخواند این عیب ارفع کند باید تقدیرمکان مردم بکار وادارد .

پاسکال

مغرقل کارگاه شیطان است .

فرا انگلین

من باید خود را در کار فراموش کنم و گرنه ، کرم زیر بار یاس و ناامیدی در هم خواهد گشت .

تینسون

من همیشه با تو تنلی ستیزه خواهم نمود زیرا بیکاری و کاهلی ما را از بخور میازد .

میو خرد

من هرگز خود را از فعالیت کنار نخواهم کشید چه در این صورت از فرط بیکاری مجبور خواهم شد به پیری و مرگ فکر کنم .

دودل

من در زندگی حتی مکر و زکار نکردم و ام ، آنچه انجام داده ام تفسیر صحیح بوده است .

ادیسون

من مشورت نمی دهم مگر بواسطه کار و کوشش و اگر از عمل خسته می شوم تفسیر صحیح در رفع حستگی و اشتغال بکار دیگر جستجو می کردم بیوتن

موفقیت های پی در پی گاهی بیش از مغلوبیت ضرر میرساند. یکدیگر موفق شده و کاری آپیش برده است براحتی غلبه می شود؟

موفقیت مانند شنیدن لای انگشتان آب از یک بشکه بریز می شود و نمیکنند و با فعالیت کار باید حلقه را برانگیزفت؟

مواظب خودت باش وقتی خورشید بر زمین نگاه میکند میتواند بگوید این بکار و است که خوابیده . فرانکلین

ملاح و در زیده را در دریای طوفانی میتوان شناخت . مثل یوگسلاوی

گمرانی و توش در موقع کار بشمار روی میآورد بلکه پس از انجام آن ظاهر می شود پس باید همیشه مغر از شغال باشد . جیمز ل. مورس

نیروی که برای انداختن کار امروز نیست در مصرف می شود غالباً برای انجام وظیفه همان روز کافی است . ؟

وقتی شخصی گمان کرد دیگر نیازی به شرف ندارد باید تا توش را آماده کند . دکتر واردن

وقتی بکاری مصمم شدی دیگر درهای سنگ و تر وید را از سر سو بپند . نیچه

و فیکه عرق خشک شد زحمات کار نیز فراموش می شود . مثل بلژیکی

هر جا وسیل تنبلی و تن آسانی کمتر فرا هم است آنجا بهتر کار می شود . دورویل

هر وقت احساس میکنم که در درونج و بیماری میخوام مرا نجات کند و از اردید بکار پناه ببرم کار بهترین درمان دردهای من است . هنر

هر کس بیشتر تحمل رنج و سخت نماید بهتر میتواند کار کند . میلتون

هرگز نباید از قدر بحکیم بکاسیم کار کرد و دست نه ارد که در حضورش کار را ورا تحقیر کنند . دو سال

هر کس داند در خور چه کار است و پی آن شود حکمتی بزرگ باشد . سقراط حکیم

هرگز نمیتوان با آدمهای کوچک کارهای بزرگ انجام داد .

سیدرون

هر کار یک تصمیم از ابلهید نصفش انجام دادهاید .

ابراهام لینکلن

هر کار بزرگ در آغاز محال منتهی میرسد .

کارلایل

هنگام شروع کار با اندازه کافی غرور و دقت کنید تا در میان کار تردیدی به شما دست ندهد .

فوسلن

همیشه در سه جایی که متهی بکاری مشغول باش .

هانری فرد

همیشه خود را گرم سازید زیرا اشخاص عکین مضطرب باید خود را در کار فراموش کنند و گرنه در یاس و ناامیدی غرق میشوند .

همیشه کار کنید و بکوشید تا جاه افتخار و عظمت پوشیده بشود همیشه در نظر داشته باشید که افتخارات تازه امی به دست آورید ،

شکسپیر

زیرا افتخارات گذشته همچون شمشیر است که زنگ زده و از رونق افتاده است .

اسمایلز

هیچ یک از تمایلات نفس انسانی مضرت و خطرناکتر از تمایل به تنهایی نیست .

اوج ولز

هیچ چیز جز یک هدف شخص معلوم نمیتواند روح انسان آرام سازد .

هیچ چیز بدتر از بیکاری نیست زیرا انسان در موقع بیکاری مغر خودش را میخورد و این از بدترین آفات امراض انسانی است .

ناپلئون

هیچ کس آنقدر ابدیت که برای هیچ نوع کاری لیاقت نداشته باشد .

مثل چینی

هر نفر سه از فرنگی هم بایک گام آغاز می شود .

مثل چینی

هر چه تعداد کارکنان کمتر باشد نوع خدمت بهتر خواهد بود .

هر قدر بیشتر مای بخوای باید به دریا بیشتر نزدیک شوی .

مثلاً انگلیسی

همه خوبند اما نه برای همه کار .

مثلاً اسپانیایی

هر گاه نیکه برادران با هم کار کنند کوه بدل به طلا میشود .

مثلاً چینی

یک کار نیکو گاهی یک شخص و یک ده و یک شهر و گاهی یک ملت است گاه یکند و ترقی میدهد .

گوت

یک وزیر کاری چون یک شب بخوابی خسته کننده است .

پتی سن

یک کار خوب بهتر از هزار اندیشه خوب است و گاه نیکه کار خوب میکند یا بهتر از کسانی هستند که خوب میاندیشند .

مثلاً یونانی

یک وجب کار بیش از یک جریب وعده میارزد .

مثلاً آفریقایی

یک نفر نمیتواند در صحنه حال و در دو قایق مارپرو برزند .

تنه آنز که هر روز کس
بکوشد در پنج قنت سوز کس
که اندر جهنم گنج بدخ نیست
کس که در هر روز گنج نیست

فرد

شو غافل ز کرد و بدست که روز در قدم باشد
بمیسر آید از میسر زین آید

صوب

هر که دانه نف نه بر دست در خاک
نامید در هر روز خربت است

ص

ز کوشش هر چه خف و هر رسید
برو کار که با شرو امیدوار
گرت پیار است در کارها
شهر شیر تو دشوار

ب

کس ز غصه شایسته در طین آید
بر احقر ز رسید آمد ز حشر شد

حفظ

نابیه رنج گنج میر مرثیه
اگر عمر کنی و عنایت امید داشت

مفاتیح گرفت جانم برادر که کار کنی
دانه نمشت ایامه و دختر انتظار کنی

==

هر که ناس از عمر خوشتر خورد

منت از حاتم طهر بنبرد

==

برو کار پیش تو چیت کار

که سه ماهه جاودانیت کار

==

کتاب مطالعه

آدم تنها اگر در بهشت هم باشد با خودش میگذرد اما یکسکه بخت یا تحقیق علامت است هرگاه یکسکه مطالعه یا بخت در باره

محتوای آن کتاب مشغول است جهنم تنهایی برای او بهترین بهشت است .

متزلزل

آنچه میتوان بعد از بیست سال تجربه آموخت مطالعه صحیح در یکسال بامیاموزد .

۹

از میان آثار فکری بشر آنها که با روح و دل احساسات آدمی سروکار دارند از دستبرد فراموشی و فرسودگی در امان

استراحتی که توأم با مطالعه نباشد مینوع مرگی است که آدمی از زنده بگور میکند .

سنگ

اسکنند کتابهای کتابخانه ایران اتمام غارت و همه را به یونان برد .

پلوتارک

اصولاً در دنیا دو نوع کتاب وجود دارد کتابهایی که مطالعه اش نمیکند و کتابهایی که باید آنها را کسی مطالعه کند

اطاق بدون کتاب مانند جسم بیروح است .

سیرون

اگر کسی طالب مجهول نباشد از مطالعه همه کتابی معلومی بر معلومات خود خواهد افزود . بالاخره هر مغربی

دارای افکار است که مخصوص خود اوست .

حضرت محمد

اگر کتاب نقل تو حمله کنند و آنرا تصرف نمایند و اگر ادراک ترا برای فهم مطالب آماده نمایند و همچنین بلند پروازی مقبول

دکتر ماردن

ترا تقویت کنند و آنرا خواندن مطالعه نیست .

اگر کسی فلسفه را در دانشگاه ناید لیکن به فیلسوف بزرگ وحدت وجودی بلند اسپینوزا پیشه کند و او نیز دریافت و گفت

نخست اینکه مرا از مطالعات خودم باز میدارد و دیگر اینکه آزادی فکر را از من سلب میکند و مجبور شوم تعلیمات خود را

۲

تابع عقاید مردم زمانه کنم .

ژول کارادلی

اگر یکی از مشتاقان کتاب سید بزرگترین خوشبختی جهان را دارا هستید .

فردریک کبیر

اگر یکروز کتاب داشته باشم عشق من بسون بدل خواهد شد .

اگر در کشور ما به خانواده ای میتوانست کتابخانه ای از کتابهای نفیس داشته باشد بطور قطع زندگی اجتماعی منتطب

دکتر ماردن

میگردید و بدینها و آرزوهای ما به پایه غرق قابل تصویری میرسید .

پلوتارک

اگر مادر نباشد جسم انسان ساخته نمیشود و اگر کتاب نباشد روح بشر پرورش نمی یابد .

انسان در کتاب از چیزهایی باخبر میشود که دیدن خود آنها امکان پذیر نیست زیرا عین آنها فرسنگها و یا سده ها سالها

آنا تول فوانسز

فاصله دارد .

مثل چینی

اگر کسی بخواهد از حال و گذشته باخبر باشد باید پنج قفسه کتاب بخواند .

مثل چینی

اگر کتاب دارید خوش خواهید بود ولی خوشتر خواهید بود زمانی که دیگر احتیاجی به کتاب ندارید .

باید زیاد مطالعه کنیم تا بدانیم که یسح نمیدانیم .

مونتیکیو

باید درهای علم بروی همه باز باشد . هر جا مرز هست هر جا آدم هست آنجا کتاب هم باید باشد .

ویکتور هوگو

بجای آنکه چندین کتاب بخوانی کتابهای خوب را چندین بار بخوان ؟

؟

بدون حکومت نتوان زندگی کرد ولی بدون کتاب و مطبوعات نمیشود .

ابراهام لینگلن

برگهای کتاب بمنزله بالهائی هستند که روح را به عالم روشنائی پرواز میدهند .

ولتر

برای پیدا کردن ای از اشکهای پراشوب زنگارنگ ایده ها . احساسات و حوادث کتاب خدمت دوستانه ای بشما

ارزانی میدارد .

ماکسیم گورکی

برای یافتن حقیقتی که گاه از یک نظر بیشتریت سالها باید رنج کشید و کتابها خواند و گفته های مختلف را با هم بسنجید

برای ساخت اخلاق و روحیات یک ملت و بسنجیدن فوق و پایه فکر آن باید کلیه کتب و رسائل که در میان آن ملت

بیشتر رواج داشته و مورد توجه و مطالعه قرار داد .

اسمایلز

برخی کتب را باید چندین بار و بعضی دیگر را باید بعد از قلی ایسم باید چندین بار و بعضی دیگر را باید

فرانسیس بایکون

بسیاری اشخاص اگر چیزی از زبان دیگران بشنوند بهتر و روشنی تر در خاطرشان میماند تا اینکه در کتاب بخوانند یا در پیش خود فکر کنند .

لرد آوبری

بعد از کتب آسمانی شریف ترین و مفیدترین کتابها یوکرانی شرح حال است .

اندرو موردا

بگذارد روح خود را در آن فضا سیکه دوست دارم پرواز دهم زیرا من کتابخانه خود را در آن فضا میسازم که در

نیچه

تصویر نوشته گاهی با فلسفه و زمانی با سفرای شیرین سخن صحبت میدارد .

موسدن

بهترین آبروی طاق پذیرانی کتاب است آری یک قصه کتاب از هر تخیلی آبرو مند تر است

الف بس

بهترین کتاب آن کتابی است که انسان بشکوه و اوار دارد و الا بدرد پاره کردن بسم نمیزورد .

مثالیاتی

بدترین دزد با کتاب بد است .

پلوتارک

پرورش روحی بشر به کتاب مربوط میشود .

سونه

توجه به این کتاب مطالعه میکنی و من موی سه خود را در گارش آن نمیدانم .

سقراط

جامعه قبیله زانگی و سعادت میابد که خواندن کار روزانه اش باشد .

مثالیاتی

جهان کتابی بسیار عالی است ولی کسیکه خواندن نمیداند فایده ای از محتوای آن نمیتواند گرفت .

؟

چند دقیقه یا چند ساعت از وقت را با مطالعه گذرانیدن یکی از بزرگترین لذایذ روحی انسان است .

بوداردشاور

چون نمایی توانیم کتاب را از بین بریم عاقبت این کتاب است که ما را از بین خواهد برد .

چون ندگی کوتاه است و اوقات فراغت محدود و نباید وقت خود را در خواندن کتابهای بی ارزش و مبتذل تلف کرد .

چیز نیکه من بایست آنها باشم در کتاب است بهترین رفیق من اکلست است که کتابی بمن بدهد که بخوانم و باشم .

بایگون

خواندن انسان را کامل میکند و خردانی و گفتگو او را حضور ذهن و سرعت انتقال میدهد .

خواندن به کتاب مطالعه هر مطلبی که بدست آید با قصد اینکه در سریعترین وقت از مطالعه آن فارغ شویم برای عقل

و اخلاق یک کار زیان آور است.

دکتر ماردن

خوانندگان برد و نعمت گروهی میخوانند که نمیگیرند و گروه دیگر میخوانند که فراموش کنند.

؟

خواندن و عمل نکردن مثل شخم زدن و تخم نپاشیدن است.

؟

خواننده خیلی بذرت همان استفاده را میکند که نویسنده از نوشته خود کرده است.

تولیتان برنارد

حوشبخت کسی که از دو چیز دستبری ارد یا کتابهای خوب یا دوستانی که اهل کتاب باشند.

هوگو

خیلی مسرت است من کسیکه با شوق و حرارت میخواند کتاب مطالعه کند با آدم خسته ای که میخواند یا کتاب.

خسکی خود را رفع کند.

چارلز دیکنز

در دنیا لذتگه بالذات مطالعه براری کند نیست.

تولستوی

در این دنیا گناه چهری که میتواند ما را از فراموشی نجات دهد کتاب است.

تویک

در بدبختی و تنهایی جایگاه به همزمانی ممکن است دروغ بگوید و فریب دهد و در دروینفراید تنها کتاب است

که آزار و فشار در دروینفراید.

سعید نفیسی

ستون تمدن متن بهیم کتاب و مطبوعات است.

روزولت

یاست در زندگی اجتماعی و اخلاقی ملت ها کلماتی تاثیر دارد ولی یک کتاب ممکن است در این امر تاثیر فوق العاده

داشته باشد.

کلادستون

صغیران از مطالعه تنفرند. مردم این علاقه مند. و دانشمندان و عقلا از مطالعه استفاد میکنند. بایگون

طبیعت یگانه کتابی است که کلیه صفحاتش پر معنی است. گوته

فقر و پریشانی مایه جانی سید و بود که از اسباب و اثاثیه منزل یک ثقباق قاشق بهم داشتیم ولی خوشبختی
ما در این بود که پدرمان در موقع مردن و کتاب برای ما میراث گذاشته یکی کتاب را و رسیدن مرد صالح به

آسمان و دیگری کتاب پر سرکاری و تقوی. یونیان

قزانت کتابهای خوب مکالمه با مردمان شرافتمند گذشته است. دکارت

کتاب باغ بوستان دانشمندان است. حضرت امین

کتاب غذای روح شرافت است. حضرت امین

کتاب در اعماق قلب ما جای میگیرد. ما از هوای و بخش کتاب تنفس واقعی و کسب حیات معنوی میکنیم و هر چه از ادوار خوش
و جاهلیت تا عصر کنونی بدست آورده ایم همه از دولت افکار نویسندگان و تالیفات آنها بوده است. ؟

کتاب برای جوانان آشنایی است که آنها را بسوی شرافت و فضیلت میکشاند. از می تایلر

کتاب از لوازم و ضروریات اولیه زندگی است و لباس جزو تجمل و زینت آن. اداسموس

کتاب خوب بمنزله بهترین دوست و مؤسسان است اخلاق و صفات کتاب مانند انسان تغییر پذیر نیست و هر چه از او

بوده است همیشه هم همان حال باقی خواهد بود. کتاب از تمام دوستان انسانی ثابت قدم تر و با وفاتر و صبورتر است

و برگردان یام بدبختی و محنت بانسان پشت نمیکند بر عکس آغوش مهربان و رافت آن برای استقبال با همه گشود است

و در دور جوانی مار اسه گرم و مشغول میازد و در روزگار پیری و کشتی تسلیت و دایمان میدهد .

اسمایلند

کتاب معلمی است که بدون عصا و تازیانه مار ابریت میکند .

دانشد انگلیسی

کتاب جام جهان ناست .

هوگو

کتاب رشته اتصال و پیوند معنوی است و مردم غالباً بوسیله آثار و نوشته های مؤلفین که طرف توجه و اقبال جامعه

است با یکدیگر هم فکر و مانوس میشوند و بدینوسیله وجه اشتراکی باین خویش احساس میکنند .

اسمایلند

کتابهای بدکوم فکری هستند و موجبات تباهی و مایه افرا هم میکنند .

شوپنهاور

کتاب بزرگ کتابی است که خواننده را بزرگتر از آنچه هست بنماید .

ادوارد اوداو

کتاب سوس و نمکس اوقات اندوه و جگر است که حزن و اندوه را به سرور و شادمانی تبدیل میکند و روح و جسم از

اسمایلند

آینه خاطر میزداید و گنجینه ذهن را پر از گوهرهای گرانبها میکند .

کتاب خوب در حکم رفیق خوب است .

روسن پیر

کتاب بر عالم مدفیت فرمانروائی میکند .

ولتو

کتاب بوستان مزین است که گلها فی انسیه بزرگان میروید از مردگان سخن میگوید و ترجمان کلام -

زندگان است .

جاحت

کتاب بعد از فکر بهترین دوست مذکی است اگر بد باشد هیچ نیارزد و اگر خوب باشد از زنده ترین چیزهاست . استایل

کتاب آرامی جنبه های خلود و بدیت است تنها و معابد با سگوه خراب و معدوم میگردد و پرده های نقاشی محسمه های

گرا نه با ضیاع و تباه میشود لیکن کتاب بی هیچ نقضی در طی از سه دست نه باقی میماند . اسمایلو

کتاب عالمی جادو دانی و پاکیزه و روحانی است که اوقات فراغت ما و آنجا بعبادت حقیقی نایل میگردد و در صورت

کتابها بودند که بمن کمک کردند تا از این باطلات گسسته و بیرون آمدم و گرنه هلاک میشدم . ماکسیم گورکی

کتاب نمیشی است که ترا بخشش میآورد و دوستی است که ترا همچو طوطی نمیکند و پند آموزی است که همچو گاه ترا -

بلغزش و چار نمیکند . ؟

کتاب بخوانید و به هنگام تنهایی در عبارات و معانی آن ب فکر کنید و متعین کنید با دیگران نشسته و در گفتار آنان وقت کرد

آنچه را مربوط به افکار شماست فراگیرید . لود آدیووری

کتاب ظرفی پر از علم و طرائف است گاهی از نوادش میخندی و هنگامی از غائبش گفتمی میکنی . کتاب در ساعت

تنهایی بدم خوب و در بلا و بیگانه آشنای خوب است . جاحظ

کتاب خوب در حکم صریح و مدفن جادو دانی حیات انسانی است زیرا زندگی حقیقی بشری فقط عبارت از فکر است و فکر

نیز در صفحات کتب پدیدار و مخلص میماند . بنابراین کتابهای خوب گنجهای شاهواری از اندرز و کلمات حکیمانه است . استایل

کسانی که با افکار عالی و خوب مسازند بر گزشتها و بی هوشتها نیستند . فیلیپ سیدنی

گونی کتابها این سخن گویان خاموش بصید بالاترین وسیله دلداریت که برای مردم رنجیده آزارشیده
فراهم شده اند .

سعید نفیسی

لذت مطالعه یگانه لذتی است که خالص بی غل و غش است موقعی که سایر لذات از بین می رود این لذت همچون
پایر جاباتی میماند .

آنتونی تروپ

ما نه تنها باید کتابهای خوب بخوانیم و دوست داریم بلکه باید سعی کنیم که وجود ما بمنزله کتاب خوبی باشد که
دیگران از ما سراسر شگبیرند .

فمنلن

مردمان فقیر و سگین میتوانند بی هیچ دغدغه و تشویش مصاحبت افکار بزرگان نایل گردند، زیرا این گلستان
معنوی اجازت ورود فقط سواد است هر کس از عمده خواندن برآید میتواند به رحمت و حاجب دربان انجا ورود نماید
مطالعه کتابهای خوب فکر و امار حیات و مصاحبت با دوستان اهل دل برای سعادت مند شدن کافی است . در بیان
مطالعه وسیله ایمنی از بدی خلاق است انسان ادرسترون گذشته سیر داده و با افکار بزرگان آشنایار و دگر
مطالعه یگانه رای است برای آشنائی و گفتگو با بزرگان و زکار که قرنهای پیش از این در دنیا بسر برده و اکنون
در زیر خاک منسل دارند .

دکارت

من هیچ غمی نداشته ام که خواندن یک صفحه کتاب از این بهره باشد .

مونتکیو

من در باین مرگ مادرم حضور داشتم من با مرد محبوب خود را از دست دادم من شاید مرگ فرزند خویش شدم

در جوانی گرسنگی و میوای کشیدم اینها همه رنج داشت ولی مطالعه مستمر کتاب ناراحتیهایم را بطور مسالمت آمیز تخفیف داد؟

مطالعه کتاب یعنی تبدیل ساعتها می ملالت باریه ساعات لذت بخش .

مونتیکیو

مطالعه همان اثر را در دماغ بگذارد که ورش در بدن .

؟

مانه تنها باید کتابهای خوب خود را دوست بداریم بلکه باید سعی کنیم که وجود ما خود بمنزله کتاب خوبی باشد که دیگران

از نامه شوق بگیرند .

فلون

سیر و علاقه طبیعی من مطالعه کتاب کشتی زندگی را در اوایل عمر غرق شدن در گرداب جهالت و فساد و حلا

رفانی داد در صورتیکه هر سس مثل من در او ان طفولیت از نعمت مراقبت و غمخواری الدین محروم باشد بدرت

می تواند از این گرداب بایل خلاصی یابد .

تماس هود

نخست کتابهای خوب بخوانید و گرنه فردا فرصت خواندن آنها را پیدا نخواهید کرد .

؟

نحوه افکار و اندیشه های انسان بطوری است که ممکن است فقط خواندن یک کتاب پایه اندیشه ها و افکار انسان

را بر بنیادی جدید و یاد دیر خاص قرار دهد و چه بسا ممکن است کتابی میر سر نوشت میلیونها انسان را در راه -

مخصوص بنیاد د .

انیشین

وقتی که دفعه اول یک کتاب خوب میخوانم مانند آنست که با یک دوست جدید آشنا شده ام . وقتی که همان کتاب

را دوم مرتبه میخوانم مانند آنست که با دوست قدیمی مجددا ملاقات کرده ام .

اولیور کولداسیت

وقتی احساس میکنید و گریه و شیون برای آن باقی نمانده به قفسه کتابهایتان مراجعه کنید .

؟

هر کتاب است که دوستی را روشن میازد .

امروز

هر نوشته ای به یکبار خواندن میازد .

جدا

برگزیده کسی کتاب میدهد حتی اگر با آنها اطمینان داشته باشید و کتابخانه من فقط کتابهای وجود دارد که از دیگران با نیت گرفته ام؟

هر کتاب بخواندن میازد بایستی در آن حدود و بار خوانده شود، رعایت دستور فوق و علت دارد یکی اینکه در مطالعه

دوم قسمتهای مختلف کتاب بهتر درک میشود و قسمت آغاز کتاب موقعی نیک فهمیده میشود که از پایان آن نیز مطلع بشویم

و دیگر اینکه در این دو مطالعه وضع روحی ناخوشایند نیست در مطالعه دوم ناظران ما زوای نسبت به هر قسمت پیدا کرده

و طور دیگر تحت تاثیر آن کتاب قرار میگیریم .

شوپنهاور

همه وقت کتاب موجود انقلابات عظیم عالم بوده است .

؟

همانطور که اخلاق و سیرت اشخاص را بوسیله دوست و معاشریشان میتوان ساخت همانطور هم از روی کتابها

میخوانند میتوان بعبادات و حی و سخنان اخلاق آنها پی برد .

اسمایلز

بمد می و صاحبیت با کتب و جراید را در کلبه ای مختصر و دستمزد دارم از زندگانی در عالیترین تصور و عمده دارمی بالا بر

غل

و محروم از لذت مطالعه .

ماکولی

برگام مطالعه طرف صحبت فقط دانشمندان مستذولی در خارج اجتناب از احمقان محال است .

اسمایلز

یک محصل باید کتابهای خوب بخواند اما یک نویسنده باید کتابهای مهمل را هم مطالعه کند من مرفهترین کتابها را میخواهم
و با اینکه جواب قیمتی اغلب در خزانه هست گاهی در ویرانه ها گنجائی پیدا میشود که آدم را خیلی شگول میکند آدم باید
از هر سوراخ سنبه می خبر داشته باشد .

برفاد دشاو

یک ساعت عمر گذشته به بیچ قیمتی نمیتوان بازگردانید اما با دادن چند قطعه پول ناچیز میتوان تجارت تمام عمر
بزرگترین عقلاهی عالم را تصرف کرد .

متکیو

یک کتابخانه بدون کتابخوان از یک جنازه بیفایده تر است اما یک کتابخوان بدون کتابخانه نمیتواند با انعطاف
خاصی او ایجاد یک کتابخانه را بسوزاند .

دایموند درواید

خوشتر ز کتاب درجه نرسیت

بر خطم بوش تنه من

در علمه ز ماه عشق ارسیت

صد راحت هست ویرا ازاری

چه

بهر زنی بجای نه جالرسنه

در دس برابر دفع اموضه

خوشتر ز کتاب اشک نرسنه

بهر ز مطالع دولا نرسنه

سید خیر

حال مصیبت وقت داسه منیم

جز صراحتی بم نه یارونیم

که کتم خست بی نه خوشتر نشتم

تا حریفتم و خرابی خست کم منیم

فظ

در این دنیا به از آنجانب

نشیند با تو به وقت خسته

که بشدیم کتبر وکی

زار دار تو خوشتر هر روز

گویر از برای است نه

زار خوشتر بشر و لکیر

حقیتها کند از پستان

نه چسب از عارف ادیر کمر

ایچ سیه ز

امشروع رکھنا

زبان چرخ

از خوندن سر خیز که بخون و ناله

هرگز نشو صد خیزت جفا

بهر خیز

چشم غمناک به چو جگر در آید

در چشم و در کمر تافت کفایت

همیشه دیم کس نمیگذرد که بر هر

همیشه دیم و در پس آید این همه

و سر و نه اقل و او شده اندوه

تا روز که هست بهیچ جا

باید از گذاردن حق در جهنم رفت

باید چه گفت بکنم در باره که؟ خلق

باید همیشه دیم بماند بر دوزخ

باشد که در قشایم بهیچ

همیشه دیم و خانه ما میخورد

خاکترب و جهنم بهیچ زب

در چشم خوشتر بهیچ

بهر هر خیزد که مراد است

گفت و نشو بکوت و فخرش

یک قوم در دنا و در قوم در آید

تشد بزرگه نرحب و بر کای

بر خسته و نوع و کس بهیچ

از بای دگر که بر عجب

صاحب لاشه و بهیچ

بهر سر و کمر و کت

کودک

آدمی باید در پنج خصلت با کودک کان شرکت داشته باشد یکی آنکه همچون کودک کان غم روزی نخورند. دیگر چون بیمار شوند از عذاب نمانند. و گله نمانند و آنکه به طعامی داشته باشند بگوید که خورد و چون بگوید که نزن آغ کنند و در دل نگاه ندارند و زود آشتی کنند و از اندک چیزی ترسند باریقت باشند و با اندک چیزی ارضی خوشنود کردند. بزرگمهر
آنکه استهای یک کودک را نخواستند خود خواهد گریست.

مثلاً فنیانی

اطفال بالطبع مایلند مانند والدین خود باشند و هر کاری را که آنها بکنند انجام دهند.
اگر میخواهید باند دختر شما پس از ازدواج با شما چگونه رفتار می خواهد کرد. کافی است صحبت او و برادر کوچکش گوش کنید.
اگر به سحر کلمی محبت نشان دهید. وی صد چندان شما مهر خواهد ورزید.

جان روسکن

امروزه سحر کرم کردن یک سحر بیشتر از آنچه که برای تربیت بزرگ شدن پیش خراج شده است تمام شود. هر بزرگوار
با کودک کان باید نرمی و درشتی ابا هم بکار ببریم. و نه اینکه همیشه مانع آن شویم که از راهی که میخواهند بروند. اگر از اینجا دور
برای خود در ملاست کردن آنان چشم بپوشیم در آن هنگام که بزرگ شوند مایه درد ما خواهند شد بهر قیمت هست

برحمت می‌توانید دوباره آنها بگنج آورید .

پیرچون

بهترین دوره زندگی ما روزگار طفولیت است همین که از آن گذشته ایم دارد بدترین مراحل حیات می‌شویم . هوک
پدران مادران دوره اول زندگی بچه هایشان صرفاً موصحن به رفیق صحبت کردن آنها می‌کنند و بقیه دوران کودکی
کارشان این است که آنها را نشانند و ساکتشان کنند .

رابوت تانز

خطاهای کودکان به کردن الدین است .

مثلاً آفقیانی

در هر یک یک معماری حیرت بخش نهان است .

شویان

فرزند مثل انگشت ششم است اگر بریدش پنج دارد و اگر نگاشش دارند رشت نماید .

نوزد شهریاری

قبل از آنکه کودک اکتب بریزد یقین پیدا کرده باشید که خود سب خطای او نبوده اید .

اوستین اومالی

کاش حیوان یا کودک بودم که آینده امیدیدم و گذشته یاد نمی‌کردم و فقط بحال توجه داشتم و خوش بودم . لایبروی

کودکان یاد گذشته نمی‌کنند و به فکر آینده هم نمی‌فکند و مراضیت شمرده و آزار بخشی نمی‌کنند . درین سالندان بسیار

لایبروی

معدودند افرادی که آیین قمار می‌کنند .

کودکان عمو یا بیکاری ادوست ندارند بنا بر این تمام توجه شما باید معطوف به این باشد که این خصلت مغله دوستی ایشان

لاک

در چهره می‌شود که بود ایشان باشد .

ژوبد

کودکان به نمونه و سرشقش از اتفاقا می‌زنند .

کودک بی پدر چون خمه ای بی سقف است .

مثلاً فیهائی

نفرینی که از قلب خاموش کودکی بر میخیزد کارگر تر از چشم نیرومندترین مرد است .

۱- ب . بواوینگ

نگذارید چه کاریه کنند زیر باران هم غنچه را ضایع میکنند .

ژان پول

نموانید بگوید که بیا موزیک از خود مواظبت کنید مگر آنکه آنرا ازاد بگذارید تا برای مواظبت از خود بکوشد ممکن است اشتباه

ه . ویچر

بجندوی انانی وی از میان همین اشتباهات بیرون بیاید .

هوگو

بسیخ خرمشله بختی کودکان اسالت نمیکند .

رومن رولان

بسیخ رنجی بالاتر از رنج کودکی نیست که برای اولین بار طعم ظلم و قساوت اچیده باشد .

کو دگر

که کرد عسر و حزن به بهر دگر

سرور و دود و زرخیز و نایاب

چه به پیوسته دیدار بخت و جفا

بکام بخت لب منمته خندان

بسنور دیره بر ستور دل بفرمان

بچشم محبت منم سیم و سنگین

که مهر دارد لطف پر گنجین

پر از محبت اویم و در بدو شیان

در این صحیفه نه نام ز پارس و حبش

خیالها که منم از زحمت کس

که جود در این بخت بخت و جفا

از آن بیدار و زنگنه

ز درلودن آرام عمر بخت

منم و غشوق و امید از چشم ^{بخت}

که به هم بر نواز ز شاد دل

بر این شاکم در لوبج خند دگر

یاس و زنجیرم ز دست دیره و دل

بخت دل منم زده است از وین

ز دست منم سر آیم در این لوم

به مهر دارد جانش ز زره و تن

نراشت لوح دلم حبس افتد دگر

بهر بزرگ درخت نه خرد و جفا

در این دود که مرا نماند کمر بند

لذت

کسیکه از مشاهد کارهای نیک دیگران لذت نگیرد از انجام کارهای نیک واقعی ناتوان است. لا والله
 البته بدنبال لذات موهوم بگریزد و جز نایس و ناامیدی نتجه دیگری در راه خودش بدین میکند ولی عاقل سیکوشت تا آخر
 امکان خوشتن از مشقات و مصائب زندگی برکنار دارد. ؟

از زندگی خود لذت ببرید بدون آنکه آنرا با زندگی دیگران مقایسه کنید. کند و دود
 از گشتن و زنگاری باید حذر که خارش دست نخورده و از پیمان عمر مادی باید نوشید که پس از شبستی خمار بخش
 جان اینی ندارد. آس. ماردن

اگر در این جهان از دست و زبان مردم آسوده باشیم برکن اشجار و زمزمه آتش و جویبار مرگ زبان
 دیگری با ما سخن خواهد گفت. شکپید

انسان بوسیله برآوردن تمايلات خود نمیتواند به لذت و شادکامی برسد. بلکه در صورتی میتواند زبان سه چشمه راویابد
 که پابر سر این تمايلات بگذارد. آندره ژرید

این لذتهای آنی و موقتی برقی است خطرناک که در ظلمات حیات میدرخشد و جلوه آن دیده خافلانِ اخیر و مکنذولی حلی
زودشعله آن خرمن سعادت و اقبال را سوزانید و هشتی بجان ابر روی توده های خاکستر آن بھرت و ناکامی ششمارد
برای تولد و مرگ چاروی نیست پس بهتر است از زمان حد فاصل اکثر لذت ببریم .

جوج سانیان

غ - ذ
برای خوشی و لذتهای بزرگ باید ناراحتیهای بزرگتری تحمل کرده و با استقبال آنها برویم .

بشر برای لذت بردن دنیا آمد و است زیرا بما تقدیر که تواند احساس لذت کند کافی است و نیازی به دلیل دیگر ندارد و پاره
تمام حیوانات با تشنه انسان باین حقیقت افتد که بدف اصلی در زندگی لذت بردن از آنست .

ساموئل باتلد

غ - ذ
چقدر لذت بخش است که آدم نیکنی با خودش اروی و دشمنی گران گذارد .

خواستش نفس و طبع سرکش را بدنبال لذات آنی میکشد لیکن عقل برخلاف غالباً ما را از طی این طریق نهی میکند و با موعی
شر نفیر میخواند و محاسب نباید در پی لذتی بود که الم ناشی از آن گناه و کیفایران لذت بچربد .

محمد زکریای رازی

خدمت بخلق و طیفه نیست بلکه لذتی است زیرا سلامتی و شادمانی شخص را زیاد میکند .

ذدقت

خردمند و نبال خوشی و لذت نمیرود بلکه سیکو شد از درد و اضطراب هائی یابد .

شوینماود

در زندگی فقط دو چیز بد انسان است اول تأمین آنچه که میخواهد دوم تمتع از آن فقط عاقلترین انسان در نوع بشر با انجام دمی
موفق میشود .

دید کاردنگی

در لذتی که اینجاست به قباح بود خوشحال نباشید و فکر کنید که لذت نماند و قباحت نماند .

مفراط

دوام لذت موجب کاهش قدر آن و نقصان لذت موجب افزایش اهمیت آن است .

داشته

کسی که یک لذت بیش از ابد لذت آبی و کوتا و بفرود شد بسیار زیانکار است .

فخرو رازی

کسی می تواند از زندگی کاملاً برخوردار باشد که بداند می تواند از لذت کاملاً چشم پوشد .

ایبسن

یکدیگر بخواب خوشتر از مصیبتها بر ماند باید در تجسس لذات موهوم نباشد چه اگر باشد همچون بیانی است

که را و را از چاه تشخیص نمیدهد .

گوته

لذتهای جسمانی در اول کار به ما بحد میزند ولی عاقبت قشنگ تر هر آلود خود را در روح مانده برده و پاکمان میکند .

لذت دنیا در شرح کردن است نه در جمع کردن و شرمند واقعی کسی است که خرج میکند نه کسی که رومی هم میکند و جمالها

لذت عبارت از آن خوشحالی است که در حصول یک آرزو یا انسان است میدد و چون مال انسانی را نهایت نیست

خطوط و لذایز را هم گمراه می پیدانم شود .

کاظم زاده بیرانشهر

لذتی که از علم حاصل میشود بی الایش است .

افلاطون

لذت را در عمق هر خرمی توان یافت اما نصیب کسی است که آن آبسردن بیورد .

؟

لذت انفرادی بر عت بمرز و ملال انگیز نایاب زنج می شود .

شارب

لذت جوانی در زمانه مانع است اما مشکل نیست که دیگر امر و سرمانی وجود ندارد .

ژان کوکتو

مرد خردمند اتفاقاتی را که از نظر افراد عادی مصیبت جلوه میکند وسیله کامیابی لذت خویش قرار میدهد .

متزلینگ

ست باش و مخروش، گرم باش و محوش، بگشته باش و خاموش که بوی در ست، دست است بر بند و گشته بر بندش

خواجہ عبداللہ انصاری

نجات خواهی نیلی شو، بقا طلبی از پی فنا شو .

میوه کار شیرین ترین لذات است .

؟

میوه ای که در دسترس است از میوه ای که بالای شاخه درخت است لذیذ تر میباشد ولی از این جهت میوه بالای

دلت

درخت و در نظرمان جلوه میکند که دستان بآن نرسد .

نباید فراموش کنیم که سرآت لذات زندگی مفت و رایگان نیست غالباً در مقابل آن رنج و محنتهای تحمل میکنیم همین

دلیل مصائب و سختیهای مانی تهنه می ماند و به یادش آن سعادت و خوشی است . شکایت و ناله مصیبت را ارفع میکند پس چرا

بهیوده خود را رنج میدیم و زحمت شکایت بجا تحمل میکنیم . اگر مصائب و زکار را با مسامتت و شجاعت استقبال

کنیم سعادت منتهی شود همیشه عادت کنید که خوبه را بهیسنید از بدیها چشم پوشید شکر کنید از بدیها پندارید ^{لرزد و بگوید}

پولن

و جدان همان اندازه لذت بخش است که پاک است .

مکد

بدف آرزوی ما باید کار انداختن زندگی باشد نه لذت بردن از زندگی .

بهترین لذتها کار و فعالیت است بشرط آنکه بدنی هم در نظر باشد . در این صورت کار جزو زندگی .

غ - ذ

خواهد شد .

غ - ذ

هر کس باید مطابق لیاقت و ارزش اجتماعش از زندگی برخوردار شود .

همیش ولذتی را که در دنیا منظم بیاورید دارایی رنج و رحمت است و اگر فوراً برای ما تولید رحمت نکند در آینده -

اسباب در دهر خواهد شد و فقط ولذت است که هرگز نتیجه ناکوار و درد و رنج و پشیمانی در پی ندارد و این ولذت -

عبارت است از : اول لذت نیکی کردن به مردم . دوم لذت انجام وظیفه زیرا خوشی و لذت و آوایی را بعداً

روسو

احساس میکنیم .

؟

بیمه کوتاه ترین لذت شیرینترین لذتهاست .

فوانیس رواق

یکی از ناسخاترین لذتها در زندگی حرف زدن با خوشین است .

بجای حشمت از آنم که به خشم از او

پادشاه بود و اگر بر مایه نیست

غم و شرم بر صورت چه تفاوت دارد

عاشق بر همه عالم که همه علم از او

که بر این در همه رویت عبادت خدایت

باقی همه برده شد آنکه نیست غم از او

و

مست از من پر شور و شکر

بهر صبح و حال شیراز آتش است

و آنکه در دامن تو داشت منیت

هر که را دور و در گرفت آرامیت

و

گلالت ترک لذت بران

مزار آن در از خلق بر خجسته

سفرها و عوالم و موعودت

و کیست که صبر عفا نباشد

و که شوق نعلات نخود

گشت زبانت در آینه

که از چرخ آرزو بشود

که در دام شهوت گنجشک

که تا زنده اسیر بهمن نماند

کیست که بیایر بر بوی

ز صورت پرستیدنت میهرام

که از بوی آنست که بر لب

| | |
|-------------------------|------------------------------|
| دین آیت هر دو علم خیرین | گلوت نقد که دار بر آید |
| بیت به از زنده گزینست | چماقت به صرف شد زنده |
| چشمه میه در کس و خوب در | کم می رسم از که روستا بر آید |
| وصیت بهیست چشمه بود | که اوقات ضیاع گشت بهیست |

س

| | |
|---------------------------------|-----------------------------|
| دستخج تو بهیست به که تو صرف بجم | دانه آتش که بن کام چه بهیست |
| پیر می نه بهیست بهیست بهیست | از خطا جم که بهیست بهیست |

حافظ شیرازی

محبت

آن احساس سرشار آیمخته به قلم که از دلبسته در جستن کرده و بر خوار نشدن نقش می بندد دانش عاطفه است ؟

اگلس که بدیگری خدمت میکند اگر نخواهد خود را پست و خس نشان دهد باید کجای آن را از یاد ببرد. محبتی را که در حق کسی

شده و یاد او آوردن در باره آن سخن گفتن با نبرش کردن چندان تفاوتی ندارد . دموستن

اگلس که حق احترام و محبت خدمتگزاران را برنگیرد. انسان آزاده و واقعی نیست . اندر بوکارنگ

ارزانترین همه چیزها مهربانی است که بکار بردن آن مستلزم کمترین ناراحتی و فداکاری است . اسمایلو

از دل برود هر آنکه از دیده برفت . ؟

اسک چمی احکام زن بیش از آن بایه شهرت افتخار است که دریای خون براه انداختن . بایرون

اگر بار دیگر بزندگی باز میگردیم همه مهربانی می نمودم و در حق همه کسان یکی میکردم. ولی چون ای به چنان زندگی نیست

بهتر آن است که بم اکنون چنین کنم و از بسکی و مهربانی غفلت نوزم و آنها را پست گوش میذارم . پن

اگر بر آب و می خشی باشی اگر بر هوا پری پرندای باشی دل بدست آرتا کسی باشی . خواجه عبدالله انصاری

اگر بخوایم حال حسد و مندی که بدون محبت و عشق زندگی میکند بیان نمایم باید بگویم چنان شفاف و روشنی که

در ظلمت بجایند هیچ فایده‌ای از بینائی نخواهد برد .
متزلزل

اگر شما مهربان و رؤف نباشید وظایف خود را در دنیا بطور کامل انجام ندادید .
شارل یوکتون

اگر بخوای قلبت پر مهر و انباشته بر حمت شود بر قیام تو رحم کن و حاجات آن مادر بر آورد دست لطف و محبت

بر سر آنها بکش .
حضرت امیر

انسان بنده و احسان است .
حضرت امیر

ای مالک قیام و پیران که ناتوان شده اند از خاطر مبر و بسواری و فکر محکم با آنها باش چه کودک خردسال و

مرد ساجز و اگر کفیل نداشته باشند عاجز و راسی برای تحویل معاش ندارند و به سوال نهر و از مذ که برای خود کاری

فرایم کنند .
حضرت امیر

با منم چون پدر مهربان باش .
حضرت معتمد

با نمایان دلوزی و علامندی دیگران خود را از یاد ببرید .
دیل گاردنگی

با محبت میتوان دنیا را تسخیر کرد .
؟

باید عیان ترحم خود را کامل و دست داشته باشیم و الا ترحمیکه عنانش از دست شخص خارج شود بیشتر از بی رحمی زیان

برای روح بزرگ همه چیز بزرگ و محترم است برای روح کوچک همه چیز کوچک ولی اہمیت است حتی دوستی و محبت .
پاک

برای جلب علاقه باید آنها را علاقه مند می کرد .
دیل کارنگی

برای دوست خود یک دفعه تمام محبت خود را حاضر کن زیرا هر وقت آنک را تغییر می مشاهد کرد ترا دشمن میدارد . شرط
بود او را حسین سخات زندگیش بیانات خود را در دو کلمه ذیل خلاصه کرد . محبت . دلوزی . بودا

بهترین مردم کسی است که برای مردم سودمند تر باشد .
حضرت محمد

یهوده از دیگران انتظار محبت نداشته باشید این محبت شما باید در دل دیگران ایجاد کنید .
حجازی

بخاطر یک گل سرخ باغبان نوکمر همدار خارشود .
مثل تدکی

پاکدل باش تا دلها را پروانه خود سازی .
کاکم زاده یزدان شهد

تعمیم زیبا یان به سان طلوع خورشید زندگی است .
؟

تمام تعلقات اندیشه های مرد یک محبت زن نیاز زد .
ولتر

جز باعث محبت طالب ازدواج مباشی دلی خواهان کسی شوی که مستحق ابراز علاقه و یگانگی باشد .
داپوله

حسن شفت و مهربانی مانند کلید زرین است که در یخ دلها را برومی انسان بگشاید .
اسمایلز

دانه خدمت نیکو بفتان . یادگارهای شیرین از آن بیرون خواهد آمد .
مادام دو متاهل

درینا که زبان دل همیشه با هم نمیند . گاهی دل از بی پروائی و سرد روی زبان خونابه میزیزد و گاهی که دل از مهر و محبت

میجو شد . زبان همچو سنگ بسته از جانی جنبد .
حجازی

در هیچ جای هیچ موقع دشمن نیست و از به محبت غلبه کند .

سیدی

در عالم خیزی بالاتر از محبت نمی بینم .

بتهوون

در جهان یگانه مایه نیک نختی انسان محبت است .

افلاطون

در مکانیک محبت فرمانرواست . ظلم و جور محکوم بر دال است .

؟

دل آدمی رننده است که با مهر و محبت ام می شود .

حضرت امیر

دنیا می با چون کوهسار است که هر سوار آن بگردد از انکاس صوت خویش را می شنود . یکبار خوش از مهر محبت

سرشار باشد از دیگران جز به محبت و فانی میزند .

لرد آویبوری

دنیا را محبت نجات میدهد . این مرض بزرگ بشریت را محبت می تواند مداوا کند .

کمال الملک

دیگران را شمول عواطف و بهردی و عنکباری خویش کنید .

دیل کارنگی

دل بدل راه دارد .

مثالیوانی

دلت را همچنان تمیز کن که طرفت را .

مثالچینی

راه درست و نیکی از کشتن دشمن نیست . با مهر با فی می توانید چنان او را عوض کنید که دیگر نتواند دشمن باشد و در این

آلایین

صورت او کشته شده است .

رحیم در نوف باشد ولی دقت کن که مهربانی و عطف و نبوی تحقیق عقوبت و سختی شامل نشود تا موجب فساد نگردد . ارسطو

زمانی هست که نه کلمه که با محبت و شوقی ادا شود. پاداش بسیار بهتر از نه به از جلد کتاب دریافت میکند
که با تندی تلخی و بی اعتنائی حکمت و فزائنی نوشته شده باشد. روشن نوشتن نباید قلب را از حقیقت اگر حقیقتی
وجود داشته باشد دور کند.

ه. هوکر

بانوی مهربان شوهرش را برای همیشه تصاحب میکند.

بودیس پاسترناک

زندگانی اگر با عطفه سرد کار نداشته باشد گوار و ارزنده نخواهد بود.

؟

سعادت و شادکامی با میزان محبت است.

؟

سگها بر محبت لطف و احسان زیاد را تحمل میکنند و انسان خیلی کمتر از آنها.

شوینهار

شادی حقیقی نصیب کسانی است که قلبی مالا مال از محبت دارند.

؟

شش وسیله جلب محبت مردم ۱- صمیمانه نسبت بغیر علاقمند باشید ۲- تمیمی بر لب و اشیه باشد ۳- یاد و یاد

که نام هر کس را بی او شیرین تر و مهم ترین لغت قاموسهاست ۴- گوش دادن بیا موزید طرف خود را بشوق

آورد که از خود سخن بگوید ۵- با مخاطب از آنچه دوست دارد صحبت کنید ۶- صمیمانه و صادقانه اهمیت او را برآ

خودش محسوس سازید.

دیل کارنگی

شعله درختان و کوتاه خشم پیکان محبت آتیز میکند.

ژاندارک

شمیر علیه محبت و مهربانی وجود ندارد.

مشر ژاپونی

غریب کسی است که چیزی ندارد .

حضرت امیر

قلب با تائبش خوششید پاداش مهربانی امیدید .

بایرون

قائلی محبت حتی بر کوه صعود میکند .

؟

قوام همه موجودات بسبب محبت است و هیچ موجودی از محبت خالی نتواند بود چنانکه از وجودی و صدق خالی نتوان بود .

قلبی که مهر سوزد همیشه جوان است .

؟

کتاب محبت ابدت مطالعه کردم صفحات سرت بخش آن مختصر یافته ام و تمام اوراق ابارنج دانه و مالامال دگرگوته

کسب برای محبت حدودی قائل نشود اصلاً معنای محبت نفهمید است .

پوشگین

کلمات مهر آینه نقش خود را در جان آدمی میسازد و چه نقش زیبایی است بشنوده آراش و آسایش و نیروی میخند

و او را از احساسات تنگ و تنگ و خالی بهر مسأله میکند مهربان آغاز کند و ایم که کلمات محبت آینه را به آن

فراوانی که شایسته آنهاست بکار بریم .

پاسکال

کوششی که برای خوشنخت شدن کردن دیگران بکار ببریم مایه برتری مقام خود مایشود .

ل ۲۰۰ چاپلد

کسی که مهربانی میکارد حق شناسی درو میکند .

مثل تازی

کلید همه دشواریها را در زندگی خواهد گشود محبت است

مثل ایوانی

گاه از یک تنم مجوز لحد آفتاب، دنیای روشن شود .

حجازی

گاهی لقمه نانی با ضیافتی برابری میکند .

ف. تو لگی

گوهر بی مالش صقل نمی پذیرد و آدمی بی محبت .

مثل چینی

محبت ز زبان نفع است .

حضرت امیر

محبت منور و امی فاتحی است که حاکم بر وجود مردم صاحب کمال است .

محبت عیمر

محبت در ازدواج از احترام ایجاد میگردود .

فلون

محبت تلخ کایه سار شیرین یاس ابا مید و غم راه شادی بدبختی را بخوشبختی تبدیل میکند .

؟

محبت در حقیقت بسان قطره زلاله رخشان است که در کاسه یک گل خندان مستر دارد و معرشت در اعماق

روانهای پاک و دلهای تابناک است .

لامنه

محبت معشوش زود انحلال پذیرد چنانکه درم و دینار معشوش زود تباه شود .

خواجہ نصیر طوی

محبت یک احساس شور انگیز است، درست مانند مارش نظامی .

فزانو اساکان

محبت پر مردگان اشاداب . ناتوانان اتوانا . گمراهان ابدایت . مأیوسان امیدوار خسته دلان

؟

راجان یحشد .

محبت واقعی شبیه گیاه است که آهسته رشد نموسکند و مادام که در برابر مشکلات و مشقات پایداری نگیرد لایق

ایند آن محبت واقعی بخواند . نخواهد بود .

واشنگتون

محبت سرمایه جاودانی را و مردان جهان است .

؟

محبت را به هیچ خیر تشبیه نتوان کرد ، زیرا که هیچ خیر رقیق تر و لطیف تر از محبت نیست .

سمون محب

محبت را فراموش نکنید و از آن ناخبر شمارید .

افلاطون

؟

محبت داروی شفابخش قلبهای سخته روانهای ناتوان است .

محبت گوهر گرانبهائی که در بعضی از قلبها خاکستر روی آنرا گرفته است این پوشش نازک و مختصر را با تبسم و خند بزدانید تا گوهر گرانبهائی که پنهان شده است آشکار شود و با درخشش خود روح و قلب همگان را روشن سازد و بزرگ

مردم در قلمرو احساسات خیلی زود تر بایده گرا آشنا و صمیمی میشوند تا در منطقه نفوذ عقل و منطق .

گوستاو لوبون

مردیکه برای وصول به توفیق و دستگیری بشر و شوارترین نجات را بر خود بمبارد و نیکوکاری و محبت را یگانه داروی دردناک

؟

بشری میدان مقامی الا و ارزش عالی دارد .

یسخ و تقراط بر بنیای زمینه های کاملاً مخالفی یک چیز را گفته اند عقل محبت است محبت عقل است مطلب اساسی

که این دو جمله بر ایهامی مختلف التماس میکنند . همان صفتی است که همه تمدن بشری بر آن نباشد است . الکاندید مایکنا

من از ساختمان قلب خود در گفتگو که چون سنگ با مقاومت و گاهی چون شیشه بی طاقت است ، طوفانهای حوادث

مرا تکان نمیدهد ولی از یک نسیم ملایم محبت بر خود میلرزم .

نظام دفا کاشانی

گفته

هر بانی رشته زیرینی است که افراد اجتماع با آن بیکدیگر پیوسته میشوند .

مهربانی زبانی است که لال میتواند با آن سخن گوید و کر میتواند آن بشنود و بفهمد .

بودی

مهربانی با سپحون علی است که نشناختن مهربانی را در دیگری کند میکند .

لاندر

مهر دوستی پایه مستی ریشه امید و بنیان زندگی است اگر از پهنه کاینات پر تو محبت فروغ افکن گشته بود جهان

و چگونگی آن ناپسندوبی و نفق می نمود .

؟

محبت را از مایه های باید آموخت که از آتش بیرون آرمی مبرد .

مثلا یوانی

مهربانی مانند بذر کدوم کاشتن است و بعد از آیش می باید .

مثلا فزقانی

نیاز به محبت دیگران از سخت ترین غرائز ماست خوشحالتنه خرنیه و لها همه از این گوهر ناپا شسته است

حجازی

وقتی شما نسبت به دیگران مهربان هستید یعنی بخودتان مهربان ترید .

فوانکلین

وقتی کسی که در اطراف من هستند دارند از بی خدائی می میرند کاری که برای من مجاز است اینست که بگویم

گاندی

خدا بدبسم .

وقتی قلبت را به یه معنی مواظب باش .

مثلا فزقانی

هر که از نیکنی دل خود آرزو باشد خواهد که دشمن نرم کرد و دمی از خود بخواند و با او مهربانی کند و بر سفره خود نشاند

و از روی شفقت دست بر سرش بگذارد . همانا که تمیم ابر مردم حتی عظیم است .

حضرت محمد

هر چه کمتر سفره بد بختی می خورد مانا پیش روی دیگران بختانیم محبت و به روی آنان با خود جلب کرده ایم . دیوی

همانطور که بقای موجودات بسته به حرارت آفتاب است حیات انسان نیز نیازمند روشنی عشق و محبت است .

کومکزیو

همچو بلای آسمانی بدتر از محبتی نیست که به منفرد گینه تبدیل شده باشد .

ارسطو

همچو حرمانند احسان انسان را سیر نمیکند .

یک قلب مهربان چشمه ای از شادی است که هر چیز را در اطراف خود با لحنی تر و تمناز میکند .

و شگفتون ایرونیک

لاورنس

یک بدیهه با ارزشش بدون خرج که به گرفتار آموش نمیشود و مهربانی و محبت است

؟

یگانه سلاح که میتواند صلح و صفاراد در میان ابناء بشر تضمین کند محبت است

مشرطاپونی

یک کلمه محبت آینه میتواند تمام فضل نستان انسان را گرم کند .

آخر مهر و محبت نه همیشه خوشتر است

تا چه بسا خاکستر روپایه رود

ایکمه باد و محبت ز زنگار میگذرد

روزگار است خوشتر که عشق و دایه

پسوند دوست را از آتش پاره کنیم

تا باز بندم و تو زدی کمتر شوم

تسکین دل خجسته میکنم مهر و محبت

که بر آینه اشک کهر به شعله آید

در سراسر ادیب اگر چه زمره محتر

جمعه مکتب آورد طغیان کرد و پای

ز جان من مهر و دارنا جانفشانیست

جواب مهر بانر مهر نیست

عشق مایه شکر لب و گنج ملام

دل خالص از محبت صدف کلام

گرفت محبت را نشانه است

که خنجر خوش و خوش بر زبان است

رنجش تو

ما قصه کند و دارا نخواهیم

از باختر خجایت مهر و وفا پس

حفظ شیراز

نیت بر شور محبت جز نثار اجرا

ناله محبوسان فی سرتاپر

تأثیر بند

یار آمد و بوی بر سر مهر

بر مهر روزگار گذاشت

وفا پس

نامم ز کار خانه عفت محبوبه
از عشقش روز تو از دوزخ شتر

گر جز محبت تو بوی شغف و گرم
من گریسم بوسه تو کردم ز کرم

حفظ شیراز

رشته که باریک باشد در محبت بک

جد کشته تا از گشنگی نرسد رشته

نصو

من رشته محبت تو پارو میکنم

شیر که خورده بودم ز کرم تو شوم

| | |
|--------------------------|--------------------------|
| در محبت مهر ز ریسر شود | از محبت تنج شیرین شود |
| در محبت سرکه با نر شود | از محبت خارا کرم شود |
| در محبت در دانا فر شود | از محبت در دانا صفر شود |
| در محبت بار بخت مر شود | از محبت دار تحریق مر شود |
| با محبت روضه گلشن مر شود | از محبت سخن گلشن مر شود |
| در محبت دیو حور مر شود | از محبت نار نور مر شود |
| با محبت موم آهن مر شود | از محبت سنگ روغن مر شود |
| در محبت غول باد مر شود | از محبت حزن شد مر شود |
| در محبت شیر موثر مر شود | از محبت بنفشه زهر مر شود |
| در محبت قهر حمت مر شود | از محبت تقم صحت مر شود |
| در محبت شهاب مر شود | از محبت مهب زنده مر شود |
| گر کلاه برپایه تخت نشاند | ایست محبت هم نشیبه داشت |

بر لاجورد لایق بود

مرد

- امتحان کنید مرد را به فعل او نه بقول .
افلاکون
- برای یک مزوچ سلجی امی بالاتر از آن نیست که قابل ترحم باشد .
ناپسون
- بزرگان خود با احترام بگذرد آنها گلهای آسمانی را در حیات زمین بکارند و جامه و لید و زیسمای محبت ایما کنند .
شیلر
- بذرت مرد می پیدایشود که بدون شاید عمل خیر می انجام دهد .
سهنگ
- سیرت امر وقت میخواهی زن بده ولی دخترت امر وقت میتوانی .
فداکنین
- توانا ترین مرد آنکس است که به نیروی دانش برخواهد آرزوی خویش چیره شود .
حضرت امیر
- در بحر انهای بزرگ و لطیفه مخصوص زن است که از مصائب مردان بکاهند .
ناپسون
- زن بد مرد اب خوشتر گلی است که مرد در آن غرق میشود .
مثلا فریقائی
- مرد در زندگی خود تکیه گاه و پشتیبانی بهتر از روزه یک سیرت با اخلاق نمیتواند بدست آورد .
دو تو کوبد

| | |
|-------------|---|
| میلتون | مرد پاک زن نیکو سیرت اشیاء احترام میداند . |
| سقراط | مرد کامل آنست که دشمنان از او در امان نیست کنند نه آنکه دوستان از او بهر اسان باشند . |
| مارکولی | مرد باید راست بایستد نه اینکه دیگران او را راست گنه دارند . |
| رومن رولان | مردان آفریننده کارهای مهمند و زنان بوجود آورنده مردان . |
| دوسو | مرد عالم کسی است که همیشه در صدق و راستی گرفتار چری باشد . |
| ادموند پورک | من هر وقت وارد منزل خود میشوم تمام غصه و ملالهای خود را فراموش میکنم . |
| ؟ | مردیکه پیوسته اظهار تأسف میکند، بدر نمیخورد . |
| مثلیونانی | هر مرد می تواند داماد شود اما هر مردی نمیتواند مرد باشد . |

محب بایر که در کشش در هر
 سنگ زیرین آسید
 گرت از دست بر آید و نه شیرین
 محبت آنست که شیرین تر از شیرین
 محبت

مرک

آخرین نوشته قبل از مرگ آندره شینه شاعر و رومان نویس فرانسه
 بگذارد هر چه زودتر مرگ فرارسد. زیرا که از زندگی خسته شده ام. آخر به چه حزن این زندگی دل خوش کنم. کدام صفا و
 یکرنگی. کدام بیداری مردانه. کدام شرافت پاکدامنی. کدام قدس و تقوا. بیکه داد و جوان در پی آنست که کدام سایه
 خوشحالی. کدام است مودت. کدام خاطره نیکوییهای گذشته. کدام اثر دوستی. این جهان آن ارزشمند
 که ترکش ملالی بدنبال داشته باشد. همه جارتس فرمانروائی و خدائی میکند همه جاستی و دورویی حکمرانست

همه جا. همه بحر مردمی پست و دور و مستقیم. خدا حافظ ای دنیا، خدا حافظ! آندره شینه

آدمی جز باندگی و انهم برای مدتی کوتاه نیاز ندارد. چه زود بایستی از تن خالی خود که طبیعت ممسک برای

ساعتی با و عاریت داده است صفر کند. یانگ

آرزو دارم که تا آخرین رمق وجود من شمر بخش باشد و بهنگامی بمرم که از من هیچ خدمتی ساخته نشود. بنفادش او
 آرزوی تجدید حیات آدمی یک آرزوی ابلهانه است زیرا بوجود آمدن انسان یک اشتباه و یک حادثه غمناک

است که بهتر است اساستجد نشود .

شوپنهاور

آنچه بهنگام مرگ براند و میافزاید بی هنری هنر زندگی و کارهای بهیوده و ناپسندوست هر آنچه از غم مرگاید .
هنرمندی اندوخته داشتن کردارینک و پسندید و آتش میباشد .

متلینگ

آنچه باعث آزار میشود زندگی است و یک بیمار همیشه مرده تمام آلام او ازین میروود .

متلینگ

آنچه مانع مرگ میخوانیم یک زندگی است که هنوز نتوانسته ایم چگونگی آنرا بفهمیم .
آنها که خودکشی میکنند برای اینست که محبوس شوند و دلها را بوزانند غافل از اینکه برای محبوب شدن ، وسائل

حجازی

بهتری داریم .

مثل مندی

آخرین عضوی که در وجود یک زن میمیرد ، زبان اوست .

مثل چینی

آنکه تهمت میزند هزار بار یکشد و قاتل یکبار .

کنفوسیوس

از زندگی چه میدانیم که از مرگ بدانیم .

سقراط

از مرگ ترسید زیرا تلخی او از ترس از اوست .

غزالی

از صد هزار افراد بشرش از تنی چند با کفن خونین بسیه چال مرگ فرو نخواهند شد .

بونارد شاور

شویم

استفاد من پیر در موقع مرگ . و تر به بانش حاضر شد و از او پرسید چه حس میکنی گفت مثل اینکه میخواهم مسافری

ولتر

به یلاق کنم . و با من آسایش و اطمینان فکر دنیا را وداع گفت .

گیدفلان

اغلب افراد برای مرگ نالهائی آماده ترند تا موفقیت ناکهائی .

شاتوبریان

اگر مرگ در کار نبوده که اخلاق در زندگی وارد نمی شد .

اگر در جهان چیزی تغییر نمیکرد . اسباب تأسف بود زیرا ممکن نبود بشر عبادت آرام بی غل غش نظر مرگ بزرگ

اگر متوجه بودیم که مرگ آن ممکن است دست روزگار ما را از هم جدا کند هر بانه را این با هم رفتار میکردیم . حجازی

اگر از مرگ توقع دوستی برای پیرائی او آماده باش و اگر آن دشمن بپذیری برای پیروزی بر

او خود را همچنان برتری مرگ تنها در آن هنگام است همچون بگانه ای به وقت بیاید . کوادلو

اگر میدانید که یک محکوم مرگ بهنگام مجازات آنچه حد آرزوی ناگشت بر زندگی دارد . انگاه قدر روزمانی را که با غم

بوعلی سینا

پیری میازید بهتر میدانستید .

گاندی

اگر نتوانیم آزاد زندگی کنیم بهتر است مرگ را با آغوش باز استقبال کنیم .

متولینگ

اگر مرگ نبود زندگی شیرینی خلوت نداشت .

روسو

امیدوارم در آخرین چریت که دست از گریبان بشیر بردارد .

امروز منظره استیم و فردا که شد انتظار پس فردا را داریم و پس فردا منظره بعد و آن هفته منظره سال بعد و سال

بعد مظهر سالهای آینده میباشیم تا و فیکه جوان هستیم تصور میکنیم انتظار ما برای شکیل خانواده است پس از زن
گرفتن و بوجود آمدن فرزندان تصور میکنیم که انتظار ما برای پس انداز و گرد آوردن اندوخته جهت روزگاری
است در روزهای ساجز و کی هم مرتباً انتظار فرزند داریم و شکفتن اینجاست که نظیر عاشقی که در انتظار معشوق
باشد و دقیقه شماری نماید سعی میکنیم که هر چه زودتر امروز بگذرد و روز دیگر بیاید. یک وقت متوجه شویم که انتظار
ما برای وصول فریب هیچ علتی نداشته جز اینکه مظهر مرکب بوده ایم... آری آنچه از اغاز حیات در انتظارش
بودیم همین است.

مترینگ

انسان هر چه بر سرش افروزد و میشود، حافظه اش کوتاه تر و درشته خاطر اش دراز تر میشود. یوری گاگارین
انسان در سنی که از کار بازمانده بهتر است که سال بعد بیدار گشت میبرد.

ادیون

انسان بنیواد روزگار تخم میافشاند و حاصل خود را بنا کامی در میکند و پشت سر او مرک دروگری است که -
بسی وقت از کار نمی آید.

بایدون

ای مرک از تو بخاطر نوری که بر چهل مایه فکری سپاسگزاریم.

بوسه

اینهمه جنایات برای چه، برای ثروت برای پول برای کامرانی ولی پس از تمام این فجایع آیا مرک مجال سید
که از اندوخته خود استفاده کنیم.

محمد معود

مثدیگسادی

انسان در طول عمر مشغول یا در گرفتن است ولی معدولت نادان میمیرد.

اگر از تلاش دست برداری از رستن هم دست برداشته‌ای .

مثل چینی

اگر میخواهی مدت‌ها در پیری عمر کنی زود پیر شو. یعنی ضعف و عواقب پیری را بر خود بپذیر و مبارزه بهوده نکن

با نفس که مردارینه بر سیاه و در گامی بوی مرگ بر میدارد .

مثل از قباب چشم پیری

با اینکه دوره عمر ما کوتاه است و دو سوم عمر کوتاه ما در این میگذرد که از کندی مرور زمان ناراضی متسیم و شب و روز در نظرمان بلند جلوه میکند و سوار می‌شویم امروز بگذرد و فردا باید کوئی برک و عده اده ایم که در حدود امکان

زود تر به ملاقات او برویم .

متولینگ

با اینکه تمام بدبختیهای ما از زندگی سبب میشود بر عکس همیشه از مرگ میترسیم و با اینکه میدانیم مرگ پایان پنجه است

از تلاش و حشت میکنیم .

متولینگ

باید دانست که رسیدن بکمال مقصود یعنی آرزوی دیگری نداشته باش و از جنب و جوش و حرکت افتادن و بخت

ساده و وصول مقصد یعنی مرگ .

متولینگ

بچه شیر خواره و تسلی که مادر پستان است از دهانش بیدارد و در یک چشم بهم زدن پستان چپ مادر را می‌داند و با نهایت آرامی و تسلی می‌مکد و می‌نوشد. مردن عبارت از یک چنین تغییر و تحولی کوچک است. در محاسن کثرت

بوحثت مبدل شود و در حیات وحدت بکثرت .

تاگور

بدون مرگ زندگی اهمیت و ارزش نداشت زیرا ترس از مرگ است که زندگی را در نظر ما اینقدر لذت بخش

وخواستنی جلوه میدهد .

متزلزل

بدتر از مرگ چیست؟ آنکه بعد از آنش مرگ را طلبی .

هوگو

برای نژاده بودن جور باش . مرگ را بوقت از دست مازوفه اند .

مخمسود

بسا کسانیکه در زندگانی مورد نفرت و انزجار بودند . اما پس از مرگ پشیمانی اهل دل و محبوب همگان شدند . سیردن

بعضی مردم از ترس مرگ تن برک میدهند و از ترس خواری لباس خواری تن میکنند . سید جمال الدین استادی

بعقیده من اگر مرگ در دنیا نبود بشر بآن محتاج بود و میبایست آنرا اختراع کند تا از چنگال کالتهای زندگی خلا

شود بسیاری از ما در واقع پیش از مردن مرده هستیم . برای اینکه همه چیز خود را از دست داده ایم . متزلزل

بگذار زندگی مانند گلهای تابستان مرگ مانند برگهای پاییز نباشد .

تاکورد

بگذار که مرگ هر روز در برابر چشمانت باشد آنوقت هرگز پشیمانی پست میل نمایی و بخت غبطه خرمی اینخوری بگوش

مرگ راضی شدن به فتح نائل شدن است .

ویکتور هوگو

من بگو قبل از آمدن باین دنیا کجا بودی ؟ تا بگویم بعد از مرگ کجا میروی .

شوپنهاور

برای کسی میر که برایت تب کند .

شایرانی

بسیاری از افراد در نتیجه افراط در داروهاییکه بخورند میمیرند و در نتیجه بیماریهایشان .

مثل فوانوی

به مرگ عدو شادمانی خطاست .

مثالیروانی

بکار کنید که مرک شرافت هزار بار از زندگی گنین شود و تراست

حضرت امیر

تا وکیل انسان باقی است فهم این نکته برای او دشوار است که برای جاویدان شدن بایستی بمیرد و بعد از آن -

مرگ نداشته باشد .

سقراط

تاریکی مرگ چون سفیدی صبح است همه چیزها را در نظر شخص در حال احتضار زیبا تر نماید .

ایشو

تحمل مصیبتی از نزدیک حتی مرگ بدرجات آسانتر از تصور آن از دور است .

بزرگ علوی

تختواب خطرناکترین جایی نیست چون صدی نو و مردم در آن میگردند .

مارک تواین

ترسو و بزدل هر روز چندین بار بمیرد و باز زنده میشود .

شوپنهاور

تمام دانش ما فقط بدرد آن میخورد که بطرز دردناکتر از سایر حیوانات جان بسپاریم .

متولیک

تمام اشتباهات ما در باره مرگ ناشی از این است که خیال میکنیم درد ورنجی که ما قبل از مردن می کشیم مربوط به مرگ است در صورتیکه چنین نیست و تمام درد ورنج ما مربوط به زندگیست . زندگی موجب درد ورنج میشود و مرگ پایان درد است .

تمدن بعدی بشر تمدن سیامپوتان خواهد بود . تراوشید ، در حال از میان رفتن است خودش هم میداند

که کارش تمام است لذا با سرعت مشغول تجارت است .

بونارد شاو

تمام آسیب و صدمات این جهان با شناسایی مرگ ناشی از عدم ثبات و غمراحت است .

مادام ژوفون

تولد و مرگ اجتناب ناپذیر است و یگانه چاره نیست که از فاصله موجود بین حیات و ممات استفاده کنیم . ساناتانا

تولد چیزی غیر از آغاز مرک نیست .

ادوارد یانگ

تمام آرزوها دم مرک زنده میشوند .

موتیالیان

چگونه بر آن امید باشیم که زندگانی ما پایدار ماند با آنکه روزگار گذشته با باز نخواهد کرد و خواهد بر فراز سفره جلا و
و خواه در روی خاک میدان مردار شایسته ترین مکان برای جان دادن آنجا است که در او زندگانی دیگر ^{دیگر} _{برای}
چند زندگی شیرین است زیرا انسان بجا و برای همیشه میمیرد .

مولیر

چه خوش مرگی است که با زن و نه زند و دوستان عزیزان همگی بیک چشم بر هم زدن نباشد و تو هم علم اگر هنوز است
خوشحی ما را فراهم کند و این نعمت ابرامی مایه دیده است .

حجازی

چه بسا اشخاص که فقط به صدای طبلین کلنگ کورکن از خواب بیدار میشوند .

۴

حیات بشر چون شبنم است که از روی برگ گل میگذرد و میافتد .

بودا

حتی وقت فرارسیدن مرک نیز وابستگی به قوت اراده و نیروی خواستن وجود ما دارد .

گوته

حیرت کردن مرک یکی از غمده ترین فضائل اخلاقی است .

مونتینی

حتی مرک نیز بر شیرینی طعم حیات میافزاید زیرا ما را نسبت به زندگانی وابسته و علاقمند میسازد .

اسمایلز

خوشحی کسی که در گهواره مرک ادراک میکند آنها بجز بوی و لحنهای ما و چیز دیگر را نمیپسندد .

شاقو بدیان

خستگی مرک ناقص است و اگر دوام یافت مرک کامل میشود .

کداین

دارد و نیکه برای رفع رتس از مرک با تاجویر میکند مانند خود مرک حشک و نالدیز و مایه و ششام است . چارزلب
در تمام زندگی مرک با اشاره میکند .

طایفه دایمن

در مرک نیز مردی باید .

در بخشی از برمه رسم چنین است که دوستان مردیکه در حال مرک است و راو جمع شده و کارهای نیکی که انجام داده

از کتاب پیام آوران عصر ما

بیادش میاورند .

دست مرا از تابوت بیرون گذارید تا مردم گمیتی ببینند که باینهمه رنج از دنیا چیزی با خود نبردم .

دنیا جای فراموشی است و انسان این چند روز و عمر را خواه بیاد گذارسته و خواه با میادینده بگذراند و بعد مرک

بر او ستولی شده و پس از چندی جز فراموش شدن بندگان ابدی محبوب خواهد گردید .

نظام وفا کاشانی

در دوازده سالگی طغولیت میبرد و در سالگی جوانی و در بیت سالگی عشق نخستین و در سی سالگی ایمان و در چهل سالگی امید و در

پنجاه سالگی خواستهای نفسانی و از شصت بعد حواس پنجگانه تدریج نیروی خود را از دست میدهد و بیشتر مثل آسانی

ذرات یک قطعه گنی که کنار جاده افتاده بقدری حرکت و نیرو دارد که زندگی مادر قبایل آن حکم خواب و بیدار

مرک را دارد .

متولینگ

آفاقول فرانس

روحها را نیز مانند جمها میکند .

بودا

رمانی قطعی هر کس در نا بودی است .

زمان مانند گرگ وجود ما را پاره پاره میکند و قطعه قطعه عمرمان را میخورد و دهان گرگ زمان با خون سیلونها موجود است
رگین است .

؟

زین نیز مانند باججوی خوراکست و از این مردم میخورد و میاشامد .

ابوالعلا

زندگی مردم را در یک سطح قرار میدهد و مرگ افراد بر حبه را میگرداند .

بنار دشاو

زندگی را بخیرست مرکب از چندین مرگ .

یا سنگ

زندگانی را آنگاه بر مرگ فضیلت است که تمام باشد نه بسانک .

سقراط

زندگی را پیمانی به سوی مرگست مردن دخول در حیات جاودانی .

نیکول

زندگانی با این همه میاموزد. زندگانی با این همه قیل و قال کصفحه تولد است پنج صفحه از دواج و طلاق اولاد و یک

صفحه فوت بهمن و بهمن دیگر هیچ و هیچ .

محمد سعید

زنون فلیوف نامدار در ۲۲۶ پیش از میلاد متولد شد و ۹۷ سال عمر کرد و از این عقاید چنین بر میآید

که وی انتحار را عمل بدی نمی دانسته بلکه برای آن ارزش اخلاقی قائل بوده و چون در اخلاق او معتقد بود که باید

از طبیعت پیروی کرد و اگر زمانی انسان تشخص داد که قادر به هماهنگی با طبیعت نیست باید بحالت طفلی زندگی کند بنا

به وظیفه اخلاقی انتحار کند و سه بار جامعه و طبیعت نباشد و از بهمن بخاطر بروایتی در ادب اخراج خود کشی کرده است

مطلب دیگری که بومی نسبت میدهند این است که او معتقد به شهر و خانه و وطن نبود بلکه همه جای دنیا را وطن میگویند

میدانست و روی این اصل خودی و بیگانه برای او یکی بود و همه مردم برای حق و قانون یکسان میدانستند و این افکار و سازمان قضائی زمان او بی تاثیر نبود است در مورد زنا شوقی میگوید نباید شخص بدبنال زن نیکو صورت و طنا زبرد چون او با تفرعن بی اعتنائیش شادی آدمی را منقص میکند .

زندگان مردگان هستند که ایام مرخصیشان در این دنیا میگذرانند .

زندگی برای انسانها بیماری و درناکی است و مرگ این بیماری ادا و میکند .

زندگی چیست ؟ بیداری که نهایت سخط طول میکشد و دوباره بخواب می پیوندد و دوران سگفت این روز کوتاهی است که تو

و مرگ از هم جدا میازد و جرقه ایست که در ظلمت شب میدرخشد و ناپدید میگردد .

زندگی خواب است و مرگ بیداری آن هم از کوتاهی عمر شکوه میکنیم هم سعی میکنیم کوتاهیتر کردد .

ساعتی نشه خواهید رسید . پایان جاده شکوه و افتخار چیزی جز کور سردیست .

سرانجام آدمی رشته وجودش قطع میگردد و کسی او را بر نیگردد اند پس بایست از نعمات و لذات جهان حاضر استفاده کنیم و از عطایای جهان با حرارت و شوق بهره ببریم .

سخنی مرگ انقدر نیست که مفارقت دوستان .

شب مانند یک ماده گرگ گرسنه با دندانهای خود ساعات زندگی ما را میبلعد و مرگ از گوشه چشم با وقت

نگاه میکند .

صاحب اراده قطش مرگ انو میرند و انهم در تمام دور و عمرش از یک مرتبه نیست .

نظام وفا

طهراق مرگ بیش از حقیقت آن مخوفت .

فدا شو با کن

فداکاری جان در دو مورد خوبست اول اینکه چاره منحصر بفرد باشد و هیچ سبب دیگری غیر از ایشا جان نتوان منظور را

انجام داد. دوم آنکه بدانیم از آن فداکاری دیگران نیکیست خواهند شد .

مترلینگ

فرا موشی. مرگ دومی است که مردمان بزرگ پیش از مرگ اول از آن بپایانند .

دبوفکو

فرا موش کنیم که مایه خلی شتر از نوح در این جهان بسر بردیم زیرا ما بوسیله اجداد خود مان به هزاران سال در این

جهان زندگی میکنیم و هر یک از آنها تجربیات و مشاهدات خود را برای ما باریت گذارند .

مترلینگ

قبر ای خانه گلها ای آشیانه دلها. ای طلسم باز نشدنی. ای شهر ظلمت. ای اقلیم عدم. ای سببی نفوذیکه امواج

لکا پو و مطامع بشری از تو تجاوز نمی نمایند. ای سرحد محکمی که لکرها و سپاهها و جنگها و خونریزیها نزدیک تو تسلیم میگردند

چقدر اسم تو مقتدر و مهیب و محش و بمیال است .

نظام وفا

تو. قبل از مردن او این سخنان بدین بود اگر برخی افراد قبل از او از خواندن میگردند .

کالریچ

قبر اولین تجنه آسمانی به بشر است .

مثل چینی

کسی که در پی امری خطر جان میآورد مثل کسی است که تاز و زخم برداشته و در گرمی گیر و دار جراحت خویش را احسا

نمیکند پس کسی که بمنت خود را وقف اذخیر میکنند. از زخم و آزار مرگ برکنارند و شیرینترین مرگها متعلق به کسانی است

سقراط

که کارهای بزرگ از آمان سرزده و آرزوهای خطر آمان برآورد و شده است.

ولتر

کسیکه از مرگ میترسد از زندگی هم میترسد.

گاهی پذیرفتن مرگ نه از فطرت و لاوری و بی باکی یا بدبختی و مصائب است بلکه از خستگی و مکررات ایام است. بایکون
کورستانها پر از افرادی است که فکر میکرده اند پس از مرگشان هیچکس نمیتواند جانشین آنها شود.

حضرت امین

مایوس باش زیرا یاس مرگ است.

ما از ابتدای عمر نظیر چایک سواری که مرتباسب خود را عوض و در هیچ منزل توقف نمی نماید عجله داریم که زودتر
روزها و هفته ها و ماهها بگذرد تا بسر منزل مرگ واصل شویم و این معشوق عزیز را در آغوش بگیریم. متولینگ

ناپلئون

ما توانا هستیم در آن بخله ای که تصمیم میگیریم که بگیریم.

شکسپیر

ما در طول عمرمان مثل بازیگرانی هستیم که چند لحظه ای روی صحنه ظاهر می شویم.

حضرت محمد

سبا و چون شدتی رو آورد و تمامی مرگ کنی.

متولد شدم و ندانستم برای چه؟ زندگی کردم و ندانستم چگونه زندگی کنم؟ و اکنون می میرم و نمیدانم چرا؟ پاسکال

حضرت امین

مرگ آرزو ما را دور میکند.

حضرت امام حسین

مرگ باعث بهتر از زندگی با دلت است.

مرگ را متهم نکنید به سبب جدائی دوستان میشود و خویشاوندان را به فراق ابدی مبتلا نماید. زیرا ما در زندگی خود

و افسان شایه و یکنیم که غالباً دوستان و خویشان قبل از مرگ بقدری از هم دور هستند و بطوری که
رشته الفت آنها را برید دست که مردن دوست باعث تاثر آنها نخواهد شد .

متزلزل

مردن در حال ایستادن بهتر از رختن در حالت نوزدن است .

دولوروس باربی

مرد آزاد و کسی است که کوچکترین توجهی به مرگ نداشته افکارش بوی زندگی است نه مرگ .

اسپینوزا

مردن فنا شدن نیست تعویض دوستان است .

لامارتین

مردن بعلت به که زندگانی بدلت .

سعدی

مرگ طبیب باز پستی است که هنگام عجز ترشکان از علاج بسراغ بیمار آمده و او را بهبودی ابدی میبخشد . متزلزل
مرگ انسان آزادی است . انتهای او پر سرخ و خم و نامواری زندگی است . دوران پریشانی و سرگشتگی و حجاب
با مرگ بسر میاید .

حجازی

مرگ هیچ وجه قابل اهمیت نیست . مرگ یکی از تحولات مروجیات است .

محمدمسعود

مردان بلند نام و با افتخار بهر گریه نمیرند . زیرا که گور ایشان قلوب نسلمای آیه است .

نوسیدید

مرگ هرگز دشوار تر از تولد نیست .

آنا تول فرانز

مرگ سرخرموقع خروس بی محلی است که همیشه در بی موقعترین اوقات قیامد منجوس خود را آشکار کرده و بساط آمال و
آرزوها . اقدامات و کوشش امید و سرت با عیش و عشرت را به هم می سجد افسانه عمر را با نواری پر اندوه و مرهم

خاتم سیدید .

مرک هر اس ندارد، زیرا مرک خوابیت آرام که خیالات آشفته در آن وجود ندارد .
مردم، چنان از مرک میهراسند که کوئی بدون شک بزرگترین شر است، در صورتیکه محکمن نمیتوانند یقین کنند که

بزرگترین خیر است .

مرک این لطف را شنیده دارد که کالج سخنامی را نصیب انسان میکند و حد و تنگ نظری که از انبست بومی -

نابودمی سازد .

مرک بهترین نیای است برای درو، غنما، رنجها و بیدادگریهای زندگی، همه این جنبه جدالها، کشاکشها، درنگها
که کشاکشها و خود ستاینهائی آدمیزاد در سینه خاک تاریک و سخنامی که ز فروش کرده آرام میگردد . ؟

مرک دوست آدمهای خسته است .

مرک کلید زرین است که دروازه ابدیت را بگشاید .

مرک راهل انگارید که مرارت آن در خوف است .

مرک آرزوی بعضی و مایه نجات بعضی دیگر و سه انجام همه است .

مرک مهم نیست، خوشبخت نبودن مهمترین چیز است .

مرک یکبار میآید ولی ترس فراریدن آن در طول عمر آدمی از جریدید .

مرگ پسندیده است از برای صالح و طالح اما صالح برای رسیدن به نعم دانی و سود و بر بدی و اما طالح برای
آسودگی و راحت مردم از شر جور او .

سقراط

مردن نوع بشر خود حسنه فی از فوائد زینت است گاهی بجانب جاودانگی است مردن برای مردمان خوب
بچون خوابی کوتاه است که برای رسیدن بکمال و رستن در ابدیت از آن بیدار خواهند شد . تو این داد و دزد
مرگ آزادکننده انکس است که آزادی نمیتواند او را از بند برساند و پرستش کسی است که دارد او را درمان میکند
مایه تسلی انکس است که روزگار نمیتواند او را تسلی بخشد .

کولتون

مرگ تاج زندگی است اگر نبود زندگی، زندگی نبود و حتی ابلهان خواستار مرگ میشوند .
مرده را با گریه و سوگواری خود عذاب مده مگر میدانی که شام زندگی پر از رخ و محبت است و صبح در خنده و روشنی -
خاتمه یافته است .

شاعر فرانسوی

مسافرت بمنزله سه خطه مردن و زنده شدن است .

هوگو

مکر اتفاق افتاده اشخاص بجهت فرار از مرگ جان خود را تلف کرده اند .

تبر

من اشخاص زنده را آنانی میدانم که مبارزه میکنند بی مبارزه زندگی مرگ است .

هوگو

من فقط یک برس دارم و آن اینست که عمرم بیش از اندازه در این دنیا بطول انجامد و آخر الامر مانند گلیمی بپسند
دیگران را از وجود خویش در رحمت و رنج اندازم .

توماس جفرسن

من دانسته ام که شربت مرگ چشیدن فی است و بار فنا کشیدن . آنگاه در کار می بیند تلف شودم به که

یعقوب لیث

در کار می پست بپیرم .

میگویند زمان میگذرد . افسوس که چنین نیست این ما نم که میگذریم زمان است که باقی میماند . هانری دالاس

سفاتراط

نزدیکترین چیزها مرگ و دورترین چیزها آرزوست .

نسبهای مردم مانند نسبهای برگهاست که با دانه آزار بر زمین سپید رود ولی آنها همیشه قوت خود را به زمین داده و آزار

هومر

آیندن میکنند و در حلول بهار آزار از نو سبز میارزند .

کنفوسیوس

وقتی انسان در آستانه مرگ است سخنانش حکیمانه میشود .

دکتر ماردن

وقتی شخص گمان کرد دیگر احتیاجی به شرف ندارد باید تا بوقت خود را آماده کند .

از غنایات کنونی

وقتی دوست میداری دلت میخواهد زنده باشی و وقتی کینه میوزی آرزوی مرگ میکنی .

مثل آلمانی

وقتی مرد پیر زن جوانی بگیرد، مرگ با دلخند میزند .

حضرت محمد

هر مردی مقصدی دارد و مقصد نهانی همه مرگ است .

حضرت محمد

هرگاه مرگ یکباره جویای دانش است برسد و در حال شبخواب باشد شهید مرده است .

هر روز ستون مردگان روزنامه را بخوانید و از اینکه اسم شما در میان اموات نیست خوشحال باشید دکتر کلین

هرگاه بگویی می رسم می پندارم که برگشت آن نوشته میخواهی از شما بد بگویند چنان بنماید که مرده ایید . پوزدا

هر که دوست نفس او جاویدان ماند، بایدش از مردن آنرا بپیراند .

سقراط

هرگاه چیزی بدتر از مرگ بیایی مرض و ناخوشی است و اگر دنبال مثل و مانند آن بگردی چون شک جگر سستی و فقر چیزی دیگری را نخواهی یافت .

بزدگمهر

هر کس نفس زنده است مرگ میرود و هر که با خلاص و صدق زنده است هرگز نمیرود .

شیخ ابوسعید

هرگز نگویند مرگ به سراغ فلانی آمد زیرا مرگ پاندارد و این ما هستیم که به سراغ مرگ میرویم و هر ساعتی که میگذرد و بگذرد مرگ نزدیکتر میویم .

متزلزلنگ

هر بار که از کوستان بگذری افتخار را خواهی ساخت .

سن فزانوا

هر کس دوبار بمیرد یکبار آنگاه که عشق از دلش میسوزد و دوبار دیگر آنگاه که زندگی را بدو میگوید، اما مرگ زندگی در برابر مرگ عشق ناچیز است .

ولتر

هر کس صاحب ثروتی است که ارزش آن از همه ثروت های دیگر او بیشتر است و آن نفس آخرین است .
هر دوست از دوست رفقه همچون آهن ربائی است که ما را به همان دیگر میکشد .

ریشتر

همراهان و همکاران مرگ از خود مرگ ترسناکترند زیرا ناله و زاری رفیقان، رنگهای پریده، گریه یاران و

لباس سیاه که در هنگام عزای تن میکنند و مراسم دیگر سوگاری مرگ را پر مخافت جلوه میدهند .

سه فک

همه چیز ابدی است و هیچ چیز از من نیست و در بشرط اینکه مرگ را با ازین رفتن اشتباه ننمایند در این جهان

مرک بمنزل تعمیر لباس است پس از تعمیر کت باز مایاتی بهتیم آرمی مایگی مثل خدا جادوانی میباشیم و تاپایان

مترینگ

جهان خواهم بود .

ناپلئون

همان بختی که امید به زندگی قطع شود مرک فرار سیده است .

همانگونه که رسیدن بوی چمنزار به شام جان برای تن مایه سلامتی است اندیشیدن درباره مرک برای روح -

مولیو

نیرو بخش است .

؟

بسیح حرم مانند کار خود کنشند نیست .

بسیح قافله پس و پیشیم مرک به غنی و فقیر نگاه میکند . مرک شتریت که به در هر خانه میخوابد ، همه حرم چاره دارد جز مرک و بعضی

یک عمر از وحشت مرک بخود میگذریم . در صورتیکه وقتی او رسید ما چشمهای خود را بر هم گذاشتیم و او را نخواهیم دید .

فیلیپ

یگانه خیر که در جهان من همه بطور عادلانه تقسیم شده مرک است .

یگانه نعمت بزرگی که در زندگی داریم و قدر آنرا بسم نمیدانیم و اگر نبود چه مصیبتی متحمل شده و باین نتیجه میرسیم که باید هر طور

شده آنرا بوجد و بیاوریم و آن نعمت جواب تمام دردها ، تمام ناراحتی ها تمام سختیها را میدهد آن کو هرگز آنها را شکر نکند -

ویلیام باتلر

مرک رویایی بازگشت است و آنکه بعالم منتی گام می نهد باصل خویش باز میگردد .

ارفعه مرید تا اوج زهر
که مسممه شدت کثیر و صر
بیرو خستم ز قید هر مکر و حیر
هر بن گشته شد مکر بند صر

بی که عسر چو بهر میگذرد
بکار بشر که میگویم کار میگذرد
تو غفر و شفق خشن و پیر و در
که زود میسر و دور کار میگذرد
ز چشم هر نظر که بکس حیات ایدل
که آب خضر از این جویاب میگذرد

پر تو غم چو غایت که در زخم و جبه
عنق بخور
به نسیم مژه بر سر و زخم و شربت

مرک لایق است کونی من رای
بدر شمس
تا در آغوشش بگیرم من سنگ
من از او عسر است نم جاودانی
لور من و لغت نرنگی است

هر زنده دگر که او را میبرد است
سنبل
درسته ز آب تغنی و شربت
هر پیه دزدی مرک طبع دارد
مهر یک به خستیا میرود است
انفیس لودیه

خاک در سار مغنم که تا ابر
در یاب نقد وقت که حجم با وجو جام

خیر و صدای غم از آت زایش
تارفت در حساب نیار و زمانه

هر که رو خوبه آخر به شکر است

کوچه حجت که بر افکند کثرت
؟

افضر چه نشسته اگر کمر پارس رفتند
در باغ خانه غیر زاع و غنر

مانند تو پایمه و سواران رفتند
بیمه بر بناسم عمر خدا را رفتند

لکه مرگ به رخ آس کمر

خو مرگ تو هم بران کمر
:: و ضرر و زیان ::

عمر رفت و افتاب نمود

لکه کمر ماند و غم نمود
و چه

و چه

مشورت

اگرچه بارها دیگران می‌پردازد از خطا در امان است.

حضرت امیر

اگر می‌خواهی کاری را خوب انجام دهی با سه تن از صاحبزادگان مشورت کن.

مثل چینی

اگر بایک مرد عاقل به مشورت پردازی نصف حکمت و خردمندی او به تو بخش خواهد کرد.

چ

اول استشاره. اگر استخاره.

مشرع عربی

با کسانی که بر او دیگری می‌روند مشورت کردن بی‌فایده است و نشان بخرد می‌است.

کنفوسیوس

با کسی که خود را قهار و یا اگر ستم و یا هر اسان است شور مکن هر چند که صاحب رأی باشد.

ابن ساعده

با عاقل مشورت کن که رأی او خالی از هوای نفسانی است و با نادان مکن زیرا که او تابع هوای نفس باشد. مشورت

مکن با آنکه محاط زماست بلکه مشورت کن با آنکه محیط بر زمان باشد.

سقراط

با دشمنان و رده دقیق و خوشه و با شیم و در اجرامی آن بحث و جدلی.

ناپلئون

با دشمنان نیز باید مشورت کرد تا پایه دشمنی او معلوم گردد.

سقراط

بلند پایه ترین مردم در خرد و اندیشه کسی است که خود را از مشورت بی نیاز نداند . حضرت امیر

با اینکه زیاد میدانی با کلامت مشورت کن . ؟

پیش از آنکه عزم کاری کنی مشورت کن . پیش از آنکه قدم در کاری نهی بندیش . حضرت امیر

پیش از رفتن از رستق پرس . حضرت امیر

چون با تو مشورت کنند جواب ده مگر بعد از تفکر و اندیشه بسیار تا کمیت را می خود را بر او صواب دانی و اگر چه

دشمنان باشند نباید ایشان خیانت کنی و یاف و گذار نمایی برای ایشان از خیر خواهی و مصلحت آنچه میدانی . جعفر

چون ترا شغلی پیش آید هر چند ترا کفایت آن باشد مستبد بر رای خود مباش که هر که مستبد بر آید بود دشمن

شود و از مشورت کردن عیب دار اما با سپیدان عاقل و دوستان مشفق . فخر بنی و دیگر

در امور مهم تصمیم باید از شور و غوغا باشد نه از یک نفر . حکمت شینزو هندی

کسیکه مشورت میکند خوشتر است و در راحتی میافکند و دیگران را در تعب . بنی حکیم

مشورت کنید و افکار خود را با هم بسنجید تا از میان آنها راستی را پدید آورید . حضرت امیر

ممکن است انسان در مورد مسائل مربوط به دیگران درست قضاوت کند ولی در مسائل مربوط به خودش بخاطر و

زیرا در موقع قضاوت در امور خود مانع اراده . بفعالت میپردازد و عقل را از کار می اندازد لذا باید

با دوست مشورت کند . شوپنهاور

مشورت با بنابر کس کن و از خود را با کسی مگو .

امثال و حکم در هفتاد

مشورت کن با کسی که بگریه ات اندازد نه با کسی که ترا میخنداند .

مثل تازی

وقتی با کسی صحبت میکنیم در اشای سخن چیزهای تازه ای بر میان کشف میشود که اگر تنها فکر میکردیم هیچ وقت بدان

نمیرسیدیم .

لرد آویبوری

هر که در مهمات با خردمندان مشاوره کند شریک عقل آنها میشود .

حضرت امیر

هر که با دانا مشورت کند از سوائی ایمن باشد .

از تاریخ گزیده

بجو مشورت با کو بگر

عقربا معتبر و پیر و پیر

نقد او بر بسته با کعبه

مولر

امر را در پیر و دانایان بگر

مشورت او را که بیش برود

میکنند و آن در چاره پیر

بهر که ربا که دانش را ز کور

در چاره از رأی او باز کور

و صی

عقربا که در عقربا که

پیش که هر مشورت را پیش که

مولر

فخر که چنان که از گوشه اند

در باز و در مشورت نهادند

با خضر شور خوشتر آید

و صی

گویند که با شورت که

الحی سخن خوشتر از اخبار کس

کرد و ز دمنش بر زدا ظاهر

صورت

نم نمند شسته بخت و
لک ز کز کارشیر کس
نقد زار حسد و مندر
بقر و کر عقر حق یار کس

مربخ

گفت پیغمبر کس بر فخر رخ
مشورت کالمش را المومنه
مشورت ادراک و بشیر و به
عقد مر عقر و یار و به

مولر

به یار و از این حال شوم
کوز خط من نه بخت شیر

س

مر که به مشورت کند بریر
خالش بر بد و نیایر

س

مضرات مسکرات

آیا میدانید آنچه را این مرد در جامی لرزان که در دستان تشرش خود از مستی دارد و می نوشد چیست؟ او انگها، خون، زندگی

لامنه

زن و فرزندان او را این جام می نوشد .

اگر نوشیدن نوشابه های الکلی، در پارهای از کشورها ممنوع می شود پس آن جنایت چنان کاش می افت که پلیس کاری

نظریه دکتر جان برل جراح پس ستراب

برای انجام دادن داشت .

اگر بگوئیم الکل غذاست مسخره کرده ایم و به وجدان انسانی توهمین وارد ساخته ایم چیزی که اینطور گلو و شکم را میوزاند و عضلات

و مغز را فلج میکند و در نتیجه انسان حیوان دیوانه ای می شود و روح و جسم خود را می کشد غذائیت، کسایکه میگویند الکل غذا است

اگر چه دانشمندان باشند کمتر از جنایت کاران جامع هستند، با وجودیکه دانشمندان بزرگ در باره آن تحقیق کرده اند الکل غذا نیست

بلکه سم شوم نفرت انگیزی است. الکل انسان را خواب میکند تا روح حیوانی او را بیدار سازد . دکتر سن ذاک

الکل بزرگترین علت پیدایش رنج و فقر انسانی است بزرگترین عامل بیماری جهان است. ژان کلماسنو

هانری روبر

الکل بزرگترین علت افزایش جرائم جنائی است

ژان ژیبون

الکل بلا می عظیمی است که بشر را از تمدن به وحش میبرد .

الکل غذا نیست ستمی است برای جسم و روح .

بوتلود انشد و انو

الکل خطری برای جامعه است من معتقد شدم که آینده به ملت‌های تعلق دارد که از مصرف نوشابه‌های الکلی خودداری میکنند ^ل

بزرگترین دلیل اینکه من مشروب نمیخورم آنست که میخواهم بدانم اوقات خوش من چگونه میگذرد .

خانم آستور

بشرضرتی اشدید ترا ضربت مکررات نخورده .

محمد علی صفوت

پناه بر خدا از موقعیکه مردم در عقل را بدان خود داخل کنند مقصود از درو عقل شروبات الکلی است . واقعاً هیچ عاقلی -

شکیب

این کار را میکند .

پیاله فروشی ها کثرت گاه انسان است .

استیک

تنها در طول مدت یک نسل این کشور را از نوشابه‌های مست کننده محروم کنید و نگاه خواهید دید که شورش و غوغا چنان

غیر ممکن میشود که سوختن بدون اکیشن .

دریس

ثمره شرابخواری دو چیز است . بیماری یا دیوانگی .

قابوس بن وکیلی

جابه‌یکه مرک و میر در اثر سل در آن خیلی زیاد است آنجا هانی است که مصرف مشروبات الکلی زیاد است . پرده خور اندوزی

در مبارزه با الکلیسم دو دشمن داریم اول آدم‌های الکلی هستند که میخواهند خود را معالجه کنند و دوم کسانی هستند که برو

پرده خور و بوف

خود را روی سیلیو نه اجساد انسانی بالا برده اند .

در این دنیا هیچ چیز با مضرت تر از مستی نبود چنانکه هیچ فضیلت و شرف زیاده از خردمندی و هوشیاری نباشد . ^ش نصیر

حکیمی را گفتند: چرا از خوردن شراب نفرت داری و گریزانی، گفت: قبیح است برای کسیکه پادشاهان مغلوب نموده

خود مغلوب شراب گردد.

شب مستی با دوستی و رخت میاورد.

شراب قنات قلب میاورد و دهان استغص و دندانها را سیاه میکند.

شراب دست الرزان چشم اشکبار نفس الموم حافله را نابود میکند کیسه خریدار این آب هرالود است آن آب

بهامی جان میخورد.

شما نصف میکرده را به بندید تا من هم ضمانت کنم که کشور از نصف بیمارستانها و بیمارستانها و زندانها بی نیاز خواهد بود.

صدمات الكل منحصراً به بدن نیست بلکه مراکز فکر و اندیشه نیز سخت صدمه میزنند چنانکه تعداد دیوانگان در سال ۱۸۶۵

فقط چهارده هزار نفر بودند و در سال ۱۹۱۰ اثر استعمال مشروبات الکلی به هشتاد هزار نفر رسید. کاستون اوردویل

کسیکه به نوشیدن شراب عادت کرد دیگر نباید بر او اعتماد کرد و زیر الیاقط خط اسرار ندارد آیا لازم است که اسرار

دشمن را در درون خود جای دهد که عقلت را بزد و او را مانند جانوران بی خرد کند. ما فرزندان آدم هستیم که گاه و گاهی

که مانند جانوران بخرد باشیم من برای این حرف از خدا امرش می طلبم زیرا با این تشبیه جانوران تو می گردی

کمترین عیب شرب خمر سلب اراده و حاکمیت انسان است بر نفس خود.

میخانه جانیکه دیوانگی را بطریقه می فروشند.

میکاری خردا فرسوده ساز و دل امدهستی آرد و هستی برد .

سید علی کسبه رقی

وقتی مشروب خوردی با سلامتی و عقل خدا فطری کن .

شکری لادی

وقتی شیطان نتوانست بیک خانه وارد شود اول شراب ابدانجا میفرستد .

؟

هرگاه خمر خورده بود و جو انردی کند بمهس آن هنر را نسبت باده و بد چون قباحتی از او ظاهر کرد و در رشتی نفس کشیده شود ؟

هر ساله فروش مرکز تولید بیماریها جنایات و فقر عمومی تمام بلایانی است که بحیات انسان حمله میآورد و مخصوصاً

حیات طبقه کارگر را مورد نهب و غارت قرار میدهد .

مونتالبو

هر اقدامی علیه مصرف مشروبات الکلی بعمل آید یا تمام قوا از آن سرفذاری کرد .

امیل لوبه

بیچ اقدامی در مبارزه با سل موفقتیت نمیرسد تا وقتی که اقدامی جدی در مبارزه با مشروبات الکلی بعمل نیاید . فیومن

بیچ انسانی سخات بشاری ابدست شیطانی بنام الکلی نمیدهد که او را بسوی یواگنی سوق دهد .

غ-ذ

گویند بخور مکده غم بسرد
غم به دل چسبند شیرین بجای

غم از دل تو طرد ما دم بسرد
دیگر نخورم مکده غم بسرد
گور به

گرفتار قیوت بیروسم در دست
زین جام نخت چمن شدت در دست

زین جام لب لب جام نخت
دست از تنم نرسد پاک به دست

ایرینری

گفتند و اما ستر بخورد و غم
چه خور حسین گر خورند آن خمر تو
گر کن بخشش گویند مکده مکده را

نهند و خمر ستر ستر
ز چمن ستر و نایب ستر
وز غم ستر به گویند مکده مکده را

صبا

هر کس در این زمانه نوشید
چمن عزت آدمی بر سر خود است

شکست عطر و دین را و دست و پا
و قمر که خندد شد چه از سر چه پا

سینه مندر صبر

یک بر نه است خمار را در

که بر سر همه سنگ و دست بشر

آتش مر که حسد و بی چو زرد کام

بناکم شوم زودا شرو و مانر خام

عقبت ز سر و صفایت از دل رود

در دایره شراب گزینم کام

سینه بیز فخر

براحت نفیر رنج پیرایه

شب شراب نیر ز دیه بداد و خا

ص

خود و مر بسند چشم و خوب

گنبد و غدر و شیر جامه و آب

فخر آینه زنگ

نفس هر مجور که مستر آرد

که لاشیت پرستر آرد

گر آنکه حیات است بهم

در هر نفس از آنکه خود مراده

نظم

باقی رحمت بطلیم بر نام

دختر جانم است جام به گنج جام

ص

شنویمت پیر جوف بهر پست

مده بهر جوف ز عشق بهر ناب

قوله کعبه

معاشرت

افلاطون

اختیار مصاحبت اشرار نکنید. چنانچه امانت ترا بخد بر تو مست نهند.

حضرت مقصد

از همیشگی مرد بخل دوری گیرین زیرا چون ترا بدو حاجت افتد از تو بگیرد.

حضرت امین

از شخصیت کس پرسش مکن از همیشگیان و سوال کن.

صع

اشرار مردم نیک را میگذارد و شایعت و مطاوعت با ترا کنند مانند مکر که مواضع صحیح بد ترا میگذارد و به مواضع

افلاطون

فاسد و بدن میگراید.

اگر با اشخاصی که صاحب روح بلند و اخلاق عالی هستند زندگی کنی احساس خفا پیدا کنی که قوه مروری روح

اسمایلز

و اخلاق شمار را بطرف مجد و تعالی کشانند.

انسان به سه که با او هم خو میگیرد بود دل می بندد و به سه که دارای علف و جوامردی و بزرگواری باشد،

سیرون

علامت میشود.

مثلاً فریقانی

از هر کس که به تو نفرت میورزد دوری کن حتی اگر مکر و تو فیل باشی.

اگر میان گرگها روی از آنها زده بشیدن خواهی آموخت .

مثل فدانوی

بادندگان پنجه در افتندم و سر پنجه بشیر و پلنگ ادر هم کشتم ولی خوی بد بر من چیره شد و زبونم کرد .

بافاسق متواضع بسر بردن بهتر که با عابد مکتوم صاحبست کردن .

باشجاعان عالم و درندگان بیابان و برو شدم ولی سجد ام مانند همشین بر من غالب نشد .

بودر جمهر

با مردمان نیک معاشرت کن تا خودت هم یکی از آنها بشمار روی .

ژدژ هویت

به انوشیروان گفتند بپسیت که مردم ما را گران و دشمن میکنند و از ان می بینند ولی با مردم ما سازگار نتوان کش

او گفت زیرا کشیدن با سیکلن همه اعضا تن همکار می کنند ولی با همشین بد و دشمن روح است .

بهر سزا نادانی که خود را دانا شمرد .

گفت پر سز کن از صحبت پیمان شکنان .

تا توانی با علمی صاحب همشین باش تا جان فضیلت علم بیاری و از پر تو دانش آمان روشن و بزرگوار شوی .

تنها چاره نفرت جدائی است .

مثل آفریقائی

چای سرد و برنج سرد را میتوان تحمل کرد اما گاه سرد و سخن سرد قابل تحمل نیست .

مثل چینی

حذر کن از همشینی کسی که است باشد رای عقل او ناپسندیده باشد عمل او زیرا که یار به یار خود قیاس و اعتبار کرده و جز

حسن سلوک از غذا کاریهائی تحمل شده است .

امرسن

حسن معاشرت همراه با شرافتی است که جنبه‌ترین مردم به آن احترام می‌گذارد. بدی معاشرت سبب آن می‌شود

که ز تو ترین مردم بهم بستیز با آدمی برخیزند .

چسترفیلد

خوبترین برادران شما آن است که صیبه‌های شما را بویسان بدیه فرستند .

حضرت محمد

خومی بد در آئینش با بجزوان است و نیکی اخلاق در پیشانی با خردمندان می‌باشد .

امام محمد تقی

و انانی و قدر و عدالت و معرفت در صورتیکه با آن هنر کوچک مذکی و رفقا که حسن معاشرت ناپسند می‌شود همراه می‌باشد

نمی‌تواند شخص را چنانکه باید می‌کند .

ستیل

و گفتگو و معاشرت تا حدی تشریفات را ملاحظه کن ولی از انداز و کار مگذر. وضع قفا معمولاً با همان صورتیکه جلوه‌گر شود

از طرف مقابل باز می‌گردد .

فولر

و پیشانی باید خود را با مردمان صاحب جودان بهم ساخت از مردم بی وقوف و بی ارزش دوری جست .

کنفوسیوس

در بین همه مردم که در سرم‌آشنائی بهم رساندم به چپک بهتر از خود ندیدم .

روسو

روح را صحبت با جنس غذا می‌توانیم .

ناصر خرد

رویت حیوانی است و حشی منفور و بد ترکیب که روزهای اول از دیدارش قهرید و تدریج با آن آشنا شوید تا حدی

پوپ

که صورت ریش ترا بوسید .

زبان ساندو تو معاشرت که کس است . ۱- اکنه ترا بطرب آورد . ۲- اکنه بفریب معزورت کند . ۳- اکنه نمیت او

کو تا بهتر از همه است تو باشد .

افراطون

سلوک در رفتار آینه ای است که هر کس خود را در آن نشان میدهد .

گوته

شخص قرض داشته باشد بهتر از آنست که زن داشته باشد .

مثل سوئدی

طبیعت های بی عیب و نقص با استدعا معاشرتهای نالایق خلل پذیر میشود .

فلشید

صفات یک مرد تابع نیکبایا و بدیهای و ستان دوست .

مثلا ژاپونی

علامت برجسته مردمی که بهمنشی خوبی معاود شده اند آراش و ملایمت زلزل ناپذیریت که از همه کارهای بزرگ و کوچک ایشان شایده میشود آرام غذا بخورند آهسته حرکت میکنند در آراش زندگی میکنند و حتی پول خود را با آرامی از کف میدهند در صورتیکه آدم است نمیتواند یک عاشق را بدون براه انداختن سر و صدای عجیبی دست گیرد یا یک اهانت تحمل کند .

بولور

در معاملات سعی کنیم حشمت افراد را در نظر گرفته سعی کنیم آنها را همانطور که هستند قبول داشته باشیم و غیر اینصورت در معاملات شکست خواهیم خورد .

غ - ذ

کسیکه میخواهد نقاشی خوبی شود سرشهای عالی انتخاب کرده و از روی آن شوق نماید بهینطور هم کسیکه سیل دارد و زندگانی منزله و پاکیزه باشد باید بهترین اشخاص را سه شوق و نمونه خود قرار داده آنقدر بکوشد تا به پای آنها برسد و حتی از آنها ورگردد .

ادن فلشام

کسی بدبخت تر از مرد بد طبع پسری نیست که نه قابلیت پذیرفتن لذت دارد و نه چنانست که بتواند مایه خوشی دیگران

سرو قنبر

را فراهم آورد .

حضرت امیر

کلیکه اخلاق و روحیه او به شمشه شده نگاه کنید به پیشین او .

گفتگو کردن با دیگران مخصوصاً آنهاست که از مطالعه کتب سرمایه کافی اند و ختم اندکی از بهترین لذتهای زندگی است
وقتی شما در گفتگوات خود به نقاط تاریکی برخوردید و سؤالاتی از خویشین میکنید که جواب آنرا نمیدانید چه خوشحال شوید

لرد آویوری

اگر کسی جواب سؤالات شما را بدد .

بیچر

مردمی عالی در حسن رفتار است نه در عقل بیشتر .

مرد شریف اشیای ته چنان است که پیوسته با همانند خود نشست و برخاست کند بکیت که آن انداز و استوار

شکیر

باشد که در معرض فریب دیگران واقع نشود .

سقراط

مصاحبت با خردمند گنج است و معاشرت با جاهل باعث تعب و رنج .

مصاحبت فراوان در روابط صمیمی میان دو شخص چنان ایشان را به یکدیگر شبیه میازد که نه تنها اخلاق و رفتارشان

لاوارتو

مانند یکدیگر میشود بلکه رخساره و گفتار صدای ایشان نیز با هم شباهت پیدا میکند .

امد رسیدیس

مصاحبت با مردمان درستکار از هر ثروت و ملک پر حاصلی بهتر است .

اسامیلو

معاشرت با مردمان خوش اخلاق و فاضل بهترین تقوی روح جوانان است .

معاشرت با مردمان نیک همیشه مولد خوبی و نیکنامی است زیرا اخلاق خوب مانند نوری است که به اطراف میتابد و
نزدیکان خود را روشن میسازد .

جان بدون

نزدیک مباشی به همیشگی مردمان شرور و بد اخلاق زیرا که طبع تو از طبیعت او شر را میبرد و در حالیکه نگاه داشته باشی
وضع دستانه داشته باشی از آزادی اجتماعی پیر منیر آزادی خونت اینر مایه تحقیر است ولی مذکی محافظه کاری
وسيله جلب احترام میشود و با تواضع ظریف مهربانی دیگران فراهم میآید .

فولر

بر که بآید آن نشیند اگر غیر طبیعت ایشان در او اثر نکند بطریقیت ایشان متهم گردد و اگر بخرابات و بد به نماز کردن
منوب گردد و بخر خوردن .

سعدی

همایه ات دوست دار اما دیوار با من خود تا ترا از من نبرد .

مثلا آلمانی

پیچ وسیله زیبایی یا سمیت یا شکل یا رفتاری مؤثر تر از این نیست که آدمی بخواند و اطراف خود شادی پراکند سازد
نه رنج .

اموسون

یقین است که رفتار حکیمانه یا وضع جا بلانه همچون بیماری از شخص شخص دیگر سرایت میکند پس لازم است که مردمان
مواظب انتخاب معاشران خود بوده باشند .

شکسپیر

یکی از بهترین سرات دنیا این است که گروهی در یک جامع شوند و ساعات فراغت را بسخنان شیرین و دلپذیر بگذرانند
روحهای آنها بهم نزدیک زبان یکدیگر را خوب میفهمند و از اسرار دل یکدیگر خبردار شوند .

لرد آویبودی

بیا موزمت فیمای سعادت
وگر بگذر سوراخ گشت گستر

ز هم صحبت بد صد الرضه اثر حفظ
از و جریب بر نبینی اثر

فیشم بستم بر کوه شور
اگر خد بود و نزارد عار

محو اور نشست نام و بر لایم
گرتی بکند نزارد شرم

لهب البجزه

همیشه تو از تو به یار

تا تو عطر و دینم بفرایم

بست تنهایم به از یار نام بر

نیک چشم به نشیند به شمع

مولود

یار بدتر به از یار بهر

تا تو از میگیر از یار بهر

یار بهر تنهایم بهر جان زنده

یار بدتر جان و برایم زنده

پاروزن بخیر شرم شک

به کم با بیک گشت در بون

ملت - مهن

آباد کردن کشور مبارزه با فقر و جهالت، تعلیم و تربیت و بهداشت با حرف ارکان پذیرفت باید کار کرد. کار مداوم و طولانی
 انگه رنجیده و از زده ترک وطن میکند روح ناسازگار خود را همراه میبرد.

حجازی

اگر دوستی وطن نبود شهرها و محالک بآب هوا خراب و بی سکنه میماند.

حضرت محمد

اگر من را بخیر کنند که در کشور ما دولت بدون وزنامه و یاروزنامه بدون دولت شبانی شک طریق دوم انتخاب -
 خواهم کرد.

جفروس

اولین کشوریکه تاسیس بیمارستان پرداخت کشور ایران بود.

روانسون

اولین ملتی که احتیاج به مواد خوراکی و زراعی نداشتند ایرانیان بودند.

سقراط

اولین بیات اجتماع در ازدواج و پس در عائله و خانواده و بعد در یک مملکت شکل میگرفت و ایران بوده. سپردن

اولین دولتی که ثبت اسم و علائم و صورت و قیافه و آردین و بیگانگان را بکشور مقرر داشت دولت ایران بوده. روانسون

اولین ملتی که اصول خدمت سربازی را معمول و مدارس مخصوص جهت تعلیم ایجاد کرد و جوانان را بدون عالت

اصل و نسب یکسان در آنجا تحت مراسم سخت گذاشت ایرانیان بودند .

صد کلام از افکار فلسفی شیخ محمد خیابانی

۱- در آزادی و استقلال

۱- اولین لازمه شرافت یک ملت استقلال است .

۲- استقلال ملت را فقط با فضایل و اخلاق عالیّه میتوان محفوظ داشت .

۳- حافظ گنجهان استقلال هر ملتی شجاعت و قهرمانی اوست .

۴- هرگاه میخواهید آزاد باشید باید پیش حقیقت ایستاده خود سازید .

۵- بدون حقیقت آزادی، آزادی غیر نیست .

۶- یک ملت نمیتواند بدون معارف آزادی خود را محفوظ دارد .

۷- در راه زندگی شرافتمندانه باید از جان مال گذشت .

۸- زنده باد ملتی که برای زنده داشتن آزادی، زندگی را دوست دارد .

۹- آزادی ستمد مساوات است در مقابل قانون همه برابریم .

۱۰- هیچ نوع آزادی را نمیتوان تصور کرد به ما اجازه دهد الی الا بد خطا کار باشیم .

«عطر کلاب جملها را سراسیمه میکند، عطر آزادی در مملکت نشر نمائید تا جملهای استبداد از میان بروند .»

۱۲- آزادی عقیده و برابرای سر هر سیاست حاکم است.

۱۳- شهاب قدر آزادی خواه باشد مستند جماعتی که از شما آزاد نخواه ترند.

۱۴- ایران ایرانی باید آزاد کند.

۱۵- در عین آزادی باید مقتصد باشی.

۱۶- روح ملت فدای هیچ کس نیست! روح خادین ملت باید فدای ملت شود.

۲- در تجدد دور

۱۷- اولین وسیله ترقی، داشتن روح تجدد است.

۱۸- یک ملت زنده و بیدار و هوشیار باید همیشه بطرف تجدد و مبارزه بپا دارد.

۱۹- بر ضد زمانه راه رفتن خلط و محال است.

۲۰- باید زمانه ما را بهر کجا که لازم است برویم هدایت کند.

۲۱- چنانکه زمانه ملت را سوق میکند و میسر و ندم ما بهم نباید بزمان خودمان عاق شویم.

۲۲- باید ترقی کردن را واجب دانست ترقی نکردن مردن است.

۲۳- هر طریقه ترقی را باطنش را لا قید و بی علاقه ملاحظه نماید و چار ملاکت خواهد شد.

۲۴- ما اولاد مشرق حاضریم و عاق قرن خود نخواهیم شد.

۲۵- اولین دشمن یک متحد و آمال. ایدال زمان است.

۲۶- جمال، مرک را بر تعیر حادث ترجیح میدهند.

۲۷- آنچه امروز یک امل سهل و مرغوبی است ممکن است فردا منقور و مردود باشد.

۲۸- عوام یک علاقه صمیمی با عادات خودشان دارند و عادات مانع ترقی و تحجد است.

۲۹- عقل و منطق عوام در چشم است.

۳۰- کلاه امروزی شباهه قد کلاه دیروزی پدران شما نیست و فردا هم کلاه امروزی ادرس نخواهید داشت.

۳۱- همان توه که در موقع خود به شکل آتش و حرارت متجلی میگردد، بعد از این باید به شکل کار و حرکت به بروز آید و چرخها

تمدن و کمال را راه بیندازد.

۳- در فلسفه اجتماعی

۳۲- عوام تابع تلقینات است و هرگاه مدیران او قابل و صاحب حسن نیت باشند ممکن است نیاز حقه از عوام گرفت.

۳۳- یک فرد بعلاقه با جماعه خود کمتر از حیوان است.

۳۴- عدم علاقه بر حیات اجتماعی دلیل بر عدم زندگی است.

۳۵- در حیات سیاسی و اجتماعی آنما که علاقه مند نیستند به مشابه امواتی هستند که حیات از آنان ر و گردان گیران است.

۳۶- مردگانند اشخاصیکه برای خاطر اغراض و اسقام شخصی خود به اتفاقات مخالف عقیده و مسلک تن در میدهند.

۳۷- ترجم بر عا بسن حقوق جماعت، خیانت بر جماعت است.

۳۸- در میان دو نظریه متفاوت باید برودی عقل خود را بکار انداخت و یک قرار قطعی اتخاذ نمود.

۳۹- یک نادان در یک نقطه ممکن نیست دانا شود.

۴۰- شخصی که بر تاریکی زیست کرده است در پیش یک روشنی آنی چشمش خیره و یا کور می شود.

۴۱- کسیکه به تکالیف اجتماعی خود عمل کند حقوق خودش را فایده می برد.

۴۲- مجازات و مکافات نباید لاغی شعور باشد.

۴۳- هیچ کار بزرگ بدون فکر انجام نمی گیرد.

۴۴- از افکار غیر متجانس و متضاد نمیتوان نتیجه گرفت.

۴۵- هر زمان تقاضائی دارد که با سبب آن علم و معرفت بشر تغییر پذیر است.

۴۶- اعمال جماعت آنی و غیر ارادی است مثل یک لرزه ناگهانی عالمی را بهم زده و خود نیز از میان می رود.

۴۷- عوام وقتی که می خوابد کاملاً می خوابد و وقتی که بیدار شد دیگر فعالیت تدریجی قبول نمی نماید.

۴۸- عوام بی اراده و اختیار است تابع جریان تلقینات.

۴۹- تمایل عوام به بهوهمات است معرکه و افسانه های یک درویش بیشتر از فقراتهای یک دانشمند را جذب میکند.

۵۰- در تعین عیار و قیمت ملها بجهت بالا بردن همه چیز است.

۵۱- یک حرکت عمومی تمام شهرتدن را بجانب یک سر منزل تکامل پیش میرد .

۵۲- بنام هر اکثریتی نمیتوان حکم قطعی داد .

۵۳- هر دوره تاریخی که در حیات یک ملت اجتماعی رخ میدهد با قلم ملقب مورخ و یا فرمان یک مادر امور تعیین میشود .

۵۴- حادثات اجتماعی محصول نتیجه عوامل طبیعی است .

۵۵- نه ممکن است تاریخ را فریب داد و نه ممکن است زمان را زیر سریر خودش بازداشت .

۴- در شرایط موفقت

۵۶- انتظام و انضباط یک شرط عمده موفقت است .

۵۷- مقتدرترین نهادهای سیاسی روپا فقط با نظام دو سیلین خودشان امتیاز دارند .

۵۸- انسان باید در حیات طوری مشغول کار شود که گویا هیچ نخواهد مرد .

۵۹- ما فدائیان اولاد خودمان هستیم ما خواهیم مرد تا آنان زنده بمانند .

۶۰- باید فداکاری کنید تا آتیه شما و اولاد شما تامین شود .

۶۱- اندوختن سهل است ، نگهداری مشکل .

۶۲- برای گذشتن از یک حالت موجود به یک حالت جدید ، قدرت و متانت جوهری لازم است .

۶۳- هرگاه صمیمیت و صداقت شما بدرجه کمال و کفایت باشد هیچ قوه متصور نیست که بتواند بر شما غلبه جوید .

۶۴ - اضطرابات در حیات افراد و جماعات یک عامل بیداری احتیاط و تدبیر است.

۶۵ - یک اضطراب معقول و جاری از خصیانت، بهترین استاد سیاسی است که راههای رفتن و کارهای کردنی را به عادت

نشان میدهد.

۶۶ - اقوام مضطرب و دوراندیش زحمت میکشند و رنج میبرند و ثمرات شیرین آنها استفاده و پیمایند.

۶۷ - طبیعت میدان یک مجادله عمومی است که زندگی را پاداش مظهرین و خالصین و تهر و داده است.

۶۸ - در این کارزار بزرگ، ما توانان و ضعیفانیت و اندر نیست کنید.

۶۹ - برای تأمین حیات و بقا در این جهان باید از ضعف و ناتوانی دوری کنید.

۷۰ - اعتماد به نفس یک شرط عمده موفقیت است.

۷۱ - یک تسکيلات محروم از وسیله پس از عدم موفقیت به عدم موفقیت غلطیه و همیشه طریق سقوط و انحطاط را می نماید.

۷۲ - در روی خرابه های ییروزی باید عمارت فردا بلند کرد.

۷۳ - بلند کردن عمارت فردا، فکر دور بین و دوراندیش فکر تعقل و تدبیر و فکر ایجاد و اجرا می خواند.

۵ - در حلاق

۷۴ - اعتماد به نفس یک شرط عمده موفقیت است.

۷۵ - در روی مجازات حب نفس باید عزت نفس و اعتماد نفس را هم در نظر گرفت.

۷۶- باید قبل از متن پروردگار بهیت اجتماعیہ احساج و تعبد کنند .

۷۷- عزم کردن کافی نیست هر عزم باید مبدل بعمل گردد .

۷۸- در کلیه امور و حوادث باید وظیفه را از غیر وظیفه لعلیک و تفریق نمود .

۷۹- شجاعت یک شرط مهم موفقیت است .

۸۰- شجاعی را که توأم و همراه با متانت و استقامت باشد لازم داریم .

۸۱- یک لقمه خاوارباشید تا هیچ کلوئی نتواند شمارا فرسود ببرد .

۸۲- یک ملت که از مرگ ترسد هرگز نمی میرد .

۸۳- مردن در راه یک اهل بزرگ عین موفقیت است .

۸۴- ما آن مجنونان و آن عاشقانیم که از هیچ خطر نمی ترسیم .

۸۵- تو واحد و متحد جلوه نما و بگذار دیگران از تو ترسند .

۸۶- ترس . مرد را از همه شئون جلالت و قوت سخت کرده و او را بادی برین حیوانات همکس و همپایه ساز میزند .

۸۷- ترس عامل عمده اسارت ملتها است .

۸۸- یک ملت ترسو، بزودی در چنگال هر استبدادگر گرفتار میآید .

۸۹- برای گذاردن طوق بندگی برگردن یک ملت ترسو، بیدار کردن دست بکمال آسانی پیدا می شود .

۹۰. ترسیدن کافی نیست باید جرئت و شجاعت داشت. باید پر دل بود.

۹۱. یک جرئت مسلح با تدبیر و شجاعت، یک شجاعت درین دوراندیش و غیر از همه یک شجاعت فداکار و پر حرارت، ناجی ملتها است.

۹۲. شجاعت مادی بی شجاعت معنوی کامل نیست.

۹۳. شجاعت معنوی عبارت از حاکمیت و تسلط مرد است نسبت به احساسات خودش.

۹۴. کسیکه تابع موی و پوست و محکوم نفس اماره خودش نیست شجاع و جبار است.

۹۵. شجاعت معنوی یک فضیلت و نتیجه یک محاکمه منطقی است.

۹۶. شجاعت معنوی اثر یک عزم و اراده و جلوه یک تصمیم اختیاری است.

۹۷. تصمیم مرد شجاع این است. چون نباید ترسم نمیخواهم ترسم و نمیترسم.

۹۸. در مقابل تصمیم مرد شجاع هیچ قوه انقوائی معلومه بشری فائق و غالب نیست.

۹۹. هرگز نباید خشکی و یاس اعتقاد داشت و بخصوص وقتی که بار نیلین زندگی یک ملت از یک سو

بار یک آویران است.

۱۰۰. ای ایران، لایموت، سرت بلند دار و زنده و پاینده باش.

هرودت

ایرانیان برای حفظ احترام یکدیگر هرگز در حضور هم آب دهان بر زمین نمیاندازند

هرودت

ایرانیان از کردارهای ناپسند هرگز سخن نمیگویند .

؟

ایرانیان صفات نیک خود را با تمام ثروت شام و آشور برابر نمیکنند .

گزننفون

ایرانیان در هر کاری میانه روی و اعتدال می نمایند .

هرودت

ایرانیان اول ملتی بودند که بازرخیدان و بردگان خود چون سبزه زدن رفتار میکردند .

گزننفون

ایرانیان در معاشرت و اظهار مردم هیچ نوشند و هیچ نخورند .

ایرانیان با کمال دقت و احتیاط از سخنان بهود و سبزه حذر می نمایند و اگر دارهای ناپسندیده هرگز سخن بر زبان

هرودت

نمی رانند .

ایرانیان از دروغ و ناپسندی و فریب می پرهیزند و از این دوست که یونانیان با دیده حرمت و حیرت و احترام

گزننفون

با آنان می مکنند .

ایرانیان در هر کس که صفات نیک میافتند بدید و بزرگی و احترام بدو میگزینند هر چند که آن خوی در یکی از

هرودت

دشمنان آنان ظاهر میشود .

آمین

ایرانیان بهمانطوریکه از مرض طاعون حذر میکنند از استعمال سکرات نیز شققت دارند .

سقراط

ایرانی با اخلاق ترین ملل دنیا است و حسن ظاهر دلیل است بر حسن باطن .

ایرانیان بر نفس خویش تسلطی سخت دارند و همیشه میگوشتند تا هر گونه بدی و رشتی را از خویش دور سازند .

هرودت

ایرانیان دروغ را زشت ترین چیز می شمارند و بعد از دروغ قرض را سخت بد دارند و گویند قرض دار گذشته از گناه قرض
بسا باشد که در مقابل وام خواه مرگش دروغ نیرنود .

سقراط

ایرانی بی پاک فداکار و با تربیت است

هرودت

ایرانیان رسم بر این دارند که پرتش خداوند را بر قلعه های مرتفع بجا آرند .

سقراط

ایرانیان دارای وجدانی پاک و اخلاقی نیکو هستند .

پلوتارک

ایرانیان بواسطه تعالیم عالی از هر نواقصی بری هستند .

ایرانیان در کارهای خود استعانت از خدا جویند و فتح و پیروزی را از خداوند دعای خیر را مخصوص خود نموده و

هرودت

همواره در هنگام عبادت سعادت و سلامت خود و دیگران را از خداوند آرزو میکنند .

ایرانیها بعضی صفات دارند که در هیچکدام از ملل قدیم حتی رومی ها هم نبوده این صفات عبارتند از ادب، شجاعت

کوئینسن

اخلاقی، جوانمردی، صفات مذکوره را ایرانیها از ابتدای تاریخشان دارا بوده اند .

هرودت

ایرانیان فوق العاده تسلط بر نفس دارند و همیشه سعی دارند هر گونه بدی و رشتی را از خود دور سازند .

هرودت

ایرانیان خنده و شوخی و کارهای ناپسند را در مجالس بسیار زنده و بیدارند .

مثلاً افریقانی

اگر در غربت طلب بار و در وطن سنگ بهتر است که در وطن بمانی .

اگر بخوابی بدانی طنت تا چه حد دوست داری مدتی خارج برو .

بخاطر داشته باشید که در هر وضعی که هستید وطن برای خاطر استعداد تقوی، احساسات تمام اعمال شما حتی بگردن شما دارد، شما به بازاری آماد و بخت هستید که ناگزیر دوستی برای او از خواب برخیزید و به بخت او بشناسید . با دلتی

برای اینکه وطن پیدا آید در سالی و قبرستانی کافی است .

بزرگی عظمت یک مملکت منوط به وسعت خاک آن نیست بلکه مربوط به اخلاق و روحیات اهالی آن است . کلبه

پایه ملیت هر قوم را سنن آداب و رسوم و آثار و هنرهای علمی آن قوم نگاه میدارد .

پروردگار را شکری است از اهل پارس چون بر قومی غضب کند توسط پارسیان از آنها انتقام گیرد . حضرت محمد

تا شما به صلاح خود آشنا نشوید، ایران عزیز اصلاح نخواهد شد .

تاریخ یک ملت مانند گلزاری است که مردان هنرمند و حس گلهای زیبای آن میباشند . گوشت و لبنون

ترقی حقیقی یک ملت در اضافه نمودن قوانین سابق نیست، بلکه در حذف مقدار زیادی از آنهاست . گوشت و لبنون

تظاير بانجام کاره ای که از قدرت ما خارج است و سرگرم نمودن ملت با بیانات فریاد و تعقیب سیاست بفرخ روز

در مقابل ملت شعار نیست .

ثروت کشور در اثر فوق العادگی مردان در گرد آوردن تحصیل مال نیست، بلکه بر اثر فوق العادگی آن در نگهداری

آن است، زیرا حجم و ظرفیت، جوئی نیست که دریاچه بزرگی، آبراب میکند بلکه نیرومندی و متانت و استحکام است

که میگذارد آب ضایع شود .

دکتر ماردن

جوانان ایران از دروغ و ناسکری حیل فوق العاده قنفرند و هرگز پیمان شکنی و حق شناسی از ایشان دیده نمیشود و این صفت آنان سبب شدوست که یونانیان با یک نطفه تعجب و احترامی بآنان بکنند .

گوزنفون

جهانگیری آنقدر مشکل نیست مسئله مشکل جهانمندی است .

عبد الرحمن منیر

چقدر سخت است انسان بمیرد در حالیکه به کشورش هیچ خدمتی نکرده .

لینکلن

حس وطن دوستی بزرگترین مظهر روح ملی یک نژاد است . این حس موجب غریزه اجتماعی مخصوص است که در موقع خطر عمومی بلافاصله جایشین غریزه انفرادی میگردد .

گوستاو لوبون

خدمت به وطن نمی از وظیفه است و خدمت به انسانیت نیم دیگر آن .

هوگو

خرابی کار یک مملکت از دو چیز است ، اول نداشتن مردمان عالم دالایق و دوم نبودن آنها در سرکارهای مملکت . و البته خیلی بهتر بود که یونانیان مغلوب ایرانیان میشدند تا مغلوب رومیان .

بیچیه

خیلی از کسانی که سمت وزارت مراد دارند باید حقایق در سکه چینی ساده باشند و خیلی از در سکه چینی هاستند که کاملاً لیاقت وزارت فرانسه دارند .

ناپلئون

در نظر من هیچ شکلی زیاده از حد نیست برای یک نفر وطن دوست نخواهد بود .

پل دوم

در هنگام صلح مفهوم کلمه وطن نسبتاً مبهم است . قدرت حقیقی آن فقط وقتی معلوم میشود که مورد تهدید است اگر گرفته باشد .

میشه

در مدرسه باید وطن را فهمید .

در راه پهن اگر دو اردو پسر داشتیم همه را یکسان دوست میداشتیم یازده پسر را در راه پهن کشته میدادیم خوشتر بودم تا یکی یکی

تکسیر

در رختخواب می‌ریزد .

دعوتان و دغدغه‌اش قافله است جهانی از برادر آزمانی بخواند زیرا قانونیکه بر دعتان حکومت میکند اینست که او برای دفاع

گماندی

از حیثیت و افتخار زادگاهش حتی مرگ را با سانی تحمل خواهد نمود .

صمیمیت و عواطف و احساسات شما نسبت به پهن خودتان باید مافوق همه احساسات و عواطف شما باشد . ؟

عشق و علاقه به وطن و آب و خاک مانند علاقه به پدر و مادر و زن و فرزند امری طبیعی است . ؟

عشق و الفت خانوادگی است که کوچه و محله و شهر و کشور را با هم می‌گیرد و حب وطن نامیده میشود .

حجازی

افلاطون

علاقه‌امی در دنیا شدید تر از عشق به وطن نیست .

عشق ورزیدن به پهن عبارت از اینست که انسان با تمام قوا میل داشته باشد عملی شدن آرمانهای بشری را در آن بشناسد

بلیسکی

نماید و به قدر قوه خود در راه کار یاری نماید .

حجازی

غالباً ملتی که در بلا و سختی باشد رو به بندیت و ملتی که بناز و نعمت رسیده باشد رو به پستی .

لئو تولستوی

قدرت یک کشور به سکنه‌های یک کشور است و نه به کشتیهای آن، فقط به مردانش میباشد .

بکالبا. امپراطور روم هنگامیکه گردن به زیر تیغ میداد روی به جلا و کرد و گفت بزن اگر برای خیر روم و ملت روم می‌زنی

کافی نیست که انسان برای وطنش خدمت انجام داده باشد بلکه هرگز از خدمتگزاری خودداری ننماید .

پلوتارک

که ام ملت از همه با سعادت تر است ؟ ملتی که دارای قانون باشد از آن سعادت مند تر ؛ ملتی که قانون آن جبریان دارد

از آن با سعادت تر ؛ ملتی که در قانونش تعیض نیست و از آنهم سعادت مند تر ؛ ملتی که هیچگاه به قانون محتاج نیست

مونتسکیو

کسی اجازه ندارد خود را بکشد ، و اگر کشت باین طریق وجود خود را از میهن خود دور زوده است .

ما فوق اراده ملت اراده ای نیست .

؟

ملتی که تعصب وطن دوستی در روح او رو به ضعف گذارد و باشد خیلی زود در تاریخ عالم نابود خواهد شد بی آنکه حتی محملتی

گوستاو لوبون

طی کلیه مراحل انحطاط را داشته باشد .

ملتی که به فداکاری و قربانی دادن نامحدود عادت کرده است میتواند به مدارج عالی ارتقا یابد .

گاندی

ملتی که حقوق یک ملت دیگر را غضب میکند هرگز خود را از نعمت آزادی بهره مند نیست .

پوشینسکی

من بخشی میهن خود را از چشم نویندگان و عوامل تبلیغی مصری بینم .

توفیق الحکم

من وطنم را بیشتر از خانواده ام دوست میدارم اما با انسانیت بیشتر از کشورم علاقمندم .

فنون

میتوان ایده آلهای یک ملت را از روی اعلاناتش معلوم کرد .

نرمان دوکلاس

میهن دوستی باید مقدم بر هر کار و خود مختاری و استقلال مشروط بر برانداخته شدن

؟

میهن برای ارواح پاک چه سرزمین مقدسی است .

ولتر

میهن دوستی اشعه مجلل و نه وزانی است که در پیشانی جانبازان و گنجناهان میدرخشد .

پطرس رودیان

میخی میتواند نعل اسب نجات بدهد نعل میتواند اسب نجات بدهد . اسب میتواند سوار را نجات بدهد .

سوار میتواند مملکتی را نجات بدهد .

مثلاً ترک

نشستن بر تخت و غذا خوردن وی میرعادت قدیم ایرانیان بوده . چنانچه لفظ میزبان برسیاید که ایرانیان حامی

را منحصر به سریر و سفر و راه میزدانسته و اینک روی زمین نشینند و بخورند . عادت نیست که از اقوام عربیه

در میان ایشان شایع شد .

آئینه سکندری

وطن دوستی خدا اعلای دین و مذہب من است .

گاندی

؟

وطن ما در دو م است . وطن خویش را فروتر از هر چیز گرامی دارید .

وقتی ثروت های بزرگ بدست افراد مردم می افتد در پرتو آن بنیه و مند میشوند و در سایه نیرومندی و ثروت خیال میکنند که میتوانند در خارج از وطن خود زندگی نمایند و خوشبخت و سرفراز باشند . ولی بزودی میفهمند که اشتباه کرده اند

و عظمت هر ملتی فقط بر روی خرابه های وطن خودش می باشد پس .

منشکیو

هر ملتی که دارای بهترین مکاتب است بهترین و قویترین ملت بشمار میرود و اگر امروز نیست فردا خواهد شد .

زولسیهون

هر ملتی یک طور فکر میکند و یک نسخ معتقدات دارد که معتقدات مولود او کار و ملکات آنهاست .

؟

نایپلئون

هرج و مرج های شدید همواره با استقرار حکومت دیکتاتوری منجر میگردد .

ابومسلم خراسانی

وع سوخته، مرد

دوست باد لای

وزیر ماحول و شہر

مربوط به چهار هزار

سے
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

اشارہ بارزہ انرا

پرفورپوپ

۵۰

محل نوٹائی

ما به عزت و شرافت نوشیم
کرد و صف رزم جامه زخمش نوشیم

در راه وطن از دل و از چشم نوشیم
آزاد سر و پیکر نفرو نوشیم

مکان التماس

مرغ که بهت بر سرش نشاند
گر به پشت پایه طش ز نرنگ
روز و گرد و بار بهشت رسید
اگر کم ز مرغ داد و کف آتش خور
بار و زیر و لاله مایه ببار داد

دلش از آتش که به مراد است خور
کز بهت شیر بجای نماند نشاند
خار و خمر که سازد از آتش نشاند
تا که ز دام خفرو در بند و اند
بر خیز تا به باره بازیم لاله اند

جهان به

ناله مرغ اسیر انهد به وطن است
بمنت از بهار طبع کرم کرم
فکر از موطئ نشد در روز از خور
جامه از نوش و عنقه و بخش به وطن

مسک مرغ کفر و قفس محو بهت
جز از مرغ رفیق که بطرف چیت
بنای که هر سر کند شتر بهت
بر آینه جامه که سنگ نشد کلم از قضا

در

ایلوسه وقت موم صاحب منیر نداشت
 اینم کوب راجه چه مکنم بپنیک
 اینم نعل بخورد و بهر دو کمر بند
 کمر بهر پیش از شیر و آفتاب
 سیم رخ قاف و لوتش از نیت بند
 چند در خواب شد خوشتر شد غم
 اینم ملک از نفاق و در روز خراب شد
 از جو طعنه نفاق بدل کنه نفاق
 آنم که پیشرفت خواند و عمارت
 بگویند از خانه را و چرخ خراب که
 هر یک بنده بد بگویند خوشتر میکنند

کرام در سم از نمله جیش نداشت
 اینم پیشه و کرام ز ناسه نداشت
 پور دیه حنیه نسل نداشت
 کرم نیت بر جم فتح و طغر نداشت
 کرم قاف جوش نداشت
 غیر از این نداشت
 نقص و کرم نیت و کرم نداشت
 هر کرم نفاق و غیر از نداشت
 گویند پیشرفت محبت جبر نداشت
 آنم که جوش نداشت
 اگر صغیر سر جبر از نداشت

صفحه

موسیقی

آن لطف و تغییر حالتی که پیوده در عشق و غیر سحریم موسیقی به ما اید میکند .

مارسل بودت

آنجا که دل نیت موسیقی وجود ندارد .

واگنر

اگر کسی گوش شنوا داشته باشد در همه چیز موسیقی خواهد شنید .

لرد بایرون

با دقت به ترانه های ملی گوش فرادار آنها سرچشمه بی پایان شکست ترین ملودیها میباشند و چشمهای ترابه صحت

مشخصه مل کو ناکون باز میکنند .

ژرمان

بگوئید بدانم چرا از مانیکه بانقاشان و حجاران جوان گفتگو میکنم با عاق فکر و اندیشه آنان پی ببرم و تخیلات

آنان ادریا بم خلی بندرت از خود سخن بیان میاورند و در صورتیکه وقتی با موسیقی آنان صحبت میثوم هرگز یک فکر

زنده اظهار نمیکند و فقط از اصول و قواعد و فن و فرمولهای موسیقی سخن میرانند .

موسورسکس

ایرانیان در دوره باستان برای موسیقی خط داشته اند ۳۶۵ حرف علامت داشته و با آن میتوانستند

از حافظه عارف

همه گونه اصوات اثبت کنند .

جائیکه سخن باز نماند موسیقی آغاز میگردد .

داگستر

در موسیقی تنها مانند کلمات معنی مشخص دارند ولی ترجمه و تفسیر آنان غیر ممکن است .

مندلسون

در بین هنرها موسیقی بیش از همه در عواطف انسان تاثیر دارد و یک سمفونی در هر مایه از دست یک استاد بدون شک

بیشتر از یک کتاب اخلاق در دل اثر میکند .

ناپلئون

سرچشمه الهام شعرو نقاشی زایید و نمونه های خارجی است در صورتیکه این موضوع درباره موسیقی صدق نمیکند لیکن

آهنگهای دلربا که زیبایی جهان را آنهاست هنرمندان بزرگوار بوجود میآورند .

آنسکو

سمفونی پنجم بهیچ وجه عالی ترین سه صدائی است که بگوشت بشر خورد و است .

ادوارد مورگان فوستر

علت اینکه ما از موسیقی خوشمان میآید این است که در دنیای رویاها و احلام خود نشه و میرویم طبع عالی موسیقی را

دوست میدارند لیکن بهتر آن میدانند که از آن به عنوان وسیله برای دخول در رویاهای خویش استفاده کنند . دیگر بزرگ

لگان میکنیم تاثیر موسیقی این است که در هر کسی یک وجود ثانوی بیدار میکند که خیلی عالی تر و درمند تر از موجود است

معمولی همه روز است .

موسورسکی

مردیکه در درویش موسیقی ندارد و نذایهای خوش دلش را در تحت تاثیر قرار نمیدهد برای خیانت ، توطئه چینی و غارتگری

مناسب میباشد و بکس نباید با و اعتماد کند .

شکسپیر

سعماری موسیقی منجم شده است .

مادام دو شال

موسیقی فقط هنر نیست بلکه هنرهای بسیار شامل است .

نیکایو پچ مورت

موسیقی نیروی حیات بخشی است که با طرزی اسرارآمیز خاطره های فراموش شده دورترین و زوایای زندگی را

در قلبها بیدار میکند .

چارلز داروین

موسیقی نه تنها احساسات ابیان میکند بلکه گاهی نیز احساسات ابوجود میآورد .

هانری الن فوری

موسیقی کثوری است که روح من در آن حرکت میکند و این جا بر چیز گلهائی نیاید و هیچ علف هرزه ای در آن نمیرو

اما کمتر هستند آنجا صیقل ببخشند و هر قطعه از موسیقی چه شور می نهفته است .

بتهوون

موسیقی برای آواز و نقاشی برای منظر مانند شعر است برای کلمات اما آنجا که موسیقی و شعر در فهماندن احساسات

دقیق تشریح کوتاه میآیند و در هر خوش فرو میمانند نوبت نقاشی شروع میشود در بسیاری از موارد چیزی یک

پرده نقاشی به مایه همانند یک سیلون کلمه بادامی آن قادر نیست .

میکل آنژ

موسیقی بخودی خود پرداخته ترین هنرهای زیبا بوده و همه طبیعت را شامل شود اگر تنها هنرش نباشیم از ارزش

آن خواهد کاست .

نیکلایو پچ مورت

موسیقی از عالیترین هنرهاست که معنی مطالب نامعلوم و نفهیدنی را برای ما توضیح میدهد و تفسیر میکند و ما را به عالمی که

والتر

هنوز برای انسان مجهول است رهبری میکند .

موسیقی بیان خوش است زندگی است .

موزار

موسیقی از فکر تراوش میکند و به قلب می نشیند .

بتهوون

موسیقی احساسات را صدا دار میکند .

دولادکووا

موسیقی نوعی وسیله ایجاد نظم و حسن شرک است موسیقی قادر است آدمیان را امر با نتر و اخلاقی تر

و معقولتر نماید .

مارتین لوتر

موسیقی عزیزترین ولی نامطبوعترین صداهاست . حقیقتاً سن سکوت را بر دل انگیزترین نغمه ترجیح میدهم . گوته

موسیقی تنها سکون ارواح آشفته و میامان بشری است .

مهر بابا

موسیقی احساسات بشری را لطیف می سازد و خشونت را از بین می برد و در شسته خشم و غضب را از روح خارج می سازد .

دورباخ

موسیقی کرد و خاک زندگی روزانه را از روان روح آدمی میزداید .

تالمن

من سهولت اشعار خود کرده ام موسیقی نباید مانند علوم خفیه یا اسرار جادوگری باشد .

نغمه و وزن موسیقی تأثیر فوق العاده ای در روح انسان دارد و اگر درست بکار رود میتواند زیبایی را در رویاهای

روح جاگیرین کند .

افلاطون

شش پاره را و تهر و تهر

که که از سواد به شهر

تا بهر جا که خست کشت باشند

مطرب و پاک و بعبت باز

و ادب بقعه را از آن بهر

خضر خوش کشتند و خوش باشند

دیلمه نوچه

میخندد حشر در سر مقامات معنوی

تا از دخت کشته توحید بسوزد

میرز شمس و بکین بسوزد

یعنی بیکه آتش سوزن مقرر

صفت شیراز

میهمانی

آمد و شد زیاد و ملالت و یزاری میآورد .

حضرت امیر

آنکس که در میهمانی عصبانی شود بی ادب است

مثلاً ایالتی

اگر به میهمانی گرگ میروی سگ همراه ببر .

مثلاً روسی

بهترین میهمان کسی است که کم باید و زود هم برود .

؟

برای میهمانی هر قدر شرح کنی بالاخره زیاد میهمان خواهد رفت .

مثلاً اسکاتلندی

حتی مورچگان از میهمانی که بموقع برنجند خوششان نیاید .

مثلاً آفریقایی

چون میهمانی کنی از خوبی و بدی خوردنیها عذر نخواهد که این طبع بازار ایران باشد هر ساعت مگوی که فلان چیز بخور خوب است

قابوسنامه

یا چرا نمخوژی تا من توانستم سزای تو کنم که این سخن کافیت که یکبار میهمانی کند .

دیوژن شخصی را دید که خویش را برای حضور در یکی از جشنها میامی میکند گفت انسانها باید تمام روزهای خود را روز جشن و

میهمانی بدانند .

از کتاب درستی خوشی

دیهانی اخیس میخورند و در دل میبیزبان ناسزا میگویند .

مثل فوالنوی

میهان پر در را کباب کن و بخور .

مثل آفریقائی

میهان از پشت سر زیباست .

مثل اسپانیولی

میهان روز اول زرباشد و دوم نفستد و سوم آمن روز چهارم سفال روز پنجم خاکستر که کوچه ریزند .

مثل ایدائی

هر کس برای یک یاد و روز میهمان انگاشته میشود و در روز سوم فضول و مزاحم .

مثل هندی

میهان برکت شادی و صفابخانه دوست میآورد .

؟

میهان ناخوانده اگر دوشه شد قابل تحمل است اگر بیشتر غیر قابل تحمل .

؟

اگر در سفره میهمان نباشد کوئی در طعام نمک نیست نمک سفره میهمان است .

؟

هرگز در حضور میهمان عذر نرود و نذر آینه نمکین .

؟

در محراب مبدع کز اود کاشه شو
 میهنم خوشتر و بخود بجزین
 صد ساله زمانه بکارت در افتد
 مانند خوش که بر سر کشت است
 خورشید که خطه از اوده نشو
 و برایت چو اینم بکس فحایت

صاف و دلکش گرد دارم به بشر
 بشنم و بهر خدمت او ایتم به بشر
 حضرت کس به خدمت دارم به بشر
 چشمه دانه از سیدتی تو وضع فتم به بشر
 ز آب مولود خوشتر رغبت پیام به بشر
 ز هزاره را از طلب نهام به بشر

اینهمه

چو میهن آید دلش به بشر
 نه منت چو در خوشه تو باشند
 ز خلفه و بکس خوشتر سجده کنم

ز هر بن غم از اود به بشر
 که آنرا شکوه بر جان تو باشند
 جو نمودن ز خوف و ناسخه کنم

نه خرد

ضیافت که در آنجا تو کف باشند

کسبجه است فقیرانه را بعت شو

مست

در برم شسته و منو تو هم شسته
 بوست منو تو هم بوست منو تو هم شسته
 تنه و جانم لوار منو تو هم شسته
 روز بجران لوار دست تو که فریده
 جاکن لوار منو تو هم شسته
 چشم در و تو و دل بر عفت
 مت صحبت دیوار منو تو هم شسته
 اعجب منو تو هم شسته
 به که بوست منو تو هم شسته

از فرسود و منو تو هم شسته

شده اینر خانه زود تو هم شسته
 بتوز منو تو هم شسته
 کور و صبر تو از منو تو هم شسته
 منو تو هم شسته
 بهر ده منو تو هم شسته
 که خدایا منو تو هم شسته
 به خوش منو تو هم شسته
 کشته خوش منو تو هم شسته
 وقت منو تو هم شسته

دیقه

خانه ام منو تو هم شسته

نبوغ - مردان بزرگ

آنچه مرد را بزرگ میکند موفقیت است.

ناپلئون

اگرچه به نبوغ خویش واقعی نمی نهند و در بند آنست که مطبوع طبع کوته فکران جلو دهند و من مقام و منزلتی ندارد. میگذارد
آیا بخت و اقبال است که مردان بزرگ به مقام سیادت میرسانند؟ نه آنان چون مردان بزرگ بودند توانستند
بخت و اقبال را مطیع و متقاعد سازند.

ناپلئون

از دیگران تقلید نکن خود را بشناس و آنچه هستی باش. آن که در دنیا کسی مثل تو نیست.

دید کارنگی

از مردمانی که سعی دارند جاه طلبی های شمارا تحقیر کنند دوری کنید. انسانهای ناچیز همیشه این عمل را میکنند و حالیکه شما
بزرگ سعی دارید کاری کنید که احساس کنید شما هم روزی به عظمت خواهید رسید.

مارک تواین

اشخاص بزرگ و نامی بگونه مانند هر چه باشند بایشان نزدیکتر شوی عظمت و ابهت آنان بر تو معلوم گردد. مردم هست و
دونم بهت سراب مانند که چون کمی با آنان نزدیک گردی بزودی پستی و ناچیزی خود را بر تو آشکار سازد. بگوته
اشخاص بزرگ که در دنیا موفقیت های عظیم نصیبشان شده همواره در روح خود برای قیام و حوادث غیرمطمئن

جای مخصوصی ندارند . متزلزل

اگر بگوئیم که متزلزل تقراط عصر حاضر است تقراط را خیلی بزرگ و متزلزل را خیلی کوچک کرده ایم . بگویند

انسان هر چه بالاتر رود احتمال پدید شدن وصله شلوارش بیشتر شود . شهاب الدین

ایجاد یک نام بزرگ آسانتر است تا نگهداری آن . بونه فن

بزرگان همیشه با شرف و از گشتن دانش آنان کلماتی زیبا چین . ؟

بحرانهای بزرگ مردان بزرگ بوجود میآورد . کندي

بدشواریهایی جهان بگویند سراغ کیده با آنها آشنایت بیاید . کیده روزها و شبهای دراز و زیر سنگ حواد

خفته باشد از قله گنجی که در راه پیمانی زیر پای او پیدا شود نمی آید . سعید نفیسی

بزرگی در آن است که کسی تواند آسایش خود و خواستش طبع خویش را فدای دیگری کند . سعید نفیسی

بعضی اشخاص ممکن است علی الظاهر خشن و نامعقول بنظر بیایند ولی در باطن صاحب قلبی پاک و روحی منزه و ارجمند باشند . اسماعیلز

برای آدم توانا هیچ باری سنگین نیست برای بزرگان هیچ راهی در نیست برای دانشمند هیچ کشوری بگای نیست

برای آدم خوش زبان هیچ کس دشمن نیست . مثل چینی

برای اینکه بزرگ باشی نخست کوچک باش . مثل هندی

برای اینکه انسان کمال باید صد سال کافی نیست ولی برای بدنامی او یک روز کافی است . مثل چینی

بزرگی به علم و ادب است نه به حسب و نسب .

مثلاً تازی

پشت سر مرد شایسته و لایق مردان شایسته و لایق هستند .

مثلاً چینی

تاریخ بشر مجموعه ای است از حوادث زندگی مردان بزرگ زمام امور حیات اجتماعی انسان در طی تاریخ و در میان تمام ملل جهان از آسیائی و اروپائی در دست مردان بزرگ بوده است که به نیروی استعداد و قریحه و اراده و فکر خویش بر دیگران برتری یافته اند و هرگاه تاریخ زندگی اینگونه رجال را از تاریخ بشر برداریم دیگر چیزی که قابل مطالعه و دقت و پیروی و تقلید باشد در آن باقی نخواهد ماند .

نصرت الله فلسفی

تشویش و نگرانی بهترین استعداد های انسانی را بیدار میکند .

دید کارنگی

تمام چیزها سیکه نوازع آیند و خواهند گفت هم اکنون در وجود من و شما هست . منتهی باید از این پدید آمدن و انکسار رویش گذاشت .

متزینگ

تواضع نزد بان بزرگی و بلند می است .

شکیر

جای طلبی هوس یک شخصیت بزرگ است از مرد جا طلب هم ممکن است کارهای بزرگ سر بزنند و هم اعمال پست ناشایست . این امر بستگی تمام دارد به اصولیکه راهنمای او است .

نابلسون

جنون فقر و زوال عقلانیت . بنوع توانگر می و شادابی آنست از آن چرند و بی معنی و از این تازه و متعالی بدست می آید .

پیرژانه

هر چهل سال تمام معروف در دفتر خاطرات انجمنی که از تقاضای یادگاری کرده بود نوشت عیب جامعه

این است که همه دلشان میخواهد آدم مهمی باشند و هیچ کس نمخواند و مفیدی باشد ؟

چقدر از مردان بزرگ هستند که هر روز بیش از یکبار کودکی میشوند . ناپلئون

چیزی که انسان را در هرگز از بزرگان نمیخشد خطای آنی است که خودش را بطلب شود و سؤالی از آن جلوگیری نکند و از این بگذرد

چقدر بزرگ است آنکس که بنا برستی خود اعتراف میکند . مثلاً انگلیسی

خاک کوستان را بکنید مزار را و مردان را از بوی خون بشناسید . شیخ عطار

خیلی باید صخره بزرگی باشی که جریانها از پهلویت بگذرد و تو نگاش کنی و بگویی توانایی برو ؟

در هر موجودی که آثار بزرگوار و مقامات معنوی هویدا باشد جاذبه ای هست که دل را میفریبد و خاطر را به خود میرساند

در راه بزرگی از این خطرات باید حذر کرد کاهلی، بیماری، پر خوابی و زود از خود راضی شدن . پندهای ارزنده

دریای خروشان زندگی با طوفانها و موجهای کوه آسا همراه است امواج سگه کین حوادث از پیشرفت مردان بزرگ

در مسیر زندگی جلوگیری میکنند پیروزی مال دستان است که با داشتن تدبیر و عقل سینه حوادث را بشکافند و با شکست

دانش و پیش با مشکلات مبارزه نمایند . ؟

در آنجا که خیال میکنیم چیزی جز ذلت نیست بسیار فضیلت میبینیم و در آنجا که تصور میکنیم همه جا بگری و ذلت است

به دوستیهایی بی آلتش میرسیم و بدین ترتیب از دو طرف افراط و تفریط حد وسط بدست میآید و چون باین نتیجه میرسیم

که هیچ موجود بشری خوب تمام، یا بد تمام نیست انسان اچنان که باید می شناسیم و می فهمیم که باید کم توقع داشته باشیم
و بسیار چشم پوشی کنیم. روزگار بدینی و مردم گیر می آید و در مان می کنند.

بولور

شاید تهرنها بگذرد و در کر و خالی شهر کرمی مانند تر لینگ بوجود نیاید.

انیشتن

شخصیت و بزرگی مقام هر شخص را در تعداد دشمنانش میتوان تشخیص داد.

ناپلئون

شرافت و عظمت واقعی متعلق به کسانی است که بیشتر به خدمت کرده و رنجهای موجود افراد را کمتر ساخته باشند.
شکستهای زندگی مردان توانا ساخته اند نه پیروزیهای آن.

؟

شهر بزرگ جانی است که دارای همان مردان بزرگ است چنین جانی اگر از کلبه های کوچک نیز پدید آمده باشد
در واقع بزرگترین شهر دنیا است.

والتر دیتمن

صمیمیت یکی از دلائل نبوغ است.

بودلر

طبیعت زرادخانه نبوغ است شهر به بصورتی یا خیر بان خدمت میکند کتابها و دانشگاهها دست آمدند چشم شما
دیدن افق است چشم انداز کوه و قیاس و رود و دشت و ابر و ستارگان دوست دارد خوانان تمام
واقعی با عناصر و مهر و زین با حصول درآمد و رفعت آنهاست.

۱- ب. الکوت

عدوای معدود از مردان بزرگ برای شهر ساختن ملتی کافی هستند.

ناپلئون

عدوای در امریکا لورنس سیاه پوست برای سوزانیدن درختن آتش بروند و از او خواستند آخرین نظرش را

در باره ادبی که نشان نشان او را روی زمین کشیده اند بیان کند او جواب داد من آن فرصتی برای جنگ و

نزاع و کمرانی ندارم و هیچکس نمی تواند مرا آنقدر پامین آورد که نسبت با و کینه بخورم .

عزت و احترام قیمت رحمت و شفقت است .

عظمت مردان بزرگ از سر زرقارشان با مردان خردا شکار می شود .

عمر آنقدر کوتاه است که می آید آدم کوچک و حقیر بماند .

عمارات بزرگ را از سایه آنها و مردان بزرگ را از تعداد دشمنان آنها می توان چشت .

غم و محنت روزگار دل را روشن و فکر را قوی می کند و مصائب مردان بزرگ بوجود می آید و در کتاب در آن خوشی

کسانی شایسته بنامی یاد بود می باشد که احتیاجی بدان ندارند عبارت دیگر ادبی لایق بنامی یاد بود

که قبلاً در قلوب اذهان مردم جای گرفته اند .

کسانی که از حیث استعداد و قریحه مافوق دیگران هستند غالباً با خطا و تقصیر نزد دیگران زیر آید و علت ندارد که

استعداد اشخاص را مافوق بشرت در دهد .

کسانی که روی بلند می آید و اندامها نشان میدهد این اشخاص اگر از جا بجا و خود به خود بختند مگر نخواهند شد ؟

ما خواستاریم از زمره کسانی باشیم که بشر را به شایسته راه راستی اینها می کنند .

محترم بودن نتیجه یک عمر لیاقت انداختن است .

مرد بزرگ آن کی است که هر موقع اراده کند بین احساسات افکار بتواند حالتی ایجاد کند .
مرد سرزانه همواره نه نکته را در نظر دارد و روشن دیدن خوب گوش دادن . مهربان سخن گفتن . آداب داشتن
راستگو بودن . انجام وظیفه کردن . بهر گام تردید پرسیدن خود را از خشم دور نگاه داشتن در عین موفقیت
عادل و منصف بودن .

کنفوسیوس

مرد بزرگ غمخواری و شویش نشان نمیدهد قائل است تردید ندارد شجاع است و میترسد .
مردان بزرگ هرگز تا ضرورتی در بین نباشد ظلم نمیکند .

کنفوسیوس

فاپلئون

مرد بزرگ از صفات خوب دیگران استفاده میکند نه از صفات بدشان سوءاستفاده .
مردان بلند نام و با افتخار هرگز نمی میرند زیرا که کورشان قلوب نسلمای آیند است .

کنفوسیوس

تولستوی

مردان بزرگ مانند عقاب هستند و آشیانه خود را روی قلعه بلند تنهایی میسازند .
مرد بزرگ وقار دارد . اما سگبر نیست مرد کوچک گمراه دارد اما وقار ندارد .

شوپنهاور

کنفوسیوس

مردان بزرگ جز بکار خود به چیز دیگر اعتماد ندارند و آری چکس باری نمیجویند .
مرد بزرگ با روی خوش رد میکند و مرد کوچک با روی ترش میزدود .

کنفوسیوس

کنفوسیوس

مرد بزرگ واقعا بزرگ است حاکم بر واقعیاتی است که خود پدیدش آورده .
مردان بزرگ مانند شاهها هستند که میوزند و جهانی را از نور خود روشن میکنند .

فاپلئون

فاپلئون

مردانی بوده اند که برای رسیدن به کمال حتی جان خود را از دست دادند .

کنفوسیوس

مردم من رویه از اشتباهات و لغزشهای اشخاص بزرگ لذت فراوان میبرند .

شوپنهاور

مرد بزرگ دیر و عده میدهد و زود انجام میدهد .

کنفوسیوس

مردمان مادی نظم شهر صد دروازه هستند که از هر یک از دروازه های آن که بخواهند وارد میشوند اما وجود مرد حرد

شهری است که یک دروازه دارد و آنهم دروازه ای بسته وقتی شهر خواست وارد شود ناچار درق الباب میکنند .

آئین قنات

مرد خردمند زرقه میدهد ، نگاه خردمندی بسند عمل نکرده کار را پایان میرساند .

کنفوسیوس

مرد بزرگ بخود سخت میگردد و مرد کوچک بدگران .

هودس

مصیبت بنوع را آشکار میکنند و اقبال و آسودگی آن پنهان نمایند .

گیبون

معاشرت بردانانی میافزاید ولی تنهایی مکتب بنوع است .

شیلر

مقام عالی انسانی در برابر شماست از ابد است آورید .

فوانکلین

گذاوریم اشخاص شرافتمند و اصل روزگار مان بدون دریافت افتخاراتی از میان ما بروند .

ممکن نیست کسی شرح احوال و زندگانی اشخاص بزرگ و با استعداد را بخواند و خودش بدون اینکه ملقت باشد

دیزاییلی

باقوه مرموزی بطرف مجد و تعالی کمال اخلاقی کشیده نشود .

بتهوون

من برای شادمانی بدنیانیادم . آمده ام کارهای بزرگ انجام بدم .

می‌ارزد که انسان برای یکنامی بهر نوع فداکاری تن در دهد .

۹

ناבעه در بند حدود و تعینات دیگران نیست قانون او در وجود خود اوست یا همچون کوهی آتشفشان از درون می‌جوشد و کوهپایه‌ها را از پیش بر می‌اندازد و دانه‌ای برای فوران خود می‌سازد . فطرت وی قانون می‌گذارد و کار خود را با آن می‌سجد .

گفته

ناבעه کسی است که پیوسته افکارش از قوه به فعل آورد ولی نابعه واقعی کسی است که از مداومت خودداری کند زیرا خلقت ابدی مخصوص پروردگار است .

بالذاک

درآیدن

نامداران جهان دیرترین افرادند .

سیدون

نوع و ارزش بشر وقتی با عالیترین صورت خود بظاهر بر می‌خیزد که شخص خود و بدنه‌های فسدی و در وجود اجتماع حل و محو کند .

ایشین

نوع چهره نیست مگر استعداد فراوان و صبر و یکنامی .

بوفون

نوع نیروی ترکیب کننده است که می‌تواند افکاری کاملاً تازه که هیچ علمی از پیش بینی نکرد و ترکیب کند این آخرین درجه نیروی اخلاقی است .

پی‌پودانه

نواع بزرگ دارای کوتاهترین سوگرانی هستند .

امرسون

نواع برخلاف اشخاص عادی تنها در فکر خود نیستند و منافع شخصی را در نظر نمیگیرند بدین جهت در آثار

نواع شش پستی بر مانی دید و شود که دارای جنبه کلی و جهانی و از حد و زمان سر اتر میروند . شوپنهاور

نیوتن بجای تخم مرغ روی آتش ساعت خود را گذاشته بود و در صورتیکه قوه جاذبه زمین را کشف کرد و یکی از مردان بزرگ

نوع یعنی حوصله . مثل فوالتسوی

هر کسی نوعی دارد . اما اغلب برای چند دقیقه . ت. اس. الیوت

هر نابغه خیلی بدنیامی بخشد که نمی ستاند . هیلر

هرگز از خود انتقاد ننمود و خود را با کسی مقایسه ننمود شما خودتان هستید و همین کافیت غالباً در خصوص سجایا ،

تواناییها ، اعمال سبک و سودمند ارشش و اهمیت شرافت و حیثیت و بزرگی خود فکر کنید . پل نیس لن

هر فایده و ثوابی باید به تناسب مقام و استعداد محیط ظهور کند و گرنه میوه ناری عمل بهود و ای خواهد بود . ؟

هرگز به بزرگی نمیرسی تا در آن اوج رحمت بیارنگشی . سیرون

همه مردان بزرگ در زیر و انانی خود و دارای دل کو دوک هستند . مثل چینی

بیچس بلندی مقام پیدا میکند مگر در خوی خوش . ابن حطاه

یک ساعت زندگی با افتخار و باشکوه به یک قرن گنم ریشین میارزد . والتر اسکات

یک مرد بزرگ عیوب مرد کوچک را نمی بیند . مثل چینی

اگر رایت نیک که اندر همه سر
نیکم دانه نه دل او به گشته

هر آن شیرم قدم بر دارد
کزار خط کس با غم بر دارد

افز

عبادت بحر خدمت خلق نیست
رویکردا سر ازاد و کبر

تسبیح و سجده و دلی نیست
چو استمهر امر دست افتد کبر

س

کو شکر نه تا خلق و کجاست
سکه بر نقش سینه عربند
همتر سکه مبت نیک از پیش

تا بخدمت جهنم سبیل
کرد بند ز سر بحسب رخ بند
نیک از شیر نیک از پیر

نخنه

قوت با بیکه یک شتم از پیش
سایه با بیکه تا یک غیر از زین
در با بیکه تا صاحب سیدان

عاف و عاف که کعبه حرم
شاد بر عاف که شاد بر عاف
باز از خنده اسیر از خنده

نویسنده

آنما که ترجمان افکار عامه هستند باید کلام به مولیت خود واقف باشند که حقایق ادب و فلسفه عامه بچترانند . اقلی

اکثر که اینک مولف شدن در نخست باید دانشجو باشد .
داربدن

آیا میتوان با مجلوم کردن نویسندگان که عیوب اخلاقی را بی پرده نشان میدهند اخلاق را اصلاح کرد ، این کار

بسیار آئینه امی میماند که روی زشت اصاف قانیه می نمایاند .
ژول ورمین

احتیاط باید کرد . نویسندگان ادب هر چه نویسند که از گفتار باز توان ایستاد و از نوشتن باز نتوان . ابوالفضل بهمنی

از چهار روز نامه پیش از این در سر نیزه باید رسید .
ناپلئون

افتخار واقعی در این است که آدمی کارهای بلند که قابل نوشتن باشد چیزهایی بنویسد که قابل خواندن باشد چنان

زیست کند که دنیا را برای رستن در آن بهتر سازد .
چلین

اگر نویسنده مردمان دوست نداشته باشد خوانندگان هم مطالبش را دوست نخواهند داشت .
کولیه

انشاء هر کس نمونه بارز از خود اوست .
بوفن

اهمیت نویسندگان معروف در اینست که آنچه دیگران میدانند اینها توانسته اند بیان کنند .

ژوبرت

این حروف و نقطه های سیاه که بروی اوراق کتاب پراکنده شده آئینه افکار انسانی است که میلیونها مردم از

خواندن آن استفاده میکنند .

پتراردک

الکلیها میگویند سخت و زبر شدن اساتیر از اینست که آدم بخوابد و بیدار شود و زمانه بماند و بماند . مثل انگلیسی

با مردم زمانه معاشر باشد ولی مانند آنان مباش برای معاصرین خود مطالبی بنویس که بآن محتاجند .

نه مطالبی که می پسندند .

شیلر

باید زندگی کرد برای نوشتن . نه نوشتن برای زندگی کردن .

ژول رنارد

با خواندن یک شماره از مجله کثرت می توان بدیده آزادی و استحکام مبانی حکومت . رشد ملی . تربیت فرسنگی . قوی

فکری و نیروی روحی افراد آن پی برد .

ناپلئون

برای بیان اندیشه و خواستهای درونی شهادت بی شماری لازم است چون قهرمانی که در میدان جنگ جان سپرد .

ناپلئون

برای آدمی بهتر است اصلاً بدنیانیاید تا اینکه بدنیانیاید و اثری از خود بر جای نگذارد .

ولتر

برای آنکه بتوان خوب نوشت باید در یک کشور آزاد زندگی کرد .

گوستاو فلوید

میش از هر چیز انسان باید برای خوش آیند خودش چیز بنویسد .

پاکدامنی و در دلها نشاندن . ناپاکی ازشت نمودن بیزگی و لوسی ابرجنگی ندادن . شالوده ایست برای هر سیکردی

دید رو

که قلم در دست بگیرد. برای نویسنده گی یا نقاشی یا حکاکی .

سولون حکیم

تذکره از شمیر زبان اهل نظم و نثر است که مردم ابرشتی نام برند .

تهداد و یاسه سرگذشت انسانی بیشتر وجود ندارد و این داستانها چنان با برحمی و شدت تکرار میشوند مثل اینکه نظیرشان

در گذشته حادث نشد است .

حتی با زامی نصف کره زمین حاضر شتم در مقابل سویی و موسس این و آن تسلیم شوم و مسلماً چیزی را که از وجودم خارج

بتهوون

نشده باشد حتماً نخواهم نوشت .

میکنند

خواندن انسان اکمل میکند. سخنرانی و گفتگو و احوال و ذهن و سرعت انتقال میدهد. ولی نوشتن انسان را دقیق

تویستون بونارد

خواننده خیلی بدتر همان استفاد و را میکند که نویسنده از نوشته خود کرد و است .

حضرت امین

خط زبان است. زبان بیان خداست .

حضرت امین

دانش را با نوشتن پای بند کنید. آنچه حفظ شود بگریزد و آنچه نوشته شود برقرار ماند .

امام حسن بن علی

دانش آموزید و هر کس از شقاوت خط آزار ندارد آزار نبویید و در خانه گذارو .

دانش آموخت و در میان برادرانت بپراکن. که چون از این سرای درگذشتی نوشته میت را به میراث گذاری

امام صادق

زیر برای مردم روزگاری پیدا آید که با هم تماس ندارند مگر بوسیله نوشته های یکدیگر .

حجازی

در گفتن و نوشتن شتاب نگیریم تا آن کلمه را بیاییم که مقصود نزو میگیر است .

در تراجم زائد است فاسد است

شوپنهاور

دو نیروشش از هر چیز برای یک نویسنده لازم است یکی اینکه چیزهای تازه را مانوس سازد و دیگر اینکه چیزی مانوس را نوسازد .

جانسون

دنیا می آید و زیاده و حرکت پیش میرود، صبح با حرکتی که روزنامه های صبح اورا میدهند و عصر به عصر با ضرب و تکانی که روز عصر به او وارد می آورند .

سروالتراستکا

راز هر اثر بزرگ اینست که چهره بشریت را بر مارتین تحسین انگیز تر میکند .

آلبر کامو

روزنامه فریاد حیات و زندگی است صوتی است که از سینه جاندار می بلند میشود بعضی است که میزند و حرکت میکند گویا هست که هنوز قلب کار میکند و در سینه کثور روح در متقی باقی است .

امیل زولا

روزنامه نگار پلیس اجتماع است بیچاره نباید جلوی انجام وظیفه او را گرفت .

امیل زولا

روزنامه آسانترین راه و اشاعه فرهنگ بزرگترین وسیله بیداری مردم است .

ناپلئون

زندگی روشن و پرورش صحیح امروز مولود افکار نویسنده گان دیروز است .

عفیقی پاشا

زیاد فکر کن، کم حرف زن و خوب بنویس .

؟

ساختن یک کتاب همان اندازه حرفه است که ساختن یک ساعت، تنها نوعی برای مولف شدن .

کافی نیست .

لابویدر

سه دشواری در کار تالیف وجود دارد، نوشتن چیزی که قابل نشر باشد یافتن مردی که از انشودید، پدید آید اگر در

کوئتون

مردان حسابی که آنرا بخوانند .

شما بالاخره دیر یا زود خواهید رفت اما پاره های جزایه باقی میماند، کاری کنید که یک روز کسی آنرا ببیند و بر شما لعنت نکند ^{بر او}

نشار بر قدر سخت باشد نباید شخص را بکفایت نوشتن خلاف حقیقت آنهم در مقابل افکار عمومی دادار سازد . اقلی

گوته

قطرنگامی یک نویسنده میتواند اثری مهم بوجود آورد که کاملاً منرومی شود .

فکر کردن بسیار آسان است و عمل کردن بی نهایت دشوار هیچ چیز در زندگی مشکل تر از این نیست که انسان

گوته

افکار خود را بر عرصه عمل گذارد .

امیل رولا

قدرت قلم مسکلی بحق و عدالت از هر اسلحه و شمشیری قوی تر و توانا تر و برتر است .

حضرت امین

قلم نویسندگان و انما، برتر است از خون شهیدان .

قلم روزنامه نگار مانند شمشیری است که نمیشود آنرا شکست این شمشیر بدان منظور ساخته شده است که دنیای قید

ولستر

را ویران کند تا دنیای تازه ای بوجود آورد .

کارهای این جهان بدو چیز بر باست یکی شمشیر و دیگری قلم چه اگر شمشیر قلم حاکمیت کند زندگی برقرار نیست . نصیر الدین

مثل چینی

لکرمک ترین جوهر بهتر از قوی ترین حافظه است .

مطبوعات مدرسه ما، معبد ما و خالق ما هستند من تمامی آثار تمدن ما این اثر یعنی مطبوعات یک سر و گردن بالاتر

ایستاده و پیش از هر قوه‌ای از مادی و زندگی حمایت میکنند .

سروالتزامات

نویسنده ای که بحرفه خود متعهد باشد باید مانند شاعری عین زندگانی را بطوریکه دید و دست بخوانندگان خود معرفی کند و نویسنده

تمامی حقیقت را به نویسنده نمی‌گویند آن ابا افکار و احساسات شخصی خود بیاراید .

گوستاو فلوبر

نویسنده خوب آنست که مثل کوه سنج یک ششم آن مرئی و مکتبی بهفت ششم دیگرش باشد که در زیر آب مخفی است . هینگوی

وجود ما نویسندگان و هنرمندان اگر تنها یک علت داشته باشد آن علت چیزی به جز این نخواهد بود : سخن گفتن به جا

همه آن کسانی که نمیتوانند سخن بگویند .

آلبر کامو

هر علمی که بر کتابت نیاید ضایع گردد .

حضرت امیر

هر وقت پایه تحت میله روح می‌کنیم که نویسنده آزاد مردی قلم بدست گرفته .

یکی از سلاطین سبزه‌زار

هر کس خیال کند که چیزی در نوشته خود غیر از آنچه در روح اوست میکند ارد بسیار گمراه است

آنانول فوانس

هر گونه نوشته‌ای خوبست جز آنچه طلال آور باشد .

ولتر

ممکن است یک نویسنده بماند از یک سیاستمدار و یک جهانگشا و تغییر سر نوشت دنیا و حالت داشته باشد . دیزرائیلی

من به نخبی می‌نهم از چشم نویسنده‌گان و عوالم تبلیغی مصر می‌بینم .

توفیق الحکم

من برای مدت بیست و دو سال نویسنده بودم و برای پنجاه و پنج سال یک لاغ .

مارک تواین

مورخ پیام آوری است که گذشته می‌گذرد .

۹

همام امور کشوری، اروپا و آفریقا بوسیله چند انگشت خط نویس انجام میشود، حتی دنیای متمدنی امروز هم اصلاحت

بزرگ خود را به نوک قلم و نور نگارش به کار است .

توفیق الحکم

نویسندگان بیکر از انجبت چنین میکنند که چیزهای نوی آورند بلکه از انجبت که آنچه را میخواهند بگویند به صورتی بیان

میکند که گویی هرگز پیش از آن گفته نشده است .

گفته

نویسنده و شاعر بزرگ آلمانی "توماس مان" هنگام احتضار چنین میگوید "ایستادم و دستم بگذارید تا قلمم بیدار شود"

؟

کتاب بخوانم .

حکیم عموخیا

نویسندگان است که مردم از پایه و دون پایه بلند رساند .

هنگام نوشتن شمع می کشند آنچه میگویند، بروی کاغذ بیاورید و در قبال آن هنگام حرف زدن آنطور بر گویی -

نمکنید که می نویسید .

سنت بود

بیچ نویسند و می نموند و عا نماید که مصون از خطا و اشتباه است فقط آنها سیکه هرگز ننویسند کی نخورده اند تصور میکنند

سوال و اسکات

که نویسنده مصون از اشتباه میباشد .

بیچ نالیفی آن اندازد تا خیر نیست که بکاری نخورد بشرط آنکه شامی از زمان خود باشد .

فوشه

یکانه آثاری، قابل خواندن است که نویسنده اش در آن سعی میکند عقاید خواننده را بر می کند . ناپلئون

یک قلم موطف است که روی او را خالی از تعصب بنویسد و یک زبان آزاد باید حقیقت را در گفتار مورد توجه قرار دهد

یک سدی پیش از این پناه ازیدادش مکران جلو گرفته .

حجازی

هرگز در باره موضوعی چیزی ننویسد مگر آنکه بیشتر در آن باب یاد خوانده باشد و هرگز در باره موضوعی چیزی ننویسد مگر آن زمان که عظمی در آن باره در خود احساس کرده باشد .

ایشتر

هر نویسنده و مآخذی شامل خویش را در آثارش میآورد حتی اگر این کار برخلاف میلش باشد .

گفته

هر وقت میخواستم یک شاہکار ادبی بنویسم ابتدا خود را با سنجای خردسال مشغول میکردم چون جامعۀ انا همیشه غرق سرت و نشاط بود بخودم میگویند غصه میخورند . اگر هم از چیزی مکرر میشد خیلی زود گذر بود و مجدداً همان نشاط و سرور و خوشی پیش از آن میگردید .

داستان یوسکی

بماند که اشخاص لاغر و ضعیف البته بدن خود را با لباس زیاد میپوشند که چاقتر جلوه کنند همانطور هم اشخاصی که برای نوشتن مطلبی صحیح ندارند میخواهند بوسیله الفاظ و عبارات رنگ و رویی بخشات خود بدهند . مومن

بسم چمنه تیغ یار کن
در نماز زکات مفت تسلیم

ابو جعفر

نیک

آدم نیکو کار همچو کوه بگناه انتظار و ترس آزار از کسی ندارد .

حجازی

آنچه را انسان دوست دارد از صمیم قلب انجام میدهد . اگر شما نیکی را دوست دارید نیکی خواهید کرد .

وفد

آنکس که میتواند از بدی جلوگیری نماید با وجود این چنین نمیکند . خود دوستی را کسی است که بد میکند .

فویمن

آنکس که مال مراد زدود ، چیزی را جی اربود دست ! اما آنکس که نام نیک را برابر باید حسنی از مراد برود که او را

شکیر

غنی نمیکند ولی در حقیقت مرا فقیر میازد .

سیدون

اجر نیکی شما در عمل نیک شما مستور است .

از داستانها همچون نبرهای موعظه اخلاق می آموزیم موعظه های از سنگها و از کتابها میتوان شنید و در هر چیزی

کولتون

میتوان نیکی یافت .

حضرت صادق

از خوب خوشتر کسیکه خوب گوید ، و از خوب خوشتر کسیکه خوب کند .

شکیر

از شنیدن خبر کارهای شرافتمندانه خویش خجالت مکن .

اعتراف کردار بد، آغاز انجام کردار نیک است.

اوگتین

اگر میخواهید بر عده خوبان و نیکوکاران جهان بفرایید خود نیکوکاری پیشه کنید.

حجازی

اگر علت و سبب بهترین کارهای مادی باشد غالباً از نیکوکاری خود شرمناک میشویم.

دیواردل

اگر روزی بتوانیم که سنگ کوچلی را در راه گم گشتی از جای خود بکنیم، اگر نور امید بر قلب شخصی دلگشا

و نویدی بدهیم اگر در بیابان پاشن زاری چاه آبی حفر نماییم. اگر در زندگی غم و درد کسی را تخفیف بدهیم

بالاخره اگر بتوانیم اندوه فراوان کسی را بخوشی تبدیل نماییم امروز روز مبارک و روزی است که بهبود گذشته است؟

اگر خواهی که در میان خوبان گردیده باشی کرم پیشه کن.

۹

اگر زندگی انسان سبک و نه چگونگی نباشد انسانی نداشته باشد فردا روز دیگری نیست.

کتاب یک مرد

اگر ما مرغ دلهای آزادگان ابدانه احسان در دام نیاوریم و خاطره های پرشیده ای سبکی آرایش ندیم بچه و

دیگر صید دلهای ما توانیم کرد؟

۹

امروز آنچه که میتوانی به بهترین وجه انجام بده باشد که فردا بتوانی بهتر کار کرد.

فیوتن

انسان نمیتواند به همه نیکی کند اما میتواند نیکی را به همه نشان دهد.

دولن

انسان خوب کار نیک فقط بخاطر نیکی انجام میدهد نه برای مزد و پاداش از نیکی و احسان و رنج مدارا

با بدان نیکی کن تا از بدی آنها جلوگیری کنی.

حضرت امین

حضرت امیر

باریکان بی ملن چه آنها را ازینکی باز میداری .

بامن دربار وینکی . عدالت انتراعی و ناموس طبعی صحت کلنید . احتیاج بالاترین قانونها و رفاه عامه بالاترین

ناپلئون

عدالت است .

به تمام راهها نیکه میتوانید در تمام جا نیکه میتوانید در تمام اوقات نیکه میتوانید . با تمام مردم نیکه میتوانید تا آنجا

جانولی

میتوانید . خوبی کنید . خوبی .

؟

بدگوی مردم میباش تا بدگوی تو نباشند .

شکسپیر

بدیهای مادر روزگار به یادگار میماند و خوبیهایمان با ما وارد قبر میشود .

به آنان که با من نیکویی کنند . نیکوئی خواهم کرد . و با آنان که با من نیکویی ندارند مهر میورزم و بد نیکو نه همه مردم

لا فوته

در نزد من در زمین نیکانند .

حضرت امیر

برکت عمر در کار نیک است .

قابوس و شمس

زبان دیگرگو . و بدل . دیگر مدار . تا کندم نمای و جو فروش نباشی .

سوداژ

بزرگترین لذتها . لذت نیک است .

؟

بهترین ذخیره فردا . کار نیک امروز است .

ولتر

بهترین وسیله تقوی برای جلب نیکی . رفع بدی است .

بهترین وسیله برای جلب محبت دیگران نیکی در باره آنهاست .

دوسو

بهترین انسان کسیکه در حق همه نیکی کند .

کنفوسیوس

بیم و صحن ، روح را پاره کرده ساخته و از هر کاری نیکی پایش میدارند .

دوسو

بدگمان بگم کن بدون اینکه خودت را ازین ببری .

مثلا فیتا

پاکان و نیکان ، خوبی را تنها برای خود میخواهند ، و از خود پرستی گیرانند میخواهند و میگوشتند که نیکی بر سر

جهان اند بگیرد ، یعنی همه دوست میدارند .

سیدون

تأهستوانی از کسی نیکی دیر مار که یکرورزی نیکی برود .

کیکارس

تمام قلبهای فداکار ، تمام قلبهای که میخواهند نیکی کاری ایاموزند بار دیگران را حل میکنند .

اردشت ناپید

توسلی از دست مدد ، دیگران نیز خوب خواهند شد ، و خود نیکان بسجود است بدان همچون گیاه ، هر جا باد

بوزد گیاه بناچار سر فرودمیاورد .

کنفوسیوس

تأمل انسان نیکی کاری مانند تأمل آب بر روان شدن بطرف پایین است .

؟

جوامزد کسی است که عطایش برود خواست میثی گیرد .

حضرت امین

جوامزدی بخشایش در حال پیروری ، و فروتنی در هنگام خوشبختی و دشمن برور سنگدستی و بخشش بر دشمنان

شیخ ابوالحسن خرقانی

جوامزدی دریائی است که از سه چشمه شکیل میشود ، سخاوت ، شفقت ، استغناء .

جو امر داسکده خلق را چون خوشترن خواهد بلکه بهتر .

شیخ شبلی

جو امر دمی اسکده از بی بضاعتان تنفر کنی و با تو اگر ان معارض نباشی .

جنید

جو امر داسکده در وقت احتیاج ایثار کند .

؟

جو امر داسکده در هیچ مقام دامن کسی نگیرد .

محمد بن علی ترمذی

جو امر دمی اسکده بار خود بر خلق نهی .

تذکره الاولیاء

چون کامیابی رو کند همه خوشند و چون ناکامی سر رسد همه بد .

افلاطون

خردمند آن بود که با مردم پیکی بیامیزد .

امام حسن

خطا کارترین کسان اسنادی هستند که عیب دیگران را می بینند .

بایکون

خوشبختی بجائی روی می آورد که برای خوشبخت کردن دیگران میکوشند .

؟

خوب است هر شب هنگام خواب از خود پرس : امروز چه بدی کردم ؟ چه گفتم ؟ چه فکر کردم . یا چه احساس کردم ؟

و چه کاری کلی انجام دادم .

پارکو

خوب باش و خوبی را شعار خود ساز زیرا هیچ چیز جز خوبی در موقعیکه به جهان دیگری میروی تر است نیست .

خود داری از نیکوکاری بی بهتر از نیکی کردن بامید دریافت پاداش است .

مثل چینی

در مقابل همه چیز میتوان مقاومت کرد جز نیکی و خوبی .

روسو

در آینه نگا و کن اگر صورت زیبا داری کاری مناسب جمالت انجام ده و اگر قیافات نامناسب است رشتی
کردار را به رشتی صورت میفرما .

افلاطون

در جامعه اگر یک خانواده با شرف و نیکو کار وجود داشته باشد در سراسر آن جامعه عقاید مقدس خویش را نشر
خواهد داد .

کنفوسیوس

دیکتا تورها در خانه های متولد میشوند که در آنها هرگز کار نیکو دستور داده نمیشود .

هانزی در مونتلا

روزگاری میاید که حسن نیکی بر سایر غرایز ما غلبه خواهد کرد و حکمران جهان خوبی و مهربانی خواهد گشت . حجازی
رفتار خوب تو همبهای خوب بوجود میآورد .

مثل آفریقائی

زمانیکه بدی کردی بد نبال آن نیکی کن نیکها بدیها را نابود میکنند .

حضرت محمد

زود رسیده زود فاسد میشود .

مثل امریکائی

پاس دار باش تا سزاوار نیکی باشی .

مثلا ایدالی

شر باشد خاموش نمیشود، چنانکه آتش با آتش بلکه شر را خیر فرو می نشاند و آتش را آب .

لقمان

شمع با آب شدن بدگیران نور میدهد .

مثل فارسی

ضعیف نواز باش تا همه جا محترم باشی .

؟

عیب کوچک را نباید تحمیر نمود زیرا مانند دشمن کوچک است که در طی زمان با انسان آزار میرساند .

استامبل

جان مولى

کافی نیست انسان کار خیر انجام دهد، باید از ابطس تصحیح نیز انجام دهد.

کنفوسیوس

کیکه یارل است خیر دیگران را تا من کند خیر خودش را هم تا من کرد و است.

شامفور

کیکه سوطن ازین میرد، فقط یک سوطن را انسانى نیکو کار است.

مثل افریقائی

کار یکه حتى فلش ناراحت میکند، مکن.

مثل آلمانى

کیکه برای یک نیکی اظهار حق شناسی میکند در برابر وی یک نیکو کار دیگر میگوید.

مثل هلندی

کیکه بعنوان دوست نمیتواند به شما نیکی کند ممکن است بعنوان دشمن شما شر برساند.

حضرت امیر

گر نیکی بهتر باشد و تنی در نزد ناکان و نه دمایگان.

گل سرخ پرورش میدهد تا زمین شما بگلستان مبدل شود خار مکارید که در پایتان نشو و خواهد رفت.

مبادا انازیکان در تو طاهر باشد و تو نیک نباشی، چرا که اگر چنین باشی، باریا کاران محور خواهی بود، حضرت مصدق

سعدی

مسکرم را تا کسی عیب بگیردش صلاح نپذیرد.

مردم بزه کار دوست دارند عیب دیگران را آشکار سازند تا بر تباکاری خویش بهانه پیش داشته باشند، حضرت امیر

امام باقر

مردم نه دمایه حربه ای جز یاوه در این ورشکونی ندارند.

سامرست موم

مردم حتی وقتی هم که از شما میخوانند معايش را آشکارا با آنها بگویند اظهار مدحی دارند.

سعدی

مردمان را عیب نهائی آشکار مکن که ایشان را رسوا کنی و خود را بی اعتماد.

مردیکه خصلت نیک دارد هرگز تنهائی ماند زیرا همیشه دوستانی برای خود پیدا میکند.

کنفوسیوس

مطمئن ترین و موثرترین روش مبارزه با دبهائیان کترش دادن و بهتر کردن استوار ساختن خواسته های نیکی است

که گاه در انسان نمایان شود .

مادام سی چین

معدن ترین و لطیفه آدمی نیکی است علی الخصوص به کسانی که از آنان وزی بدی پدید است .

فرانکلین

نگذارید بدیها بر شما تسلط شوند سعی کنید بر بدیها تسلط یابید .

ناپلئون

ممکن است دیگران در مقابل دوستی و خوش رفتاری ما اظهار اطمینان و شکری کنند لیکن این فتنان و تدر وانی از بها و قیمت

حقیقی نیکیو کاری نخواهد کاست .

بنیامین

من میدانم که آن لرزشی که قلب مضطرب من برای اجرای یک نیکی تولید میکند آری این لرزشی ضعیف که اهتمام

بهترین جزو حیات من است در آغوش ابدیت الی لابد در حرکت خواهد ماند .

سولی پودوم

نباید نیکیو کار و بد کردار در نزد تو همانند و یحسان باشد چه این قمار مرد نیکیو کار را از روش نیکیو خویش برکنار دارد

و بد کردار را همواره به کار نامحار خود دادار سازد .

حضرت امین

نباید ناپسند شود که حس نزدی از میان رفته است زیرا نوع دوستی مثل اقیانوس است که اگر چه قطره از آن

آلوده گردد تمام آبهای آن بهرگز آلوده نخواهد شد .

گامندی

نخست نیکی باشیم . بعد جوخت شویم . طالب پادشش پیش از پیروزی و تمرد قبل از انجام کار باشیم . و دو

نخستین لطیفه ما که خود شرط و طایف دیگری است، خوب شدن است برای خاطر آنکه بتوانیم خوبی کنیم. ارادت تاویل

نسبت دیگران بنیکوکار و مهربان باشد نسبت بخود. ژوبدر

نیکو با کسان و مهربانی با خویشان عمر را دراز و شهر را آباد و اموال را زیاد میکند. اگر چه انجام دهندگان آن

بدکاران باشند. حضرت محمد

نیکو و سود خویش در زیان دیگرگان مجزاه. ذرقت

نیکو بی مورد ظلم است. حضرت امیر

نیکو کار رزق و جاویدان است. اگر چه در کوی خاموشانش جای دهند. حضرت امیر

نیکو دارای قوه نفوذ و تاثیر فوق العاده است و باین جهت هر کس صاحب و نیکوکار باشد منزله پشوائی بزرگ مردم است

بر کشور و لها حکومت میکند. ژدره بروت

نیکو همه چیز را مغلوب میکند و خودش هرگز مغلوب نمیشود. تولستوی

نیکو چیزی است که بیش از هر چیز مردم را خلع سلاح میکند. لاکورد

نیک بودن کافی نیست. باید از انمایان ساخت. استاهل

نیکوکاری در مراحل اول تا اندازه ای حمت دارد، و هر قدر در این ادب بیشتر فحیم توانائی ما زیاد تر خواهد شد، گوئی

کارهای خوب مادرانی هستند که بمروایام فرزندان یادمی از آنها متولد میشود. لوداویجوری

نیکی بجای نیکی پسندید دست و دشمنی بجای دشمنی پسندید دشت .

خواجہ عبداللہ انصاری

نیکی چه بدی داشت که بکار نبردی .

؟

نست به همه چنان سلوک و رفتار کن که کوئی از بهمان پیرائی نیکنی .

مثل چینی

وظیفه ماست که نیکو کار باشیم نه انطوری که میخواستیم بلکه انطوری که میتوانیم .

امید

هر یک از شما باید در کردار نیک بدگیری سبقت جوید و از این روز زندگی خود را خوش و خرم سازد .

همیش و لذتی را که در دنیا بظربیاورید و آرامی رنج و رنجت است و اگر فوراً برای ما تولید رحمت نگیرد در آینده اسباب

در دهر شود و لذت است که هر گز نماند و ناگوار و پشیمانی در بر ندارد . نیکی کردن بدوم و دیگری انجام و دوسو

هر که در حال توانائی نیکی کند در حال ناتوانی سختی بیند .

سعدی

هر گاه کسی نیکی میکند به کسی آن خود را مشغول سازد و آنوقت خشم و غضب خود خواهی در قلب او خاموش شود . بودا

هر زمان که پویای آن گشتی که از نیکی نمودن کسرا بهر مند سازی سخت بایست خود را از هر گونه بومی و بوس که وسیله انصراف

از نیکی کار پسند پاک سازی .

ابن مقفع

هر که تفحص و تفتیش معایب و دستان کند دشمنی مانند تراست .

نگارستان جوینی

هر که را در حق تو ظن خیر باشد ظن او را یقین برسان .

باسیلیوس

هر نیکی که به نزدیکان خود میکنی معتقد باش که بر خود میکنی .

؟

معدی

ہر کہ بانادان نشیند نیکی بنید .

حضرت امیر

ہمسایہ ازاری نشاء و نیکی است .

حضرت امیر

بموقع خود را با نیکی تنہ کن و شر اورا با بخشش از خود بگردان .

بودا

ہر چیز با نیکی قابل مقایسہ نیست، هیچ کس از وصول بہ نیکی مانع نشود .

۹

یار نیکی اور روز بد باید شناخت .

بپس گزینم هر که محتاج عصا کند
ز پافتن گانسر را در جود دستگیر کند

صناب

نیزه روزان سر جهان بر بوی غم دریا
بپس از ملک کوشش معذور شد

صناب

جود غم در راس تر میشد
بمهر نیکو سراندر این شمع

صناب

در آور راز پای خسته از حجاب
غیر مهر و دوست تو سر از جود

صناب

هم نصیحت من کوشش دار و سیخ
که دامن از پس منم گزینم
نراشت چشم بصیرت کرد که بخورد
ببر دل و سعادت که صف کو در

صناب

گنسر استاید که اندر غم سر
بهر آتش مردم متهم در دار
نیک که آینه معصوم دل او هرگز نشد
ملاز خط کس بر غم بردار

عمرات بر این شهر

وجدان

اگرچه از عقل و وجدان خود اطاعت میکند کمتر باطاعت دیگران مجبور خواهد شد .
 محمد حجازی

اساس تمدن بروی علم و وجدان گذاشته شده بدون علم حیات مادی دشوار بلکه محال میشود همچنین بدون
 وجدان زندگی قابل تحمل نیست بنابراین علم از ضروریات حیات جهانی و وجدان از ضروریات حیات وحالی است
 انسانی که دارای وجدانی پاک است در هر وضعی که باشد خوشدست و آراش خاطر زندگی میکند حال هر طور که میخواهد
 با او رفتار کنند .
 عیسی مسیح

اولین تکلیف آدمی حمایت از ضعفا و جریحه دار نکردن یک وجدان بشری است .
 گاندی

ای وجدان بدکاریهایی مایه زخم پوشی و گدشتهایی بی جای تست .
 محمد حجازی

ای وجدان تو باعث عظمت وجود انسان اخلاقی بودن کارهای او هستی و بدون تو من چیرم در وجود خود

احساس میکنم که مراد جهانی برتر از حیوانات قرار دهد .
 ژان ژاک روسو

اگر وجدان پاک داری پس چرا غصه میخوری؟ تو که چیرم کسرداری .
 مثل مندی

باید در کارها وجدان خود را براساس تقارر داد و همانرا که وجدان بمانشان میدهد پیش گرفت .

امرسون

بدون آزادی وجدان هیچ آزادی نمیتواند وجود داشته باشد همه آزادیهای دیگر از روی تکامل طبیعی از وجدان
زائید میشوند .

کویتیان بدتدن

برای تحصیل سعادت روی کرده خاکی فقط یک راه وجود دارد و آن این است که وجدانی پاک و روشن داشته باشیم
و یا اصلاً وجدان نداشته باشیم .

اگون ناش

بنیاد حیات بر پایه های وجدان عقل است نه بر غریزه و هوس .

مونتین

جهنم واقعی وجدان محرب است .

مثالمان

چه بخوایم چه نخواهیم وجدان بر ما غلبه دارد یا بر ضد ما یا به نفع ما .

لامارتین

حسن وجدان آن قوه قضاوت اخلاقی است که خود خوشتن را محاکمه میکند .

کانت

حسن وجدان بزرگترین فیض است .

ژان ژاک روسو

حسن وجدان سرچشمه کارم اخلاق پرده دار حریم عنایت است .

کاتلم زاده ایوانه

حقیقت حریت آزادی عبارتست از مسئولیت شخصی در پیشگاه وجدان و قلب .

برناردین روسینیر

حقیقت این است که پیش از آنکه آدمی مالک وجدان باشد وجدان مالک آدمی است .

دورن

حکمای الهی بر آنند که وجدان نخستین عطیه الهی است که بشر بدان سرافراز و سپهری از فرمان وجدان گناه

و فرمانبرداری از وی موجب آرایش روان آسایش ضمیر است .

؟

دابله

دانش بدون وجدان جزویرانی نیست .

دابله

دانای بوجدان محکا و صاحب وحی پاک نخواهد بود .

لعل

در زندان بسر بردن بایک وجدان پاک و فکر راحت بهتر از بسر بردن در باسکوئترین بناها در شوش و عده ها

در یک کشور اداره کردن هیچیک از طبقات مردم مثل ترار اداره کردن اشخاصی که دارای حسن نیت هستند ولی

ناپلئون

سوخته و وجدان خود را گول میزنند نیست .

در این ظلمات هول انگیز دنیا و وجدان برای مانده فقط راه بنمای جویت بلکه شادی است عادل و با وفا که

لرد اوپوری

اعمال ما را می بیند و مطابق آن گواهی میدهد .

مناسدر

در سینه ما خدائی است که وجدان نام دارد .

کانت

در عالم دو چیز است که از همه زیبا تر آسمانی پرستار و وجدانی آسوده .

شکسپیر

در سینه خود شراره آسمانی دارم که مناس وجدان است .

مانینگ

در مسائل اعتقاد و دیانت باید شخص عاقل و بالغ حکم و وجدان خود را پیروی نماید .

رضایت وجدان فقط بعد از انجام وظیفه حاصل میشود و بدون ایت و راهبنمایی وجدان افکار بزرگ و عالی تنها مشابه

اسمایلون

نوری هستند که موجب گمراهی انسان میکنند .

رضایت وجدان بالاترین مرتبه است .

ژول سیمون

سزائش وجدان مجازات گناهان است و پشیمانی جریمه ای است که برای آن میسیم .

لرد آلبوری

صداقت ایمان بحقیقت منظور مقصد ساسی زندگی خودت را دادن و تکالیف از روی وجدان بجا آوردن ^{طبیعت}

مرد را بلند تر و کاملاً میزاید و یکی را دوست داشتن و حیات او را آرزو کردن و دیگری دشمن و مرگ او را خواستن

بناچار طبیعت آدمی آثار یک میازد .

کنفوسیوس

عده ای معتقدند که چون فکر میکنند بنا بر این صاحب وجدان و فکر منطقی هستند .

مادام استاهل

عذاب وجدان آتشی است که هستی اخلاقی را میسوزاند و از این آتش سماک بهر آید .

حضرت امیر

عذاب وجدان بدتر از مرگ و بسیاران سوزان است .

هوگو

فرمانروائی سربازان سکیر و از جایکه سلطنت وجدان آغاز میگردد .

ناپلئون

قبل از آنکه کتاب جنایت و انجام اعمال را شروع ندانی و در اعماق تاریکی هستی فریاد میزند که این کار موافق اخلاق

نیست و آن ندانند ای وجدان است .

۹

قائمی که بر مجموعه قوای شما حکومت تواند کرد و وجدان اخلاقی شما خواهد بود .

پوشه والتوی

کسی که وجدانش ناراحت و خوش ازاد نباشد بهیچوقت وی آسایش نمی بیند چنانچه روشو کوله گوید: کسی که در وطن

خود آسایش ندارد و بهود آن او را خارج جستجو میکند .

لرد آلبوری

کسی که برای ازود جان خود بتبعیت میکند خسته نشود و از زندگی ملول و از روزگار تامل نمیشود . بیگن
کسانی که وجدان نامی آسوده دارند بسیاری ایشان دریای آرامی است که حتی موج پیری نمیتواند از آن بکشت

سعید نفیسی

در آورد .

مثلا امریکائی

کسی که وجدانش پاک باشد زود خواش میبرد .

مثلا چینی

کسی که وجدانش پاک باشد همه شادمان است .

مثلا امریکائی

کسی که شرم ندارد وجدان بسم ندارد .

مثلا چینی

کسی که وجدانش برای کسب شهرت فدا میکند تا بلوی نقاشی برای تحصیل خالتر سوزانید و است .

جیمز ماریون

مذنب بر فردی ابا بدیه ایمان وجدان او واکذا کرد .

اسمایلز

مردم با اخلاق معمولاً دارای وجدانی پاکند .

ارسطو

معلم نفس خود و شاگرد وجدان خویش باشد .

جیمز ماریون

ممکن است گناهی بکنیم و جامعه از سر تقصیر ما بگذرد . اما سلسله اعصاب ما دست از سرمان برنمیدارد .

من عدالت مطلق را توجه به وجدان میدانم صدای وجدان که در تنهایی بگوشش آدمی میرسد وظیفه دائمی

ما را با سایرین تعیین میکند و طرز رفتار ما را در باره اشخاص و اشیاء و امکنه در هر حال به ما میاموزد . متولینگ

من با علم امور دولت انجومی اداره کنم که در پایان من ما زوای دولتیم . اگر همه دوستان خود را در آن زمان

از دست بدسم اقلایکی از دوستانم باقی ماند و آن وجدان قلب من است .

ابو حام لیکن

ندای وجدان اور همه حال از خود دور سازید .

ناپلئون

وجدان نیکوترین لطف انسانی است که بهتری میکند ما را بخوبی یاد کرد و اگر و گفتار ما را همه گدازد و قضاوت بخیرت و بر
همگان لازم است که پیروی از فرمانش کنند .

؟

وجدان ، وجدان ، ای فاداترین دوست آدمی .

کدوپ

وجدان لطیف نعمتی است که را بهما یک چنین وجدان نه تنها آنچه را که شر است تشخیص میدهد ، بلکه فوراً آن را دور
سیند و همچون شرکان چشم است که ناگهان او را بر غبار خاشاک می بندد .

ن . ل . مشک

وجدان نمایند پاکدامنی و عفت و صداقت است .

الکساندر دوما

وجدان به گزمارانمی فریاد میکند بلکه را بهنمای حقیقی ماست و را بهنمای روح است چنانچه غرایز را بهنمای جسمند .

؟

وجدان صدای خداوندی است که از دل انسان خارج میشود .

لامارتین

وجدان همواره حقیقت را خلق میکند .

کی اریکار

وجدان مانند آینه است که نه خلق میکند نه تخریب نماید .

ژرژ واشنگتن

وجدان نمایند تقوی پاکدامنی عفت و صداقت است .

الکساندر دوما

وجدان تحسن گاه غیر قابل تعرض آزادی انسان است .

ناپلئون

و جدان آنرا مجبور کنند که آنچه را می بینند دید بگیرد و نه آنچه را که باید محکوم شود تبرئه کند .

و جدان بمنزله ساره قطبی است گمشدگان را از زندگی نجات میدهد .

و جدان اگر رنجی شد خوب شدنی نیست .

و جدان بد آدمی را ترسو میکند .

و جدان پاک تر مرزبان است .

و جدان محکمه ای است که در آن به کمال دادگستری احتیاجی نیست .

بر کجایم خواهی برو آنجام و جدانت را می بینی .

همیشه قضایا را قبل از آنکه تصمیم محکمه و جدان تسلیم کنید و جدان اینهای بی نظیر و قاضی بی طرفی است .

همانطور که در بگام راه رفتن وقت میکنی نشخواری به پایت فروزود و در تمام اعمال و افعال مراقب

باش که و جدان خود را نیازاری . اگر واقعا چنین رفتار کنی بر کارناشایستی از تو ظاهر نخواهد .

بگامیکه و جدانت ترا ستم میکند محکوم میکند و مجازات میکند . همه عالم نمیتوانند و نه حق دارند ترا بختند .

پس آدم گنهکاری در قبال دادگاه و جدان خویش برانت حاصل نمیکند .

یک و جدان خوب به نزارش میریزد .

کیک پاک زالودگیت و جراث

در این جهان موخیز نیکه سوگرم

میسز، اگر آزادوار شو پیدا

بر آنکه خلق پریشانه و خسته و خرد

بخت کیکه سخن گفت محمود شیر

کجی رواست چو یوسف مکش ز نرا

فقیه است بهت بوسه گریب نرا

روا بود که سه و چار کنیم قریب

مدام فکری پریشان گفت پریشان

عنه روح و آسمان است و جراث

جمله

وظیفه

آراشی که پس از انجام وظیفه به انسان دست میدهد برتر از ترسها و امیدهاست ؟

سلون

ادای وظیفه شیرینی مائی دارد که بری از آن ممکن نیست .

متولینگ

ارزش اخلاقی بسته به تعداد وظایفی است که آدم انجام میدهد .

از برای شانه های آدمی به بهانه اذیت می که توانا باشد باری سنگین تر از بار مسئولیت نیست به هر اندازه

والتور

که کوچک باشد .

محمد حجازی

اغلب بنا بر وظیفه و عادت عیش میکنیم نه برای لذت بردن .

اگر تمام سعی و کوشش خود را صرف انجام وظیفه کنیم میتوانیم بعبادت خود یقین داشته باشیم . فنلون

اغلب مردم گله وار گردیم می شنیدنی آئند درباره اوضاع عمومی و تکالیف اجتماعی خود کلامی بر زبان آرند

بلکه تنها از گفتن و شنیدن گفتارهای هزل و یاد و خوشحال و شاد میشوند و میخندند بر آستی این مردم را برادر

کنفوسیوس

راست آوردن بسیار دشوار است .

انجام وظیفه عالی ترین مقصد منظور زندگی و اخلاق است زندگی انسان در مرکز دایره وظایف عمومی قرار گرفته است

اول باید شر را سرست انجام وظیفه نمود پس از حقوق دم زد .

اولین وظیفه ما این است که برای دیگران سودمند باشیم .

اهمال در وظایف کوچک خطاهای بزرگ را می آموزد .

بدترین انسان در دنیا کسی است که میدانند وظایفشان چیست ولی معذرت انجامش نمیدهند . هانزی مارتین

برای کسانی که اراده ای توانا دارند هیچ خطه ای بی وظیفه نیست .

بزرگترین دشوارترین وظیفه ما خوش رستن است .

بزرگی عظمت واقعی انسان در آن نیست که شخص در طلب آسایش و لذت یا کسب مقام و شهرت برای نفس

خود باشد بلکه جلال و افتخار حقیقی هر عبارت از آن است که وظایف و تکالیف شخص خویش را بدرستی انجام دهد .

بزرگترین کمال برای مرد عبارتست از اینکه وظیفه را برای حط و وظیفه بجا بیاورد .

بقای اجتماع پیروی مقررات اجتماعی است و آن جامعه که مقررات زندگی را زیر پا میگذارد و نابود خواهد شد .

بهترین وظیفه آنکه انسان در اندیشه شتم بخشی نباشد .

من گذشته که از شما فراموش می کند و آینده که ما آنرا نمی بینیم حال است که تکالیف مادران است . آدو کاسپات

با تو کینه میدی و ام جدیدی بر عهد میگیری .

مثلاً آذوقه

مثلیسی

تا خودت ناخن و گشت داری گره کارت ابا زکن .

سیرون

تخت در دو مرک اولین وظیفه مرد است .

چون انجام همه امور از دایره وسیع شما خارج است آنچه را که می تواند انجام دهد وظیفه رئیس از کامیابی و نظر برین

کار من سیدو

چه خوشحالی از انجام وظیفه بالاتر است چه سرگرمی از کار بهتر .

حسن وظیفه شناسی برای مردمان دلیرو شجاع تر نمیرد حافظ و پشتیبان آنها را برافراز و تقسیم نگاه داشته و با آنها

اپیکتوس

قوة قدرت متحد .

حقیقت را بگو و کاریک انجام ده و فراموش کن که بخاطر خودت کاری میکنی آنچه برای انسان در جهان

روسو

مهم است انجام وظیفه است .

ذرت

خدمت بخلق وظیفه نیست بلکه دارای لذتی است که سلامتی و شادمانی شخص شما را زیاد میکند .

کفوسیوس

خردمند وظیفه را وسیله امر و سعادت قرار میدهد بلکه وظیفه برای او هدف زندگی است .

بدست

خوشحالی که طعم وظیفه را چشیده و بر روی طیب خاطر برای آن در تلاش است .

فوستراسلین

خوشحالی نامعین گذر است ولی وظیفه قطعی و جاوداست .

ادانت نادر

خوشحالی وظیفه نیست ولی نتیجه انجام وظیفه است .

در دوراهی های زندگی گاهی اتفاق می افتد عاقل و وظیفه با هم تماس پیدا میکنند گاهی از عاقل پیروی می نمایند

همیشه از خود سرور و شوقند ولی مردیکه در این قبل اصل تعبت عقل و وجدان ابرحیح داد و انجام وظیفه نمایند غالباً از
کرد و خود منفعل و نادمند .

ولتر

در راه انجام وظیفه باید ارباش

آلین هندو

در دنیا هیچ جز قابل آن نیست که انسان بخاطر آن ندو باشد مگر خدمتگزاری و انجام وظیفه .

ولنگتین

دلی را که خود بیشتر میزنم در میکند .

مثلاً ذوقانی

رضایت وجدان فقط بعد از انجام وظیفه است .

اسمایلو

زلماتیکه در صفحه زندگی بعد از ما و گذار شد و است با انتخاب اختیار خود ما بوده و تنها وظیفه ما اینست که آنها را

بجانی بازی کنیم .

اپیکیت

روح وظیفه شایسته اباید بزرگترین نعمت و موهبت اقوام و ملل عالم دانست و هر ملتی که افراد آن دارای این روح شریف

باشد عظمت و ارتقاء آئینه آن میتوان کاملاً امیدوار بود اما اگر برعکس این روح از میان ملتی رخت بر بندد و جای

خود را بحس عیاشی و خودخواهی و نفس پرستی بسیار بحال آن ملت بد بخت قرار باید گرفت زیرا بحکم طبیعت فرمان

انقراض و انحلال آن پرمایز و امضا خواهد شد .

اسمایلو

عالمیان بشهری اند و باید در وظایف و خطرات و غم ها و شادیهای یکدیگر با هم باشند .

دوبرشون

عمل نیک عملی است که برای تکامل نافع باشد خوب بد خیر و شر تابع این قاعده اند و وظیفه شایسته میتوان منظور

وصف کرد. برای غایت تکامل عالمی باش با اراده تکامل اخلاقی در فرد و جامعه عبارت است
از غلبه تدبیر بر حس غیر خواهی بر حس خود پرستی علم اخلاق عبارتست از قواعدیکه خود پرستی را بسوی نوع پرستی -

هربرت اسپنسر

مدایت نماید .

مثلا فیزیائی

عدالت، مجموعه وظایف اخلاقی است .

کارهای بزرگ جهان بر حسب امر است که از خلقت و طیفه خارج شده است و ناشایسته ترین آنها است که

لاکوزدد

با صدای سوس انجام یافته .

شکیب

کاریکه وظیفه و صمیمیت در آن دخالت دارد خلل پذیر نیست .

کسیکه وظیفه خود را نسبت بکسانیکه موظف است انجام وظیفه کند بجا نمی آورد و وظیفه است چرا که وی دینی

ذرتشت

را که نسبت بدگران دارد ادا نموده است .

کسیکه بحکم غلبی و تن پروری از منطقه و افق خود فرار کند و در جهان جز ندلت و گشت به راه می نخواست

گوته

کوشش اولین وظیفه انسان است .

ویلسون

لفظ وظیفه در نظم من بزرگترین کلمات دنیا است .

ما را شش خاطر را دوست داریم همیشه بنال آن میرویم ولی تا موقعیکه از انجام وظیفه فرار نکنیم محققت به

لرد آویسوری

آرایش خاطر نخواهیم رسید .

ما با گذشت زمان تغییر میکنیم زمان وظیفه خود را کاملاً شناختن و انجام میدهد .

دیکنز

میگویند خوشحالی پادشاه انجام وظیفه است یعنی خوشحالی مزدیست که در مقابل انجام وظیفه بامیدمدولی باید
بدایم که خوشحالت بودن یکی از مهمترین وظایف ماست .

لرد آویسوری

نباید وظایف خیالی جانشین وظایف حقیقی گردد .

وینر

نخستین وظیفه هر فرد آنست که استعدادهای خود را پروراند و از قوای خویش استفاده کند .

گوت

وظیفه شایسته منزلت ساروجی است که ساختمان اخلاقی انسان را بهم پیوند و نگاه میدارد و بدون آن قدرت

و نه صداقت نه پاکدامنی و نه حتی عشق و محبت محکم نام ثابت و پایدار نخواهد ماند و اگر این حسن در انسان مفقود باشد

تار و پود وجود شخصی را بهم میپاشد و او را به مغوله بدبختی و اندوه میافکند .

۹

وظیفه حیرتی است که از دیگران انتظار انجامش نداریم .

اسکار وایلد

وظیفه سود بخش است ، با اندازه توانائی نه با اندازه دلبخواه .

آمیال

وظیفه اساسی در زندگی این نیست که به بینیم چه چیزهایی در فواصل دور و بهم پنهان است بلکه کار اصلی ما باید

صرف شناختن و آشنائی با چیزهایی گردد که در نزدیکی ماست اگر گفته است

کارل لایب

وظیفه عقل همیشه بهم میرود و آنجا که پرده بال عقل از کار میافتد باز بهم وظیفه بالاسیود و ماورای حدود

عقل نقشه ای برای اعمال ما رسم میکند .

لرد آویسوری

وظیفه: وقتی که مردی ابله عملی میکند که از آن باطنی نخل است بهانه میاورد که این وظیفه من است . بدنام دشاو

وظیفه حال: نباید بایند و واگذار د. هر چند در آینده بهتر و بزرگتر باشد . ارفست تاویل

وظیفه ای را که از همه شایسته و یک تر است انجام میدهد . گوت

وظیفه را در درجه اول و ثمره ای را که از آن باید در درجه دوم باید شود . کنفوسیوس

وظیفه ای است که هستانی که بومی حقیقت میرود اما همه میخواهند راه آسانتری در پیش داشته باشند و بی وقت

و توجه دیگران جلوسر وند اما باید وقتی براه خود میرویم ا دیگران را قطع و خراب کنیم . ؟

هر کس با عزم و اراده تهن سعی در انجام وظیفه نماید بمقصد منظور اصلی خلقت خویش ا با انجام ساند و شالود

یک اخلاق عالی مردانه ای ا در نفس خویش استوار ساخته است . اسمایلو

هر که خوشی ا بر وظیفه مقدم نمرد قابل استقلال نیست . آدوکاسیان

هر کس ا بر توح و دین است . حق ا و را ادا کن . اگر مالیات بدیونی پردازا . اگر باید ا کسی تری ا را و بر ترس

اگر بایستی احترام بگذاری با و احترام بگذار . اینست وظیفه شای . سن بال

هر که بخاطر دوستت از انجام وظیفه ای چشم پوش . سن لامبر

هر وظیفه ای را که فراموش کنیم . پردوای بروی حقیقی که میبایست بدانیم شیده میشود . روسکین

هرگاه سکه وظیفه ات را انجام دادی . موفقی از انجام وظیفه شادمان باش . گوت

یک قدم خارج از دایره طیف ممکن است راه پر گامی بجایند .

کزی

رسیده مشقه که بهار و سبز و دید
طیف که بر سر مهر و شکر است بنید

حفظ

در عشق که اچولب خوشتر یار
میدانست طیف تقاضا چه جاست

حفظ

اگر گیرم که از خندان غیب
گردد ترس و طیف خرد دار
همه تنه و کجی کن محسوم
تو که با دشمن نه خطه دار

س

وقت - فرصت

آدمیکه وقت شناس است و شمار را مظهر نمیکندارد. با این عمل خود نشان میدهد که نه تنها برای وقت شما بلکه

ساموئل اسمایلو

حتی برای وقت خود هم ارزش قائل میباشد .

؟

آدمیزاد در مقابل سرنوشت باز چیه می بیند فقط حال است که در اختیار راست ما باید قدر و قیمت از این بچم

ژان دووال

آرزویک خوشبختی بزرگتر پیوسته ما را از لذت خوشبختی که از آن بهره مندیم باز میدارد .

آن فردانی که همه چیز امروز را فدای خوبی و بهتر نمودن آن میکنند موهوم است شاید برای تو فردائی بسازد - غ - ذ

آنکه امروز را از دست میدهد را نخواهد یافت خوشبختی آید و در استفاده کردن از زمان حاکم است

آیا حقیقتاً زندگی را دوست داری؟ اگر چنین است وقت را ضایع نکن زیرا زندگی از ماده و وقت ساخته شده و از نظیر

شو پنهاود

آیا جهالت نیست که آدمی ساعات شیرین امروز را فدای وزهای آینده نماید .

مثلیونانی

آدم عاقل فرصت نیک را به بحث نیک بدل میازد .

بالزاک

اتلاف وقت گرانها ترین خرجهاست .

از این دو ناراحت نباشیم. بار روزانه را بمنزل برسایم.

لاکورد

از ابوسلم خراسانی پرسیدند آنچه باین مقام رسیدی؟ گفت: کار امروز را به سر و ایندا ختم. عبدالله بناری
از دست دادن وقت فرصت بدان ماند که کسی گوید این درخت را برکن. هر چه اندیشه کند که بر کند. نتواند. گوید
صبر کنم تا قوت یابم. پس هر قدر صبر کند درخت قویتر گردد و وضعی تر شود و کند آن درخت دشوارتر. ابو عثمان
از این و از آن چیزی پرسیدم. بلکه بکار خود پرداخته و سرگرم آن گردیدم و بعد فرصت هائی را که مورد التفات
محکس نیست غنیمت دانستم امروز این اشخاص اقبال میمانند.

کیب لینگ

از بزرگمهر سوال شد که ام ساعت ضایع تر گفت آن زمان که بجای کسی نیکی توان کرد و نکند. بزرگمهر
از یک لحظه دیر کردن بسی سود و فرصت که عمری از دست میرود.

حجازی

اگر انسان به غصه امروز خود غم فردا و رنج دیروز را نگیرد. مقدار او هر چه باشد باسانی میتوان تحمل کرد. هر یک
اگر خواهی از اوقات فراغت خود فایده برگیری. کلیه وقت خود را خوب به مصرف سان و چون تواریک قفقه
مطمن نیستی بجاعت خود را بهود و تلف کن.

فزان کلین

جان گالوش

اگر راجع به آتیه غمید. آتیه ای نخواهید داشت.

اکثر نامرادیها و بدبختیها بکلیه گیرا بکثیر اشخاص میشود بر اثر عدم توجه و اعتناء بدقایق گراهنهای زندگیست. بیانش
امروز را دریاب و به فردا هر چه کمتر توانی بکلیه کن.

هوراس

امروز، امروز، امروز .

دوسکین

انسان آنقدر فرصت ندارد که نیمی از عمرش را صرف نزاع و ستیزه کند. اگر کسی از حمله و بدگویی به من دست نکشد

لینکلن

هرگز گذشته را برای تلافی بخاطر نوحه اهم آورد .

مثل فارسی

از این ستون بآن ستون فرج است .

مثل چینی

اشتباه یک لحظه یک عمر اندو به بار میآورد .

مثل ترکی

اگر غیبت کردی استطاری نداشته باش .

با امروز توجه کنید. زیرا زندگانی همین امروز است، در مدت کوتاهی امروز است که تمام تعمیرات و حقایق وجود

شما یعنی درخشندگی، نو جوانی، افتخار عمل و شکوه جوانی ظاهر شود. و یروزی یک خوابه بود .

و نه در یک احتمالی بیش نیست ولی امروز اگر خوب زندگانی کنید هر دیروزی را خواب خوش

و هر نه دانی را یک احتمال امیدوار میکرد و اند پس با امروز خوب توجه کنید که باید او جوانی همین امروز است . سائیت

برای اینکه عمری بخوشی و موفقیت پایان برسانیم باید موقعیت زمان را درست بگیریم و باقتضای آن -

داسل

گام برداریم .

سالمیل

بزرگترین فن زندگی استفاده از فرصتهای بی نظیر است که بر ما میگذرد .

؟

بزرگترین مصیبت آنستکه بتوانی کاری نیک انجام دهی و آنقدر خود داری کنی که وقت آن نگذرد .

بشرط دانستن قیمت وقت هم به ثروت هم به صحت می‌توانیم نائل شویم .

کاظم زاده یزدانپور

بعضی از پدرو مادر با همه چیزشان اصراف فرزندانشان میکنند به جز وقت خود را .

موریس سایتر

به غیر از وقت هر چیز دیگر قابل خریداری است .

مثل سویی

پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت بشمار جوانی را پیش از پیری و سلامتی را پیش از بیماری و نیاز می را پیش از تهی دمی

حضرت محمد

و آسودگی را پیش از گرفتاری زندگی را پیش از فرارسیدن مرگ .

سلون

تا موقعی که در این دنیا هستی از مواهب و برکات آن استفاده کنید .

تردید مایه ما خیار نگارند ما را از امتحان فرصتهایی که بدست آورده ایم باز میدارند و از نعمتهایی که می‌توانیم استفاده

؟

کنیم محرومان میدارند .

اسمایلز

تنها سرمایه گران بهایی وقت است و اگر رفت دیگر نمیکرد .

تیک تاک تیک تاک ساعت زندگی باید برای مبارزه حیات استهلاک شوند بیاید مسامحه ننمایم

بخلات زمان ابا افعال نافذ را پیش و پسیم نفاس محدود و خود را بابر و سندی افتخار بپایان نسایم . گوردی

مثل المانی

تا موقعی که آهن گرم است باید از آن کوبید .

چون در میان زمان ندکی میکنیم محبوریم با او بجلو برویم و در غیر این صورت او ما را بجلو خواهد راند کسی که بایست

هردر

بازمان پیش میرود و خوشخت است .

حال گرانها ترين اوقات و هنگام فرصت است .

افانگدون

حوادث بزرگ برشته نازك و موفی بسته است . مرد و انا از ناخبر ترين جريانات استفاد و ميكنند و آنچه را كه

ناپسون

مكن است فرصت مناسب و موقعيت ممتازي نصيبش سازد از نظر دور نهدارد .

دريدون

خوشبخت ليكه دم اعنيت شمارد و بخود ميگويد : من امروز خوشتم فردا چه ميشي آيد .

شيخ ابی سعید

خلق از آن در نخبند كه كارها را پيش از وقت طلب ميكنند .

خيلي سعادتمندم اگر در برابر چندين مليون دلار چند سالي از اين وقت را كه مردم بدون فكر از دست ميدهند حريمي كنند .

مثل روسی

خوشبختي ها به ساعت نگاه ميكنند .

ويل روگو

در مواقع ضروري در برداشتن يك قدم بزرگ مرد و نباشيد .

در هر كاري يك ربع ساعت زود تر شروع به فعاليت كردم تمام موفقيت هاي خود را مربوط به اين اقدام بستم .

؟

در زندگي بختاني وجود دارد كه انسان صميمي ترين دوستان خود را بيگانه مي يابد .

توربوز

در باره وقت خيس باشيم .

در سراسر اعمال بشري جز و مدي موجود است كه اگر آدمي در محبهاي آن واقع شود به ساحل سعادت ميرسد و كرنه

شكيب

سراسر عمومي در كودالهاي بدبختي و فلاكت پيري خواهد شد .

۶

در ميدان چوگان بازي كسي كورا مير بايده تواند زد و تر خود را به كو برساند .

دوست عزیز اگر میل کردی یا لازم شد تقدیر خود را دور ببر و اراضی املاک و شغلات خود را از دست بده ولی

حتی کجاست از وقت که نمیتوان ارزش آن را معین نمود از دست بده .

دکتر ماردن

دی رفت و باز نیامد . منم دارا اعتماد شاید حال را غنیمت دان که دیر نیامد .

خواجه عبدالله انصاری

دوست در زمان است .

مژگانگی

راز موفقیت در زندگی اینست که موقعی که فرصت آمده انسان برای استفاده از آن کاملاً آماده باشد .

روزی که منوایی به نوایر سد و مان و خورش بر روی سفره اش میگذازد . روحش آرام و قلبش شاد میگردد

آرزو عید او است .

؟

روزگار نسبت به کسیکه بداند وقت خود را چگونه مصرف کند ، فوق العاده مهربانست .

لود آویسوری

روزگار دریانی است که کشتی زندگی ما بر روی آن بطرف ساحل مقصود میرود ، این دریای بزرگ همیشه در جزیره است

اگر امروز آرام باشد سلف و اطوفانی خواهد بود بنا بر این وقتی آرام است فرصت غنیمت شمارید . شک نیست

زمان همه چیز را زمین میرود . تنها عشق است که آنرا جاویدان میسازد .

پل کلودل

زندگی کوتاه است و راه کار در از فرصت زود از دست میرود .

بقراط

سحر خیزی بهترین عادت است . زیرا با این عادت عادات گناه دیگر تولید نمیکرد .

فرا نکلین

سعادت مند کسی است که غم و غصه فردا و بود و نبود را نخورد و در مقابل با بصائب خود را بنابر آنچه را که در دست

اوست غنیمت شمارد .

اپیکور

پسیده دم هر روز بهر کدام از ما فرصتی میدهد که کارهای خوبی انجام دهیم و کار را از نو شروع کنیم تا بتوانیم شکرها
و ناکامیهای دوره گذشته را جبران نماییم .

دکتر ماردن

مثالهای

ساعات صبح طلا و ردان دارد .

سلیمان بن

شما که نمیدانید امروز چه شود به خدا افتخار کنید .

جین مولو

شما وقت را از دست نمیدید این وقت است که شما را از دست میدهد .

حضرت امیر

صایع ساختن وقت غنیمت نشودن فرصت باعث غم و اندوه است .

ناپلسون

علت اینکه اثری از پستی و سختی محو زندان نیست که از ارزش وقت بخرند .

؟

غافل شوز کار که فرصت غنیمت است .

مولیر

صفت محبوب دوست با وفا هر قدر کوتاه و ناچیز باشد بطرفی است .

حضرت محمد

فرصتها از دست دادن اندوهها بار آورد .

حضرت محمد

فرصتها میگزد ، مانند گذشتن ابرو .

حضرت امیر

فرصت چون ابرو زد گذراست پس مہیا باشید تا از فرصتها سیکه دارید بهره ببرید .

سهل بن عبد الله

فرصت گرانها ترین اشیاء است به گرانها ترین کارها صرف کن .

فرصت از دست نده و در کارستی مکن که میوه آن فلت است .

فیثاغورث

فقط امروز را اختیار تو است برخیز و برای کار آماده باش از صبح حرمیم نداشته باش .

توماس رکنس

فرصت مناسب نزد بان سعادت عطا است .

مثل یونانی

فرصت زیر پا افتاده است دستت پیش برتا و از برداری .

مثل انگلیسی

قبل از آنکه آفتاب سر از افق بکشد از خواب برخیز تا خورشید کمونید و یک نفر در خجواب کاظمی فروماند و بارو

گشاده و عزم انحراف بدینال کار خود برو .

فرائنگلین

کارها در گرو وقت آنهاست .

حضرت محمد

کار امروز به فردا الفکندن از کاظمی تن است .

ابوالفضل سیفی

کار بسیار درستی است که تا این گرم است از بگویم ولی درست تر آنکه با کوبیدن از داغ کنیم .

کدامول

کار امروز را به فردا میهن که چون فردا شود تازه امروز است .

؟

کسی که بخوابد میوه ای را قبل از وقت رسیدنش بچند از زمین بردو است .

حضرت امیر

کسانی که کار امروز را به فردا موکول میکنند آنهایی هستند که کار فردا را هم به پس فردا موکول خواهند کرد .

کسانی که استهیزه میروند اگر همواره در راه راست قدم زنند از آنان که میثابند و پیرامین میروند بی شتر خواستند رفت .

کسی که از فرصت استفاده نمیکند کلاهش همیشه پر مهره است .

مثالیان

کسیکه در آنظار زمان نشسته اند. آنرا از دست او داند .

مثالیاتی

گذشته بماند و ماحت همانند است! اگر برگشته افسوس بخور می آنچنان است که برآیند و دید و حسرت و بی

خردندان چنین بکنند و حال را بر دروغهای گذشته و احکام آیند و ترجیح بخشد .

حضرت امیر

گذشته گذشته آنچه میاید بر تو پوشیده است آنچه که در دست داری مغنم شمر و عمل گرامی .

حضرت امیر

گذشته آیند و ملاقات شده است .

؟

ما با گذشته مان نغمه کنیم. زمان و طیفه خود را شرافتمندانه انجام میدید .

دیکنز

ما همه فرزندان ما نمیم .

شه فر

مردمان احمق همیشه اگر گذشته حرف میزنند عقلا در فکر حال هستند. دیوانگان از آیند سخن میزنند .

ناپلئون

مرد زمان بخود می خود بسیاری از فکر اینهای ما را از میان میبرد .

دید کارنگی

موجود را به مفقود و یافته را به نایافته معروض .

خواجه رشید الدین رافعی

نگر که کار امروز به سر و اینکلی که هر روز بیکه سیاید کار خویش میآورد .

ابوالفضل بیهقی

وقت تو میان و نفس توست یکی گذشته و یکی ناآمده .

شیخ ابی سعید

وقت مانند دریا برای کسی مظهر نمینماید .

؟

و قیله امری اینست و محول میکنی قدر نمی کنی که بس روز و هر ساعت یک کار جدیدی با همراه میآورد .

لابول

وقت وجود خارجی ندارد، معذکرانه‌ترین داری انسان است

اعتصام الملك

وقت عزیز خود را جز به عزیزترین چیز مشغول نکنید و عزیزترین چیزهای آدمی شغل و می باشد.

کشف المحجوب

وقت بزرگترین گرانها ترین چیز است که در عالم وجود، یافت شود و ابد قابل خرید و فروش نیست و نادارین

کدامی عالم همان مقدار از وقت او تصرف دارد که برای پادشاه و یا یک رئیس جمهور قابل تصرف است، مردم

می‌توانند در چیزهای دیگر را ذخیره کنند ولی به هیچ وجه نمی‌توانند چیزی از وقت ذخیره نمایند.

دکتر ماردن

وقتی مسافری بعد از سالها دوری از یار و دیار به وطن باز میگردد و از دیدن عزیزانش اسکت شوق میریزد عید او؟

وقتی دانشجویی پس از سالها درس خواندن رنج کشیدن کوای نامه پایان تحصیلات دریافت میکند عید او؟

وقتی مادری پس از ماهها تحمل درد و رنج طفل سالمی بدنیاسیاورد و با اولین تنم او مهر مادری و عشق ملکوتی قلب

عاطفه اش را میسر زاند، این عید او است.

؟

وقت طلا است.

؟

هرگاه دوری از سعادت بروی تو گذرد و شد از غنیمت شمار و فرصت از دست مده چه ندانی، کی بسته خواهد شد جزیره

هر کس مشغول شود باوقات گذشته بیاید و نقد وقت از دست داده است.

؟

هر روز به تنهایی حکم یک عمر را دارد.

مه نکت

هرگز برای تمتع از خوشبختی امروز و فردا نکن.

اندروید

هر روز تو انفسه واپایم است .

اقبال لاهوری

هرگز قدر آن روزها نیکنه در کمال خوشبختی زندگی میکردیم نمیدانیم مگر زمانیکه برای همیشه آن ساعات خوش را از دست -

داد و بایشم .

توماس سولف

همیشه در زندگی فرصت ایمازیم و با تظار فرصت میگذاشتیم .

حجازی

امریاست در ایجاد فرصت نیست بلکه از فرصت استفاده کردن است .

فودریک کیو

منوذر زمانه و قایم نیست که از اسرار گذشته پربها ترند .

وین الفورد

مگایمکه بیماری پس از پیری شدن دوران تقابست و پس از ماهها صحت سلامت خود را بازیابد و از بیمارستان

؟

مرخص شود عید است .

مگایمکه زندانی گنجایی که بهترین سالهای عمر او پشت میله های زندان بماند و بدبختی پیری نموده خیر از ادبش آید شود

؟

و از زندان آزاد میگردد و عید است .

نش

مگایمکه انسانی با ایمان و نود و ست در ماندن ای انگار میکند و بخاطر انسانیت افتاده ای نجات میدهد و جدا

؟

آرام و خوش غرق سرت میشود عید است .

مثل چینی

هر لحظه از زمان از آن خود کردان .

مثل انگلیسی

در هر جا که رسید بهتر از آنست که غایب باشید .

یک زمان غافل شدم صد سال را بسم و ورش .

؟

یک بخیه بموقع آدمی از به بخیه بعدی نجات میدهد .

ابوالعلا

یک دلیل بزرگ برای اثبات وقت شناسی . کوتاه کردن صحبت و تلفظ است .

مونه ز دارد

یک متر طلا نمیتواند یک متر وقت را بخرد .

مثل چینی

یک اقدام بموقع بعضی صد اقدام مؤثر واقع میشود .

مثل فغانوی

یک ساعت بامداد بهتر از دو ساعت شب است .

مثلا فویقانی

آنچه نزارد عوض از بهوشیار
عمر عزیز است غنیمت شمار

و

گل صد بستر شد و پیر روز
معمیه عمر تو باشد بیکر روز
گل اختر بر در کا مجو لیر
تلاش روز باشد کاروانی

ویردایم

بوم چله گفت چله پیراته
فرصت غنیمت است نباید داد

و

بر هر دگر نسیم نور در خوش
در صحرای خمیر و دل است در خوش
از دگر که داشت بر چه کوه خوش
خوشتر باشد و در کوه او خوش

خیمه نوب

در باب خوشی راه در این بحر خیمه
مخمس حیرت تو بزارک است

وایب گذار

غنیمت شمار این که نفس
که بمرغ غنیمت نزارد نفس
مکن عمر ضایع با فوسر و حیف
که فرصت عزیز است الوقت ضیف

فوست غنیمت است رفیقش در این خم
فردا است محو کمر بر بادر قیام

نوح مصلحت

گفته دار فوست که عالم و مرآت
دیشتر دلانه از علم مرآت
سکندر که بر عالم حکم داشت
در آستانه دم که میرفت عالم فزات

ص

هر چه می در جهان دارد عوض
گر عوض صبر تلا کرد و غرض
با عوض دانی چه باشد و جهش
عمر باشد عمرت در کس برایش

شیخ مجتبی

آه نه ناز و نفسم که خفته مغرور
عاقبت در قدم بد بهر آخ

صاف

هدف

اگر بدانیم کجا هستیم کجا میرویم و به چه وسیله میرویم کجای انشکلات خود و اجتماع بر طرف می شود . لینکلن

انسانی که معنی و هدف زندگی ابد اند خود را نه تنها با افراد ملت خویش برابر خواهد دانست بلکه با تمام انسانی اقوام دیگر نیز

ساوی خواهد شد . تولستوی

به طرف یک هدف بد فکری کن . مثل شوق

تنها گنجی که جستجو کردن آن جہشت میارزد هدف است . لونی استونس

جاه طلبی مهمیزی است که آدمی را بکشمکش مابین نوشتن بر میا گنیزد و محسوس کی است که هدف بزرگ و پیشت بزرگتر میازد و چهل

زندگی بدون هدف چرخ زندگی را بدست قضا و قدر سپردن است . سه نک

مبارزه با مشکلات را راه هدف نزدیک میازد و نمیکند از که افراد سرسری و طحی باشند . ارنست همینگوی

مبارزه برای بدست آوردن پیروزی بمراتب زیبا تر از خود پیروزی است . طحی مسافت لذت بخش تر از رسیدن به هدف

است وقتی پیروز می شوی یا به هدف میری تازه می فهمی که داری در گودالی پراز خالی دست پامیزی ؟

معنی حیات اور زیبائی و در قدرت باید جستجو کرد و هر لحظه از زندگی ما باید هدف عالیه‌تری داشته باشد . ما کم گوئی
بدن خود را باید روی واقعیات بنا سازیم .

امرسون

یگانه عملی که در زندگی انسان ابدیتش میرساند . انجام وظیفه است .

با فواستاهل

حسرت هر چه هست بخت شرافت است
غیر از شرافت آنچه بخت شرافت است

صبر

صدف به نهر درونش گهر است

تیر و قیمت از دهنش شد

سازگار زهر

گوهر به صدف درونش دل است

قیمت در نه از صدف شد

هنر - هنرمند

آنجا که طبیعت توقف میکند، هنر آغاز میشود .

ویل دورانت

آنچه که در یک شب نمایش می‌آموزیم از عمده یک کتاب بزرگ بیرون است .

ولتر

آنچه می‌گام مردن براند و می‌فرزاید به هنرمندی سرزند و کارهای پیود و ناپسندوست و هر آنچه از غم می‌گاید، هنرمندی

داند و خسته داشتن کردار نیک و پسندید و اش می‌باشد .

؟

اختلاف رأی درباره خوبی و یابدمی یک اثر هنرمندی نشان میدهد که آن اثر پر معنی و جاندار است .

اسکار وایلد

ارزش هنرمند را باید به شناس معین کننده مردم توی کوچه، بتعرف این و آن عتد و نشود و خود را هنرمند نشاید

دولا

بگذارید مقام و شخصیت شما بی آنکه بدیدار آن تحمل کرد و ساخته شود .

میکل آنژ

از هر چیز که در زندگی ما را غمناک می‌سازد نقاشی برای ما خوشایند است .

گوته

اگر هنرداری بیاور و گرنه هنر نمائی مکن که رسوائی ببار خواهد آورد .

اگر مردم میدانستند برای احراز مقام استادی چه رنجها برده‌ام و چه روزها و چه شبها جان کنده‌ام هرگز از دیدن

گشیشهای هنرمتمتجرب میشوند .

میکل آنژ

انسان وقتی هنرمند شد قلب او بقدر کافی خشیت چه ضرری دارد اگر لباس خوب بپوشد و خود را بصورت
شخص عاقل در بیاورد .

توماس مان

اینکه انسان تواند چیزهایی را که سبب آزار دیگران است در خود از بین ببرد هنر است .
بالا ترین مزد هنرمند لذتی است که از توفیق خود میبرد .

کوکول

اگوست ردن

باید هنر را از بند قوانین آزاد کرد و بصورت زیبا و طبیعی خودش جلوه گر خست .

بیزه

بدترین پاداش یک استاد اینست که شاگردانش تا ابد در حال شاکردی وی باقی مانند .

نیچه

بدبختانه ممنوعان ماطوری ساخته شده اند که افرادیکه در راههای صاف کوبیده شده راه میروند پیوسته بر کسینکه
میکوشند راه جدیدی باز کنند سنگ میاندازند .

ولستر

برای اینکه واقعیات زندگی آدمی مانند آرزوها امیدها عشقها یکموقع تحتم واقعی باد و ام یابد کسانی لازمند که حاسنتر
روشن بین تر و آراسته تر از دیگران باشند تا بتوانند با جوهر وجود خویش حیات دیگران را حل نموده هنرمندانه از آن
نقشی بلیغ بسازند .

پوردند

بلند می پایه صنایع یک ملت نباید از روی صنعتکاران او اندازد گرفت بلکه از روی شناسندگان و حمایت کنندگان
آن صنعتکاران .

لازاروی

بالزاک

همان شدتی که بقال بکاسی فوق دارد و هنرمند از معامله بیند ار است .

؟

تا در کسب دانش و هنر چشمتی و رقابت نورزید بزرگ و با ارزش نمشوید .

شوپنهاور

محکم نیست و در هر دو رشته ممتاز گردد .

دیل کارونگی

تخصیص دادن عیوب خیلی بهتر از دیدن هنرهاست .

بتهوون

تکامل باید مدتی اولیة همه هنرمندان حقیقی باشد .

ولتر

تمام هنرها برادر یکدیگرند . هر یک از هنرها بر هنرهای دیگر روشنائی میافکنند .

تنها وظیفه هنر پیش این نیست که روی صحنه بازی کند . بلکه باید بازندگی طبعی وسیله انتقال افکار نویسنده به تماشاگر شود چه

لوی ژودو

حوشبخت هنرمثکانی که بجای ایفای نقش بازی کردن وظیفه فهماندن مردم را انجام میدهند .

سعید نفیسی

تنها کسیکه هنر دارد و کاری از او ساخته است میتواند بفروشی خوش اطمینان کند .

چه مردمان استعدی که از دانشن مری و شفق روح شناس عمر خود را تلف کرده و هنرهای خود را بگور برده اند . کمال زاده ایرانشهر

گوت

خدا یا هنر خدای بلند و عسری اندازد کوتاه است .

هوگو

و انشئمان . علما بزرگان . هر کدام نزد بانی برای ترقی دارند لیکن شاعران و هنرمندان این مدارج را پر و از گمان میمانند

پوشکین

دانش و هنر از هر اقلیمی برخیزد و متعلق به هر قومی که باشد از آن همه جهانیان است .

در ترویج دانش هنر، اهتمام نمایند صاحبان استعداد و طبقات مردم ضایع نشوند .

در هنر اگر الهامات در قید قوانین باشند آثار یکزه آن الهامات هستند در هنر نمیخواهند و کلود دودو

در این دنیای پست در ماند که کوچکترین شور و اشتیاق مواجه با حرمان می شود و گاه روزی که گریز هنر است و بروداتر

در اعمال بزرگ افراد خود را آبخان که باید باشند نشان میدهند و در اعمال کوچک آبخان که هستند . شافورد

در هنر هم مانند زندگی فقط آزادی و ترقی است .

در هنر تعویق انداختن، تمبلی، موسها، اختناق، بدخونی، نفهمیدن، نقص و کمزاری اشتباه . تمام اینها زیان بخش است و

باید ازین برود، برای نیل بمقام منافع هنر پیش باید ماند که در کان که بازاری خود ایمان دارند هنر خویش مومن باشد

تا با واقعیت هنری برود، هنرمندی بزرگ گردید .

زیبائی دنیا بسته به هنرهای زیبا است . هنر مایه غرور و وسیله تسلیم و تسبیحی خاطر است .

سادگی، صداقت و عدم تصنع در هنر هنری بزرگترین اصول زیبایی است .

سنت در هنر هنر که کتاب الفباست، اما جز این ارزشی ندارد .

شاعری بزرگ در کشوری غریب که زبان مردم اندامد بچه سر نوشتی مبتلاست و نسل جدید هنرمندان گروهی از

شاعرانند که نخواسته اند سخن گفتن بیاموزند از این و چیزی بیان نمیکند .

شاد ماندن به گامیکه انسان در گیر و دار کار ملال آورد و بیش از اندازه پرسویشی است، هنر کوچکی نیست .

شنیدن خرد و گیریهایی نامطبوع اگر بعد از تجدید مزایا و منتهای ما باشد چندان بر ما گران نیاید، همانطور که سلمانی قبل از

آنکه تیغ را کار بگذارد، صورت اصابع و ن کار می کند .

دید کارنگی

طبیعت بیگانه زیباست که در ماهان تأثیر منتهای داشته باشد باین طریق زیبائی چه و طبیعت چه در منتهای

ممكن است بوسیله هم آهنگی و شور انگیزی و مخصوصاً اتحاد درونی آن به هم توصیف گردد .

کانت

غالب اشخاص منتهای میکنند بعضی میفهمند ولی عده ای بسیار کم هم حس میکنند و هم میفهمند .

هولارد

فقط عقیده مردم منتهای قابل توجه است حتی در مورد روش اخلاق .

اسکار وایلد

مثالیاتی

فرصت معبود منتهای معشوق فرصت است .

کسب منتهای کسب از غنی و فقیر لازم است چه بسیار فقیران نیازمند که از راه منتهای مقام ثروت و بی نیازی رسیده

و چه فرزندان اغنیاء که به ثروت مغرور و از صناعات و آداب محروم گشته و بروز کارندالت و درویشی افتاده و مورد

اخلاق ناصبی

رحمت و دستان و محل ثبات دشمنان شده اند .

کیکه بادش کار میکند کارگر است کیکه بادست و عقلش کار میکند پیشه و راست کیکه بادست و عقل و احساس

؟

کار میکند منتهای است .

کیکه تصمیم گرفته و نتایج و یا بهر دیگر بر همگان برتری جوید باید تمام قوای ماعنی خود را از همگان بر جاستن تا به همگان

اینولوز

بجواب رفتن روی همان یک موضوع تکرار سازد .

کیده هنگام ظاهر شدن در صحنه مارا وادار کند که فراموش کنیم او هنرمند است. بهترین هنرمند است.

مایه کار و سرمایه افکار هنرمند. اندیشه اوست.

دکتر پروین خانی

مانند بدبختی مستقیم به همین جهت از بیچارگی ناچاریم به کمک دروغنمایی هنر خود را از واقعیت‌های زندگی دور کنیم.

مردم همیشه از نقاشان میخواهند که شیوه تازهای در آثار خود بکار ببرند. با این خود پرده‌های کهنه نقاشان

قدیمی را به قیمت بیشتری خریداری میکنند.

مؤدیس و سریلو نقاش و انیس

مرد آزاد و پروردن هنرهای عالی را اساس مصاحبت با دوستان خود قرار میدهد و بوسیله مصاحبت با دوستان

خود، فضایل اخلاق و ادبش خویش کمال میرساند.

کنفوسیوس

مسکنت در کوی هنرمندان و در نجاران اندارد و شادمانی در خانواده است که مهربانی در آنجا حکومت میکند.

من میتوانم ادعا کنم که در هنر، تحمل بار مقدرات، اعم از شادی و غم، انقدر مسلط شده‌ام که مصائب در

نهاد من، وجد و نشاطی ایجاد میکند که شیرین سعادت است.

کنو

نمیدانم چه سبزی بین هنرمندان حقیقی وجود دارد که هیچکدام بدنیاروی خوش نشان نمیدهند.

بتهوون

وقتی از مشکل آثر سوال شد چرا تا بحال ازدواج نکردی؟ بدون تامل جواب داد من با هنر خود ازدواج کرده‌ام

و آثاری که از خود بجای میگذارم در حکم هنرمندان من هستند....

و حقیقت احساسات با بسیده هنرهای زیبا تحریک میشود این تحریک حس را در مقابل چیزهای لغو و منحوس زندگانی

نیروی متفاوت میدهد .

بل والری

هدف هر اثر هنری نشان دادن چند سوژه اصلی و هدایت کننده است .

؟

هر کجا که زندگی تطایر کند هر چند تلخ باشد، حقیقت هنر در همانجا است .

داستایوسکی

هر کس مرکب اشتباهی نشده، اکثرانی هم نموده است .

گالیله

هشتصد میلیون تنه سنگ عظیم را فراعنه بر روی ایران خود با فاصله هزار کیلومتر عبور دادند تا امرام مصر شاهکار

همیشه جاویدان خود را بسازند .

تاریخ مصر

هنر کلید فهم زندگی است .

اسکار وایلد

هنر تلخیهای زندگی را از لذت و با وجود این تلخیها زندگی شیرین میکند .

شوپن

هنر مگر شسته مطالعه و تحقیق بی پایان است .

شومان

هنر و دانش برگزیده ترین و بزرگوارترین مردم ابرهم مربوط میازد .

بتهوون

هنر طبیعت نهفته است و متعلق به کسیتی که آنرا از طبیعت استخراج کند .

دورر

هنرمند باید برای سعادت بیچارگان اختصاص یابد .

بتهوون

هنر دشمنی دارد . به نام جهالت .

بن جاشن

هنر مگر باید هنر خود را آشکارا و خود را پنهان کند این است هدف هنر .

اسکار وایلد

هنر از احتیاج زاده میشود و از ثروت میسرود .

؟

هنر پیشه آفریننده زیبایی است .

اسکار وایلد

هنر زانید و دوستی این سه چیز است . استعداد ، استاد خوب و تشنگی .

تن

هنرور باید برای عده ای بشمار مفید باشد نه برای عده ای محدود .

تالمند

هنرمند ، هنرش را بخاطر لذت جامعه دوست دارد نه به خاطر سود نفعی که از آن میبرد .

؟

هنرمند عاشق طبیعت است و همین جهت هم برده و هم ارباب آن است .

تاگور

هنرمند محمول تحریک احساسات و فآن نیز انتقال احوال انسانی و عواطف انسانی است .

تولستوی

هنر قدرت و توانایی نیست ، بلکه تسلی خاطر است .

توماس مان

هنر زیور بشر است و بشر زیور که همان .

ناصر خسرو

هنر خوب است اگر احساسات خوب را ترویج کند احساسات بگامی خوبند که شعور هنرمندان بد بخوبی آنها حکم دهد

این شعور در میان مردم یک عصر مشترک است ، هنر جهانی یک محک درونی دارد و یا بر جا و نخطا ؛ یعنی همان

تولستوی

و جهان پاک .

هنرمند متعلق به آثارش میباشد و آثارش متعلق بدیگران .

هاردن برگسن

هنرمند با شناختن آنچه کرده و ندیده که چه باید کرد ؛ یعنی مالک فریبند و دستور کار دشمنان خود بگیرد و بکار برآید

شپیلستر

هنر و عفت به سوی سعادت .

هنر نوعی رنگاربت . ما را از خواستن یعنی در درونج آزادی میخشد تصاویر زندگانی را و لرزانی میدهد . شوپنهاور

پیچ کنجی به از هنر نیست و هیچ هنری بزرگوارتر از دانش نیست و هیچ سیرای ای بهتر از شرم نیست و هیچ دشمنی

سقراط

بدتر از خودی بد نیست .

مثلا سکاندیناوی

هر کس هنر بازمی گردن با احساسات مردم را بداند آقایی مردم شود .

دیزدانیلی

یک هنر دوست ممکن است هنر مند نشود . ولی یک هنر مند محققا باید هنر دوست باشد .

بولیود

یک روز بدون درک زیباییهای هنر زیستن مانند چیدن روز با غم سپردن است .

مثلا چینی

یک عکس از رنشد و هزار کلمه را دارد .

بهرینه مرا تب آنر باشد

کاش به فضل و مهر بدست آید

رقیبی کاش نباشد استحقاق

زود شر از ربا شکست آید

بهر از آنکه گشت نهایت نه در دایه

گرفتم پیش گر بگذر از خوشتر ^{لبنه بینه}

بهر طلب که مهر مذو سعادت

روزگار کهنه نو شود لیرل

بهر خوشک بود شکرت که نهان

جهنم ز نفخه او پر ز نو شود لیرل

بوستن مهر فضل و مهر استن

سیف دین از زوجه تو مهر با بوجه

بگر قدرت دل حسب نظر آنر بر پاد

چون ز قلم عدم آید سو حیرت از بوجه

مهر رایت چو بر اقصیم مهر سایه فکند

طالع ابر مهر شد متوجبه به بوجه

دین مهر و قدر تو از سلک معانی نظم

بهر گشت یی سر بزرگ است عفو

تا در اقصیم مهر نوبت شدیت زود

بند گشت از دل به چهره چو ایت ^{محمده}

لبنه بینه

چو پسند پسند گستر از مهر
نباید که پانچ دهر از هجر
مهر نژاد اینک است و بر
نزارند شیر ز پانسم را بر

نزد

مهر بخشم عداوت بزرگتر عیب است
گفت بعد و در چشم دشمن خداست

صد

باشید مهر ما خرد و نگر
بیا خرد و شرق عینم منوهر

عصر

عیم کس از عشق که در مکتب ایم
آموخته بوم به از این کوهر

نظر

خواجه گفت که جو غم چه مهر دارد
گفتم از خواجه فخر مهر خوشتر ازین

حفظ

هر کس توقف گفت که صبر است
گر بجز رجب سر صبر است

صد

هوس

آتش مانند هوس نفسانی و کوسه ای مانند نفرت. داعی مانند جهالت و عذابانی مانند آرزو و ندارد.

آدم چیزی را که دارد نمیخواهد. چشم و دلش دنبال چیزهایی که ندارد میبرد و در صورتیکه هزارها مردم به داشته های او حسرت میخورند.

آئین که میخواهد به پاکی و طهارت باطن نائل آید باید خوشبختی و در فکر و کلام و عمل کاملاً از قید هیوس و هوس و هوسهای بختی و محاندی

از تصور محسوسات توجه بپذیرد و از توجه خواستن و از خواستن شعله های هیوس و از هوس عمان گنجشکی حافظه عهد و وفار

فراموش میکند و مقصد الای را فرامیگذارد و روح اناتوان میازد تا آنکه روح مرد و مقصد والا همه از دست میرود؟

انسان نباید هرگز به پیروزی موقتی که بنفس یافته است فریفته شود زیرا نفس آدمی گاهی سالها خاموش و

بدون جنبش میماند و ناگهان به اقتضای موقع و یا در نتیجه وسوسه ای باریه جان میآید.

ناپلئون

اگر روزگار یک موجب ملال فراهم میکند ما خود بدست خیال و موجب دیگر میایزم.

حجازی

از فرمان نفس حذر کن.

خواجہ عبداللہ انصاری

اگر میخواهید غنی شوید از هیوس نفس بکامید.

ولتد

اگر بتوانیم بر موسهای خود تسلط پیدا کنیم تمام مشکلات برای ما آسان میشود. ولی تسلط بر موس یک عمر زحمت دارد و ما چون کسی هستیم که عنان اسب سرکش را بدست داشته باشد، آیا میتواند دقیقه ای از مواظبت آن غفلت کند؟ معذرت هر کس بخواند میتواند زمام موسهای خویش را بدست گرفته و بدین وسیله کلید خوشبختی را در اختیار خود -

لرد آویسبوری

داشته باشد .

بگوئید که بنده موس خود نباشد، وگرنه خوبی و بدی شما در قالب هوستان خواهد ریخت چرا آن دم که هوستان خرسند است خوب نخواهید بود و در هنگام ناخشنودی موس جز بد نخواهید کرد .

؟

تغییر پذیری نشانه ناتوانی است کمتر اتفاق می افتد که یک شخص در دو روز یکسان چیزی بخواند و در صد و

شارون

دست یافتن بان باشد .

تنها تفاوتی که بین موس یک عشق جاویدان یافت میشود این است که موس از یک عشق جاویدان با دوام ترا چرخ زندگی و دوستی دارد یکی ابروس بدست میگیرد و دیگری امید غفل را با داد اندک تا یک دست از آن بگیریم

؟

و به سبک این ببینیم .

بزرگمهر

خود را به موس نزدیک مکن که خرد از تو رومی بر میآید .

دل انسانی همچون پری است که در بیابان بشاخه درختی آویزان باشد، از ورش باد ما و انهم در انقلاب است

حضرت محمد

وزیر و روشو

دیوژن به اسکندر جهانگیر گفته بود: تو بند دهن هستی. یعنی من بر بوسهای خود تسلط یافته‌ام و تو -

ایران هستی .

لرد آویسوری

کسی که در بوسه‌رانی بکوشد از شخصیتش کاسته شود .

؟

مصائب حقیقی حیات آنقدر زیاد نیست. عذاب بدبختی دائمی نیست. اضطراب و وسواس و بوسه‌بازی .

لرد آویسوری

بوسه را با زحمت قرار دسیم نه آنکه خود با زحمت بوسه باشیم .

حجازی

بوس بر روی خیالات واهی و خوشبختی بر روی واقعیت نباشد و است .

شامفور

بوس مال پرستی، بزرگترین سرچشمه غم و رنج است .

توان کنگ

بوسهای نفعانی غالباً ضد خود را تولید میکند. مثلاً حرص گاهی تولید اسراف و اسراف تولید خست میکند. ما غالباً

از فرط ضعف قومی میمانیم و از فرط جنش شجاع میگردیم .

لارشفوگو

همچو حیر از دست زفته است و همه چیز در دسترس است. تو حیر باش و مأیوس شو. مالک همه چیز خواهی شد.

تا موی تازه است ایامش تازه است

بود در محرم موی ز کار زود است

حق در زنا نشسته از موی است

هر از زتابه اگر موی است

گرم و امان بند نهامه شود

یکمونه که چرخ اکتفا مکن

کاین موی جز فقر آن در دوازده است

چشم موی بگذشت تر پیغم است

مرغ و پر ماه بسته از موی است

رفته از موی پستیم از موی است

صفت موی است گشاده شود

تیره که در آب و آفتاب مکن

که این موی نه بخوبی مکن

از موی بگذشت تا به هر صف

مولد

تا چند موی بگذشت تا که

بر در که خلق جبهه مکن

مفرد

بر لب و دم ز دست و در مکن
خود موی بگذشت تا به هر صف

در چشم موی بگذشت تا به هر صف
این موی بگذشت تا به هر صف

روده سنگ بید ناست هر کچه

نغمه دوزخ میسر کند و میسر

ص

تو نشید از دست سگین
که در جسد چیره کج
بوسه بپیش از رسته

براسته زلف دریا که زد با کمان
نیاید ز چنگ بوسه سر را
که آتش سپرد و سوز تو سگ

ص

چه خبر دارد از حقیقت عشق
خویش را نشنیده بشنود

پای بند بوسه نفس را
پاک بیند بوسه رخت

ص

که از پر شوت و بوسه خویش
بگو چه کس و از کجی آمد دار

از من خبرت که می خواهم
میدانم چه می کنی کی خویش

ختم زده

پایان
خط حسین حسینی
۱۳۱۵

مبایع این کتاب

| | |
|--|---|
| برگزیده ضرب المثلهای جهان - مهرداد محسین | هزار گفتار از پنج البلاغه حضرت امیر علیه السلام |
| دانش و زندگی - احمد ترک زاده | هزار و یک سخن و امثال و نصایح حکم - ایرتی آسینی |
| گنج گنج - علامه برقی | عقاید فلسفی ابوالعلاء - عمر بنوع حنین خدیو جم |
| چکیده اندیشه ها - سید محی برقی | افکار جاویدان - احمد زر ازوند |
| سخنان پر پر - رضا عطاردور | جامه جهان نما - احمد ترک زاده |
| چکیده ها - محمود بن سبکتگین خوا | امثال مل |
| خداوند سیاست - خواجه نصیر الدین طوسی - اقبال بغانی | در جستجوی خوشبختی - لرد آدو جوری |
| دانامی بزرگ بزرگمهر - اقبال بغانی | مکالمات - کنفوسیوس |
| ابوسعید ابوالخیر - ایرج افشار | اندیشه های بزرگ - فریدون سجری |
| سخنان بزرگان و سیر اخلاق - دکتر مصطفی آسینی پرویز | اندیشه های عمیق - رحمت میر |
| سخنان بزرگان - دکتر ابوالقاسم عطانی | مجمع النصایح - علامه الرسول مدنی کاشانی |
| اندیشه های مردان بزرگ - مهرداد مهرین | افکار جاوید - علامه رضا وحیدی |
| گلستان سعدی - شیخ مصطفی الدین سعدی شیرازی | آمین زندگی - دین کارگنجی |
| دیوانهای شعری و مهابت کتاب دیگر | هزار سخن - محمد مجازی |

312761

312761

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir

Acc. No. [REDACTED]

Author..... [REDACTED]

Title... [REDACTED]

[REDACTED]

.....

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. [REDACTED] Book No. [REDACTED]

Vol. _____ Copy _____

Accession No. [REDACTED]

| | | | |
|--|---|----|-----|
| | | | |
| | 9 | | 127 |
| | | 12 | 13 |
| | 4 | | 90 |

IQBAL LIBRARY

The University of Kashmir

Acc. No. 227701

Author

Title

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. [REDACTED] Book No. [REDACTED]

Vol. _____ Copy _____

Accession No. [REDACTED]

| | | | |
|---|--|----|----|
| 9 | | 12 | 13 |
| 4 | | | 90 |



مفتاح